



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَدِينَةُ انْقِلَابِ جِهَانِ حَضْرَتِ مَهْدِيِّ

لَوْ دَعَيْتُكُمْ كَاهِنًا وَرِجَالًا

بِأَتَمِّ دِينِهِمْ نَظَرًا وَنِسَابًا

سَيَدُ الْمَدِينَةِ عَاشِمُ بْنُ سَهْبَانَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام از دیدگاه روایات

نویسنده:

اسدالله هاشمی شهیدی

ناشر چاپی:

پرهیزکار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام از دیدگاه روایات
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	مقدمه چاپ اول
۱۹	مقدمه چاپ دوم
۲۱	علائم ظهور
۲۱	علائم ظهور و نظریه دانشمندان شیعه
۲۲	علامات ظهور بر شش قسم است
۲۲	علامات خاصه
۲۲	شرح چگونگی قیام حضرت ولی عصر
۲۳	علائم عامه
۲۴	فهرست علائم عامه
۲۵	علامات حتمیه و تعداد آنها
۲۵	اشاره
۲۵	خروج سفیانی
۲۵	اشاره
۲۶	سفیانی اول
۳۲	نگرانی رسول خدا از آینده امت
۳۲	مشخصات جغرافیائی منطقه زوراء در روایات
۳۴	کلمه زوراء در لغت
۳۶	نتیجه بحث
۳۶	یادآوری
۳۷	مشکل شناخت سفیانی اول

۳۷	و اینک چند نکته
۴۰	نتیجه بررسی و تطبیق
۴۰	یک توضیح از یک نویسنده
۴۱	سفیانی دوم
۴۲	روایات مربوط به سفیانی دوم
۴۳	فرو رفتن لشکریان سفیانی در سرزمین بیداء
۴۳	کشته شدن نفس زکیه
۴۳	اشاره
۴۴	شهادت ممتاز و دلخراش نفس زکیه
۴۴	شهادت دو سید دیگر در حجاز
۴۵	نفس زکیه چیست؟
۴۵	روایات مربوط به نفس زکیه
۴۶	شهادت سید حسنی
۴۶	شهادت سیدی در مدینه
۴۷	صیحه و ندای آسمانی
۴۸	ظاهر شدن کف دستی در آسمان
۴۸	گرفتن خورشید و ماه در ماه رمضان
۴۹	علاماتی که در ماه رجب ظاهر می‌شود
۴۹	اختلاف بنی عباس و انقراض دولتشان
۴۹	اشاره
۵۱	یک تذکر لازم
۵۲	یک نکته
۵۳	نکته دیگر
۵۴	خروج دجال

۵۴	خروج سید حسنی
۵۴	چند نکته اساسی
۵۴	اشاره
۵۵	عناوین ایرانیان در حدیث و تاریخ
۵۵	اشاره
۵۵	فرس
۵۷	عجم
۵۷	اشاره
۵۷	واژه عجم در لغت عرب
۵۸	واژه عجم در قرآن کریم
۵۹	نتیجه تحقیقات گذشته
۶۰	عجم در خدمت دین
۶۳	کشته شدن هفتاد هزار نفر در گمرک بصره
۶۵	موالی
۶۵	اشاره
۶۵	موالی در لغت عرب
۶۵	معنای کلمه مولی
۶۶	موالی در اصطلاح قرآن کریم
۶۶	یک نکته
۶۶	داستان زید بن حارثه
۶۷	علت نامگذاری ایرانیان به موالی
۶۸	تصمیم عمر درباره اسرای ایرانی
۶۸	محبت امیرمؤمنان نسبت به موالی
۶۹	علت تقسیم مسلمین به عرب و موالی

- سیاست تبعیض نژادی ۶۹
- گواه زنده ۶۹
- شکایت از تبعیض ۷۰
- یک مقایسه ۷۰
- پرخاش شدید اشعث به امیرمؤمنان ۷۱
- پیشگویی علی از آینده ایرانیان ۷۱
- کلمه حمراء در لغت ۷۱
- موالی در منطق اهل بیت ۷۲
- خروج پرچم‌های سیاه ۷۳
- اشاره ۷۴
- سنت پرچمداری در گذشته و حال ۷۴
- گواهی تاریخ و حدیث ۷۴
- نشانه استقلال تشیع ۷۵
- اشاره ۷۵
- تذکر ۷۶
- دو توضیح از دو نویسنده ۷۶
- مشرق کجاست و خراسان کدام سرزمین است؟ ۷۷
- اشاره ۷۷
- هدف روایات از مشرق و خراسان ایران است ۷۷
- وحدت جهت مشرق با خراسان ۷۸
- جغرافیای تاریخی ایران ۷۹
- موقعیت جغرافیایی خراسان ۷۹
- خراسان از دیدگاه امیرمؤمنان ۸۳
- خراسانی عنوان سه نفر است ۸۴

۸۵	نخستین خراسانی
۸۵	ابومسلم در اخبار و آثار
۸۵	اشاره
۸۵	حدیث ۰۱
۸۶	حدیث ۰۲
۸۶	حدیث ۰۳
۸۶	گواهی تاریخ
۸۷	دومین خراسانی
۸۹	سومین خراسانی
۸۹	قیام زمینه سازان دولت مهدی از مشرق آغاز می‌شود
۸۹	اشاره
۹۰	دانشمندان اسلام و پرچم‌های سیاه
۹۰	پرچم‌های سیاه در منابع مهم حدیث
۹۰	اشاره
۹۰	حدیث ۰۱
۹۴	حدیث ۰۲
۹۵	حدیث ۰۳
۹۵	حدیث ۰۴
۹۶	حدیث ۰۵
۹۷	حدیث ۰۶
۹۷	حدیث ۰۷
۹۹	وقوع حوادث فوق‌العاده در عراق
۱۰۰	سقوط رژیم سلطنتی در عراق
۱۰۱	ویژگی حادثه

- ۱۰۱ انقراض دولت شاهنشاهی در ایران
- ۱۰۵ جغرافیای تاریخی عراق
- ۱۰۶ رویدادهای دیگر عراق
- ۱۱۱ آیا زوراء نام بغداد است؟
- ۱۱۱ گفتار علامه مجلسی پیرامون زوراء
- ۱۱۲ سخن مؤلف درباره زوراء
- ۱۱۲ گفتار علامه دهخدا درباره زوراء
- ۱۱۳ تعبیرهای شبهه انداز
- ۱۱۳ حل مشکل زوراء
- ۱۱۴ اشعار مرحوم فرهاد میرزا درباره دارالزوراء
- ۱۱۷ روایات امیرمؤمنان درباره مشرق
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ خبر مسعده بن صدقه درباره فتنه مشرق
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۹ روایت اصبع بن نباته و پاره‌ای از علائم قبل از ظهور
- ۱۲۱ نکته‌هایی از روایت اصبع بن نباته
- ۱۲۳ ویژگیهای خطبه در رابطه با حوادث ایران
- ۱۲۴ تعطیل شدن مساجد
- ۱۲۵ کشف هیکل
- ۱۲۵ چند خبر غیبی و یک خبر ناگوار
- ۱۲۶ پیرامون مسجد برائا
- ۱۲۷ گفتار یاقوت حموی درباره مسجد برائا
- ۱۲۷ گفتار ناظم الاسلام کرمانی درباره مسجد برائا
- ۱۲۸ آثار زیانبخش تخریب مسجد برائا

- نتیجه ۱۲۸
- پرچم‌های سه گانه ۱۲۹
- قتل سریع و مرگ فوری ۱۲۹
- کشته شدن نفس زکیه در نجف ۱۲۹
- کشته شدن نفس زکیه در مکه و پسر عمویش در مدینه ۱۳۰
- کشته شدن انسانهای بیگناه ۱۳۱
- معنای اسقع در لغت ۱۳۱
- جنگ با ابزارهای پیشرفته ۱۳۲
- خطبه لؤلؤه امیرالمؤمنین ۱۳۳
- اشاره ۱۳۳
- نقل خطبه لؤلؤه به روایت سید بن طاووس ۱۳۴
- قبه حمراء چیست؟ ۱۳۴
- ستاره دنباله دار ۱۳۶
- یک نکته ۱۳۶
- خطبه افتخاریه و علامات ده گانه ظهور ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- فتنه غبراء چیست و قلاده سرخ کدام است؟ ۱۳۷
- علامات ده گانه ظهور ۱۳۸
- درباره بنی‌امیه و بنی‌عباس و ستاره دنباله دار ۱۴۰
- اشاره ۱۴۰
- توضیحی کوتاه پیرامون خطبه و ستاره دنباله دار ۱۴۲
- خطبه حضرت سلمان و علائم ظهور و فتنه مشرق ۱۴۳
- اشاره ۱۴۳
- بلای بزرگ ۱۴۴

- اسارت زنان ۱۴۵
- فتنه شرق ۱۴۵
- هوچی گریهای سرویسهای خبری ۱۴۵
- خروج پرچم‌های سیاه از مشرق ۱۴۵
- آغاز و انجام قیام مردم ایران ۱۴۶
- یکی از نشانه‌های نزدیک به ظهور ۱۴۷
- اشاره ۱۴۷
- تذکر ۱۴۸
- خراسان منطقه قیام زمینه سازان ۱۴۹
- درباره نهضت سید حسنی و خراسانی ۱۵۱
- سید حسنی کیست و خراسانی کدام است ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- منشأ این عقیده از کجاست؟ ۱۵۲
- نکته شایان توجه ۱۵۲
- آیا سید حسنی اهل خراسان است؟ ۱۵۳
- آیا حسنی و خراسانی عنوان دو نفر است ۱۵۴
- سید انقلابگر حسینی است نه حسنی ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
- چند پرسش ۱۵۵
- پاسخ ۱۵۶
- آخرین سخن ۱۵۷
- پس چرا حسنی؟ ۱۵۷
- یک مثال روشن ۱۵۸
- اشتباه از کجاست؟ ۱۵۹

- ۱۵۹ سرگردانی نویسندگان
- ۱۶۰ اقوال دانشمندان
- ۱۶۲ چند نکته مهم
- ۱۶۴ خروج سید حسنی از دیدگاه روایات
- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۴ خروج سید حسنی از طبرستان
- ۱۶۶ حدیث: يلحقه الحسنی فی اثنی عشر الفا
- ۱۶۶ حدیث: أنا بن الحسن و أنا المهدي
- ۱۶۸ حدیث: كَأني بالحسني و الحسيني و قد قادها
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ معنای حدیث
- ۱۷۰ نتیجه بحث
- ۱۷۰ حدیث مفضل از امام صادق
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۲ حدیث مفضل به روایت حسن بن سلیمان
- ۱۷۴ معنای فتی در لغت
- ۱۷۴ معنای فتی در قرآن
- ۱۷۵ معنای فتی در حدیث
- ۱۷۵ نتیجه
- ۱۷۶ آل به چه کسانی اطلاق می‌شود؟
- ۱۷۶ مضطر بی چاره کیست؟
- ۱۷۷ ضریح، کدام ضریح است؟
- ۱۷۸ مقصود از طالقان کدام طالقان است؟
- ۱۷۸ شعیب بن صالح کیست؟

- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ دو نکته مهم
- ۱۸۱ چه کسی صاحب اصلی انقلاب است؟
- ۱۸۲ آیا سید حسنی خود شخصا می‌جنگد؟
- ۱۸۳ در آستانه ظهور
- ۱۸۴ قم پایگاه انقلاب
- ۱۸۶ رهبری نهضت
- ۱۸۶ رهبر نهضت کیست؟
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۷ مشخصات رهبر نهضت
- ۱۸۷ موقعیت سیاسی، اجتماعی
- ۱۸۹ روزگار فرمانروایی
- ۱۹۰ نگرانی ابرقدرتها
- ۱۹۱ نظریات دانشمندان
- ۱۹۴ حدود جغرافیایی منطقه قیام
- ۱۹۵ موقعیت جغرافیایی عراق
- ۱۹۵ ماوراء النهر
- ۱۹۷ نظریه علامه مجلسی درباره موالی
- ۱۹۹ اکرم العرب فرسانا یعنی چه؟
- ۱۹۹ معنای اجودهم سلاحا چیست؟
- ۲۰۱ قم و موقعیت جغرافیایی
- ۲۰۲ قم از دیدگاه روایات
- ۲۰۲ قم در نظر رسول خدا
- ۲۰۳ قم در نظر امیرالمؤمنین

- ۲۰۴ قم از دیدگاه امام صادق
- ۲۰۷ نام رهبر نهضت در اخبار
- ۲۰۹ سخنان امیرمؤمنان با عمرو بن سعد اشتهلی
- ۲۱۰ نمونه‌ای از علائم قیام حضرت قائم
- ۲۱۱ پیدایش دو گروه مختلف قبل از ظهور
- ۲۱۴ رهبر نهضت سید حسینی است
- ۲۱۵ حدیث معراج به روایتی دیگر
- ۲۱۶ حدیث یخرج رجل قبل المهدی
- ۲۱۹ قیام هاشمی خراسانی و نقش او در دوران ظهور
- ۲۲۳ ظاهر شدن سید خراسانی و شعیب بن صالح
- ۲۲۵ ایرانیان و فتح بیت‌المقدس
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۵ سرنوشت یهودیان مغرور
- ۲۲۵ اخراج یهود از سرزمینهای اسلامی
- ۲۲۶ صهیونیسم و تشکیل دولتی به نام اسرائیل
- ۲۳۳ روایات صریح‌تر
- ۲۳۳ دو روایت جامع و جالب
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۵ توضیح علامه مجلسی
- ۲۳۶ توضیح مرحوم کاظمی
- ۲۳۷ جزیره بنی کاوان
- ۲۳۷ معنای قوچ در حدیث
- ۲۳۷ معنای خروف چیست؟
- ۲۳۸ انقلاب ایران و اعلان جنگ

- ۲۳۹ قیام سیدی دیگر
- ۲۴۰ دو مطلب مهم
- ۲۴۰ نکاتی از روایت دوم
- ۲۴۱ تذکر
- ۲۴۱ دو روایت دیگر
- ۲۴۳ توضیح درباره دو حدیث پیشین
- ۲۴۳ نتیجه بحث
- ۲۴۴ عوامل پیروزی
- ۲۴۴ عوامل پیروزی ایرانیان بر سپاه سفیانی
- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۵ شایستگی رهبر
- ۲۴۵ لیاقت فرمانده
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ شعیب بن صالح
- ۲۴۶ روایات مربوط به شعیب
- ۲۴۸ ثمره نقل روایات
- ۲۴۸ اشاره
- ۲۵۰ تصور صحیح
- ۲۵۱ یک نمونه روشن
- ۲۵۱ خلاصه مطلب
- ۲۵۲ نیروی مردمی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ خصوصیات ارتش و سپاه زمینه سازان
- ۲۵۲ اشاره

- ۲۵۲ نامهایشان کنیه، و نسبشان شهرهایشان است
- ۲۵۳ مردمی گمنامند
- ۲۵۳ رنگ پرچمهایشان سیاه
- ۲۵۴ در شجاعت نظیر ندارند
- ۲۵۴ خدانشناس واقعی هستند
- ۲۵۴ فرمانروایشان سید است
- ۲۵۴ آرزوی شهادت دارند
- ۲۵۵ نتیجه بررسیها
- ۲۵۶ خاتمه
- ۲۵۹ سخن آخر
- ۲۶۰ پاورقی
- ۲۸۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام از دیدگاه روایات

مشخصات کتاب

سرشناسه: هاشمی شهیدی اسدالله - ۱۳۲۱

عنوان و نام پدیدآور: زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام از دیدگاه روایات تالیف اسدالله هاشمی شهیدی

وضعیت ویراست: [ویرایش ۲]

مشخصات نشر: قم پرهیزکار، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۵۶۰

شابک: ۹۶۴-۹۲۸۱۶-۹-۲۸۰۰۰ ریال یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۲؛ ۳۲۰۰۰ ریال یادداشت: کتابنامه ص [۵۵۷] - ۵۶۰

موضوع: مهدویت -- احادیث موضوع: فن و ملاحه موضوع: مهدیت -- انتظار

رده بندی کنگره: ۱۳۸۰ ۲۰۹م/BP۱۴۱/۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۶۴۷۲

مقدمه چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحيم محور اصلی بحث در این مجموعه، بررسی قیام مقدس «سید حسنی» و نهضت اسلامی مردم مسلمان ایران زمین است، به رهبری آن سید بزرگوار پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از دیدگاه روایات اسلامی و اخبار واردهی از معصومین علیهم‌السلام. موضوع قیام مقدس سید حسنی، و نهضت خداپسندانه‌ی او، که مطابق بسیاری از روایات واردهی از اهل بیت علیهم‌السلام اندکی پیش از ظهور قائم منتظر (ارواحنا له الفداء) انجام خواهد گرفت، گرچه یکی از علائم حتمیه ظهور موفورالسورور مهدی موعود علیه‌السلام است، و بزرگان ما نیز از دانشمندان و اندیشمندان که از زمان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تا به امروز پیرامون مسئله‌ی مهدویت در اسلام کتابهای گرانبھائی را به رشته تحریر در آورده‌اند، برای نهضت پر جوش و خروش سید حسنی، اهمیت خاصی قائل شده‌اند، ولی با وجود این، یکی از مسائل پیچیده‌ی مربوط به علائم حتمی ظهور است که تاکنون، همچنان در حاله‌ای از ابهام باقی مانده، و هیچیک از تحلیل‌گران و پژوهشگرانی که به دنبال شناخت نسب واقعی آن بزرگوار بوده‌اند، نتوانسته‌اند آن چنانکه باید، وی را شناسانده و به مردم معرفی نمایند. در اینجا لازم است این نکته را توضیح دهیم که ما زحمات طاقت فرسای دانشمندان و تلاشهای پی‌گیر آنان را در مورد شناخت «سید حسنی» ارج می‌نهیم اما باید بگوئیم: با همه‌ی تلاشهایی که در مورد شناخت سید حسنی به عمل آمده است، علت عدم شناخت و شناسائی کامل وی، اختلافات و تعارضاتی است که در مدارک و [صفحه ۱۸] مآخذ اولیه‌ی مربوط به این مسئله وجود دارد. و به همین جهت عده‌ی زیادی از محققان و صاحب‌نظران در تشخیص حقیقت این موضوع: که آیا این سید بزرگ و انقلابی حسنی است یا حسینی؟ و آیا معروف و مشهور به خراسانی است یا از اهل خراسان؟ دچار سردرگمی و سرگردانی گردیده، و هریک از آنان اظهارنظرهای مختلف و احیاناً متضادی را ابرار داشته‌اند. که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- گروهی از صاحب‌نظران شیعه چنین اظهار عقیده می‌کنند: این سید بزرگوار که پیش از ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- خواهد آمد و از سرزمین ایران اسلامی قیام خواهد کرد سید حسنی است. [۱]. ۲- برخی دیگر می‌گویند که این سید عالی مقام، همان سیدی است که در روایات به عنوان خراسانی از او یاد شده و او همان کسی است که قیامش متصل به قیام حضرت مهدی علیه‌السلام است. و او همان خراسانی

و بدون تردید سید حسینی است. [۲]. ۳- برخی از متأخرین چنین عقیده دارند که این سید بزرگوار حسنی نیست، بلکه سیدی حسینی است، و او کسی است که رژیم شاهنشاهی را در ایران ساقط خواهد نمود. [۳]. ۴- گروه دیگری هم، از اهل سنت از صاحب نظران و پژوهشگران که روایات مربوط به (خراسانی) را از قرن‌ها قبل، مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند، اظهار عقیده کرده‌اند که آن سید بزرگ و با شخصیتی که از طرف خراسان خروج خواهد کرد و پیشاپیش ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد آمد سید حسینی است. [۴]. [صفحه ۱۹] و البته روایاتی هم در این زمینه از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام وجود دارد که ما آنها را در جای خود ذکر خواهیم نمود. به هر حال: ما در این کتاب که موضوع اصلی بحث آن، همان نضت مقدس حسنی می‌باشد، به تجزیه و تحلیل روایات مربوط به «حسینی» پرداخته و اظهار نظرهای برخی از دانشمندان اسلامی را که در قرون گذشته و صد سال اخیر پیرامون نهضت هاشمی خراسانی ابراز داشته‌اند، در موارد متعددی آورده، و به روشنی ثابت کرده‌ایم که از دیدگاه روایات اسلامی آن سید بزرگوار که از سرزمین خراسان قیام می‌کند و به حسب روایات وارده، زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد شد، سیدی حسینی است. و او همان هاشمی خراسانی است. در این باره در بخش‌های دوم و سوم و چهارم و پنجم، و به خصوص در بخش چهارم، به تفصیل سخن گفته‌ایم، و امیدواریم آنچه را با بیان ناقص و خامه‌ی ناتوان خود، به مقدار فکر و اندازه‌ی فهم قاصر خویش به رشته‌ی تحریر در آورده‌ایم گامی بسوی حقیقت باشد. ناگفته نماند که چون موضوع اساسی بحث در این کتاب، درباره‌ی خروج حسنی است که یکی از علائم حتمیه‌ی ظهور مسرت‌انگیز قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، از این رو برای تحقیق کامل در موضوع مورد بحث، در پنج بخش مختلف و جداگانه گفتگو نموده و کلیه‌ی مدارک و مآخذ مربوط به روایات، و همچنین نام شهرهایی که در روایات ذکر گردیده با آدرس دقیق و کامل، در پاورقی آورده‌ایم تا هر کس که مایل باشد حدیث مورد بحث را خود شخصا ببیند، به کتب مورد نظر مراجعه نماید. ضمناً تذکر این نکته نیز ضروری است که نویسنده‌ی این سطور به دلیل محدود بودن منابع تحقیق در زمینه‌ی موضوع مورد بحث، و کمی بضاعت علمی، مدتی دراز و طولانی از دست یازیدن به چنین کاری خطیر و پر مسئولیت مردد بود و حتی، یکی دو سه بار نیز از انجام این مهم منصرف گردید، تا اینکه سرانجام با اصرار برخی از دوستان به این امر مهم پرداخت. و اینک، چون این مسأله قبلاً بدین صورت مورد تحقیق و کاوش قرار نگرفته است، نویسنده از همه‌ی صاحب نظرانی که احیاناً ممکن است مطالبی را بر خلاف آنچه تا حال [صفحه ۲۰] فکر می‌کرده‌اند در این کتاب ببینند، استمداد می‌جوید که اگر با مطلبی که در واقع، خلاف واقع است برخورد نمودند، با پیشنهادات، و انتقادات سازنده‌ی خود بر او منت گذارند تا نظر صائب آنان برای رفع نواقص کتاب در چاپ‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرد. در پایان این مقدمه، یادآور می‌شویم که چون در روایات فراوانی که از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است از قیام دینی ایرانیان، تمجید فراوانی به عمل آمده و به خصوص در حدیثی که از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره‌ی حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران زمین روایت شده آن حضرت، ایرانیان را زمینه‌ساز دولت جهانی مهدی علیه‌السلام معرفی فرموده است، از این رو شایسته دیدم نام این کتاب را «زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام» بگذارم. به امید روزی که بنیانگذار حکومت عدل «الله»، پرچم پرافتخار (لا-اله الا-الله محمد رسول الله، علی ولی الله) را در سراسر پهنه‌ی گیتی به اهتزاز در آورد، و ما «ایرانیان» راست قامتان جاودانه‌ی تاریخ باشیم. به امید آن روزحوزه‌ی علمیه‌ی قم - سید اسدالله هاشمی شهیدی ۳ شعبان المعظم ۱۴۰۵ برابر ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۶۴ [صفحه ۲۳]

مقدمه چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش از آن خداوندی است که کارساز است و بنده‌نواز، و پروردگار عالمیان، و مالک روز جزا. و درود بیکران بر اشرف کائنات پیامبر رحمت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک و پاکیزه‌ی او

علیهم‌السلام، که پیشوایان امت و راهنمایان بشریت‌اند. و به ویژه بر امید مستضعفان، جان تابناک جهان، بنیانگذار حاکمیت قرآن، حضرت مهدی صاحب‌الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که رمز بقای هستی است، درود فراوان باد. پیش از آنکه درباره‌ی کتاب حاضر سخنی بگویم بر خود لازم می‌بینم این نکته را خاطر نشان سازم که شرایط خاصی دست به دست هم داد و خاطره‌ای از طفولیت - که از اهل منبر می‌شنیدم که پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام سیدی از دودمان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تبار اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام در ایران قیام خواهد کرد - مرا بر آن داشت تا درباره‌ی این موضوع به کاوش و تحقیق پرداخته، در این زمینه کتابی فراهم آورم که این امر به تألیف کتاب «زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام» منتهی گردید. اکنون که با منت و یاری خداوند متعال چاپ اول کتاب به اتمام رسیده و نسخه‌های آن نایاب گردیده و برای بار دوم آماده چاپ و انتشار می‌گردد با شکرگزاری به درگاه ایزد منان، چاپ جدید کتاب را به همه‌ی تشنگان دانش، و شیفتگان فضیلت، و جویندگان راه حق و حقیقت، و همه‌ی منتظران مؤمن و کسانی که امروز با تمام وجود به معنویات [صفحه ۱۴] روی می‌آورند، تقدیم می‌نمایم. و یادآور می‌شوم که در آستانه‌ی چاپ دوم، با تجدید نظر در کتاب، مواردی را که نیاز به تبیین داشت، توضیح بیشتری دادم که امیدوارم مورد پذیرش پژوهشگران و دین باوران، و منتظران باایمان قرار گرفته و به همان اندازه که انتظار می‌رود مفید افتد. و اینک سخنی چند درباره‌ی کتاب: خواننده‌ی گرامی! پیش از مطالعه‌ی کتاب حاضر و مرور در آن لازم است نکات چندی را که در اینجا می‌آوریم با دقت بخوانید و مطالب آنرا به ذهن بسپارید تا درباره‌ی مباحثی که در آینده پیرامون نهضت اسلامی ایرانیان پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام به رهبری ابر مردی از دودمان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهیم داشت دچار تزلزل و تشویش خاطر نگردید. ۱- کتاب حاضر که پیرامون برخی از علائم ظهور، بویژه نهضت اسلامی ایرانیان نگارش یافته، حوادثی را که طبق پیش‌بینی‌های ائمه‌ی معصومین علیه‌السلام در طول سالهای قبل از ظهور، در ایران اسلامی به وقوع می‌پیوندد برای شما شرح می‌دهد. ۲- این کتاب، از این جهت که شامل روایات مربوط به «زمینه‌سازان» پیش از ظهور و نقش رهبری سیدی بزرگ و انقلابی از دودمان اهل بیت علیه‌السلام در ایران است، اطلاعات کمیابی از ویژگیهای ملت مسلمان و انقلابی ایران را به دست می‌دهد، و خواننده پس از مطالعه می‌تواند اطمینان حاصل کند که از چگونگی قیام دینی ایرانیان، و نحوه‌ی نهضت آن بزرگ سید انقلابی به وسیله‌ی روایات وارده و شواهد و قرائن موجود در متن کتاب، به حد کافی اطلاعات لازم را کسب نموده است. ۳- از آنجا که محور اصلی بحث در کتاب حاضر پیرامون قیام سیدی از نوادگان اهل بیت علیه‌السلام از سرزمین مقدس ایران اسلامی بوده و در ذهن بسیاری از خوانندگان - حتی شخص مؤلف - چنین بوده است که آن سید بزرگوار «سید حسنی» است، از اینرو با اینکه نگارنده ثابت کرده است که مطابق برخی از اخبار و نظریات دانشمندان اسلامی سید نامبرده «سید حسنی» است با این حال، هرگز خروج سید حسنی را نیز انکار نکرده است. بلکه با تذکرات و یادآوریهای مکرر و نقل روایات متعدد و فراوان که - از شیعه و سنی - در متن کتاب آورده، به اثبات رسانده است که سید انقلابی ایرانی [صفحه ۱۵] قبل از ظهور در پهنه‌ی سیاست ایران ظاهر می‌شوند که هر سه نفر آنها «سید» می‌باشند. ۴- با توجه به اینکه طبق روایات وارده سه انقلابی ایرانی پیش از ظهور در ایران قیام خواهند نمود که هر سه نفر آنها سید می‌باشند و در روایات نیز از ظهور به عناوین مختلفی چون، سید حسنی، سید حسینی و سید خراسانی سخن به میان آمده است و حمل همه‌ی آن روایات بر قیام یک نفر نیز بعید، می‌نماید، از اینرو ما پیوسته از نخستین فریادگر انقلابی که ساقط‌کننده‌ی رژیم شاهنشاهی در ایران است به عنوان: سید حسینی، یاد خواهیم کرد تا از آن دو سید انقلابی دیگر باز شناخته شود، چه آنکه طبق بعضی از روایات - چنانکه در متن کتاب خواهد آمد - نخستین قیام‌کننده، دعوت حق را لیک گفته و از این جهان رحلت می‌کند، و آن دو سید دیگر با هر اسم و عنوان که خواننده شوند خواه به عنوان حسنی، و خواه به عنوان خراسانی - در حدود یک ماه بعد از ظهور، با حضرت مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نمایند و در صف یاران آن حضرت قرار می‌گیرند. ۵- خوانندگان گرامی باید توجه داشته باشند که گاهی ممکن است یک موضوع یا مطلب

برای بسیاری از محققان و مورخان و نویسندگان و پژوهشگران مبهم و نامشخص بوده و سابقه‌ی ذهنی آنها چیز دیگری باشد ولی بعدها گذشت زمان و وقوع حادثه‌ای آنها برای همگان قابل فهم نموده و دیوار همه‌ی حدسیاتی که در ذهن محققان و کاوشگران وجود داشته و قرن‌ها با آن زندگی کرده و بدان خو گرفته‌اند و یا درباره‌ی آن به کاوش و تحقیق پرداخته‌اند، یکباره در هم فرو ریزد. ۶- مطالب این کتاب تا حدی فشرده ولی جامع است، زیرا درباره‌ی هر یک از موضوعات مورد بحث به طریق استدلال وارد می‌شود و با استناد به روایات، و نقل گفتار دانشمندان، و ذکر برخی از جریان‌های تاریخی نتیجه‌ی روشنی به دست می‌دهد. ۷- بعضی مواقع که حدیثی نیاز به توضیح داشته است گاهی عنان قلم نگارنده را به راهی برده، که ناچار شده است جهت روشن‌تر شدن مطلب، همان حدیث را بصورت مفصل‌تر از منبع دیگر نقل کند، گرچه این کار به نظر بعضی خسته‌کننده و ملال‌آور است، ولی به نظر مؤلف این کار ضرورت داشته است. زیرا در احادیث مفصل نکات دقیقی وجود دارد که آن نکات در احادیث مختصر، دیده نمی‌شود. ۸- به همه‌ی خوانندگان محترم توصیه می‌کنیم: اگر فرصت خواندن تمام مطالب [صفحه ۱۶] کتاب را ندارند، لااقل مقدمه‌ی چاپ اول و دوم کتاب را مطالعه نمایند تا اگر در موقع خواندن کتاب، یا مطالعه‌ی قسمتهایی از فرازهای حساس آن، به موضوع مشکلی برخورد نمودند به آسانی بتوانند آنها را حل کنند. در خاتمه صمیمانه‌ترین سپاس‌های خود را به درگاه خدای تعالی عرضه می‌دارم و از ذات اقدس احدیتش خواهانم که در ظهور مبارک پیشوا و مولایمان حضرت بقیه‌الله (ارواحنا له الفداء) تعجیل فرماید و بر ما منت گذارد، و بقیه عمرمان را تفضلاً در روزگار مسعود دولت حقه به عهد مبارک آن حضرت قرار دهد. به امید روزی که آن بزرگ رهبر آسمانی، آخرین حجت خدا، موعود همه‌ی امتها و ملت‌ها ظهور فرموده و جهانیان را در سایه‌ی حکومت واحد جهانی از عدالت و آزادی الهی خود سیراب فرماید. انشاءالله مؤلف [صفحه ۱۷]

علائم ظهور

علائم ظهور و نظریه دانشمندان شیعه

مسئله علائم ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و حوادث و پیشامدهایی که در طول مدت غیبت، و پیش از ظهور مبارک آن حجت مطلق الهی (ارواحنا له الفداء) واقع خواهد شد، از جمله مباحث مهم دینی و مسائل بسیار حساس مذهبی است که از قرون گذشته تاکنون پیوسته مورد توجه عمیق دانشمندان بزرگ اسلام بوده و هست، و بزرگان ما از عصر معصومین علیهم‌السلام تا به امروز پیرامون آن از جهات مختلفی بحث کرده و کتابهای فراوانی نوشته‌اند و درباره‌ی وقوع آن حوادث و پیشامدها مانند بلاهای عمومی، گرفتاری مسلمانان در دوران غیبت و نقش ستمکاران در صحنه‌ی سیاست و زندگی بشر - نظریات گوناگونی ابراز داشته‌اند. در میان دانشمندان بزرگ اسلام، گروهی از محدثین عالی مقام مانند - «ثقه الاسلام کلینی» و «شیخ صدوق» و «شیخ مفید» و «شیخ طوسی» (رضوان الله تعالی علیهم) چون بیشتر نظر جمع آوری اخبار و حفظ آثار اهل بیت علیهم‌السلام را داشته‌اند، تمامی مسائل مربوط به دوران غیبت حضرت ولی عصر علیه‌السلام را یکجا نوشته و همه‌ی آنها را، حتی حوادث و وقایعی را که باید عادتاً در طول مدت غیبت واقع شود، همگی جزء (علائم ظهور) به حساب آورده‌اند. ولی عده‌ای از دانشمندان و صاحب نظران متأخر که بیشتر نظر تحقیق و بررسی روایات را داشته و احادیث مربوط به دوران غیبت، و علائم ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام را مورد ارزیابی قرار داده‌اند چنین اظهار عقیده کرده‌اند که: حوادث و پیشامدهای مربوط [صفحه ۲۴] به دوران غیبت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام که در بسیاری از احادیث از آنها سخن رفته است، همگی آنها جزء «علائم ظهور» نیست، و بلکه بیشتر آنها رویدادها و وقایعی است که عادتاً باید در طول مدت غیبت آن بزرگوار واقع شود. و بدین لحاظ این عده در صدد تقسیم جمله‌ی «علائم» برآمده و مجموع حوادث و وقایع مربوط به دوران غیبت را به چند قسمت تقسیم نموده‌اند و

عقیده دارند که مجموع علامات ظهور بر شش قسم است. از آن جمله: شیخ علی اصغر بروجردی است. وی در کتاب «نورالانوار» که از جمله‌ی کتابهای بسیار نفیس و گرانبھائی است که در یکصد سال اخیر، با تحقیق و بررسی روایات بطور دقیق در شرح حال حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) و موضوع «رجعت آل محمد صلی الله علیه و آله» نوشته شده است چنین می‌گوید:

علامات ظهور بر شش قسم است

قسم اول: علائم حتمیه که البته خواه ناخواه باید واقع شود مانند «خروج دجال» و «سفیانی» و «صیحه‌ی آسمانی» و این هر «سه» علاماتی است که مقارن با ظهور خواهد بود. قسم دوم: علائم معلقه و شرطیه که این علائم، منوط و مشروط و معلق است به اراده و مشیت خداوند عالم، که اگر اراده‌ی خدا به آن تعلق گرفته باشد واقع می‌شود و اگر خدا نخواهد واقع نخواهد شد و چه بسا می‌شود که به جهت حکمت و مصلحت و مقتضیات و موانعی که خداوند عالمیان می‌داند واقع نشود، و یا بر اثر طاعات و دعاها‌ی مردم رفع گردد و یا تغییر داده شود. قسم سوم: علاماتی است که قبلا و در زمانهای گذشته تاکنون واقع شده و زمان آنها گذشته است، و آنها را علامات واقعه می‌گویند. قسم چهارم: علاماتی است که تا هنوز واقع نشده و امید می‌رود که (بعدها) واقع شود، و اینها را علامات غیر واقعه می‌گویند. قسم پنجم: علاماتی است خاصه، که این علامات، خاص و مختص به وجود پربرکت خود حضرت صاحب الامر علیه‌السلام است و کسی در این علامات با آن [صفحه ۲۵] حضرت شریک نیست، و حضرتش به این وسیله می‌داند که خداوند او را اذن و اجازه‌ی ظهور داده است، زیرا علم ظهور حضرت را به جز خدا کسی نمی‌داند. و قسم ششم - علاماتی است عامه، که این علامات از برای عامه‌ی عوام و خاصه‌ی خواص ظاهر خواهد شد و دانستن آن اختصاص به حضرت ندارد. بلکه برای همه و عامه‌ی مردم است و هر کس از عوام و خواص، آنها را (کم و بیش در طول مدت عمر خود اگرچه خیلی کوتاه) خواهد دید.

علامات خاصه

اما علامات خاصه، که مربوط، و مختص به خود حضرت است و کسی با آن حضرت در این علامات، شریک نیست (دو چیز) است: یکی پرچم و علم آن حضرت است که پوشه‌ی آن بسته و خود به خود باز می‌شود، به پا می‌ایستد و عرض می‌کند: «یا ولی الله اقتل أعداء الله» ای ولی خدا دشمنان خدا را نابود کن. و دیگری شمشیر آن جناب است که در «غلاف» می‌باشد و چون خداوند بخواهد ظهور حضرتش را به وی اعلام فرماید، فرمان می‌دهد که شمشیر به خودی خود از «غلاف» بیرون آمده و به زبان فصیح و آشکار عرض کند: «اخرج یا ولی الله» ای ولی خدا از پشت پرده‌ی غیبت بیرون بیا و قیام کن. [۵].

شرح چگونگی قیام حضرت ولی عصر

مرحوم شیخ صدوق (رحمه‌الله) مشروح جریان قیام و علامات خاصه‌ی حضرت را به سند خود از حضرت امام محمد تقی جوادالائمه علیه‌السلام و او از آباء طاهرین خود از پیغمبر گرامی چنین نقل کرده است: [صفحه ۲۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیان اوصاف حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه به «ابی ابن کعب» فرمود: به راستی که خداوند عزوجل، در صلب امام حسن عسکری علیه‌السلام نطفه‌ای ترکیب نموده است پاک و پاکیزه و طیب و طاهر، که هر مؤمنی که خداوند از او در خصوص دوستی و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام پیمان گرفته باشد، از او راضی و خشنود است، و هر منکری که از او دوری جوید به او کافر باشد. او امامی است پاک، و پاکیزه، ستوده خصال و هدایت کننده که به عدالت حکم می‌کند و مردم را به عدل و دادگری فرمان می‌دهد و در گفتارش خدای تعالی را تصدیق می‌کند و خداوند هم گفتار او را تصدیق می‌نماید، و چون علائم ظهور و دلائل خروج، برای او ظاهر گردد از «تهامه» یعنی: از سرزمین حجاز، خروج خواهد نمود. برای او در «طالقان» گنج‌هایی ذخیره است که نه از طلاست و نه

از نقره، بلکه گروهی هستند از سواران شجاع و نیرومند که به ساز و برگ کامل جنگی مجهزند، و مردانی هستند (نشانه‌دار) با اسم و رسم، معروف و مشهور و نام آور [۶] که خداوند آنها را از شهرهای دور دست به شماره‌ی اصحاب (بدر) سیصد و سیزده تن به دور او جمع کند. و با او نامه‌ای است مهر شده که در آن نامه شماره‌ی اصحاب و یارانش، و نام و نسبشان و نام شهرهایشان، و شغل و کارشان و کنیه و صفاتشان و تمام خصوصیاتشان ثبت و ضبط و نوشته شده است. آنان در هنگام جنگ و نبرد و مردانه به دشمن حمله می‌برند و به پیش می‌تازند و در فرمانبرداریش سخت و کوشا و جدی هستند. «ابی بن کعب» عرضه داشت: یا رسول الله! دلائل و علامات ظهورش چیست؟ فرمود: یکی اینکه: پرچم و علمی دارد که چون وقت ظهورش فرا رسد خود به خود باز می‌شود و خدای تعالی آن را به سخن می‌آورد و عرض می‌کند: (یا ولی الله اقتل أعداء الله) [صفحه ۲۷] ای ولی خدا از پشت پرده به در آی و دشمنان خدا را به قتل برسان. و او دو پرچم، و دو نشانه دارد. «و له رایتان و علامتان». [۷]. و دوم اینکه: شمشیری دارد که در غلاف است و چون هنگام ظهور حضرتش فرا رسد شمشیر او از غلاف بیرون می‌آید و خداوند آن را به سخن می‌آورد و صدا می‌زند: (اخرج یا ولی الله فلا یحل لک أن تقعد عن أعداء الله) ای ولی خدا، از پشت پرده‌ی غیبت بیرون بیا و قیام کن که دیگر جای درنگ نیست و برای تو روا نیست که از دشمنان خدا دست برداری!!! پس آن حضرت قیام می‌نماید و دشمنان خدا را در هر کجا که بیابد به قتل می‌رساند و حدود خداوند را جاری می‌سازد و به حکم خداوند حکم می‌فرماید، و او خارج می‌شود در حالی که «جبرئیل» در طرف راستش و «میکائیل» در طرف چپش و «شعیب و صالح» [۸] جلودار و پیشرو لشکریان او باشند. و زود باش آنچه را که به شما گفتم، مردم آن را به زبان آورند، هر چند بعد از زمانهای طولانی باشد «و أفض أمری الی الله عزوجل ولو بعد حین». ای «ابی» خوشا بحال کسی که او را دیدار کند و زمانش را درک نماید، و خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و به او عقیده داشته باشد، خداوند آنها را از هلاکت نجات دهد به وسیله اقرار به او و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمیع امامان معصوم علیهم‌السلام؛ بهشت را به رویشان بگشاید، و حکایت آنان در زمین مانند حکایت «مشک» است که بویش پراکنده شود و هرگز تغییر نیابد، و مثل آنان در آسمان مانند ماه نورانی است که هرگز خاموش نشود و تیره نگردد. ابی گفت یا رسول الله! خدای تعالی حال این امامان معصوم علیهم‌السلام را چگونه بیان فرموده است؟ [صفحه ۲۸] فرمود: به راستی که خداوند عالم بر من دوازده مهر و دوازده صحیفه نازل فرموده که نام و صفت هر امامی بر مهر و صحیفه‌اش می‌باشد. [۹]. در کتاب «نور الانوار» فارسی نوشته شیخ علی اصغر بروجردی در قسمت نور هشتم در بیان علامات ظهور، در مورد پرچم آن حضرت چنین آورده است: با آن حضرت سه علم می‌باشد که بر پوشه‌ی علم اول نوشته شده است «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۱۰]. امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را برای شما تمام کردم و از برای شما راضی شدم که اسلام دینتان باشد. و بر پوشه‌ی علم دوم نوشته شده است: «یوفون بالذکر و یخافون یوما کان شره مستطیرا» [۱۱]. آنها به نذر و پیمان خود وفا می‌کنند و از روزی که شدت و سختی آن همه‌ی اهل محشر را فرا می‌گیرد ترس و واهمه دارند. و بر پوشه‌ی علم سوم نوشته شده است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفته، و الحسن و الحسین و التسعة من ولد الحسین اوصیائه». معبودی جز خالق یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خدا است و علی علیه‌السلام ولی خدا و جانشین پیامبر است، و امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و نه تن دیگر از فرزندان امام حسین علیه‌السلام اوصیاء او می‌باشند. [۱۲].

علائم عامه

و اما علائم عامه که بیشتر آنها جنبه‌ی کلی و عمومی دارد، و برای عامه‌ی مردم ظاهر [صفحه ۲۹] خواهد شد، و هر کسی از عوام و خواص در طول دوران زندگی خود، برخی از آنها را خواهد دید، بسیار زیاد است که در اینجا فقط تعدادی از آنها را برای آشنایی

بیشتر خوانندگان محترم با انواع علائم نقل می‌کنیم.

فهرست علائم عامه

مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه) در ذکر علامتهای زمان قیام حضرت مهدی علیه‌السلام در کتاب ارشاد چنین فرموده است: بدان که: روایاتی که در ذکر نشانه‌های زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام رسیده، و آن نشانه‌ها و علامات و حوادث باید پیش از ظهور مبارک آن بزرگوار واقع شود فراوان است که از جمله‌ی آنها این علامت است: ۱- خروج سفیانی. ۲- کشته شدن سید حسنی. ۳- اختلاف بنی‌عباس بر سر سلطنت دنیوی. ۴- گرفتن خورشید در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان. ۵- گرفتن قرص ماه در آخر ماه مبارک بر خلاف عادت. ۶- فرو رفتن زمین «بیداء» که سرزمینی است میان مکه و مدینه. ۷- فرو رفتن یا جمعیتی در مشرق. ۸- فرو رفتن یا جمعیتی در مغرب. ۹- توقف خورشید از اول ظهر تا وسط عصر. ۱۰- طلوع خورشید از مغرب. ۱۱- کشته شدن نفس زکیه که سیدی است هاشمی در پشت کوفه، یعنی: نجف، با هفتاد نفر از صلحاء. ۱۲- بریدن سر مردی هاشمی؛ یعنی: سید در میان رکن و مقام. ۱۳- خراب شدن دیوار مسجد کوفه. ۱۴- نمایان شدن پرچم‌های سیاه از طرف خراسان. [صفحه ۳۰] ۱۵- خروج یمانی، از طرف یمن. ۱۶- ظهور مغربی، در مصر و حکومت بر شامات. ۱۷- فرود آمدن ترکان در جزیره، که ظاهراً شرقی‌ها و غربی‌ها هستند، در جزیره‌ی العرب. ۱۸- ورود رومیان در رمله. ۱۹- طلوع ستاره‌ی درخشانی در مشرق که مانند ماه بدرخشد و سپس دو طرف آن خم گردد بطوری که نزدیک باشد دو طرف آن به هم برسد. و البته این ستاره غیر از ستاره‌ی دنباله‌داری است که در بعضی از روایات به قیام شخصی در آخرالزمان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام اشاره دارد. ۲۰- پیدا شدن سرخی شدیدی در آسمان که در اطراف آن پراکنده شود. ۲۱- پیدایش آتشی در طول مشرق که تا سه روز یا هفت روز در هوا بماند. ۲۲- عرب‌ها استقلال پیدا کنند و کشورگشائی نمایند و از زیر بار و نفوذ دیگران بیرون روند. ۲۳- اهل مصر فرمانروای خود را بکشند. ۲۴- پرچم‌های قیس و عرب به کشور مصر وارد شود. ۲۵- شام خراب شود و سه پرچم مختلف در آنجا پدیدار گردد. ۲۶- پرچم‌های (کنده) در خراسان کوبیده شود. ۲۷- سوارانی از طرف مغرب بیایند تا در کنار (حیره) حدود نجف، منزل گیرند و پرچم‌هایی سیاه از طرف مشرق بسوی آنها روی آورند. ۲۸- شط فرات طغیان کند یا شکافته شود به حدی که آب در کوچه‌های کوفه داخل شود. ۲۹- دوازده نفر از نژاد ابوطالب خروج نمایند که هر کدام از آنها دعوی امامت نمایند. ۳۰- شصت نفر دروغگو ظاهر شوند که همگی به دروغ ادعای پیغمبری کنند. ۳۱- مرد بزرگ و با شخصیتی از پیروان بنی‌عباس را میان (جلولا) و (خانقین) [صفحه ۳۱] بسوزانند. ۳۲- پلی در بغداد در کنار محله‌ی (کرخ) ساخته شود. ۳۳- باد سیاهی در اول روز در بغداد بلند شود، و زلزله‌ای در آنجا روی دهد به حدی که بسیاری از شهر فرو رفته و خراب گردد. ۳۴- ترسی عمومی و مرگی سریع و همگانی همه‌ی اهل عراق و مردم بغداد را فرا گیرد که قرار و آرام، یا راه فرار نداشته باشند. ۳۵- نقصانی در مال و جان و محصول مردم پیدا شود. ۳۶- ملخی در فصل خود، و ملخی بی‌موقع پیدا شود که زراعت و غلات را نابود کند، و مردم از آنچه که می‌کارند نفعی نبرند. ۳۷- اختلاف و دودستگی در میان دو صنف «عجم» پیدا شود بطوری که خونریزی بسیاری در بین آنان پدیدار گردد. ۳۸- بردگان در برابر اربابان خود سرکشی کنند و از زیر فرمان آنها بیرون روند و آقایان خود را به قتل رسانند. ۳۹- گروهی از بدعت‌گزاران به شکل میمون و خوک، مسخ گردند. ۴۰- بندگان بر شهرهای اربابان خود غلبه پیدا کنند. ۴۱- ندائی از آسمان بلند شود که همه‌ی مردم روی زمین هر کس به زبان خود آن را بشنوند. ۴۲- صورت و سینه‌ای در چشمه‌ی خورشید، و در روایت دیگری صورت و کف دستی در برابر خورشید ظاهر شود. ۴۳- مردگانی زنده شوند و از قبرها بیرون بیایند، و به دنیا باز گردند، و با یکدیگر آشنا شوند، و از یکدیگر دید و بازدید نمایند. ۴۴- این جریانات، که البته در تحقق وقوع آنها ترتیب شرط نیست، با بیست و چهار باران پی در پی پایان پذیرد، که زمین بوسیله‌ی آن باران‌ها زنده گردد، و برکاتش آشکار شود، و پس از آن هر گونه آفت و بیماری از شیعیان حضرت مهدی علیه‌السلام و معتقدین

به حق دور گردد، و آنگاه بدانند که آن جناب در مکه ظهور نموده و برای یاران آن حضرت بدان سو رهسپار شوند، چنانکه اخبار در این [صفحه ۳۲] زمینه روایت شده است. و این نشانه‌ها که گفته شد البته قسمتی از آنها حتمی، و قسمتی مشروط به شروطی است که اگر خدا بخواهد واقع نخواهد شد؛ و خداوند بدانچه واقع خواهد شد، دانا و آگاه است. و ما این حوادث و علائم را مطابق آنچه در کتب حدیث و روایات یافتیم، نقل نمودیم. و از خداوند یاری می‌جوئیم و از او توفیق می‌طلبیم. [۱۳]. آنچه تا اینجا آمد، شماری اندک از انبوه علامات ظهور حضرت ولی‌الله‌الاعظم امام عصر و ناموس دهر «ارواحنا له الفداء» بود که فهرست‌وار بر شمردیم، تحقیقا شمارش همه‌ی علاماتی که از زبان گهربار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام روایت شده و محدثین عالی مقام شیعه آن علامات را در کتابهای ارزنده خود جمع‌آوری نموده‌اند بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. علاقه‌مندانی که مایلند از علامات ظهور مهدی فاطمه علیهما‌السلام و یکتا بازمانده‌ی اختر فروزان آسمان نبوت و امامت بیش از آنچه که نقل شد؛ واقف گردند، می‌توانند به کتابهایی که با تفصیل بیشتری در این زمینه نگارش یافته است، مراجعه نمایند.

علامات حتمیه و تعداد آنها

اشاره

در مورد علامات حتمیه و تعداد آنها، و حوادث و وقایعی که پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حتما واقع می‌شود، در روایات و کتب مربوطه به اختلاف سخن رفته است. در برخی از روایات، تعداد علامات حتمیه «پنج» و در برخی دیگر تا ده علامت نیز شمرده شده که بزرگان ما همه‌ی آنها را در کتابهای ارزنده‌ی خود در باب علامات حتمیه ذکر فرموده‌اند. از آنجایی که بیشتر این علائم، رویدادهایی است که طبق اخبار وارده پس از قیام دینی ایرانیان به رهبری مردی از دودمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، جامه‌ی عمل خواهد پوشید، و بلکه تعداد قابل توجهی از آنها مانند: خروج سفیانی، جنگ ایران و عراق، کشته شدن [صفحه ۳۳] «نفس زکیه»، نمایان شدن پرچم‌های سیاه از طرف خراسان، خراب شدن شهر بصره و امثال آن با خروج سید حسنی و یا نهضت هاشمی خراسانی بی‌ارتباط نیست؛ از این رو شایسته است ما نیز به پیروی از سلف صالح خود، که آن ده علامت را جزء علائم حتمی به حساب آورده‌اند، آنها را فهرست‌وار بر شمرده و پیرامون یکایک آنها به اختصار توضیح دهیم؛ تا در پیمودن راهی که در مورد یکی از علائم حتمی، به عنوان خروج «سید حسنی» در پیش داریم، به نتیجه‌ی مطلوب و روشنی دست یافته و از هر نوع حدس و گمان و گرافه‌گویی در امان باشیم. و اینک علامات:

خروج سفیانی

اشاره

یکی از علائم حتمیه، که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به حتمی بودن آن تصریح فرموده‌اند، خروج مردی ناپاک بنام «سفیانی» از سرزمین شام است. داستان خروج سفیانی از سرزمین شام یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین حوادث علائم ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است که پیرامون آن صدها حدیث و روایت از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت علیهم‌السلام نقل شده است. از برخی روایات، چنین استفاده می‌شود که: سفیانی، یکی نیست، بلکه متعدد است، و در برخی از روایات هم تعبیرهای نسبتاً صریحی به کار رفته که در وجود دو فرد را به عنوان: سفیانی، اثبات می‌کند، از این رو لازم است پیش از آنکه در موضوع خروج سفیانی اصلی گفتگو کنیم، چند نمونه از روایاتی را که در مورد خروج سفیانی اول رسیده است بازگو نمائیم.

سفینای اول

در مورد خروج سفینای اول که زمان پیدایش او، پیش از خروج سفینای اصلی است، روایات چندی وجود دارد که نشان می‌دهد، به حسب ظاهر، میشل افلق مبتکر مبدأ اشتراکیت و بنیان‌گذار حزب منفور و کافر بعث در عراق، سفینای اول است. و اینکه چند نمونه از این روایات: [صفحه ۳۴] ۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی سفینای اول چنین آمده است: سئل النبی صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع متی الفرج لمهدیکم الحجة. فقال صلی الله علیه و آله: اذا قام الافلق. قال: و من الافلق؟ قال صلی الله علیه و آله: هو الابقع، قیل: و من الابقع؟ قال صلی الله علیه و آله: الابصر، قیل: و من الابصر؟ قال صلی الله علیه و آله: الاصبهیل. من الاصبهیل؟ قال صلی الله علیه و آله: من الابلق، قیل: من الابلق؟ قال صلی الله علیه و آله: اتق السفینائی، قیل: السفینائی، سفینان بایهما تنظر؟ قال صلی الله علیه و آله: السفینائی الذی یاتی من الشام [۱۴]. از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در حجة الوداع (آخرین سفری که آن حضرت به زیارت خانه‌ی خدا مشرف گردید) سؤال شد یا رسول الله فرج حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- مهدی موعود شما خانواده، کی خواهد رسید؟ حضرت در پاسخ فرمودند: زمانی که افلق قیام کند. سائل پرسید، یا رسول الله افلق چه کسی است؟ فرمود: او کسی است که متصف به صفات متعددی است و «ابقع» است. [یعنی مردی سیاه و سفید است که از دو جنس مختلف، و نطفه‌ی مرد و زنی که نژاد مختلف دارند، و پدرش مردی سیاه چهره و گندم‌گون و از عرب و مادرش زنی [صفحه ۳۵] سفید پوست و از نژاد غیر عرب است متولد شده و اصالتاً از مردم شام و مردی سرسپرده و نوکر اجنبی و از پست فطرت‌ترین مردم و صهیونیست و یهودی مسلک است] [۱۵]. عرض شد: یا رسول الله ابقع چه کسی است؟ فرمود: ابرص و کسی است که دورنگ، یا بدنش دارای لکه‌های سفید، یا سفید رنگارنگ و پیس مانند است. عرض شد: ابرص کیست؟ حضرت در جواب فرمود: اصهب (مردی سرخ و سیاه) است، (و یا کسی است که قسمت بالای موهایش سرخ و پایین آن سیاه‌رنگ باشد). [۱۶]. عرض شد: یا رسول الله اصهب چه کسی است؟ حضرت فرمود: او ابلق یعنی دو رنگ و دو چهره و سفید و سیاه است. عرض شد یا رسول الله ابلق چه کسی است؟ حضرت فرمود: از سفینائی پرهیز کن و از ظلم و ستم او بر حذر باش! عرض شد: یا رسول الله سفینائی دو تا است، شما در مورد افلق به کدامیک از این دو سفینائی نظر دارید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: آن سفینائی که تنها از شام می‌آید. این حدیث را صاحب کتاب «بیان الاثمه» از کتابی به نام «کفایة المطالب» نقل نموده است و درباره آن توضیحاتی داده و در آخر چنین نتیجه گرفته است که مطابق حدیث مزبور سفینائی اول «میشل افلق» بنیان‌گذار حزب منفور و کافر بعث در عراق می‌باشد. و البته ما هیچ‌گونه مسئولیتی را در قبال صحت و سقم روایت مذکور به عهده نمی‌گیریم زیرا: اولاً: ما هر چه تفحص کردیم که منبع اصلی این روایت را پیدا کنیم متأسفانه در میان کتابهایی که شیعه و سنی درباره علائم ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- [صفحه ۳۶] نوشته‌اند به کتابی به نام «کفایة المطالب» دست نیافتیم. ثانیاً: برای تحقیق کامل و شناخت «سفینائی اول» به اکثر مدارک معتبری که در دسترس بود مراجعه نمودیم و بین عبارات کتابهایی که روایاتی را راجع به خروج ابقع و اصهب و ابرص، نقل کرده‌اند مقایسه کردیم، و تنها به این نتیجه رسیدیم که الفاظ مختلف و گوناگونی چون: ابقع و اصهب و ابرص که در حدیث کتاب «بیان الاثمه» به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و صفت برای کلمه «ابلق» [۱۷] واقع شده است، در روایات دیگر از صفات سه فرد مختلفی به حساب آمده است که در سرزمین شام و مصر و عراق، ظاهر می‌شوند، و سبب بروز اختلافات و درگیری‌ها می‌گردند و سرانجام بوسیله‌ی «سفینائی» (یعنی: سفینائی مشهور) از میان می‌روند! [۱۸]. به هر حال: با اینکه حدیث یاد شده از نظر نگارنده - و هر پژوهشگر دیگری - مورد شک و تردید است، با اینهمه از آنجا که کلمه‌ی «ابقع» در حدیث مزبور صفت «افلق» واقع شده و این کلمه دارای معنای گسترده‌ای است که معانی سایر الفاظ حدیث - مانند اصهب و ابرص، و ابلق - را نیز در برمی‌گیرد، از این جهت برای اینکه معلوم شود مقصود از «ابقع» چه کسی است؟ مقداری درباره‌ی این کلمه توضیح می‌دهم شاید روزی فرا رسد که

گذشت زمان حقیقت حدیث مزبور را به اثبات برساند. معنای کلمه «ابقع» در لغت: کلمه (ابقع) در اصل ریشه‌ی لغت به معنای هر چیز دو رنگ خصوصاً سیاه و سفید است و سپس در مورد اشیاء پست و اشخاص خبیث، و برده و مملوک و کسانی که دارای سلسله‌ی نسبی پستی باشند، استعمال شده است. کتاب «لغت‌نامه‌ی دهخدا» درباره‌ی این کلمه چنین می‌نویسد: ابقع: پیسه، ابرص، سیاه و سفید، کلاغ پیسه، کلاغ سیاه و سفید، زاغ پیسه، زاغ دورنگ، اسب پیسه را نیز می‌گویند. هر مرغ که سیاه و سفید باشد و ابلق، از مرغان و سگان، به منزله (ابلق) باشد از خیل. [۱۹]. [صفحه ۳۷] در مورد استعمال این کلمه درباره انسان «ابلق» به کسی می‌گویند که از نظر نسبت دورگه باشد و همچنین انسانی سیاه و سفید که از دو جنس مختلف باشد و از نطفه مرد و زنی است که، نژاد مختلف دارند، و بر کسی اطلاق می‌شود که پدرش مردی سیاه‌چهره گندم‌گون و از عرب و مادرش زنی سفیدپوست (و رومی) و از نژاد غیرعرب باشد. کلمه‌ی (ابلق) یا از ماده‌ی (بقع) به معنای هر چیز دو رنگ و سیاه و سفید است، و یا از ماده‌ی «بقعان» به معنی برده و مملوک و زاییده‌ی دو نژاد مختلف است. به هر حال: این کلمه گاهی به صورت مذمت استعمال می‌شود و گاهی به صورت بیان نمودن رنگ اشیاء. آنجا که مراد مذمت فرد و سایر معانی مذکوره باشد لفظ «ابقع» به کار می‌رود و در جایی که تنها معنای برده و مملوک، یا دو نژاد مختلف مراد باشد از لفظ «بقعان» استفاده می‌شود. در این باره حدیثی از «ابوهریره» نقل شده است که گفته است: «یوشک ان یعمل علیکم بقعان اهل الشام» یعنی: نزدیک است که بردگان و بندگان اهل شام، یا کسانی که پدرشان عرب و مادرشان غیرعرب و رومی است بر شما فرمانروائی کنند. این سخن ابوهریره ناظر به این است که: در آینده کسانی که اختلاف نژاد دارند و از طرف پدر «عرب» و از طرف مادر غیرعرب و رومی یا به عبارت دیگر (کنیززادگان) می‌باشند، بر شما حکومت خواهند کرد. مراد از «ابقع» مردی سیاه و سفید است که از دو جنس مختلف و از نطفه مرد و زنی که نژاد مختلف دارند و یکی سیاه‌چهره و گندم‌گون و از عرب، و دیگری سفیدپوست و از نژاد غیرعرب است متولد شده، و اصالتاً شامی و مردی سرسپرده و نوکر اجنبی و از پست فطرت‌ترین مردمان و مسیحی مرام، یا صهیونیست و یهودی مسلک است. [۲۰]. بنابراین در صورتی که حدیث کتاب «بیان الأئمه» واقعیت داشته و از صحت [صفحه ۳۸] برخوردار باشد با «افلق» تطبیق می‌کند چرا که «افلق» نیز (شامی) و پدرش از اهل «سوریه» و مادرش (فرنگی) و از اهل فرانسه و «پاریس» است [۲۱]. شاید بتوان گفت: که مقصود از ابقع و اصبه و ابرص و ابلق، همان «افلق یهودی» باشد. و البته این احتمالی است که خیلی هم نابجا نیست. توضیح مختصری پیرامون حدیث مزبور: در حدیث یاد شده چنان که ملاحظه شد: نخست رسول خدا صلی علیه و اله به یکی از علائم فرج حضرت مهدی علیه‌السلام که پیدایش افلق صهیونیست در سرزمین شام است اشاره می‌فرماید، و سپس صفات متعددی را از قبیل - ابلق و ابرص و اصبه و ابقع که همگی این صفات گویا از ویژگی‌های اوست برای او بر می‌شمارد. و آنگاه به راوی حدیث فرمان می‌دهد تا خود را از شر آن مرد ناپاک حفظ نماید، و بدینوسیله رسول خدا صلی علیه و اله به مسلمانان نیز اعلام خطر می‌کند که از فتنه و فساد چنین بدعت‌گزار آشوب‌گری که جز فتنه‌انگیزی و اشاعه‌ی فساد و فحشاء در بین مسلمانان هدف دیگری ندارد بر حذر باشند و از او و شر اتباع و پیروان کافر و شرورش اجتناب ورزند. جالب توجه است که سائل گویا با روایات مربوط به سفیانی آشنا بوده، و از این رو پس از تحقیق و گفتگوی فراوان با رسول خدا صلی علیه و اله از آن حضرت می‌پرسد که یا رسول الله سفیانی دو تا است و آنگونه که به ما رسیده است آنها دو نفرند، بنابراین نظر شما درباره‌ی سفیانی، کدامیک از آن دو نفر است و حضرت در پاسخ وی می‌فرماید: آن سفیانی که از شام تنها خواهد آمد، مقصود است. یعنی: منظور از سفیانی (اول) آن شخصی است که زیر پرده کار می‌کند و مخفیانه با حکام بغداد سروکار دارد و پیوسته با دستیاران عراقی خود، و حزب منفوری که در عراق ساخته است در ارتباط است نه سفیانی دوم. زیرا سفیانی دوم، که نامش [صفحه ۳۹] «عثمان» و نام پدرش «عنبسه» و از نسل ابوسفیان است، خروج او از علائم حتمیه، و اندکی بیش از ظهور است که او تنها نیست و مخفیانه به عراق نمی‌رود بلکه با لشکری عظیم و مجهز که متشکل از صد و سی هزار نفر است برای تسخیر بغداد و گرفتن عراق، و قتل و خونریزی رهسپار آن مرز و بوم می‌شود، و او به مراتب از

سفیانی اول ستم کارتر، ناپاکتر، بی‌حیاطتر، و در ظلم و آدم‌کشی جسورتر، شرورتر و بی‌باکتر است. و فریاد می‌زند انتقام، انتقام. [۲۲]

خداوند همه مومنین و مسلمین را از شر هر دو ناپاک محافظت فرماید که: انه خیر ناصر و معین. ۲- در ضمن خطبه‌ی بسیار مفصلی که از امیرالمومنین علیه‌السلام بنام خطبه‌ی «البیان» نقل شده، درباره‌ی اوضاع عمومی آخرالزمان و جریان خروج سفیانی اول، و اشاره به اسم آن مرد ناپاک، و هم چنین بیان زشت کاریها و حوادث دردناکی که در زمان فرمانروائی وی بر عراق در طول دوران حکومت جائزانه‌اش به وسیله‌ی دستیاران کافر و حزب جنایت کار و ناپاکش در این کشور روی می‌دهد خطاب به مردم عراق چنین آمده است: آگاه باشید که شما مردم در آن زمان، یعنی: آخرالزمان بر هفت طبقه تقسیم می‌شوید... طبقه‌ی هفتم: کسانی هستند که اهل حيله و نیرنگ و جنگ، و مکر و خدعه و فتنه و پشت کردن به یکدیگر و بریدن از هم و دشمنی و عداوت یکدیگر را به دل گرفتن و مرتکب کارهای زشت گردیدن، و شهوت‌رانی نمودن و ساز و آوازه‌های حرام، و کارهای دشوار و خراب کردن شهرها و خانه‌ها و منهدم ساختن ساختمانها و کاخها می‌باشند. در این طبقه‌ی هفتم است که آن مرد ملعون (یعنی: سفیانی دوم) از بیابان میشوم (یعنی: از وادی یا بس از سرزمین شام) قیام می‌کند و در این طبقه‌ی هفتم است که پرده‌های حیا دریده می‌شود و نوامیس مردم هتک می‌گردد و زنان بی‌حرمت می‌شوند و آن روزگار به همان حال است تا این که قائم مآهل بیت: صلوات علیه ظاهر شود.

[۲۳]. [صفحه ۴۰] آنگاه درباره‌ی کسانی که بعد از حضرت امیر علیه‌السلام، تا زمان پیدایش سفیانی اول، بر مردم نگون بخت عراق حکومت خواهند نمود چنین فرمود: «الا- ان اول من یلی امرکم بنو امیه ثم تملک من بعدهم ملوک بنی العباس فکم فیهم من مقتول و مسلوب. ثم انه علیه‌السلام قال: «های، های الا یاولیل لکوفانکم هذه و مایحل فیها من السفیانی فی ذالک الزمان یاتی الیها من ناحیه هجر بخیل سباق، تقودها اسود ضراغمه و لیوث قشاعمه، اسمه (شین) اذا خرج الغلام الاشر و عالم باسمه (وآل باسمه علی البصره) فیاتی الی بصره و آل باسمه علی البصره، فیقتل ساداتها ویسی حریمها» الی ان قال: فیاولیل لکوفانکم من نزوله بدارکم، یملک حریمکم و یدبح اطفالکم و یهتک نسائکم، عمره طویل و شره غزیر و رجاله ضراغمه و تكون له وقعه عظیمه الا و انها فتن یهلک فیها المنافقون و القاسطون و الذین فسقوا فی دین الله تعالی و بلاده و لبسوا الباطل علی جاده عباد، فکانی بهم قد قتلوا اقواما تخاف الناس تخاف الناس اصواتهم و تخاف شرهم فکم من رجال مقتول و بطل مجدول یهابهم الناظر الیهم، قد تظهر الطامه الکبری فیلحقوا اولها آخرها». [۲۴]. آگاه باشید نخستین کسانی که در آینده زمام امور شما را به دست خواهند گرفت و بر شما فرمانروائی خواهند کرد، بنی‌امیه هستند. سپس بعد از آنها پادشاهان بنی‌عباس به سلطنت می‌رسند و چه بسیار کسانی که در میان آنان کشته می‌شوند و غارت می‌گردند. پس از آن فرمود: های، های، ای وای، بر کوفه این شهر مسکونی شما و آنچه بر او وارد می‌شود از جنایتکاری‌های سفیانی، در آن زمان، او از ناحیه هجر بسوی شهرتان می‌آید با ارتشی پیشرو و با سپاه مجهزی که از پیش، آنها را آماده ساخته است و مردان نابکاری که بسان شیرهای درنده و لاشخورهای شکاری هستند، آنها را رهبری می‌کنند، در اسم او (شین) وجود دارد. پس موقعی که آن مرد (اشتر) چشم دریده [۲۵] یا آن کسی که پلک چشم او [صفحه ۴۱] برگشته، یا آن مردی که رنگ چهره‌ی او گندم‌گون است و من نام او را می‌دانم، خروج کند، به طرف «بصره» می‌آید و هدفش (آل باسمه) است. پس بزرگان آنجا را به قتل می‌رسانند و زانانشان را اسیر می‌نماید. پس وای بر کوفه‌ی شما، از آن موقعی که آن مرد بی‌حیای بی‌آبرو به خانه‌های شما بیاید، و کشورتان را صاحب و مالک شود و بر شما فرمانروائی کند، بچه‌هایتان را می‌کشد و زانانتان را بی‌حرمت می‌کند. عمر او دراز و شر او بسیار و همکاران و دستیارانش بسان شیر و درندگان هستند که چنگ و دندان نشان می‌دهند و برای او جنگی بزرگ و واقعه‌ی عظیمی است. آگاه باشید که در آن موقع، فتنه‌ها و آشوب‌هایی به وقوع خواهد پیوست، که منافقین و ستمگران ستم پیشه‌ای که از حق برگشته‌اند، و کسانی که در دین خدای متعال فاسق شده‌اند و هم آنان که لباس باطل برتن کرده‌اند، هلاک و نابود می‌گردند. گوئی هم اکنون آنها را می‌بینم که گروهی را به قتل می‌رسانند و به چوبه‌ی دار می‌سپارند که مردم از صداهای آنها وحشت می‌کنند و از شرارت و بدی آنها می‌ترسند و می‌لرزند. چه بسیار مردمانی که کشته می‌شوند، و چه

قهرمانانی که به خاک هلاکت می‌افتند که هیبت آنها بیننده را فرو می‌گیرد و او را دچار شگفتی می‌سازد پس از آن بلائی بزرگ و جنگی ویران‌گر آشکار می‌گردد که آخر آنها به اول آنها ملحق می‌شوند و همگی به هلاکت می‌رسند. اگر مقداری در این سخنان مولای متقیان علی علیه‌السلام تأمل کنیم به خوبی در می‌یابیم که امیرمؤمنان علیه‌السلام با صراحت تمام، گرچه با اشاره اعلام می‌کند که در آن زمان، میان سفیانی اول و زمامداران جائر بغداد رابطه‌ی قبلی وجود داشته و از پیش زمینه‌ی مالکیت عراق و فرمانروائی خود را بر این کشور مسلمان فراهم نموده و او کسی است که در نام او کلمه شین و در کردارش شر و شرارت نهفته است. حضرت با این بیان رسا دیگر جای هیچ گونه شک و شبه‌ای را برای کسی باقی نگذاشته است. [صفحه ۴۲] ۳- مرحوم سید بن طاووس در کتاب «الملاحم و الفتن» درباره سفیانی اول و دوم روایتی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است: امیرالمؤمنین بر منبر کوفه خطبه‌ای ایراد نمود و پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم هر چه می‌خواهید از من بپرسید، زیرا در این دهه آخر ماه مبارک رمضان من از میان شما می‌روم. سپس حوادث بعد از خود را ذکر نمود و شهادت امام حسین علیه‌السلام و زید بن علی (رضوان الله علیه) و سوزاندن جنازه‌ی او و به باد دادن خاکسترش را بیان فرمود و گریه کرد. و آنگاه زوال بنی امیه و سلطنت بنی عباس را به مردم تذکر داد و سپس حوادث بعد از آن را به مردم خاطر نشان ساخت و چنین فرمود: «اولها السفیانی و آخرها السفیانی، فقیل له: و ما السفیانی و السفیانی؟» فقال علیه‌السلام: السفیانی صاحب هجر و السفیانی صاحب الشام» اول آن فتنه‌ها سفیانی و آخر آن نیز سفیانی خواهد بود. از آن حضرت پرسیدند سفیانی اول کیست؟ و سفیانی دوم کدام است؟ فرمود: سفیانی اول صاحب هجر [۲۶] و سفیانی دوم صاحب شام است. آنگاه آن حضرت ذکر پادشاهان بنی عباس را از قول رسول الله تجدد کرد و سپس از شیعیان و دوستان خود یاد کرد و از آنها تمجید نمود و فرمود: آنها در نزد مردم کافر و در نزد خدا از خوبانند، پیش دروغگو ولی نزد خدا راستگویانند در نزد مردم پلید اما پیش خدا پاکیزگانند، در نزد مردم ملعون و پیش خدا نیکانند پیش مردم ظالم اما نزد خدا عادلند، آنان به وسیله ایمان رستگاری کردند، اما منافقین زیان کارند و این شرح حال شیعه‌ی آن حضرت است. [۲۷] ۴- مرحوم علامه‌ی مجلسی -اعلی الله مقامه- در کتاب «بحارالانوار» در مورد خروج دو فرد، به عنوان: سفیانی پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) روایتی را از [صفحه ۴۳] امام باقر علیه‌السلام بدین صورت آورده است: عن جابر الجعفی قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام عن السفیانی فقال: و انی لکم بالسفیانی حتی یخرج قبله السفیانی، یخرج بارض کوفان، ینبع کما ینبع الماء فیقتل وفدکم، فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم. [۲۸]. از جابر جعفی روایت شده که وی گفت از حضرت امام باقر علیه‌السلام سؤال نمودم که سفیانی چه وقت خواهد آمد؟ حضرت در جواب فرمود: شما کجا سفیانی کجا! او به این زودی نخواهد آمد مگر اینکه پیش از او سفیانی دیگری پیدا شود که از سرزمین کوفه خروج نماید و او به طور ناگهانی همانگونه که چشمه آب از زمین می‌جوشد از سرزمین کوفه سر در آورد و جمعیت شما و سران شما و بزرگان شما (شیعه) را بکشد و یا شما را فوج فوج و دسته دسته به قتل برساند پس بعد از او منتظر سفیانی و آمدن آل محمد صلی الله علیه و آله باشید. این حدیث را مرحوم علامه‌ی مجلسی در کتاب بحارالانوار از غیبت نعمانی نقل نموده و به دنبال آن فرموده است: از این حدیث معلوم می‌شود که سفیانی متعدد است. ولی در کتاب «غیبت نعمانی فعلی»، و بحار طبع جدید، به جای کلمه‌ی سفیانی، شیبسانی ضبط شده، و آقای بهبودی مصحح کتاب بحارالانوار در پاورقی کتاب بحارالانوار با مراجعه به کتاب غیبت نعمانی و اطمینانی که وی، از نسخه‌ای که در اختیار داشته گفته است که: در غیبت نعمانی، به جای کلمه‌ی «سفیانی» کلمه «شیبسانی» آمده و ظاهراً کلمه‌ی شیبسانی صحیح‌تر است. و سپس چنین استدلال آورده‌اند که: چون در نسخه‌ی علامه‌ی مجلسی (رضوان الله علیه) سفیانی، به جای شیبسانی نوشته شده بوده است از این رو مرحوم علامه مجلسی علیه‌الرحمه ناچار شده در توضیح کلمه‌ی سفیانی، بفرمایند: از این حدیث ظاهر می‌شود که سفیانی دو تا است. ما ضمن اینکه: زحمات طاقت فرسای جناب آقای بهبودی را در تصحیح و تحقیق کتاب بحارالانوار ارج می‌نهم، و از خدمات ارزنده‌ی ایشان و رنجی که در این راه متحمل [صفحه ۴۴] شده‌اند

تقدیر می‌نماییم، و از تلاش‌های بی‌وقفه و شبانه‌روزی ایشان در راه خدمت به اسلام و جامعه‌ی اسلامی تشکر می‌کنیم، این نظریه‌ی ایشان وارد می‌کنیم زیرا: اولاً- روایات متعددی در دست داریم که تعدد سفیانی را اثبات می‌کند و همان‌گونه که ملاحظه فرمودید هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و هم امیرالمومنین علیه‌السلام به تعدد سفیانی، اشاره و اخبار فرموده‌اند. ثانیاً- اینکه: مصحح کتاب بحارالانوار توجه فرموده‌اند که علامه مجلسی (رحمة الله علیه) با در دست داشتن نسخه‌های مختلفی که در اختیار وی بوده، همانگونه که خود آن مرحوم در جلد ۳۵ بحارالانوار ص ۸۸- فرموده‌اند، برخی از روایات را که از کتابهای کهنه و قدیمی، و نسخه‌های فرسوده روایت کرده‌اند، با روایات دیگری (از سایر کتابهایی که در اختیار داشته‌اند) مقابله نموده، و تصحیح فرموده‌اند. ثالثاً- اینکه: عین روایت مذکور را، صاحب کتاب «الکتاب المبین» در جلد دوم صفحه‌ی ۱۳۳ دقیقاً با ذکر کلمه‌ی سفیانی، همانگونه که مرحوم علامه مجلسی -رحمة الله علیه- در بحار، نقل نموده، روایت کرده است. بنابراین: شکی نیست که توضیح علامه مجلسی در ذیل حدیث در «بحار» مبنی بر تعدد سفیانی درست‌تر و صحیح‌تر است. به هر حال: اگر کلمه‌ی مورد نزاع آنچنان که علامه‌ی مجلسی -رحمة الله علیه- نوشته است «سفیانی» باشد، از این حدیث معلوم می‌شود که سفیانی دوتا است و سفیانی اول همان «افلق» می‌باشد. و اگر «شیصبانی» باشد دو احتمال می‌رود. احتمال اول اینکه: مراد از «شیصبان» بنی عباس، باشند، چه آنکه در خطبه‌ی لولؤ امیرالمومنین علیه‌السلام که بعداً ذکر خواهیم نمود، تصریح شده به اینکه ملوک بنی شیصبان «بنی العباس» می‌باشد در این صورت اگر این احتمال درست باشد، حدیث مذکور به تجدید حکومت «بنی العباس» قبل از ظهور و نوسازی دولت ایشان در بغداد اشاره دارد. [۲۹]. [صفحه ۴۵] و احتمال دوم، اینکه: مراد از «شیصبان» در حدیث مزبور، مرد متمرّد متفرعن جابر شیطان صفت و ستمکار بی‌نظیری باشد که در شیطنت و جنایت و سرکشی و آدم‌کشی مانند بنی العباس باشد. زیرا که (شیصبان) نام شیطان و نام قبیله‌ای از (جن) است و به همین سبب هم هست که امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه لولؤ، بنی عباس را (بنی شیصبان) ملقب ساخته است. [۳۰]. علاوه بر همه‌ی اینها اگر در واقع کلمه «سفیانی» در حدیث درست نباشد و صحیح آن، همان شیصبانی باشد، قطعاً مراد از چنین شخص ستم‌کاری که به طور ناگهانی از کوفه سر در می‌آورد و با «شیعه» عداوت و دشمنی دارد، و به قتل بزرگان (شیعه) فرمان می‌دهد، همکار، و دستیار سفیانی اول، و از مردم (عراق) است. چه آنکه از حدیث یاد شده و همچنین از حدیث بعدی معلوم می‌شود که حکومت او در عراق است، و شخصاً شیعیان و دوستان آل محمد صلی الله علیه و اله را می‌شناسد و لذا یکایک آنان را دستگیر نموده و ایشان را به قتل می‌رساند. ۵- مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله علیه) در کتاب «غیبت» در مورد رفتار ناهنجار سفیانی با شیعیان علی علیه‌السلام روایتی را از امام صادق علیه‌السلام بدین گونه نقل کرده است: «عن ابی عبدالله قال: کانی بالسفیانی او بصاحب السفیانی قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفه، فنادی منادیه من جاء براس شیعه علی فله درهم، فیثب الجار علی جاره، ویقول: هذا منهم، فیضرب عنقه و یاخذ الف درهم. اما ان امارتکم یومئذ لایکون الا لاولاد البغایا، و کانی انظر الی صاحب البرقع، قلت: ومن صاحب البرقع؟ فقال: رجل منکم یقول بقولکم یلبس البرقع فیحوشکم فیعرفکم و لا-تعرفونه، فیغمز بکم رجلاً- رجلاً اما انه لایکون الا ابن بغی». [۳۱]. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: گویا من سفیانی یا رفیق سفیانی را می‌بینم [صفحه ۴۶] که در شهر کوفه‌ی شما فرود آمده، و در میدان گاه کوفه رحل اقامت افکنده، و از جانب او صدا می‌زنند هر کس سر یک نفر از شیعیان علی علیه‌السلام را بیاورد هزار درهم به او می‌دهم. پس کار به آنجا می‌رسد که همسایه، همسایه‌ی خود را می‌گیرد، و می‌گوید: این از شیعیان علی علیه‌السلام است، پس گردن او را می‌زند و هزار درهم را می‌گیرد. آگاه باشید، آنروز کسانی که بر شما حکومت می‌کنند زنازادگان و حرامزاده‌ها هستند، گویا من هم اکنون صاحب نقاب را می‌بینم راوی می‌گوید: عرض کردم صاحب نقاب کیست؟ فرمود: او مردی از شماست که به ظاهر دعوی مسلمانان دارد و به عقیده‌ی شما تظاهر می‌کند، خود را زیر ماسک دینداری و مسلمانی پنهان نموده است. شما را می‌شناسد و شما او را نمی‌شناسید، به خانه‌های شما می‌آید و در اطراف شما گردش می‌کند و یکایک شما را به دام می‌اندازد و شما را با سعادت مبتلا می‌سازد و به کشتن می‌دهد، آگاه باشید که او زنازاده

است. این روایت به حسب ظاهر به همان سفیانی اول نظر دارد و در توضیح آن متن نوشته‌ی کتاب «نورالانوار» نوشته‌ی شیخ علی اصغر بروجردی را نقل خواهیم کرد. در آن توضیح که برای اثبات مدعای خود بازگو می‌کنیم، خواهیم دید: که در خصوصیات بسیاری میان اعمال زشت و ناستوده‌ی حکام «بعثی بغداد» و آنچه را که امام صادق علیه‌السلام برای کارگزاران حاکم بر عراق، بیان فرموده است، تناسب و تشابه فراوان وجود دارد، زیرا: همانگونه که توضیح دادیم سفیانی اول، کسی است که از مدت‌ها قبل، پیش از آنکه نامش بر سر زبانها افتد، زمینه‌ی فرمانروائی خود را در عراق فراهم نموده و تمام همت خود را برای روی کار آوردن حزب کافر بعث، و مسلط ساختن اراذل و اوباش بر سرنوشت مردم مسلمان عراق به کار گرفته است. در اینجا لازم است یادآور شویم که البته هرگز نمی‌توانیم بگوئیم که به طور قطع و مسلم آنچه امروز در عراق می‌گذرد صد در صد همان واقعیتی است که امام صادق علیه‌السلام بیان فرموده است، بلکه می‌خواهیم بگوئیم میان فرمایش امام ششم که درباره‌ی سفیانی، یا رفیق سفیانی، فرموده است، و میان حوادث تلخ و ناگواری که امروز از قتل و حبس و شکنجه و تبعید و هتک نوامیس در عراق می‌گذرد تناسب و تشابه فراوان است. و اما [صفحه ۴۷] متن گفتار و توضیح شیخ علی اصغر بروجردی در کتاب «نورالانوار» چنین است: «پس سفیانی خبیث از شام متوجه کوفه می‌شود و در آنجا نزول می‌نماید و منادی او ندا می‌دهد که هر آن کسی که سر یک نفر شیعه علی بن ابیطالب علیه‌السلام را بیاورد هزار درهم بگیرد. پس مردم بی‌دین و بی‌باک و ناپاک که نطفه‌شان خلل دارد به جهت طمع ذخایر دنیای دنیه و اغراض باطله نفسانیه شهوانیه، و به بغض و عداوت و دشمنی یکدیگر را به دست آن ملعون می‌دهند، حتی آنکه همسایه در حق همسایه بگوید که این از آنهاست، و گردن او را بزنند و هزار درهم بگیرد. و دیگری باز بگوید این از آنهاست، و گردن او را بزنند و هزار درهم بگیرد. و هکذا صادق آل محمد صلی الله علیه و اله فرمود که غمازان [فتنه‌انگیزان] در آن زمان فرزندان زنا باشند، و امراء سفیانی اخبث همه‌ی حرام زاده‌ها باشند. و از صاحب برقع [نقابدار] به شیعیان ما آزارها برسد، و آن ملعون حرامزاده شخصی است که در میان ما شیعیان بوده و همه‌ی ایشان را می‌شناخته است و خود را از ایشان به ایشان می‌نموده است. و در آن روز برقی [نقاب] به روی خود می‌اندازد که مردم را بشناسد و کسی او را نشناسد [یعنی می‌گوید من مسلمانم] و آن ملعون در نزد سفیانی حرامزاده «و رفیق او» باشد و مردم را به گیر او دهد، و بکشد». [۳۲]. ۶- مرحوم سیدبن طاووس علیه‌الرحمه، در مورد سفیانی اول و دوم، روایتی از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و اله بدین صورت نقل کرده است: «عن محمد بن عبدالله، عن جعفر بن محمد علیه‌السلام انه قال: ان لنا بالبصرة وقعة عظيمة وقد قال: امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام وذكر ما جرى حديث علي بن محمد صاحب الزنج وغيره ثم قال: ويعود دارالملک الی الزوراء تصیر الامور شوری. من غلب علی شیء فعله فعند ذلك خروج السفیانی فیركب فی الارض تسعة اشهر یسومهم سوءالعذاب فویل لمصر وویل للزوراء، وویل للكوفة، والویل لواسط کانی انظر الی واسط و ما فیها مخبر بخیر، وعند ذلك خروج السفیانی و [صفحه ۴۸] ویقل الطعام ویقحط الناس. یقل المطر فلا ارض تبت و لاسماء تنزل، ثم یرج المهدی الهادی المهتدی، الذی یأخذ الرأیة من ید عیسی بن مریم علیهما السلام». [۳۳]. محمد بن عبدالله از صادق آل محمد علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: برای ما در شهر بصره مصیبت بزرگی خواهد بود، و این را امیرالمومنین (علی بن ابیطالب علیه‌السلام) فرمود: و داستان خروج «علی بن محمد» صاحب زنج، و دیگران را یادآور شد و سپس فرمود: بار دیگر پایتخت به «زوراء» [یعنی بغداد] بر می‌گردد و کارها به وسیله «شوری» انجام خواهد گرفت و هر کسی که بر چیزی غالب شد آنرا عملی خواهد نمود. در آن موقع است که «سفیانی» یعنی: سفیانی اول: خروج می‌کند و به مدت نه ماه کرسی ریاست را اشغال می‌نماید و مردم را به بدترین عذاب‌ها معذب خواهد کرد. پس وای بر مصر و «زوراء» [یعنی بغداد]، و کوفه و شهر واسط، گوئی من هم اکنون به شهر واسط و جریانهائی که در آن روی می‌دهد نظر می‌کنم می‌بینم کسی که از خیر و خوبی خبری بیاورد در آنجا یافت نمی‌شود. در آن وقت است که سفیانی [یعنی: سفیانی دوم] خروج می‌کند، و طعام و غذا کمیاب می‌شود، و مردم دچار قحطی و گرسنگی می‌شوند، و باران کم می‌شود. نه در زمین گیاهی می‌روید و نه از آسمان بارانی می‌بارد و سپس آن مهدی موعود [که جهان

درانتظار اوست] و پرچم را از دست عیسی بن مریم علیه‌السلام می‌گیرد، خروج خواهد نمود. در اینجا لازم است برای پی بردن به فرمایش امام صادق علیه‌السلام، نخست حدیث دیگری را که از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله در رابطه با تشکیل (شوری در زواء) روایت شده نقل کنیم و آن را توضیح دهیم، و سپس به تشریح حدیث امام صادق علیه‌السلام بپردازیم، تا به خوبی معلوم شود که منظور از دارالملک چیست؟ زوراء کجاست؟ و تشکیل شوری در زوراء چه معنا دارد؟ و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله: [صفحه ۴۹] «الویل، الویل لامتی من الشوری الکبری والشوری الصغری، فسئل عنهما (عن تقسیمهما خ) فقال: صلی الله علیه و آله، اما الشوری الکبری فتتعقد فی بلدتی بعد وفاتی لغصب خلافة اخی، وغصب حق ابنتی. واما الشوری الصغری، فتتعقد فی الغیبة الکبری فی الزوراء لتغییر سنتی و تبدیل احکامی». [۳۴]. پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: ایوای و ایوای بر امتم از شورای بزرگ و کوچک. از تقسیم این دو شوری از آن حضرت سوال شد. فرمود: اما شورای بزرگ در شهر من بعد از مرگ من ایجاد می‌شود، برای اینکه خلافت برادرم علی علیه‌السلام را غصب کنند، و حق دخترم زهرا علیه‌السلام را بربندند. و اما شورای کوچک، در زوراء (یعنی در بغداد) تشکیل می‌شود برای اینکه سنت مرا تغییر دهند و احکام دین و شریعتم را تبدیل نمایند.

نگرانی رسول خدا از آینده امت

از سراسر این حدیث نگرانی و ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از آینده‌ی امت به خوبی آشکار است. نگرانی از این که نخست به وسیله شورائی بزرگ پس از رحلت آن حضرت، حکومت اسلامی را از دست اهل بیتش خارج خواهند ساخت و حق خاندانش را غصب خواهند نمود و سپس در آینده‌ی دورتری در سرزمینی بنام زوراء شورای دیگری برای تغییر سنت و احکام دینش تشکیل خواهند داد. حال باید دید که این سرزمین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا بنام زوراء یاد فرموده است در کجا واقع شده، و شورائی که در آنجا منعقد می‌گردد، چگونه شورائی است. برای کشف حقیقت این مطلب دو توضیح در اینجا ضروری است. ۱- زوراء نام چه سرزمینی است؟ ۲- این شورای مشوم چگونه شورائی است؟ [صفحه ۵۰] درباره‌ی مطلب اول: با ملاحظه مضامین دو حدیث مزبور یعنی: هم حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم حدیث امام صادق علیه‌السلام که هم از نام زوراء و هم از تشکیل شوری در جائی به نام (زوراء) سخن رفته است، جای شک نیست که زوراء همان بغداد است زیرا: اولاً: از دیدگاه تاریخ ثابت و مسلم است که: دارالملک بغداد می‌باشد چه آنکه (عراق) در دوران امپراطوری اسلامی مرکز خلفای عباسی و شهر بغداد سالهای سال پایتخت، و دارالخلافتی عباسیان بوده است. و ثانیاً- اینکه: در تمام اخبار و روایات که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه‌السلام و دیگر پیشوایان مذهبی رسیده است از بغداد به عنوان زوراء یاد شده و حتی در بعضی از روایات حدود جغرافیائی این منطقه نیز مشخص گردیده است.

مشخصات جغرافیائی منطقه زوراء در روایات

برای اطمینان خاطر بیشتر به گوشه‌ای از روایاتی که در رابطه با وقوع برخی از حوادث در «زوراء» دست یافته‌ایم و حدود جغرافیائی این منطقه را (خواه به عنوان بغداد و خواه به عنوان زوراء) به خوبی مشخص می‌کند و جای هیچ‌گونه بحث و گفتگو برای کسی باقی نمی‌گذارد اشاره می‌کنیم: ۱- علی متقی هندی، که یکی از دانشمندان اهل سنت می‌باشد در کتاب معروف خود بنام «کنز العمال» از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که آن حضرت در حدیثی درباره‌ی شهری که در آینده تاریخ در مشرق زمین بنام بغداد ساخته خواهد شد، فرمود: در آینده برای فرزندان عمومیم (عباس) شهری از طرف مشرق بنا خواهد شد که بین دجله و دحیل و قطریل و صراط واقع شده است. در آنجا بناهای محکم و سرافراشته‌ای را از چوب و گچ و آجر خواهند ساخت که

آنها را طلاقاری خواهند نمود، نام این شهر «بغداد» است. در این شهر بدترین خلق خدا و ستمگران امت من سکنی خواهند گزید. آگاه باشید که هلاکت و نابودی این شهر به دست سفیانی صورت خواهد گرفت، [صفحه ۵۱] به خدای بزرگ سوگند، گویا من هم اکنون آن شهر را می‌نگرم که: زیر و رو گردیده، و از سکنه خالی شده و به ویرانه‌ای تبدیل گشته است. [۳۵]. ۲- امیرالمومنین علیه‌السلام در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت درباره‌ی شهری بنام «زوراء» که در آینده مقر فرمانروائی «بنی‌العباس» خواهند بود، فرمود: در آینده شهری بین دو رود فرات و دجله ساخته خواهد شد که محل فرمانروائی بنی‌عباس خواهد بود، و آن (زوراء) است. در آنجا جنگی سخت و شکننده روی خواهد داد که زنان بسیاری به اسارت خواهند رفت و مردان فراوانی همچون گوسفند قربانی خواهند شد. [۳۶]. ۳- جلال‌الدین سیوطی در کتاب «الحاوی للفتاوی» از «حدیفه» روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره برخی از حوادث که پس از بناء بغداد در آنجا روی خواهد داد فرمود: حادثه‌ی بزرگی در (زوراء) به وقوع خواهد پیوست!!! عرض شد یا رسول الله! زوراء، کجاست؟ فرمود: شهری است در مشرق که در بین چند رودخانه واقع شده و مسکن بدترین خلق خدا و پناهگاه گروهی از جباران و ستمگران امت من خواهد بود، و مردم آن به چهار نوع عذاب مبتلا خواهند شد. ۱- با شمشیر درو خواهند شد. ۲- شهرشان ویران خواهد گردید. ۳- بلائی از آسمان بر آنها خواهد گشت. ۴- از صورت انسانیت بیرون خواهند رفت. [۳۷]. ۴- علقه بن قیس، روایت می‌کند که امیرالمومنین علیه‌السلام خطبه‌ی لؤلؤه را برای مردم ایراد نمود و از پادشاهان «بنی‌عباس» و مقر فرمانروائی آنان سخن گفت و فرمود: شهری در بین دجله، و دجیل، و فرات ساخته می‌شود که آنرا «زوراء» می‌گویند، [صفحه ۵۲] آنجا مقر فرمانروائی بنی‌عباس است. [۳۸]. ۵- علامه‌ی حلی (ره) از پدرش نقل می‌کند که امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه‌ی زوراء فرموده است: زوراء سرزمین وسیعی است که در آن بناهای محکم پایه‌گذاری می‌شود، و بنی‌عباس آنجا را مقر خلافت خود و جایگاه ثروتهای خویش قرار می‌دهند، زوراء برای بنی‌عباس خانه‌ی بازی و لهو است. [۳۹]. ۶- برسی، در کتاب «مشارق الانوار» نقل می‌کند که امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه‌ی افتخاریه‌ی خود از پادشاهان بنی‌عباس سخن گفت و فرمود: شهری در بین دجله، و دجیل، و فرات ساخته می‌شود که آن را «زوراء» می‌نامند، از آنجا طینت جباران بیرون می‌آید، کسی که در آنجا ساکن شود از رحمت خداوند به دور است، و در آنجا ۲۴ نفر (و یا ۴۲ نفر) از بنی‌عباس پشت سر هم سلطنت خواهند کرد. [۴۰]. ۷- مرحوم محدث قمی علیه‌الرحمه، در کتاب «سفینه‌البحار» به نقل از: بحار علامه‌ی مجلسی (علیه‌الرحمه) می‌نویسد: موقعی که امیرالمومنین علیه‌السلام از جنگ «نهروان» (که شهر کی قدیمی در چهار فرسخی بغداد است مراجعت می‌فرمود از سرزمین «زوراء» گذشت، و به همراهان خود فرمود: این سرزمین «زوراء» است، به حرکت خود ادامه دهید و از اینجا دور شوید، زیرا: خسف و نابودی بدین سرزمین، از میخ آهنینی که در میان «نخاله» (یا زمینی نرم) فرو برود، سریع‌تر خواهد بود. [۴۱]. در این مورد علاوه بر احادیث یاد شده حدیث دیگری نیز هست که در خصوص «زوراء» از امام صادق علیه‌السلام روایت شده و گرچه امام علیه‌السلام از حدود جغرافیائی آن، سخنی به میان نیاورده است اما چون بیان‌گر این واقعیت است که زوراء همان (بغداد) است، لذا آن را هم برای مزید اطلاع خوانندگان، نقل می‌کنیم. [صفحه ۵۳] مرحوم صدوق علیه‌الرحمه در کتاب «خصال» از مسلم بن خالد از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت در ضمن حدیث مفصلی فرمود: سیزده طایفه از امت جدم محمد علیه‌السلام می‌باشند که ما را دوست ندارند و مردم به دوستی با ما وادار نمی‌کنند، دشمن ما می‌باشند و از ما پیروی نمی‌کنند، ما را خوار می‌شمارند، و مردم را از ما دور می‌نمایند، اینان یقیناً دشمنان واقعی ما هستند. آنگاه حضرت درباره‌ی یکایک آن طوائف توضیح داد تا اینکه فرمود: از جمله آنها شهری هستند که نام آن «زوراء» است و در آخرالزمان ساخته می‌شود. آنها بخون ما شفا می‌طلبند، و به کینه‌توزی و دشمنی با ما تقرب می‌جویند، و در دشمنی با ما هم داستانند. جنگ با ما را واجب، و کشتن ما را بر خود حتم و لازم می‌دانند. [۴۲]. اینها چند نمونه از احادیث مربوط به «زوراء» بود که علاوه بر بیان وقوع حوادثی که در آینده‌ی تاریخ در آنجا روی می‌دهد، حدود جغرافیائی این سرزمین را نیز به خوبی مشخص می‌کند و جای

هیچ‌گونه چون و چرایی برای کسی نمی‌گذارد که «زوراء» همان بغداد است.

کلمه زوراء در لغت

از روایات که بگذریم در کتب لغت نیز از «بغداد» بعنوان «زوراء» یاد شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: در کتاب «مجمع البحرین» در ماده‌ی (زوراء) درباره‌ی «زوراء». [۴۳] چنین آمده: «و الزوراء بالفتح والمد: بغداد» زوراء بغداد است. [۴۴]. کتاب لسان العرب نیز درباره‌ی زوراء چنین می‌نویسد: [صفحه ۵۴] «و مدینه الزوراء: ببغداد فی الجانب الشرقی، سمیت زوراء لازورار قبلتها». و شهر زوراء در بغداد است و در سمت شرقی آن واقع شده، آن را زوراء نام نهاده‌اند بدین لحاظ که قبله‌ی آن تمایل دارد، (وبقول معروف قبله‌اش کج است) [۴۵]. دو کتاب معروف و مشهور دیگر لغت نیز یعنی «المنجد» و «قاموس المحيط» در ماده‌ی (زور) درباره زوراء می‌نویسند: زوراء نام بغداد است. [۴۶]. از آنچه تا بدینجا درباره‌ی زوراء گفته شد و ما تنها به عنوان نمونه، یکی از هزار و مشتی از خروار، آوردیم به خوبی روشن می‌شود که بدون شک و شبه زوراء نام بغداد است و تردیدی نیست که مقصود از شورای کوچک که در زوراء تشکیل می‌شود تا احکام دین و شریعت سید المرسلین را تغییر دهند و تبدیل نمایند، شورای است که در بغداد و آنهم به حمایت از کفر و سردمداران کفر جهانی در این سرزمین شوم و لعنت شده منعقد می‌گردد. ولی متأسفانه در برخی از کتابهایی که به زبان فارسی نوشته شده، و گاهی هم احادیثی را در این کتابها به رشته تحریر در آورده‌اند، بدون اینکه کوچکترین تحقیق و کاوشی درباره حدیث و یا نام جایی که در آن حدیث آمده به عمل آورند، و بدون اینکه: اینگونه نویسندگان مقداری با خود بیاندیشند که ممکن است نوشته‌های آنان سبب اشتباه و گمراهی افراد زیادی شده و دست آویز محکمی برای مغرضان و معاندان و منافقان گردد به ضرس قاطع در هر جایی که کلمه‌ی زوراء دیده‌اند آنرا به تهران ترجمه نموده و در کنار کلمه‌ی زوراء لفظ تهران نوشته‌اند در صورتی که اثبات این مطلب نیازمند تحقیق و بررسی است. [۴۷]. در هر صورت برای اینکه ماهیت (شورای زوراء) معلوم شود به حدیث امام صادق علیه‌السلام بر [صفحه ۵۵] می‌گردیم و درباره‌ی دومین سوال که به عنوان: این شورای مشؤم چگونه شورای است مطرح نمودیم، توضیحاتی می‌دهیم تا سر مطلب آشکار گردد. درباره‌ی مطلب دوم: درباره‌ی مطلب دوم که ما آن را در رابطه با حدیث امام صادق علیه‌السلام و تشکیل شوری در (بغداد) بطور خلاصه توضیح می‌دهیم، آنچه می‌توان گفت این است که: نخست، امام علیه‌السلام به قضیه‌ای که بعدها در قرن سوم هجری در بصره اتفاق افتاد و در آنجا انقلاب عظیمی روی داد و «صاحب زنج» یعنی: مردی که می‌گویند: سیدی بنام علی بن محمد بوده است، انقلاب کرد و در ظرف چند سال تسلط خود، که گروهی از سیاهان را به وسیله وعده‌هایی که به آنها داده بود با خود همراه نمود، و به کشتارهای وحشتناکی دست زد و هزاران مرد و زن را طعمه شمشیر ساخت اشاره می‌نماید. سپس می‌فرماید: «دارالملک» یعنی: پایتخت حکومت بعد از آن حادثه‌ی وحشتناک و حوادث دیگر و انقراض دولت‌های دیگری که بعد از آن جریان می‌آیند، مجدداً به شهر بغداد برمی‌گردد یعنی: پس از آنکه بغداد مدتی از (دارالخلافة) بودن افتاد، بار دیگر پایتخت سلاطین، و مقرر فرمانروایان جور، و پایگاه جباران و گردن‌کشان می‌شود، و آنگاه حضرت چنین توضیح می‌دهد که: در این موقع که پایتخت حکومت به بغداد بازگشت، کارها به وسیله‌ی شوری انجام می‌شود و هر کس به هر کاری که دستش رسید آنرا انجام می‌دهد، یعنی: هر کس که حزبش بیشتر و یارانش زیادتر و پیروانش فراوان‌تر بود، بر دیگران مقدم می‌شود و او کرسی ریاست را اشغال می‌نماید. چنانچه می‌دانیم این شورای که حضرت از آن خبر داده است، همان مجلس نمایندگان است که امروز در سراسر دنیا و در تمام کشورهای جهان کم و بیش وجود دارد و پس از تشکیل، افرادی را برای احراز مقام ریاست و در دست گرفتن زمام قدرت و اداره‌ی کشور انتخاب می‌کنند. پس مطابق فرمایش حضرت در موقعی که این چنین مجلس شورای در بغداد [صفحه ۵۶] تشکیل شد پس از مدت زمانی، سفیانی اول برای احراز مقام ریاست در عراق و بغداد، کاندیدا می‌شود و به ریاست می‌رسد، و دلیل این گفتار آن است که حضرت، دوبار نام

سفیانی را ذکر فرموده است. و از این که امام علیه‌السلام دوبار این نام را بیان فرموده است معلوم می‌شود که بار اول اشاره به خروج سفیانی اول و حکومت او در عراق و بار دوم اشاره به خروج سفیانی دوم است. به هر حال: سفیانی اول چنان چه از ظاهر خبر و سیاق حدیث پیدا است، دو بار بر عراق حکومت می‌کند و مدت حکومت او در مرتبه‌ی اول نه ماه است و در مرتبه دوم مدت حکومت او تعیین نشده است. و شاید مدت درازی طول بکشد و بعدا فرار کند و یا اینکه به هلاکت برسد. اما بار دوم که به حکومت رسید این بار امام علیه‌السلام فرموده است: «فویل لمصر، و ویل للزواء، و ویل للكوفة و الویل لواسط» پس در این مرتبه وای بر مردم مصر و وای بر مردم بغداد و وای بر مردم کوفه و وای بر واسط. باید توجه داشت که کلمه‌ی (ویل) در لغت عرب، کلمه‌ای است که در مورد عذاب و هلاکت و نابودی استعمال می‌شود، و هر کس که در عذاب و هلاکت بیفتد گفته می‌شود وای بر او که بی‌چاره شد. بنابراین بیان، از فرمایش حضرت که فرموده است: (وای بر مصر، و وای بر بغداد، و کوفه و واسط)، چنین استنباط می‌شود که چون در این مرتبه، سفیانی از طرف اربابان خود به حکومت رسید، دستوراتی کسب می‌کند و حوادث ناگواری در عراق و غیر عراق به وجود می‌آورد که پی‌آمدهای آن بسیار ناگوار است مانند- اهانت به علماء، هتک مومنین، و تبعید و شکنجه و زندان مردم بی‌گناه، تا جائی که اموال مردم را غارت می‌کند و زنانشان را مورد تجاوز قرار می‌دهد و فرزندانشان را می‌کشد و اعراض و نوامیس‌شان را بر باد می‌دهد و زنان محجبه و مستوره و عقیقه را هتک حرمت می‌کند و کارهای زشت و ناستوده را که عقل و شرع آن را محکوم می‌داند، مرتکب می‌شود و... [صفحه ۵۷] به هر حال: امام علیه‌السلام می‌فرماید: در این مرتبه دوم که به حکومت می‌رسد وای بر مصر و بغداد و کوفه و واسط. و از این جمله چنین فهمیده می‌شود که حتی ظلم و بدی او به مردم مصر نیز خواهد رسید بدین صورت که رهبران مصر را هم با خود همراه می‌کند، و از اهل مصر و یا سربازان مصری در جنگی که به وجود می‌آورد استفاده می‌نماید و گروه زیادی را به کشتن می‌دهد و پس از آنکه مردم مصر متوجه شدند صدای آنها به فریاد بلند می‌شود... و اما اینکه حضرت فرموده است وای بر بغداد روشن است و نیازی به توضیح نیست که با اهل بغداد و مردم عراق چگونه رفتاری خواهد داشت. و اما این فرموده حضرت که: وای بر واسط گویا من هم اکنون به واسط، و جریان‌هایی که در آن روی می‌دهد نظر می‌کنم، شاید مراد از آن، باز هم همان قتل و اعدام و تبعید و زندان و شکنجه و امثال آن باشد و شاید هم مراد از آن جنگی باشد که در همان نواحی اتفاق می‌افتد و بر اثر تمرد و روگردانی مردم از جنگ، گروهی را به دار می‌کشد و اعدام می‌کند و شاید هم همه‌ی آنچه را که گفتیم مقصود باشد و لذاست که حضرت می‌فرماید: گویا من هم اکنون به واسط و جریان‌های آن نظر می‌کنم و خبر دهنده‌ای که از آنجا خبر خیری بیاورد نمی‌یابم یعنی: هر اخباری که از آنجا می‌رسد همه‌اش شر است. سپس حضرت می‌فرماید: بعد از این ظلم بی‌حد و ستم و تجاوز (سفیانی دوم) خروج می‌کند، و این ستمکار ناپاک آن چنان ظلم و تعدی می‌کند و دست به قتل و خرابی و غارتگری می‌زند و اخیار و ابرار و سادات و علماء را به قتل می‌رساند که مردم ظلم و ستم سفیانی اول را فراموش می‌کنند و به همین جهت است که حضرت می‌فرماید: در آن موقع مردم دچار قحطی و گرسنگی و کمی باران می‌شوند، نه زمینی هست که گیاهی را برویاند و نه آسمانی هست که بارانی فرو ریزد. البته ممکن است که کنایه از این باشد که: در آن هنگام بر اثر جنگ و کشتار و هرج و مرج، ترس و وحشت فوق‌العاده به همه‌ی مردم دست می‌دهد، که کار و کوشش از بین می‌رود، و کشاورزان و دامداری تعطیل می‌شود قحطی و گرسنگی که از پی آمده‌ای نامطلوب جنگ است [صفحه ۵۸] سراسر منطقه را فرا می‌گیرد. (و الله اعلم) در هر صورت خروج این سفیانی، یعنی: سفیانی دوم، از علائم حتمیه‌ی ظهور است که تمام مدت فرمانروائی این مرد ناپاک، و تجاوزات و کشتارهای بی‌رحمانه او بیشتر از نه ماه نخواهد بود. و پس از این، همچنان که امام علیه‌السلام فرموده است، حضرت حجت علیه‌السلام (که خداوند دیدگان ما را به جمال بی‌مثال حضرتش روشن فرماید) به خواست خداوند قهار، ظهور خواهد فرمود، انشاءالله.

نتیجه بحث

با نقل روایات یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که احتمال وجود دو سفیانی بعید نیست، که نخستین سفیانی، همان‌گونه که در برخی از روایات به وجود حرف (شین) در نام او اشاره شده، همان (میشل افلق) رئیس حزب بعث (افلکی) عراق باشد. و اگر نام او با صراحت در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیامده است بخاطر پستی و حقارت او بوده است. و البته روش اهل بیت علیهم‌السلام پیوسته چنین است که معمولاً کمتر کسی را به اسم یاد می‌کرده‌اند.

یادآوری

در پایان بحث مربوط به سفیانی اول یادآوری این نکته لازم است که گرچه در بعضی از روایات به خروج دو فرد جنایت پیشه به عنوان (سفیانی) اشاره شده، و در بعضی از آنها هم تعبیرهای نسبتاً صریحی بکار رفته، و برخی از دانشمندان هم این روایات را بر اشخاص پست و فرومایه‌ای چون: ابوطاهر- سلیمان بن حسن قرمطی و «میشل افلق» [۴۸] بنیانگذار حزب کافر بعث در عراق، تطبیق نموده‌اند، اما با این همه روایات مربوط به سفیانی اول کمی پیچیده و مبهم است زیرا: از بعضی از این روایات که بصورت مختصر و یا مفصل و به طور مطلق درباره‌ی سفیانی از ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده چنین فهمیده می‌شود که سفیانی اول، کسی است که [صفحه ۵۹] در نام او حرف (ش) وجود دارد و از ناحیه‌ای به نام «هجر» به سوی عراق خواهد آمد. و از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که سفیانی اول نخستین فرد از اصحاب فتنه‌هاست که از بلاد جزیره (یعنی: از بلاد بین النهرین و سرزمین موصل در شمال عراق) خروج خواهد نمود و نام او «اصهب بن قیس» است. و از بعضی دیگر از روایات چنین فهمیده می‌شود که سفیانی اول دارای صفات متعددی از قبیل اصهب و ابقع و ابرص می‌باشد. و از برخی از روایات دیگر چنین دانست می‌شود که صفات مختلفی چون: اصهب و ابقع و ابرص، از اوصاف سفیانی دوم است. و بالاخره از برخی اخبار دیگر که در همین زمینه وارد شده مستفاد می‌گردد که الفاظ مختلفی چون: اصهب و ابقع و ابرص نه از صفات سفیانی اول است و نه از صفات سفیانی دوم، بلکه اصهب و ابقع و ابرص، سه فرد مختلفی هستند که در سرزمین شام ظاهر می‌شوند و با سفیانی اصلی (یعنی سفیانی مشهور) کشمکش دارند و سفیانی با آنها می‌جنگد و همه‌ی آنها را با یاران و پیروانشان تار و مار می‌سازد، و سپس خود را برای گرفتن عراق و تسخیر بغداد آماده می‌نماید. اینک برای روشن شدن مطلب تکمیل بحث و جریان خروج اصهب و ابقع و سفیانی، چند نمونه از این روایات را در اینجا می‌آوریم. ۱- مرحوم علامه‌ی مجلسی: «علی الله مقامه در کتاب بحارالانوار، در مورد جریان خروج اصهب و ابقع و ابرص و سفیانی، در روایت مختصری از امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد: «عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: یا برید! اتق جمع الاصهب. قلت: وما الاصهب؟ قال: الابقع، قلت، وما الابقع؟ قال: الابرص، واتق السفیانی، واتق الشریدین من ولد فلان یتیان مکه، فیکسمان بها الاموال، یتشبهان بالقائم علیه‌السلام: واتق الشداد من آل محمد. [۴۹]. [صفحه ۶۰] برید از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: ای برید! از پیوستن به جمعیت اصهب، یعنی [سرخ و سفید]، پرهیز کن. عرض کردم: یا بن رسول الله، اصهب کیست؟ فرمود: او ابلق [یعنی: سیاه و سفید] است. عرض کردم: ابلق کیست؟ فرمود: او ابرص است [یعنی: کسی که پیسی دارد، یا در بدن او لکه‌های سفید است] و بلافاصله فرمود: از سفیانی بپرهیز. و هم چنین از دو نفر آواره از اولاد فلان (که شاید مراد از بنی عباس باشند) که به مکه می‌آیند و اموالی را در آنجا به مردم تقسیم می‌کنند و خودشان را شبیه به حضرت قائم علیه‌السلام می‌نمایند، نیز پرهیز کن. و نیز از عده کمی از سادات هم دوری گزین. مرحوم مجلسی -علیه‌الرحمه- بعد از نقل این حدیث در توضیح جمله‌ی آخر آن که امام علیه‌السلام فرموده است (از عده کمی از سادات هم دوری گزین) می‌فرماید: مقصود حضرت از این عده‌ی کم، پیروان زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام است که عقیده‌ی ضعیفی داشتند، و البته در «سید» بودن آنها شک و

تردید نیست. ۲- مرحوم شیخ مفید، در کتاب «ارشاد» در روایتی از جابر جعفری و او از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی خروج اصهب و ابقع و سفیانی، چنین آورده است: امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای جابر، بر زمین قرار بگیر و دست و پای خود را حرکت مده تا این نشانه‌ها که برای تو می‌گویم ببینی گرچه من گمان ندارم که تو به آن زمان بررسی نشانه‌ها این است: اختلاف بنی‌عباس، آواز دهنده‌ای که از آسمان آواز دهد، فرو رفتن دهکده‌ای از دهات شام بنام «جایه»، آمدن ترکان به جزیره و فرود آمدن رومیان به «رمله» و اختلافات بسیار در آن هنگام در هر سرزمینی، تا اینکه شام خراب گردد و سبب خرابی شام اجتماع سه پرچم مختلف است که در آنجا پیدا شود پرچم اصهب، و ابلق، و پرچم سفیانی. [۵۰]. ۳- در روایت دیگری که باز هم جابر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است متن حدیث را [صفحه ۶۱] عینا مانند حدیث دوم که از امام باقر علیه‌السلام نقل شد آورده است، تا اینکه می‌گوید: «و اختلاف کثیر عند ذلک فی کل ارض حتی تخرب الشام، و یکون سبب ذلک اجتماع ثلاث ریات فیه: رایة الاصهب، و رایة الابقع، و رایة السفیانی» [۵۱]. در آن هنگام در همه جا اختلافات بسیاری است تا اینکه شام ویران می‌شود، و سبب ویرانی آن سه پرچم مختلف در آن است که این سه پرچم عبارت است از: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی.

مشکل شناخت سفیانی اول

از مجموع این سه حدیث چنین استفاده می‌شود که: اصهب، و ابقع و ابرص، سه فرد مختلف‌اند که محل خروج آنها سرزمین «شام» است، ولی در عین حال: اگر در این احادیث دقت کنیم، می‌بینیم که به هر حال، هم نام «سفیانی» و هم نام اصهب و ابقع و ابرص، در آنها دیده می‌شود، به علاوه، با آن که در نخستین حدیث که از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی آن هیچ‌گونه توضیحی داده نشده است. بنابراین گرچه از مجموع روایاتی که درباره‌ی سفیانی نقل نمودیم می‌توان نتیجه گرفت که تردیدی در امکان وجود دو جنایت‌کار به عنوان «سفیانی» نیست ولی از آنجا که از یک سو در پاره‌ای از این روایات درباره‌ی خروج دو سفیانی، آشفتگی‌هایی وجود دارد که تطبیق الفاظی چون: اصهب و ابقع و ابرص را با «افلق» به عنوان سفیانی اول مشکل می‌سازد، و انسان را در حقیقت شناخت وی دچار تردید می‌نماید و از سوی دیگر، بیشتر حوادث رقت باری که قبل از ظهور مبارک حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- در سرزمین مصر و عراق شام و ایران، در رابطه با خروج اصهب و ابقع و سفیانی رخ می‌دهد، با نهضت «خراسانی» که سیدی هاشمی است و در ایران قیام می‌کند ارتباط پیدا می‌کند از اینرو: نگارنده خود را ناگزیر می‌بیند، توضیحات فشرده‌ای را بصورت «چند تذکر» به اصل [صفحه ۶۲] بحث بیافزاید، و در ضمن آن، روایات دیگری را که در کتب معتبره‌ی حدیث شیعه و سنی نقل شده، دسته‌بندی کرده نمونه‌هایی را ارائه کند، تا بدینوسیله خوانندگان هم به آشفتگی‌هایی که در برخی از روایات راجع به خروج اصهب و ابقع و سفیانی وجود دارد آگاه شوند، و هم نسبت به روایات مربوط به سفیانی اول، از سرگردانی و سردرگمی نجات یابند، و هم نگارنده را- که جز تحقیق و بررسی روایات مربوط به علائم ظهور هدف دیگری نداشته است در مورد نقل بعضی از روایات- معذور دارند.

و اینک چند نکته

۱- در مورد احادیثی که درباره‌ی سفیانی اول آورده‌ایم گرچه از برخی از آنها استفاده می‌شود که سفیانی متعدد است ولی در عین حال باید توجه داشت که نویسنده هرگز ادعا نمی‌کند که حتماً سفیانی دو تا است، و به طور قطع و یقین و صددرصد (افلق یهودی) و یا کسی که در نام او کلمه (ش) است، همان سفیانی اول می‌باشد، بلکه این مطلب را به عنوان یک احتمال مطرح نموده‌ایم، تا شاید پژوهشگران و محققان و نویسندگان که درباره‌ی علائم ظهور مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) پژوهش و

تحقیقاتی دارند در این باره به نتیجه قطعی برسند و آن را رسماً تایید و یا نفی نمایند. ۲- طرح این احتمال: برای این است که اولاً- در حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب «بیان الاثم» نقل نموده‌ایم از «افلق» نیز به عنوان سفیانی یاد گردیده، ثانیاً: در ضمن خطبه‌ی مفصلی که بنام خطبه‌ی «البیان» در کتاب «الزام الناصب» از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده، بوجود حرف (ش) در نام او اشاره شده، وثالثاً: چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه نمودند در برخی از روایات، به خروج دو نفر جنایتکار بعنوان سفیانی قبل از ظهور تصریح گردیده است. ۳- باید توجه داشت که: گرچه در خطبه‌ی «البیان» امیرالمومنین علیه‌السلام به خروج سفیانی از ناحیه‌ای بنام «هجر» اشاره شده است اما: لفظ «هجر» لفظ عامی است که در کتب لغت و جغرافیا در معنا و مفهوم آن به اختلاف سخن رفته است، و چنانچه نام سرزمین مخصوصی باشد، باید بگوئیم آن سرزمین برای ما ناشناخته و مجهول است و نمی‌توانیم به طور دقیق و کامل از خصوصیت آن سرزمین به طور کامل اطلاع حاصل کنیم. زیرا: [صفحه ۶۳] لفظ مزبور بر اماکن متعددی اطلاق شده که دستیابی به محل مورد نظر را غیر ممکن ساخته است [۵۲] . ۴- هدف ما از بازگو نمودن احادیث یاد شده، اثبات وجود دو جنایتکار به عنوان «سفیانی» است، خواه اولین سفیانی «افلق» یا شخص ظالم و ستمکار دیگری به عنوان «شیبانی» و یا هر جنایتکاری از حکام ستم پیشه بغداد باشد. به هر صورت هر که باشد، مرد خبیث و ناپاکی است که در ایجاد شر و فساد و فتنه، و ارتکاب جنایت و عداوت و دشمنی نسبت به دوستان و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله کم نظیر است و مقرر فرمانروائی او کشور عراق می‌باشد. ۵- گرچه در حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب «بیان الاثم» و همچنین حدیثی که از امام باقر علیه‌السلام از کتاب «بحار الانوار» آوردیم، الفاظ مختلفی مانند: اصهب، ابقع، ابرص، به صورت ظاهر و به طور مطلق برای سفیانی صفت آورده شده، ولی کلیه صفات مذکور متعلق به سفیانی نیست، زیرا از اخبار دیگر استفاده می‌شود، که هر یک از صفات نامبرده، اشاره به پیدایش یک نفر از اشخاص گمراه و فتنه‌انگیز و مزدور و ریاست طلب است که هر کدام از آنها برای خود حزبی مستقل و جداگانه دارند. ۶- باید توجه داشت که: گرچه در برخی از روایات به پیدایش سه نفر گمراه و فتنه‌انگیز به عنوان اصهب و ابقع و سفیانی از سرزمین «شام» اشاره شده، ولی در پاره‌ی دیگری از روایات به خروج سفیانی از سرزمین شام، و ابقع، از سرزمین مصر، و اصهب از بلاد جزیره (یعنی: از سرزمین موصل در شمال عراق - که معمولاً نام جزیره بر این سرزمین اطلاق می‌شود، و تکریب نیز از نقطه نظر جغرافیائی جزء همین سرزمین است - تصریح گردیده است. ۷- از مجموع روایاتی که در خصوص خروج ابقع و اصهب و سفیانی وارد شده، استقلال سفیانی و دشمنی او با ابقع و اصهب، و هم چنین رابطه‌ی نزدیک اصهب با ابقع، (یعنی: اتحاد و اتفاق کسی که از سرزمین جزیره خروج می‌کند با آن کسی که در مصر ظاهر می‌شود و در برخی از روایات به عنوان (امیرالامراء) یعنی: دست نشانده‌ی [صفحه ۶۴] فرمانروایان ستمکار جهان، از او تعبیر شده) به خوبی آشکار است، و چنین می‌نماید که زمان خروج این سه نفر در شام مقارن باشد با انقلاب خراسانی (که سیدی هاشمی است و در ایران قیام می‌کند). در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که برای مزید اطلاع نمونه‌هایی را در اینجا می‌آوریم. ۱- مرحوم حائری یزدی در «کتاب الزام الناصب» از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در ضمن روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سپس دشمنی و اختلاف میان آراء امراء عرب و عجم واقع می‌شود آنها پیوسته با یکدیگر اختلاف دارند تا زمانی که کار به مردی از فرزندان ابوسفیان - یعنی سفیانی - می‌رسد. او از سرزمینی بنام «وادی یابس» از دمشق خروج می‌نماید و چون او خروج نمود حاکم «دمشق» از آنجا فرار می‌کند و قبائل عرب به دور سفیانی جمع می‌شوند. و ربیعی و جرهمی و اصهب و اشخاص دیگری غیر از آنها از اهل فتنه و گمراهی نیز خروج می‌کنند، پس سفیانی بر همه‌ی کسانی که با او می‌جنگند پیروز می‌شود و چون قیام کننده‌ای در سرزمین خراسان قیام کرد سفیانی لشکریان خود را بسوی او متوجه می‌کند ولی بر او غلبه نمی‌یابد. [۵۳] . ۲- متقی هندی در کتاب «کنز العمال» در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: چون صاحبان پرچم‌های سیاه آشکار گشتند [۵۴] دهی از روستاهای ارم یعنی «دمشق»، فرو خواهد رفت، و بخش غربی مسجد «دمشق» سقوط خواهد کرد، در

این هنگام سه پرچم مختلف در شام ظاهر می‌شود، پرچم اصبه، پرچم ابقع، و پرچم سفیانی، پس سفیانی از شام، و ابقع از مصر، خروج خواهند کرد و سفیانی بر همه‌ی کسانی که با او می‌جنگند پیروز خواهد شد. [۵۵]. [صفحه ۶۵] ۳- مرحوم میر محمد صادق خاتون آبادی در کتاب «کشف الحق» از فضل بن شاذان نقل می‌کند که: «زراره بن اعین» در روایتی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرموده: استعینوا بالله من شر السفیانی و الدجال و غیرها من اصحاب الفتن، قیل له یا بن الرسول! اما الدجال فعرفناه، وقد بین من مضامین احادیثکم شانه، فمن السفیانی و غیره من اصحاب الفتن وما یصنعون؟ قال علیه‌السلام اول من یرجع منهم رجل یقال له اصبه بن قیس یرجع من بلاد الجزیره، له نکایه شدیدة فی الناس و جور عظیم. ثم یرجع الجرهمی من بلاد الشام، و یرجع القحطانی من بلاد الیمن و لكل واحد من هولاء شوکة عظیمة فی ولایتهم و یغلب علی اهلها الظلم و الفتنه منهم، فیناهم اذ یرجع علیهم السمرقندی من خراسان مع الرايات السود. و السفیانی من الوادی الیابس من اودیة الشام و هو من ولد عتبة بن ابی سفیان، و هذ الملعون یظهر الزهد قبل خروجه، و یتقشّب یتقنع بخبز العشیر و المملح الجریش، و یبذل الاموال فیجلب بذالك قلوب الجهال و الاراذل، ثم یدعی الخلافه فیبايعونه و یتبعهم العلماء الذین یکتبون الحق و یظهرون الباطل فیقولون انه خیر اهل الارض. و قد یکون خروجه و خروج الیمانی من الیمن مع الرايات البیض فی یوم واحد و شهر واحد و سنه واحده، فاول من یقاتل السفیانی القحطانی فینهزم و یرجع الی الیمن فیقتله الیمانی. ثم یرجع الی اصبه و الجرهمی بعد محاربات کثیره من السفیانی فیتبعهما و یقهر کل من ینازعه و یحاربه الا الیمانی، ثم یرجع السفیانی جیوشا الی الاطراف و یسخر کثیر من بلاد و یبالیغ فی القتل و الفساد و یدهب الی الروم لدفع الملک الخراسانی و یرجع منها منتصرا فی عنقه صلیب. [۵۶]. پناه ببرید به خدای تعالی از شر سفیانی و دجال و غیر این دو از اصحاب فتنه‌ها. به آن حضرت عرض شد یا بن رسول‌الله! اما دجال را شناخته‌ایم و از مضامین [صفحه ۶۶] احادیث شما کارهای او را برای ما روشن شده است ولی بفرمائید: که سفیانی و غیر از او از اصحاب فتنه‌ها کیانند و چه کارهایی انجام می‌دهند؟! فرمود: نخستین کسی که از اصحاب فتنه‌ها خروج کرد مردی است که به او (اصبه بن قیس) گفته می‌شود، او از بلاد جزیره خروج می‌کند، بداندیشی او دربارهی مردم شدید و ظلم و ستم او بسیار و اذیت و آزاری که از او به مردم خواهد رسید فراوان خواهد بود. آنگاه جرهمی از بلاد شام، و قحطانی از بلاد یمن خروج خواهند کرد و هر کدام از آنها در فرمانروایی خود قدرت و شوکت و عظمتی دارند و بر مردم کشور خود ستمهای بسیار روا خواهند داشت. در این هنگام که آنان در کمال قدرت و عظمت فرمانروایی می‌کنند، ناگهان «سمرقندی» از جانب خراسان با پرچم‌های سیاه علیه آنها خروج می‌کند. [۵۷]. اما سفیانی از وادی یابس که جزء سرزمین شام است، خروج می‌کند و از نسل عتبه بن ابی سفیان می‌باشد و این مرد ناپاک پیش از آنکه خروج کند اظهار زهد و بی‌اعتنائی به دنیا می‌نماید. و لباس کهنه و خشن می‌پوشد و به نان و جو نمک نرم نسائیده یا نیم کوفته قناعت می‌ورزد و با بذل اموال، دل‌های جهال و اراذل و اوباش را بخود متمایل می‌سازد و پس از آن دعوی خلافت یعنی: ادعای حکومت و فرمانروایی می‌نماید. و آن دسته از علماء و دانشمندان دین به دنیا فروخته نیز که حق را پنهان و باطل را ترویج می‌کنند تابع جهال و اشخاص نادان می‌شوند و سر بر خط فرمان سفیانی می‌نهند و می‌گویند: او بهترین مردم روی زمین است. و چنین اتفاق خواهد افتاد که سفیانی در شام خروج کند با خروج یمانی که از یمن با پرچم‌های سفید خروج می‌نماید در یک روز و یک ماه یک سال خواهد بود. و نخستین کسی که با سفیانی خواهد جنگید مردی بنام «قحطانی» خواهد بود پس قحطانی شکست می‌خورد و از معرکه می‌گریزد و به یمن مراجعت می‌نماید و به دست یمانی کشته می‌شود. و سپس اصبه، و [صفحه ۶۷] جرهمی بعد از جنگ‌های فراوان از ترس سفیانی پا به فرار می‌گذارند و سفیانی آنها را تعقیب می‌کند و شکستشان می‌دهد. و سفیانی همه مخالفین خود را مغلوب می‌سازد مگر «یمانی». سپس سفیانی لشکریان خود را به اطراف می‌فرستد و بسیاری از شهرها را مسخر خود می‌سازد و در قتل و خونریزی مبالغه می‌نماید، و برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی بگیرد (یا به عبارت دیگر نهضت خراسانی را به شکست بکشاند) بسوی «روم» می‌رود و از آنجا برمی‌گردد در حالی که نصرانی شده و در گردن او صلیب است. اینها چند نمونه از

احادیث مربوط به حوادث قبل از ظهور است که در آنها به خروج «ابقع» از مصر، و «اصهب» از بلاد جزیره، و «سفیانی» از وادی یابس از سرزمین شام تصریح شده و بخوبی نشان می‌دهد که زمان خروج این سه نفر با نهضت خراسانی در ایران مقارن است. ولی در عین حال باید توجه داشت که تشخیص هویت افرادی چون: ابقع، و اصهب، و ابرص، و افلق و امثال آن، برای ما که در اوائل قرن پانزدهم زندگی می‌کنیم بسیار سخت و دشوار است و تنها چیزی که در این باره می‌توانیم بگوییم این است که: الفاظ نام برده اوصاف القابی بیش نیستند و برای کسی اسم محسوب نمی‌شوند.

نتیجه بررسی و تطبیق

آنچه تا اینجا گفته شد خلاصه روایاتی بود که پیشوایان علم حدیث، آنها را درباره‌ی «سفیانی» و خروج اصهب و ابقع و ابرص روایت کرده‌اند. و گر چه برخی از نویسندگان -مانند صاحب کتاب (بیان الاثمه)- روی قرائنی آنها را با «افلق» به عنوان «سفیانی اول» تطبیق نموده‌اند، اما با اینهمه: روایات مزبور با همه‌ی طول و تفصیلی که دارد، بسیار پیچیده، آشفته، مضطرب، و ابهام‌آمیز است - و جز تعداد کمی از آنها که در اول بحث مربوط به «سفیانی اول» آوردیم، آنگونه که شاید و باید نتیجه‌ی روشنی به دست نمی‌دهند. بنابراین آنچه از مجموع این نوع روایات استفاده می‌شود این است که: مطابق [صفحه ۶۸] اخبار وارده «سفیانی» دوتاست، اما اینکه: سفیانی اول کیست؟ و نام واقعی او چیست؟ و نحوه‌ی پیدایش او چگونه است؟ و از کجا به عراق خواهد آمد؟ و چگونه بر سرنوشت مردم عراق مسلط خواهد شد و چند سال حکومت خواهد کرد؟ و چه کسانی او را یاری خواهند داد، همه‌ی اینها مطالبی است که به طور دقیق معلوم نیست. ولی در عین این حقیقت را هم نباید از نظر دور داشت که اگر اصهب و ابقع و ابرص و سفیانی، اشخاص مختلفی باشند، و محل خروج آنها سه سرزمین مختلف مصر و شام و عراق باشد، دور نیست که مقصود از «اصهب» همان سفیانی اول باشد. زیرا: برابر حدیثی که «زراره» از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است و ما هم آن را با همه‌ی طول و تفصیل از کتاب «کشف الحق» نقل نمودیم - امام صادق علیه‌السلام تصریح فرموده است که خروج او - یعنی: اصهب - از سرزمین «جزیره» می‌باشد. و شکی نیست که طبق بسیاری از قرائن، مقصود از «بلاد جزیره» سرزمین موصل و اطراف و حوالی آن در شمال عراق است زیرا طبق نوشته جغرافی نویسان: اعراب منطقه‌ی بین دو رود (دجله) و (فرات) را «بین النهرین» یا «الجزیره» [۵۸] می‌گفتند که این نام، نام قبلی «عراق» بوده است، و «تکریت» [۵۹] نیز از نقطه نظر جغرافیائی جزء همین سرزمین است که در اخبار و آثار هم به خروج مردی از این سرزمین اشاره شده است. [۶۰].

یک توضیح از یک نویسنده

برای روشن‌تر شدن اصل قضیه به توضیح مختصری که از (برزنجی شافعی) متوفای سال ۱۱۰۳ هجری قمری می‌آوریم، توجه فرمائید. این دانشمند در کتاب معروف و تحقیقی خود بنام «الاشاعه» که پیرامون حوادث گذشته و آینده جهان، با بررسی روایات و حل مشکلات برخی از اخبار وارده‌ی مربوط به [صفحه ۶۹] ظهور ولی عصر (ارواحنا له الفداء) به رشته تحریر درآورده است، در بخش سوم آن تحت عنوان: حوادث قبل از ظهور چنین اظهار می‌دارد: از جمله حوادثی که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود، خروج سفیانی، و ظهور ابقع و اصهب و اعرج کندی است. اما سفیانی، مطابق حدیثی که از امیرالمومنین علی (کرم الله وجهه) روایت شده است از فرزندان خالد بن یزید بن ابی سفیان است و این یزید برادر معاویه بن ابی سفیان می‌باشد که در روز فتح (مکه) همراه پدر و برادرش اسلام آورد، و سفیانی از نسل اوست، و او مردی بزرگ سر و آبله روست و در چشم او لکه سفید است، و از نواحی شهر «دمشق» از سرزمین «وادی یابس» خروج می‌نماید. آنگاه این دانشمند، پس از بیان اصل نسب سفیانی و شرح

چگونگی خروج او از سرزمین شام چنین می‌نویسد: پس سفیانی کسی است که از سرزمین شام ظاهر می‌شود، و ابقع کسی است که در مصر آشکار می‌شود، و اصبه کسی است که از سرزمین (جزیره) خروج می‌کند و مقصود از جزیره، (جزیره العرب) یعنی، عراق است، آن جزیره‌ی ابن عمر، چه آنکه جزیره‌ی ابن عمر، خود داخل در جزیره‌ی العرب و جزء سرزمین عراق است. و اعراج کندی کسی است که از سرزمین مغرب، یعنی: از غرب ظاهر می‌شود و سرانجام سفیانی بر همه‌ی آنها غالب می‌گردد. [۶۱]. سپس مولف کتاب «الاشاعه» درباره کلمه‌ی (ابقع) و (اصهب) و (اعرج) چنین می‌گوید: البته باید توجه داشت که الفاضلی مانند ابقع و اصبه و اعرج، (و منصور و حارث) [۶۲] و مهدی علیه‌السلام همگی اوصاف و القابند، و برای کسی اسم محسوب نمی‌شوند، و این را باید دانست. [۶۳]. [صفحه ۷۰]

سفیانی دوم

در مورد سفیانی دوم که مطابق بسیاری از روایات، نامش عثمان و نام پدرش «عنبسه» می‌باشد و خروج او از علائم حتمیه‌ی ظهور حضرت ولی عصر «ارواحنا فدا» است، روایات بی‌شماری از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل شده است که ابتداء توضیح مختصری پیرامون زمان پیدایش جریان خروج و مدت حکومت و فرمانروائی او، خواهیم داد و سپس قسمتی از روایات را در اینجا بازگو خواهیم نمود. بر اساس روایات فراوانی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درباره‌ی سفیانی دوم رسیده است، خروج او در ماه «رجب» و روز جمعه، و محل خروجش از جایی بنام «وادی یابس» یعنی دره‌ی خشک یا بیابان بی‌آب و علف از سرزمین شام است. موقع خروج او بعد از فتنه و جنگ بزرگی است که در میان اهل مشرق و مغرب روی می‌دهد و ظاهراً منظور از مشرق و مغرب که در حدیث آمده است، مشرق و مغرب همان حدودی است که سفیانی در آنجا ظاهر می‌شود، نه مشرق و مغرب عالم، زیرا در روایات بسیاری وارد شده که نخستین سرزمینی که از سرزمین مغرب خراب می‌شود، سرزمین شام است. تمام دوران فرمانروائی او از ابتداء خروجش تا زمان کشته شدنش به دست حضرت قائم علیه‌السلام بیشتر از پانزده ماه نخواهد بود. در ابتداء خروجش به شام حمله می‌کند و مخالفین خود را شکست می‌دهد و پنج ایالت شام را (به نام‌های دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و در بعضی از نسخه‌ها یا روایات «فلزین») متصرف می‌شود. تمام اهل شام بجز تعداد معدودی که شیعه و طرفدار حق‌اند مطیع و فرمانبردارش می‌شوند. حدود تعدی و تجاوز او بعد از شامات، عراق و حجاز بخصوص مدینه‌ی منوره می‌باشد، تا یکی دو ماه آسیب او به اهل حق نمی‌رسد زیرا گرفتار جنگهای داخلی و سرکوبی احزاب مخالف است، اما پس از آن هیچ هم و غمی ندارد مگر مبارزه با اهل دین و دشمنی او بیشتر با شیعه و اهل حق و آل محمد صلی الله علیه و آله است. چون داخله‌ی خود را آرام نمود، دو لشکر مهم و مجهز را با پرچم‌هایی سرخ و به روایتی سبز تنظیم می‌نماید یکی برای گرفتن عراق و دیگری برای تسخیر حجاز. [صفحه ۷۱] اما لشکری به عراق می‌فرستد صد و سی هزار نفر است و آنان تا می‌توانند در عراق قتل و کشتار و خونریزی و غارت‌گری و بی‌حیائی می‌نمایند و سپس به طرف نجف اشرف و کوفه می‌روند و هفتاد هزار دختر باکره را به اسارت می‌گیرند ولی پیش از آنکه به آنها دست درازی کنند سیاه‌یمنی و خراسانی مانند دو اسب مسابقه فرا می‌رسند و اسیران را از آنها پس می‌گیرند و آن چنان آنها را تار و مار می‌کنند حتی یک نفر هم برای خبرگزاری نمی‌تواند از دست ایشان فرار کند. و اما لشکری که به سوی مدینه می‌فرستد «دروازه هزار نفر است» چون به مدینه رسیدند مدت سه شبانه‌روز مدینه منوره را تاراج و غارت می‌نمایند و فساد و خرابی و خونریزی بی‌حد مرتکب می‌شوند و بعد از خرابی و قتل و غارت متوجه مکه می‌گردند، و چون به بیابان «بیداء» (که سرزمینی است مابین مکه و مدینه) رسیدند با تمام وسائل و اسباب و اسلحه خود به زمین فرو می‌روند، مگر دو نفر بنام بشیر و نذیر، که بشیر به مکه می‌رود و حضرت قائم علیه‌السلام را به هلاکت لشکریان سفیانی بشارت می‌دهد و نذیر که بطرف شام می‌رود و جریان هلاکت لشکریان را به سفیانی خبر می‌دهد. این فشرده اخباری است که در مورد خروج سفیانی دوم و فتنه و فساد و

خونریزی بی‌حد و حساب آن ناپاک از پیشوایان گرامی اسلام نقل گردیده است و البته اخبار درباره‌ی او به حدی است که اگر یکجا گردآوری شود، خود کتابی قطور خواهد بود و در اینجا تنها به خلاصه‌ای از رفتار ناهنجار، و خط مشی غیرانسانی او در طول دوران فرمانرواییش اشاره شد.

روایات مربوط به سفیانی دوم

اکنون برای شناخت سفیانی دوم و پی بردن به خباثت ذاتی و ناپاک بودن وی، به احادیثی که از پیشوایان بزرگوار اسلام رسیده است توجه فرمائید: ۱- در حدیثی که «حذیفه بن الیمان» درباره‌ی خروج سفیانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده، چنین آمده است که رسول خدا از فتنه و آشوبی که میان مردم مشرق و مغرب پدید می‌آید سخن به میان آورد و آن فتنه را متذکر گردید، و آنگاه فرمود: [صفحه ۷۲] در اثنائی که اهل مشرق و مغرب بهم در افتاده و سرگرم کشمکش و درگیری هستند بناگاه سفیانی از وادی یابس، بر آنها خروج می‌کند و بر آنان حمله می‌برد تا اینکه وارد «دمشق» می‌شود آنگاه دو لشکر فراهم نموده یکی از آنها را بطرف مشرق می‌فرستد و دیگری بسوی مدینه گسیل می‌دارد. چون قسمتی از لشکریان او به سرزمین بابل (یعنی عراق) از شهری که جزء سرزمین لعنت شده است- یعنی بغداد- می‌رسند بیش از سه هزار نفر را به قتل می‌رسانند و متجاوز از صد زن را مورد تجاوز قرار می‌دهند، و سیصد نفر از بزرگان بنی‌عباس را می‌کشند. [۶۴] و لشکر سفیانی را تعقیب می‌کنند تا به آنها می‌رسند و تمام آنها را به قتل می‌رسانند، و اسیران و آنچه را که به غارت برده‌اند، از آنان باز پس می‌گیرند. اما لشکر دوم سفیانی به مدینه رفته و مدت سه شبانه‌روز دست به تاراج و غارت می‌زنند و آنگاه متوجه مکه می‌گردند و چون به سرزمین «بیداء» که جائی است ما بین مکه و مدینه رسیدند، خداوند جبرئیل را می‌فرستد و می‌فرماید برو و آنها را نابود کن، جبرئیل هم می‌آید و با پای خود ضربتی به زمین می‌زند و خداوند به وسیله‌ی آن ضربت آنها را به زمین فرو می‌برد، و کسی از آنها باقی نمی‌ماند مگر دو نفر از قبیله «جهینه». [۶۵] و این است آن وحشتی که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (لوتری اذ فرعوا فلا- فوت و اخذوا من مکان قریب) [۶۶]. [صفحه ۷۳] ۲- در حدیث دیگری که از مولای متقیان امیرمؤمنان علیه افضل التحیه و السلام درباره‌ی نام و نسب سفیانی، وارد شده چنین آمده است: فرزند «هند» جگر خوار از جائی بنام «وادی یابس» یعنی، بیابان خشک و بی‌آب و علف، خروج کند. او مردی است میانه قامت، و با صورت خشن، بدشکل و بدقیافه و دارای سری بزرگ و آبله‌روست. چون او را بینی گمان می‌کنی «اعور» است (یعنی یک چشم)، و یا یک چشم او چنان ریز و تنگ و نایبناست که انسان خیال می‌کند یک چشم است) نامش عثمان و نام پدرش عنبسه و از نسل ابوسفیان است. او می‌آید تا به ارض- ذات قرار و معین- یعنی سرزمین هموار و پر آب می‌رسد و بر منبر قرار می‌گیرد. یعنی کرسی ریاست را اشغال می‌کند. [۶۷]. درباره‌ی سرزمین «هموار و پر آب» بعضی گفته‌اند که مقصود از آن «دمشق» می‌باشد، اما بعضی از احادیث وارد شده که سرزمین هموار نجف و کوفه، و مراد از «معین» یعنی پر آب، فرات است. [۶۸]. ولی ظاهراً دمشق صحیح‌تر است، زیرا مطابق بسیاری از روایات وارده «دمشق» محل اصلی فرمانروایی سفیانی است که آن را با یک کودتا اشغال می‌کند و سپس به تسخیر جاهای دیگر می‌پردازد و بعید هم نیست که مقصود از سرزمین هموار و پر آب، نجف اشرف باشد، زیرا همانطوری که در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد، حدود تعدی و تجاوز سفیانی بعد از شامات، عراق می‌باشد، و مخصوصاً با بغض و عداوت و کینه‌ای که با دوستان اهل بیت علیهم‌السلام دارد، تمام همت او کشتن شیعه، و قتل و غارت و خونریزی در نجف اشرف است. ۳- در یکی از خطبه‌های منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی رفتار زشت و ناستوده‌ی سفیانی و جنایات وحشتناکی که مرتکب می‌شود چنین آمده است: «سفیانی» بخاطر بغض و کینه و عداوتی که با آل محمد صلی الله علیه و آله دارد، هر کسی را بیابد که نام او محمد و علی و حسن و حسین و جعفر و موسی و فاطمه و زینب و مریم و خدیجه و سکینه و رقیه باشد به قتل می‌رساند، تا جائی که حتی گماشتگان خود [صفحه ۷۴] را به شهرها می‌فرستد و

بچه‌های کوچک و اطفال خردسال را پیش او جمع می‌کنند و او دستور می‌دهد تا روغن زیتون به جوش آورند و آن بچه‌های کوچک به او می‌گویند: اگر پدران ما به تو مخالفت ورزیدند گناه ما چیست؟ و او اعتنا نمی‌کند و هر کسی که آن نامها را داشته باشد می‌جوشاند، سپس بطرف کوفه حرکت می‌کند و در میان شهر، همچون چهار پایان به گردش می‌پردازد و همانگونه که با اطفال رفتار نمود. با دیگران هم بهمان نحو رفتار می‌نماید، و هر کس که نام او حسن و یا حسین و امثال آن باشد بر دروازه به دار می‌آویزد... [۶۹] خطبه طولانی است. ۴- در ذیل حدیثی که «جابر» از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی سفیانی نقل نموده چنین آمده است: «فاول ارض تخرب ارض الشام، یختلفون عند ذلک علی ثلاث رایات: رایة الاصب، و رایة الابقع، و رایة السفیانی، فیلتقی السفیانی بالابقع فیقتلون و یقتله السفیانی و من معه و یقتل الاصب، ثم لایکون له همه الا الاقبال نحو العراق، و یمر جیشه بقرقیسا، فیقتلون بها، فیقتل من الجبارین ماه الف، و یبعث السفیانی جیشا الی الکوفه، و عدتهم سبعون الفاً، فیصیبون من اهل الکوفه قتلا و صلبا و سیبا». [۷۰]. نخستین سرزمینی که- از غرب- خراب می‌شود، سرزمین شام است. در آنجا سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت، پرچم اصب، پرچم ابقع، و پرچم سفیانی. پس سفیانی با ابقع درگیر می‌شود و او با تمام یارانش می‌کشد و سپس اصب را با پیروان می‌کشد، آنگاه هدفی ندارد جز اینکه به عراق برود- و به همین سبب رهسپار عراق می‌گردد- و در مسیر راه سپاهیان به قرقیسا می‌رسند و در آنجا جنگی سخت به راه می‌اندازد که صد هزار نفر از ستمگران در آن کشته می‌شوند، بعد از آن، سپاهی بسوی کوفه گسیل می‌دارد که تعدادشان هفتاد هزار نفر می‌باشد، و آنها مردم کوفه را می‌کشد و به دار می‌زنند و اسیر می‌گیرند. ۵- در حدیث دیگری که محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام در وصف سفیانی نقل نموده [صفحه ۷۵] چنین آمده است: «السفیانی: احمر، اشقر، ارزق، لم یعبده قط، و لم یر مکة و لالمدینه قط، یقول: یا رب ثاری و النار، یا رب ثاری و النار» [۷۱]. سفیانی چهره‌ای گلگون، چشمانی کبود، و موهای زرد دارد، هرگز خدا را نپرستیده، و هرگز مکة و مدینه را ندیده است، پی در پی بانک می‌زند خدایا! وانگهی اول انتقام وانگهی آتش. ۶- در حدیثی که «عمر بن یزید» از امام صادق علیه‌السلام در وصف سفیانی روایت نموده چنین آمده است: «انک لو رایت السفیانی اخبث الناس، اشقر، احمر، ارزق، یقول: یا رب یا رب یا رب ثم للنار، و لقد بلغ من خبثه انه یدفن ام ولد له و هی حیه، مخافه ان تدل علیه». [۷۲]. اگر سفیانی را ببینی او را پلیدترین مردمان می‌یابی، که چهره‌ای گلگون- سرخ و سفید، چشمانی کبود، و موهای زرد دارد، پیوسته می‌گوید: خدایا! خدایا! انتقام وانگهی آتش. یعنی: آتش می‌پذیرم و سازش نمی‌پذیرم- او به اندازه‌ای خبیث است که همسر و مادر بچه‌هایش را زنده به گور می‌کند تا مخفیگاهش را به کسی نگوید! درباره‌ی سفیانی و جنایات بی‌ظیری که در طول دوران حکومتش در شام و عراق و مدینه مرتکب می‌شود، روایات بسیار زیادی وارد شده که ما به ملاحظه اختصار از همه‌ی آنها صرف نظر نموده و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. و خوانندگان عزیز را به کتابهای مفصل، از قبیل «بحار الانوار» و اکمال‌الدین صدوق، و غیبت شیخ طوسی، غیبت نعمانی و امثال آن ارجاع می‌دهیم.

فرو رفتن لشکریان سفیانی در سرزمین بیداء

یکی دیگر از علائم حتمیه فرو رفتن لشکریان سفیانی در سرزمین «بیداء» است [صفحه ۷۶] چنانکه عمر بن حنظله، در حدیثی از امام صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است: پیش از قیام حضرت قائم علیه‌السلام پنج نشانه از حتمیات است. خروج یمانی و سفیانی و ندای آسمانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن سرزمین بیداء. [۷۳].

کشته شدن نفس زکیه

از جمله علائم حتمیه، کشته شدن نفس زکیه است یعنی: سیدی پاکدل که در مکه‌ی معظمه، بین رکن و مقام، بدون جرم و گناه به شهادت می‌رسد. از حضرت اباجعفر امام محمد باقر علیه‌السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «یکی از علامات، کشته شدن مردیست از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان رکن و مقام و نام او محمد بن الحسن «نفس زکیه» است. و در خبری است که فاصله‌ی میان کشته شدن او و ظهور فرج بیشتر از پانزده روز نخواهد بود. و در حدیثی آمده است که فاصله‌ی بین کشته شدن نفس زکیه، و خروج حضرت قائم علیه‌السلام پنج روز خواهد بود. و در حدیث دیگری وارد شده که این نفس زکیه از اصحاب حضرت مهدی علیه‌السلام است که آن حضرت او را پیش از ظهور خود نزد مردم مکه می‌فرستد تا بشارت ظهور حضرتش را به مردم بدهد و چون او اظهار ظهور حضرت را می‌نماید، اهل مکه بر او یورش می‌برند و او را به قتل می‌رسانند. از بررسی مجموع روایات وارده‌ی از معصومین علیهم‌السلام که در زمینه‌ی خروج (نفس زکیه) و کشته شدن او رسیده است، چنین استفاده می‌شود که «نفس زکیه» سیدی است «حسنی» و از برخی دیگر مستفاد می‌شود که او سیدی حسینی است، اما آنچه بیشتر به نظر صحیح می‌آید این است که: نفس زکیه سیدی حسینی و مردی با تقوی و پر فضیلت و از اهل علم و عمل و صاحب نفوذ و با شخصیت است. به هر حال: اگر این نفس زکیه حسنی باشد، غیر از آن سید حسنی و نفس زکیه‌ای است که در پشت کوفه یعنی نجف اشرف به شهادت می‌رسد [۷۴] و باز غیر از آن حسنی است که در مکه کشته می‌شود، و همچنین غیر از آن «سید حسنی» معروف و [صفحه ۷۷] مشهوری است که در برخی از روایات بعنوان حسنی و در برخی دیگر به عنوان حسینی معرفی گردیده و از خراسان قیام می‌کند و ایران را متصرف می‌شود و مردم ایران را از ظلم و بیداد ستم شاهی و شر قدر قدرتان و شهنشاهان نجات می‌دهد و فرمانروای مطلق ایرانیان می‌گردد، بلکه این حسنی چنانکه توضیح خواهیم داد، آن سیدی است که اولاً نامش محمد بن الحسن است (نه اینکه حسنی باشد) و دیگر اینکه شهادت، و کشته شدن او، بر دیگر شهادتها و کشته شدنها امتیاز دارد.

شهادت ممتاز و دلخراش نفس زکیه

در مورد شهادت این سید مظلوم، آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که: وی در میان ملت خود، مقام و منزلت والائی دارد: و شخصیتی است که در هنگام خروج سفیانی به مدینه می‌رود و در آنجا مسلمانان را به اتحاد و ترقی اسلام و وحدت و یکپارچگی دعوت می‌کند و چون لشکریان سفیانی به مدینه رسیدند، او از مدینه بسوی مکه رهسپار می‌شود و در آنجا ندای وحدت سر می‌دهد و صدای خود را به مردم دنیا می‌رساند، و مظلومیت و حقانیت آل محمد صلی الله علیه و آله را به جهانیان اعلام می‌نماید. بر اثر همین تلاش پی گیر و اظهار حق، پس از مدت کمی بعد از انجام مراسم حج، در بیست و پنجم ماه ذیحجه، در برابر خانه‌ی خدا و حرم امن او، در روز روشن در جلو چشمان حیرت زده‌ی برخی از مردم مکه بطرزی فجیع کشته می‌شود و سر او را می‌برند، و تا آن موقع هیچکس، و هیچ فردی در کنار خانه‌ی خدا به این صورت کشته نشده و نخواهد شد. و اینجاست که این علامت از دیگر علامتها جدا و ممتاز شده است.

شهادت دو سید دیگر در حجاز

از جمله‌ی حوادث دردناکی که در حجاز روی می‌دهد. این است که اندکی پیش از ظهور حضرت صاحب الامر علیه‌السلام «سه سید» در آنجا به شهادت می‌رسند. اول سیدی است که در مدینه بوسیله‌ی یک عراقی و پیروان سفیانی کشته می‌شود و او پسر عموی نفس زکیه می‌باشد، و دومی همان نفس زکیه است، که در بیست و پنجم ماه ذیحجه به شهادت می‌رسد و پانزده روز بعد که روز عاشوراء و دهم محرم [صفحه ۷۸] است، حضرت قائم علیه‌السلام قیام می‌کند و سومی سیدی است حسنی که البته او در روایت بنام

خود و نام پدر، معرفی نشده است.

نفس زکیه چیست؟

در مورد شخصیت و نسب «نفس زکیه» که قبلاً گفتیم «حسینی» است و نه «حسنی» در روایتی که خواهیم آورد حسینی بودن وی مشخص می‌شود و اما اینکه چرا او را نفس زکیه گفته‌اند، اگر چه علت آن بر ما روشن نیست، ولی ظاهراً به سبب علم و تقوی و پرهیزکاری و خداجوئی اوست و چون در راه خدا و خدمت به خلق و روشن ساختن حق و حقیقت کشته می‌شود، از این رو ائمه معصومین علیهم‌السلام او را به نفس زکیه ملقب ساخته‌اند.

روایات مربوط به نفس زکیه

اینک به روایاتی که در مورد نفس زکیه و پسر عموی وی و سید حسنی از زبان دربار ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده است، توجه کنید. ۱- در ضمن حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی نفس زکیه نقل شده چنین آمده است: «ان المهدی علیه‌السلام لا یخرج حتی تقتل النفس الزکیه، فاذا قتلت النفس الزکیه، غضب علیهم من فی السماء و من فی الارض، فاتی الناس المهدی علیه‌السلام فزفوه کما تزف العروس الی زوجها لیله عرسها!» [۷۵]. حضرت مهدی علیه‌السلام قیام نخواهد کرد تا زمانی که نفس زکیه کشته شود. چون نفس زکیه کشته شد، آنچه در آسمانها و زمین است بر آن مردم یعنی [بنی امیه] خشم خواهد گرفت، و مهدی علیه‌السلام ظهور خواهد نمود، و مردم فوج فوج و دسته دسته با پای خود همانگونه که در شب عروسی، عروس را با خوشحالی به خانه‌ی داماد می‌برند، به سرعت به طرف او رو می‌آورند. ۲- در روایتی که از امیرالمومنین علیه‌السلام رسیده چنین است: «الا- اخبرکم بآخر ملک بنی فلان؟ قیل: بلی، قال: قتل نفس حرام، فی یوم [صفحه ۷۹] حرام، فی بلد حرام، عن قوم قریش، و الذی الحبه و برا النسمه مالهم من ملک بعده غیر خمسه عشر لیله!» [۷۶]. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آیا شما را از پایان حکومت بنی‌فلان خبر ندهم؟ عرض کردند چرا یا امیرالمومنین. فرمود: کشتن نفس محترمی که ریختن خون او حرام است - یعنی نفس زکیه - در روز محترم، در شهر محترم از طایفه‌ای از قریش. قسم به پروردگاری که دانه را شکافت و بشر را آفرید، پس از کشتن او به جز پانزده شب حکومت نخواهند کرد. ۳- در ضمن روایت مفصلی که «جابر جعفی» از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی اوضاع عمومی آخرالزمان نقل کرده چنین آمده است: «... ما اشکل علیکم، فلم یشکل علیکم عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و رایته و سلاحه، و النفس و الزکیه من ولد الحسین علیه‌السلام». [۷۷]. ای جابر، اگر دیدن و شنیدن نشانه‌هایی که برای تو بر شمردم بر مردم دشوار باشد، پیمان پیامبر خدا و پرچم و اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت نفس زکیه که از فرزندان حسین علیه‌السلام است، همه دشواریها را برطرف می‌کند، و دیگر مشکلی برای آنان نخواهد بود. در این حدیث امام باقر علیه‌السلام نفس زکیه را از اولاد امام حسین علیه‌السلام دانسته و شهادت او را یکی از نشانه‌های بارز ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- قرار داده است، و البته ذکر نفس زکیه در اینجا بخاطر همان ممتاز بودن شهادت، و کشته شدن او به طور خاص است که وی را از دیگر علامتها جدا و ممتاز ساخته است. ۴- در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام تعدادی از علامات را برشمرده، و ضمن شهادت نفس زکیه چنین یاد فرموده است: «و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الرکن و المقام، اسمہ محمد ابن الحسن النفس الزکیه». [۷۸]. [صفحه ۸۰] و از جمله‌ی علامات کشته شدن مردی از دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله است بین رکن و مقام که نام محمد بن الحسن و موصوف به نفس زکیه می‌باشد. ۵- در مورد چگونگی کشته شدن نفس زکیه در ضمن روایتی که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده چنین آمده است: حضرت قائم علیه‌السلام به یاران خود می‌فرماید: ای قوم اهل مکه مرا نمی‌خواهند

ولی من برای اینک با ایشان اتمام حجت کنم کسی را به سوی آنها می‌فرستم تا آنچه شایسته است که شخصی مانند من با آنان اتمام حجت کند که به ایشان بگوید. آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌فرماید: برو نزد اهل مکه و به آنها بگو ای اهل مکه من فرستاده‌ی فلانی هستم، و او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلاله‌ی پیغمبرانیم ما مظلوم واقع شدیم و مردم به ما ستم نمودند و ما را آواره ساختند و از هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا امروز حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم و از شما یاری می‌طلبیم، پس ما را یاری کنید. وقتی که آن جوانمرد به این سخن تکلم نمود، بر او هجوم می‌آورند و او را ما بین رکن و مقام به شکلی خاص سر می‌برند و اوست نفس زکیه. [۷۹]. حدیث مفصل است و تتمه دارد.

شهادت سید حسنی

اما نحوه‌ی کشته شدن سید حسنی مطابق روایتی از امام صادق علیه‌السلام چنین است: یعقوب سراج می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم فرج شیعیان شما چه وقت خواهد رسید؟ فرمود: موقعی که میان فرزندان عباس اختلاف افتد و پایه‌های سلطنت آنها سست گردد، و در سلطنت آنان طمع نداشت و طمع بندد، و عرب زنجیرهای اسارت خود را پاره کند و از زیر بار سلطه‌ی سلاطین بیرون رود، و هر صاحب [صفحه ۸۱] قدرتی خود را آشکار سازد، و آن «شامی» (که مقصود سفیانی مشهور است) ظاهر شود و «یمانی» پیدا شود و «حسنی» جنبش کند، و صاحب الامر علیه‌السلام آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او ارث رسیده بر دارد و به مکه رود. عرض کرد: آنچه از رسول خدا علیه‌السلام به او ارث رسیده چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زره، و عمامه و برد، و چوبدستی، و پرچم، و سلاح، و زین مخصوص اوست. آنها را بر می‌دارد و به مکه می‌آید، پس شمشیر را از غلاف بیرون می‌کشد و زره را می‌پوشد، و پرچم را باز می‌کند و عمامه را بر سر می‌گذارد و چوبدستی را به دست می‌گیرد و از خداوند برای ظهور خویش اجازه می‌طلبد. این جریان را وقتی یکی از نزدیکان حضرت با خبر شد نزد حسنی می‌رود و او را مطلع می‌سازد، پس حسنی پیش دستی کرده قیام می‌کند و اهل مکه بر او یورش می‌برند و او را می‌کشند و سرش را برای شامی [یعنی: سفیانی] می‌فرستند. در این وقت است که صاحب الامر علیه‌السلام ظاهر می‌شود، و مردم با او بیعت می‌کنند و از او پیروی می‌نمایند. [۸۰]. چنانچه ملاحظه می‌کنید این جریان با جریان پیشین (یعنی: کشته شدن نفس زکیه) تفاوت دارد و نمی‌توان گفت این جریان یکی است بلکه اگر مقداری تأمل کنیم بخوبی متوجه خواهیم شد، که اول نفس زکیه کشته می‌شود و سپس «حسنی» به شهادت می‌رسد و بعد از این حسنی هم قیام حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- فاصله زیادی نیست. و چنانچه از ظاهر این حدیث استفاده می‌شود کشتن این حسنی در بین رکن و مقام نیست بلکه چون او قیام می‌کند بخاطر قیامش کشته می‌شود و لذا امکان دارد که در خیابان و بازار کشته شود، نه در کنار خانه‌ی خدا.

شهادت سیدی در مدینه

و اما جریان شهادت سومین سیدی که به حسب برخی از روایات، در مدینه منوره به وقوع می‌پیوندد، و او پسر عموی نفس زکیه می‌باشد، و شهادتش نیز از جمله علائم [صفحه ۸۲] متصل به ظهور است، آن چنان که امام صادق علیه‌السلام فرموده چنین است: زراره گفت: شنیدیم که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: امام قائم علیه‌السلام را پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است. عرض کردم: چرا؟ فرمود برای اینکه می‌ترسد و با دست خود به شکمش اشاره نمود - یعنی او را می‌کشند - سپس فرمود: ای زراره اوست کسی که مردم در انتظارش بسر می‌برند و اوست همان کس که در ولادتش تردید خواهند نمود و بعضی خواهند گفت پدرش مرد

در حالی که جانشین و فرزندی نداشت، و بعضی خواهند گفت در شکم مادر بود، و برخی خواهند گفت دو سال یا چند سال پیش از وفات پدرش به دنیا آمده است و اوست که در انتظارش هستند ولی خداوند دوست دارد که دل‌های شیعه را آزمایش کند و در زمان غیبت اوست ای زراره، که باطل گرایان به تردید می‌افتند. زراره می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم اگر من به آن دوران رسیدم چکار کنم؟ فرمود: ای زراره هر گاه به آن دوران رسیدی این دعا را بخوان: «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک، الله من عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتك، اللهم عرفنی حجتك فانک ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی». خدایا خودت را به ما بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به ما نشناسانی من رسالت را نخواهم شناخت، خدایا پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر پیغمبرت را به من نشناساندی، من حجت تو را نخواهم شناخت. خدایا حجت خودت را به من بشناسان، زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی من از دینم دور، و گمراه می‌شوم. سپس فرمود: ای زراره بناچار باید جوانی در مدینه کشته شود، عرض کردم: فدایت شوم این که در مدینه کشته می‌شود همان نیست که سپاهیان سفیانی وی را می‌کشند؟ فرمود: نه ولی او را بنی فلان [یعنی بنی‌العباس و در نسخه‌ای، سپاه (آل بنی فلان)] می‌کشند. یکی از آنها می‌آید تا به مدینه داخل می‌شود و مردم نمی‌دانند [صفحه ۸۳] به چه علت و انگیزه و منظوری به مدینه آمده است، پس آن سید را می‌گیرند و می‌کشند همین که او را از روی ستم و تعدی به قتل رسانیدند دیگر خدا مهلتشان نمی‌دهد و در این هنگام است که امید فرج می‌رود و باید منتظر بود. [۸۱]. به حسب ظاهر این سیدی که در مدینه کشته می‌شود، مطابق خبری که از سطح کاهن در کتاب «بحار» ج ۵۱ ص ۱۶۳ نقل شده- اگر آن خبر اعتباری داشته باشد- وی پسر عمومی نفس زکیه است، چه آنکه در آن خبر می‌گوید: «و ذلک اذا قتل المظلوم بیثرب، و ابن عمه فی الحرام» یعنی: ظهور صاحب الامر علیه‌السلام زمانی صورت خواهد گرفت که آن سید مظلوم در مدینه کشته شود و پسر عمویش در مکه و حرم امن خدا به قتل برسد. [۸۲]. و البته لازم هم نیست که این سید، پسر عمومی حقیقی «نفس زکیه» باشد، زیرا بطوری که می‌دانیم همه سادات چه حسنی و چه حسینی بنی عم‌اند، و از این ممکن است منظور سطح از ابن عمه سید بودن این فرد باشد. به هر حال، به حسب روایتی که امام صادق علیه‌السلام نقل گردید این سید به دست یک عراقی بی‌ریشه که از دین بیگانه است و از ایمان بهره‌ای ندارد، و به مدینه آمده و سید را تعقیب می‌کند، و در هر جا و در هر کوی و برزن او را زیر نظر دارد، به شهادت می‌رسد. و دور نیست که شهادتش پیش از شهادت «نفس زکیه» (و سید دیگری که در مکه کشته می‌شود) واقع شود.

صیحه و ندای آسمانی

از جمله علائم حتمیه: که باید پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) واقع شود، و ائمه معصومین علیهم‌السلام به حتمی بودن آن تصریح فرموده‌اند، صیحه و ندای آسمانی است. در این زمینه روایات بسیاری از پیشوایان گرامی اسلام رسیده‌اند که ما به جهت [صفحه ۸۴] اختصار تنها به ذکر سه حدیث اکتفا می‌کنیم. ۱- «عن شر حبیل قال: قال ابو جعفر علیه‌السلام و قد سألته عن القائم فقال: «انه لایکون حتی ینادی مناد من السماء یسمع اهل المشرق و المغرب حتی تسمعه الفتاه فی خدرها». [۸۳]. راوی گفت: از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی حضرت قائم علیه‌السلام سوال نمودم، فرمود: این کار نخواهد شد تا آنگاه که آوازه‌ای از آسمان آواز دهد، چنانکه اهل مشرق و مغرب و حتی دوشیزگان در پس پرده آن را بشنوند. ۲- «عن ابی عبدالله علیه‌السلام انه قال: قلنا له: السفیانی من المحتوم؟ فقال: نعم، و قتل النفس الزکیه من المحتوم، و القائم من المحتوم، و خسف البیداء من المحتوم، و کف تطلع من السماء من المحتوم؟ و النداء من السماء من المحتوم فقلت: و ای شیء یكون النداء؟ فقال: مناد ینادی باسم القائم و اسم ابیه علیهم‌السلام». [۸۴]. راوی گفت: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردیم: سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری و کشته شدن نفس زکیه حتمی است، و قائم علیه‌السلام از حتمیات است. و فرو رفتن سرزمین بیداء و لشکریان سفیانی حتمی است، و ظاهر شدن کف دستی

از آسمان حتمی است، و ندا از آسمان حتمی است. عرض کردم: ندا چه خواهند بود؟ فرمود: ندا دهنده‌ای که به نام حضرت قائم علیه‌السلام و نام پدرش را ندا خواهد داد. ۳- عبدالله بن نسیان گفت: در محضر ابی‌عبدالله (امام صادق علیه‌السلام) بودم که شنیدم مردی از «همدان» به آن حضرت عرض می‌کند، این مردم عامه (یعنی اهل تسنن) ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند شما چنین می‌پندارید که آواز دهنده‌ای از آسمان بنام حضرت صاحب الامر علیه‌السلام خواهد داد، آن حضرت که تکیه داده [صفحه ۸۵] بود، خشمگین شد، برخاست و نشست، سپس فرمود: این سخن را از من نقل نکنید ولی از پدرم نقل کنید و هیچ اشکالی برای شما نخواهد داشت. من گواهی می‌دهم که از پدرم شنیدم که می‌فرمود: به خدا قسم که این مطلب در کتاب خدا (قرآن کریم) کاملاً روشن است، آنجا که می‌فرماید: «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» [۸۵]. اگر ما بخواهیم نشانه‌ای از آسمان برای آنان فرو فرستیم که در برابر آن خاضع شوند، آن روز در روی کره زمین کسی نخواهد ماند مگر آنکه در مقابل آن نشانه گردن کج خواهد کرد. همه‌ی مردم روی زمین چون بشنوند که صدائی از آسمان بلند است و می‌گویند: «توجه کنید که حق در علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و شیعیان اوست» ایمان آورند. فرمود: و چون فردا شود شیطان به هوا رود تا آنجا که از دیدگان زمینیان پنهان شود سپس آواز دهد: توجه کنید که حق در عثمان بن عفان و شیعیان اوست زیرا او مظلوم کشته شد، و خونش را مطالبه کنید. فرمود: خداوند در آن هنگام مردمان با ایمان را که گرفتار حق ثابت قدم‌اند بر حق، ثابت نگه می‌دارد، و گفتار ثابت بر حق، همان ندای نخستین است، ولی آنانکه در دل‌هایشان بیماری هست به شک می‌افتند، و بیماری دل، به خدا قسم کینه و دشمنی ماست که در آن هنگام از ما دوری می‌جویند، و ما را ناسزا می‌گویند و می‌گویند: این آوازه دهنده نخستین سحری بود از سحرهای این خاندان. سپس امام صادق علیه‌السلام این آیه را تلاوت فرمود: «ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمرا» [۸۶]. اگر نشانه‌ای را به بیند رو گردان شده و می‌گویند که سحر سابقه داری است». [۸۷]. [صفحه ۸۶]

ظاهر شدن کف دستی در آسمان

از جمله‌ی علائم حتمیه، ظاهر شدن کف دستی در آسمان است. در روایتی که درباره‌ی صیحه و ندای آسمانی از امام صادق علیه‌السلام نقل گردیده آن حضرت فرمود: ... و کف دستی که از آسمان ظاهر شود، از حتمیات است. و در روایت دیگری که «ابوبصیر» در تاویل آیه‌ی شریفه‌ی «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» [۸۸] یعنی: اگر ما بخواهیم نشانه‌ای از آسمان برایشان بفرستیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد) از امام باقر علیه‌السلام نقل نموده است که آن حضرت فرمود: بزودی خداوند این نشانه را برای آنها می‌فرستد. ابوبصیر گوید: عرض کردم: برای چه کسانی؟ فرمود: برای بنی‌امیه و پیروانشان. عرض کردم، نشانه چیست؟ فرمود: توقف خورشید از موقع ظهر تا وقت عصر و بیرون آمدن سینه و صورت مردی که حسب و نسبش معروف باشد در چشمه‌ی خورشید و اینها در زمان سفیانی است و در آن هنگام موقع نابودی سفیانی و قوم اوست. [۸۹].

گرفتن خورشید و ماه در ماه رمضان

از جمله‌ی علائم حتمیه گرفتن خورشید و گرفتن ماه است در ماه مبارک رمضان. «ثعلبه‌ی ازدی» می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: پیش از ظهور حضرت قائم علیه‌السلام دو نشانه خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم تا آن روز سابقه نداشته است، یکی گرفتن خورشید در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان، و دیگری گرفتن ماه در آخر آن است. ثعلبه، می‌گوید: عرض کردم یا بن رسول الله! خورشید در آخر ماه می‌گیرد و ماه، [صفحه ۸۷] در نیمه‌ی آن. فرمود: من به آنچه می‌گویم دانانترم، این دو نشانه از نشانه‌هایی است که از زمان هبوط حضرت آدم تا آنروز چنان اتفاقی نیفتاده است. [۹۰].

علاماتی که در ماه رجب ظاهر می‌شود

از جمله علائم حتمیه آیات و علامات و نشانه‌هایی است که در ماه رجب ظاهر می‌شود. مرحوم شیخ طوسی، در «کتاب غیبت» خود از حسن بن محبوب از امام هشتم «حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: بناچار فتنه و آشوب عظیمی روی خواهد داد که حتی اشخاص زیرک و کسانی که از خواص ما شیعیان می‌باشند نیز در دام آن گرفتار خواهند شد، و این در موقعی است که شیعیان ما سومین امام از اولاد مرا از دست بدهند. [یعنی پس از شهادت امام عسگری علیه‌السلام و زمان غیبت حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه-]، اهل آسمان و زمین بر وی گریه می‌کنند و چه بسیار افراد مومن و خداشناسی که هنگام از دست رفتن «ماء معین» یعنی آب صاف و زلال (که مراد از آن حضرت قائم علیه‌السلام است) متاسف و دلسوخته و محزون می‌گردند. گویا من هم اکنون آنها را می‌بینم در آن موقعی که آنان را صدا می‌زنند بسیار خوشحال و مسرورند و آن صدا که از دور شنیده می‌شود چنان واضح است که گویا از نزدیک شنیده می‌شود، و آن صدا برای اهل ایمان رحمت، و برای کافران مایه رنج و عذاب است. راوی گفت: عرض کردم: آن صدا چیست؟ فرمود: در ماه رجب سه صدا از آسمان شنیده می‌شود، صدای اول این است: «الالعهن الله علی الظالمین» یعنی: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است. صدای دوم: می‌گوید: «ازفت الازفة یا معشر المومنین» ای مردم با ایمان، رسید آنچه باید برسد، و صدای سوم اینکه سیمائی را در برابر چشمه‌ی خورشید می‌بینند که می‌گوید: «هذا امیرالمومنین علیه‌السلام قد کر فی هلاک الظالمین». یعنی: این امیرالمومنین علیه‌السلام است که برای هلاک ظالمان و نابودی ستمکاران آمده است. [صفحه ۸۸] و در روایت «حمیری» آمده: در صدای سوم شخصی از نزدیک خورشید دیده می‌شود که می‌گوید: خداوند فلانی را فرستاد، سخنانش را بشنوید و از او پیروی کنید. و هر دو راوی گفته‌اند: در این موقع گشایش مردم، و آن کسانی که مرده‌اند و دوست می‌داشتند کاش زنده بودند تا جنین روزی را می‌دیدند، فرا می‌رسد، و خداوند دلها و سینه‌های مردم با ایمان را شفا می‌بخشد. [۹۱].

اختلاف بنی عباس و انقراض دولشان

اشاره

از جمله علائم حتمی که در اخبار فراوانی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام روایت شده است، مسئله اختلاف «بنی عباس» و از بین رفتن خلافت، و انقراض دولت آنهاست. این موضوع چنان شایان دقت و درخور اهمیت است که پیوسته مورد توجه ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده و همیشه آنرا به پیروان مومن و واقعی خود گوشزد فرموده‌اند تا جایی که حتی پیدایش و ظهور دولت حق و قیام حضرت مهدی علیه‌السلام را به انقراض سلطنت آنان مربوط دانسته‌اند. از مجموع روایاتی که درباره‌ی انقراض خلافت بنی عباس و همچنین انقراض آخرین دولت نوسازی شده‌ی آنان، قبل از ظهور به دست ما رسیده، چنین استفاده می‌شود که ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- پس از سرنگونی آخرین دولت آنان است که بدست توانای (سومین خراسانی) که سیدی از دودمان پاک خاندان رسالت و ولایت است، و از ایران قیام می‌کند [۹۲] صورت خواهد گرفت. در این باره روایات زیادی وجود دارد که به چند نمونه اشاره می‌کنیم: ۱- مرحوم علامه مجلسی علیه‌الرحمه، در بحارالانوار به نقل از کتاب «العددالقویه» تالیف رضی‌الدین حلی چنین می‌نویسد: از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده است که وی گفت: [صفحه ۸۹] به خدمت حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام شرفیاب شدم در حالی که آن حضرت خود تنها در خانه بود عرض کردم: یا امیرالمومنین! حضرت قائم علیه‌السلام که از نسل شماست کی ظهور می‌کند؟ حضرت آه عمیقی کشید و سپس فرمود: «قائم» قیام نمی‌کند مگر هنگامی که بچه‌ها به ریاست

برسند و حقوق الهی پایمال شود، و قرآن را با غنا «آهنگ موسیقی» بخوانند. «فاذا قتلت ملوک بنی‌عباس اولی‌العمی و الائتباس، اصحاب‌الرمی عن‌الاقواس، بوجوه کالتراس، و خرجت البصره، هناك یقوم القائم من ولد‌الحسین علیه‌السلام» هنگامی که پادشاهان بنی‌عباس که مردمانی کور دل و نیرنگ باز می‌باشند با تیرهایی که از کمان می‌گذرد بوسیله‌ی اشخاصی که صورتهای پهنی مانند (سپر) دارند به قتل رسیدند، و شهر بصره خراب گردید، و در آن قائم علیه‌السلام که از اولاد امام حسین علیه‌السلام است قیام می‌کند. [۹۳]. در این روایت چنانکه ملاحظه می‌فرمائید به دو علامت از علامت‌های «ظهور» اشاره شده است. یکی انقراض خلافت بنی‌عباس، و دیگری خراب شدن شهر بصره، اما روایات دیگری در دست است که نشان می‌دهد سلطنت بنی‌عباس پس از انقراض نخستین، بار دیگر تجدید می‌شود و سپس همزمان با ظهور حضرت ولی‌عصر (ارواحنا له‌الفداء) یا اندکی پیش از آن منقرض می‌گردد و آنگاه حضرت ظهور می‌فرمایند. برای تأیید این مطلب به نمونه‌هایی دیگر توجه فرمائید. ۲- در کتاب «غیبت نعمانی» از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که در میان «بنو فلان» (منظور بنی‌عباس است) اختلاف افتاد، به انتظار فرج باشید، و فرج شما نخواهد رسید مگر آنکه (بنو فلان) اختلاف پیدا کنند: همین که آنها اختلاف نمودند به انتظار صیحه‌ای که در ماه مبارک رمضان شنیده می‌شود، و خروج حضرت «قائم علیه‌السلام» باشید که خداوند هر آنچه را که بخواهد انجام می‌دهد و «قائم علیه‌السلام» هرگز قیام نمی‌کند و شما آنچه را که دوست می‌دارید نمی‌بینید مگر آنکه فلان طایفه (یعنی بنی‌عباس) در میانشان اختلاف پیدا شود، و چون چنین شد مردم درباره آنان به طمع بیفتد و اختلاف کلمه روی دهد- یعنی [صفحه ۹۰] یکپارچگی آنان از بین برود و حکومتشان از هم بپاشد و سفیانی خروج کند [۹۴]. ۳- ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: حضرت قائم علیه‌السلام در سالهای فرد- نه، یک، سه، پنج، قیام خواهد کرد و فرمود: هنگامی که بنو امیه اختلاف کردند و حکومتشان از دست رفت (بنی‌عباس) به حکومت خواهند رسید، و آنان همواره در بهار حکومت و طراوت زندگی خواهند بود تا آنکه دچار اختلاف شوند، همین که به اختلاف افتادند، حکومتشان از دست خواهد رفت. و مردم مشرق و مغرب نیز به اختلاف دچار خواهند شد. آری، اهل قبله نیز گرفتار اختلاف می‌شوند، و مردم از شدت ترس، به ناراحتی و سخنی خواهند افتاد، و پیوسته به همین حال (ترس و نگرانی) هستند تا آنگاه که آواز دهنده‌ای از آسمان آواز دهد، پس همین که آواز داد کوچ کنید، کوچ کنید، که بخدا قسم گویا او را (یعنی حضرت قائم علیه‌السلام) را می‌بینم که در میان رکن و مقام ایستاده و از مردم به امر نو، و کتاب نو و حکومت آسمانی نو، بیعت می‌گیرد. «اما انه لا یرد له رایه حتی یموت» آگاه باشید و بدانید که هر پرچمی که به هر سوئی می‌فرستند تا پایان عمر او باز گردانده نمی‌شود و یا اینکه تا پایان عمر حضرتش هیچ پرچمی علیه او برافراشته نمی‌گردد. [۹۵]. ۴- همچنین امام باقر علیه‌السلام در روایتی فرمود: بنی‌فلان (یعنی بنی‌عباس)، ناچار باید به سلطنت برسند، و همین که به سلطنت و حکومت رسیدند، و سپس اختلاف نمودند، حکومتشان از یکپارچگی خواهد افتاد و کارشان پراکنده خواهد شد تا آنکه (خراسانی) و (سفیانی) بر آنان خروج کنند، این از «مشرق» و آن دیگری از «مغرب» همچون دو اسب میدان مسابقه بسوی کوفه پیشتازی کنند، و این از مشرق، و آن از مغرب، تا آنکه نابودی (بنی‌فلان) بدست آن دو انجام پذیرد، آن چنان که حتی یک نفر از آنان را باقی نگذارند. [۹۶]. [صفحه ۹۱] ۵- ابن ابی‌یعفور، گفت: امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: نابودی فلان کس (نام یکی از بنی‌عباس) را به دست داشته باش و با انگشتان دست بشمار، و خروج سفیانی، و کشته شدن یک نفر- ظاهراً منظور نفس زکیه است- و لشکری که به زمین فرو می‌رود، و صدا. عرض کردم: صدا چیست؟ آیا همان آواز دهنده‌ای است که آواز می‌دهد؟ فرمود: آری و صاحب‌الامر علیه‌السلام با همان صدا ساخته می‌شود و سپس فرمود: همه‌ی فرج در نابودی فلانی (از بنی‌عباس) است. [۹۷]. ۶- محمد بن صامت می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: هیچ نشانه‌ای در پیشاپیش این امر «یعنی ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام» نیست؟ فرمود: چرا عرض کردم: آن نشانه چیست؟ فرمود: نابودی عباسی، (یعنی یک نفر از بنی‌عباس) [و در بعضی از نسخه‌ها نابودی بنی‌العباس است] و خروج سفیانی، و کشته شدن نفس زکیه، و

فرو رفتن زمین در بیداء، و صدائی از آسمان. عرض کردم: فدایت شوم می‌ترسم که این کار به طول بیانجامد؟ فرمود: نه، آن مانند رشته منظمی به دنبال هم خواهند آمد. [۹۸]. ۷- مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمه، در کتاب «الملاحم و الفتن» حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام در مورد انقراض سلطنت بنی‌عباس بدین گونه آورده است: «وردی عن الصادق جعفر بن محمد علیه‌السلام انه سئل عن ظهور قائم اهل البيت عليهم السلام فتنهد و بکی ثم قال: يا لها من طامة، اذا حكمت في الدولة الخصيان، و النسوان و السودان، و احدث الاماره الشبان و الصبيان، و خرب جامع الكوفة من العمران و انعقد الجسران، فذلك الوقت زوال ملك بنی عمی العباس، و ظهر قائمنا اهل البيت عليهم السلام». [۹۹]. و روایت شده که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله راجع به ظهور قائم اهل بیت علیهم‌السلام پرسیدند، [صفحه ۹۲] آن حضرت آه سردی کشید و گریه کرد و سپس فرمود: تا آن وقت چه مصائب بزرگی خواهد بود. وقتی که «افراد اخته» [یعنی: مردانی که بیضه‌ی آنها را کشیده‌اند] و «زنها» و «سیاهان» به حکومت رسیدند، و جوانها و بچه‌ها امارت و فرمانروائی کردند، و جامع کوفه (یعنی: مسجد کوفه) از آبادی خراب شد، و آن دو جسر (یعنی: پلهای روی شط کوفه) ساخته شد، و در آن موقع سلطنت بنی‌عباس دچار زوال و نابودی می‌شود و حکومتشان از بین می‌رود و قائم ما اهل بیت علیهم‌السلام ظهور خواهند نمود. در این حدیث شریف امام صادق علیه‌السلام چهار علامت از علائم ظهور حضرت قائم علیه‌السلام را بیان فرموده است که مختصراً توضیح می‌دهیم: ۱- امام علیه‌السلام فرموده است: «اذا حكمت في الدولة الخصيان» یعنی: از جمله علائم ظهور، حکومت «اخته‌ها» است (یعنی کسانی که مردی ندارند) و ظاهراً منظور حضرت از این جمله کنایه از عدم شخصیت آنان است و گوئی امام علیه‌السلام می‌خواهد بفرماید در موقعی که اشخاص بی‌صلاحیت و نوکر صفت که از خود هیچ‌گونه رای و تدبیر و شخصیتی ندارند، و پیوسته تابع این و آن غلام حلقه به گوش دیگران هستند، به حکومت رسیدند، در آن موقع باید منتظر فرج بود. ۲- امام علیه‌السلام فرموده است: «و احدث الاماره الشبان و الصبيان» یعنی: زمانی که جوانها و بچه‌ها دولت را قبضه کردند، این نیز یکی از علائم ظهور است. و معنای سخن حضرت این است که وقتی جوانها و بچه‌ها که رای و تدبیری ندارند و غالباً تابع احساسات و هوا و هوس خود می‌باشند و تجربه‌ای در زندگی ندارند به ریاست رسیدند و دولتها را در اختیار خود گرفتند باید منتظر فرج بود. زیرا: تا آن موقع چنین چیزی نبوده است و به حکومت رسیدن بچه‌ها و جوانها چیز تازه‌ای است. ۳- امام علیه‌السلام فرموده است «و خرب جامع الكوفة من العمران» یعنی: هرگاه دیدید که مسجد کوفه از آبادی افتاد، بدانید که این یکی از جمله‌ی علائم است و البته واضح است که خرابی مسجد به نداشتن نمازگزار و تهی شدن از نماز و عبادت است. و مسجد زمانی از آبادی می‌افتد که نمازگزاری نداشته باشد و وقتی که مردمی نبودند که به مسجد بروند و نماز بخوانند و عبادت کنند قهراً مسجد از آبادی می‌افتد. [صفحه ۹۳] ۴- حضرت فرموده است «وانعقدت الجسران» یعنی: و تا زمانی که در کوفه (دو پل ساخته شود) باید منتظر ماند، و در نسخه‌ی دیگری بجای «جسران» که معنای ساخته شدن «دو پل» بر روی شط فرات است کلمه‌ی «جبران» وارد شده است و در این صورت معنای سخن حضرت چنین می‌شود که: زمانی که مسجد کوفه همسایه پیدا کرد و اطراف آن آباد شد، و خانه‌ها و ساختمانها بنیان گردید، پس در آن موقع حکومت بنی‌عباس دچار زوال و نابودی می‌گردد و قائم ما اهل بیت علیهم‌السلام ظهور می‌نماید و بحمدالله همه‌ی اینها تاکنون واقع شده و امید است که خداوند عالمیان به ما دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و منتظران فرج، نظر لطفی فرموده و چشمان رم‌دیده و هجران کشیده‌ی ما به نور جمال بی‌مثال آن نورالهی، بنیان‌گذار حکومت واحد جهانی، روشن و منور فرماید.

یک تذکر لازم

آنچه را بازگو نمودیم شماری اندک از روایات بسیار است که درباره‌ی انقراض خلافت بنی‌عباس، و نوسازی حکومت آنان پس از انقراض، روایت شده است و امثال اینگونه روایات، در بخشهای آینده نیز به مناسبت هر بحث خواهد آمد و اگر همگی آنها را با

دقت مورد مطالعه قرار گیرد، بخوبی روشن خواهد شد که نوسازی حکومت بنی عباس، پس از انقراض خلافت، یک واقعیت انکارناپذیر است که تردیدی در آن وجود ندارد. ولی: در پاورقی کتاب «غیبت نعمانی» چاپ مکتبه الصدوق ۱۵۹ باب ۱۴ ذیل حدیث ۱۸ که ما آن را از امام باقر علیه‌السلام نقل نمودیم و به تحقیق دانشمند محترم جناب آقای (علی‌اکبر غفاری) وفقه الله تعالی و ایده لمرضاته انجام پذیرفته، و ایشان چنین می‌نویسد: «اینگونه اخبار در مقام بیان وقایع و حوادثی است که در طول زمان غیبت روی می‌دهد، نه آنکه مخصوص آخرالزمان و نزدیک به ظهور حضرت قائم علیه‌السلام باشد و چون تالیف کتاب (غیبت نعمانی) در اواسط خلافت بنی عباس بوده و انقراض دولت بنی عباسیان در قرن هفتم بدست خراسانی (یعنی: دومین خراسانی که هلاکوخان مغول باشد) انجام شده، و از این رو همگی این اخبار جزء اخباری [صفحه ۹۴] است که از وقایع آینده خبر داده است و از معجزات امامان بشمار می‌آید. [۱۰۰]. گوئی محقق کتاب غیبت نعمانی چون دیده است که نام «خراسانی» و «سفیانی» هر دو با هم در روایت ذکر شده است، از این رو تصور فرموده‌اند که باید مقصود از این خراسانی، همان هلاکوخان مغول باشد. چه آنکه زمان خروج سفیانی، که از علائم حتمیه ظهور است با زمان پیدایش «هلاکو» با هم سازگار نیست، و بدین لحاظ فرموده‌اند که: این گونه اخبار در مقام بیان رویدادهائی است که در طول زمان غیبت واقع می‌شود!! در صورتی که چنین نیست. زیرا: اولاً- در روایاتی که از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل شده است به هیچ وجه، نه از هلاکوخان مغول به خراسانی تعبیر شده و نه اسم او در روایات آمده است، بلکه آنچه در بیانات ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام درباره‌ی هلاکوخان مغول آمده است این است که فرموده‌اند: «انما یجیء فساد أمرهم من حیث بدء صلاحهم» یعنی: تباهی کار اینان از همانجائی که سلطنتشان آغاز شده خواهد بود یعنی از طرف خراسان، و یا اینکه فرموده‌اند: «یخرج من حیث بدء ملکهم» یعنی او از همانجائی که سلطنت بنی عباس روبراه شده می‌آید. و امثال اینگونه تعابیر. [۱۰۱]. ثانیاً- بر فرض اینکه از هلاکوخان مغول در روایات به خراسانی تعبیر شده باشد، اما مطابق روایات بی‌شماری که درباره‌ی خراسانی رسیده است خراسانی عنوان سه نفر است که عبارت باشند از: ۱- ابومسلم خراسانی ۲- هلاکوخان مغول ۳- سومین خراسانی که آخرین خراسانی است و او سیدی است از دودمان اهل بیت عصمت و طهارت است که هم با بنی عباس و هم با سفیانی می‌جنگد. [۱۰۲]. و ثالثاً- روایات بی‌شماری از شیعه و سنی در کتب حدیث وجود دارد که تحلیل‌گران و محققان اسلامی همگی در تحلیل و تجزیه‌ی آنها گفته‌اند که مقصود از این روایات، [صفحه ۹۵] روایات سیدی است هاشمی که وی از خراسان [یعنی: ایران] قیام می‌کند و با سفیانی می‌جنگد و او زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام است. [۱۰۳]. بنابراین در بی‌پایه بودن مطالب پاورقی کتاب غیبت النعمانی تردید وجود ندارد.

یک نکته

در خاتمه‌ی این بحث: (یعنی انقراض سلطنت بنی عباس) تذکر این نکته نیز ضروری است که نگارنده درباره‌ی این قسمت از حدیث امام صادق علیه‌السلام که مرحوم سید بن طاووس -علیه الرحمه- نقل کرده است «وانعقدت الجسران» (یعنی: و دو پل بر روی شط فرات ساخته شود) متحیر و سرگردان است، زیرا این جمله در کتابهائی که حدیث مذکور را نقل کرده‌اند بصورت مختلفی نقل شده است. در کتاب «الملاحم و الفتن» تالیف مرحوم سید بن طاووس -رحمه الله علیه- همانگونه که ملاحظه فرمودید پس از ذکر سه علامتی که به دنبال نقل حدیث توضیح دادیم (وانعقدت الجسران) که معنای آن ساخته شدن دو پل می‌باشد آمده است. در کتاب «الزام الناصب» ج ۲ ص ۱۲۵ طبع نجف، که این حدیث را از کتاب «صراط المستقیم» نقل نموده بجای «انعقدت الجسران، انعقدت الجیران» که معنای آن آباد شدن اطراف مسجد کوفه، و ساخته شدن خانه‌ها و عمارتها و ساختمانها باشد نوشته شده است. و در کتاب «صراط المستقیم» ج ۲ ص ۲۵۸ «که حدیث را از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده است بجای انعقدت الجیران که در الزام الناصب آمده است انعقدت الجیران، که معنای آن از دست دادن همسایه باشد آورده است. روی این حساب قهراً معنایی که

بدست می‌آید، گوناگون و مختلف است و اگر عبارت کتاب صراط‌المستقیم از همه‌ی عبارتها صحیح‌تر باشد معنای عجیبی بدست می‌آید که شایان توجه است و آن معنا به قرینه‌ی خراب شدن مسجد کوفه از آبادی و نداشتن نمازگزار، عبارت از این خواهد بود که: [صفحه ۹۶] موقعی که حکومت و فرمانروائی بدست جوانها و بچه‌ها رسید و عراق همسایه خود «ایران» را از دست داد و بین این دو کشور جنگ و اختلاف در گرفت، آن وقت، هنگام ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است. این معنا چندان بدون مناسبت هم نیست زیرا چنان که می‌دانیم و همه‌ی نویسندگان و پژوهشگران آثار اهل بیت علیهم‌السلام نیز واقف‌اند، یکی از اهداف اساسی سید حسنی [۱۰۴] که در ایران قیام می‌کند، ورود به خاک عراق و شکست لشکریان سفیانی و تسخیر کوفه یا عراق و ورود لشکریان او به کوفه می‌باشد. در هر صورت، نگارنده‌ی این سطور درباره‌ی احداث دو پل که به روی شط کوفه ساخته شود تردید دارد، و آنچه مسلم است و در آن تردید راه ندارد، احداث یک پل می‌باشد، زیرا در خطبه‌ی بسیار مفصلی که اصیغ بن نباته، درباره‌ی اوضاع عمومی آخرالزمان، از امیرمومنان علیه‌السلام نقل نموده، چنین آمده است که حضرت فرمود: «سفیانی» لشکری را که متشکل از صد و سی هزار نفر است بسوی کوفه اعزام می‌کند و در «روحاء، و فاروق» (که نام دو محل در نزدیکی‌های نجف اشرف است) فرود می‌آیند، و شصت هزار نفر آنها به سوی کوفه حرکت می‌کنند، و در محلی که قبر حضرت هود علیه‌السلام است در نخيله، (نزدیک نجف اشرف) فرود می‌آیند و در روز عیدی به مردم حمله می‌کنند، و فرمانروای مردم در آن روز «جبار عنید» و ستمگر معاند و کینه‌توزی است که از بس شیاد و فریبکار است به او کاهن ساحر گفته می‌شود. آنگاه امیری از «زوراء» یعنی: از بغداد، با پنج هزار نفر از عیاران و دروغ پردازان و فتنه‌انگیزان به قصد جنگ با آنها حرکت می‌کنند، و به روی «جسر کوفه» یعنی: پل روی شط، هفتاد هزار نفر (از طرفین) به قتل می‌رسند به طوری که «فرات» از خونشان رنگین، و از اجسادشان که در آب افتاده است متعفن می‌گردد و مردم به واسطه‌ی خونهای کشته‌ها و تعفن اجساد تا سه روز از استعمال آب (فرات و یا رفت و آمد بر روی پل) خودداری می‌کنند. [۱۰۵]. [صفحه ۹۷] در خطبه‌ای که از حضرت سلمان (رضوان الله علیه) نقل شده (و در ضمن روایات مربوط به مشرق آنرا نقل خواهیم نمود) چنین آمده است که حضرت سلمان (رضوان الله علیه) پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، خطبه‌ای ایراد نمود و خطاب به مردم چنین فرمود: «و یوشک ان یبنی جسرهما و یبنی جنیها» و نزدیک است که: (جسر کوفه) بنا شود و در دو طرف شط کوفه، خانه‌ها و ساختمانها و عمارتها فراوان گردد. [۱۰۶]. بنابراین، احداث: دو پل، به روی شط محل تردید است. و اما ساخته شدن «یک پل» مسلم و تردید ناپذیر است. و هر چند که احتمال احداث پل دیگری نیز بر روی شط کوفه بعید نیست، اما قدر مسلم این است که: ساخته شدن یک پل هم یکی از علائم نزدیک به ظهور است و در آن جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.

نکته دیگر

نکته‌ی دیگر که در اینجا در رابطه با انقراض سلطنت بنی عباس باید تذکر دهیم این است که: در بعضی از روایات وارد شده که بنی عباس به حرف «ع» افتتاح، و به حرف «ع» هم ختم می‌شوند. یعنی: نخستین کسی که از بنی عباس به خلافت می‌رسد نامش «عبدالله» و آخرین کسی هم که حکومت بنی عباس بدو ختم می‌شود، نامش «عبدالله» خواهد بود. در این رابطه مرحوم سید بن طاووس علیه الرحمه، در کتاب «الملاحم و الفتن» در روایتی از کعب الاحبار، چنین می‌نویسد: «عن کعب، قال: اذا ملک رجل من بنی العباس یقال له عبدالله و هو ذو العین الاخر منهم، بها افتتاحها و بها یختمون، فهو مفتاح البلاء، و سیف الفتاء [۱۰۷]. موقعی که مردی از بنی عباس به حکومت رسید که به او «عبدالله» می‌گویند، و او آخرین نفر آنهاست که اولین حرف اسم او «ع» است زیرا: بنی عباس، به حرف [صفحه ۹۸] «ع» افتتاح و به حرف «ع» هم ختم می‌شوند، او کلید بلا و شمیر هلاکت است. یعنی: او کشته می‌شود، و با کشته شدن وی بلاها و گرفتاریها آغاز می‌شود. به موجب این روایت، با توجه به توضیحاتی که پیرامون حدیث امام صادق

علیه‌السلام راجع به «جسر کوفه» آوردیم، همچنین روایاتی که ساخته شدن جسر کوفه را یکی از علائم نزدیک به ظهور دانسته، و در اکثر آنها به ساخته شدن یک «پل» به روی شط کوفه تصریح شده است، [۱۰۸] چنین به نظر می‌رسد که منظور از زوال فرمانروائی بنی‌عباس در حدیث امام صادق علیه‌السلام، زوال سلطنت بنی‌عباس است نه زوال خلافت. زیرا: اگر منظور از زوال فرمانروائی بنی‌عباس، زوال خلافت آنها باشد، که این امر مدتی است واقع شده و سالیان درازی است که دوران خلافت آنها سپری گشته است. و چه آنکه اولین خلیفه‌ی عباسی «عبدالله سفاح» و آخرین آنها «عبدالله مستعصم» بود که طومار زندگی او بوسیله‌ی «هلاکو خان مغول» در سال ۶۵۶ هجری در هم پیچیده شد. و با مرگ او بساط خلافت بنی‌عباس نیز برچیده شد و با این که چندین قرن از وقوع این ماجرا گذشته است هنوز که هنوز است ولی مطلق خداوند (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پشت پرده‌ی غیبت می‌باشد، و از ظهور مبارک حضرتش خبری نیست. بنابراین، طبق توضیحات مزبور، اگر نویسنده اشتباه نکرده باشد، شاید بتوان گفت: مراد از آخرین نفر بنی‌عباس که اولین حرف اسم او حرف «ع» است، و مدت فرمانروائی او در عراق تا بناء «جسر کوفه» در عراق، بیشتر نخواهد بود، مردی بنام «عبدالله» و یا «عبدالله» باشد که وی در دوران حکومت رژیم سلطنتی در عراق در زمان ملک فیصل دوم (پادشاه جوان عراق)، ولیعهد این کشور بود، و در کودتائی که به کارگردانی «عبدالکریم قاسم» علیه رژیم سلطنتی، در سال ۱۹۵۸ میلادی صورت گرفت، او و همه‌ی خاندان سلطنتی عراق به قتل رسیدند. [۱۰۹]. [صفحه ۹۹]

خروج دجال

از جمله‌ی علائم حتمیه، و فتنه‌های بزرگ، خروج (دجال) است. درباره‌ی خروج دجال، و اینکه دجال کیست، و محل خروج دجال او کجاست و چه کارهائی انجام می‌دهد و به دست چه کسی کشته می‌شود و محل کشته شدن او چه سرزمینی است، روایات بسیاری رسیده است که چون بیشتر آنها از اهل سنت روایت شده، و در بسیاری از آنها هم آثار جعل و ساختگی آشکار است، و با موضوع بحث هم خیلی ارتباط ندارد، از این رو از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم. کسانی که مایل‌اند شرح حال (دجال) را بدانند و به حرکات سحرانگیز و نغمه‌های ناموزون او واقف و آگاه شوند، می‌توانند به کتابهائی مفصلی که درباره‌ی علائم ظهور، نگارش یافته است مراجعه فرمایند.

خروج سید حسنی

از جمله‌ی علائم حتمیه‌ی قریب به ظهور خروج سید حسنی از طرف قزوین و طالقان و دیلم است. و این علامت، علامتی است که هم حتمی‌الوقوع و هم حتمی‌العلامه می‌باشد و چون ما در بخش سوم کتاب، بخصوص در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت، از این رو بحث درباره‌ی سید حسنی را به بخش سوم ارجاع می‌دهیم. این علامات ده گانه بطوری که گفته شده از علامات حتمی است ولی در عین حال باید توجه داشت که وقوع آنها نیز منوط به مصلحت خداوند است، و چه بسا ممکن است برخی از آنها نیز محقق نشود. [صفحه ۱۰۱]

چند نکته اساسی

اشاره

از آنجا که در بخش وسیعی از خبرهای غیبی، و پیشگوییهای پیشوایان مذهبی راجع به علائم ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و قیام پر شور و مسرت‌انگیز حجت منتظر الهی (ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) روایات بسیار زیادی در مورد

«انقلاب اسلامی ایرانیان» و جانفشانیهای حماسه آفرین آن مردم خداجوی باایمان، که زمینه‌ساز حکومت جهانی مهدی موعود علیه‌السلام می‌باشند، از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت نقل شده، و در قسمت مهمی از این روایات لفظ «مشرق» و در پاره‌ای کلمه‌ی «خراسان» دیده می‌شود، از اینرو لازم است پیش از آنکه روایات مربوط به این بخش را مورد بررسی قرار داده و درباره‌ی آنها گفتگو کنیم، توجه علاقدان به ظهور و منتظران فرج اهل بیت علیهم‌السلام، را به چند نکته‌ی اساسی، که برای فهم روایات مربوطه ضروری بنظر می‌رسد جلب نمائیم: ۱- باید ببینیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدر اسلام و همچنین دوران خلفاء «سه گانه» و زمان حکومت جائزانه‌ی «بنی‌امیه» و «بنی‌عباس» چه کلمات و الفاظی در مورد ایرانیان بکار می‌رفته، و مسلمانان اولیه با چه اسم و عنوان از آنها یاد می‌کرده‌اند؟ ۲- باید بدانیم منظور و مقصود روایات از: «پرچم‌های سیاه» که در پیشگوئیهای پیشوایان آمده است چیست؟ و این پرچم‌های سیاهی که از مشرق، و یا خراسان، نمایان می‌شود و صاحبان آن پرچمها با مردی از فرزندان ابوسفیان می‌جنگند و سرانجام زمام امور خود را بدست حضرت مهدی علیه‌السلام می‌سپارند، مربوط بکدام کشور مقتدر و دولت توانائی از دولتهای اسلامی است؟ ۳- مشرق کجا؟ و خراسان چه سرزمینی است؟ اینک برای روشن شدن مطلب به توضیحاتی که در ضمن چند نکته‌ی مفصل می‌آوریم توجه فرمائید. [صفحه ۱۰۴]

عناوین ایرانیان در حدیث و تاریخ

اشاره

چنانکه بر ارباب فضل و دانش و صاحبان درک و بینش و اهل علم و اطلاع پوشیده و مخفی نیست و همه‌ی پژوهشگران و ارباب تحقیق می‌دانند، در روزگار گذشته و تاریخ صدر اسلام، استعمال کلمه‌ی «ایران» و ایرانی در نزد مسلمانان آنروز مرسوم و متداول نبوده، و بلکه بر عکس امروز، که «ایرانیان» در سراسر جهان بعنوان ایرانی، شناخته و معرفی می‌شوند، و در آن روزگار «اعراب» و مسلمانان اولیه از ایرانیان، با عناوین مختلفی چون «فرس»، «عجم»، «موالی»، «خراسانی» و الفاظ دیگری نظیر این کلمات یاد می‌کرده‌اند، و این مطلب، حقیقت مسلم و انکار ناپذیری است که برای هیچکس قابل تردید نیست. بهمین دلیل در احادیث وارده‌ی از معصومین علیه‌السلام، و کتب فقه، و تاریخ و لغت و سایر کتابها نیز از «ایرانیان» بعنوان ایرانی سخنی به میان نیامده و از آنها بگونه‌ای دیگر یاد شده است. بنابراین اگر بخواهیم که آیا در مورد «ایرانیان» از پیامبر بزرگوار اسلام، و جانشینان معصوم آن حضرت، حدیث و روایتی نقل شده است یا خیر، باید به عناوین یاد شده از قبیل فرس، عجم، موالی و نظایر اینها مراجعه کنیم تا واقعیت مطلب آشکار گردد. و اینک یکایک آنها را بررسی می‌کنیم.

فرس

یکی از عناوین بارز ایرانیان که از دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تاریخ صدر اسلام [صفحه ۱۰۵] تاکنون در نزد مسلمانان شهرت بسزایی داشته و از مهمترین، و معروفترین عناوین آنروز مردم ایران به شمار می‌رفته است، نام «فرس» می‌باشد. برای اثبات این مطلب از منابع موثق حدیث شواهد زیادی در دست داریم که به چند نمونه‌ی اشاره می‌کنیم. ۱- مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المومنین اعزّه علی الکافرین»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز متقابلاً خدا را دوست دارند، و در برابر موانع خاضع و متواضع، و در برابر کافران نیرومندند.» [۱۱۰] چنین روایت کرده است: هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی این آیه سوال کردند، حضرت

دست مبارک خود را بر شانه‌ی سلمان زد و فرمود: این و یاران او و هموطنان او هستند، سپس فرمود: «لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس»؛ اگر دین و در روایت دیگری اگر علم به ستاره‌ی پروین بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد مردانی از فرزندان فارس آنرا در اختیار خواهند گرفت. [۱۱۱]. ۲- در روایت دیگری که مفسرین ذیل آیه شریفه‌ی «وان تتولوا يستبدل قوما غیرکم»؛ «و اگر شما ای جمعیت عرب به دین و ایمان پشت کنید، خداوند مردم دیگری را بجای از شما بدل خواهد گرفت.» [۱۱۲] نقل کرده‌اند، چنین آمده است: گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله این مردمی که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده است چه کسانی هستند؟! حضرت دست مبارکش را به پای سلمان که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، زد و فرمود: این قبیله‌اش و هموطنانش هستند سپس فرمود: [صفحه ۱۰۶] قسم پیروردگاری که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست «لو كان الايمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس». [۱۱۳] اگر «ایمان» به ستاره‌ی پروین آویخته باشد، مردانی از مردم «فارس» آن را در اختیار خواهند گرفت. ۳- در روایت کوتاه دیگری که درباره‌ی ایرانیان از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده چنین آمده است: «قال النبي صلی الله علیه و آله فی «فارس» ضربتو موهم علی تزیله و لاتنقضی الدنيا حتی یضربوکم علی تاویله». [۱۱۴]. بیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی مردم فارس فرمود: همچنانکه شما (عربها) بخاطر حمایت از دین و نزول آنان را با شمشیر خواهید زد، دنیا منقضی نمی‌شود، و بآخر نمی‌رسد، مگر اینکه همین ایرانیان بخاطر تازه شدن اسلام و حمایت از قرآن، و پیاده شدن دستورات آسمانی این کتاب الهی، شما را با شمشیر خواهند زد و با شما خواهند جنگید. ۴- در نامه‌ای که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در دوران بعثت خود به خسرو پرویز- پادشاه ایران- برای پذیرش اسلام نوشته، و آن را به وسیله‌ی مردی بنام «عبدالله بن حذافه» برای وی ارسال فرموده، چنین آمده است: «... من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس، سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله. و ادعوا ک بداعیه الله عزوجل، فانی انا رسول الله الی الناس کافه لانذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین، فاسلم تسلم، فان ابیت فان اثم المجرس علیک» «نامه‌ای است از محمد رسول خدا بسوی کسری بزرگ زمامدار مردم فارس. سلام خدا بر کسی که از هدایت راهنمایان پیروی نماید و به خدا و فرستاده‌ی او ایمان بیاورد و به یکتائی خداوند و اینکه شریکی ندارد و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست گواهی دهد. من تو را بسوی خداوند تبارک و تعالی دعوت می‌نمایم که فرستاده‌ی خداوند [صفحه ۱۰۷] بسوی تمام مردم می‌باشم تا کسانی که روانی پاک و دلی زنده دارند انذار کنم و حجت و بیان خداوند بر کافران ثابت گردد. اسلام بیاور تا سالم بمانی. اگر از پذیرفتن اسلام امتناع ورزی، گناه همه ملت به گردن تو خواهد بود.» [۱۱۵]. در این نامه همانگونه که ملاحظه می‌شود پیامبر بزرگوار اسلام از پادشاه ایران به عنوان «بزرگ زمامدار مردم فارس» یاد فرموده است. ۵- در حدیثی که در رابطه با پیشگوئیهای رسول گرامی صلی الله علیه و آله پیرامون آینده‌ی ایرانیان آن بزرگوار نقل شده و آن حضرت به مسلمانان مژده داده‌اند که مردم ایران دین اسلام را خواهند پذیرفت و پس از پذیرفتن اسلام وفادارترین مردم نسبت به اسلام خواهند بود و در راه گسترش آن بیش از هر ملت دیگر اخلاص و صمیمیت نشان خواهند داد، چنین آمده است: «اعظم الناس نصیبا فی الاسلام اهل فارس» [۱۱۶]. بهره و نصیب مردم فارس در دین اسلام از همه‌ی ملت‌های دیگر بیشتر و بزرگتر است. ۶- در حدیث مختصر دیگری که در همین رابطه از آن بزرگوار نقل شده و نشان می‌دهد که ایرانیان از اسلام بهره بیشتری خواهند گرفت و هیچ ملتی به اندازه‌ی آنها از منبع روشنی بخش وحی پرتو نخواهند گرفت، چنین آمده است: «اسعد العجم بالاسلام اهل فارس». [۱۱۷]. «سعادت‌مندترین عجمها نسبت به اسلام اهل فارس هستند». در حدیث دیگر که درباره‌ی دینداری ایرانیان، و ایمان و اعتقاد راسخ آنان نسبت به دین حنیف اسلام از زبان گهربار آن حضرت بازگو شده چنین آمده است: پیامبر بزرگوار به یکی از یاران نزدیک خود بنام «ابویوب» که گویا روی تعصب عربیت، یکی از ایرانیان را به خاطر اینکه زبانش فارسی بود سرزنش می‌کرد فرمود: [صفحه ۱۰۸] «یا ابایوب لاتعیره بالفارسیه فلو ان الدین معلق بالثريا لثالثه ابناء فارس». [۱۱۸]. -ای ابویوب! او را به خاطر اینکه زبانش فارسی است سرزنش

مکن، چه آنکه اگر دین به ستاره‌ی «پروین» بسته باشند، فرزندان «فارس» و مردم ایران به آن دست خواهند یافت. در این روایات چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، ایرانیان را به عنوان «فارسیان» و مردم فارسی زبان یاد نموده، و به علاوه، با بیان آن جمله‌ی معروف و تاریخی خود [۱۱۹] درباره‌ی ایرانیان که تا ابدیت همچون ستاره‌ای روشن و تابنده بر تارک بشریت و تاریخ انسانیت نورافشانی می‌کند (ونه تنها موجب فخر و مباهات ایرانیان که مایه سرافرازی همه‌ی مسلمانان و ملت‌های محروم و مستضعف جهان در تمام طول تاریخ و همه‌ی قرون و اعصار است) از آینده درخشان ملتی که نه تنها زمان بعثت رسول اسلام بلکه تا سالها پس از رحلت نبی گرامی از آئین توحید و یکتاپرستی و برنامه‌های نجات بخش «قرآن»، و دستورات جامع و جاوید محمدی صلی الله علیه و آله خبری نداشتند، از تلاش‌های پی‌گیر و مداومشان کوشش‌های بی‌دریغ و پرثمرشان در پیشبرد دین مبین اسلام، و همچنین جانبازیها و فداکاریها و از خود گذشتیهای ایثارگرانه‌ی آنان در راه به ثمر رساندن اهداف آسمانی قرآن، پیشگوئی نموده است. بنابراین یکی از عناوین بارز ایرانیان در زمان رسول اکرم کلمه‌ی «فرس» بوده است. و تردیدی وجود ندارد که اگر در حدیثی، کلمه‌ی فرس و یا فارس دیده شود، مقصود ایرانیان می‌باشند.

عجم

اشاره

کلمه‌ی «عجم» نیز مانند کلمه‌ی «فرس» یکی دیگر از عناوین ایرانیان در تاریخ اسلام است. و تمام محدثان و مولفان و مورخان اسلامی این کلمه را چه در زمان گذشته و چه امروز در مورد «ایرانیان» بکار برده، و از آنان بنام «عجم» یاد کرده‌اند، و از این رو [صفحه ۱۰۹] لازم است مقداری درباره‌ی آن توضیح دهیم. ولی پیش از آنکه درباره‌ی این کلمه بحث و گفتگو کنیم و آنرا از نظر لغت عرب و معنای واقعی آن، مورد بررسی قرار دهیم، باید این نکته را خاطر نشان سازیم که هدف ما از بحث و بررسی در پیرامون کلمه‌ی «عجم» ذکر فضائل عجم و مدیحه‌سرائی آنان، و اثبات برتری ایشان بر سایر اقوام و دیگر ملل جهان نیست، و نیز نمی‌خواهیم میزان عشق و علاقه این دسته از مردم را نسبت به خاندان عصمت و طهارت، و مقدار فداکاریها و از خود گذشتیها و خدمات کم نظیر آنان را نسبت به عالم اسلام و پیشوایان واقعی مذهبی بازگو کنیم. بلکه هدف ما از مطرح ساختن کلمه‌ی «عجم» در اینجا تحقیق در پیرامون این کلمه است و آن هم بدین لحاظ است که ریشه‌ی اصلی و اساسی، و معنای واقعی این کلمه را در لغت عرب پیدا نموده، و روشن سازیم که مقصود روایات اسلامی از گروه خاصی بنام عجم، که در بیانات ائمه‌ی معصومین «علیهم‌السلام» از آنها تعریف شده، و مورد تمجید و ستایش قرار گرفته‌اند، (این گروه خاص) ایرانیان هستند. بنابراین برای پرهیز از اطاله‌ی سخن و دوری جستن از قید و بندهای اضافی و شرح خصوصیات روحی و اخلاقی «ایرانیان» به توضیح مختصری پیرامون کلمه‌ی «عجم» اکتفا نموده و پس از اندکی شرح و تفسیر این کلمه به حدیثی چند که از طرز استعمال آن خصوص ایرانیان استفاده می‌شود و مقصود ما به روشنی بیان می‌نماید، اشاره می‌کنیم.

واژه عجم در لغت عرب

کلمه‌ی «عجم» کلمه‌ای است عربی و بمعنای سخن مبهم و نامفهوم است و مقصود از آن کسی است که غیرعرب باشد، و اعراب این کلمه را در مورد افراد غیرعرب بکار می‌برند. در «لسان العرب» (کتاب لغت) در ماده‌ی «عجم» می‌نویسد: «عجم» خلاف العرب «عجم»، به کسی گفته می‌شود که عرب نباشد و منظور عرب، از کلمه‌ی «عجم» کسانی هستند که عرب زبان نباشند. [صفحه ۱۱۰] بنابراین کلمه‌ی «عجم» کلمه‌ای است که تمامی اقوام و ملل مختلف جهان را که غیرعرب باشند در بر می‌گیرد، و همه‌ی دنیای

غیرعرب را شامل می‌شود و با این حساب کلیه مردم جهان از هر قوم و نژادی که باشند از ترک و کرد و فارس و بلوچ و هندی و چینی و اروپائی و آفریقائی و تمامی نژادهای دیگر، همه و همه «عجم» محسوب می‌شوند. ولی با دقت و تتبع بیشتر در ریشه‌ی این لغت بخوبی روشن می‌شود که گرچه اکثر اهل لغت کلماتی چون عجم - عجمه، اعجام، اعاجم، و اعجمی را به معنای ابهام در سخن و نارسائی در بیان و سخن نامفهوم و ناآشنا معنا کرده و کلمه‌ی عجم را به طور مطلق در معانی یاد شده به کار برده و در کلیه‌ی افراد غیرعرب استعمال نموده‌اند، اما در عین حال از خلال سخنان خود آنها معلوم می‌شود که لفظ عجم غیر از معنای اصلی و واقعی آن که مطلق افراد غیرعرب باشند، از نظر استعمال، معنا و مفهوم دیگری دارد که با معنای اصلی آن به طور کامل موافقت نمی‌کند. چنانکه این معنا بر صاحب «مجمع البحرین» و کتاب «المنجد فی اللغه» پوشیده و مستور نمانده و هر دوی آنها، آن را تصریح کرده‌اند. عبارت مجمع البحرین چنین است: «العجمی: منسوب الی العجم، بفتحین، و هم الفرس و ان افصح بالعجمیه» [۱۲۰]. «عجمی منسوب به عجم است و آنان «مردم فارس» می‌باشند اگر چه در لغت خود فصیح بوده و لکننت زبان نداشته باشند» و عبارت «المنجد» در این باره چنین است: «العجم: خلاف العرب، سموا بذلك لتعقید السنتم، الفرس، بلاد الفرس». [۱۲۱]. «عجم به کسی گفته می‌شود که عرب زبان نباشد، عجم را بدین سبب عجم گفته‌اند که لغت و زبانشان در نظر عرب مبهم، و پیچیده و نامفهوم است و عجم، مردم فارسی زبان و سرزمین مردم ایران است. [صفحه ۱۱۱] هر چند معنای اصلی کلمه «عجم»، لکننت در زبان و غیر فصیح بودن است اما در عین حال این کلمه نزد اعراب، از عناوین ایرانیان است که گرچه عرب، آن را برای غیرعرب، از عرب، انتخاب نموده ولی مشخصاً آن را در مورد «ایرانیان» بکار برده است. بنابراین کلمه‌ی «عجم» نیز مانند کلمه «فرس» در لغت عرب یکی از عناوین مشهور ایرانیان است.

واژه عجم در قرآن کریم

واژه و کلمه‌ی عجم در قرآن کریم با لفظ اعجمی [۱۲۲] آمده است، ولی مفهومی که این لغت در قرآن شریف دارد با مفهومی که در اصطلاح عرب از همین کلمه‌ی اعجمی، کلمه‌ی عجمیت را گرفته و آنرا در مورد ایرانیان بکار برده و می‌برند، تفاوت بسیار دارد. زیرا: کلمه‌ی اعجمی در اصطلاح قرآن مجید بمعنی غیرفصیح و لکننت در زبان است و به کسی گفته می‌شود که نقصی در بیان او باشد، مثلاً- قرآن کریم می‌فرماید: «و لو جعلناه قرآنا اعجمیا لقالوا لو لا فصلت آیاته الاعجمی و عربی». [۱۲۳]. اگر قرآن را غیرفصیح نازل می‌کردیم و الفاظ و معنایش نمی‌شد می‌گفتند: چرا آیاتش مفصل و روشن نشده است، آیا می‌شود قرآن اعجمی یعنی: غیر فصیح بوده و پیغمبر عربی و فصیح باشد. [۱۲۴]. در آیه‌ی دیگری که قرآن کریم موضوع اتهام مخالفین را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح ساخته، در مقام رد گفتار نابخردانه‌ی کفار و مشرکین چنین آمده است: «و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر، لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین». [۱۲۵]. [صفحه ۱۱۲] ما میدانیم که کفار می‌گویند این قرآن را بشری به او تعلیم می‌دهد (اینان توجه ندارند) که زبان یا لغت آنکس که تعلیم قرآن را به او نسبت می‌دهند غیر فصیح و غیر عربی است ولی این قرآن زبان فصیح و عربی آشکار است. در اینجا مفسرین عالی مقام اسلام و در ذیل این آیه شریفه مطالبی را آورده‌اند ذکر آنها بی‌مناسبت نیست. در تفسیر برهان ضمن حدیثی از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده که آن زبان ابی فکیه بنی حضمی است، وی اعجمی‌اللسان بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نموده و ایمان آورده و از اهل کتاب بود، قریش گفتند بخدا (قسم) محمد صلی الله علیه و آله را او تعلیم می‌دهد. در «تفسیر مجمع» اسم آن شخص بقول ابن عباس، بلعام است، او غلام رومی بود و در مکه بر دین نصرانیت می‌زیست و بقول مجاهد و قتاده، غلامی رومی بود از بنی الحضمی که نامش (یعیش) و یا عایش بود و بقولی دو غلام بودند بنامهای یسار و خیر، و بنظر ضحاک او سلمان فارسی (رضوان الله علیه) بوده است. در تفسیر (المیزان) قول ضحاک را از تفسیر درالمنثور نقل کرده و فرموده است: این قول با مکی بودن آیات سازگار نیست، و چون سلمان

فارسی، در مدینه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شده است. [۱۲۶]. در هر حال آیه بخوبی روشن است و احتیاج به تفسیر ندارد و از خود آیه بوضوح معلوم می‌شود که فردی غیرعرب، در مکه بوده است که کفار می‌گفتند قرآن را او به پیغمبر تعلیم می‌دهد و اگر چنین نبود و فردی غیرعرب در مکه زندگی نمی‌کرد، قرآن از قول کفار نمی‌فرمود که آنها می‌گفتند قرآن را بشری به او تعلیم می‌دهد. در هر صورت از نظر قرآن کریم: افراد غیرعرب و همچنین کسانی که نارسائی در زبان دارند و در بیان آنان نقصی وجود دارد، اعجمی نامیده میشوند خواه عرب باشند یا خواه غیرعرب. حال چرا و چگونه کلمه‌ی عجم فقط در مورد ایرانیان بکار رفته و اعراب به افراد ایرانی و مردم فارسی زبان عجم یا اعاجم گفته‌اند این خود رمزی دارد که شاید در خلال روایات آینده بر خواننده روشن شود. [صفحه ۱۱۳]

نتیجه تحقیقات گذشته

با اینکه کلمه‌ی «عجم» لفظی است عام و تمام افراد غیرعرب را شامل می‌شود، با اینهمه از مجموع قرائنی که از کتب لغت و تفسیر و حدیث و تاریخ و فقه و سایر کتابها استفاده می‌شود (بخصوص باندکی دقت و ملاحظه در تعصبات عربی و تبعیضات نژادی که از ناحیه‌ی برخی زمامداران، میان عرب و غیرعرب صورت می‌گرفته است)، مقصود روایات از «عجم» خصوص ایرانیان است. البته نه به طور مطلق، بلکه با ملاحظه‌ی قرینه‌ای که دلالت بر مقصود داشته باشد. اینک به روایاتی چند که درباره‌ی عجم وارد شده و مقصود ایرانیان می‌باشند، توجه فرمائید: ۱- در «سفینه‌البحار» ماده‌ی عجم می‌نویسد: عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود: در عالم رویا گوسفندان سیاهی را دیدم که گروه انبوهی گوسفند سفید داخل آنها شدند. مردم از آن حضرت پرسیدند یا رسول الله این خواب را شما چگونه تعبیر فرموده‌اید؟ فرمود: تعبیر این خواب من این است که: عجم، هم در دین شما داخل خواهد شد، و هم در خون و نسب شما شریک خواهد شد، یعنی: هم بدین شما ایمان خواهد آورد، و هم با شما ازدواج خواهد کرد و خورش با خون شما مخلوط خواهند شد. مردم با تعجب پرسیدند یا رسول الله عجم دین اسلام را خواهد پذیرفت و در خون ما با ما شریک خواهند شد؟! فرمود: آری. «لو كان الايمان متعلقا بالثريا لثاله رجال من العجم» «اگر ایمان را به ستاره‌ی پروین آویخته باشند مردمانی از عجم بدان دست خواهند یافت». [۱۲۷]. موبد این روایت که منظور از عجم خصوص ایرانیان است همان روایاتی است که قبلا- درباره‌ی فارس یادآور شدیم و دیگر تکرار نمی‌کنیم. ۲- در صحیح ترمذی ج ۵ باب الفضل العجم می‌نویسد: [صفحه ۱۱۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره‌ی جمعه را وقت نزول، بر اصحاب می‌خواند تا رسید به این آیه شریفه: «و آخرین منهم لما يلحقوا بهم»؛ [۱۲۸] و دیگرانی که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند» مردی گفت یا رسول الله اینها چه کسانی هستند که تا هنوز بما ملحق نشده‌اند؟ حضرت به او جواب نداد، و راوی گوید: سلمان در میان ما بود حضرت دست مبارک خویش را بر سلمان نهاد و فرمود: «والذی نفسی بیده لو كان الايمان بالثريا لثانوله رجال من هولاء». «به خدائی که جان من در دست قدرت اوست اگر ایمان در میان ستاره‌ی پروین و در آسمانها باشد، مردانی از این گروه بدان دست خواهند یافت». [۱۲۹]

۳- در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه شریفه‌ی «و آخرین منهم لما يلحقوا بهم». [۱۳۰] از امام باقر علیه‌السلام نقل نموده است که فرمود: «هم الاعاجم و من لا يتكلم بلغه العرب». «آنها عجمها و کسانی هستند که به لغت و زبان عرب تکلم نمی‌کنند». [۱۳۱]. ۴- در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، در ذیل آیه شریفه‌ی «و لو كان نزلناه على بعض الاعجمين فقراه عليهم ما كانوا به مومنين» [۱۳۲] اگر قرآن را بر فردی عجم فرو می‌فرستادیم «اینان» یعنی: عربها، هرگز ایمان نمی‌آورند. از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: آری اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب بدان ایمان نمی‌آورد، ولی بر عرب نازل گشت و عجم ایمان آورد و این فضیلت عجم است. [۱۳۳]. ۵- مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه، در کتاب اختصاص می‌نویسد: بما چنین رسیده است که روزی از روزها سلمان فارسی رضی الله عنه وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید، و اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله از او تجلیل کردند و مقدمش گرامی‌شمردند و به خاطر بزرگواری و محترم‌بودنش، و ریش‌سقیذش و مکان و منزلتی [صفحه ۱۱۵] که در نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله داشت او را در صدر مجلس نشاندند. طولی نکشید که «عمر بن خطاب» وارد شد، و در میان اصحاب، سلمان فارسی را دید که در صدر مجلس نشسته است. نگاهی به سلمان انداخت و گفت: این مرد «عجمی» که در صدر مجلس نشسته است دیگر چه کسی است؟! [۱۳۴]. این سخن به گوش پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله رسید، حضرت به منبر رفت و خطبه خواند و فرمود: به درستی که مردم از زمان آدم ابوالبشر علیه‌السلام تاکنون مانند دانه‌های شانه بهم پیوسته و مرتبط و یکسانند، و هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سرخ‌پوستی بر هیچ سیاه‌پوستی فضیلت و برتری ندارد مگر بوسیله تقوی، سلمان دریائی است که به آخر نمی‌رسد، سلمان گنجی است که تمام نمی‌شود و فانی نمی‌گردد، سلمان از ما اهل بیت است. [۱۳۵]. - به هر حال در روایات اسلامی اخبار و احادیث بسیاری راجع به ایمان عجم و فضائل عجم و استقبال آنان از دین مبین اسلام آمده است که البته برخی از آنها نص در ایرانیان است و برخی دیگر شامل غیر ایرانیان هم می‌شود اما بیشتر آنها صریح در ایرانیان است، و از این قبیل روایات در کتابهای اهل سنت هم دیده می‌شود که ما را مجال ذکر همه‌ی آنها در این مجموعه و مختصر نیست و هدف ما در بازگو نمودن این گونه احادیث تنها بدین منظور است که روشن‌سازیم بیشتر اخباری که در روایات اسلامی درباره‌ی عجم وارد شده معمولاً مقصود روایات از عجم، ایرانیان بوده است و اگر بر دیگران هم کلمه‌ی عجم اطلاق شده بنحو عموم بوده اما از ایرانیان (بطور خاص) یاد شده است. چنانکه در برخی از همین روایاتی که در این مبحث متذکر شدیم این معنا به خوبی روشن و آشکار است و نیازی به تفسیر و تحلیل ندارد.

عجم در خدمت دین

از روایاتی که درباره‌ی فضل و دینداری عجم از پیشوایان معصوم علیها‌السلام رسیده است بگذریم، در مورد حوادث مربوط به آخرالزمان نیز روایاتی از زبان ائمه‌ی طاهرین «علیهم‌صلوات‌الله» بازگو شده است که ممکن است آنها را با حرکت اسلامی و انقلاب عظیم [صفحه ۱۱۶] ایرانیان و مبارزه‌ی آنها با اعراب در پیشاپیش ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا لتراب مقدمه‌الفداء) تطبیق نمود. و اینک قسمتی از این روایات را بری اطلاع خوانندگان عزیز در اینجا نقل می‌کنیم. ۱- مرحوم سید بن طاووس -علیه‌الرحمه- در کتاب «الملاحم و الفتن» پیرامون مبارزه‌ی عجم با عرب در حدیث مختصری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله چنین می‌نویسد: «قال رسول الله صلی‌الله‌علیه و آله لتامرین بالمعروف و لنتهن عن المنکر «او لیبعثن الله علیکم العجم، فلیضربن رقابکم و لیاکلن فیئکم و لیکونن اسدا لایفرون» «امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند عجم را بر شما مسلط خواهند نمود که گردن شما را بزنند و غنائم شما را بخورند، و چون شیری پر جرات (در مقابل شما بایستند) و هرگز از معرکه نگریزند». [۱۳۶]. ۲- در روایت دیگری نیز در همین زمینه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله چنین روایت شده است که آن حضرت فرمود: «نزدیک است که عجم در میان شما فراوان گردد و خدا آنها را چون شیری پر جرات کند که فرار نکنند و در صحنه‌ی نبرد با شما پیکار کنند و غنیمت شما را بخورند». [۱۳۷]. ۳- ابونضره، روایت کرده است که ما نزد صحابی معروف و جلیل‌القدر جابر بن عبد‌الله انصاری بودیم که گفت: روزی خواهد آمد که پول و طعامی به اهل عراق نرسد، گفتیم از چه ناحیه؟ گفت از ناحیه عجم، زیرا آنها جلوگیری می‌کنند. سپس گفت: روزی بیاید که پول و طعامی به اهل شام نرسد، پرسیدیم از چه ناحیه؟ گفت: از ناحیه روم، زیرا: رومیان جلوگیری می‌کنند، آنگاه مدتی ساکت شد و سپس به گفتار خود ادامه داد و گفت: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله فرمود: در آخرالزمان میان من خلیفه‌ای (یعنی: حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام) خواهند بود که چندان مال بمردم بخشش کند که از حساب شماره بیرون باشد. [۱۳۸]. [صفحه ۱۱۷] ۴- از کتاب «مشیخه» تالیف: حسن بن محبوب روایت شده است که علی علیه‌السلام خطبه‌ای ایراد نمود و در آخر آن خطبه چنین فرمود: «وقد عهد الی رسول الله صلی‌الله‌علیه و آله و قال لی: یا علی لتقاتلن

الفئه الباغیه، و الفئه الناکثه، والفئه المارقه، اما والله یا معشر العرب لتملان ایدیکم من الاعاجم، و لتتخذن منهم الاعد، و امهات الاولاد، و ضرائب النکاح، حتی اذا امتلات ایدیکم منه، عطفوا علیکم عطف الضراغم، التي لا تبقی و لاتذر، فضربوا اعناقکم و اكلو ما افاء الله علیکم و ورثوکم ارضکم عقارکم، و لکن لن یکون ذلك منهم الا عند تغیر من دینکم و فساد من انفسکم، و استخاف بحق ائمتکم، و تهاون بالعلماء من اهل بیت نبیکم، فذوقوا بما کسبت ایدیکم و ما الله بظلام للبعید». [۱۳۹]. «رسول خدا صلی الله علیه و آله از من عهد و پیمان گرفت و بمن فرمود: یا علی! تو در آینده با گروه «باغی» (معاویه و یارانش) و با گروه پیمان شکن (اصحاب جمل) و با گروه خوارج (نهروان) نبرد خواهی کرد. سپس فرمود: ای جمعیت عرب آگاه باشید و بدانید که قوم عجم (یعنی: ایرانیان) در آینده در میان شما فراوان خواهند شد و شما از آنها برده و اسیر خواهید گرفت و با ایشان روابط ازدواج و زناشوئی برقرار خواهید نمود و از آنها صاحب فرزند و اولاد خواهید شد، تا جائی که وقتی در میان شما فراوان شدند ناگهان به شما برگردند، و چون شیران پر دل مردانه حمله افکنند، به گونه‌ای هیچ چیز را باقی نگذارند. پس بدانید که عجمها در آینده گردنتان را خواهند زد و غنایم را که خداوند به شما ارزانی داشت است خواهند خورد، و زمینها و باغستانهای شما را مالک خواهند گشت و لکن... این پیشامد صورت نخواهد گرفت مگر آن موقعی که شما دینتان را تغیر دهید، و فساد و تباهی از وجود شما سرچشمه بگیرد و شما پیشوایان را سبک بشمارید، و به آنان استخفاف به ورزید و دانشمندان از اهل بیت پیغمبر را خوار و ذلیل بدانید. پس (در آن موقع) بچشید آنچه را که خودتان سبب آن گردیده‌اید که خدا هرگز به بندگانش ستم روا نمی‌دارد. [صفحه ۱۱۸] ۵-در ضمن خطبه‌ی مفصلی که بنام «البیان» در کتاب «الزام الناصب» پیرامون جنگ عرب با ایرانیان از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده، چنین آمده است: «الا یا ویل بغداد من الری من موت و قتل و خوف یشمل اهل العراق اذا حل فیما بینهم السیف، فیقتل ماشاء الله، و علامه ذلك اذا ضعف سلطان الروم و تسلطت العرب، و دبت الناس الی الفتن کدبیت النمل، فعند ذلك تخرج العجم علی العرب و یملکون البصره». [۱۴۰]. هان! ای وای بر بغداد از «ری» (یعنی: از مردم ایران، از مرگ و کشتار و ترسی که شامل اهل بغداد می‌شود زمانی که در میان آنها شمشیر گذارده شود. (یعنی: بین دو کشور جنگ واقع شود) پس آنچه خدا بخواهد کشته خواهند شد، و علامت آن این است که سلطه و قدرت سلطان «روم» (که ظاهراً منظور از آن مسیحیت و یا یهود است) تضعیف گردد، و عرب بر عجم مسلط شود، و مردم همچون مورچگانی که به این سو و آن سو می‌روند بر اثر فتنه‌ها به جنبش در آیند، و یا دچار فتنه و آشوب گردند، پس در آن هنگام مردم (عجم) بر علیه عرب، قیام می‌کنند و بصره را مالک می‌شوند. تذکر: در اینجا بد نیست این نکته را متذکر شویم که روایاتی که در مورد بصره از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده، بسیار مختلف و فراوان است و بیشتر آنها در مقام بیان حوادث و رویدادهائی است که در طول تاریخ در بصره روی می‌دهد نه اینکه همه آنها جزء علائم نزدیک به ظهور باشد. و اینک برای اینکه این مطلب به خوبی روشن شود اندکی در این باره توضیح می‌دهیم. در بعضی از روایات همانگونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند وارد شده است که: هنگامی که سلطه و قدرت دولت روم تضعیف شود «عجم» بر علیه «عرب» قیام می‌کند و بصره را به تصرف خود در می‌آورد. [۱۴۱]. در روایت دیگری آمده است که: بصره خراب می‌شود و خراب شدن آنها به وسیله‌ی [صفحه ۱۱۹] سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت خواهد گرفت. [۱۴۲] و بعضی گفته‌اند که این حادثه واقع شده و از حوادث گذشته محسوب می‌شود. چه آنکه در سال ۲۵۵ هجری، سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام علی بن محمد معروف به «صاحب زنج» قیام کرد و بصره را ویران نمود، و جریان قیام او در تواریخ مسطور است. [۱۴۳]. البته احتمال هم می‌رود که منظور از آن سید، سید دیگری غیر از صاحب زنج باشد. زیرا: اولاً- بعضی از کسانی که شرح حال صاحب زنج را نوشته‌اند در صحت نسب او اظهار تردید نموده‌اند، و ثانیاً- چنانچه در بعضی از روایات علائم ظهور آمده است خراب شدن بصره به سقوط مصر، و قیام سیدی که پیش از ظهور در ایران ظاهر می‌شود مرتبط گردیده است. [۱۴۴]. در خبر دیگری است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: شهر بصره «خسف» می‌شود. یعنی به زمین فرو خواهد رفت. [۱۴۵]. و در نقل

دیگری است که امیرالمومنین علیه‌السلام ضمن خطبه‌ای به مردم بصره فرمود: «به خدای بزرگ سوگند که شهر شما «غرق» خواهد شد، و گوئی من هم اکنون مسجد آنرا می‌بینم که مانند سینه‌ی کشتی در آب فرو رفته و جز مسجد جامع و کنگره‌های آن که در زیر آب نمایان است چیزی از آن باقی نخواهد ماند. [۱۴۶]. با ملاحظه‌ی این روایات ممکن است کسی تصور کند که همه‌ی آنها جزء علامات ظهور است، ولی باید توجه داشت که طبق مدارک معتبر تاریخی شهر بصره، هم در گذشته خراب شده، و هم غرق گردیده است. بنابراین قدر مشترک بین این روایات این است که شهر بصره در طول تاریخ، هم به دست عجم خواهد افتاد، و هم خراب خواهد شد و هم غرق خواهد گردید و توضیح آن اینکه: [صفحه ۱۲۰] خراب شدن شهر بصره در طی قرون و اعصار چند مرتبه اتفاق خواهد افتاد و خراب شدن آنها به وسایل مختلفی صورت خواهد گرفت، یکی به سبب جنگها و تهاجم نیروها برای تسخیر این شهر سوق‌الجیشی است که این امر بارها واقع شده و ممکن است بعدها هم واقع شود، و دیگری به سبب «خسف» و «غرق شدن» است. اما غرق؛ از بعضی از اخبار چنین استفاده می‌شود که «بصره» دو بار غرق خواهد شد، یکی قبل از ظهور و دیگری بعد از ظهور. اما قبل از ظهور که ظاهراً جزء علائم ظهور است بطوری که از منابع تاریخی فهمیده می‌شود، در زمانهای گذشته واقع شده است. در این زمینه «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در شرح خطبه‌ی سیزدهم نهج‌البلاغه می‌نویسد: بصره دو بار غرق گردیده است، یک بار در ایام «القادر بالله» متوفای سال ۴۲۲ هجری که بیست و ششمین خلفای عباسی بود. و بار دیگر در ایام «القائم بامر الله» متوفای سال ۴۶۷ که تمام بصره در زیر آب رفت و نابود گردید، و چیزی از آن نمایان نبود «مگر کنگره‌های مسجد جامع، و گروه زیادی نابود شدند و همه‌ی خانه‌ها از میان رفت، و مصداق فرمایش امیرالمومنین علیه‌السلام شد که در واقع این باره خبر داده بود». [۱۴۷]. و اما غرق شدن بصره بعد از ظهور، در زمان خود حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام واقع خواهد شد زیرا: در حدیث مفصلی که مرحوم سید بن طاووس از ابن عباس روایت نموده چنین آمده است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: «بعد از خسف بصره طوفان آبی خواهد بود که هر کس از «خسف» نجات یافته باشد از «غرق» نجات نخواهد یافت». [۱۴۸]. ظاهر این خبر این است: که این طوفان آب که بعد از «خسف» خواهد بود، همان غرقی است که بعد از ظهور انجام خواهد گرفت. و شاید بتوان گفت: آن دسته از اخبار که درباره‌ی غرق شدن بصره رسیده است اشاره [صفحه ۱۲۱] به همین معنا باشد، چنانکه در حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده که به اهل بصره فرمود: «و ان لکم یا اهل البصره و ما حولکم من القرى من الماء لیوما عظیما بلائه و انی لأعرف موضع منفجره من قریتکم هذه». «برای شما اهل بصره و مردم آبادیهائی که در اطراف شما قرار دارند روزگار بسیار سختی از طغیان آب در پیش خواهد بود که بلای آن بسیار بزرگ است و من از محل انفجار آن چشمه آب در این شهر به خوبی آگاهم» [۱۴۹]. و اما خسف: آنچه از ظاهر اخبار فهمیده می‌شود این است که: از علامات سالهای قبل از ظهور است زیرا: اولاً- در ضمن حدیث مفصلی که ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل نموده آمده است که آنحضرت فرمود: خسف بصره هنگام هلاک مصر خواهد بود. [۱۵۰]. ثانیاً- در حدیثی که منذر جوزی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده چنین آمده است که آن حضرت فرمود: مردم پیش از قیام حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) بواسطه‌ی معصیتهائی که از آنها سر می‌زند بوسیله‌ی چند چیز زجر می‌کشند... و آنگاه حضرت یکایک آنها را برشمرد تا اینکه فرمود: «و خسفی که در بصره واقع شود، و خونهایی که در آن شهر به زمین بریزد و خانه‌های آن خراب گردد و مردمش نابود گردند». [۱۵۱]. و اینک برای این که خوانندگان عزیز از حوادث تلخ و ناگواری که از ابتدای خلقت جهان تا هنگام ظهور، در شهر بصره اتفاق می‌افتد تصویر روشنی داشته باشند، خطبه‌ی مفصلی را که امیرمؤمنان علیه‌السلام بعد از پایان جنگ جمل در مذمت بصره و اهل آن برای مردم ایراد نموده و به صورت پراکنده در کتابها ذکر گردیده و مرحوم علامه‌ی مجلسی همه‌ی آن را یکجا در بحارالانوار آورده است نقل می‌کنیم: مرحوم شیخ کمال الدین ابن میثم بحرانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که [صفحه ۱۲۲] آن حضرت پس از پایان جنگ «جمل» و فتح «بصره» امر فرمود تا منادی در بین مردم ندا کند از فردا به مدت سه روز برای اقامه‌ی نماز در مسجد جامع حاضر شوند و هر کس از این فرمان سرپیچی

کند عذرش پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه حجت و دلیل روشنی داشته باشد، کسی حق ندارد برای نیامدن به مسجد برای خود عذری بیاورد. چون روز موعود فرا رسید، مردم در مسجد جامع گرد آمدند و به امامت حضرت نماز خواندند. پس از پایان نماز حضرت ایستاد و به دیوار قبله‌ی مسجد تکیه داد و برای مردم خطبه خواند، و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و استغفار برای مؤمنین، خطاب به مردم بصره فرمود: «یا أهل البصره، یا أهل المؤمنة و انتفکت بأهلها ثلاثا و علی الله تمام الرابعة. یا أهل الداء العضال، کنتم جند المرأة و أتباع البهیمه، رغا فأجبتهم، و عقر فهربتهم. أخلاقکم دقاق، و عهدکم شقاق و دینکم نفاق و ماؤکم زعاق المقیم بین أظهرکم مرتهن بذنبه، و الشاخص عنکم متدارک برحمه ربه. کانی بمسجدکم کجؤجؤ سفینه، قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها. وفی روایه: و ایم الله، لتغرقن بلدتکم حتی کانی أنظر الی مسجدها کجؤجؤ سفینه، أو نعامه جائمه. وفی روایه: کجؤجؤ طیر فی لجه بحر. و فی روایه أخرى: بلادکم أنتن بلاد الله تریه، أقربها من الماء و أبعدھا من السماء، و بها تسعة أعشار الشر، ألمحتبس فیها بذنبه، و الخارج منها بعفو الله. کانی أنظر الی قریتکم هذه و قد طبقها الماء حتی لا یرى منها الا شرف المسجد کأنه جؤجؤ طیر فی لجه بحر. وفی مثل ذلك: «أرضکم قریبه من الماء، بعیده من السماء، خفت عقولکم و سفهت حلومکم، فأنتم غرض لنابل، و أکله لآکل، و فریسه لصال». ای أهل بصره! ای أهل شهری که سه بار به عذاب الهی دچار گردیده و بر خداوند است که برای چهارمین بار عذاب را بر آن نازل فرماید. ای مردمی که صاحب [صفحه ۱۲۳] درد بی‌درمان هستید! شما لشکریان زنی بودید که به دنبال شتری به راه افتادید، همینکه صدا کرد به صدای او بر انگیخته شدید و چون پی‌گردید - کشته شد - فرار کردید. اخلاق شما پست، پیمانتان ناپایدار، دینتان نفاق و دورویی، و آب سرزمینتان شور و بی‌مزه است. کسی که در میان شما زندگی کند به گناه آلوده می‌شود و کسی که از میان شما برود به رحمت پروردگار خواهد رسید. گوئی هم اکنون مسجد شما را می‌بینم که مانند سینه‌ی کشتی وسط آب قرار گرفته، و خداوند عالم عذاب را از آسمان و زمین بر این شهر نازل نموده و همه‌ی ساکنان آن در آب غرق گردیده‌اند. - و در روایت دیگری است که فرمود: «به خدای بزرگ سوگند! که این شهر شما غرق خواهد شد تا جائی که گوئی من هم اکنون مسجدش را می‌نگرم که همچون سینه‌ی کشتی و یا سینه‌ی مرغی در وسط آب قرار گرفته است. و در نقل دیگری است که فرمود: «همانند سینه‌ی پرنده‌ای است در میانه‌ی دریا». و در یک روایت دیگر است که فرمود: «سرزمین شما در میان سرزمینهای خدا از نظر خاک بدترین سرزمین‌هاست، از همه‌جا به آب نزدیک‌تر، ولی نسبت به همه‌جا از آسمان و رحمت خدا دورتر است. نه قسمت از ده قسمت شر در این سرزمین متمرکز است. هر کس در این شهر گرفتار شود بر اثر آلودگی به گناه و هر کس از آن بیرون رود مشمول عفو و رحمت خدا خواهد بود. گویا هم اکنون این شهر را می‌بینم که تمام اطراف آنرا آب فرا گرفته و تنها مناره‌های مسجد آن مانند سینه‌ی پرنده‌ای در میانه‌ی امواج خروشان دریا دیده می‌شود». و مانند همین روایت در یک نقل دیگر آمده است که فرمود: «زمین شما به آن نزدیک ولی از آسمان به دور است عقلهای شما ضعیف و اندیشه‌هایتان سفیهانه است. بواسطه‌ی کج‌اندیشی و نادانی پیوسته مورد نشانه‌ی هر تیرانداز و لقمه‌ی هر شکم‌پرست و شکار هر شکارچی قرار دارید». چون سخن حضرت به اینجا رسید «احنف بن قیس» از جا بلند شد و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! آنچه را که در مورد غرق شدن بصره فرمودید چه وقت واقع می‌شود؟ فرمود: ای ابابحر تو آن زمان را درک نمی‌کنی زیرا: بین تو و آن زمان قرن‌ها فاصله [صفحه ۱۲۴] خواهد بود و لکن حاضران به غائبان برسانند تا برادران خود را مطلع سازند که هر گاه دیدند کپر کومه‌های بصره که از چوب و برگ درختان خرما ساخته شده، به خانه‌ها تبدیل شده و نیزارهای آن جای خود را به قصرها و کاخهای سرافراشته داده است فرار کنند و از آنجا بگریزند، زیرا در آن روز دیگر بصره‌ای نخواهد بود.

سپس حضرت به سمت راست خود نگاهی انداخت و به برخی از اصحاب خود فرمود: میان شما و «ابله» [۱۵۲] چقدر مسافت است؟ منذر بن جارود عرضه داشت: پدر و مادرم فدای شما باد، چهار فرسخ فاصله است. حضرت فرمود: راست گفتی. قسم به پروردگاری که محمد صلی الله علیه و اله و آل پاکش را برای هدایت مردم برآستی برانگیخت و او را به پیامبری گرامی داشت و حضرتش را به رسالت ممتاز نمود، از آن حضرت شنیدم همچنانکه شما از من می‌شنوید که آن حضرت فرمود: «یا علی! هل علمت أن بین التی تسمى البصره و تسمى الابله أربعة فراسخ و سیکون فی التی تسمى الابله موضع أصحاب العشور یقتل فی ذلك الموضع من امتی سبعون ألفاً، شهیدهم یومئذ بمنزله شهداء بدر. فقال له المنذر: یا امیر المؤمنین! و من یقتلهم فداک اُبی و امی؟ قال: یقتلهم اخوان الجن و هم جیل من الناس کأنهم الشیاطین: سود ألوانهم، منتنه أریاحهم، شدید کلبهم، قلیل سلبهم، طوبی لمن قتلهم و طوبی لمن قتلوه. ینفر لجهادهم فی ذلك الزمن قوم هم أذله عند المتکبرین من أهل ذلك الزمان مجهولون فی الأرض معروفون فی السماء، تبکی السماء علیهم و سكانها و الأرض و سكانها، ثم هملت عیناه بالبکاء» «ای علی! آیا میدانی بین آن سرزمین که نامش بصره است و بین آن جائی که [صفحه ۱۲۵] نامش «ابله» می‌باشد چهار فرسخ است و در آینده زمانی فرا خواهد رسید که در «ابله» که محل اصحاب عشور - مرکز گمرک - است تعداد هفتاد هزار نفر از امت من کشته شوند که شهیدان ایشان در آن روزگار بمنزله‌ی شهدای بدر خواهند بود. منذر بن جارود عرضه داشت: یا امیر المؤمنین پدر و مادرم به فدایت چه کسی آنها را می‌کشد؟ فرمود: برادران جن آنها را می‌کشند و آنها گروهی از مردمند که گوئی همانند شیاطین می‌باشند. صورت‌هایشان سیاه بوهایشان متعفن، اذیت و آزارشان بسیار و غنائمی که به دست می‌آورند بسیار ناچیز و اندک است، خوشا بحال کسانی که این شیطان صفتها را بکشند و خوشا بحال کسانی که به دست آنها کشته شوند. گروهی برای جهاد با آنها در آن زمان حرکت می‌کنند که در نزد متکبران خوار و ذلیل: و در روی زمین مجهول و ناشناخته و قدر و منزلتی ندارند ولی در آسمانها مشهورند أهل آسمان و زمین بر آنها گریه می‌کنند. سپس اشک از دیدگان مبارکش سرازیر گردید. آنگاه در دنباله‌ی سخنان خود فرمود: «و یحک یا بصره، و یلک یا بصره» «خوشا به حالت ای بصره! و بدا به حالت ای بصره!» منذر به جارود عرض کرد: یا امیر المؤمنین! معنای «ویح» چیست؟ و معنای «ویل» کدام است؟ و از ناحیه‌ی «غرق» به مردم بصره چه خواهد رسید؟ فرمود: ای منذر! «ویح» باب رحمت است و «ویل» باب عذاب است. ای منذر! مردم بصره حوادث بسیار سختی در پیش خواهند داشت که یکی پس از دیگری به وقوع خواهد پیوست. یک حادثه‌ی آن این است که: برخی بر برخی مسلط شوند و از همدیگر بکشند. حادثه‌ی دیگرش این است که: فتنه‌ای به وجود آید که در اثر آن شهر ایشان خراب، منازلشان ویران، و اموالشان نصیب دیگران گردد، و مردانشان کشته شوند، و زنانشان اسیر و بی‌سر و سامان و قربانی گردند. ای وای که داستان آن زنان چه اندازه عجیب و بهت‌آور است. حادثه‌ی دیگر آن، فتنه‌ی «دجال بزرگ یک چشم است» که به بصره می‌آید و چشم راست او «ممسوح»، شکاف و حذقه‌ای ندارد و چشم دیگرش همانند پاره‌ی خون، چون [صفحه ۱۲۶] دانه‌ی انگوری که بر روی آب قرار گرفته باشد برآمدگی دارد و گروهی از مردم بصره به تعداد کسانی که در «ابله» کشته شده و به فیض شهادت رسیدند، از او پیروی نمایند، و کتابهای مقدس «انجیل» به گردن خود بیاویزند و گروهی کشته شوند و گروهی هم فرار کنند. و حوادث دیگر عبارت است از: زمین لرزه، باریدن سنگ و مانند آن - یا نزول بلا از آسمان - فرو رفتن به زمین - یا خراب شدن عمارتها و ساختمانها - مسخ شدن، قحطی و گرسنگی شدید که برای فرد فرد مردم بصره ظاهر شود، و سپس مرگ سرخ خواهد بود - و مرگ سرخ - همان «غرق» است. ای منذر! بصره به جز نام فعلی آن در کتب پیشینیان سه نام دارد، خریبه، مدمر - یا تدمر - و موتفکه که به معنای زیرو رو شده می‌باشد. ای منذر! قسم به پروردگاری که دانه را شکافت و انسانها را آفرید، اگر بخواهم، می‌توانم شما را از هر قطعه قطعه زمینی که چه وقت خراب می‌شود، و چه وقت آباد می‌گردد تا روز قیامت، خبر دهم». [۱۵۳].

با توجه به روایات یاد شده و ملاحظه‌ی خطبه‌ی امیر المؤمنین علیه‌السلام و مطالعه‌ی حوادثی که درباره‌ی بصره نقل شد، این نتیجه به دست می‌آید که: بیشتر روایاتی که در مورد «بصره» از پیشوایان معصوم علیهما‌السلام نقل شده، روایاتی است که غالب

آنها از وقایع آینده و حوادثی که در طول تاریخ در بصره روی می‌دهد خبر داده و از معجزات ائمه‌ی معصومین علیهما‌السلام محسوب می‌شود، نه اینکه همه‌ی آنها جزء علائم نزدیک به ظهور باشد. ولی با اینهمه: این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که در بخشی از روایات خصوصاً در روایاتی که از حرکت انقلابی ایرانیان پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- به رهبری سیدی جلیل‌القدر از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام پیشگوئی شده است، پیشوایان معصوم علیهما‌السلام خراب شدن شهر بصره را یکی از علائم بسیار نزدیک به ظهور دانسته‌اند و بخصوص در چندین روایت، به این موضوع تصریح فرموده‌اند [۱۵۴]. [صفحه ۱۲۷]

موالی

اشاره

یکی از عناوین «ایرانیان» و مسلمانان غیرعرب، که در اخبار و احادیث اسلامی و همچنین تاریخ اسلام آمده و مسلمانان صدر اسلام آنرا در مورد غیر عرب زبان و بخصوص «ایرانیان» بکار برده‌اند کلمه‌ی «موالی» است. چون این کلمه در لغت و زبان عرب معانی متعدد و مختلفی دارد و ضمناً در معانی متضاد و متفاوتی بکار رفته است، ناچاریم آنرا ریشه‌یابی کرده و معنای اصلی و واقعی آنرا بدست آوریم، و سپس علت نامگذاری مسلمانان غیر عرب و ایرانیان را که به عنوان «موالی» شهرت یافته‌اند، بررسی کنیم.

موالی در لغت عرب

کلمه‌ی «موالی» در لغت عرب جمع «مولى» است و مولى، کلمه‌ای است که در تاریخ اسلام بمعنی (آزاد شده) بکار می‌رفته و به غلامان و برده‌هایی که آزاد می‌شدند موالی می‌گفتند. در ضمن به کسانی هم که با قبیله‌ای از قبائل عرب، پیمان دوستی می‌بستند و مخصوصاً افراد غیر عرب که با عربها پیمان وابستگی را منعقد می‌ساختند تا از حمایت آنها برخوردار باشند، نیز «مولى» گفته می‌شده است، همچنانکه به افراد آزاد کننده‌ی برده، هم مولى می‌گفتند. و مولوی هم درباره‌ی مولى بمعنی آزاد کننده، شعری دارد که می‌گوید: کیست مولى آنکه آزادت کند بند رقیب ز پایت بر کند

معنای کلمه مولى

در کتاب لغت «لسان‌العرب» در ماده‌ی (ولى) می‌نویسد: مولى معنای متعددی دارد و بر افراد زیادی اطلاق می‌شود که از جمله آنها: مولى بمعنی خداوند، و مولى بمعنی مالک عبد، و مولى بمعنی تابع و پیرو، و مولى بمعنی [صفحه ۱۲۸] دوست و مولى بمعنی یاور و مولى بمعنی آزاد کننده‌ی برده و مولى بمعنی انسان آزاد شده‌ی از قید بردگی و بندگی می‌باشد. و سپس اضافه می‌کند که بیشتر این معانی در حدیث هم آمده است. کلمه‌ی مولى و موالی هر دو در قرآن مجید آمده و ریشه قرآنی دارد، و در بیشتر معانی یاد شده بکار رفته است. که جهت روشن شدن معنای کلمه‌ی مولى. به برخی از آیات قرآن اشاره می‌کنیم. آنجا که مولى بمعنی خداوند بکار رفته چنین آمده است: «فاعلموا أن الله مولاكم نعم المولى ونعم النصير» [۱۵۵]. بدانید خداوند سرپرست و تدبیر کننده‌ی امور شماست، بهترین مدیر و بهترین یار است. و در آنجا که مولى بمعنی «آقا» بکار رفته، چنین است: «أحدهما أبکم لایقدر علی شیء و هو کل علی مولا». [۱۵۶]. یکی از آن دو، لایل مادرزاد است، و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و او سربر آقای خود می‌باشد. همچنین آیه‌ی چهاردهم سوره‌ی تحریم [۱۵۷] که در قرآن شریف آمده، و در تفسیر آن وارد شده است که مقصود از آن

وجود مقدس مولی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، و آیات دیگری نیز که در این زمینه وارد شده، و مؤید آن فرموده‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله است که درباره‌ی علی علیه‌السلام فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه». و در جایی که مولی بمعنی دوست بکار رفته، آمده است: «یوم لایغنی مولی عن مولی». [۱۵۸]. روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی‌تواند حمایت کند. و آیات دیگری هم هست که با ملاحظه‌ی آیات قبل و بعد هر آیه و تفسیر آن معانی [صفحه ۱۲۹] واقعی هر یک از آنها بدست می‌آید. مفهوم اصلی کلمه‌ی «مولی» پیوند و قرابت و نزدیکی است و لذا در مورد دو چیز که در پهلوی یکدیگر و متصل بهم‌دیگر بوده و در مجاورت هم قرار گرفته باشند کلمه‌ی «ولا» یا «ولی» و یا کلمه‌ی مولی بکار برده می‌شود. این کلمه غالباً در دو معنای مخالف یکدیگر استعمال می‌شود. مثلاً همانطوری‌که قبلاً اشاره شد، در بسیاری از موارد، هم به خداوند اطلاق شده و هم بمعنی آقا و سرور آمده است، و هم در مورد بندگان و بردگان و آزادشدگان استعمال شده است. - به هر تقدیر یکی از معانی معروف و مشهور کلمه‌ی «موالی» آزادشدگان می‌باشد که این کلمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله در مورد بندگان آزادشده بکار می‌رفته و به کسانی که قبلاً برده بوده‌اند، به آنها و فرزندانشان «مولی» می‌گفتند.

موالی در اصطلاح قرآن کریم

کلمه‌ی «موالی» در قرآن کریم در توصیف کسانی آمده است که پدرانشان مجهول و ناشناخته بوده‌ان، چنانکه در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵ می‌فرماید: «أدعوهم لأبائهم هو أقسط عند الله فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم». شما پسرخوانده‌ها را به پدران خودشان نسبت دهید و آنان را به نام پدران خودشان منسوب سازید که در نزد خدا به عدالت نزدیکتر است، و چنانچه پدرانشان را نشناسید آنها (پسرخوانده‌ها) برادران شما در دین، و دوستان و یاران و موالی شما هستند. این آیه‌ی شریفه در بیان حکم پسرخوانده‌هاست که در جاهلیت چنین رسم بود که وقتی کسی در خانه‌ی شخصی تحت تربیت و سرپرستی او قرار می‌گرفت، او را فرزند همان شخص می‌دانستند. و لذا وقتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله «زید بن حارثه» را که برده‌ای زیرک و زرنگ بود خریداری نمود و پس از مدتی او را آزاد ساخت، عربها «زید» را زید بن محمد نامیدند، تا زمانی که اسلام عزیز این حکم را ملغی نموده و فرمود: هر کس پسر آن پدری است که از نطفه‌ی او بوجود آمده است و نمی‌شود کسی که [صفحه ۱۳۰] بوسیله‌ی نسب افتخاری و قراردادی به دیگری منسوب گشته است پسر حقیقی او محسوب کرد و در شمار فرزندان واقعی او بحساب آورد.

یک نکته

گرچه آیه‌ی شریفه‌ی «ادعوهم لأبائهم» در بیان حکم پسرخوانده‌ها و در مورد «زید بن حارثه» پسر خوانده‌ی رسول الله صلی الله علیه و اله است و «عبدالله بن عمر» می‌گوید: ما همیشه زید بن حارثه را زید بن محمد صلی الله علیه و اله می‌خواندیم تا اینکه این آیه نازل گردید، و کلمه‌ی موالی را در این آیه به کسانی اطلاق شده که مانند زید بن حارثه قبلاً برده بوده و بعداً آزاد شده‌اند، اما از آنجا که کلمه‌ی موالی معانی متعددی دارد (و مسلمانان صدر اسلام این کلمه را در مورد مسلمانان غیرعرب بکار برده‌اند) نیازمند توضیح و تفسیر بیشتری است و تا اصل قضیه‌ی پسرخواندگی «زید» روشن نشود، مفهوم واقعی کلمه‌ی موالی بدست نمی‌آید، لذا ناچاریم موضوع پسرخواندگی زید بن حارثه را که در تفسیر آیه‌ی چهارم سوره‌ی احزاب آمده بطور کامل بیاوریم تا هم خواننده‌ی عزیز بموضوع پسرخواندگی «زید بن حارثه» واقف گردد، و هم زمینه‌ای برای درک معنای اصلی کلمه‌ی موالی فراهم گردد.

داستان زید بن حارثه

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل آیهی شریفه‌ی «و ما جعل أديانكم أبنائكم» [۱۵۹] (خداوند پسرخوانده گان شما را پسران حقیقی شما نگردانیده است) از امام صادق علیه‌السلام روایت نمودند که آنحضرت فرمود: سبب نزول آن چنین بوده است که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله با حضرت خدیجه ازدواج فرمود، روزی بخاطر تجارت با اموال خدیجه بطرف بازار «عکاظ» رهسپار گردید و «زید بن حارثه» را که برده‌ای زیرک و زرنگ بود خریداری نمود. این غلام، پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و اله اسلام را اختیار کرد و از غلامان [صفحه ۱۳۱] رسول خدا صلی الله علیه و اله گردید، وقتی که پدرش «حارثه» از موضوع پسرش باخبر گردید، وارد مکه شد که پسرش را با خودش ببرد، لذا نزد ابوطالب آمد و گفت: ای ابوطالب پسر من به اسارت به مکه آورده شده و شنیده‌ام که از غلامان برادرزاده‌ات قرار گرفته، از تو می‌خواهم که یا او را بمن بفروشی و یا او را آزاد کنی و بمن باز گردانی. ابوطالب موضوع را به پیامبر گفت، رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: من زید را آزاد کردم هر جائی که می‌خواهد می‌تواند برود. حارثه وقتی فهمید که پسرش آزاد شده، دست پسر را گرفت که با خود ببرد. اما «زید» امتناع ورزید و گفت: با وجود اینکه پیامبر مرا آزاد کرده است، من از او جدا نخواهم شد. پدرش از او خواست که بخاطر مراعات حسب و نسب فامیلی از بردگی قریش صرف‌نظر کند، «زید» گفت من برده نیستم، و در عین حال از رسول خدا صلی الله علیه و اله نمی‌توانم جدا باشم. پدر زید به خشم آمد و فریاد کرد و گفت: ای طایفه قریش شاهد باشید که من از پسر زید بیزار می‌باشم و او را از فرزند خود خلع نمودم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در برابر خشم حارثه فرمود: ای طایفه قریش بدانید که از این پس زید پسر من است، من از او، و او از من ارث خواهد برد. از آن به بعد زید، پسر محمد صلی الله علیه و اله خوانده شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله زید را بسیار دوست می‌داشت، و پس از هجرت به مدینه - دختر عمه خود (زینب) بنت جحش را به عقد او درآورد تا اینکه در یکی از جنگها زید شهید شد. پس از شهادت زید، رسول خدا صلی الله علیه و اله زینب را به عقد خود درآورد، منافقین گفتند: پیامبر ما را از ازدواج با پسرخوانده‌هایمان منع می‌کند ولی خودش زن پسر خویش را به عقد خود درمی‌آورد در صورتی که این کار بر او حرام بوده است، آنگاه این آیهی «و ما جعل أديانكم أبنائكم» نازل گردید و خداوند فرمود: پسرخوانده در حکم پسر حقیقی و واقعی نخواهد بود. [۱۶۰]. [صفحه ۱۳۲] نتیجه‌ای که از این جریان تاریخی و مفصل به دست می‌آید این است که: هر چند آیهی شریفه در مورد «زید بن حارثه» پسرخوانده رسول الله صلی الله علیه و اله است که به نام زید بن محمد خوانده می‌شده و او سابقه‌ی بردگی داشته، ولی در عین حال می‌شود به کسانی هم که سابقه‌ی بردگی نداشته و پدرانشان مجهول و ناشناخته باشند، موالی گفته شود، زیرا: اولاً: بخاطر معانی متعدد این کلمه. ثانیاً: که مسلمانان صدر اسلام هم از کسانی بوده‌اند که مانند زید بن حارثه سابقه‌ی بردگی داشته و هم از کسانی که سابقه‌ی بردگی نداشته. اما پدرانشان ناشناخته بوده‌اند. و چون گروهی از مسلمانان غیر عرب تازه مسلمان، مانند «اعراب» وابستگی قبیله‌ای نداشته و دارای شجره‌ی نسبی معلوم و منظمی همانند قبائل عرب نبوده‌اند از اینرو مسلمانان عرب نژاد، برای این که آنان را از جرگه‌ی «اعراب» خارج نموده و برای خود امتیازی قائل شوند به همه‌ی آن گونه افراد «موالی» گفته‌اند و با این عنوان آنان را از افراد غیر مسلمان جدا ساخته و مسلمان بودنشان را با لفظ «موالی» یعنی پیروان دین مبین اسلام مشخص نموده‌اند.

علت نامگذاری ایرانیان به موالی

ظاهراً علت اینکه «ایرانیان» نیز در تاریخ پرافتخار اسلام بنام موالی نامیده شده‌اند برای یکی از دو جهت بوده است یا بدین لحاظ بوده است که چون پس از رحلت رسول گرامی اسلام سیاست ناروای تبعیض نژادی و برتری عرب بر عجم در جهان اسلام آغاز شد و مسلمانان غیر عرب، ناچار بودند برای فرار از آن تبعیضهای ناروا، خود را به یکی از قبائل عرب وابسته کنند و مولای آن قبیله به شمار روند، به آنان «مولی» گفته شده، و یا اینکه چون هنگام فتح سرزمین پهناور ایران، تعدادی از اعضاء خاندان سلطنتی این

کشور به اسارت درآمدند و به مدینه آورده شده و در آنجا با عنایت ویژه‌ی مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌الفضل‌التحیه و السلام آزاد شدند لقب «موالی» یافتند. در هر صورت، ایرانیان نیز در تاریخ اسلام به عنوان موالی از آنها یاد شده است و به حسب ظاهر دومین دلیلی که برای تسمیه‌ی ایرانیان در موالی آوردیم بهتر و دلچسب‌تر [صفحه ۱۳۳] است، زیرا هنگامی که اسیران ایرانی وارد مدینه شدند، با پیشنهاد و کوشش امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عنایت خاصی که آن حضرت درباره‌ی آنان مبذول داشت، در همان نخستین روزهای ورود به مدینه از قید بندگی آزاد شدند، چنانکه مرحوم علامه مجلسی اعلی‌الله‌مقامه‌الشریف در کتاب نفیس «بحارالانوار» بروایتی از «طبری» «شیعی» شرح آزادی ایرانیان را چنین آورده است.

تصمیم عمر درباره اسرای ایرانی

چون اسیران فرس - یعنی: اسیران ایرانی - را به مدینه آوردند «عمر بن خطاب» می‌خواست زنان را به فروش برساند و مردان را بنده و برده سازد (و در نسخه‌ای، برده‌ی عرب سازد و فرمان دهد تا آنان، افراد علیل و ناتوان و پیر و فرتوت را برای طواف دادن در اطراف کعبه به دوش بگیرند) امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است گرامی دارید کریمان هر قومی را، عمر گفت: من هم شنیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله می‌فرمود: اگر کریم قومی نزد شما آمد، او را گرامی دارید اگر چه مخالف باشد.

محبت امیرمؤمنان نسبت به موالی

سپس امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: اینان (یعنی: ایرانیان) مردمی هستند که با شما سرسازش دارند، و به مسلمانی رغبت دارند، و بناچار نژادی از خود پدید آورند. و من خدا را گواه می‌گیرم و شما را گواه می‌گیرم که هر چه از آنها سهم خود من است برای رضای خدا رها کردم، و همه‌ی بنی‌هاشم هم از آن حضرت پیروی کردند و حق خودشان را به او بخشیدند، و آن حضرت فرمود: خدایا شاهد و گواه باش که آنچه را که اینان بمن بخشیدند برای رضای تو آزاد کردم، و مهاجر و انصار هم گفتند: ما هم حق خودمان را بتو بخشیدیم ای برادر رسول خدا و آن حضرت فرمود: بار خدایا گواه باش که اینان حق خودشان را به من بخشیدند، و من هم قبول کردم و خودت گواه باش که من همه‌ی آنها را در راه رضای تو آزاد کردم. عمر گفت: چرا تصمیم مرا درباره‌ی عجمها در هم شکستی و برای چه از نظر من درباره‌ی آنها روگردان شدی؟ [صفحه ۱۳۴] و آن حضرت بار دیگر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و اله را درباره‌ی گرامی داشتن کریمان بازگو کرد. عمر گفت: ای ابوالحسن من هم آنچه را که از آن من بود و بتو بخشیده نشده بود برای خدا و برای تو بخشیدم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بار خدایا گواه باش بر آنچه گفتند و گواه باش که من همه را آزاد کردم. آنگاه درباره‌ی ازدواج، با اسیران فارس صحبت شد و «شهربانو» با دست خود به حضرت حسین بن علی علیه‌السلام اشاره نمود و در میان جمعیت حسین علیه‌السلام را انتخاب و اختیار کرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را وکیل خود قرار داد. امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود: نامت چیست؟ جواب داد «شاه زنان» بنت کسری، امیرمؤمنان علیه‌السلام به او فرمود: تو شهربانوئی و خواهرت «مروارید» دختر کسری؟ او بزبان فارسی گفت آری. (و در نسخه‌ای پس از آنکه علی علیه‌السلام به او فرمود نامت چیست، و او جواب داد شاه زنان علی علیه‌السلام با لهجی فارسی به او فرمود: نه، شاه زنان نیست مگر دختر محمد صلی الله علیه و اله و اوست «سیده‌النساء» و تو شهربانوئی. سپس خواهرش مروارید را نیز در امر ازدواج آزاد گذاشتند و او هم حسن بن علی علیه‌السلام را انتخاب نمود. [۱۶۱]. بطوری که از این روایت استفاده می‌شود ممکن است علت نامگذاری ایرانیان به «موالی» همین اسارت و آزادی باشد، که چون تعدادی از افراد سرشناس آنان، هنگام فتح کشورشان به اسارت درآمدند و بعدا آزاد شدند عربها

به آنان عنوان «موالی» دادند. و ممکن است علت دیگری داشته باشد که تا بحال بر ما پوشیده و مستور مانده و ما از حقیقت و واقعیت آن بی‌اطلاعیم، زیرا که اطلاق کلمه‌ی موالی بر (ایرانیان) تنها به تاریخ اسلام و بعد از زمان رحلت پیامبر عظیم‌الشأن مربوط نمی‌شود، بلکه «موالی» عنوانی بوده است که حتی شخص پیغمبر گرامی نیز مدت‌ها پیش از مسلمان شدن ایرانیان و قبل از آنکه آنها بدین مبین اسلام بگروند برایشان انتخاب نموده و از آنان با عنوان «موالی» نام برده است. انتخاب عنوان «موالی» برای ایرانیان که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله از آئین توحید و یکتاپرستی اطلاع نداشتند بسی حیرت‌زا و شگفت‌انگیز است، و البته این خود، رازی [صفحه ۱۳۵] نهانی و سری از اسرار الهی بشمار می‌رود که بر زبان مردی بس بزرگ، و پیغمبری راستین و رسولی آسمانی جاری شده و از آینده‌ی درخشان مردمی دیندار و خداپرست، و انسانهائی باایمان و از خود گذشته خبر داده است.

علت تقسیم مسلمین به عرب و موالی

اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که: اگر لفظ «موالی» در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله در مورد «ایرانیان» استعمال می‌شده، پس چطور شده که استعمال این لفظ به سایر مسلمانان غیرعرب سرایت کرده و «عربها» این کلمه را در مورد کسانی که عرب زبان نبوده‌اند بکار برده و به همه‌ی آنها موالی گفته‌اند؟! در پاسخ این سؤال باید گفت: سبب استعمال کلمه‌ی موالی در مورد مسلمانان غیرعرب، از نظر اهل فن و ارباب تحقیق، بسیار روشن است، و شاید تنها علتی که بتوان برای آن ذکر نمود، همان سیاست ناروای تبعیض نژادی و برتری دادن عرب بر عجم و تفاوت میان عرب و غیرعرب دانست!!! زیرا در دوران رسالت پیغمبر گرامی اسلام، مسلمانان بیش از عنوان مشهور «مهاجر» و «انصار» نداشتند. ولی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و درگذشت آن حضرت و روی کار آمدن خلفاء سه گانه، مخصوصاً در دوران حکومت خلیفه‌ی دوم که دوران فتوحات اسلام آغاز گردید، و دین مبین اسلام در خارج عربستان و سرزمین حجاز پیشرفت نمود، و ملت‌های دیگر هم زیر پرچم توحید و شعار جاوید لا اله الا الله گرد آمدند، سیاست ناروای تبعیض نژادی در تمام شئون مختلف زندگی و زمینه‌های حقوقی و اجتماعی در جهان اسلام پدیدار گشت. و این سیاست بطور جدی در طول سیاست چندین ساله‌ی خلیفه‌ی دوم بدستور شخص وی عملی گردید، و دو عنوان در زبان مسلمانان رایج شد که یکی «موالی» بود و دیگری «علج» یعنی: کفار عجم، و موالی که معنای وابستگان و آزاد شده‌ها را داشت عنوانی شد برای نومسلمانان غیرعرب و «علج» که در لغت عرب بمعنی گورخر است، از باب اهانت و پستی، لقب کفار عجم گردید. [صفحه ۱۳۶]

سیاست تبعیض نژادی

ظاهراً علت اینکه مسلمانان غیرعرب بعنوان «موالی» معنون گشته و با این عنوان معروف شدند این بود که: چون «عمر» خلیفه ثانی، سیاست تبعیض نژادی را بطور اصولی پی‌ریزی نمود و دفتر حقوق را منظم کرد و نام تمامی قبائل و افراد عرب را که نسبت قبیلگی آنها معلوم و منظم بود، یکایک ثبت و ضبط نمود، نومسلمانان غیرعرب که مانند اعراب شجره‌ی نسبی مشخصی نداشتند و پدران آنها از نظر عرب مجهول و ناشناخته بودند، در برابر عرب ناچار شدند برای اینکه از مزایای اسلامی و حقوق اجتماعی بهره‌مند گردند، خود را به یک قبیله‌ی عربی وابسته کنند تا در نتیجه، در درجه‌ی دوم مسلمانی قرار گرفته و احترام آنان ملحوظ بماند و بدینوسیله از حقوق اجتماعی اسلام بهره‌مند شوند. و این لفظ موالی که معنی آزاد شده و یا «وابسته بودن» داشت دلیل بر این بود که آنان (مسلمانان غیرعرب) و زیردست عربند، و باید از طرف عرب، از حقوق اجتماعی و امور زندگانی بی‌نصیب نمانند!!!

شاهد زنده و سند گویائی که گواه این حقیقت است و نشان می‌دهد که سیاست تبعیض نژادی و ادامه‌ی این روش ناپسند تا چه اندازه در بین عربها معمول و رایج بوده است و اعراب آنروز هیچگونه ارزش و اعتباری برای نومسلمانان غیرعرب قائل نبوده‌اند، و حتی کار بجائی کشیده شده که نومسلمانان غیرعرب ناچار شوند برای احقاق حقوق حقه‌ی خود لب به شکایت باز کرده و برای اعتراض، به سیاست تبعیض نژادی به حضور علی علیه‌السلام شرفیاب شوند، روایتی است که مرحوم کلینی قدس سره در کتاب «کافی» راجع به شکایت «موالی» از «اعراب» بدینصورت آورده است:

شکایت از تبعیض

روزی گروهی از موالی به حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند و از سوء رفتار عرب شکایت کردند و گفتند: یا امیرالمؤمنین رسول خدا صلی الله علیه و اله هیچگونه تبعیض میان عرب و غیرعرب در تقسیم بیت‌المال یا در امر ازدواج قائل نبود، بیت‌المال را بطور مساوی [صفحه ۱۳۷] تقسیم می‌کرد و سلمان فارسی، و بلال حبشی و صهیب رومی در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله با زنان عرب ازدواج کردند، ولی امروز عربها میان ما و خودشان تفاوت قائلند. علی علیه‌السلام رفت و در این زمینه با عربها صحبت کرد، اما مؤثر واقع نشد، آنها فریاد کردند، غیرممکن است، غیرممکن است، نمی‌شود، نمی‌شود. علی علیه‌السلام در حالی که از این جریان سخت خشمناک شده بود، میان موالی آمد و فرمود: با کمال تأسف ایشان حاضر نیستند با شما روش مساوات در پیش گیرند، و مانند یک مسلمان متساوی‌الحقوق با شما رفتار نمایند، من به شما سفارش می‌کنم که تجارت و بازرگانی را پیشه خود سازید و خداوند به شما برکت خواهد داد. [۱۶۲]. بنابراین از مجموع مطالب گذشته و همچنین جریان شکایت موالی و سوء رفتار اعراب نسبت به آنها، می‌توان بدست آورد که لاقلاً یکی از علل نامگذاری مسلمانان غیرعرب و بخصوص ایرانیان، بعنوان موالی، همان سیاست ناروای تبعیض نژادی بوده است.

یک مقایسه

برخلاف شیوه‌ی زمامداری خلیفه‌ی دوم «عمر بن الخطاب» که از موالی و ایرانیان خوشش نمی‌آمد و از آنها بشدت دوری می‌نمود، علی علیه‌السلام که پیوسته از این طرز رفتار و روش ناپسند و سیاست خشونت‌آمیز عربی در رنج و عذاب بسر می‌برد، پس از آنکه زمام امور حکومت اسلامی را بدست با کفایت خود گرفت، بی‌پروا موالی و نومسلمانان عجم و افراد ایرانی نژاد را بخود نزدیک ساخت. و همچنانکه پیش از دوران زمامداریش به نژادهای دیگر نیز عنایت داشت، پس از آنکه مرکز حکومت اسلامی را بکوفه منتقل نمود با یک آینده‌نگری درست و صحیح، زمینه‌ی شرکت ایرانیان را در مکتب اسلام و قرآن فراهم نمود و چون هوش و استعداد و اخلاص و ایمان ایرانیان را در مسلمانی تشخیص داد، به آموزش و پرورش آنان همت گماشت و افرادی مانند «میشم تمار» خرمافروش عجم، که از اهل «هجر» و بحرین بود [صفحه ۱۳۸] و یک فرد ایرانی بشمار می‌رفت از صاحبان سر و اسرار خود ساخت و او را در کنار کمیل بن زیاد نخعی دوش بدوش یکدیگر بر سر یک میز آموزش داد و به وی اسرار ولایت آموخت و بدینوسیله زمینه‌ی گسترش دین پاک اسلام و پرتو نور ولایت را در سرزمین ایران فراهم ساخت. و لذا دربارهی عنایت‌های ویژه‌ی آن حضرت نسبت به ایرانیان در تاریخ آمده است که «مغیره ضبی» همیشه در مقایسه‌ی میان علی علیه‌السلام و خلیفه ثانی «عمر» می‌گفت: علی علیه‌السلام تمایزش نسبت به موالی (مسلمانان غیرعرب) بیشتر بود و «عمر» برعکس، از آنها خوشش نمی‌آمد و به شدت از موالی دوری می‌نمود و بیش از هر کس دیگر از آنان گریزان بود. [۱۶۳].

پرخاش شدید اشعث به امیرمؤمنان

هر چند امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در طول دوران حکومت چند ساله‌اش که بسیار کوتاه ولی پر بار و پربرکت بود، به شدت به مبارزه با سیاست تبعیض نژادی برخاست، و دیوار انحصارطلبی و دوگانگی را ویران ساخت. اما متأسفانه این روش زشت و ناپسند و اعمال ضدانسانی و خلاف اسلامی، چنان در روح و جان عرب ریشه دوانده بود، که وقتی دیدند علی علیه‌السلام برخلاف شیوه‌ی زمامداران گذشته، «مسلمانان غیرعرب» را بخود نزدیک ساخته و به آنان توجه بیشتری دارد و به تعلیم و تربیتشان پرداخته است، این معنا آن چنان بر اعیان و اشراف و بزرگان عرب و خفاشان در مانده از دیدار نور ولایت، سخت و ناگوار آمد تا جائی که «اشعث بن قیس کنندی» سردار به اصطلاح نامی و معروف عرب بدان حضرت خورده گرفت و پرخاش نمود و او را بر این عمل انسانی اسلامی‌اش سرزنش کرد، و با لحن تند و زننده‌ای که حاکی از تعصب عربی بود، به حضرت علی علیه‌السلام که مشغول سخنرانی بود اعتراض کرد که «تو این سرخ رویان (یعنی موالی و ایرانیان) را بر ما چیره ساخته‌ای» چنانچه مشروح این جریان در تاریخ و حدیث بدینصورت آمده است: [صفحه ۱۳۹]

پیشگویی علی از آینده ایرانیان

«عباد بن عبدالله اسدی می‌گوید: من روز جمعه‌ای در مسجد نشسته بودم و علی علیه‌السلام بر فراز منبری از آجر خطبه می‌خواند و «ابن صوحان» در پای منبرش نشسته بود. «اشعث» آمد و پا برگردن مردم می‌گذاشت و می‌گذشت تا نزدیک آن حضرت رسید، و چون روبروی آن حضرت قرار گرفت، گفت: «یا امیرالمؤمنین غلبتنا علیک هذه الحمراء!»؛ ای امیرمؤمنان! این سرخ رویان (یعنی: ایرانیان) در نزدیکی به تو بر ما غلبه کرده‌اند و جلو روی شما بر ما (عربها) چیره شده‌اند و مقربان درگاه حضرتت گردیده‌اند و تو جلو آنها را نمی‌گیری!!! آن حضرت از شنیدن این سخن خشمناک شد و پای خود را محکم به منبر کوبید، تا اینکه «ابن صوحان» گفت: ما را با این مرد (ابن اشعث) چکار آنگاه گفت: بطور مسلم امروز علی علیه‌السلام سخنی خواهد گفت که پرده از چهره‌ی عرب بردارد و نشان خواهد داد که عرب چکاره است. امروز علی علیه‌السلام سخنی خواهد گفت که آنچه نهانست آشکار شود و برای همیشه در خاطره‌ها بماند. آنگاه علی علیه‌السلام فرمود: چه کسی است که عذر مرا از این شکم گنده‌های بی‌فایده بخواهد، (یعنی مرا از شر اینگونه افراد خلاص کند) که خودشان در بستر نرم استراحت می‌کنند، و مانند حیوانات و چهارپایان دراز گوش اینطرف و آن طرف ملق می‌زنند و یکی از آنها (بعنوان نمایندگی از دیگران) پیش می‌آید و در حالی که بر روده‌های خود زیر و رو می‌شود (یعنی: بقول معروف از باد شکم سخن می‌گوید) و مردمی هم (یعنی موالی و ایرانیان) آفتاب می‌خورند و روزهای گرم بخاطر خدا فعالیت می‌کنند و او (یعنی اشعث) به من فرمان می‌دهد که من آنها را (یعنی: موالی را) از خود برانم و از نزد خویشتن دورشان سازم تا از ستمکاران باشم!!! سپس فرمود: «أما والذي فلق الحبة و براء النسمة لقد سمعت محمداً صلى الله عليه و اله يقول: ليضربنكم و الله على الدين عودا كما ضربتموهم عليه بدءاً» «قسم به پروردگاری که دانه را شکافت و گیاه را رویاند و انسان را آفرید، من خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله شنیدم که می‌فرمود: بخدا قسم همچنانکه شما در ابتداء کار، با ایرانیان بخاطر اسلام خواهید جنگید، بعد ایرانیان، بخاطر تازه شدن [صفحه ۱۴۰] اسلام و حمایت از دین با شماها خواهند جنگید. [۱۶۴].

کلمه حمراء در لغت

در «لسان‌العرب» (کتاب لغت) در ماده‌ی «حمر» می‌نویسد: «الحمراء العجم، لبياضهم» یعنی «حمرا» که معنی آن سرخ رویان است «عجمها» هستند، برای آنکه سفید چهره‌اند، و بدین لحاظ که سرخی بر سفیدی چهره‌شان غلبه دارد با آنان سرخ چهره گفته‌اند و

عرب، به مردم غیرعرب زبان که سفید چهره بودند، مانند رومیان و ایرانیان و همچنین کسانی که در رنگ چهره آنان شباهت داشتند حمراء (یعنی: سرخ چهره) می‌گفتند. صاحب لسان‌العرب در ادامه‌ی سخنان خود می‌گوید: از همین قبیل است حدیث علی علیه‌السلام هنگامی که یکی از سرداران معروف عرب به او گفت «غلبتنا علیک هذه الحمراء» تو این سرخ رویان را بر ما چیره ساخته‌ای، و علی علیه‌السلام در پاسخش فرمود: آری، اینان بخاطر حمایت از دین در آخر سر با شما خواهند جنگید همچنانکه شما در ابتداء کار با آنان جنگیدید و مراد او (یعنی اشعث) از حمراء یعنی (سرخ رویان) ایرانیان و رومیان بوده است. صاحب لسان‌العرب در آخر سخنان خود می‌گوید: (و عرب موالی یعنی مسلمانان غیرعرب را حمراء یعنی سرخ چهره می‌نامیدند). و در «مجمع‌البحرین» کتاب لغت، در ماده‌ی حمر می‌نویسد: «وفیه بعثت الی الأحمر و الأسود، یرید به، الی العرب و العجم» و در حدیث وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: من بسوی سرخ و سیاه فرستاده شده‌ام، مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله از سرخ و سیاه، عرب و عجم است و عجم (یعنی غیرعرب) زیرا مردم غیرعرب بیشتر سرخ چهره و سفید چهره‌اند، و رنگ چهره‌ی عرب بیشتر گندمگون و متمایل به سیاهی است. و در «غریب‌الحدیث» ج ۳، ص ۴۷۴، طبع مصر می‌گوید: [صفحه ۱۴۱] «و قوله الحمراء یعنی العجم و الموالی» مراد از حمراء که عجم است یعنی مردم غیرعرب، و منظور از موالی مسلمانان غیرعرب می‌باشد، آنان را حمراء گفته‌اند، زیرا رنگ چهره‌ی عرب بیشتر گندمگون و متمایل به سیاهی است، و عجم بیشتر سفید چهره و سرخ چهره‌اند و این مانند گفتار مردم است که وقتی می‌خواهند از بنی آدم صحبت کنند می‌گویند: سرخشان و سیاهشان. مقصود از سرخشان هر کسی است که بیشتر سفید رو باشد، و مقصود از سیاهشان هر کسی است که رنگ چهره‌اش متمایل به سیاهی است. بطوریکه خوانندگان عزیز در این روایت ملاحظه فرمودند، نه تنها امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بر خلاف شیوه‌ی زمامداران گذشته، موالی و ایرانیان را به خود نزدیک ساخته و به تعلیم و تربیتشان پرداخته و عملاً با سیاست تبعیض نژادی به شدت به مبارزه برخاسته و طرفداران تبعیض نژادی را به باد انتقاد و استهزاء گرفته است، بلکه علاوه بر همه‌ی آنها از آینده‌ی درخشان ایرانیان و فدارکاری و جانبازی آنان و تلاش پیگیر و جهاد مقدسشان در راه اعتلاء کلمه‌ی توحید و حمایت از قرآن و جنگ آنان با اعراب متعصب را نیز خبر داده است.

موالی در منطق اهل بیت

از مجموع جریاناتی که درباره‌ی سیاست ناروای تبعیض نژادی و تفاوت میان عرب و غیرعرب در دوران زمامداری خلفاء (ثلاثه) یادآور شدیم، و هم چنین با توجه به تداوم این سیاست در نظام دولتهای جبار و ستمگر اموی و عباسی که عنوان «موالی» را دلیل بر پستی و زبونی مسلمانان غیرعرب می‌دانستند، و نیز با توجه به این حقیقت که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام پیوسته با این طرز تفکر و روش ناپسند مخالفت نموده و همواره متعرض شرح و تفسیر کلمه‌ی «موالی» گردیده و آن را از روی عدالت و جهان‌بینی تفسیر فرموده‌اند، چنین فهمیده می‌شود که مراد و مقصود اهل بیت علیهم‌السلام از کلمه‌ی «موالی» شیعیان و پیروان راستین مکتب وحی و بخصوص ایرانیان پاکدل و طرفداران خاندان رسالت بوده است. دلیل این مدعا روایات چندی است که در زمینه‌ی تفسیر کلمه‌ی موالی از زبان دربار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام وارد شده و در هر فرصت مناسبی به توضیح و تشریح این کلمه پرداخته‌اند که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. [صفحه ۱۴۲] اینک چند نمونه: ۱- در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام که در زمینه‌ی معرفی شیعه روایت شده چنین آمده است: «نحن العرب و شیعتنا منا و سائر الناس همج أو هبج» [۱۶۵]. عرب ما هستیم، و شیعیان ما نیز از ما هستند و سایر مردم همچون علفهای بی‌ارزش می‌باشند. ۲- در روایت دیگری که در تفسیر کلمه‌ی موالی از آن حضرت نقل شده چنین آمده است: عن محمد بن مسلم، قال: سمعت أبا جعفر علیه‌السلام يقول: من ولد فی الاسلام فهو عربی و من دخل فیہ طوعاً أفضل ممن دخل فیہ کرها، و المولی، هو الذی یؤخذ أسیراً من أرضه و یسلم، فذلک المولی». [۱۶۶]. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که در اسلام متولد شده باشد، عربی است، و آنکس که با میل و رغبت آن را

پذیرفته و در آن وارد شود، از کسی که از روی ترس و اجبار آن را بپذیرد بهتر است، و «مولی» آن کسی است که او را در سرزمینش به اسارت بگیرند و مسلمان شود، چنین کسی را «مولی» می‌گویند. ۳- مرحوم شیخ صدوق علیه‌الرحمه، درباره‌ی معنای کلمه‌ی «مولی» روایتی را از امام صادق علیه‌السلام بدینصورت نقل نموده است: مردی به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «ان الناس يقولون من لم یکن عربیا صلبا و مولی صریحا فهو سفلی»؛ مردم می‌گویند: هر کس عربی خالص یا مولای خالص نباشد (یعنی وابسته به یک عرب نباشد) او پست است. امام علیه‌السلام فرمود: مولای خالص یعنی چه؟ آن مرد در پاسخ گفت: یعنی کسی که پدر و مادرش هر دو قبلا برده بود و بعدا آزاد شده‌اند. امام علیه‌السلام فرمود چرا چنین می‌گویند؟ و مولای خالص چه مزیت و امتیازی دارد؟! [صفحه ۱۴۳] مرد گفت: برای گفته‌ی رسول الله صلی الله علیه و اله که فرموده است: «مولی» و آزادشده‌ی هر قومی از خود آنهاست «مولی القوم من أنفسهم» پس کسی صاحب فضیلت است که یا عربی خالص باشد، و یا مولای خالص باشد که ملحق به عربی است!! امام صادق علیه‌السلام فرمود: سبحان الله: آیا بتو نرسیده است و یا نشنیده‌ای که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله فرمود: منم مولای هر کس که مولی ندارد و منم مولای هر مسلمانی از عرب و عجم. آیا کسی که پیغمبر ولی و مولای او باشد و او به رسول خدا صلی الله علیه و اله وابسته باشد از پیغمبر نیست؟ و از خود رسول خدا صلی الله علیه و اله محسوب نمی‌شود؟ آنگاه حضرت فرمود: کدام شریفترند آیا آنکس که از پیغمبر و ملحق به پیغمبر و وابسته‌ی به رسول خدا صلی الله علیه و اله است شریفتر است یا آن کس که وابسته به یک عرب جلف است که بر پشت پاشنه‌ی پای خود می‌شاشد؟ سپس فرمود: آنکه از روی میل و رغبت و دلخواه خود، مسلمان شد، بسی بهتر و شریفتر است از آنکه از روی ترس مسلمان شده است، این اعراب منافق، از روی ترس مسلمان شدند، ولی «موالی» یعنی: ایرانیان، با میل و رغبت و بدلخواه خود مسلمان شدند. [۱۶۷]. ۴- در روایتی که از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام رسیده، چنین آمده است: «الأناس ثلاثة، عربی، و مولی، و علعج، فأما العرب فنحن، و اما مولی، فمن والانا و أما العلعج فمن تبرأ منا و ناصبنا» [۱۶۸]. مردم سه دسته‌اند، عرب، و موالی، و علعج، اما عرب ما هستیم، و اما موالی دوستان و پیروان ما و شیعیان ما هستند و اما «علعج» کسانی هستند که از ما بیزارند و با ما سخت در عداوتند. ۵- مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در کتاب نفیس «بحارالانوار» در باب نهم «باب اصناف الناس فی الایمان» پس از ذکر آیات و روایاتی چند که در بیان مدح موالی، و فضیلت عجم آورده است می‌فرماید: «بیان: أَلْمَوَالِی الْمُعْتَقُونَ وَ أَوْلَادُهُمْ وَ مَنْ لِحَقِّ بَقِیْلَةٍ وَ لَیْسَ مِنْهُمْ...» «موالی آزادشدگان و فرزندان آنها و کسانی هستند که وابسته به یک قبیله‌ی [صفحه ۱۴۴] عربی بوده و از آنها نباشند، و گویا مقصود و منظور روایات از «موالی» «عجم» و ایرانیانند. زیرا «ایرانیان» اعراب بر پدرانشان غالب آمدند و فاتح ایران شدند، و گویا اعراب با غالب آمدن بر ایرانیان آنان را آزاد ساخته‌اند، یا اینکه چون ایرانیان مسلمان شدند و ایمان آوردند از این لحاظ به پیشوایان مذهبی خود وابسته شدند. و موالی عرب بشمار آمدند. [۱۶۹]. از مجموع روایاتی که تا بدینجا نقل نمودیم، همچنین از بیان امام صادق علیه‌السلام و تجزیه و تحلیلی که آن حضرت درباره‌ی «موالی» فرموده است، و نیز از بیانات مرحوم علامه‌ی مجلسی رحمه الله که در رابطه با همین موضوع آمده است، چنین به نظر می‌رسد: که چون بیشتر (مسلمانان غیرعرب) ایرانی بوده، و ایرانیان بیش از دیگران به حقیقت و روح اسلام توجه داشته و پیوسته از طرفداران سر سخت خاندان وحی و رسالت بوده‌اند و همواره از آن خانواده دفاع می‌نموده‌اند، از اینرو مراد از کلمه‌ی «موالی» در اصطلاحات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام «ایرانیان» و شیعیان و پیروان راستین مکتب ولایت بوده است. با تحقیقی که پیروان کلمه‌ی (مولی و موالی) بعمل آمد، جای شک باقی نمی‌ماند که در هر جا کلمه‌ی مولی یا موالی، در لسان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بکار رفته است مقصود آنان از این دو کلمه ایرانیان، و بخصوص شیعیانشان بوده است. [صفحه ۱۴۵]

اشاره

نکته‌ی بسیار مهمی که دانستن آن برای فهم و درک بیشتر روایات در آینده لازم است، مربوط به خروج «پرچم‌های سیاه» و پدید آمدن آن پرچمها از سمت مشرق و یا از جانب خراسان می‌باشد. از آنجا که حقیقت و ماهیت این پرچمها برای بسیاری از افراد، ناشناخته و مجهول است و تشخیص انگیزه‌ی خروج، و پیدایش آنها برای تعداد زیادی از مردم مانند معمائی بغرنج، سخت و مشکل بنظر می‌رسد، لذا ناگزیریم، برای اینکه واقعت آن پرچمها آشکار شود و بدانیم: که صاحبان این پرچم‌های سیاه (که در روایات فراوانی آمده است که پرچمهایی سیاه از مشرق نمایان می‌شود و با مردی بنام سفیانی می‌جنگد و زمینه‌ی حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام را آماده می‌سازد) چه کسانی هستند، و چه می‌خواهند و چرا خروج می‌کنند و مقصودشان از این خروج و نهضت، و جنبش و حرکت و جنگ و نبرد و قتل و کشتار چیست، مختصری در این باره گفتگو کنیم تا این معما، حل گردیده و ماهیت آن بر همگان روشن شود.

سنت پرچمداری در گذشته و حال

در دنیای متمدن و جهان پیشرفته‌ی امروز در میان همه‌ی دولت‌ها و کشورهای کوچک و بزرگ، و ممالک مستقل و نیمه مستقل جهان که به اصطلاح آزادی از دست رفته‌ی خود [صفحه ۱۴۶] را بازیافته و به استقلال نسبی و ظاهری رسیده‌اند، رسم بر این است که: هر دولت و کشور در دنیا خواه و ناخواه دارای شعار مخصوص و پرچم ویژه‌ای است که از بقیه‌ی دولت‌ها و کشورها متمایز می‌گردد. چنانکه می‌دانیم پرچم هر کشور در واقع رمز استقلال و نشان‌دهنده‌ی عظمت و مظهر نیرومندی آن کشور است، و گرچه بصورت ظاهر چند سانت و یا یکمتر پارچه‌ای بیش نیست، اما از آنجا که رمز استقلال کشور به شمار می‌رود، در نزد همگان محترم، و از جلوه و شکوه خاصی برخوردار است و چون نشانه‌ی استقلال و رمز آزادی محسوب می‌شود در نظر سربازان و افراد نظامی بقدری پر شکوه و جلال است که در یادگانه‌ی نظامی در برابر آن رژه می‌روند و احیانا بدان سوگند می‌خورند. از اینها که بگذریم هر گاه کشور مورد هجوم دشمن قرار گرفت به هنگام جنگ سربازان مدافع آن را به دوش می‌کشند و در برابر دشمن آن را به اهتزاز درمی‌آورند و برای برافراشتن آن و جلوگیری از سرنوشتی‌اش، فداکاران و جان‌فشانیها می‌کنند تا جایی که حتی برای حفظ و نگهداری‌اش تا سرحد مرگ پیش می‌روند و جان خود را نیز در این راه فدا می‌سازند، و این حقیقی است که همه‌ی ما امروز با چشم خود بالعیان آن را مشاهده می‌کنیم. خلاصه‌ی مطلب آنکه: سنت پرچمداری، و داشتن پرچم و همچنین برافراشتن پرچمها در موقع جنگ، و حفظ و نگاهداری آن، از جمله‌ی آداب و رسوم دیرین ملت‌ها در طول تاریخ بشریت و از عادات همیشگی آنهاست و تنها مربوط به امروز نیست، بلکه سابقه‌ی تاریخی طولانی دارد. در این باره ابن خلدون در کتاب معروف خود بنام «مقدمه‌ی ابن خلدون» می‌نویسد: سنت پرچمداری از آغاز خلقت بشر تاکنون در جنگها معمول و متداول بوده و شعار مخصوص جنگ بشمار می‌رفته و ملت‌ها همچنان آنها را در رزمگاهها و میدانهای نبرد بکار می‌برده‌اند و حتی در دوران رسالت پیامبر گرامی اسلام نیز این سنت تداوم داشته و آن حضرت هم مانند دیگران در جنگهایی که داشته، به این سنت پای بند بوده است. [صفحه ۱۴۷]

گوای تاریخ و حدیث

مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب پراج «بحارالانوار» درباره‌ی این مطلب که علی علیه‌السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده است می‌نویسد: مالک بن دینار از سعید بن جبیر پرسید، پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله چه کسی

بود؟ جواب داد: علی ایطالب علیه‌السلام. [۱۷۰]. و در روایت دیگری از تاریخ طبری، و بلاذری. و صحیح مسلم و بخاری چنین نقل کرده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و اله اراده فرمود برای جنگ «بدر» بیرون برود، هر گروهی از مسلمانان برای خود پرچمی را انتخاب نمودند، پرچم «حمزه» سرخ رنگ، و پرچم «بنی‌امیه» سبز رنگ، و پرچم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام «زرد رنگ» و پرچم پیامبر صلی الله علیه و اله سفید رنگ بود. [۱۷۱]. و در جنگ «خیبر» موقعی که آن حضرت فرمود: «لأعطين الراية غدا رجلا يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله»؛ «این پرچم را فردا بدست کسی خواهم داد که او خدا و پیغمبر خدا را دوست می‌دارد، و خدا و پیغمبرش هم او را دوست می‌دارند، و او بر نمی‌گردد مگر اینکه فاتح و پیروز باشد» این پرچم را بدست علی علیه‌السلام داد. [۱۷۲]. از دیدگاه تاریخ و حدیث، مسلم است که بکار بردن پرچم و برافراشته داشتن آن به هنگام جنگ و نبرد پیوسته در طول تاریخ چه پیش از ظهور اسلام و چه بعد از آن همچنان ادامه داشته است و حتی در تاریخ آمده است که در زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز در جنگ جمل و صفین، فرزند آن بزرگوار بنام «محمد بن حنفیه» پرچمدار و صاحب رایت آن حضرت بوده است. [۱۷۳]. در حادثه‌ی خونین کربلا، نیز سمت پرچمداری «حسین بن علی علیه‌السلام» به عهده‌ی برادر رشید و شجاع و فداکارش «قمر بنی‌هاشم» حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام بوده و پس از [صفحه ۱۴۸] آن نیز حتی کسانی که برای برانداختن نظام ظالمانه «بنی‌امیه» و پی‌ریزی حکومت ستمگرانه‌ی «بنی‌عباس» قیام کردند، مانند- ابومسلم خراسانی و یاران او که مردم را علیه بنی‌امیه شوراندند- هر چند که اهل حق نبودند- ولی بهر حال علامت ویژه و نشانه‌ی مخصوص داشتند که نشانه‌ی حرکتشان همان پرچم‌های سیاه بوده است. در هر صورت: در هر دوره و زمانی، هر دولت و کشوری که نغمه‌ی استقلال و آزادی را سر داده است و هر گونه قیام و انقلابی که در جهان بوقوع پیوسته است و هر گروهی که زمام امور چند روزه‌ی دنیای ناپایدار را بدست گرفته‌اند، خواه و ناخواه دارای علامت ویژه و نشانه‌ی مشخصی که آنها را از سایر دولتها و کشورها متمایز سازد، بوده‌اند.

نشانه استقلال تشیع

اشاره

با توجه به اینکه هر قوم و ملتی در هر عصر و زمانی طبق سنت معمول دارای نشانه‌ی مخصوصی بوده است، اگر روایات را ملاحظه کنیم، می‌بینیم که رهبران دینی و پیشوایان مذهبی از حرکت گروهی خبر داده‌اند که دارای پرچم‌های سیاه می‌باشند و از آن، بعنوان «رایات سود» یاد شده است، این پرچم‌ها، همین پرچم‌های سیاه معمولی فعلی شیعیان است و همین پرچمهاست که نشانه‌ی استقلال، و رمز آزادی و مظهر توان و نیرومندی این گروه مخلص و فداکار و حقیقت‌خواه است. و باز همین پرچمهاست که علاوه بر آنکه یکی از نشانه‌های بارز عزاداری شیعیان و علامت غمگساری آنان بر شهدای گلگون کفن کربلا و نکوهش بر بنی‌امیه و همه‌ی جنایتکاران و ستم‌پیشگان در طول تاریخ بشریت بشمار می‌رود (و در ایام عزاداری و سوگواری سرور شهیدان و رهبر آزادمردان جهان حضرت حسین بن علی علیه‌السلام در هر شهر و روستا، و بر سر هر کوی و برزن، و سر در خانه‌ها، مساجد، حسینیه‌ها، تکایا، و در گوشه و کنار خیابانها نصب می‌گردد و شیعیان راستین حسین علیه‌السلام بدینوسیله شدت حزن و اندوه خود را با نصب آنها به جهانیان، اعلام می‌کنند) در روایات اسلامی، نموداری از حرکت انقلابی تشیع، و علامت رویارویی‌شان با کفر جهانی معرفی گردیده است. البته این درست است که این پرچمها با این کیفیت، و یا رنگ خاص، در دوران رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و یا زمان برخی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام وجود نداشته است، ولی از [صفحه ۱۴۹] آنجا که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و اله و جانشینان معصوم آنحضرت پیوسته با عالم غیب در ارتباط بوده و بر اثر وحی و نبوت و احراز مقام امامت و ولایت از حقیقت و آینده جهان ترسیم روشنی داشته‌اند. لذا از آینده‌ی درخشان ملتی که شعار آنها «پرچم‌های سیاه» بوده و برای احقاق حق و

برانداختن نظام ظلم و ستم و احیاء مذهب خود در آینده قیام خواهند کرد، خبر داده و مسلمانان را از حرکت انقلابی چنین مردمی که پس از گذشت سالیان درازی پیدا خواهند شد، و زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام خواهند بود، با اطلاع ساخته، و شعار مخصوص آنان را که همان «پرچم‌های سیاه» بوده است به جهانیان گوشزد فرموده‌اند. به هر حال در این زمینه روایات فراوانی در کتب معتبره‌ی شیعه و سنی موجود است که برای نمونه تنها به ذکر ۲ حدیث اکتفا نموده و توضیح بیشتر را به موضوعی که تحت عنوان «قیام زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام از مشرق آغاز می‌شود» ارجاع می‌دهیم و اینک ۲ حدیث؛ ۱- متقی هندی در کتاب «کنز العمال» درباره‌ی (صاحبان پرچم‌های سیاه) که با لشکریان سفیانی مواجه می‌گردند و آنها را در جنگ، شکست می‌دهند، در ضمن یک خطبه‌ی مفصل و طولانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آورده است: «فبیعت علیه فتی من قبل المشرق یدعو الی اهل بیت النبی صلی الله علیه و اله هم أصحاب الرايات السود و المستضعفون، فیعزهم الله و ینزل علیهم النصر، فلا یقاتلهم أحد الا هزموه». [۱۷۴]. آنگاه جوانمرد آزاده‌ای که مردم را به سوی اهل بیت پیغمبر دعوت می‌کند، از طرف مشرق بر علیه سفیانی برانگیخته می‌شود، و آنان (یعنی: مردم مشرق زمین) صاحبان پرچم‌های سیاه، و مردم مستضعفی هستند که خداوند به آنها قدرت و عظمت و نیرو می‌بخشد، و آنان را پیروز می‌گرداند. هیچکس با آنها نمی‌جنگد مگر آنکه آنان او را شکست می‌دهند. ۲- محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت نعمانی» و مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار» روایت کرده‌اند که: [صفحه ۱۵۰] از کعب الاحبار، روایت شده است که در ضمن حدیثی نسبتاً مفصل گفت: حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - از نسل علی علیه‌السلام است، برای او غیبتی است مانند غیبت یوسف، و بازگشتی است مانند بازگشت «عیسی بن مریم» علیه‌السلام و پس از آنکه مدتی غایب شده باشد ظاهر می‌شود، در وقتی که ستاره‌ی سرخ و یا ستاره‌ی دیگری طلوع کرده و «زوراء» که (شهر ری) است خراب شده و «مزوره» که بغداد است خسف و نگو‌ن‌سار گردیده و سفیانی خروج نموده، و جنگ میان فرزندان عباس (یعنی بنی‌العباس) و جوانان ارمنیه و آذربایجان در گرفته باشد و آن جنگی است که هزاران هزار کشته دارد و هر کسی دست بر قبضه‌ی شمشیر جواهر نشان (و آشکار) دارد، و جنگ بسیار بزرگی است که پرچم‌های سیاه در آن در اهتزاز است و آن جنگ، همان جنگی است که مرگ سرخ (یعنی کشتن و کشته شدن با وسایل مدرن جنگی) را به مردم بشارت می‌دهد، و با طاعون خطرناک آمیخته است. [۱۷۵].

تذکر

باید توجه داشت: روایاتی که درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از مشرق، و یا خراسان رسیده است، و محدثان و راویان آثار اهل بیت علیهم‌السلام آنها را در کتابهای خود تحت عنوان «رایات سود» و یا «زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام» آورده‌اند، این پرچمها، غیر از پرچم‌های سیاه ابومسلم خراسانی است. زیرا: اولاً- این پرچمها، پرچمهایی است که نشانه‌ی استقلال و آزادی و معرفی «شیعه» است. ثانیاً- در نزدیکیهای خروج حضرت مهدی علیه‌السلام و پیشاپیش ظهور مبارک آن حضرت نمایان می‌گردد. و ثالثاً- صاحبان آن پرچمها، کسانی هستند که برای پیا داشتن حق و از بین بردن باطل و محو آثار ظلم قیام می‌کنند، و با قیام خود زمینه‌ی حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌آورند. [صفحه ۱۵۱] لذا بیشتر کسانی که روایات مربوط به پرچم‌های سیاه را نقل کرده‌اند، گفته‌اند که: این پرچم‌های سیاه، نه آن پرچم‌های ابومسلم خراسانی است بلکه پرچمهایی است که برای وصول بحق و رسیدن به امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - و ملحق شدن به آن حضرت خواهد آمد.

ابن کثیر دمشقی، متوفای سال ۷۷۴ هجری در کتاب «نهایة‌البدایة و النهایة» پس از ذکر روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از خراسان آورده است، چنین می‌نویسد: این پرچم‌های سیاه، نه آن پرچم‌های سیاهی است که ابومسلم خراسانی با آنها آمد و دولت بنی‌امیه را در سال ۱۳۲ هجری، سرنگون ساخت، بلکه این پرچمها، پرچم‌های سیاه دیگری است که برای یاری دادن و کمک رساندن و مساعدت حضرت مهدی علیه‌السلام می‌آید. و خداوند کار آن حضرت را در یک شب اصلاح می‌نماید و او را بوسیله‌ی مردمی از اهل مشرق که وی را یاری می‌دهند و دولتش را برپا می‌دارند و ارکانش را محکم می‌کنند، و پرچم‌های شان سیاه است. تایید می‌فرماید. [۱۷۶]. مؤلف کتاب «الاشاعه لاشراط الساعه» برزنجی شافعی نیز پس از آنکه روایتی را از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه نقل کرده است درباره‌ی ماهیت این پرچم‌ها و صاحبان آن چنین می‌نویسد: تذکر: این پرچم‌های سیاه، غیر از پرچم‌های سیاهی است که برای یاری دادن بنی‌العباس آمدند، و گرچه این هر دو پرچم از طرف مشرق و اهل خراسان است و هر دو با بنی‌امیه می‌جنگند اما پرچم‌های سیاه دومی با پرچم‌های بنی‌العباس فرق بسیار دارد، زیرا: صاحبان این پرچمها - کلاه‌هایشان سیاه و لباسها و پیراهن‌هایشان - سفید است و آنها لباس‌هایشان سیاه بود، و این پرچمها کوچک است و آن پرچمها بزرگ بود، و این پرچمها رهبران سیدی هاشمی [صفحه ۱۵۲] است که فرمانده سپاه او مردی بنام شعیب بن صالح تمیمی است و آن پرچمها آنها را «ابومسلم» رهبری می‌کرد، و صاحبان این پرچمها با مردی از اولاد ابوسفیان - بنام سفیانی - می‌جنگند و صاحبان آن پرچمها با (بنی‌مروان) جنگیدند، و در روایت «سعید بن مسیب» به همه‌ی اینها تصریح شده است. [۱۷۷]. [صفحه ۱۵۳]

مشرق کجاست و خراسان کدام سرزمین است؟

اشاره

با توجه به اینکه «مشرق» سرزمین وسیع و پهناوری است که کلیه‌ی مناطق شرقی جهان، از کشورهای عربی خاورمیانه و حجاز گرفته تا «شامات» و عراق و ایران و حتی برخی از کشورهای مجاور ایران را تا سرحد «چین» نیز شامل می‌شود، باید دید منظور رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام که فرموده‌اند «پرچم‌های سیاهی از مشرق زمین نمایان می‌شود و صاحبان آن پرچمها برای دولت حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه‌سازی می‌کنند» این مشرق کجاست؟ و چه سرزمینی است؟ و در کدامین نقطه از نقاط جهان واقع شده و چه کشورهایی را شامل می‌شود؟ آیا مقصود رسول خدا صلی الله علیه و اله و امامان معصوم علیهم‌السلام از لفظ «مشرق» همه‌ی کشورهای شرقی و مناطق خاورمیانه است یا اینکه منطقه‌ی خاص و سرزمین مشخصی را در نظر داشته‌اند؟ و آیا هدف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و جانشینان معصوم آن حضرت از کلمه‌ی «مشرق» و «خراسان» و پرچم‌های سیاهی که از آنجا آشکار می‌گردد ایران است، آیا دلیل قاطع و قانع‌کننده‌ای هم هست که این موضوع را تأیید کند یا خیر؟

هدف روایات از مشرق و خراسان ایران است

بدون تردید و با صراحت کامل می‌توان اظهار اطمینان کرد که هدف روایات از لفظ مشرق و کلمه‌ی خراسان فقط و فقط کشور اسلامی ایران است، زیرا: [صفحه ۱۵۴] اولاً- وقتی که روایات را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، می‌بینیم که هم نام مشرق در آنها دیده می‌شود و هم نام خراسان، و بعلاوه هر کدام از این روایات، یکدیگر را تفسیر می‌کند و نقاب از چهره‌ی مبهمات هم برمی‌دارند و همان موضوعی را که روایات مربوط به مشرق بیان می‌کند همان را هم روایاتی که درباره‌ی «خراسان» آمده است، تایید می‌نماید. و ثانیاً - روایات مربوط به زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام منحصر به مشرق و خراسان نیست،

بلکه همچنانکه در نکته‌ی اول، تذکر دادیم، مؤیداتی از قبیل کلمه‌ی فرس و عجم و موالی و نظائر اینها در روایات دیده می‌شود که قسمتهایی از آن روایات را بیان کردیم و تعدادی از آنها هم در آینده خواهد آمد. حال، برای اینکه این ادعاء بدون دلیل نباشد، و اطمینان پیدا کنیم که هدف روایات از لفظ مشرق و کلمه‌ی خراسان (هر دو لفظ) کشور ایران است، بذکر دو حدیث که درباره‌ی مشرق، و خراسان آمده است بسنده می‌کنیم و به شرح آن دو حدیث می‌پردازیم تا حقیقت مطلب آشکار گردیده و شک و تردیدی برای کسی باقی نماند. ۱- در پاره‌ای از روایات چنین آمده است: «عن الزبیدی قال: قال رسول الله صلی الله علیه و اله: یخرج ناس من المشرق فیوطنون للمهدی علیه‌السلام یعنی سلطانه». [۱۷۸]. زبیدی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مردمی از مشرق زمین بیا می‌خیزند و قیام می‌کنند و برای حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه‌سازی می‌کنند، یعنی: زمینه‌ی قدرت و دولت و سلطنت آن حضرت را آماده و مهیا می‌سازند. ۲- در حدیث دیگری چنین روایت شده است: «عن ثوبان قال: قال رسول الله صلی الله علیه و اله: اذ رأیتم الرايات السود قد أقبلت من «خراسان» فأتوها و لو حبوا علی الثلج فان فیها خلیفه الله المهدی». [۱۷۹]. [صفحه ۱۵۵] ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هرگاه دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان نمایان شد، بسوی آنان بشتابید و به آنها ملحق شوید اگرچه افتان و خیزان، و با دست و زانو و یا سرانگشتان پا بر روی یخ راه بروید، زیرا خلیفه‌ی خدا حضرت مهدی علیه‌السلام با آنها و در میان آنهاست.

وحدت جهت مشرق با خراسان

در این دو روایت هم نام مشرق، و هم نام خراسان دیده می‌شود و رسول گرامی صلی الله علیه و اله با دو تعبیر مختلف، آنها را از یک جا و یک مکان و یک سرزمین، از قیام اسلامی گروهی در آخرالزمان پیش از انقلاب جهانی مهدی موعود -عجل الله تعالی فرجه- خبر داده است. ممکن است در بدو امر تصور شود که «مشرق» و «خراسان» دو جای مختلف و دو سرزمین متفاوت است ولی با اندکی نظر و تأمل در سایر احادیث، این معنا بخوبی روشن می‌شود که هر دوی آنها یکی است و بین این دو کلمه تفاوتی وجود ندارد. توضیح آن اینکه: «مشرق» بر وزن مسجد- اسم مکان است و همانگونه که اهل لغت گفته‌اند: «مشرق» عبارت است از محل طلوع آفتاب، و آن طرفی که آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. [۱۸۰]. بنابراین با توجه به اینکه علاوه بر لفظ مشرق کلمه‌ی خراسان نیز در احادیث فراوانی که در مورد زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام آمده است و سرزمین خراسان، پیوسته جزء خاک ایران و از نقاط بسیار حساس و مرکزی این مرز و بوم بشمار می‌رفته، و در طرف شرقی کشور پهناور ایران واقع شده، و در زمانهای گذشته منطقه‌ای آباد و آزاد و وسیع، و سرزمین گسترده‌ای بوده، و شهرت فوق‌العاده و بسزائی داشته، و همواره جزء مناطق مرکزی ایران بحساب می‌آمده، و خود ایران هم از بلاد شرق، و خاورمیانه و نسبت به عربستان و شامات و عراق، و برخی دیگر از سرزمینهای عربی خاورمیانه در جانب شرقی این کشورها قرار گرفته، و اضافه‌ی بر همه‌ی اینها شخص رسول اکرم علیهماالسلام نیز در [صفحه ۱۵۶] عربستان و حجاز زندگی می‌کرده است، معلوم می‌شود که مقصود روایات هم از کلمه‌ی «مشرق» و هم از کلمه‌ی «خراسان»، کشور ایران است. زیرا چنانچه هدف اینگونه روایات از کلمه‌ی (مشرق) کلیه‌ی مناطق شرقی تا سرحد چین، مراد باشد در این صورت تصریح برخی از روایات که می‌گوید: حرکت پرچم‌های سیاه از خراسان خواهد بود، بی‌معنا و بی‌فایده است و اگر هدف روایات، از کلمه‌ی (مشرق)، کشور اسلامی ایران باشد فقط در اینصورت با کلمه‌ی «خراسان» قابل جمع خواهد بود. و باید گفت مراد از «خراسان» نیز کشور ایران بوده است نه استان خراسان فعلی (چنانکه برخی تصور کرده‌اند که مراد از خراسان همین خراسان و شهر مقدس مشهد است، و عقیده دارند که قیام سید حسنی باید از همین شهر مقدس باشد) و می‌گویند که او حتماً باید از همین سرزمین خراسان فعلی با پرچم‌های سیاه بیاید. بنابراین، هر چند که ممکن است حرکت سپاه و لشکر و اعزام و نیرو و محل تجمع افراد و به اهتزاز در آمدن پرچم‌های سیاه و همچنین تعداد قابل توجهی از افراد سپاه و ارتش و رؤساء کشور از همین منطقه‌ی خاص

خراسان صورت پذیرد، ولی بطور مسلم، هدف روایات از ذکر نام «خراسان» عین خراسان فعلی و شهر مقدس مشهد نیست. و بگونه‌ای که در آینده، ثابت خواهیم نمود به حسب روایات، و تحقیق پژوهشگرانی که از مدتها پیش، به دنبال شناخت سید حسنی و یا هاشمی خراسانی بوده‌اند (قیام زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام) از نفس خراسان نیست. و بهر حال حقیقت و واقعیت این مطلب در هنگام نقل روایات مربوطه بخواست خدا واضحت و روشتر خواهد گشت. اینک برای شناخت موقعیت جغرافیایی خراسان، و اینکه معلوم شود هدف روایات از «خراسان» کشور «ایران» است، لازم است نخست جغرافیای تاریخی ایران قدیم را مورد بررسی قرار داده و سپس به گفتار پژوهشگران و صاحب نظرانی که پیرامون منطقه‌ی جغرافیایی خراسان تحقیق کرده‌اند بپردازیم تا واقعیت گفته‌های پیشین بطور مستدل روشن شود. [صفحه ۱۵۷]

جغرافیای تاریخی ایران

ایران، یکی از ممالک باستانی جهان است، نام ایران از کلمه‌ی «آریانا» و یا «آیریانا» که در «اوستا» کتاب مقدس زردتشتیان آمده، گرفته شده است، معنی کلمه‌ی «ایران» سرزمین آریاها- سرزمین نجیب زادگان است. [۱۸۱]. در وجه تسمیه‌ی ایران به این نام، گفته می‌شود: کلمه‌ی «ایران» در اصل، همان آریانا و یا آیریانا بوده است که بتدریج، و کم کم طی مرور زمان، تحریف شده و بلفظ ایران امروز درآمده است. و اما کلمه‌ی «پرشیا» که اروپائیان و بیشتر خارجی‌های دیگر آنرا در مورد ایران بکار می‌برند، از لفظ قدیم یونانی «پرسیس» که بمعنی ایالت فارسی بوده و در قدیم «پرسا» خوانده می‌شده، گرفته شده است. اشتها ایران با نام فعلی آن جنبه‌ی تازگی دارد و از نیم قرن اخیر یعنی: (در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی برابر با سال ۱۹۳۵ میلادی) که دولت ایران آنروز از تمامی کشورهای جهان درخواست نمود که نام «ایران» را بجای کلمه‌ی «پرسا» و یا «پرشیا» بکار ببرند، این نام مرسوم و شناخته شده است. [۱۸۲] در شمال شرقی، و یا شرقی‌ترین نقطه‌ی ایران فعلی، منطقه‌ی وسیع و پرجمعیتی وجود دارد که در تمام دوران تاریخ اسلام، مورد توجه عمیق پیشوایان معصوم علیهماالسلام و محدثان و مؤلفان و مورخان و جهانگردان بوده است. نام این منطقه‌ی پهناور در روزگار گذشته و تاریخ اسلام «خراسان» بوده و هم اکنون نیز بهمین نام شناخته می‌شود. از مطالعه‌ی کتابهایی مانند فقه و حدیث و تاریخ و جغرافی و امثال آن که بنحوی با نام «خراسان» ارتباط پیدا می‌کند چنین استفاده می‌شود که این منطقه از عهد کهن، نام سرزمین وسیع پهناوری بوده است که معروف و مشهور بوده و از مناطق مهم و حساس و مرکزی ایران به شمار می‌رفته، و در میان سایر شهرهای ایران شهرت [صفحه ۱۵۸] بسزائی داشته است تا جائی که اعراب و مسلمانان صدر اسلام بخصوص عربهای حجاز و عراق، غالباً بموازات نام «فرس» و «عجم» و «موالی» ایرانیان را به این منطقه‌ی پرجمعیت منسوب نموده، و از آنان به عنوان «خراسانیان» و یا مردم خراسان یاد می‌کرده‌اند.

موقعیت جغرافیایی خراسان

در مورد موقعیت جغرافیایی (خراسان) و شهرت و مرکزیت این منطقه در روزگار گذشته، جهانگردان و محدثان و جغرافی‌دانهای فراوانی در گذشته و حال از اخبار و احوال این منطقه سخن گفته‌اند، که ما در اینجا به نقل قسمتی از سخنان دو نویسنده، یکی از عصر حاضر، و دیگری از قرن ششم هجری بسنده می‌کنیم. ۱- از نویسندگان عصر حاضر، آقای حبیب الله شاملوئی مؤلف کتاب «جغرافیای کامل جهان» درباره‌ی خراسان فعلی چنین می‌نویسد: «استان خراسان، وسیعترین استانهای ایران است، و از جمله‌ی استانهایی است که با دو همسایه ایران (شوروی و افغانستان) هم مرز است. این استان از شمال به جمهوری ترکستان (شوروی) - از مشرق به جمهوری افغانستان - از جنوب به استانهای سیستان و بلوچستان و کرمان - و از مغرب به استانهای مازندران و اصفهان و فرمانداری کل سمنان محدود است، وسیعترین شهرهای ایران یعنی (بیرجند) در این استان واقع است. [۱۸۳]. ۲- جهانگرد نامی قرن

ششم «یاقوت حموی» در کتاب معروف خود بنام «معجم البلدان» درباره‌ی سرزمین خراسان چنین می‌نویسد: «خراسان بلاد واسعة، أول حدودها مما يلي العراق از أذوار قصبه جوين، و آخر حدودها مما يلي الهند، و تشتمل على أمهات من البلاد، منها- نيسابور، و هرات و مرو و هي كانت قصبته، و بلخ، و طالقان، و نسا و آبيورد و سرخس، و ما يتخلل ذلك من المدن التي دون نهر جيحون». خراسان، سرزمین وسيع و پهناوری است که نخستین نقطه‌ی مرزی آن متصل به [صفحه ۱۵۹] «عراق» است و آخرین نقطه‌ی مرزی آن تا حدود هندوستان می‌رسد، و دارای شهرهای عمده و بزرگی است که از آن جمله است: نیشابور و هرات و مرو و این سه، از شهرهای بزرگ خراسان محسوب می‌شود، و بلخ و طالقان و نسا و آبیورد، و سرخس و همه آبادیها و شهرهایی که در فواصل میان شهرهای نامبرده قرار دارد تا برسد به نهر «جیحون» همه و همه جزء سرزمین خراسان است. صاحب کتاب «معجم البلدان» پس از آنکه حدود مرز و بوم «خراسان» را مطابق نظریه‌ی خود بیان می‌کند، گفتار «بلاذری» یکی دیگر از مورخین نامی متوفای سال ۲۷۹ هجری را اینگونه بیان می‌دارد: «وقال البلاذري: خراسان اربعة ارباع، فالربع الأول ايرانشهر، و هي نيسابور، و قهستان، و الطيبسان و هرات و بوشنج و باذغيس و طوس و اسمها طبران. و الربع الثاني: مرو الشاهجان و سرخس و نسا و آبيورد و مروالروذ و الطالقان و خوارزم و آمل و هما على نهر جيحون. و الربع الثالث: و هو غربي النهر بينه و بين النهر ثمانية فراسخ: ألفارياب، و جوزجان، و طخارستان العليا و خست و أندرابه و الباميان و بغلان و الحج و هي مدينة مزاحم بن بسطام و رستاق بيل، و بدخشان، و هو مدخل الناس الى تبت و من أندرابه مدخل الناس الى كابل و الترمذ و هو شرقي بلخ، و الصغانيان، و طخارستان السفلى، و خلم و سمنجان. و الربع الرابع: ما وراء النهر: بخارى، و الشاش، و الطرابند، و الصغد و هو كس، و نسف، و الروبستان، و أشروسنه، و سنم قلعة المقنع، و فرغانه و سمرقند. بلاذري: گفته است که خراسان دارای چهار بخش است. بخش اول: عبارتست از «ایران شهر» که مشتمل است بر شهرهایی چون نیشابور و کوهستان و دو طبس و هرات، و بوشنج، و باذغیس، و طوس که اسم آن طبران است. بخش دوم: که عبارتست از مروشاهجان، و سرخس، و نسا، و آبیورد، و مرورود [صفحه ۱۶۰] و طالقان و خوارزم و آمل که در بالای نهر جیحون واقع است. بخش سوم: قسمتهای غربی نهر جیحون است که فاصله‌ی بین آن و بین نهر جیحون هشت فرسخ است و آنها عبارتند از: فاریاب، و جوزجان، و طخارستان بالا، و خست، و اندرابه، و بامیان و باقلان و الحج، و رستاق بیل، و بدخشان. و بخش چهارم: ماوراءالنهر است که عبارتست از بخاری، و شاش، و طرابند، و صغد و هو کس و نسف و روبستان و اشروسنه و سنم قلعه مقنع و فرغانه و سمرقند. و آنگاه «یاقوت حموی» می‌گوید: سخن صحیح درباره‌ی خراسان و حدود آن همانست که ما قبلا بیان نمودیم، زیرا اگر کسی شهرهای دیگری را غیر از آنچه ما گفتیم به خراسان نسبت دهد بخاطر آنست که آن شهرها جزء قلمرو حکومت خراسان، و تحت نفود، و حیطه‌ی تصرف والی و حکمران خراسان بوده، و آن شهرها زیر نظر او اداره می‌شده و نام (خراسان) همگی آن شهرها را در بر می‌گرفته است. سپس می‌گوید: از شریک بن عبدالله روایت شده که وی گفته است: خراسان جعبه‌ی تیرهای خداوندی است هرگاه بر ملتی غضبناک شود بوسیله‌ی «خراسانیان» آنها را سرکوب می‌کند و هم چنین می‌گوید: در حدیث دیگری وارد شده است (که هیچ پرچمی از خراسان برای نبرد بیرون نیامده است که برگشته باشد، نه در جاهلیت و نه در اسلام، مگر اینکه به‌هدف خود رسیده است). سپس «یاقوت حموی» صاحب کتاب «معجم البلدان» بعد از مدح و تعریف مردم خراسان به دنبال سخنان خود چنین می‌گوید: و قد طعن قوم فی أهل خراسان و زعموا أنهم بخلاء و هو بهت لهم، الی أن قال: و من أين لغیرهم مثل محمد بن اسماعیل البخاری، و مسلم بن حجاج القشیری و أبی عیسی الترمذی و أبی حامد الغزالی و الحاکم النیسابوری و غیرهم من أهل الحدیث و الفقه». گروهی ندانسته و از روی نادانی به عیبجویی مردم خراسان پرداخته و می‌گویند [صفحه ۱۶۱] آنها مردمانی پست و بخیل‌اند و این سخن بهتانی بزرگ به مردم خراسان است. در کجای عالم می‌توان یافت کسانی را که مانند مردم خراسان باشند و حال آنکه افرادی مانند «بخاری» و «قشیری» و «ترمذی» و «غزالی» [۱۸۴] و «حاکم نیشابوری» دانشمندانی از اهل فقه و حدیث از میان آنها برخاسته‌اند. نتیجه‌ای که از مجموع گفتار دو نویسنده بخصوص صاحب کتاب «معجم البلدان» بدست

می‌آید این است که: اولاً: منطقه‌ی خراسان بگفته‌ی «یاقوت حموی» در زمان «بلاذری» متوفای سال ۲۷۹ هجری بمراتب وسیعتر، بزرگتر، پهناورتر و پرجمعیت‌تر از زمان خود او بوده تا جائی که حتی بیشتر شهرهای افغانستان و شوروی، (مانند بلخ و بخارا و سمرقند و جوزجان و قزاقستان و ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان شوروی) همه‌ی آنها جزء سرزمین خراسان بوده است، ولی تقسیمات کشوری و اداری جدید، و زور و فشار و قلدری دولتهای قدرتمند و سهل‌انگاری زمامداران وقت باعث جدا شدن شهرهای نامبرده از ایران گردیده است. ثانیاً: خراسان با مرکز قدیم آن (طوس) از نظر تاریخی پیوسته جزء نقاط حساس و مرکزی ایران بحساب می‌آمده و حتی امروز نیز جزء خاک ایران است و در تعریف و تقسیم‌بندی «یاقوت حموی» و «بلاذری» داخل، و بحال خود باقی است. و ثالثاً: در روزگار گذشته «خراسان» چنان شهرت داشته که با لفظ «مشرق» برابر و مساوی بوده است تا جائی که «اعراب» و مسلمانان آنروز را بدین سرزمین پهناور نسبت داده و به همه‌ی ایرانیان «خراسانیان» و یا مردم «خراسان» می‌گفته‌اند. دلیل بر این مدعا، همان گفتار اخیر صاحب «معجم‌البلدان» است که: می‌گوید: (سخن صحیح درباره‌ی حدود و مرز و بوم خراسان همانست که ما گفتیم) اما در عین حال پس از تعریف و تمجید مردم خراسان بناگاه سخن خود را باز پس می‌گیرد و می‌گوید: عده‌ای ندانسته به عیب‌جوئی مردم خراسان پرداخته و می‌گویند آنها مردمانی پست‌اند و این سخت بهتان بزرگی به مردم خراسان است. آنگاه بلافاصله عده‌ای از دانشمندان بزرگ اهل سنت را مانند «بخاری» و عده‌ای [صفحه ۱۶۲] دیگر نام می‌برد و آنها را از اهل خراسان می‌داند و می‌گوید: کجا می‌توانید مانند این دانشمندان از اهل فقه و حدیث پیدا کنید! با آنکه بگفته‌ی «بلاذری» شهر «بخارا» از سرزمین ماوراءالنهر است نه از سرزمین خراسان، با این وجود می‌بینید که «یاقوت حموی» باز بلاد ماوراءالنهر را از سرزمین را از سرزمین خراسان دانسته و «بخاری» را از مردم خراسان معرفی می‌کند. از اینجا فهمیده می‌شود که نسبت دادن دانشمندانی چون بخاری و ترمذی و امثال آنان به مردم «خراسان» با آنکه بخاری از اهل بخارا و از سرزمین ماوراءالنهر است، بلحاظ همان شهرت و موقعیت حساس سرزمین خراسان بوده است که اعراب و مسلمانان در هر دوره و زمانی آن را مساوی با شرق، و یا «مشرق» می‌دانسته‌اند، و گرنه هیچ دلیل دیگری در کار نبوده است. بطور خلاصه: هم اکنون نیز استعمال لفظ «مشرق» و «خراسان» در مورد ایران در اصطلاح عرب حجاز و شام و عراق، شایع و رایج است، با این تفاوت که لفظ «خریسان» که مراد از آن همان خراسان است در زبان عرب حجاز و روستانشینان عراق مصطلح است، و نام مشرق در زبان مردم شام رواج دارد. در هر حال: مشرق و خراسان، دو نام مترادفی است که از قدیم‌الایام تاکنون علی‌رغم نامگذاری جدید کشور ایران، استعمال می‌شده و تاکنون هم، استعمال هر دو لفظ، یعنی: مشرق و خراسان، در زبان ساکنین حجاز و مردم عراق، رایج است و اما غریبه‌ها، همانگونه که در وجه تسمیه‌ی ایران متذکر شدیم نام خراسان در نزد آنها آوازه و شهرتی ندارد بلکه آنها ایران را بنام «پارس» و «پرسا» یا «پرشیا» می‌شناسند. و البته علت آنها هم دوری آنها از این منطقه می‌باشد، و لذا آنها مناطق شرقی دنیا را به سه بخش - خاورمیانه - خاوردور - خاورنزدیک - تقسیم نموده و مناطقی را که در طرف شرق آنها واقع شده و نسبت به کشورهای آنان نزدیکتر بوده است بنام خاور نزدیک و مناطقی را که نسبت به آنها بعد بیشتر داشته‌اند، عربستان و شامات و عراق و ایران بنام خاورمیانه و مناطقی را هم که نسبت به آنها خیلی دورتر بوده است بنام خاوردور، نامگذاری کرده‌اند. [صفحه ۱۶۳] دلیل دیگر: مورد دیگری که باز هم می‌توان گفت: هر جا که در حدیث و تاریخ نام خراسان به میان آمده است مراد از آن، مطلق ایرانیان بوده‌اند، باز هم گفتار صاحب «معجم‌البلدان» درباره‌ی زمینه‌سازی انتقال دولت بنی‌امیه به بنی‌عباس است. وی در این باره چنین می‌نویسد: هنگامی که «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» می‌خواست دعوتگران خود را برای دعوت مردم به خلافت بنی‌عباس به سوی شهرها گسیل دارد، درباره‌ی مقاصد و تمایلاتی که در آن روز بر ولایات اسلام به پیروان خود چنین گفت: اما مردم کوفه: و پیرامون آن همه شیعه‌ی علی علیه‌السلام و دوستدار او و فرزندان اویند، و مردم بصره و اطراف آن همه شیعه‌ی عثمان و همیشه خود را مظلوم می‌دانند و عقیده دارند که بهتر این است که بنده‌ی خدا مظلوم و مقتول باشد نه ظالم و قاتل، مردم جزیره یعنی: (موصل) در شمال عراق همه

خارجی‌اند و عربهایی هستند که مانند عجمها زندگی می‌کنند و مسلمانانی هستند که خوی نصاری دارند، اهل شام جز معاویه و طاعت بنی‌امیه و پیروی آل مروان و بغض و کینه دیرین دیگر چیزی نمی‌شناسند، و اما مکه و مدینه «ابوبکر» و «عمر» بر آنها غلبه یافته‌اند. پس بر شما باد به «خراسان» به آنجا رو کنید که مردم آنجا از نظر جمعیت فراوانتر و از نظر شجاعت و مردانگی دلیرتر و پایدارترند، سینه‌هایی سالم و دلهایی پاک دارند که هوسها بدان راه نیافته و همگی آماده‌ی پذیرش دعوت هستند، آنان سپاهییانی نیرومندند که بدنهایی سالم و جسمهایی درشت و مهیب و بازوهای ستبر و سرهایی بزرگ و پرشور دارند و دارای ریش و سیلی انبوه می‌باشند. صداهایشان هول‌انگیز و سخنان خشن و کلمات گویا و رسایشان از اجسام نیرومندشان سرچشمه می‌گیرد، گوئی چنان می‌بینیم که چراغ نوربخش جهان از خراسان روشن شده و طومار زندگی بنی‌امیه را درهم می‌پیچد، من به خراسان که مطلع نور جهان است خوش بینم. صاحب کتاب «معجم البلدان» در قسمت دیگری از سخنان خود که درباره‌ی خراسان آورده است، عقیده‌ی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را از زبان یکی از دعوتگران [صفحه ۱۶۴] آل‌عباس بنام «قحطبه بن شیب» اینگونه بازگو می‌کند که قحطبه گفت: محمد بن علی درباره‌ی دعوت مردم خراسان به من چنین گفت: خداوند امتناع دارد از اینکه دوستان و پیروان ما جز اهل خراسان باشند و ما «عباسیان» به پیروزی نمی‌رسیم مگر بوسیله‌ی اهل خراسان و آنان نیز به پیروزی دست نمی‌یابند مگر بوسیله‌ی ما عباسیان آگاه باش که از خراسان هفتاد هزار قهرمان و جنگجوی مشهور خارج می‌شود که دل‌های آنان همچون پاره‌های آهن است. از ویژگیها و خصوصیات این مردم آنستکه: نامهایشان کینه است (مانند ابوالحسن، ابوعلی، ابوریحان) و شهرت و نسبشان به نام شهرهایشان است (مانند خراسانی شیرازی، گلپایگانی و امثال اینها) آنان دلیر مردانی هستند که پیوسته در جنگها فاتح و غالبند و سلطنت بنی‌امیه را درهم می‌پیچند و حکومت را چون عروس زینت داده و آرایش کرده در اختیار ما قرار می‌دهند. [۱۸۵]. بازهم شاهد دیگر: در اینجا مناسب است بازهم شاهد دیگری ذکر کنیم که دلالت می‌کند که مقصود از هر دو لفظ (مشرق و خراسان) کشور اسلامی ایران است، و هر یک از این دو کلمه، مفسر و مبین کلمه‌ی دیگری است و آنگاه به نقل حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام که درباره‌ی حدود مرز و بوم سرزمین خراسان رسیده و مؤید گفتار ما درباره‌ی نام سرزمین خراسان است بپردازیم، تا بر خواننده‌ی گرامی معلوم شود آنچه را که نگارنده در تفسیر و تبیین کلمه‌ی «خراسان» و موقعیت جغرافیائی این منطقه‌ی حساس آورده است، سخنی به گزاف نگفته است. علی‌اکبر دهخدا در کتاب «لغتنامه» پیرامون کلمه‌ی خراسان و تفسیر و تبیین آن، چنین می‌نویسد: «خراسان: مشرق است که در مقابل مغرب باشد. در اساطیر قدیم ما نام شهرها را غالباً نام شخص سازنده‌ی آن می‌شمردند. و مستوفی آرد: خراسان، پسر عالم، و [صفحه ۱۶۵] عالم پسر سام است، و عراق، پسر خراسان می‌باشد. خراسان: در زبان قدیم فارسی به معنی خاور زمین، یعنی مشرق زمین است. این اسم در اوائل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالت اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بود اطلاق می‌گردید. و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شد. حدود خارجی خراسان، در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر، و از سمت هند، جبال هندوکش بود. ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر گردید، تا آنجا که می‌توان گفت: خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی‌شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماوراء «هرات» که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است، در برداشت. مع‌الوصف: بلادی که در منطقه‌ی علیای رود جیحون، یعنی: در ناحیه‌ی «پامیر» واقع بودند در نزد اعراب قرون وسطی جزء خراسان، یعنی: داخل در حدود آن ایالت محسوب می‌شدند. ایالت خراسان در دوره‌ی اعراب، یعنی: در قرون وسطی، به چهار قسمت، یعنی چهار ربع تقسیم می‌گردید، و هر ربع به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت محسوب می‌شد واقع گردیدند که این چهار شهر بزرگ عبارت بودند از: نیشابور، و مرو، و هرات، و بلخ. پس از فتوحات اول اسلامی، کرسی ایالت خراسان، مرو و بلخ بود. ولی بعدها امراء سلسله‌ی طاهریان، مرکز فرمانروائی خود را به ناحیه‌ی باختر برده و نیشابور را که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهار گانه بود

مرکز امارت خویش قرار دادند. آنچه در فوق گذشت وضع خراسان به گذشته بوده است. و اما پس از جنگ «هرات» به سال ۱۲۴۹ هجری قمری، خراسان به دو قسمت تجزیه شد. قسمتی که در مغرب «هریرود» واقع بود جزء ایران، و قسمت دیگری به افغانستان ضمیمه گردید. [صفحه ۱۶۶] ناگفته نماند که علاوه بر آنچه در بالا درباره‌ی خراسان گفته شد، در پاورقی کتاب لغتنامه نیز در همان صفحه، پس از آنکه می‌گوید: منظور از خراسان، مشرق است، این چند بیت شعر را نیز در تفسیر و تبیین کلمه‌ی خراسان آورده است. خوشا جایا بر و بوم خراسان در و باش و جهان را میخور آسان‌زبان پهلوی هر کو شناسد خراسان آن بود کز وی خور آمدخور آسان را بود معنی خور آیان کجا از وی خور آید، سوی ایران‌آنگاه پس از نقل این اشعار، باز هم نوشته است: «خراسان، تفسیره، المشرق». یعنی: خراسان، به معنی مشرق زمین است. [۱۸۶].

خراسان از دیدگاه امیرمؤمنان

«سپهر» در جلد سوم کتاب «ناسخ التواریخ» مطالبی را درباره‌ی خراسان و برخی از شهرهای تابع این منطقه از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده است که چون حاوی مشخصات جغرافیای طبیعی این سرزمین کهن و متضمن نام برخی از شهرها و شهرستانهای تابعه‌ی خراسان در زمان آن حضرت است، عین عبارت کتاب را برای آشنائی بیشتر خوانندگان در ذیل می‌آوریم. وی درباره‌ی خراسان چنین می‌نویسد: آنگاه که «ابوموسی اشعری» مملکت «فارس» را بگشاد، خبر به عمر ابن الخطاب داد و اجازه خواست تا بجانب خراسان شود. بالجمله چون نامه ابوموسی به عمر رسید در پاسخ نوشت که ای ابوموسی از آن فتحها که بدست مسلمان رفت خداوند را سپاس گفتم، لکن آهنگ خراسان مکن در هر شهری که بدست تو گشوده شد، حاکمی نصب کن و خود باز [به] بصره شو و اندیشه‌ی خراسان از دل بیرون کن ما را با خراسان و خراسان را با ما [صفحه ۱۶۷] چکار، کاش در میان ما و خراسان کوههای آهن و دریای آتش بودی و مانند سد یاجوج و مأجوج هزار سد حاجز و حایل آمدی. علی علیه‌السلام فرمود: ای عمر این چه سخن است که می‌گویی! گفت: خراسان از ما دور است و مردم آن عهدشکن و خونریزند. علی علیه‌السلام فرمود: ای عمر خراسان را اثرهای بزرگ است. «هرات» شهری است از خراسان که ذوالقرنین اکبر بنا کرده و عزیز پیغمبر در آنجا نماز گذاشته، زمینی نیکو دارد و آبهای گوارا را بر آن گذرد بر هر دروازه‌ای از آن فرشته‌ای با شمشیر کشیده ایستاده و بلاها را دفع داده و آن شهر بغلبه گشود نشود مگر بدست قائم آل محمد صلی الله علیه و اله. و دیگر «خوارزم» است و آن از ثغور اسلام بشمار می‌رود آن کس که در آنجا اقامت جوید آن پادشاه یابد که مردی شمشیر گرفته در راه خدا جهاد می‌کند. خوشا بحال کسی که در خوارزم بیاید و از نماز گزاران باشد. و دیگر شهر «بخارا» است که در آنجا مردانی آیند که از کثرت عبادت «ادیمی» را مانند که مالش داده باشند. و دیگر «سمرقند» است، خداوند نیکی دهد اهل سمرقند را و این شهر در آخر زمان بدست ترکان (شرقیها و غربیها) پایمال شود. و دیگر شهر «شاش» و شهر «فرغانه» خوشا بحال کسی که در آن اراضی چند رکعت نماز بیای برد و دیگر شهر «سحاب» است و ثواب شهیدی آنرا بود که آنجا بمیرد و دیگر شهر «بلخ» است که یکبار خراب و چون بار دیگر خراب شود هرگز آباد نگردد. کاش میان ما و بلخ کوه قاف و جبل صاد میانجی بودی. و دیگر «طالقان» است که خدای را در آنجا خزانه‌هاست نه از سیم و زر بلکه از مردان دانشور که خداوند را چنانکه باید بشناسد، و در آخر زمان ملازم خدمت قائم آل محمد صلی الله علیه و اله باشند. اما در شهر هرات در آخر زمان ماران پرنده بیارد و مردم آن بلد را عرضه‌ی دمار و هلاک دارد، اما شهر «ترمذ» را بلا‌ی طاعون فرو گیرد و مردمش را نابود کند. اما مردم «دارا بگرد» در آخر زمان بدست دشمنی مقهور و مقتول شوند. [صفحه ۱۶۸] و «سرخس» را چنان زلزله عظیم درافتد که مردمش از فرع بمیرند. و در «سجستان» جماعتی باشند که قرائت قرآن کنند و احکام آن را بکار نبندند و از اسلام چنان بیرون روند که تیر از کمان، بر آن جماعت ریگ بارد، جمله را فرو پوشد. و از «بوشنج» سی کس برآید که هر یک به سیرت و صفت دجالی باشد و اگر همه‌ی مردم را بکشد غم ندارد. و مردم نیشابور بدست رعد و برق و صاعقه نابود گردند

و آن شهر چنان ویران شود که هرگز آبادانی نبیند. و در گرگان مردم نیکو آیند و به صلاح و تقوی کار کنند. و دامغان را چون سواره و پیاده فراوان باشد به سختی معاش کنند تا آن گاه که قائم آل محمد صلی الله علیه و اله بیرون شود آن جماعت را روز فرج برسد. و «طبرستان» [۱۸۷] را مؤمن اندک و فاسق فراوان آید و ایشان را از کوه و دریا منافع بسیار رسد. اما در شهر «ری» مردم فتنه‌انگیز فراوان آیند، و در آخر زمان «دیلمان» برایشان تاختن کنند و بر آن دروازه که بسوی جبل است چندان مردم مقتول شوند که شمار ایشان جز خدای نداند و در آن دروازه هشت کس از بنی‌هاشم (سادات) نماز گذارند که هر یک دعوی دار خلافت و ریاست باشند و مردی بزرگ که سمی پیغمبری بود [یعنی همانم با پیغمبری باشد] در شهر به دربندان [یعنی به محاصره] افتد و او را چهل روز حصار دهند و محاصره کنند آنگاه مأخوذ دارند و مقتول سازند و در آن ایام که کار داری بلاد به سفیان افتد [یعنی سفیانی مشهور] مردم «ری» را داهییه بزرگ رسد و بلائی قحط و غلا- و گرانی در میان ایشان بالا- بگیرد. چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کلمات را پایان برد عمر گفت: یا ابالحسن نخست مرا به فتح خراسان رغبت دادی و آنگاه اهل خراسان را از دل من دور افکندی. علی علیه‌السلام فرمود: آنچه تو را از خراسان نگفتم افزون از آنست که گفتم و این [صفحه ۱۶۹] خراسان نخست بتمامت در دست بنی‌امیه گشوده شود و در پایان کار به تحت فرمان بنی‌هاشم آید. [۱۸۸]. با توصیفی که درباره‌ی حدود جغرافیایی منطقه خراسان شد و صراحتی که یاقوت حموی در این باره اظهار داشته و هم چنین مطالب ارزنده‌ای که امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی حدود و ثغور این مرز و بوم بیان فرموده است. چنین فهمیده می‌شود که هدف روایات از ذکر نام خراسان، کشور ایران است، و اگر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از قیام فرد یا افرادی از این منطقه‌ی خاص خبر داده‌اند منظورشان از ذکر نام خراسان فقط تعیین جهت و حدود منطقه‌ی جغرافیایی قیام ایرانیان بوده است و چون خواسته‌اند پیروان خود را از قیام گروهی از مسلمانان دیندار و متعهد به اسلام با خبر سازند و مشخصات جغرافیایی آن منطقه را نسبت به سایر مناطق شرقی جهان بازگو نمایند تا از دیگر مناطق شرقی متمایز شود، لذا از مشهورترین و معروفترین و حساسترین نقاط مرکزی ایران آن روز مانند خراسان که شهرت فوق‌العاده‌ای داشته است نام برده‌اند. و البته این مطلب مسئله‌ای طبیعی است و ما امروز نیز می‌بینیم که بیشتر کشورهای مشهور جهان غالباً بوسیله‌ی شهرهای بزرگ و پرجمعیت و بخصوص شهرهای مرکزی خود معرفی می‌شوند، و اصولاً مردم، هنگامی که می‌خواهند کشوری را به دیگری بشناسانند معمولاً از معروفترین شهرهای بزرگ و یا پایتخت آن کشور نام می‌برند و این چیز تازه‌ای نیست.

خراسانی عنوان سه نفر است

پیشوایان مذهبی قیام زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام را به سرزمین خراسان نسبت داده و بطور ضمنی از رهبر آن بنام خراسانی یاد نموده‌اند، بد نیست بدانیم کسانی که در اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام از آنان بعنوان خراسانی یاد شده است، سه نفر می‌باشند. بدین معنا که عنوان نام خراسانی مربوط به سه نفر است، و آنها سه فرد مختلفی [صفحه ۱۷۰] هستند که با اهدافی مختلف قیام می‌کنند، و قیام آنها در سه دوره مجزا و سه زمان مختلف با فاصله‌ی زمانی چندین سال یا چند قرن، انجام می‌شود و قیام هیچ یک از آن سه نفر ربطی به دیگری ندارد و این سه نفر به ترتیب عبارتند از: ۱- ابومسلم خراسانی: ۲- هولاکو خان مغول: ۳- سومین خراسانی (که زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام است). اینک برای اینکه بدانیم قسمتی از روایاتی که درباره‌ی «مشرق» و خراسان رسیده است مربوط به ابومسلم خراسانی و قسمتی مربوط به «هلاکو خان مغول» و تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها هم، در رابطه با قیام «سومین خراسانی» و آخرین نفر آنهاست، بطور مختصر و فشرده از دو نفر آنان بنام ابومسلم و هلاکو خان مغول که روزگار آنها بسر آمده یاد می‌کنیم و در پایان با شخصیت کم‌نظیر «سومین خراسانی» که سیدی پرشور و انقلابی است، و بگفته برخی «سید حسنی» و به قول بعضی دیگر «سید حسینی» است آشنا شده و به معرفی عظمت و بزرگواری آن سید والا مقام می‌پردازیم.

نخستین خراسانی

یکی از کسانی که در روایات، موضوع قیام او از جانب مشرق و سرزمین خراسان مطرح شده و پیشوایان دین مبین اسلام در پیشگوئیهای خود از نام و نشانش و مقصد و هدف و ماهیت قیام و نهضتش سخن گفته‌اند و در روایات و حتی در کتب تاریخ بعنوان خراسانی شهرت پیدا کرده است «ابومسلم» خراسانی سردار حماسه‌ساز ایرانی و بنیان‌گذار دولت جابراکه «بنی‌العباس» است. آنچه از بررسی روایات و کتابهای پژوهشگران استفاده می‌شود این است که: نخستین خراسانی که در روایات فراوانی از قیام و نهضت او صحبت به میان آمده همان «ابومسلم» خراسانی معروف بنیان‌گذار حکومت عباسیان و درهم پیچاننده طومار زندگی دولت امویان است. در کتاب «تاریخ الفخری» درباره‌ی آغاز و نسب وی چنین می‌نویسد: بعضی گفته‌اند «ابومسلم» انسانی آزاد و از فرزندان «بزرگمهر» بوده است. وی در [صفحه ۱۷۱] اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد، آنگاه به ابراهیم امام فرزند محمد بن علی بن عبدالله بن عباس پیوست، و اسم خود را تغییر داد و به ابومسلم مکنی شد، سپس ابراهیم وی را تعلیم داده و تربیت نمود تا بدان مرتبه رسید که همه می‌دانیم. بعضی دیگر گفته‌اند ابومسلم برده‌ای بود که همچنان دست بدست می‌گشت تا بدست ابراهیم امام افتاد، چون ابراهیم، ابومسلم را دید، عقل و رفتارش مورد توجه وی قرار گرفت و او را از صاحبش خرید و هنر بدو آموخت تا جائی که وی را نزد «شیعه» و دعوتگران خود در خراسان فرستاد و ابومسلم همچنان پیشرفت می‌کرد تا به مقامی بلند رسید. [۱۸۹].

ابومسلم در اخبار و آثار

اشاره

ما از این جهت که تاریخ‌نویسان و وقایع‌نگاران درباره‌ی نسب «ابومسلم» اختلاف کرده‌اند کاری نداریم، زیرا گفتار و نظریه‌ی آنان درباره‌ی نسب او هر چه باشد، خواه درست یا نادرست، زیانی به مدعای ما نمی‌رساند و ربطی با بحث ما ندارد، چه آنکه هدف ما اثبات این مطلب است که ابومسلم از نظر حدیث و تاریخ نخستین خراسانی به حساب می‌آید. و اتفاقاً این مطلب را همه‌ی پژوهشگران و محققان و تحلیل‌گرانی که موضوع قیام ابومسلم خراسانی را از زاویه فن تخصصی خود مورد مطالعه قرار داده‌اند پذیرفته‌اند، و همگی اتفاق نظر دارند که وی ایرانی و بنیان‌گذار دولت «بنی‌عباس» بوده و آغاز نقطه‌ی قیام او نیز از منطقه‌ای بنام خراسان صورت گرفته است. اما آنچه شایان دقت و حائز اهمیت است این است که تمام خصوصیات و مشخصات نهضت «ابومسلم» حتی ذکر نام و عنوانش و موقعیت منطقه‌ی جغرافیایی قیامش در پیشگوئیهای ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده است. حتی سالهای سال، پیش از آنکه محققان و تاریخ‌نویسان با نام ابومسلم آشنا شوند و بازتاب قیام ریشه‌سوز و خانمان برانداز ابومسلم را علیه خاندان بنی‌امیه به رشته [صفحه ۱۷۲] تحریر در آورند، عین گفته‌های آنان در پیشگوئیهای پیشوایان آمده است. در این زمینه روایات بسیار زیادی وجود دارد که برای اثبات مدعای خود فقط به چند نمونه اشاره می‌نمائیم.

حدیث ۱۰

سعید بن مسیب از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که آن حضرت فرمود: پرچم‌های سیاهی از «مشرق» بسود بنی‌العباس خارج می‌شود و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهند ماند. پس از آن پرچم‌های سیاه دیگری که آن پرچم‌ها کوچک است و با مردی از نسل ابوسفیانی (سفیانی مشهور) و یاران او می‌جنگند، از مشرق زمین قیام می‌کنند و سپس مطیع حضرت مهدی علیه‌السلام

می‌شوند و زمام کار را به دست وی می‌سپزند. [۱۹۰]. در این روایت نه تنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله از خلافت بنی‌عباس و ظهور دولتی در آخرالزمان از بنی‌هاشم خبر می‌دهد بلکه رسول خدا صلی الله علیه و اله در این حدیث با همه‌ی اختصارش، با صراحت تمام، هم از خلافت بنی‌عباس خبر داده، و هم از سرزمین مشرق (منطقه‌ی جغرافیایی بنیان‌گذار دولت عباسیان) گفتگو نموده، و هم از «پرچم‌های سیاه» که شعار ویژه‌ی ابومسلم خراسانی و سیه‌جامگان خراسان بوده است نام برده، و هم در ضمن از نهضت گروه دیگری که در آخرالزمان قیام می‌کنند، و سالها پس از انقراض دولت بنی‌عباس روی کار می‌آیند و شعار ویژه‌ی آنان نیز پرچم‌های سیاه است پیشگوئی فرموده است. البته با این تفاوت که فرموده است پرچم‌های گروه دوم که مطیع حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام می‌گردند بر خلاف پرچم‌های سیاه بنی‌العباس که دراز و طولانی و در حدود چهارده ذراع بوده، [۱۹۱]، «سیاه و کوچک» است و صاحبان آنها با سفیانی می‌جنگند و سرانجام تسلیم حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام می‌گردند. [صفحه ۱۷۳

حدیث ۰۲

مکحول، از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که آن حضرت فرمود: «من با بنی‌عباس چه کرده‌ام که امت مرا تعقیب نموده و پیرو خود می‌سازند، و به آنها لباس سیاه می‌پوشانند، خداوند به آنها (بنی‌عباس) لباس آتشین بپوشاند. [۱۹۲]. در این روایت نیز رسول اکرم صلی الله علیه و اله هم از حکومت فرزندان عباس خبر داده و هم از رواج رنگ سیاه پیشگویی نموده است.

حدیث ۰۳

مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب پر ارج «بحارالانوار» در مورد نام ابومسلم، روایتی را از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بدین صورت نقل فرموده است: «اعمش» از مردی از قبیله‌ی «همدان» چنین روایت کرده که ما در جنگ «صفین» با علی علیه‌السلام بودیم و شامیان طرف راست سپاهیان عراق را درهم شکستند و عراقیان پا به فرار گذاشتند، مالک اشتر بر عراقیان بانگ زد و فریاد برآورد تا آنها را بسوی معرکه و میدان جنگ باز گرداند، در این میان امیرمؤمنان علیه‌السلام زمزمه‌ای آغاز نمود و در حالی که روی سخنش با اهل شام بود فرمود: «یا ابامسلم خذهم» ای ابومسلم آنان را بگیر، و این سخن را سه بار تکرار فرمود: مالک اشتر عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین مگر ابومسلم در میان سپاه شام نیست که شما این چنین می‌فرمائید؟! حضرت در پاسخ مالک فرمود: ای مالک منظور من از ابومسلم آن مرد خولانی که تو گمان برده‌ای نیست، بلکه مقصود من از ابومسلم آن مردی است که در آخر زمان از «مشرق» خروج می‌کند و خداوند بوسیله‌ی او اهل شام را به هلاکت می‌رساند و سلطنت بنی‌امیه را از دستشان خارج می‌سازد و زوال حکومت بنی‌امیه بدست اوست. [۱۹۳]. [صفحه ۱۷۴] در این روایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با صراحت تمام و بدون هیچگونه ابهامی نام ابومسلم خراسانی را رسماً به جهانیان اعلام داشته و با یک جمله‌ی کوتاه (ای ابومسلم آنان را بگیر) از قیام پر ماجرای ابومسلم که یکی از دعوتگران با نفوذ و پیروان سرسخت بنی‌عباس بوده اشاره نموده است. دیگر جای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که نخستین خراسانی، همان ابومسلم مشهور و سردار حماسه‌ساز سیه‌جامگان خراسان است. و جالب توجه است که: همه‌ی مطالبی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیرمؤمنان علیه‌السلام و سایر امامان علیهم‌السلام در رابطه با قیام ابومسلم بیان داشته‌اند در صفحه‌ی خارج بوقوع پیوسته و از نظر تاریخ نیز ثابت و مسلم گردیده است.

«مسعودی» که جهانگردی تیزبین و مورخی چیره دست است در کتاب معروف خود بنام «مروج الذهب» که از جمله‌ی منابع مهم تاریخی بشمار می‌رود، پس از آن که مقداری درباره‌ی نسب «ابومسلم» بحث می‌کند چنین می‌گوید: «ابومسلم» در آغاز کار غلام ادريس بن ابراهيم عجلي بود، سپس کارش بالا گرفت و حوادث او را با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، و پس از او با ابراهيم بن محمد بن علی ملقب به امام مربوط ساخت، و ابراهيم امام او را به خراسان فرستاد و دستور داد اهل دعوت از او اطاعت کنند و فرمانش را گردن نهند. از آنجا قدرت یافت و کارش نیرو گرفت و رنگ سیاه را رواج داد و دستور داد که لباس و پرچم و علم را به رنگ سیاه تبدیل نمایند، و نخستین کسی که از مردم خراسان در نیشابور لباس سیاه پوشید و رنگ سیاه را باب کرد مردی بنام «اسید بن عبدالله» بود و پس از آن سیاهپوشی در بیشتر شهرهای نواحی خراسان رواج یافت و کار ابومسلم قوت گرفت. [۱۹۴]. [صفحه ۱۷۵]

دومین خراسانی

براساس برخی از روایات وارده‌ی از معصومین علیهم‌السلام، یکی از نشانه‌های بارز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و اله، سقوط بنی‌عباس و انقراض دولت جابرانه‌ی این خانواده است که به دست (دومین خراسانی) انجام می‌شود. او که از ناحیه‌ی خراسان خروج می‌کند کسی جزء «هلاکوخان مغول» نوه‌ی چنگیزخان مغول نیست. گرچه در روایاتی که در زمینه‌ی سقوط خلافت بنی‌عباس از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است بطور صریح و آشکار نامی از «هلاکوخان مغول» بمیان نیامده است، اما: به هر حال ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام با اشارات و کنایات و بیان صفات و خصوصیات که با هلاکوخان مغول، وفق می‌دهد به شیعیان و دوستان و پیروان حقیقی خود فهمانیده‌اند که برهم زنده‌ی دولت بنی‌عباس و درهم پیچاننده‌ی طومار زندگی آخرین خلیفه‌ی عباسی همان هلاکوخان مغول است. در این باره روایات نسبتاً فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- اسحاق بن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «لا ترون ما تحبون حتی یختلف بنو فلان فیما بینهم، فاذا اختلفوا طمع الناس و تفرقت الکلمه و خرج السفیانی». [۱۹۵]. آنچه را که شما دوست دارید (که مراد قیام حضرت قائم علیه‌السلام است) نخواهید دید مگر موقعی که بنی‌فلان (یعنی بنی‌عباس) در بین خود اختلاف کنند. و چون آنان اختلاف کردند مردم به طمع می‌افتند و تفرقه ایجاد می‌شود و آن وقت است که سفیانی ظاهر می‌شود. ۲- «عن مفضل بن یزید، عن ابي عبدالله علیه‌السلام قال: قلت له ایام عبدالله بن علی، قد اختلف هولاء فیما بینهم، فقال علیه‌السلام: دع ذاک انما یجیء فساد أمرهم من حیث بدأ صلاحهم». [۱۹۶]. مفضل بن مزید می‌گوید: در ایام شورش عبدالله بن علی، به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: یا بن رسول الله در میان اینها یعنی بنی‌عباس اختلاف افتاد [و طبق وعده‌ای] [صفحه ۱۷۶] که شما در مورد اختلاف بنی‌عباس داده‌اید باید منتظر آمدن دولت حق بود [حضرت فرمود: این سخن را واگذار و به این زودیه‌ها انتظار نابودی آنها را نداشته باش، زیرا تباهی کار اینها و انقراض دولتشان از همانجائی خواهد بود که سلطنتشان آغاز شد. برای فهمیدن این دو حدیث، نخست باید دید مقصود از: عبدالله بن علی کیست؟ و دوم این که منظور امام صادق علیه‌السلام که فرموده است؟ «انما یجیء فساد أمرهم من حیث بدأ صلاحهم» چیست؟ راجع به قسمت اول حدیث: بطوری که ابن‌اثیر در تاریخ «کامل» در حوادث سال ۱۳۷ و ۱۳۸ در شرح حال «عبدالله بن علی» آورده است، ظاهراً مقصود از او عبدالله بن علی عموی «منصور» دوانیقی است، زیرا وی در استقرار خلافت بنی‌عباس و انقراض دولت بنی‌امیه بسیار مؤثر بوده و با «بنی‌امیه» جنگهای سختی داشته است. جریان اختلاف او با منصور بشرحی که ابن‌اثیر در تاریخ کامل ذکر نموده، چنین است: «ابوالعباس سفاح» نخستین خلیفه‌ی عباسی عبدالله بن علی را به حکومت شامات منصوب نمود و او پس از مرگ ابوالعباس زیر بار منصور دوانیقی نرفت، و با او مخالفت ورزید و خود را خلیفه و جانشین ابوالعباس معرفی کرد و مردم شام را به بیعت با خویش دعوت نمود و گروه زیادی هم با او بیعت کردند تا اینکه در سال ۱۳۷ هجری منصور دوانیقی ناچار شد ابومسلم خراسانی را به دفع

او بفرستد. «ابومسلم» با لشکر بسیار به دفع او روانه شد و در «نصیبین» که محلی است در نزدیک موصل و بر سر راه شام قرار دارد، با هم روبرو شدند و مدت شش ماه جنگیدند و سرانجام لشکر «عبدالله بن علی» شکست خورد و خود او فرار کرد و به «بصره» آمد و در خانه برادرش «سلیمان بن علی» والی بصره مخفی شد تا این که پس از گذشت یکسال بالاخره با منصور بیعت کرد و خیال منصور از او راحت شد. و اما راجع به قسمت دوم حدیث: که امام صادق علیه‌السلام فرموده است «انما یجیء فساد امرهم من حیث بدأ صلاحهم» یعنی انقراض دولت آنها از جایی خواهد بود که از همانجا سلطنت آنها آغاز شد، منظور حضرت از این جمله این است که: همانگونه که [صفحه ۱۷۷] ظهور دولت «بنی‌العباس» و آغاز سلطنت آنها بدست مردی بود که از سمت مشرق زمین آمد (و او ابومسلم خراسانی بود) همچنین انقراض آنها نیز بدست مرد نیرومندی خواهد بود که وی نیز از همان ناحیه خراسان خواهد آمد (و او هلاکوخان مغول نوه چنگیزخان مغول است). البته باید توجه داشت: که این توضیح در صورتی درست است که مراد از انقراض، انقراض خلافت باشد نه انقراض سلطنت، زیرا فرق است میان انقراض خلافت و انقراض سلطنت، چه آن که در اخبار زیادی وارد شده که سلطنت «بنی‌عباس» پس از انقراض خلافت بار دیگر تجدید می‌شود و سلطنت آنها هم در عراق خواهد بود و انقراض آخرین فردی که بر کرسی ریاست ایشان تکیه خواهد زد چنانکه قبلا در بخش اول درباره‌ی اختلاف بنی‌عباس گفتیم بدست توانای سومین خراسانی که سیدی هاشمی و از ساله‌ی پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله و ذریه‌ی طیبی علی و زهرا علیهما‌السلام است صورت خواهد گرفت. به هر حال مطابق بسیاری از روایات «دومین خراسانی» همان هلاکوخان مغول است. برای اثبات این مطلب حدیث سوم را بخوانید. ۳- مرحوم علامه‌ی حلی (رضوان الله تعالی علیه) از پدرش نقل می‌کند، علت این که اهل کوفه و کربلا و نجف در فتنه‌ی مغول قتل عام نشدند و از هجوم سربازان هلاکو به سرزمین عراق مصون و محفوظ ماندند این بود که وقتی هلاکوخان مغول به خارج بغداد رسید و هنوز شهر را فتح نکرده بود، بیشتر اهل حله از ترس هلاکو و هجوم سربازان او خانه‌های خود را ترک نموده به «بطایح» گریختند و تعداد خیلی در شهر باقی ماندند، از آن جمله: پدرم و سید بن طاووس، و فقیه ابن ابی‌العز. این سه نفر تصمیم گرفتند به «هلاکو» نامه‌ای بنویسند و صریحا اطاعت خود را نسبت به او اعلام دارند، این تصمیم عملی شد و نامه‌ای نوشتند و بوسیله یک فرد غیرعرب برای «هلاکوخان» فرستادند، هلاکو پس از دریافت نامه فرمانی بنام آقایان صادر کرد و بوسیله دو نفر به نامه‌ی «نکله» و «علاء‌الدین» فرستاد و به آن دو نفر سفارش نمود که به آقایانی که نامه نوشته‌اند بگویند اگر شما در گفتار خود راستگو هستید و نامه را از صمیم قلب و صفای باطن نوشته‌اید و دل‌های شما با نوشته‌ی شما مطابقت دارد نزد ما بیائید. [صفحه ۱۷۸] فرستادگان هلاکو به «حله» آمدند و پیام هلاکو را به آقایان ابلاغ کردند، اما آقایان از ملاقات با هلاکو بیمناک بودند زیرا نمی‌دانستند پایان کار چه خواهد شد و هلاکو با آنان چگونه رفتاری خواهد داشت. علامه می‌گوید: پدرم به فرستادگان هلاکو گفت: اگر من به تنهایی نزد هلاکو بیایم، کافی است. گفتند: آری. پدرم با آن دو نفر حرکت کرد و در آن موقع هنوز بغداد فتح نشده بود و هنوز آخرین خلیفه‌ی عباسی یعنی: مستعصم را نکشته بودند. وقتی پدرم به حضور هلاکو رسید هلاکو به وی گفت: شما چطور به مکاتبه با من اقدام نمودید و چگونه به ملاقات من آمدی پیش از آنکه بدانی کار من با خلیفه به کجا می‌کشد و از کجا اطمینان پیدا کردید که کار من و خلیفه به صلح نمی‌انجامد و من او را رها نمی‌کنم. پدرم در جواب گفت: علت این که ما به شما نامه نوشتیم و من به حضور شما رسیدم، بر اساس روایتی است که از حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به ما رسیده است و آن روایت این است: قال فی خطبه الزوراء، و ما أدراک ما الزوراء، أرض ذات أثل یشد فیها البنیان و تکثر فیها السکان، و یکون فیها مخادم و خزان، یتخذها ولد العباس موطنا، و لزخرفهم مسکنا، تکون لهم دار لهو و لعب، یکون بها الجور الجائر و الخوف المخیف، و الأئمة الفجرة، و الأمراء الفسقة، و الوزراء الخونة، تخدمهم أبناء فارس و الروم، لا یأتمرون بمعروف اذا عرفوه، و لا یتناهون عن منکر اذا نکره، تکفی الرجال منهم بالرجال و النساء بالنساء، فعند ذلك الغم العمیم و البکاء الطویل و الویل و العویل لأهل الزوراء من سطوات الترك، و هو قوم صغار الحدق، و جوههم کالمجان المطوفة، لباسهم الحدید، جردمرد، یقدمهم

ملک یأتی من حیث بدأ ملکهم، جمهوری الصوت، قوی الصولۃ عالی الهمۃ، لا یمر بمدینۃ الا فتحها ولا ترفع علیه رایۃ الا نکسها، الولیل، الولیل لمن ناواه، فلا یزال كذلك حتی یظفر». [۱۹۷]. [صفحه ۱۷۹] علی علیه‌السلام در خطبه‌ی زوراء، [۱۹۸] فرموده است: چه می‌دانی زوراء چیست! سرزمین وسیعی است که در آنجا بناهای محکم پایه‌گذرای می‌شود، مردم بسیاری در آن سکنی می‌گزینند، رؤساء و ثروت‌اندوزان در آن اقامت می‌کنند، بنی‌عباس آنجا را مقرر حکومت خود و پایگاه ثروت‌های خویش قرار می‌دهند، زوراء برای «بنی‌عباس» خانه‌ی بازی و لهو و لعب است. آنجا مرکز ستم ستمکاران و کانون ترسهای دهشتناک است، جای سران گنهکار و امراء فاسق و فرمانروایان خیانتکار و جنایت پیشه است. و جمعی از فرزندان فارس و روم آنان را خدمت می‌کنند. در چنین محیط تیره و گناه‌آلود و در آن شرائط ننگین و شرم‌آور، اندوه عمومی و گریه‌های طولانی و شرور و بدبختی دامنگیر مردم زوراء می‌شود، و گرفتار هجوم اجانب نیرومند می‌گردند، این اجانب ملتی هستند که حدقه چشم آنها کوچک و صورت‌هایشان مانند سپر طوق شده و لباس‌هایشان زره آهنین است. سیمای جوانی دارند و پیشاپیش آنها فرمانروائی است که از همانجائی که سلطنت فرزندان عباس شروع شده (یعنی از ناحیه‌ی مشرق و خراسان) می‌آید. او صدائی بلند و سطوت و شوکتی نیرومند، و همتی عالی دارد، به هیچ شهری نمی‌گذرد مگر آن که آن را فتح می‌کند، و هیچ پرچمی در برابرش افراشته نمی‌شود مگر آن که سرنگونش می‌سازد، بلا و عذاب بزرگ، برای کسی است که با او دشمنی کند و به مخالفتش برخیزد، او پیوسته صاحب نیرو و قدرت است تا پیروزی نهائی نصیبش گردد. آنگاه پدر علامه پس از قرائت خطبه به هلاکو گفت: علی علیه‌السلام در این خطبه اوصافی را ذکر فرموده است که ما تمامی آن اوصاف را در شما می‌یابیم و به پیروزی شما امیدواریم، و به همین جهت به شما نامه نوشتیم و من حضور شما آمدم. «هلاکو» هم فکر و اندیشه‌ی آقایان را به پاکی و حسن قبول تلقی کرد و فرمانی صادر نمود و در آن فرمان مردم حله را مورد عنایت مخصوص قرار داد، و بدین سبب مردم حله و کوفه و نجف از هجوم سربازان هلاکو در امان ماندند. [صفحه ۱۸۰] بنابراین نتیجه‌ای که از مجموع مطالب گذشته بدست می‌آید «دومین خراسانی» هلاکو خان مغول نوه‌ی چنگیز خان مغول است. و در این مطلب چه از نظر حدیث و چه از نظر تاریخ تردیدی وجود ندارد و ما هنگامی که به تاریخ انقراض خلافت خلفاء بنی‌عباس نگاه می‌کنیم می‌بینیم تنها کسی که توانسته است حکومت جابرانه‌ی «بنی‌عباس» را به زوال و نابودی بکشاند و ریشه‌ی ظلم و ستم آنان را از بیخ و بن برکند، هلاکو خان مغول بوده است و گر نه پیش از او کسانی برای سرکوبی عباسیان و نظام طاغوتی آنان رفتند ولی شکست خورده برگشتند. [۱۹۹].

سومین خراسانی

و اما سومین خراسانی که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در روایات بی‌شماری حرکت انقلابی او را از علائم نزدیک به ظهور و یکی از نشانه‌های بارز آشکار شدن حضرت مهدی علیه‌السلام دانسته و حتی در پاره‌ای از روایات به حتمی بودن قیام او تصریح فرموده‌اند، و بیشتر حوادث مربوط به شرق و آشوبهایی که در خاور میانه روی می‌دهد در ارتباط با خواسته‌ها و دعوت اسلامی اوست، و قیامش نیز متصل به قیام حضرت ولی عصر علیه‌السلام می‌باشد سیدی است بزرگوار عالی مقام، ارجمند، فرمانروا، و از سلاله‌ی پاک رسول خدا صلی الله علیه و اله و ذریه‌ی طیبه‌ی علی و زهرا علیهما‌السلام که قیام مقدس و نهضت پرثمرش، زمینه‌ساز حکومت عدل الهی و انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام است. [۲۰۰]. [صفحه ۱۸۱]

قیام زمینه‌سازان دولت مهدی از مشرق آغاز می‌شود

اکنون که دانستیم که «مشرق» کهجاست، و سرزمین خراسان کدام است، و خراسانی چه کسی است، و هدف روایات از «پرچم‌های سیاه» چیست، به اصل مطلب می‌پردازیم و روایاتی را که دانشمندان گرانقدر شیعه و بزرگان اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و اشخاص دیگر درباره‌ی حرکت و خروج «پرچم‌های سیاه» از «مشرق» و یا «خراسان» نقل کرده‌اند، بازگو می‌کنیم، تا برخی از اسرار و رموز نهضت مقدس ایرانیان، و انگیزه‌ی قیام دلاورانه‌ی آنان که به رهبری مردی دلسوز و دلباخته‌ی حق که از نوادگان پر شور و انقلابی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است برای همگان روشن شده و حق جویان و حقیقت‌خواهان نکته‌سنج بوسیله‌ی اخبار آل محمد صلی الله علیه و اله حقیقت را آنگونه که هست دریابند.

دانشمندان اسلام و پرچم‌های سیاه

یکی از مطالب مهمی که برای دانشمندان اسلامی از تاریخ صدر اسلام تاکنون مطرح بوده و هست و محدثان و بزرگان اسلام از شیعه و سنی پیوسته آنرا در کتابهای خود یکی از اساسی‌ترین علائم ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام دانسته‌اند، داستان حرکت «پرچم‌های سیاه» از مشرق و سرزمین خراسان است. [صفحه ۱۸۲] روایاتی که درباره‌ی حرکت «پرچم‌های سیاه» از مشرق و یا خراسان از پیغمبر گرامی صلی الله علیه و اله نقل شده، به قدری مهم و حائز اهمیت است که برای احدی از دانشمندان اسلام (چه شیعه و چه سنی) قابل تردید نیست. از این رو همگی آنها در صدور اینگونه روایات از رسول خدا صلی الله علیه و اله اتفاق نظر داشته و احادیث مربوط به «پرچم‌های سیاه» را در تمام منابع موثق حدیث و کتابهای خود نقل کرده‌اند. ما که اکنون در صدد تحلیل و تفسیر اینگونه روایات برآمده‌ایم چون این روایات در کتب مختلف بصورت‌های مختلفی نقل شده، و هر کدام از آنها حاوی نکات برجسته‌ای است، از این رو برخی از آنها را از چندین منبع موثق نقل کرده‌ایم که امید است مفید واقع شود.

پرچم‌های سیاه در منابع مهم حدیث

اشاره

روایاتی که درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از مشرق، و حرکت آنها بسوی (عراق) برای مبارزه‌ی با دشمن، از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، رسیده و در تمام منابع مهم، و کتب شیعه و سنی ثبت و ضبط گردیده بسیار فراوان است که ما بلحاظ اختصار بعضی از آنها را نقل می‌کنیم:

حدیث ۱۰

در یک حدیث مفصل که در زمینه‌ی خروج «پرچم‌های سیاه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت شده چنین آمده است: «عن عبدالله بن مسعود، قال: أتينا رسول الله صلی الله علیه و اله فخرج إلينا مستبشرا، يعرف السرور فی وجهه، فما سأله عن شئ إلا أخبرنا به، و لا سكتنا إلا ابتدأنا، حتى مرت فئه من بنی هاشم، فیهم الحسن و الحسين، فلما رأهم، خبر بمرهم، (و فی نسخه بمرهم) و انهملت عیناه، فقلنا: یا رسول الله ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه، (و فی نسخه تکرهه). فقال: انا أهل البيت (و فی نسخه أهل بیت) اختار الله لنا الاخرة علی الدنيا و انه سلقی أهل بیتی من بعدی تطريدا و تشریدا فی البلاد حتى ترفع «رايات سود من المشرق» فیسألون الحق فلا یعطونه ثم یسألونه فلا یعطونه [صفحه ۱۸۳] (و فی نسخه ثم یسألون فلا یعطونه) فیقاتلون، فینصرون، فمن أدركه منکم أو من أعقابکم فلیأت امام أهل بیتی، ولو حبوا علی الثلج، فانها رايات هدی یدفعونها الی رجل من أهل بیتی، یواطیء اسمه اسمی، و اسم ابیه اسم أبی، فیملک الأرض فیملأها قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما). [۲۰۱]. عبدالله بن مسعود گفت: حضور رسول الله

صلی الله علیه و اله شرفیاب شدیم و آن حضرت در حالی که سرور و شادمانی از چهره‌ی مبارکش نمایان بود باروئی گشاده بسوی ما آمد و از ما استقبال نمود، در مدتی که در محضر آن حضرت بودیم، از هیچ موضوعی پرسش ننمودیم مگر آنکه حضرتش ما را به آن خبر داد، و سکوت ننمودیم مگر آنکه خود آن حضرت آغاز سخن فرمود، تا اینکه گروهی از بنی‌هاشم که حسن و حسین علیهما‌السلام نیز در میان آنها بودند از آنجا گذشتند، همینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را دید از آنچه بر آنها خواهد گذشت خبر داد و از سرانجام کار و مسیرشان ما را باخبر ساخت، و اشک از دیدگان حضرتش جاری شد، ما عرض کردیم: یا رسول الله ما همچنان در چهره‌ی شما گرفتگی می‌بینیم که دوست نداریم شما را بدینسان ببینیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: ما خاندانی هستیم که خداوند بجای این دنیا جهان آخرت را برای ما برگزیده است و این خاندانم پس از من در شهرها گرفتار آوارگیها و بی‌خانمانیها خواهند شد تا این که پرچم‌های سیاهی از طرف مشرق برافراشته شود که صاحبان آن پرچم‌ها حق را می‌طلبند ولی به آنها نمی‌دهند و خواسته‌هایشان را اجابت نمی‌کنند و تا دو بار یا سه بار حق را می‌طلبند اما باز هم به آنها نمی‌دهند، پس می‌جنگند و پیروز می‌شوند. آنگاه فرمود: پس هر کس از شما یا از بازماندگان شما آن زمان را درک کند، باید بسوی امام اهل بیت من بشتابد هرچند افتان و خیزان بر روی برف یا یخ راه برود، زیرا آن پرچم‌ها، پرچمهایی است که بر طریق هدایت است و صاحبان آن پرچم‌ها، آن را بدست مردی از اهل بیت من می‌سپزند که نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است [۲۰۲] و او مالک زمین می‌گردد و آن را پر از عدل و داد [صفحه ۱۸۴] می‌نماید، چنانکه پیش از آن پر از ظلم و ستم شده بود. این حدیث را «یوسف بن یحیی‌اشافعی» در کتاب معروف خود بنام «عقدالدرر» نقل نموده و پس از آن در دنباله حدیث گفته است: این حدیث را «حاکم» در کتاب مستدرک خود به همین صورت آورده است، سپس می‌افزاید: ابونعیم اصفهانی، ابن ماجه قزوینی و نعیم بن حماد، همگی آنها این روایت را نقل نموده و به همین مضمون آورده‌اند. [۲۰۳]. توضیح کوتاهی پیرامون حدیث: این حدیث که از ابن مسعود نقل شده است از روایات بسیار معروف و مشهور است که در نزد بزرگان و پیشوایان علم حدیث و در نزد اهل سنت به حدیث «رایات» معروف است و متأسفانه با آنکه اکثر محدثان و راویان اخبار نبوی و حافظان حدیث آن را نقل، و روایت نموده‌اند، عبارات کتابهایی که آنرا ذکر کرده‌اند مختلف و متفاوت است. از اختلاف الفاظ و عبارات حدیث، چنین فهمیده می‌شود که این حدیث تا اندازه‌ای بازپچه‌ی دست برخی از راویان قرار گرفته و در الفاظ و عبارات آن تصرف نموده و همانگونه که دلخواه خودشان بوده است آن را نقل کرده‌اند، زیرا هنگام بررسی حدیث می‌بینیم که برخی از «راویان» مقدمه‌ی حدیث را حذف کرده و برخی آن را مختصر کرده و قسمتهایی از آن را انداخته‌اند و بعضی هم بطور کامل آن را در کتابهای خود به صورتی که آنرا یافته‌اند روایت کرده‌اند و در این میان تنها موردی که می‌توان گفت این حدیث از نظر متن از همه موارد کاملتر است، همین حدیثی است که صاحب کتاب «عقدالدرر» آن را از کتاب «مستدرک حاکم» آورده است. متأسفانه این روایت هم از دست برد تغییر و جابجایی الفاظ، و تقدیم و تأخیر آن سالم نمانده و اضطرابی در عبارات و الفاظ آن دیده می‌شود ولی بهرحال حدیث کامل [صفحه ۱۸۵] است و این تقدیم و تأخیر و تغییر و جابجایی الفاظ، مغیر معنای حدیث نیست. شگفت‌آور اینجاست که: با اینکه بیشتر کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند و بلکه همه‌ی آنها به ابن مسعود نسبت داده‌اند جمله‌ی «اسم ایبه اسم ابی» یعنی: پدر او همانم پدر منست، در نقل آنان دیده نمی‌شود با وجود این «حاکم در مستدرک» این جمله را نقل نموده و آن را به ابن مسعود نسبت داده است در حالی که خود اهل سنت نیز برخی از آنان این جمله را قبول ندارند و معتقدند که این جمله جزء حدیث نیست، و معلوم نیست ایشان این جمله را چگونه و از کجا آورده است. در هر صورت ما برای اینکه شما خواننده‌ی عزیز، هم به میزان اختلافی که در نقل الفاظ و عبارات حدیث دیده می‌شود واقف شوید، و هم تفسیر و تصویر روشنی از حرکت «پرچم‌های سیاه» و شناخت صاحبان آن پرچم‌ها داشته باشید، بار دیگر متن حدیث مذکور را از چند کتاب معتبر دیگر که از منابع مهم حدیث در نزد اهل سنت محسوب می‌شود نقل می‌کنیم و در پایان، متن همان حدیث را از کتاب «الملاحم و الفتن» مرحوم سید بن طاووس

که یکی از مهمترین منابع موثق شیعه به شمار می‌رود در اینجا می‌آوریم تا میزان اختلاف نقل این روایت روشن شده و بر بصیرت و بینایی مان نسبت به حقانیت «پرچم‌های سیاه» افزوده شود. و اینک نقل روایت ابن مسعود از دیگر منابع معتبر: الف: «شیخ سلیمان بلخی قندوزی» در کتاب معروف خود بنام «ینایع الموده» حدیث رایات سود، یعنی: «پرچم‌های سیاه» را مرفوعاً از ابن مسعود چنین آورده است: «و عن ابن مسعود: انا اهل بیت اختار الله تعالى لنا الاخرة على الدنيا، و ان اهل بيتي سيلقون بعدى اثره و شده و تطريدا في البلاد حتى يأتى قوم من ههنا و أشار الى المشرق، أصحاب رایات سود، فيسألون حقهم فلا يعطونه، مرتين أو ثلاثا، فيقاتلون، فينصرون، فيعطون ماشاؤا، فلا يقبلونها حتى يدفعوها الى رجل من اهل بيتي، فيملأها عدلا بعد ما ملئت ظلما، فمن أدرك ذلك فليأتهم ولو حبوا على الثلج». [۲۰۴]. [صفحه ۱۸۶] پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: ما خاندانی هستیم که خدای تعالی بجای این دنیا آخرت را برای ما برگزیده است، و این خاندان من در شهرها با رنجها و سختیها و آوارگیها مواجه خواهند شد تا اینکه گروهی از اینجا بیایند «و آنگاه با دست خود به مشرق اشاره نمود و فرمود: آنان صاحبان پرچم‌های سیاهند آنان حق خودشان را می‌خواهند ولی حقشان را به ایشان نمی‌دهند، و آنها تا دو بار یا سه بار حق خودشان را درخواست می‌کنند ولی آنرا بایشان نمی‌دهند، از اینرو به نبرد برمی‌خیزند و می‌جنگند، و پیروز می‌شوند، آنگاه آنچه را که ایشان می‌خواستند به آنها ارزانی می‌دارند ولی آن «طایفه» دیگر نمی‌پذیرند تا اینکه آن پرچم‌ها را به مردی از اهل بیت من می‌سپارند و او زمین را از عدل پر می‌کند بعد از آنکه از ظلم پر شده باشد، پس کسی که آن روزگار را درک کند، باید بسوی آنها بشتابد اگر چه با دست و زانو بر روی برف و یا یخ راه برود. ب: «ابن ماجه‌ی قزوینی» در کتاب معروف خود موسوم به «سنن ابن ماجه» حدیث مذکور را با مقدمه‌ی کوتاهی از «ابن مسعود» اینگونه نقل کرده است: «عن عبدالله قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه و اله اذ أقبل فتية من بني هاشم فلما رأهم النبي صلى الله عليه و اله اغرورقت عيناه و تغير لونه، قال: فقلت: ما نزال نرى في وجهك شيئا نكرهه فقال: انا اهل بيت اختار الله لنا الاخرة على الدنيا، و ان اهل بيتي سيلقون بعدى بلاء و تشريدا و تطريدا، حتى يأتى قوم من قبل المشرق، معهم رایات سود، فيسألون الخير فلا يعطونه، فيقاتلون، فينصرون، فيعطون ما سألوا، فلا يقبلونها حتى يدفعوها الى رجل من اهل بيتي، فيملؤها قسطا كما ملئوها جورا، فمن أدرك ذلك منكم فليأتهم ولو حبوا على الثلج». [۲۰۵]. عبدالله بن مسعود گفت: هنگامی که ما در نزد رسول الله صلی الله علیه و اله بودیم، بناگاه گروهی از جوانان بنی‌هاشم پیدا شدند، چون رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را دید، دیدگان آن حضرت اشک آلود شد و اشک در چشمانش حلقه زد، و رنگ چهره مبارکش تغییر کرد. عبدالله گوید: من گفتم یا رسول الله ما همچنان در چهره‌ی شما چیزی را می‌بینم که [صفحه ۱۸۷] دوست نداریم شما بدینسان باشید، فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا بجای این دنیا آخرت را برای ما برگزیده است و خاندان من پس از من گرفتار بلاها و آوارگیها و بی‌خانمانیها خواهند شد تا آنکه طایفه‌ای از «طرف مشرق» پیدا شوند که پرچم‌های سیاه با خود همراه دارند. آنان درخواست خیر و نیکی می‌نمایند ولی آن را به آنها نمی‌دهند از این رو می‌جنگند و پیروز می‌شوند، و آنگاه آنچه را که آنان می‌خواستند به آنان داده می‌شود، ولی آن طایفه دیگر نمی‌پذیرند تا آنکه آن پرچم‌ها (و یا امارت و حکومت) را به مردی از خاندان من می‌سپارند، و آنان زمین را از عدل و داد پر می‌کنند، چنانکه قبلا از جور و ستم پر شده بود. پس هر کس از شما آن روزگار را دریابد، باید بسوی آنان بشتابد هر چند افتان و خیزان بر روی برف باشد. ج: «ابن حجر هیثمی مکی» در کتاب «صواعق المحرقة» همین حدیث را از ابن مسعود نقل کرده و مانند ابن ماجه، مقدمه‌ی حدیث را ذکر نموده است با این تفاوت که بجای (فتیه من بنی‌هاشم) یعنی جوانانی از بنی‌هاشم (فتیه من بنی‌هاشم یعنی: گروهی از بنی‌هاشم) را آورده و در آخر آن جمله‌ی «فان فيها خليفة الله المهدى» یعنی: خلیفه خدا حضرت مهدی علیه‌السلام در میان آنهاست، را به آن افزوده است. از لحاظ ابن حجر معلوم می‌شود که این حدیث، همان حدیث کتاب «ینایع الموده» می‌باشد و این دو کتاب، یعنی: ینایع الموده، و صواعق المحرقة، عبارت حدیث را از «سنن ابن ماجه» گرفته‌اند، چنانکه خود ابن حجر به این معنا تصریح می‌کند و می‌گوید: «اخرجه ابن ماجه» ولی متأسفانه در کتاب سنن ابن ماجه که در دسترس است جمله‌ی

فان فيها خلیفه الله المهدی، وجود ندارد و معلوم نیست که چرا این قسمت از حدیث افتاده و چه کسی آنرا حذف کرده است. [۲۰۶]

د: «مرحوم سید بن طاووس - علیه‌الرحمه -» در کتاب «الملاحم و الفتن» حدیث ابن مسعود را این چنین روایت کرده است: «عن عبدالله قال: بینما نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه و اله اذ مر فتیه من قریش [صفحه ۱۸۸] فتغیر لونه، فقلنا، یا رسول الله، انا لا- نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه فقال: انا أهل بیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنيا و ان أهل بیتی هؤلاء سیصیبهم بعدی بلاء و تطرید و تشرید، حتی یرج قوم من هیننا و أومیء بیده نحو المشرق معهم رایات سود، یسألون الحق فلا- یعطونه، و یسألون فلا یعطون، فیقاتلون و یصبرون، فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه، حتی یدفعوها الی رجل من أهل بیتی، یملاها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا، فمن أدرکهم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج». [۲۰۷]. از عبدالله بن مسعود روایت شده است که وی گفت: در این میان که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله نشسته بودیم ناگاه چند نفر از جوانان قریش از آنجا گذشتند، با دیدن آنها رنگ از صورت پیغمبر پرید و چهره‌اش تغییر کرد، ما گفتیم یا رسول الله ما پیوسته شما را نگران و گرفته می‌بینیم که دوست نداریم شما بدین گونه باشید، فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا برای ما بجای این دنیا آخرت را انتخاب فرموده است و این خاندان من (همین‌ها که از اینجا گذشتند) بزودی بعد از من به بلاها دچار خواهند شد و گرفتار آوارگی و دربدری و بی‌خانمانی خواهند گردید تا این که گروهی (از این) طرف قیام کنند، و با دست مبارک خود بسوی مشرق اشاره نموده و فرمود: آنان پرچم‌های سیاه دارند، و «حق» را مطالبه می‌کنند ولی به آنها نمی‌دهند، دوباره درخواست حق می‌کنند آن را به آنها نمی‌دهند، پس می‌جنگند و صبر و شکیبایی را پیشه خود می‌سازند، آنگاه آنچه را که می‌خواستند به ایشان می‌دهند اما این بار، دیگر آنها نمی‌پذیرند تا آنکه آن پرچم‌ها (و یا حکومت) را به مردی از اهل بیت من می‌سپارند و او زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنانکه از ظلم و جور پر شده بود، پس هر کس که آنان را درک کند باید خود را به آنان برساند و اگرچه با دست و زانو بر روی برف و یا یخ راه برود. نتیجه‌ی نقلهای مختلف: از مجموع نقلهای مختلفی که در مورد حدیث «عبدالله بن مسعود» از چندین منبع [صفحه ۱۸۹] موثق آوردیم، با همه‌ی اختلافاتی که در الفاظ و عبارات آن دیده می‌شود نکات مثبت و جالبی بدست می‌آید که در ذیل مختصرا به آنها اشاره می‌کنیم: نکته اول: این که، برافراشته شدن پرچم‌های سیاه از سوی مشرق که در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله آمده است یکی از علائم بسیار نزدیک ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام است که در بسیاری از روایات از سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز به آن تصریح شده، و امامان معصوم علیهم‌السلام صاحبان آنها را از یاران حضرت ولی عصر، (ارواحنا له الفداء) معرفی فرموده‌اند. نکته دوم اینکه: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: (کسانی که از مشرق قیام می‌کنند دارای پرچم‌های سیاه و یا صاحب پرچم‌های سیاهند) و این سخن حضرت این را می‌رساند که کسانی که از طرف مشرق قیام می‌کنند «شیعه» هستند و نشانه‌ی آنها پرچم‌های سیاه است و این خود در واقع اشاره به حرکت انقلابی تشیع پیش از ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام است، چه آنکه در میان تمام پرچم‌های جهان تنها پرچمی که سیاه‌رنگ و سمبل آزادی و مظهر استقلال یک گروه خاص به شمار می‌رود و در تمام مراسم سوگواری بعنوان علامت ماتم و شعار رسمی عزاداری برافراشته می‌شود همان پرچم سیاه‌رنگ شیعیان است. نکته‌ی سوم اینکه: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: (آنها حق را مطالبه می‌کنند و یا اینکه حق خودشان را می‌خواهند) و اینهم نکته‌ی دقیق و عمیقی است، زیرا: آنچه از این جمله فهمیده می‌شود این است که: آنچه را که این طایفه می‌خواهند و یا آنها مطالبه می‌کنند برای جلب منفعت مادی، و یا بدست آوردن اسم و رسم نیست، بلکه برای پیشبرد احکام دین و زنده ساختن ساختن شریعت «سید المرسلین» و یا احقاق حقوق ملت مسلمان کشورشان است. نکته‌ی چهارم اینکه: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: وقتی که حق و یا حقشان را به آنها ندادند آنها می‌جنگند و پیروز می‌شوند و آنگاه حقشان را به آنان ارزانی می‌دارند ولی دیگر آن طایفه نمی‌پذیرند و این هم نکته عجیب و پرمعنایی است که نیاز به دقت دارد. زیرا: اگر کسی بخواهد درباره‌ی این جمله بیندیشد و کنه مطلب را بدست بیاورد به [صفحه ۱۹۰] سری از اسرار نهفته پی می‌برد که شایان دقت

است چه آنکه از این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین استفاده می‌شود که گویا در گرماگرم جنگ و پیدایش نخستین طلیعه پیروزی و غالب شدن بر دشمن کسانی می‌خواهند به نفع دشمنانشان چیزی را بر آنها تحمیل کنند و فریشان بدهند و آنان را اغفال نمایند ولی آنان از بس هشیار و بیدارند اغفال نمی‌شوند و زیر بار نمی‌روند و فریب نمی‌خورند و مکاران و حيله‌گران را مأیوس می‌کنند، چرا که آنان مؤمنند «و المؤمن لا یلدغ من جحر مرتین» انسان مؤمن از یک سوراخ گزرنده دوبار گزیده نمی‌شود، و لذاست که آرام نمی‌گیرند و می‌جنگند و تا موقعی که دشمن را به شکست قطعی نکشانند و پیروزی واقعی بدست نیاورند لحظه‌ای از پای نمی‌نشینند. نکته‌ی پنجم اینکه: نبی گرامی اسلام فرموده است «آنان این پرچم‌ها را بدست مردی از اهل بیت من می‌سپارند» و این نکته به این مطلب اشاره دارد که اینان زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام خواهند بود و قیام و انقلابشان تا انقلاب جهانی موعود علیه‌السلام ادامه خواهد داشت. نکته‌ی ششم اینکه: حضرت فرموده است: (هر کسی که آن زمان را درک کند باید بسوی آنان بشتابد و خود را به ایشان برساند و در صف آنها قرار گیرد) و این فرمایش حضرت دلیل بر آن است که: صاحبان این پرچمها اهل حقند و برای حق می‌جنگند و جز احیاء حق و از بین بردن باطل و محو آثار ظلم، هدف دیگری ندارند و از این جهت است که فرستاده‌ی خدا به همه‌ی مسلمانان فرمان داده است که خودشان را به آن طایفه برسانند و در صف آنان قرار گیرند و آنها را در کام قیام و نهضتشان یاری دهند. اینها نکاتی است که از حدیث (ابن مسعود) استفاده می‌شود ولی «لا یعقلها الا من امتحن الله قلبه بالایمان».

حدیث ۰۲

نعیم بن حماد در کتاب «فتن» حدیثی را در مورد خروج پرچم‌های سیاه از مشرق از رسول خدا صلی الله علیه و اله چنین آورده است: «عن الزهري قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله تقبل الرايات السود من المشرق، [صفحه ۱۹۱] تقودهم رجال كالبخت المجللة أصحاب شعور، أنسابهم القرى و أسماءهم الكنى يفتحون مدينة دمشق، ترفع عنهم الرحمة ثلاث ساعات. [۲۰۸]. زهري روایت کرده است که پیغمبر گرامی اسلام فرمود: پرچم‌های سیاه از مشرق زمین فرامی‌رسند و مردانی قوی و نیرومند و ریش‌دار که نسبهایشان شهریشان و کنیه نامهایشان است [۲۰۹] این پرچمها را رهبری نموده و به جلو می‌رانند. آنان شهر «دمشق» را می‌گشایند و به مدت سه ساعت شفقت و رحمت از دلهایشان برداشته می‌شود. آنچه در این حدیث شریف آمده همه و همه صفات و خصوصیات ایرانیان است، زیرا بطوریکه می‌دانیم این ایرانیانند که به شهرهای خود منتسب می‌گردند و هنگامی که می‌خواهند نام کسی را ببرند او را به شهرش نسبت می‌دهند و می‌گویند: تهرانی، قمی، خراسانی، شیرازی، گلپایگانی و امثال اینها و این ایرانیانند که از شدت عشق و علاقه‌ای که به خاندان رسالت و وابستگان آنها دارند، فرزندان خود را به نامهایی چون ابوطالب، ابوالحسن، ابوعلی، ابوالفضل و نظائر اینها نامگذاری می‌کنند، و این ایرانیانند که یکی از ویژگیهای دیرین آنان، صفت نیک ریش داشتن است. اما اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است (بمدت سه ساعت شفقت و رحمت از دلهایشان برداشته می‌شود، نویسنده این سطور، نمی‌داند به چه منظوری است آیا بخاطر غوطه‌ور شدن در جنگ و از پای درآوردن دشمن و بیرون راندن آنها از شهرهایشان است که بحکم وظیفه‌ی اسلامی و جهاد در راه خدا و دفاع از نوامیس مسلمین و احقاق حقوق حقه خود. اینگونه دلاورانه می‌جنگند و از کشتن و نابود ساختن باکی ندارند، یا اینکه به جهت صدور فرمان از مقامات بالاتر است، و یا اینکه در موقع ظهور و هنگام فتح دمشق است که بفرماندهی ولایت امر، یعنی حضرت [صفحه ۱۹۲] صاحب‌الزمان - عجل الله تعالی فرجه - این دستور صادر می‌شود!!! و اما اینکه حضرت فرموده است (صاحبان پرچم‌های سیاه شهر دمشق را فتح می‌کنند) این در چه وقت، و کی و چه زمانی و چگونه خواهد بود بخواست خداوند اگر زنده ماندیم خواهیم دید: که چگونه فتح شهر دمشق با فرماندهی ولی خدا حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام و کمک ایرانیان و دیگر نیروهای رزمنده‌ی عظیم اسلام (پس از آنکه این شهر بدست سفیانی و اتباع و

یارانش سقوط کرده و او آنجا را مقر سلطنت و پایگاه حکومت ظالمانه‌ی خویش قرار داده است) صورت خواهد گرفت. [۲۱۰].

حدیث ۰۳

مرحوم سید بن طاووس، در کتاب «الملاحم و الفتن» درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه، حدیثی را از ابوهریره چنین آورده است: ابوهریره گفت: من درخانه‌ی «ابن عباس» بودم که گفت: درها را ببندید، بعد از آن پرسید آیا غیر از خود ما شخص بیگانه‌ای در اینجا هست؟ گفتند نه، ابوهریره می‌گوید: من در یک گوشه‌ای از جمعیت بودم ابن عباس گفت: «اذا رأیتم الرايات السود من قبل المشرق فأکرموا الفرس» هرگاه دیدید پرچم‌های سیاه از جانب شرق نمایان شد «مردم فارس» یعنی: ایرانیان را اکرام کنید، زیرا دولت ما در میان آنهاست. ابوهره می‌گوید: من به ابن عباس گفتم: آیا می‌خواهی آنچه را که من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیده‌ام برای تو بازگو کنم؟ گفت: تو هم که اینجا بودی؟ گفتم آری، گفت: بگو، گفتم من از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می‌فرمود: (وقتی که پرچم‌های سیاه خارج شدند اول آنها فتنه و وسط آنها ضلالت و گمراهی و آخر آنها کفر خواهد بود). [۲۱۱]. مولف: این حدیث چنانکه خواننده‌ی عزیز ملاحظه می‌کند دارای دو جنبه است، یکی مدح و دیگری ذم، ابن عباس از خروج (صاحبان) پرچم‌های سیاه که از مشرق قیام می‌کنند ستایش می‌کند، و از حرکت آنها تمجید می‌نماید، و آنان را زمینه‌ساز دولت اهل بیت علیهم‌السلام و حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام می‌داند، و در مقابل او به عکس، ابوهریره از [صفحه ۱۹۳] حرکت ایرانیان مذمت می‌نماید، و با نقل روایتی از پیغمبر گرامی اسلام آنان را کافر و گمراه معرفی می‌کند و بدین وسیله شنونده و خواننده‌ی حدیث را دچار شک و تردید و دودلی می‌سازد و از اینرو این حدیث سؤال‌برانگیز است و چون به دنبال حدیث ابن عباس در رابطه با (خروج پرچم‌های سیاه) نقل شده مقدراری نیاز به توضیح دارد. زیرا ممکن است کسی که این حدیث را می‌خواند با خود فکر کند و از خود سؤال نماید اگر صاحبان پرچم‌های سیاه (یعنی: ایرانیان) اهل حقند و برای حق قیام می‌کنند و هدفی جز احیاء حق و میراندن باطل و محو آثار ظلم و ستم ندارند و آنها بگفته‌ی «ابن عباس» زمینه‌ساز دولت جهانی حضرت مهدی می‌باشند، پس چگونه است که بگفته‌ی ابوهریره، رسول خدا صلی الله علیه و اله آنان را کافر خوانده و گمراه دانسته است؟! واقع مطلب این است که: با توجه به اینکه حال ابوهریره بر همگان روشن است (و او در نقل روایت و جعل حدیث حتی در نزد اهل سنت هم متهم به دروغگوئی و دروغ‌پردازی است) با این همه نباید از حق گذشت زیرا اگر ما همه‌ی احادیث مربوط به پرچم‌های سیاه را مورد ارزیابی دقیق قرار دهیم خواهیم دید که: در عین حال، هم گفته‌ی ابوهریره راست و درست است، و هم گفتار ابن عباس زیرا حدیث ابوهریره به نخستین پرچم‌های سیاهی که از مشرق خارج شد و زمینه‌ساز دولت «عباسیان» بود (و این دولت به کمک ابومسلم خراسانی و تلاش پیگیر و کوشش بی‌دریغ او روی کار آمد) نظر دارد، و حدیث ابن عباس، به خروج دومین پرچم‌های سیاه که زمینه‌ساز دولت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام می‌باشند اشاره دارد و البته مسلمست که «أهل البیت أدری بما فیہ» صاحب خانه بهتر از هر شخص دیگری می‌داند که اندر خانه چیست، چه داند آنکه اشتر می‌چراند. حال برای اینکه صدق گفتار ما بر خواننده‌ی عزیز معلوم شود، احادیث دیگری را که در رابطه‌ی با همین موضوع از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده است در اینجا می‌آوریم تا حقیقت آنچه را که تا اینجا گفته‌ایم بیش از پیش روشن شود.

حدیث ۰۴

مرحوم سید بن طاووس، در حدیث جامع دیگری که در رابطه با خروج پرچم‌های [صفحه ۱۹۴] سیاه از سعید بن مسیب از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده است، ماجرای دومین حرکت ایرانیان و توصیف پرچم‌های آنان را اینگونه بازگو نموده است: «عن

سعید بن المسیب قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله تخرج من المشرق رايات سود لبني العباس، ثم يمكثون ما شاء الله، ثم تخرج رايات سود صغار، تقاثل رجل من ولد أبي سفيان و أصحابه، من قبل المشرق، و يؤدون الطاعة للمهدى عليه‌السلام» [۲۱۲]. سعید بن مسیب از رسول خدا صلى الله عليه و اله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پرچم‌های سیاهی از مشرق بسود «بنی‌العباس» خارج می‌شوند و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهد ماند، سپس بعد از آن پرچم‌های سیاه دیگری نیز که آن پرچمها هم سیاه است ولی کوچک است (و با پرچم‌های بنی‌العباس فرق دارد) قیام می‌کنند و با مردی از فرزندان ابوسفیان (یعنی: سفیانی معروف) و یاران او می‌جنگند، و قیامشان نیز از مشرق زمین است. و سرانجام تسلیم حضرت مهدی علیه‌السلام می‌شوند و زمام کار (و حکومت) خود را بدست آن حضرت می‌سپارند. همانگونه که در حدیث پیشین اشاره نمودیم، این حدیث: به دو نوع پرچم اشاره دارد یکی پرچم‌های سیاه رنگی که بسود بنی‌العباس بوده است و دیگر پرچم‌های سیاه‌رنگ کوچک که پس از انقراض دولت بنی‌العباس پیدا می‌شوند و زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام خواهند بود. البته با این تفاوت که پرچم‌های سیاه‌رنگ بنی‌العباس دراز و طولانی بوده و پرچم‌های دوم سیاه‌رنگ و کوچک است. در این باره مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب «بحارالانوار» ج ۴۲ ص ۶۱ به نقل از «تاریخ طبری» در وصف پرچم‌های بنی‌العباس چنین آورده است: وقتی «ابراهیم امام» پرچم نصرت را بدست ابومسلم خراسانی داد، سفید رنگ و طول آن ۱۴ ذرع یعنی در حدود ۷ متر بود و بر روی آن با مرکب نوشته شده بود «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و أن الله علی نصرهم لقدیر»؛ [۲۱۳] به جنگجویان اسلام [صفحه ۱۹۵] رخصت جنگ داده شد، زیرا آنان از دشمن ستم کشیدند، و خداوند بر یاری نمودن آنان توانا است. ابومسلم به غلام خود دستور داد تا آن را به رنگ سیاه تبدیل کند، زیرا موقعی که لباس سیاه پوشید گفت: این لباس دارای هیبت و ابهتی است و لذا رنگ سیاه را برای مخالفت با «بنی‌امیه» و اینکه در نظر بیننده با هیبت جلوه کند انتخاب نمود، و می‌گفتند که رنگ سیاه علامت حزن و اندوه و غمگساری بر آل محمد صلی الله علیه و اله و شهدای گلگون کفن کربلا و زید بن علی بن الحسین و یحیی بن زید است. بنابراین، ظاهراً علت اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله در توصیف پرچم‌های دوم فرموده است (ثم تخرج رايات سود صغار) سپس پرچم‌های سیاه دیگری که آن پرچمها کوچک است خروج می‌کنند، همین بوده است که چون آن حضرت خواسته‌اند برای صاحبان پرچم‌های دوم امتیازی قائل شوند، از اینرو برای پرچم‌های آنان کلمه‌ی «صغار» (یعنی پرچم‌های کوچک) صفت آورده‌اند. و از اینجا بخوبی می‌توان دریافت که مراد و مقصود «ابن عباس» نیز از پرچم‌های سیاه در حدیث پیشین، همان پرچم سیاه رنگ «شیعیان» بوده است و لذا هم، از پرچم‌های سیاه نامبرده، و هم به احترام کردن و گرامی داشتن «ایرانیان» دستور داده است. روی این بیان، همانطوری که گفتیم: روایت ابوهریره که در دنباله‌ی حدیث ابن عباس در مورد خروج پرچم‌های سیاه آمده است، بدون تردید به همان پرچم‌های زمینه‌سازان دولت عباسیان مربوط می‌شود و به خروج دومین پرچم‌های سیاه هیچگونه ربطی ندارد. علاوه بر همه‌ی اینها: صرف نظر از حدیث «ابن عباس» روایات دیگری در دست داریم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله بطور اختصار ماهیت قیام صاحبان پرچم‌های سیاه دوم و هدف آنان را بخوبی روشن نموده و هدف آنان را برای همگان مشخص ساخته‌اند چنانکه در حدیث پنجمی که خواهیم آورد، خواهید دید: که رسول خدا صلی الله علیه و اله علت و هدف و انگیزه‌ی قیام صاحبان پرچم‌های سیاه دوم را گرچه با یک جمله‌ی کوتاه ولی با یک عالم معنا، بیان فرموده است که نیازی به این همه پریشان گوئیهای ما ندارد. [صفحه ۱۹۶]

حدیث ۵۰

ابن ماجه‌ی قزوینی در کتاب «سنن» جلد دوم «باب خروج المهدی» علیه‌السلام درباره ماهیت قیام «ایرانیان» حدیثی را بدین صورت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده است: «عن عبدالله الحارث بن جزء الزبیدی، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و اله یخرج

ناس من المشرق فیوطئون للمهدی» یعنی سلطانه. [۲۱۴]. عبدالله حارث جزء زبیدی، از پیغمبر گرامی روایت کرده است که آن حضرت فرمود: مردمی از مشرق زمین قیام می‌کنند و برای حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه سازی می‌کنند، یعنی زمینه‌ی حکومت و سلطنت آن حضرت را فراهم می‌آورند.

حدیث ۰۶

جلال‌الدین سیوطی، در کتاب «الحاوی للفتاوی» جریان خروج پرچم‌های سیاه را از طرف مشرق از قول ثوبان: از رسول خدا صلی الله علیه و اله این چنین آورده است: «عن ثوبان قال: قال رسول الله صلی الله علیه و اله تجيء الرايات السود من قبل المشرق، كأن قلوبهم زبر الحديد، فمن سمع بهم فليأتهم فليبايعهم ولو حبوا على الثلج» [۲۱۵]. ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پرچم‌های سیاهی از طرف مشرق زمین می‌آید که گوئی دل‌های صاحبان آن پرچم‌ها پاره‌های آهن است. پس هر کس که آوازه‌ی قیام و حرکت آنان بگوش او رسید باید به نزد آنها برود و حتماً با آنها بیعت کند، هر چند با دست و زانو و سرانگشتان پا بر روی برف و یا یخ راه برود.

حدیث ۰۷

مرحوم محدث بحرانی، در کتاب «غایه المرام» حدیث «پرچم‌های سیاه» را از کتاب «البیان» تألیف کنجی شافعی از قول ثوبان: از رسول خدا صلی الله علیه و اله اینگونه بازگو نموده است: [صفحه ۱۹۷] «عن ثوبان قال: قال رسول الله صلی الله علیه و اله يقتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة ثم لا يصير الي واحد منهم، ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فيقتلونهم قتلا لم يقتله قوم ثم ذكر شيئاً لا - أحفظه، ثم قال، قال النبي صلی الله علیه و اله فاذا رأيتم أميرهم فبايعوه ولو حبوا على الثلج فانه خليفة الله المهدی». [۲۱۶]. ثوبان از پیغمبر گرامی اسلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سه تن که هر سه فرزند خلیفه باشند در دوران زمامداری شما بر سر ریاست دنیوی کشته می‌شوند سپس زمام کار به هیچ یک از آنان بر نمی‌گردد، آنگاه «پرچم‌های سیاه» از جانب مشرق زمین نمایان می‌شود (و اهل فتنه) را آن چنان می‌کشند که تا آن زمان هیچ قومی را بدان سان نکشته باشند. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و اله چیزی را فرمود که من آن را به یاد نمی‌آورم، بعد از آن فرمود: هر گاه شما (امیر) و فرمانروای پرچم‌های سیاه را دیدید با او بیعت کنید و فرمانش را گردن نهید اگر چه با دست و زانو و سرانگشتان پا بر روی برف و یخ راه بروید زیرا او خلیفه‌ی خدا مهدی علیه‌السلام است. این حدیث نیز مانند حدیث نخستین، عبارات و الفاظ آن در کتابها بصورت مختلفی نقل شده و این اختلاف الفاظ در منابع موثقی که در دست داریم بوضوح دیده می‌شود. و از آنجایی که اختلاف الفاظ موجب اختلاف معانی، در برداشت مفهوم و معنای حدیث می‌شود، از اینرو برای اینکه جانب امانت را رعایت کرده باشیم به برخی از موارد اختلاف که در بعضی از کلمات این حدیث روی داده است اشاره می‌کنیم، ولی قبلاً باید توجه داشته باشیم که غالب اختلافاتی که در الفاظ این حدیث روی داده است چندان زیانی بمدعای ما نمی‌رساند زیرا هدف ما این است که بگوئیم مراد از کلمه‌ی مشرق در احادیث یاد شده «ایران» و منظور از پرچم‌های سیاه، پرچم سیاه‌رنگ شیعیان است. به هر حال اختلافاتی که در برخی از الفاظ حدیث یاد شده روی داده و این اختلاف در بیشتر منابع موثق حدیث و در متن عربی آن آمده است در کلمه‌ی «کنزکم» که معنای فارسی آن گنج شماس است روی داده است. در مقدمه‌ی ابن‌خلدون، بجای جمله‌ی (عند کنزکم) که معنای آن، در نزد گنج شماس است [صفحه ۱۹۸] عبارت (عند کبرکم) که معنای آن در دوران بزرگی شماس است، نوشته شده است. در نسخه‌ی «البیان» تألیف گنجی شافعی بجای کلمه‌ی (کنزکم) کلمه‌ی (کربکم) که معنای آن در دوران گرفتاری شماس است، ذکر شده است، و در بیشتر نسخه‌ها همان عبارت

(عند کتر کم) آمده است و ظاهراً بنظر شارحین حدیث همین کلمه‌ی (کتر کم) درست و صحیح است زیرا غالباً به توضیح کلمه‌ی (کتر) پرداخته و آن را شرح و معنا کرده‌اند. ابن کثیر دمشقی، مکننا به ابوالفداء متوفای ۷۷۴ هجری در کتاب «النهایه» یا «الفتن و الملاحم» ج ۱ ص ۴۲ همین کلمه‌ی (کتر کم) را اختیار کرده و در توضیح آن گفته است: ظاهراً منظور حدیث از این «کتر» کتر کعبه می‌باشد، [۲۱۷] و ابوالحسن، محمد بن عبدالهادی حنفی ساکن مدینه در سال ۱۱۳۸ در شرح حدیث مذکور در حاشیه‌ی «سنن ابن ماجه» جلد دوم ص ۳۶۹ گفته است: قوله عند «کتر کم» ای ملککم، یعنی: مراد از این گنج در اینجا کرسی ریاست است و معنایش این است که: در دوران حکومت و سلطنت شما، سه نفر بر سر ریاست کشته می‌شوند. ولی در پاورقی ترجمه‌ی مقدمه‌ی ابن خلدون از کتاب «براهین الامامه» بجای کلمه‌ی کتر کم در نزد (کتر شما) که عربی آن (عند کتر کم) باشد نسخه بدل آورده است، و به نظر نویسنده‌ی این سطور، همین کلمه‌ی عند کتر کم از همه‌ی نسخه‌ی بدلهای دیگر درستتر و صحیح‌تر است. زیرا مقصود حدیث این است که: در آخرالزمان سه شخص بزرگ، و یا سه شاهزاده و یا سه فرد معروف و مشهور کشته می‌شوند و کشته شدن آنها هم بر سر ریاست دنیوی است و پس از کشته شدن آنها (اگرچه بعد از مدت زمانی باشد) پرچم‌های سیاه پیدا می‌شوند و اهل فتنه را می‌کشند و آن چنان می‌جنگند که تا آن زمان هیچکس مانند آنها ننگیده باشد. و بنابراین اگر این نظریه، و همان کلمه‌ی (کتر) که مراد از آن آخرالزمان است درست باشد و مراد از «گنج» هم در حدیث مذکور سلطنت و ریاست باشد، در این صورت در معنا و مفهوم حدیث مزبور سه احتمال می‌رود. [صفحه ۱۹۹] احتمال اول این که: سه نفر بر سر کسب قدرت و احراز مقام ریاست، و برای بدست آوردن تاج و تخت سلطنت در «عربستان» اختلاف و درگیری پیدا کنند و به زد و خورد پردازند و هر سه نفر کشته شوند و آخرالزمان فرا رسد و حضرت مهدی علیه‌السلام ظهور کند و در نتیجه سلطنت و ریاست به هیچیک از آنها برنگردد و البته این احتمال، احتمال ضعیفی است و چندان اعتباری ندارد. احتمال دوم این که: سه شخصیت بزرگ انقلابی از سادات و بنی‌هاشم، در اوائل ظهور، برای احقاق حق، و روشن ساختن افکار عمومی مردم دنیا، و بیدار کردن مسلمانان از خواب غفلت، و شوراندن آنها علیه استعمارگران و استثمارکنندگان به مکه بروند و در آنجا قیام کنند، و مردم دنیا را بطرف خود دعوت کنند ولی پیش از آن که به هدف خود برسند بدست دژخیمان و جلادان حکومت وقت در آنجا به درجه رفیع شهادت نائل آیند. و در این صورت اگر این احتمال درست باشد، حدیث مذکور ممکن است اشاره به شهادت نفس زکیه و دو سید دیگری که در مکه و مدینه به شهادت می‌رسند داشته باشد. و البته این احتمال هم چندان مناسبتی با خروج پرچم‌های سیاه ندارد، چه آنکه خروج پرچم‌های سیاه، مدتها پیش از شهادت نفس زکیه و کشته شدن آن دو سید دیگر واقع می‌شود. و احتمال سوم اینکه: این حدیث به حوادث مرگباری که از قتل و کشتار و خونریزی در سالهای پیش از ظهور، در سرزمین «عراق» روی می‌دهد نظر داشته و اشاره بکشته شدن برخی از سران، و بزرگان و فرمانروایان این کشور، و روی کار آمدن سفیانی اول و دوم، و جنگ ایران و عراق باشد. زیرا چنانکه در بسیاری از اخبار وارده‌ی از معصومین علیهم‌السلام آمده است، یکی از هدفهای اصلی و اساسی صاحبان «پرچم‌های سیاه» که زمینه‌ساز حکومت جهانی مهدی موعود علیه‌السلام می‌باشند بیرون راندن دشمن از سرزمین خود و ورود به خاک عراق و تار مار کردن لشکریان سفیانی است. و البته این احتمال به نظر نگارنده از دو احتمال پیشین بهتر و دلچسب‌تر و قویتر است زیرا: [صفحه ۲۰۰] اولاً- خود حدیث گویای حقیقت است که هدف اساسی صاحبان «پرچم‌های سیاه» کشتن اهل فتنه و قطع ریشه فساد و از میان برداشتن اهل باطل و برقراری آرامش و امنیت در منطقه است. و ثانیاً- چنانکه در روایات بعدی خواهیم آورد، پرچم‌های سیاه هم چنان به جنگ خود بر علیه دشمن ادامه می‌دهند و به خاک عراق وارد می‌شوند و پیوسته به پیش می‌تازند تا زمانی که در کنار دجله و فرات و کوفه فرود می‌آیند و این مناطق حساس و سوق‌الجیشی را از دست حکام خود کامه عراق خارج ساخته و به تصرف خود درمی‌آورند. و ثالثاً- شواهد و قرائن و دلایل زیادی از روایات در دست است که نشان می‌دهد در اوائل ظهور و سالهای پیش از قیام مهدی منتظر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- حوادث ناگوار و ناخوش آیندی در سرزمین «عراق» و

بخصوص در بغداد اتفاق می‌افتد که منجر به کشته شدن برخی از بزرگان بنی‌العباس، و انقراض رژیم سلطنتی در عراق و روی کار آمدن گروهی خارج از دین مانند سفیانی اول، و دوم و کشتار مردم بی‌دفاع و زندان و تبعید و شکنجه و غارت اموال و هتک اعراض و بی‌حرمتی نوامیس مردم در این کشور، می‌گردد. و رابعاً- تمامی اخبار مربوط به «پرچم‌های سیاه» (که زمینه‌ساز حکومت جهانی مهدی موعود علیه‌السلام می‌باشند) از جنگی بزرگ و دامنه‌دار و طولانی، و آشوبی آرام ناشدنی که سراسر منطقه‌ی خاورمیانه و عراق و ایران را فرا خواهد گرفت حکایت می‌کند که این خود نشان دهنده این واقعیت است که پس از نابودی رژیم سلطنتی در عراق و حاکمیت مطلق اجانب بر این سرزمین، و هم چنین انقراض دولت شاهنشاهی در ایران باید منتظر فرج و ظهور حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه - و استقرار نظام عدالت در سرتاسر جهان هستی، بود.

وقوع حوادث فوق‌العاده در عراق

اینک برای آنکه خواننده‌ی عزیز به واقعیت گفته‌های فوق واقف و آگاه شده و نسبت به آنها اطمینان بیشتری پیدا کند، به برخی از روایاتی که در این زمینه رسیده است [صفحه ۲۰۱] اشاره می‌نمائیم. ۱- گروهی از مفسرین، در تفاسیر زیادی مانند - تفسیر طبری، تفسیر قرطبی، تفسیر ابن کثیر، تفسیر روح‌البیان، تفسیر ابوالفتوح، تفسیر درالمنثور، تفسیر گازر، و تفسیر خلاصه‌المنهج، در تفسیر این آیه‌ی شریفه (حم عسق) آیه‌ی اول و دوم سوره «شوری» جریان عجیبی را در رابطه با حوادث فوق‌العاده‌ای که در عراق و بغداد اتفاق می‌افتد نقل کرده‌اند، که خلاصه‌ی آن چنین است. ابن کثیر در تفسیر خود می‌نویسد: ابن جریر طبری در اینجا درباره‌ی این آیه شریفه‌ی (حمعسق) داستانی عجیب و حکایتی غریب و حدیث ناشناخته‌ای را روایت کرده و سند آن را به «ارطاه بن منذر» رسانیده است که «ارطاه» گفت: مردی نزد ابن عباس آمده و در حالیکه «حذیفه بن الیمان» یکی از صحابه‌ی معروف رسول خدا صلی الله علیه و اله حاضر بود به او گفت: مرا از قول خدای تعالی (حمعسق) آگاه کن، ابن عباس مدتی سر به زیر افکند و از او روی برگرداند و جوابش نداد. سپس آن مرد گفتار خود را تکرار کرد و ابن عباس از سخن او خوشش نیامد و روبرو گرداند و در جوابش چیزی نگفت، برای سومین بار آن مرد سخن خود را تکرار کرد و سؤال نمود و ابن عباس از جواب دادن امتناع ورزید. «حذیفه» که حاضر بود به آن مرد گفت: من تو را از تفسیر این آیه آگاه می‌کنم، دانستم چرا ابن عباس از این سؤال خوشش نیامد و از جواب دادن امتناع ورزید، این آیه، درباره‌ی مردی از خاندان «ابن عباس» که نامش «عبد الاله» و یا عبدالله است نازل شده است، او بر کنار نهری از نهرهای مشرق فرود می‌آید (و در آنجا به حکومت می‌رسد) بر لب آن رودخانه و در دو طرف آن «نهر» شهری بنام بغداد ساخته می‌شود بگونه‌ای که «رودخانه» در میان هر دو شهر واقع می‌شود. چون خدای تعالی اراده کند تا ملک و سلطنت ایشان را زایل نموده و دولتشان را از دستشان بگیرد و مدت حکومت آنان نیز سپری گردد، شبانه بر اهل یکی از این دو شهر که در کنار رودخانه ساخته شده آتشی بفرستد که همه‌ی اهل آن را بسوزاند و آن قسمت سوخته شده چون شب ظلماتی سیاه و تیره گردد بطوری که هیچ اثری از آن باقی نمانده و گوئی اصلاً در آنجا ساختمانی وجود نداشته است. [صفحه ۲۰۲] فردای آن روز چون ساکنان آن شهر دیگر به تماشای آنجا بیایند تعجب می‌کنند که چگونه شهر آنها از این بلای ناگهانی محفوظ مانده و نجات یافته است (و در نسخه‌ی دیگری است که) اظهار شگفتی می‌نمایند که چگونه اینجا مقلوب و واژگون گردیده است. و «عبد الاله» جز همان روز، زنده نخواهد ماند (و کشته می‌شود) تا اینکه در آن شهر (یعنی: بغداد) تمامی جباران و ستمگران و گردنکشان از «بنی‌العباس» جمع شوند (و در نتیجه) خداوند آن شهر را با همه‌ی جباران و گردنکشان و ستمکارانی که در آن گرد آمده‌اند به زمین فرو برد و همه‌ی ایشان را نیست و نابود کند. (فذلک قوله تعالی حمعسق). و این است معنای قول خدای تعالی که فرموده است (حمعسق) یعنی: تقدیری است از تقدیرات خداوند، و آزمایش و قضائی است از سوی وی در خرابی این هر دو شهر. [۲۱۸]. ۲- مرحوم سید بن طاووس، در کتاب (الملاحم و الفتن) حدیثی را در مورد زوال فرمانروائی خاندان «عباس» از حذیفه، اینگونه نقل کرده

است: «عبیده بن عمیر» گفت: در مجلسی که علی علیه‌السلام و عمر و ابن مسعود و ابن عباس و عده‌ای از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله حضور داشتند، راجع به تفسیر (حمعسق) سؤال شد، حدیفه گفت: (ع) عذاب است و (س) اشاره به سالی از سالهای قطعی و خشک سالی و گرسنگی است، و (ق) قومی و گروهی هستند در آخرالزمان. (فقال له «عمر» ممن هم؟! قال: من ولد العباس فی مدینه یقال لها الزوراء، یقتل فیها مقتله عظیمه، و علیهم تقوم الساعه) عمر پرسید آنها چه کسانی هستند؟ حدیفه گفت: آنها از (بنی عباس‌اند) در شهری که آنها «زوراء» یعنی - بغداد - می‌نامند - در آنجا کشتاری بزرگ واقع می‌شود و قیامت بر آنها (یعنی: بر بنی عباس) قیام می‌کند. [صفحه ۲۰۳] ابن عباس گفت: اینطور نیست که تو می‌گوئی بلکه (ق) خسف (و بر زمین فرو رفتن و ویران شدن) است، عمر به حدیفه گفت: تو خوب تفسیر کردی و ابن عباس خوب معنا کرد. این قول برای عده‌ای ناگوار شد تا اینکه عمر و عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله آنها پس گرفتند. [۲۱۹]. تردیدی نیست که هر دو تفسیر صحیح است، زیرا، آنچه از روایات درباره‌ی بغداد وارد شده این است که: شهر بغداد هم بر اثر جنگ و کشت و کشتار خراب می‌شود و هم بر اثر خسف، ویران می‌گردد. برای تأیید این مطلب روایت سوم را بخوانید. ۳- جریر بن عبدالله بجلی از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که شنیدم آن حضرت فرمود: «تبنی مدینه بین دجله، و دجیل، و قطربل و الصراء، یجتمع فیها جبارة الأرض، تجبی الیها الخزائن یخسف بها - و فی روایة بأهلها - فلهی أسرع ذهابا فی الأرض من الوتد الجید فی الأرض الرخوة». [۲۲۰]. «شهری ساخته می‌شود بین دجله، و دجیل، و قطربل، و صراء که جباران و ستمگران اهل زمین در آن جمع می‌شوند، و اموال فراوانی بسوی آن سرازیر می‌گردد، و آن شهر به زمین فرو می‌رود - و در روایت دیگری است که آن شهر با همه‌ی اهلس از جباران و ستمگران به زمین فرو خواهد رفت - نابودی آن در روی زمین از میخ بسیار محکمی که در زمین نرمی فرو برود زودتر صورت خواهد گرفت». این شهر که رسول خدا صلی الله علیه و اله از نابودی آن خبر داده است شهر «بغداد» است و درباره‌ی ویرانی آن روایات زیادی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است که ما تعدادی از آنها را در بخش اول کتاب ذکر نمودیم. [۲۲۱]. و اما دجله، نام (نهر بغداد) و دجیل نام شاخه‌ای از دجله‌ی بغداد است که مقداری بالاتر از بغداد، بین تکریت و بغداد مقابل قادسیه و پائین‌تر از «سامرا» قرار دارد، و پس از آنکه سرزمینهای بسیاری را آبیاری می‌کند در نتیجه زیادی آن به دجله می‌ریزد، و [صفحه ۲۰۴] قطربل، نام دهکده‌ای است که بین بغداد و «عکبری» واقع شده، و بنا به گفته‌ی یاقوت حموی صاحب «معجم البلدان» پیوسته جایگاه مردمان مست و مخمور و افراد ولگرد است، و «صراء» نیز نام نهری است که در یک فرسخی بغداد قرار دارد و به رود «دجله» می‌ریزد.

سقوط رژیم سلطنتی در عراق

همانگونه که در حدیث هفتم توضیح دادیم، اگر در مجموع مطالبی که در مورد احتمال سوم راجع به جمله‌ی: «یقتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفه»؛ در آخرالزمان سه نفر که هر سه فرزند خلیفه باشند کشته می‌شوند و پس از آن پرچم‌های سیاه از طرف مشرق نمایان می‌شود) آوردیم، کمی دقت کنید، این مطلب بخوبی روشن می‌شود که: طبق شواهد و قرائن مذکور، مراد از: «یقتل عند کنزکم ثلاثة» کشته شدن سران و بزرگان و زمامداران کشور عراق در دوران رژیم سلطنتی در این کشور است. زیرا: اگر ما بخواهیم بین دو روایتی که از «حدیفه» در تفسیر (حمعسق) نقل نمودیم، و بین حادثه‌ای که در سال ۱۹۵۸ میلادی در عراق اتفاق افتاد و به سقوط رژیم سلطنتی (و برقراری نظام جمهوری، و کشته شدن کسانی که زمام امور کشور عراق را بدست داشتند، مانند «فیصل» و «عبد الاله» و «نورالسعید») منجر گردید، مقایسه‌ی کوتاهی بعمل آوریم، به این نتیجه می‌رسیم که: ظاهرا مقصود از «عبد الاله» و فرزندان عباس، و یا خاندان ابن عباس همین زمامداران کشور عراق می‌باشند. زیرا: در نخستین روایتی که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی (حمعسق) از حدیفه آوردیم، چنین آمده بود که: این آیه‌ی شریفه درباره‌ی مردی از خاندان (ابن عباس) که نامش «عبد

الاله» و یا عبدالله است نازل شده است. و در روایت دوم چنین آمده بود که: وقتی «عمر» پرسید آنها چه کسانی هستند؟ حدیفه، جواب داد آنها از بنی عباس‌اند، و در شهری که آنرا «زوراء» [۲۲۲] یعنی: بغداد، می‌نامند، کشته می‌شوند. و در روایت سوم آمده بود که: شهری ساخته می‌شود، بین [صفحه ۲۰۵] دجله، و دجیل، و قطربل، و صراء، که ستمگران اهل زمین در آنجا جمع می‌شوند، و خداوند همه‌ی آنها را نابود خواهد کرد. بنابراین هیچ بعید نیست که: مقصود از آن سه نفری که در آخرالزمان کشته می‌شوند، زمامداران آن روز کشور عراق، که یکی از آنها نیز عبد‌الاله است، بوده باشد.

ویژگی حادثه

اینجا لازم است این نکته را یادآور شویم که البته ما ادعا نمی‌کنیم که بطور قطع و مسلم آنچه در آن روز در عراق اتفاق افتاده است همان واقعیتی است که «حدیفه» در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی (حمعسوق) بیان کرده است. بلکه هدف ما این است که بگوئیم: میان گفتار حدیفه، و حادثه‌ای که در سال ۱۹۵۸ میلادی در عراق اتفاق افتاد و رژیم سلطنتی این کشور را در کام خود فرو برد، تناسب بسیار عجیبی وجود دارد که با حادثه‌ی مذکور منطبق می‌گردد. و البته باید توجه داشت که روایت حدیفه، چه بر «عبدالاله» و خاندان سلطنتی عراق منطبق بشود و چه منطبق نشود، زبانی به مدعای ما و شواهد و قرائنی که آوردیم نمی‌رساند. زیرا: مقصود آن است که بگوئیم: مدتی قبل از ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام سه شاهزاده، یا سه شخص بزرگ، که هر سه بزرگ‌زاده و از فرزندان خلفاء هستند، در عراق کشته می‌شوند، و این خود یکی از نمونه‌های بازرعلائم نزدیک به ظهور است که پس از وقوع این حادثه در عراق، باید منتظر (قیام خراسانی) و خروج سفیانی، و حرکت و نهضت صاحبان پرچم‌های سیاه از طرف مشرق و یا از سرزمین خراسان بود. آنچه تا اینجا گفته شد مربوط به عراق و بغداد بود و اما راجع به ایران:

انقضای دولت شاهنشاهی در ایران

از بررسی مجموع روایات، و همه‌ی شواهد و قرائن، و وعده‌های صریحی که خاندان عصمت و طهارت در مورد علائم ظهور حضرت ولی‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه - به شیعیانشان داده‌اند، چنین استفاده می‌شود که قبل از ظهور آن یکتا بازمانده‌ی حجج [صفحه ۲۰۶] الهی، «رژیم شاهنشاهی ایران» نیز، چون رژیم سلطنتی عراق سقوط خواهد کرد. البته با این تفاوت که سقوط رژیم سلطنتی عراق به وسیله‌ی ایادی استعمار و مزدوران آنها به انگیزه‌ی چپاول بیشتر، و تسلط بر مردم مسلمان عراق انجام خواهد شد، ولی سقوط رژیم شاهنشاهی ایران برای «طلب حق» و برپایی حکومت اسلامی، به وسیله‌ی قیام مردم مسلمان ایران که از دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام و «صاحبان پرچم‌های سیاهند» به رهبری سیدی از دودمان رسول خدا صلی‌الله علیه و اله صورت خواهد گرفت. دلیل این گفتار: روایات فراوانی است که از شیعه و سنی درباره‌ی خروج «پرچم‌های سیاه» از «مشرق» و یا «خراسان» به رهبری «سیدی هاشمی» که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در ایران قیام خواهد نمود از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل شده است. و هر چند که در مورد خروج این سید بزرگوار، اختلافات فراوانی در روایت رخ داده است تا جایی که بعضی او را «حسنی»، و بعضی وی را «حسینی» می‌دانند، و حتی بعضی‌ها هم در نوشته‌های خود نام او را «حسن» و بعضی نامش را نام پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و اله - یعنی: محمد- و بعضی دیگر نام او را نام پیغمبری از پیغمبران بزرگ الهی دانسته‌اند، اما به هر حال در همه‌ی منابع موثق حدیث به خروج مردی «هاشمی» پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از شرق، و یا خراسان تصریح گردیده است. [۲۲۳]. در این زمینه علاوه بر روایاتی که تا به اینجا درباره‌ی زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام آوردیم، و همچنین روایات معتبر و مستقل و متواتری که خواهیم آورد شواهد و قرائن زیادی در نوشته‌ها و آثار برخی از نویسندگان و پژوهشگران آثار اهل بیت علیهم‌السلام به چشم می‌خورد که برای اطلاع‌خوانندگان برخی از آنها را در اینجا می‌آوریم. ۱- نویسنده‌ی کتاب

«یوم‌الخلاص» درباره‌ی بعضی از علائم نزدیک به ظهور، در این باره که موقع ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام فرا نخواهد رسید مگر اینکه شخصی در ایران به مقام سلطنت برسد که به او «شاهنشاه» بگویند، در حدیث مختصری از کتاب «صحیح مسلم» نقل کرده است که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله فرمود: [صفحه ۲۰۷] «لا تقوم الساعة حتى يملك الناس رجل من الموالی، يقال له: جهجاه» [۲۲۴]. «زمان ظهور - حضرت مهدی علیه‌السلام - فرا نخواهد رسید جز هنگامی که مردی موالی - ایرانیان - مردم را تحت سلطه‌ی خود در آورد که به او شاهنشاه گفته می‌شود». این دانشمند محترم پس از آنکه حدیث مزبور را نقل می‌کند در توضیح کلمه‌ی «موالی» و لفظ «جهجاه» که در متن عربی حدیث آمده است چنین می‌نویسد: مقصود از کلمه‌ی «موالی» در حدیث یاد شده، مسلمانان غیرعرب است، و بدون تردید منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از مسلمانان غیرعرب، به دلیل کلمه‌ی «جهجاه» که در حقیقت به معنی «شاهنشاه» است ایرانیان می‌باشند، و چنین کسی بنام محمدرضا شاه پهلوی، به عنوان «شاهنشاه» زمام امور ملت مسلمان ایران را به دست گرفت، و به پیروی از پدرش - رضاخان - ایران اسلامی را به یک کشور اروپائی تبدیل کرد، و تا آنجا پیش رفت که اراده داشت همه‌ی احکام شریعت را نیست و نابود کند. این نویسنده‌ی گرانقدر سپس در دنباله‌ی توضیح مذکور چنین می‌نویسد: من این حدیث شریف را که به بعضی از علائم نزدیک به ظهور اشاره داشت بدین علت در اینجا نقل نمودم که این (شاهنشاه اعظم) از سلطنت معزول گردید، و به دنبال عزل این پادشاه، دیر یا زود انقلاب «خراسانی» [۲۲۵] به وقوع خواهد پیوست. [۲۲۶]. ۲- مؤلف کتاب «لمعان الأنوار» مرحوم شیخ ابوالحسن مرندی - رحمه الله علیه - مطلبی را در رابطه با علائم قریب به ظهور از یکی از دانشمندان مشهور اسلامی قرن ششم هجری قمری نقل کرده است که چون بیانگر همه‌ی واقعیات موجود عصر ما، و جریان انقلاب، و فرار شاه و بازگشت پیروزمندانه‌ی رهبری انقلاب از تبعید، و حرکت [صفحه ۲۰۸] انقلابی تشیع، و وحدت و یکپارچگی ملت مسلمان ایران، و انقراض رژیم ستمشاهی است آنرا برای خوانندگان گرامی نقل می‌کنیم. عین عبارت عربی متن کتاب چنین است: «... و اما الایران فیدوم اختلالها بسنتین و ساقطها یعود و لا یستریح بالقعود تتحد أركانها فیکون مستقلا ان شاء الله - الی أن قال - قم یاسین، و اخطب یا لام، و احکم یا میم و اجمع المسلمین قد مضت الملوک الجابرة، جاء الحق و زهق الباطل». «... و اما ایران اوضاعش مختل می‌شود و این وضع تا دو سال ادامه می‌یابد، و ساقط کننده‌ی رژیم - از تبعید - برمی‌گردد و آرام نمی‌نشیند، پایه‌های حکومت ایران محکم و استوار می‌گردد، و ایران به خواست خدا کشور مستقلی خواهد بود - تا اینکه می‌گوید: - ای سفیانی پیاخیز، و ای جبرئیل! منادی آسمانی بانگ برآور، و ای «مهدی» زمام امور حکومت را به دست گیر و مسلمانان جهان را گردآوری نما که پادشاهان ستمگر رفتند و حق آمد و باطل از میان رفت» [۲۲۷]. در این گفتار مطلب مبهمی نیست که نیاز به شرح و توضیح داشته باشد جز اینکه در جمله آخر، نام «سفیانی» و نام جبرئیل علیه‌السلام و نام حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - با رمز و کنایه بیان شده است که بر اهل فن پوشیده نیست و کسانی که با اخبار و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام سر و کار دارند این رموز را بخوبی تشخیص می‌دهند. شاید برخی از ناباوران اینگونه خبرهای غیبی را خرافه پندارند ولی هر تعبیری که از آن بشود خبر مذکور یک خبر غیبی و یک معجزه‌ی علمی است که گوینده‌اش متجاوز از ۷۰۰ سال قبل، و پیش از وقوع حادثه از آن خبر داده است و گویا باز گو کننده‌ی این خبر که به زمان معصومین علیهم‌السلام از ما نزدیکتر بوده است منابعی در دست داشته که سخنانش از آن منابع - که از منبع وحی بوده - سرچشمه گرفته است، و جای هیچگونه تعجب هم نیست. زیرا: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در یکی از سخنان خود می‌فرماید: «لا یخرج المهدی حتی لا یبقی قیل و لا ابن قیل الا هلاک» [صفحه ۲۰۹] «مهدی علیه‌السلام ظاهر نمی‌شود جز هنگامی که هیچ شاه و شاهزاده‌ای در روی زمین نماند جز اینکه هلاک شوند» [۲۲۸]. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «ان من السنین سنوات جوادع، تجدع فیها عطارفة و هراقلة». «سالهای خشکی، تنگی، هرج و مرج پیش می‌آید که در آن سالها کار پادشاهان یکسره می‌شود». [۲۲۹]. و امام صادق علیه‌السلام در ضمن حدیثی می‌فرماید: «یذهب ملک السنین و یصیر ملک الشهور و الأيام» «زاممداری چند ساله از بین می‌رود و زمامداری چند ماهه و چند روزه

معمول می‌گردد» [۲۳۰]. آری خواننده‌ی گرامی! این سالها مدت مدیدی است که شروع شده و تاجهای سلاطین بکی پس از دیگری سقوط می‌کند و رژیمهای سلطنتی نابود می‌شود و نمونه‌ی بارز آن سقوط رژیم سلطنتی در عراق و از بین رفتن رژیم ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی در ایران و برخی کشورهای دیگر جهان است. و زمانی فرا خواهد رسید که دیگر نام و نشانی از سلاطین و پادشاهان در جهان باقی نماند. آری نشانه‌ها یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود، برخی از آنها در زمان ما تحقق یافته و برخی هم قبلا در زمان پدران و اجداد ما تحقق یافته است، برخی از آنها قطعی و تردید ناپذیر است و برخی دیگر مشروط به شروطی است. برخی از آنها به طور تفصیل بیان گردیده و برخی به نحو اجمال، و در هر حال تردیدی نیست که این نشانه‌ها را همگان می‌بینند ولی ویژگیهایش را تشخیص نمی‌دهند، چنانکه ما امروز برخی از آنها را می‌بینیم ولی در آنها دقت و تأمل نمی‌کنیم. اینک به اصل مطلب باز می‌گردیم و به نقل شواهد دیگری می‌پردازیم. ۳- «شاه نعمت‌الله ولی» متوفای سال ۸۳۴ هجری در اشعار مفصلی که درباره‌ی [صفحه ۲۱۰] علائم ظهور امام زمان علیه‌السلام سروده است، و در آن اشعار نام بسیاری از سلاطین ایران و حتی مدت سلطنت آنان را نیز تعیین کرده است، در این باره که قبل از ظهور حضرت صاحب‌الامر (روحی و ارواح العالمین له الفداء) (رژیم شاهنشاهی ایران) منقرض خواهد گردید، و سیدی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام زمام امور مردم مسلمان ایران را بدست خواهد گرفت، و کسانی که با او همکاری خواهند نمود، همه اهل علم و روحانی خواهند بود، در کمال صراحت سخن گفته است که ما برای اثبات مدعای خود به نقل قسمتی از اشعار او که محل شاهد است و بطور صریح و آشکار دلالت بر مقصود می‌کند بسنده می‌کنیم. وی در آن اشعار چنین می‌گوید: قدرت کردگار می‌بینم حالت روزگار می‌بینم از نجوم این سخن نمی‌گویم بلکه از کردگار من بینم از شهنشاه ناصرالدین را شیونی بیمدار می‌بینم بعد از آن شه مظفرالدین را تو بدان برقرار می‌بینم از الف تا بدال می‌گویم شهیش را مدار می‌بینم [۲۳۱]. چون گذشت از سریر دولت او تو بین من دوبار می‌بینم [۲۳۲]. بعد از این، شه چو رفت از پایان سیدی تا جدار می‌بینم [۲۳۳]. نایب مهدی آشکار شود بلکه من آشکار می‌بینم بندگان جناب حضرت او سر بسر تاجدار می‌بینم [۲۳۴]. با توجه به اینکه: وفات شاه نعمت‌الله ولی، بفرموده‌ی مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی تغمده الله برحمته در کتاب «الذریعه» در سال ۸۳۴ هجری بوده است، و از آن روز [صفحه ۲۱۱] تاکنون مدت ۵۸۸ سال می‌گذرد در حالی که هنوز از وجود ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و احمد شاه و رضاخان و پسرش، اثر و آثاری نبوده است این اشعار بسیار حائز اهمیت است و از اینکه وی حتی نام پادشاهان ایران و مدت سلطنت آنان را نیز تعیین کرده است معلوم می‌شود که وی مدارک و مآخذی از اخبار و آثار اهل بیت علیهم‌السلام در اختیار داشته است که متأسفانه این مدارک بدست ما نرسیده است. [۲۳۵]. ۴- ناظم الاسلام کرمانی در کتاب «علائم الظهور» که در سال ۱۳۲۹ هجری قمری، یعنی: حدود ۷۸ سال پیش به چاپ رسیده است، ضمن علائم چندی که برای ظهور مبارک حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- برشمرده است، مطالبی را در صفحه‌ی ۱۱۴ تحت عنوان: (سلاطین عجم) نقل کرده است که چون بیانگر وقوع شگفت‌انگیزترین حادثه‌ی تاریخ دوره‌ی معاصر ایران، و واژگونی تاج و تخت سلطنت در این کشور، و پناه بردن شاه ایران به دولتهای کفر و کشورهای غربی، و نهضت اسلامی مردم ایران، و پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی است، لذا آنرا برای مزید استحضار خوانندگان گرامی در اینجا نقل می‌کنیم. وی در کتاب «علائم الظهور» صفحه‌ی ۱۱۴ ضمن برشمردن برخی از علائم درباره‌ی (سلاطین عجم) چنین می‌نویسد: «دیگر از علائم، خارج شدن سلطان عجم است از ایران». «دیگر خارج شدن سلاطین عجم است از شان، و وقار و زی خود». «دیگر پناه بردن سلطان اسلام است به کفار». «دیگر عزل پادشاه اسلام است از سلطنت». «و در «مجمع النورین» گفته است: از جمله‌ی، علائم عزل پادشاه اسلام است، و نصب آن اولاد و عزل آن ثانیاً، و نصب آن ثالثاً». [۲۳۶]. هر چند علائمی که ناظم الاسلام کرمانی در مورد «عزل» و خارج شدن بعضی از سلاطین ایران از این کشور، و پناهنده شدن آنها به دولتهای کفر ذکر کرده است، کمی [صفحه ۲۱۲] پیچیده و مبهم است، و بخوبی معلوم نمی‌شود که منظور از این پادشاهان که از ایران خارج می‌شوند و یا از سلطنت معزول می‌گردند چه کسانی

هستند؟ ولی با توجه به قرائنی که ذکر نمودیم، و قرائنی که در مجموعه‌ی خود علائم مذکور و بعضی از احادیث دیده می‌شود، بالاخره این معنا بخوبی روشن می‌شود که اگر پادشاهی در ایران از سلطنت معزول گردید و از ایران خارج شد و به دولتهای کفر پناه برد، بی‌تردید خروج چنین پادشاهی از ایران از جمله‌ی علائم مزبور، محسوب می‌شود. ضمناً ناگفته نماند که از بعضی قرائنی که ذکر نمودیم چنین استفاده می‌شود که: آخرین پادشاهی که در ایران از سلطنت معزول گردید و به دنبال آن سیدی از نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام زمام امور اداری کشور را به دست گرفت، این علامت، از علائم قریب بظهور است. [۲۳۷]. ۵- نوستر آداموس، مشهورترین غیبگوی تاریخ که انقلاب کبیر فرانسه ظهور ناپلئون و هیتلر و سرنوشت آنها و بسیاری از وقایع مهم تاریخ عصر ما را در حدود ۴۰۰ سال قبل پیش‌بینی کرده است، به طور استثناء چند پیشگویی در رابطه با حوادث ایران و عراق دارد که چون مربوط به وقایع این دوران است آن را نیز به عنوان شاهد در اینجا می‌آوریم. «انقلاب، جنگ و گرسنگی ایران را فرا می‌گیرد، تعصب و هیجان مذهبی شاه را به زانو درمی‌آورد، و پایان کار او در فرانسه آغاز می‌شود که یک مرد روحانی به آنجا هجرت کرده است.» «شاه به علت ناچیز شمردن دشمن مقاومت نمی‌کند، و بعد بکار بردن اسلحه را زیان‌بخش می‌داند زیرا به فکر پسرش می‌باشد و سرانجام ایران به دست روحانیون می‌افتد» [۲۳۸]. در کتاب «پیشگوییهای نوستر آداموس» ترجمه و پژوهش پوران فرخ‌زاد، پیشگویی مذکور با این عبارات آمده است: [صفحه ۲۱۳] «باران، خشک سالی و جنگ در پرشیا [۲۳۹] متوقف نخواهد شد از زیادی اعتماد، به خود سالار خیانت خواهد شد کنش‌هایی که در فرانسه آغاز شده است در همانجا، پایان خواهد گرفت پیمانی پنهانی، برای نابودی یک نفر بسته می‌شود». پدر، در آرزوی تأثیرگذاری بر پسر خود، با نجات تمام، آن کنشی را مرتکب خواهد شد که زمانی مغ‌ها در «پرشیا» انجام می‌دادند» [۲۴۰]. سپس در تفسیر قسمت اول پیشگویی چنین آمده است: «این یکی از دو بیت‌های شگفت‌انگیز نوستر آداموس است که به گونه‌ای حیرت‌آور در مورد شاه ایران صدق می‌کند. شاهی که از سوی مخالفانش در فرانسه، سرنگون شد.» جالب توجه آنکه: نوستر آداموس در ضمن پیشگویی‌های خود که برای کل جهان پیش‌بینی کرده است در یک پیشگویی دیگر حتی از ظهور «رضاخان» و وقوع جنگ در ایران نیز خبر داده است که چون تحقق یافته و از وقایع دوران گذشته به حساب می‌آید ما عین آن پیشگویی و تفسیر آن را از کتاب «نوستر آداموس» نوشته‌ی م- ب ادوارد، ترجمه‌ی آقای عنایت‌الله شکیباپور جهت استحضار خوانندگان در این جا می‌آوریم. عین عبارت آداموس در رابطه با ظهور رضاخان چنین است: «آن قوی هیکلی که از کشور جنگل به ایران می‌رود، با دو قیچی باز خرابی‌ها را اصلاح و به کشور ساتراب می‌رساند. اما آن شاهزاده خانمی که با گرگ ازدواج کرده بعد به خواستگاری او می‌رود، مرد قوی را ناتوان در ریگهای سوزان می‌خواباند.» [صفحه ۲۱۴] در تفسیر این پیشگویی چنین آمده است: «این پیشگویی را نوستر آداموس به طور استثناء راجع به ایران - پیش‌بینی - کرده و ظهور رضا شاه... را با آن ترتیبی که دیده‌ایم خبر می‌دهد. مرد قوی هیکل عبارت از مردی با اراده است که از کشور جنگل یعنی: کشوری که مستور از جنگل است می‌آید، و این محل را می‌توان [به] مازندران تعبیر کرد. در مصرع دوم: با دو قیچی باز، بطوری که قبلاً گفتیم: اشارات نوستر آداموس روی اعداد رومی است. دو قیچی باز، دو عدد (-) یعنی: ۱۰ را نشان می‌دهد، یعنی: در مدت ۲۰ سال خرابیها را اصلاح و آنرا به قدرت کشور ساتراب، یعنی: - (کشورهای مقتدر قدیم) می‌رساند. در مصرع سوم: اما آن شاهزاده خانم که با گرگ ازدواج کرده بود، یعنی: دولت انگلستان که با دولت روسیه‌ی شوروی اتحاد کرده بود، به خواستگاری او می‌رود، یعنی: برای دیدار او می‌رود. و چنانکه دیدیم در جنگ بین‌المللی دوم سربازان روس و انگلیس از شمال و جنوب به خاک ایران تجاوز کردند. بالاخره در مصرع سوم سرانجام کار او را بیان کرده می‌گوید: آن مرد قوی هیکل را در ریگهای سوزان - یعنی: در کشورهای گرمسیر که می‌توان آنرا به «جزیره‌ی موریس» و ژهانسبورک تعبیر کرده، می‌خواباند.» در رابطه با وقوع جنگ در ایران نیز چنین می‌گوید: «اما از خاک ساتراب بوی زننده‌ای شنیده می‌شود. خرابیهای زیاد را آن بوی بد باعث می‌شود خرابیها با خون و آتش از آسمان می‌بارد، در روزی که عددش مانند گردش پنجم است.» در تفسیر این پیشگویی نیز چنین آمده است: در اینجا نیز خبر انجام

کار کشور ایران را داده و می‌گوید که: خاک ساتراب یعنی [کشور] ایران [نیز] به واسطه‌ی بوی زنده که بدون شک موضوع نفت اوست رو به خرابی رفته، خونریزی و جنگها و پیکارهای زیاد آن کشور را فرسوده می‌سازد، و در یک تاریخ معین [که] [عددش با گردش پنجم است]، از [صفحه ۲۱۵] گرفتاریها نجات پیدا می‌کند. و به نظر ما مقصود نوستر آداموس از ذکر عدد گردش پنجم، گردش سیارات منظومه‌ی شمسی است که سیاره‌ی پنجم یعنی: مشتری، در ۱۲ سال حرکت انتقالی خود را طی می‌کند شاید بعد از این مدت گرفتاریهای داخلی پایان یابد، و روی هم رفته چون این قسمت از پیشگویی تاریک و مبهم است نمی‌توان از محاسبه‌ی [دقیق] آن به نتیجه مثبتی رسید». [۲۴۱]. نکته‌ی شگفت‌آور اینکه: در ضمن پیشگوییهای نوستر آداموس که در یک پیشگویی دیگر راجع به عراق آمده است به نقش مردی گمنام و بی‌اصل و نسب که از سرزمین عراق برمی‌خیزد و دنیا را به وحشت می‌افکند نیز اشاره شده است. عین عبارت آداموس در رابطه با عراق چنین است: «آن مرد که بی‌توان، نادل‌پسند و گمنام است، وارد شده، و بر «مسوپوتامیا» [۲۴۲] خودسالارانه حکومت خواهد راند. تمامی دوستان به دست زن زانیه ساخته می‌شوند. دیدگاه آن سرزمین وحشت‌آلوده و سیاه است». [۲۴۳]. در اینجا لازم است این نکته را یادآور شویم که در روایات اسلامی نیز به خروج مردی گمنام، بی‌اصل و نسب و زنازاده که از سرزمین عراق برمی‌خیزد اشاره شده است. [۲۴۴]. آنچه تا اینجا گفته شد فشرده‌ی بعضی اخبار و شواهد و قرائنی بود که آنها را در رابطه با وقوع حوادث فوق‌العاده در عراق و ایران آوردیم. و اینکه برای این که شما خواننده‌ی عزیز حقیقت گفته‌های ما را بخصوص درباره‌ی سقوط رژیم سلطنتی در عراق به روشنی دریابید، مطلبی را که در رابطه با جغرافیای [صفحه ۲۱۶] تاریخی عراق می‌آوریم و قسمتی را از کتاب (جغرافیای کامل جهان) نقل نموده و قسمت دیگری را با اتکاء به برخی از روایات و شنیدنیهای خود بر آن افزوده‌ایم به دقت بخوانید تا صدق آنچه گفته شد بیش از پیش برایتان آشکار گردد.

جغرافیای تاریخی عراق

سرزمین عراق از نخستین مراکز ایجاد تمدن بشری است و به این سبب پیوسته مورد اختلاف بین ممالک بزرگ جهان بوده است و از جمله عراق، قرن‌ها جزء ایران بود. در دوران امپراطوری اسلامی، عراق مرکز خلفای عباسی بود و «بغداد» پایتخت عباسیان محسوب می‌شد، سپس عراق به تصرف امپراطوری «عثمانی» درآمد. بعد از شکست عثمانی در پایان جنگ بین‌الملل اول سرزمین عراق زیر نظر دولت انگلستان قرار گرفت و در سال ۱۹۳۳ میلادی مستقل شد، و با سلطنت امیر فیصل، رژیم سلطنتی در آن کشور برقرار شد. رژیم سلطنتی عراق در زمان ملک فیصل دوم در روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ میلادی به جمهوری مبدل گشت، و یکی از گردانندگان کودتا علیه رژیم سلطنتی، بنام عبدالکریم قاسم (که سمت ریاست و فرماندهی قسمتی از لشکر عراق را به عهده داشت و توسط عبدالاله برای جنگ با سوریه با ارتشی منظم و مجهز اعزام شده بود برگشت، و علیه دولت کودتا کرد و پس از اجرای نقشه‌ی کودتا) به ریاست جمهوری رسید. وی که مردی بی‌دین بود و از آئین و مذهب بهره‌ای نداشت سرمنشأ همه‌ی بدبختیها و گرفتاریها و کشتارهای فجیع بود، و با روی کار آمدن خود به همه‌ی احزاب سیاسی و بخصوص کمونیستها در عراق اجازه فعالیت داد و به اصطلاح همه نوع آزادی به ارمغان آورد و موجبات اختلاف و تفرقه و دو دستگی را در بین مسلمانان فراهم نمود و سبب شورش افراد در شمال عراق، و کشمکشها و درگیریهای لفظی با کویت، و دامن زدن به آتش فتنه و فساد و اختلافات و جنگ روانی با «ایران» گردید. پس از او «عبدالسلام عارف» دوست و رفیق کودتاگرش که از نظر مذهب اهل تسنن به اصطلاح مردی دیندار و متعصب، و فردی ناصبی و از دشمنان سرسخت [صفحه ۲۱۷] اهل بیت علیهم‌السلام بود، بر علیه وی پیا خواست و با یک کودتا رژیم فاسد و دیکتاتوری وی را که می‌گفت «انا اقوی من الحديد» من از آهن سخت‌تر و محکم‌ترم، سرنگون ساخت و خود به ریاست جمهوری رسید وی نسبت به مقام شامخ ولایت آن چنان متعصب و کینه‌توز بود، تا جائیکه وقتی به بصره آمد و برای مردم سخنرانی کرد، در سخنرانی خود خطاب به مردم بصره گفت: ای مردم بصره علی علیه‌السلام به شما گفت: «یا اشیاء الرجال و لا

رجال» و انا اقول: «انتم الرجال» یعنی: ای کسانی که به مردان شباهت دارید ولی مرد نیستید، من به شما می‌گویم: شما مرد هستید!! آری: پس از این سخنرانی تاریخی طولی نکشید و از بصره بیرون نیامد که بر اثر این جسارت آشکار، در اثر سانحه‌ی هوائی، در هنگام پرواز هواپیمای حامل وی و یارانش در هوا آتش گرفت و او در میان شعله‌های آتش در این دنیا قبل از آتش آخرت سوخت و خاکستر گردید، و مردم مسلمان بصره درباره‌اش گفتند: (صعد لحم نزل فحم) یعنی: گوشت بالا رفت و ذغال پایین آمد!! پس از «عبدالسلام عارف» برادرش، عبدالرحمن عارف روی کار آمد، و بعد از او «ژنرال» احمد حسن البکر با یک کودتا بریاست جمهوری رسید و عبدالرحمان عارف از عراق تبعید شد. در حال حاضر: که سال ۱۴۲۲ هجری قمری است، طاغوت اشرار، سکر تیر حزب بعث افلکی، منادی اشتراکیت، آتش‌افروز جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران، و سردار قادسیه‌ی خیالی مدت چندین سال است که با زور سرنیزه و فشار و قلدری و کمک بی‌دریغ اجانب، با برنامه‌های از پیش تعیین شده، و نقشه‌های استعماری، بر جان و مال و ناموس مردم مسلمان عراق حکومت می‌کند تا روزی که اجل او نیز بسر آمده و پرونده‌ی ننگین و نامبارکش همراه با دستیاران او باش و پلیدش چون دیگر همکاران قبلی دوزخیش، بسته و مختوم گردد.

رویدادهای دیگر عراق

در اینجا بی‌مناسبت نیست به این نکته اشاره کنیم که حوادث رقت‌بار و وحشتناکی که مطابق بسیاری از روایات در سرزمین فلاکت بار عراق ما قبل از ظهور [صفحه ۲۱۸] روی می‌دهد و بسیاری از آنها در صفحات کتابهای پیشینان و در خلال روایات وارده از اهل بیت علیهم‌السلام منعکس شده است تنها به حوادث مرگباری که در چند صفحه‌ی قبل ذکر نمودیم اختصاص ندارد، بلکه اینگونه حوادث و پیشامدها پیوسته قبل از ظهور در عراق و بغداد تکرار می‌شود و هر چند مدتی یکبار فتنه و آشوبی پیاپی می‌شود و گروهی بر سر کار می‌آیند و عده‌ای بکام مرگ می‌افتند، و همه‌ی اینها حاکی از تسلط بیگانگان و چشمداشت اجانب بر مال و منال مردم مسلمان این سرزمین است. و اینک به چند نمونه از احادیث فراوانی که در زمینه‌ی بروز برخی از حوادث ناخوش آیند در عراق از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است اشاره می‌کنیم. ۱- مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمه در کتاب «الملاحم و الفتن» حدیثی را در مورد فتنه و آشوبهایی که سراسر سرزمین عراق را فرامی‌گیرد، بدین صورت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله لتأتینکم بعدی أربع فتن، الأولى يستحل فيها الدماء، و الثانية يستحل فيها الدماء و الأموال، و الثالثة يستحل فيها الدماء و الأموال و الفروج و الرابعة صماء عمياء مطبقة، تمور مور السفينة فی البحر، حتی لا یجد أحد من الناس ملجأ، تطیر بالشام و تغشی العراق، و تخبط الجزيرة یدها و رجلها، یرک الأنام فیها البلاء عرک الأدم، لا یستطیع من الناس یقول فیها مه... مه لا ترفعونها من ناحیة الا انفتقت من ناحیة أخرى» [۲۴۵]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من چهار فتنه به شما روی می‌آورد، در فتنه اول ریختن خونها حلال می‌شود، در فتنه دوم ریختن خونها و غصب اموال حلال می‌شود، در فتنه سوم، ریختن خونها و غصب اموال و ناموس مردم حلال می‌شود، و فتنه‌ی چهارم فتنه‌ای است شدید و تاریک که مانند حرکت کشتی در دریا حرکت می‌کند و همه جا را می‌پوشاند بطوری که هیچکس از مردم از شر آن ملجأ و پناهی نخواهند داشت، از سرزمین (شام) آغاز می‌شود و عراق را فرامی‌گیرد و (جزیره) [۲۴۶] را با دست و پای خود می‌کوبد. در آن فتنه مردم همانند [صفحه ۲۱۹] پوستی که دباغی شده باشد دچار بلا می‌شوند و در آن موقع احدی از مردم قدرت ندارد که (به فتنه‌انگیزها) بگوید: بس است، از هر ناحیه‌ای که آن فتنه را رفع کنند از ناحیه‌ی دیگری سر بیرون می‌آورد. ۲- ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح «نهج‌البلاغه» در مورد ویرانی عراق، پس از بناء بغداد و رفت و آمد خارجیان در آنجا و روی کار آمدن گروهی اراذل و اوباش، در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آمده است که: علی علیه‌السلام پس از انجام جنگ نهروان خطبه‌ای خواند و برخی از فتنه و آشوبهای آخرالزمان را گوشزد نمود و خطاب ب مردم «عراق» چنین فرمود: هرگاه ناجنسان با شما آمیخته شدند و (انباط) یعنی:

گروهی صحرائین که در صحرای عراق سکونت داشتند بر شما مردم مستولی و چیره شدند ویران شدن عراق نزدیک می‌گردد و آن در وقتی است که در عراق شهری بنام بغداد که دارای بناهای محکم و باغها و جویها است بنا شود. پس هرگاه در آن شهر اجناس گران شود و کاخها سرفراشته گردد و تبهکاران و فاسقان در آن حکمرانی کنند و اندوه و بلا سخت شود و مردمان پست و آشوب طلب بخود ببالند فرو رفتن آن بیابان نزدیک گردد و گریختن و آواره شدن خوش باشد، ولی پیش از آواره گشتن مردم سختی پدید آید که کودکان از آنها پیر، پیران هلاک و زبان‌آوران گنک و خردمندان حیران شوند و مردم، کیفر کردار خود را بواسطه‌ی شمشیرهای از نیام کشیده به زوی ببینند در حالی که پیش از آن زندگی، در خوشی بودند و با رفاه و راحتی زندگی می‌کردند. پس آن زمان چه مصیبتی است، چه بلای سختی که چیزی را فروگذار نمی‌کند، چه گریه‌های طولانی چه مصیبتها و چه ناله‌ها و چه فریادهای سخت که پدیدار خواهد گشت و در آن حوادث کار خدا واقع خواهد شد و آن شدنی است. پس ای فرزند نکو بانوی برگزیده از کنیزان (ای مهدی موعود) تا کی در انتظار تو باشند، مژده بادت به یاری نزدیک از پروردگار مهربان. [صفحه ۲۲۰] آگاه باشید: پس وای بر متکبران، هنگام درو کردن، دروگران، و کشته شدن فاسقان، که خداوند صاحب عرش با عظمت را عاصی شده و از فرمان او سر برتافته‌اند. ای پدر و مادرم به فدای گروهی اندک [۲۴۷] که نام آنان در زمین مجهول و ظهورشان در آن زمان نزدیک است. اگر می‌خواستم شما را به آنچه می‌آید و می‌شود، از حوادث روزگار و مصیبتهای زمان و بلاها و دشواریهایی که در هر ساعتی واقع می‌شود خبر می‌دادم و لکن آنرا به محرم رازی می‌گویم و می‌سپرم که رازدان باشد، چون بر شما بیمناکم و شما را در نظر دارم و می‌دانم آنچه هست و بلائی که همگان را فرامی‌گیرد در پیش است. این بلای عمومی در وقتی است که بدکاران از فرمان حق سرپیچی کنند و فرومایگان گمراه اطاعت شوند، آنگاه است که هنگام مرگ و هلاکت است و آنگاه است که هنگام برگشت کارتار و گسستن اصلتان و پراکندگی الفت و جمع شماست. و آن در وقتی است که گناه در میان شما ظاهر شود و کردار زشت و ناروا در میان اجتماع گسترش یابد و آنگاه است که شمشیر زدن در میدان کارزار بر اهل ایمان آسان‌تر از تحصیل یک درهم حلال است. آنگاه است که زندگی جز به معصیت خداوند میسر نمی‌شود آنوقت است که مست می‌شوید بدون باده نوشیدن و سوگند می‌خورید بدون آنکه نیازی بدان داشته باشید و ستم می‌کنید بدون اینکه بهره‌ای ببرید و دروغ می‌گوئید بدون اینکه ناچار باشید؛ آنگاه است که به کردار زشت و ناروا خوش و خندان می‌شوید و در انجام گناه از هم پیشی می‌گیرید و گفتارتان بهتان و سخنانتان دروغ و ناسزا و کردارتان فریندگی است. «فعند ذلك لا تأمنون البیات، فیاله من بیات ما أشد ظلمته و من صائح ما أفضع صوته، ذلك بیات لا ینمی صاحبه، فعند ذلك تقتلون، و بأنواع البلاء تضربون و بالسيف تحصدون و الی النار تصیرون و یعضکم البلاء کما یعض الغارب القتب». آری: در آن وقت است که تأمین جانی ندارید که شب را به راحتی و آسودگی بیسازید، چه شبهایی چه شبیخون سیاهی و چه نعره کشنده‌ای که نعره‌اش بس [صفحه ۲۲۱] ناهنجار است آن شبیخونی است که صاحبش کارش سامان نگیرد. پس آنگاه است که کشتار می‌شوید و به بلاهای گوناگون گرفتار می‌گردید، و با شمشیر درو می‌شوید و بسوی آتش می‌روید و بلاها همچون جل و پالانی که پشت ستور را می‌گزد شماها را خواهد گزید. ای شگفتا! و سراسر شگفتی در بین ماه جمادی و رجب، از فراهم آمدن پراکنده‌ها و درو شدن روئیده‌ها، و فریادهایی پس از فریادها. سپس فرمود: قضای الهی گذشته، قضای الهی گذشته (و آنچه باید بشود واقع خواهد شد و راه گریزی نخواهد بود) [۲۴۸]. اگر در این جمله از فرمایش حضرت دقت کنید که درباره‌ی بغداد فرموده است: «آن وقت است که تأمین جانی ندارید، چه شبهای سیاهی و چه نعره کشنده‌ای که نعره‌اش ناهنجار است»، بسیاری از چیزها برایتان روشن خواهد شد. ۳- مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب «بحار الانوار» درباره‌ی برخی از حوادث ناگواری که قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در عراق و بخصوص در کوفه و حوالی آن روی می‌دهد، در حدیثی از ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه‌السلام چنین روایت کرده است: ابو حمزه گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: هرگاه از اختلافات داخلی شام با خبر شدید از شام باید گریخت و به جای دیگر رفت،

زیرا در آنجا کشت و کشتار و فتنه و آشوب خواهد بود. عرض کردم: به کدام شهر فرار کنیم؟ فرمود: به مکه، زیرا مکه در آن روز بهترین جایی است که مردم از هر سو به آن پناهنده می‌شوند. عرض کردم: کوفه به نظر تان چطور است؟ فرمود: کوفه؟! مردم در کوفه چه چیزها خواهند دید، در آنجا مردان بسیاری کشته می‌شوند مگر کسی که اهل شام باشد، ولی وای بر کسانی که در اطراف کوفه باشند که چقدر اذیت و آزار به آنها خواهد رسید. مردان و زنان بسیاری اسیر می‌شوند، و آسوده‌ترین مردم کسانی هستند که در آن موقع بتوانند از رود فرات عبور کنند و یا اصلا در آنجا نباشند. «قلت: فما تری فی سکان سوادها؟ [صفحه ۲۲۲] فقال بیده یعنی لا، ثم قال: الخروج منها خیر من المقام فیها، قلت: کم یکون ذلک؟ قال: ساعة واحدة من نهار قلت: ما حال من یؤخذ منهم؟ قال: لیس علیهم بأس، أما انهم سینقذهم أقوام مالهم عند أهل الکوفة قدر، أما لا یجوزون بهم الکوفة». عرض کردم: ساکنین سواد کوفه را چگونه می‌بینید؟ با دست مبارک خود اشاره فرمود که خطری به آنها نمی‌رسد، سپس فرمود: بیرون رفتن از آنجا بهتر از ماندن در آنجاست. عرض کردم: این واقعه چه مقدار طول می‌کشد؟ فرمود: در یک ساعت از روز - مقداری از زمان - عرض کردم: کسانی که گرفتار می‌شوند چه حالی دارند؟ فرمود: بر آنها باکی نیست، زیرا به زودی گروهی که در نزد اهل کوفه ارزشی ندارند آنها را نجات می‌دهند، آگاه باش که آنها را به جای دیگر نمی‌برند». [۲۴۹]. مقصود از این «گروه» که در نزد اهل کوفه ارزشی ندارند، شیعیان ایرانی، و سپاهیان جناب سید خراسانی است که آنان را دنبال می‌نمایند و تمامی آنها را تار و مار و نابود می‌سازند. آری سپاه از جان گذشته‌ی سید خراسانی فرامی‌رسد و ضربتی حساس و سرنوشت‌ساز بر سپاه مهاجم سفیانی وارد می‌آورند و همه‌ی اسیران و غنائم جنگی را از دست آنها می‌گیرند و آنان را آزاد می‌کنند. اینها همان کسانی هستند که در اصطلاح امروز به نام پابرنه‌های شیعیان نامیده می‌شوند و اینها همانهایی هستند که اشراف کوفه برای آنها هیچ ارج و قیمتی قائل نیستند ولی آنان ضربت نهائی را بر پیکر سپاه جنایت پیشه‌ی سفیانی در کوفه وارد می‌آورند. [صفحه ۲۲۳] ۴- مرحوم سید بن طاووس در کتاب «الملاحم و الفتن» در مورد برخی از علامات ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام روایتی را از حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام بدین بصورت نقل کرده است: «و روی أن مولانا زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما‌السلام وقف علی نجف الکوفة یوم وروده جامع الکوفة بعد ما صلی فیه و قال: هی هی یا نجف، ثم بکی و قال یا لها من طامه، فسئل عن ذلک فقال: اذا ملأ نجفکم السیل و المطر و ظهرت النار بالحجاز فی الأحجار و المدر و ملکت بغداد الترتک و التتر، فتوقعوا ظهور القائم المنتظر». [۲۵۰]. روایت شده است که مولای ما زین‌العابدین حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام روزی که وارد مسجد جامع کوفه شد پس از آنکه در آنجا نماز خواند، در پشت کوفه ایستاد و فرمود: آری همین است، همین است ای نجف. سپس گریه کرد و فرمود: چه بلا- و مصیبت بزرگی که به نجف رو خواهد کرد!! سؤال کردند چه بلائی به نجف رو می‌کند؟! فرمود: موقعی که نجف را سیل و باران پر کند و در حجاز آتشی ظاهر شود که سنگ و کلوخها را بسوزاند و قوم «تاتار» و ترک، بغداد را مالک شوند منتظر ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشید. در این حدیث شریف چنانکه ملاحظه می‌شود به چهار علامت از علامتهای ظهور حضرت قائم علیه‌السلام اشاره شده است: ۱- بلای بزرگی که دامنگیر اهل نجف می‌شود. ۲- سیل و بارانی که نجف را فراگیرد. ۳- آتشی که دچار سنگ و کلوخ سرزمین حجاز گردد. ۴- قومی از «تاتار» و یا ترک که «بغداد» را مالک شوند. ولی ظاهراً مقصود از سیل که در حدیث آمده است، آب و باران نیست زیرا چنانکه در احادیث بعدی خواهد آمد، این سیل به عذابی خانمانسوز و جنگی ویرانگر تفسیر شده است. و اما «تاتار» بطوریکه در «فرهنگ عمید» می‌نویسد: نامی است که سابقاً در مغرب [صفحه ۲۲۴] به قوم «مغول» اطلاق می‌شده و نام برخی از طوایف ساکن روسیه‌ی (شوروی) می‌باشند. و بنابراین، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل و اما ترک که در بعضی از نسخه‌ها آمده است ظاهراً منظور از آن (شرقیها و غربیها هستند). ۵- در کتاب «غیبت نعمانی» در حدیثی از «جابر» از امام محمد باقر علیه‌السلام درباره‌ی برخی از علامت‌های ظهور، چنین آورده است: ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام فرمود: این سوره را چگونه می‌خوانید؟ عرض کردم کدام سوره؟ فرمود: «سئل سائل بعذاب واقع» سپس فرمود: «سئل سائل بعذاب واقع» یعنی: پرسش کننده‌ای

از عذابی که واقع خواهد شد پرسید نیست، بلکه (سال سیل) است و آن، سیلان و فوران آتشی است که در «ثویه» (نام جایی است در کوفه و یا حوالی آن) می‌افتد و از آنجا به «کناسه‌ی» [۲۵۱] بنی‌اسد راه می‌یابد و سپس به محله یا قبیله «ثقیف» می‌رسد و هیچ جایگاه ستمی بر آل محمد صلی الله علیه و آله را باقی نمی‌گذارد مگر آنکه آن را می‌سوزاند. [۲۵۲]. در این حدیث، مثل اینکه امام باقر علیه‌السلام از راوی حدیث پرسیده است که آیا مضمون آیه واقع شده است یا آنکه بعداً واقع خواهد شد و سپس خود حضرت فرموده‌اند که یکی از مصادیق آیه در آینده واقع خواهد شد. چنانکه در تفسیر قمی است که از امام باقر علیه‌السلام از معنای این آیه سؤال شد و حضرت فرمود: آتشی از مغرب سر می‌کشد و فرشته‌ای آن را از پشت می‌راند، تا از سمت خانه‌ی (بنی‌سعد بن همام) به مسجدشان می‌رسد و خانه‌ای از بنی‌امیه بجای نمی‌گذارد مگر آنکه همه را با اهلش می‌سوزاند و خانه‌ای که در آن ستمی به آل محمد صلی الله علیه و آله شده باشد نمی‌گذارد مگر آنکه آن را می‌سوزاند و این همان مهدی علیه‌السلام است. [۲۵۳]

مقصود آن است که: از علامتها و نمونه‌های کار مهدی علیه‌السلام آن است که همانطور که [صفحه ۲۲۵] آنان زید بن علی بن الحسین و یارانش را در «ثویه» یا «کناسه‌ی ثقیف» کشتند، باید انتقام پس بدهند و هر خانه‌ای که خونی از آل محمد صلی الله علیه و آله در آن ریخته شده باشد باید سوزانیده شود. از این دو حدیث استفاده می‌شود که در موقع ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام بسیاری از خانه‌های کوفه و نجف را دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام ساکن شده و تعداد زیادی از خانه‌هایی که متعلق به دوستان و شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در اثر ظلم و ستم و تعدی و تجاوز و تبعید و کشتار، آواره و در بدر شده‌اند به دست دشمنان دین و انسانیت افتاده است. ۶- مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب «بحارالانوار» از غیبت نعمانی از صالح بن سهل از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت: در معنای آیه شریفه «سأل سائل بعذاب واقع» [۲۵۴] فرمود: تأویل این آیه در آینده است. و آن عذابی است که در «ثویه» واقع می‌شود- یعنی- آتشی که کناسه‌ی بنی‌اسد سر می‌کشد و از قبیله ثقیف نیز می‌گذرد و هیچ جایگاه ستمی بر آل محمد صلی الله علیه و آله نمی‌ماند مگر آنکه آنرا می‌سوزاند، و این آتش، پیش از قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. [۲۵۵]. ۷- مرحوم سید بن طاووس در کتاب «فلاح‌السائل» در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره‌ی برخی از علائم ظهور حضرت مهدی- عجل الله تعالی فرجه- چنین روایت کرده است: «عباد بن محمد مدائنی گفت: بر حضرت ابی عبدالله (امام جعفر صادق علیه‌السلام) در مدینه وارد شدم و این در وقتی بود که حضرت از نماز واجب ظهور خود فارغ شده بود و دستهای خود را بسوی آسمان بالا برده و می‌فرمود: ای شنونده‌ی تمام صداها، ای گردآورنده، ای خدائی که هر صاحب روحی را بعد از مرگ زنده می‌کنی، ای برانگیزاننده... تا آخر دعا: که فرمود: پروردگارا بحقی که تو بر بهترین بندگان از آفریدگانت داری و بحق آن کسانی که حق ایشان را بر خود لازم و واجب دانسته‌ای از تو می‌خواهم که بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش رحمت فرستی و در همین ساعت بر من منت گذاری و مرا از آتش سوزان جهنم برهانی و حاجت ولایت و پسر پیغمبرت آن شخصیتی که با اجازه‌ی تو [صفحه ۲۲۶] (مردم را) بسوی تو می‌خواند، روا سازی. پروردگارا او را بوسیله‌ی نصرت تأیید فرما و بنده‌ی خودت را یاری فرما و یارانش را قوت و شوکت عنایت بفرما و آنان را شکیبا گردان (وافتح لهم من لدنک سلطانا نصیرا و عجل فرجه و أمکنه أعدائک و أعداء رسولک یا أرحم الراحمین). راوی گفت عرض کردم یا بن رسول الله آیا برای خودتان دعا نمی‌کردید؟! فرمود: برای نور آل محمد صلی الله علیه و آله و آخرینشان و کسی که بعداً خواهد آمد، و آن انتقام گیرنده‌ای که بفرمان خدا از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله انتقام می‌گیرد، دعا می‌کردم. عرض کردم: یا بن رسول الله خدا مرا به فدایت گرداند در چه زمانی خواهد آمد فرمود: هرگاه کسی که صاحب فرمان و آفرینش هستی است بخواهد، او می‌آید عرض کردم: آیا برای ظهور و قیام حضرتش علامت و نشانه‌ای هست؟ فرمود: آری، علامات زیادی است. عرض کردم: مثلاً- مانند چی؟ فرمود. خروج پرچمی از مشرق و خروج پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل بغداد را فرا گیرد، و مردی از فرزندان عمویم جناب (زید بن علی الحسین علیهما‌السلام) در سرزمین «یمن» قیام کند و پرده‌ی خانه‌ی

کعبه بغارت برود. [۲۵۶]. در این حدیث شریف چنانکه ملاحظه می‌فرمائید امام صادق علیه‌السلام به پنج علامت از علامتهای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام که از نشانه‌های بسیار نزدیک ظهور مبارک آن حضرت است خبر داده است. اول- اینکه حضرت به خروج پرچمی که از مشرق زمین که از طرف شرق پیدا می‌شود خبر داده است حال، آیا این پرچم مربوط به قیام ایرانیان و حرکت انقلابی تشیع در ایران است یا جای دیگر و کشوری دیگر از کشورهای شرقی هیچکدام از آنها معلوم نیست. دوم- اینکه حضرت به خروج پرچمی از «مغرب» که از طرف غرب پیدا می‌شود خبر داده است، حال آیا این پرچم مربوط به آمریکا و یا پرچم دولت دیگری از دولتهای غربی است، باز هم معلوم نیست. این دو پرچم به کجا می‌روند و بسوی چه کشوری رو می‌آورند و در چه سرزمینی [صفحه ۲۲۷] رحل اقامت می‌افکنند و چه مقصودی دارند باز هم مشخص نیست ولی بقریه‌ی (و فتنه تظل اهل الزوراء) که حضرت فرموده است: و فتنه‌ای که بر اهل بغداد سایه افکند، معلوم می‌شود که برخورد این دو پرچم (که یکی از شرق و دیگری از غرب نمایان می‌شود) در بغداد است، و حکام خود کامه بغداد، و سردمداران کفر جهانی در بغداد پیوسته با یکدیگر در ارتباط، و حاکمان این سرزمین لعنت شده، آتش افروز جنگ می‌باشند و غریبه‌ها مؤید و پشتیبان حاکمان زور در «زوراء» یعنی: بغداد هستند و آنان را بر ادامه‌ی جنگ تحریص و ترغیب می‌نمایند و مال و سلاح و وسائل جنگی مدرن در اختیارشان قرار می‌دهند و به همین لحاظ است که حضرت بلافاصله پس از ذکر خروج پرچمی از شرق و پرچمی از غرب فرموده است (و فتنه تظل اهل الزوراء) و این فتنه «زوراء» علامت سوم است. [۲۵۷]. چهارم - اینکه حضرت فرموده است (و مردی از فرزندان عمویم «زید» در سرزمین «یمن» قیام کند، و ظاهراً مراد از او همان «یمانی» مشهور باشد که ملقب به منصور است). زیرا بطوری که از برخی روایات استفاده می‌شود او از «یمن» قیام می‌کند و به حجاز می‌آید و با ارتش حجاز می‌جنگد که این هم علامت چهارم است. و پوشش خانه‌ی کعبه را به غارت می‌برد، همان پرده‌ای که خانه‌ی کعبه را می‌پوشاند و در هر سالی یکبار در ایام حج آنرا تعویض می‌کنند، و این هم پنجمین علامت است. ۸- در حدیث بسیار مفصلی که «مفضل بن عمر» درباره‌ی وقایع آخرالزمان و زمان قیام حضرت مهدی علیه‌السلام و مطالب دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است درباره‌ی (بغداد) و حاکمان زور در (زوراء) و فسق و فجور و سرکشی آن فرمانروایان ستمکار، و علت ویرانی و خرابی این سرزمین شوم، چنین آمده است: «مفضل گفت: حضور امام ششم عرض کردم: ای آقای من در آن وقت «دارالفاسقین» چگونه است و چه وضعی دارد؟ فرمود: مشمول لعنت و خشم و غضب خداوند است، فتنه‌ها و آشوبها آنرا ویران می‌سازد و بکلی متروکش می‌نماید «فالویل لها و لمن بها کل الویل من الرايات الصفر، و رایات المغرب، و من [صفحه ۲۲۸] یجلب الجزیره و من الرايات اللتی تسیر الیها من کل قریب أو بعید». ای وای بر بغداد و بر مردمی که در آنجا سکنی می‌گزینند از پرچمهای زرد و پرچمهایی که از مغرب می‌آیند و آن کسی که جزیره (عراق) را به آشوب می‌کشد و از پرچمهایی که از دور و نزدیک به آنجا رو می‌آورد که تمام بدبختیها و گرفتاریها و ویرانیهایی بوسیله‌ی آنهاست. به خدای بزرگ سوگند که هر گونه عذاب و بلائی که بر امتهای متمرّد و سرکش گذشته از اول خلقت تا پایان روزگار رسیده است بر بغداد فرود می‌آید. عذابهایی به بغداد خواهد رسید که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی آنرا نشنیده است و طوفان شمشیر آنها را درو خواهد نمود، پس وای بر کسی که در آنجا سکنی گزیند زیرا کسی که در آنجا باقی بماند بخاطر شقاوت مندی اوست و کسی که از آنجا خارج شود، و از بغداد بیرون رود، در پرتو رحمت خداوند بسر خواهد برد. به خدا قسم که کار بغداد، در دنیا به جایی رسد که بگویند زندگی حقیقی دنیا همین است و دنیایی غیر از آن نیست و خانه‌ها و کاخهای آن بهشت است و دختران آن (در زیبایی) مثل حورالعین است و جوانان آن مثل جوانان بهشت است و چنین پندارند که خداوند رزق و روزی بندگانش را تنها به بغداد ارزانی داشته است. و روزی برسد که فرمانروایانی دروغگو و افترا پرداز که به خدا و رسول خدا دروغ می‌بندند و به غیر کتاب خدا فرمان می‌دهند در آن ظاهر شوند، و همچنین شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن مال حرام و خونریزی چنان در بغداد شایع شود و روز بروز گسترش یابد تا جایی که فجایع تمام دنیا پای آن نرسد. سپس خداوند همین بغداد را بوسیله‌ی آن فتنه‌ها و

آشوبها و همان پرچمها چنان ویران کند که وقتی رهگذری از آنجا بگذرد بگوید: آری «زوراء» (بغداد) در اینجا بوده است. [۲۵۸]

آیا زوراء نام بغداد است؟

آنچه از این حدیث استفاده می‌شود این است که: «زوراء» نام (بغداد) است، ولی از برخی اخبار دیگر چنین فهمیده می‌شود که (زوراء) نام «ری» یعنی: تهران است، زیرا: [صفحه ۲۲۹] مرحوم کلینی در «روضه‌ی کافی» از معاویه بن وهب روایت کرده است که یک وقتی امام صادق علیه‌السلام به شعر (ابن عقبه) مثل آورد که گفته است: و تنحر بالزوراء منهم لدی الضحی ثمانون ألفا مثل ما ينحر البدن و در هنگام ظهر در «زوراء» هشتاد هزار تن از آنها چون شتر قربانی می‌شوند و در روایت دیگری بجای کلمه «البدن» «البلز» (که به معنای شتر قوی است) آمده است. «ثم قال لی: تعرف الزوراء؟ قال: قلت جعلت فداک یقولون انها بغدادقال: لا ثم قال علیه‌السلام دخلت الری؟ قلت: نعمقال أیت سوق الدواب؟ قلت نعم، قال: رأیت الجبل الأسود عن یمین الطریق؟ تلک الزوراء، یقتل فیها ثمانون ألفا، منهم ثمانون رجلا- من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه؟ قلت: و من یقتلهم جعلت فداک؟ قال: یقتلهم اولاد العجم». سپس به من فرمود: زوراء را می‌شناسی؟ می‌گویند: من عرض کردم: فدایت شوم! می‌گویند: زوراء همان بغداد است، فرمود: نه، سپس فرمود: آیا به «ری» رفته‌ای عرض کردم: آری، فرمود: آن کوه سیاه را که در طرف راست جاده قرار دارد دیده‌ای؟ همان زوراء است که هشتاد هزار نفر از ایشان که هشتاد نفرشان از فرزندان فلان هستند و همگی آنها شایسته‌ی خلافت می‌باشند در آنجا کشته می‌شوند، عرض کردم: من به فدایت کردم چه کسی آنها را می‌کشد؟ فرمود: (یقتلهم اولاد العجم): فرزندان عجم آنان را می‌کشند. [۲۵۹]. هم چنین در کتاب «مجمع البحرین» در ماده‌ی (زور) حدیث مذکور را به همین صورت نقل کرده و گفته است: [صفحه ۳۳۰] «و الزوراء فی شعر ابن عقبه - هو جبل بالری، یقتل منهم، ثمانون ألفا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافه یقتلهم اولاد العجم - کذا مروی عن الصادق علیه‌السلام و ربما کان ذلک فی دولة القائم علیه‌السلام». «زوراء» در شعر ابن عقبه، نام کوه «ری» است که در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همگی شایستگی خلافت و رهبری دارند، کشته می‌شوند (و اولاد عجم) آنها را می‌کشند این چنین از امام صادق علیه‌السلام روایت شده و شاید این جریان در زمان حضرت قائم علیه‌السلام اتفاق بیفتد. و همچنین در کتاب «غیبت نعمانی» در روایتی از کعب الاحبار نقل کرده است که: حضرت قائم علیه‌السلام از نسل علی علیه‌السلام است و غیبتی مانند غیبت یوسف و رجعتی مانند رجعت عیسی بن مریم دارد. (ثم یظهر بعد غیبت مع طلوع النجم الأحمر و خراب الزوراء و هی الری، و خسف المزوره، و هی بغداد، و خروج السفیانی، و حرب ولد العباس مع فتیان أرمینیة و آذربایجان). سپس بعد از آنکه مدتی غایب شده باشد ظاهر می‌شود در وقتی که ستاره‌ی سرخ طلوع کرده و زوراء، که شهر ری می‌باشد ویران شده و مزوره که بغداد است فرو رفته، و سفیانی خروج نموده، و میان فرزندان عباس، و جوانان ارمینیه و آذربایجان، جنگ در گرفته باشد). [۲۶۰]. از این احادیث، فهمیده می‌شود که: زوراء نام «ری» و مراد (تهران) امروز است، ولی بر اساس روایت دیگری که از مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه درباره‌ی نام تهران از امام صادق علیه‌السلام نقل شده و هم تحقیقی که آن مرحوم در کتاب «مرآت العقول» پیرامون کلمه‌ی زوراء بعمل آورده است بطور قطع می‌توان گفت: که زوراء نام بغداد است نه نام تهران.

گفتار علامه مجلسی پیرامون زوراء

مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیه) در این باره که زوراء نام بغداد است چنین می‌نویسد: [صفحه ۲۳۱] ممکن است زوراء در حدیث، نام جائی در ری یعنی نام منطقه‌ای در تهران باشد و ممکن است نام بغداد جدید باشد و امام علیه‌السلام بغداد قدیم را نفی فرموده باشد. و اما اینکه فرموده است زوراء بغداد نیست، شاید در آنجا منطقه‌ای وجود داشته که نامش «ری» بوده است، و این

جریان کشته شدن هشتاد هزار نفر، اشاره به آن جنگی باشد که در زمان مأمون عباسی در بغداد اتفاق افتاد و گروه زیادی از بنی‌العباس در آن جنگ کشته شدند. و اما اگر زوراء نام منطقه‌ای در تهران باشد، پس ممکن است این حدیث اشاره به حادثه‌ای باشد که در زمان قیام حضرت قائم علیه‌السلام یا در نزدیکیهای ظهور آن حضرت روی خواهد داد، و البته دور نیست، که ابن‌عقبه: این جریان را از معصوم علیه‌السلام قبلاً شنیده و بعد آنرا بصورت شعر در آورده باشد. [۲۶۱].

سخن مؤلف درباره زوراء

چنانکه سابقاً در بخش اول کتاب پیرامون «زوراء» و تشکیل شوری در آن اشاره کردیم بیشتر روایات و بلکه اکثر قریب به اتفاق آنها صراحت دارند که زوراء نام بغداد است ولی همچنانکه ملاحظه نمودید از حدیث «معاویة بن وهب» و هم چنین روایت کعب‌الاحبار، که از «غیبت نعمانی» نقل نمودیم چنین استفاده می‌شود که «زوراء» نام تهران است. از آنجائی که دو حدیث مزبور با سایر احادیثی که درباره‌ی زوراء رسیده (و در آنها تصریح شده که زوراء نام بغداد است و حتی در برخی از آن روایات حدود جغرافیائی منطقه‌ی زوراء نیز مشخص گردیده) بصورت ظاهر منافات را می‌رساند، از این جهت ما برای اینکه اطمینان پیدا کنیم که آیا زوراء نام بغداد است یا تهران، به کتابهایی مانند -اقرب‌الموارد- لسان‌العرب، قاموس‌المحیط، المنجد، مجمع‌البحرین، مراصد، و معجم‌البلدان که در اختیار داشتیم مراجعه نمودیم ولی در هیچیک از این کتابها به مطلبی که دلالت داشته باشد که زوراء نام تهران باشد برخورد نمودیم. بلکه بر عکس در همی کتابهای نامبرده تصریح شده بود که: «مدینه‌الزوراء» همان «بغداد» است، و با [صفحه ۲۳۲] اینکه از جاهای دیگری نیز با نام زوراء سخن رفته بود در عین حال به هیچ‌وجه به اینکه «ری»، و یا «تهران» را هم «زوراء» می‌گویند کوچکترین اشاره‌ای نشده بود. اینک برای اینکه این مطلب به خوبی روشن شود آنچه را که «علامه‌ی دهخدا» پیرامون کلمه‌ی «زوراء» در کتاب لغتنامه آورده است به عنوان شاهد در اینجا می‌آوریم.

گفتار علامه دهخدا درباره زوراء

مرحوم علامه‌ی دهخدا، دانشمند، محقق، و نویسنده، در کتاب لغتنامه، به نقل از چندین کتاب معتبر لغت و جغرافی که نام آنها را نیز در کتاب خود آورده است درباره‌ی «زوراء» چنین می‌نویسد: «زوراء، بغداد را گویند. بعضی گویند: زوراء، بغداد است. لأن ابوابها الداخلة جعلت مزورة عن الخارجة. زوراء، شهر بغداد است. زوراء، نام بغداد است، از بهر آنکه در جانب قبلی، وضع آن زواری، یعنی: انحرافی است. شهر زوراء، به بغداد، در جانب شرقی و به علت کج بودن قبله‌ی آن، این نام را بدو داده‌اند. زوراء موضعی است به مدینه نزدیک مسجد و نام بازاری است در مدینه، و خانه‌ای است عثمان بن عفان را. زوراء نام چند زمین است» [۲۶۲]. در این مورد، دو شاهد دیگر نیز در دست داریم که علاوه بر دلائل گذشته ثابت می‌کند که «زوراء» همان بغداد است. یکی از آنها اشعار مفصلی است که مرحوم علی بن یونس عاملی بیاضی، متوفای سال ۸۷۷ هجری قمری در مورد میلاد، و تاریخ و شهادت، و محل دفن یکایک ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل نموده است و دیگری اشعار منسوب به شیخ بهاء‌الدین عاملی، متوفای سال ۱۰۳۱ هجری قمری است که در مدح و منقبت حضرت موسی بن جعفر (صلوات الله علیهما و علی آبائهما الطاهرین) سروده است. اشعاری که مرحوم علامه‌ی بیاضی درباره‌ی محل ولادت و تاریخ شهادت و محل دفن دو امام معصوم حضرت موسی بن جعفر و امام جواد علیهم‌السلام نقل نموده چنین است: و مولد الکاظم بالأبواء ثامن و عشرين علی استواء و مائة من قبلها هجرية ثالث ثلاثین بها المنية [صفحه ۲۳۳] و قبره بجانب «الزوراء» من أرض بغداد بلا مرء و مولد الجواد بعد المائة لخامس التسعين فی الروایة میلاده بأفضل البقاع مدینه الرسول خیر داع و القبض عشرين و مائتين و القبر فی «الزوراء» بغیر مین [۲۶۳]. و اشعاری که مرحوم شیخ بهاء -علیه‌الرحمه- در مدح و منقبت دو امام معصوم حضرت موسی بن جعفر و امام محمد جواد (صلوات الله علیهما و علی

آبائهما الطاهرین) سروده، و خطاب به کسی که اراده سفر به بغداد دارد نموده چنین است: «ألا یا قاصد الزوراء» عرج علی الغربی من تلک المغانی و نعلیک اخلعن و اسجد خضوعا اذا لاحت لیدیك القبتان فتحتهما لعمرك نار موسی و نور محمد متقارنان [۲۶۴]. از این اشعار به خوبی معلوم می‌شود که بدون شک «زوراء» نام بغداد است و بیشتر از این هم نیاز به دلیل ندارد.

تعبیرهای شبه انداز

با صرف نظر از اینکه: در هیچیک از کتب لغت و جغرافی که مورد مراجعه مؤلف بوده از «ری» بعنوان (زوراء) نامی برده نشده است، نکته‌ی حائز اهمیتی در حدیث معاویه بن وهب جلب نظر می‌کند که توجه به آن لازم است و آن نکته این است که: با اینکه امام صادق علیه‌السلام به راوی حدیث فرموده است آیا به «ری» رفته‌ای؟ آیا آن کوه سیاه را که در سمت راست جاده قرار دارد دیده‌ای؟ (آن کوه سیاه، همان زوراء است) با اینهمه در این حدیث دو تعبیر وجود دارد که شبهه‌انداز است. تعبیر اول اینکه: حضرت فرموده است در کوه زوراء، یعنی همان کوه سیاهی که در حوالی ری قرار دارد، هشتاد هزار نفر کشته می‌شوند که هشتاد نفر آنها از: (اولاد فلاخن) می‌باشند، و این تعبیر، یعنی: اولاد فلاخن، تعبیری است که معمولا- ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام [صفحه ۲۳۴] درباره‌ی (بنی‌العباس) بکار می‌برده‌اند، و در این باره شواهدی بسیاری از روایات در دست است که برای نمونه خواننده‌ی گرامی می‌تواند به بخش اول کتاب به قسمتی از روایاتی که ما درباره‌ی اختلاف بنی‌عباس و انقراض دولت آنها آورده‌ایم مراجعه نماید. و تعبیر دوم اینکه: حضرت فرموده است: (یقتلهم اولاد العجم) یعنی: این هشتاد هزار نفر که کشته می‌شوند و در میان آنها هشتاد نفر از فرزندان فلاخن می‌باشد، (اولاد عجم) آنها را می‌کشند، و لفظ عجم گرچه در لغت عرب لفظ عامی است که شامل ایرانی و غیرایرانی می‌شود ولی بقرینه‌ی لفظ (ری) و زوراء معلوم می‌شود که کشته‌ی این هشتاد هزار نفر، ایرانیان می‌باشند. علیهذا، با توجه به دو تعبیری که امام صادق علیه‌السلام در مورد «ری» و «زوراء» در حدیث معاویه بن وهب بکار برده‌اند چنین استنباط می‌شود که: اگر همانطوری که مرحوم علامه مجلسی علیه‌الرحمه فرموده است، حادثه‌ی مزبور از وقایع گذشته و جنگ مأمون عباسی با مخالفین خود در بغداد نباشد، دور نیست که این جریان، اشاره به جنگ عراق علیه ایران بوده، و این عده از سربازان و فرماندهان بلند پایه‌ی ارتش عراق، بر اثر تجاوز عراق به ایران بدست توانای رزمندگان ایرانی در خاک ایران کشته شوند. بنابراین نتیجه‌ای که از مجموع گفتار فوق بدست می‌آید این است که: گرچه احتمال می‌رود که زوراء نام شهر ری، یعنی: نام تهران باشد ولی احتمال بغداد هم دارد، و البته احتمال اینکه نام بغداد باشد صد در صد و احتمال اینکه نام ری باشد یک درصد است زیرا: اولاً- همانگونه که اشاره کردیم اکثر قریب به اتفاق روایات صراحت دارند که (مدینه‌ی الزوراء) همان بغداد است؟ و ثانیاً- روایت دیگری در رابطه با نام تهران در دست است که مشکل را حل می‌کند و تنافی بین دو حدیث مذکور و سایر احادیث را از بین می‌برد و از آن فهمیده می‌شود که نام تهران «دارالزوراء» است نه زوراء تنها.

حل مشکل زوراء

اما روایتی که مشکل را حل می‌کند و اختلاف را از میان بر می‌دارد و از آن فهمیده [صفحه ۲۳۵] می‌شود که مقصود از (دارالفاستقین) و زوراء در حدیث مفضل همان بغداد و تهران (دارالزوراء) است به حسب روایتی که مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی‌الله مقامه از مفضل بن عمر نقل کرده چنین است: قال المفضل، قال لی جعفر بن محمد علیه‌السلام یا مفضل! أتدري أينما وقعت دار الزوراء قلت: الله و حجته أعلم، فقال: أعلم یا مفضل ان فی حوالی الری جبل أسود تبنى فی ذیله بلدة تسمى بالطهران، و هی «دار الزوراء» اللتی تكون قصورها كقصور الجنة و نسوانها كحور العين، و أعلم یا مفضل، انهن يتلبسن بلباس الكفار و يتزين بزى الجابرة و یركبن السروج و لا يتمکن لأزواجهن و لا تفى مكاسب الأزواج لهن فیطلبن الطلاق منهم فیکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و

تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال، فانك ان ترد حفظ دينك فلا تسكن في هذه البلده و لا تتخذها مسكنا لأنها محل الفتنة و فر منها الى قتل الجبال و من الجحر الى الجحر كالثعلب بأشباله. [۲۶۵]. مفضل گفت: که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای مفضل آیا میدانی که دارالزوراء، در کجا واقع شده است؟ من عرض کردم: خدا و حجت او بهتر می‌دانند، فرمود: ای مفضل بدان، که در حوالی ری کوه سیاهی است که در پایین آن کوه شهری بنا می‌شود که آن را «تهران» می‌نامند، و آن «دارالزوراء» است، و آن شهری است که ساختمانها و کاخهایشان مانند قصرهای بهشت است و زنانش (در زیبایی) مانند حوالعین‌اند آن زنها لباس کفار در بر می‌کنند و با پوشش کفار خود را می‌آرایند و بر «زین» سوار می‌شوند و برای شوهرانشان تمکین نمی‌کنند. و دستمزد کار و کاسبی و درآمد شوهرانشان (در خرج و برجی که دارند) کفاف آنها را نمی‌دهد و بدین لحاظ از شوهران خود درخواست طلاق می‌کنند (و بزور از آنها طلاق می‌گیرند) و مردان از مردان ارضا می‌شوند و زنان از زنان، و مردان [صفحه ۲۳۶] خود را شبیه زنان می‌سازند و زنان شبیه مردان، و اگر می‌خواهی دین خود را محفوظ نگه‌داری، آنجا را برای محل سکونت انتخاب نکن زیرا که آنجا محل فتنه است و همچون روباهی که برای حفظ و نگهداری فرزندان خود پیوسته از این سوراخ به آن سوراخ می‌رود به قله کوهها گریزان باش. مطابق مضمون این حدیث که تهران «دارالزوراء» است، ادیب دانشمند، مرحوم «فرهاد میرزا» متوفای سال ۱۳۰۵ هجری قمری، که از مفاخر مردان سیاسی و فضیلتی تاریخ دوره ناصری است اشعاری درباره‌ی تهران سروده است که چون مناسب مقام است آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

اشعار مرحوم فرهاد میرزا درباره دارالزوراء

دار لأهل التقى سجن و نيران و جنه لسواهم و هی طهران صارت مقرا لسلطان الزمان بها لولاه ما حل فيها الانس و الجان و بلدة قبه الاسلام تحسبها كأنهم مسخوا و الكل نسوان نسائهم هتكت ستر العفاف و قد ضاقت لكثرتها الأسواق و الخان و ما اکتفین بأزواج عقدن لهم كأنه ما نهی عن ذاك قرآن أهل المدارس فيها كلهم عدلوا عن السداد و هم فی ذاك صنفان صنف محصلهم أفكار فلسفه صنف لأخذ لغات الكفر عطشان أفعالهم شهدت فی صدق قائلها لها من الآی و الأخبار برهان [۲۶۶]. خانه‌ای است که برای اهل تقوی زندان و آتش است. ولی برای غیر اهل تقوی بهشت است و آن تهران است. مقرر سلطان زمان گشته است و اگر دارالسلطنه نبود انس و جنی به آن وارد نمی‌شد. و شهری است که خیال می‌کنی قبه‌الاسلام است، حال آنکه از اسلام در آن خبری نیست. مردهایشان خود را شبیه زنها کرده‌اند که گمان می‌بری مسخ گردیده و زن شده‌اند. [صفحه ۲۳۷] زنهايشان حجاب عفت را دریده، و از فراوانی آنها بازار و کاروانسراها تنگ شده است. آنها به شوهران خود که برای آنان عقد بسته شده‌اند اکتفا نمی‌کنند. مثل اینکه اصلا قرآن آنها را از عمل زشت باز نداشته است. اهل مدارس جدید در این شهر همگی از راه راست منحرف گردیده و به دو دسته تقسیم شده‌اند. یک دسته از آنها افکار فلسفه را تحصیل می‌کنند، و دسته‌ی دیگر برای فراگیری لغت و زبان کفر تشنه‌اند. شاهد صادق گوینده‌ی این اشعار کارهای ایشان است، و شاهد دیگر آیات و اخباری است که به ما رسیده است. در اینجا این نکته را نیز اضافه می‌کنیم که در کتاب «معجم البلدان» در ماده‌ی زوراء چنین آمده است که «زوراء» شهری است که آنرا ابی جعفر منصور (منصور دوانیقی) بنا نهاد و آن در قسمت غربی (بغداد) است، و از این گفتار چنین برمی‌آید که زوراء نام بغداد قدیم است. و خطبه‌ی لؤلؤه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز که آن حضرت آن را در وصف بغداد و پادشاهان بنی‌عباس و برخی از علائم ظهور، ایراد نموده و ما تمام آن خطبه را در (حدیث دوم) ضمن روایات امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی مشرق آورده‌ایم صراحت کامل دارد بر اینکه «زوراء» نام بغداد است. و البته روایات دیگری هم وجود دارد که ما به لحاظ اختصار از آنها صرف نظر می‌کنیم، و بنابراین جای شک نیست که «دارالفاسقین» و «زوراء» همان بغداد، و تهران «دارالزوراء» می‌باشد. و اما حدیثی که صاحب «غیبت نعمانی» از کعب‌الاحبار روایت نموده و در آن آمده است که: (حضرت قائم علیه‌السلام) وقتی ظاهر می‌شود که ستاره‌ی سرخ، و یا

ستاره‌ی دیگری، طلوع نموده و زوراء که شهر «ری» است ویران شده، و (مزوره) که بغداد است خسف شده باشد، ظاهرش این است که: تفسیر زوراء به شهر ری و مزوره به بغداد، از خود مؤلف غیبت نعمانی است ولی چون در متن حدیث گنجانده شده، از این لحاظ چنین [صفحه ۲۳۸] وانمود شده است که این تفسیر از معصوم علیه‌السلام است. به هر حال: آنچه از روایات صریح و روشن و قطعی متواتر و هم چنین نوشته‌های محققان و پژوهشگران و جغرافی‌دانان، و آثار بزرگان شیعه استفاده می‌شود این است که: زوراء نام بغداد است. و آنچه از روایت کعب‌الاحبار و معاویه بن وهب استفاده می‌شود این است که: زوراء، نام شهر ری و نام تهران است. و آنچه از مجموع روایات استفاده می‌شود این است که: ممکن است «زوراء» هم نام بغداد باشد و هم نام تهران. و آنچه از روایت «مفضل» و اشعار مرحوم فرهاد میرزا استفاده می‌شود این است که: تهران «دارالزوراء» است. و در هر صورت اختیار و انتخاب این دو نام، مربوط به فهم و درک خواننده از احادیث است. و لذا ما از آن همه روایات صریح، قطعی و روشن، و گفته‌های مورخان و محققان و پژوهشگران و جغرافی‌دانان و آثار بزرگان می‌گذریم، و قضاوت را به خود خواننده واگذار می‌نمائیم. چه آنکه همه‌ی گفتنیها را گفتیم را و آنچه را که باید نوشت، نوشتیم، تا وجدانهای پاک و عقلهای سالم چه قضاوت کنند. اینک به اصل بحث باز می‌گردیم و حوادث مربوط به عراق را از نظر روایات دنبال می‌کنیم. ۹- مرحوم شیخ مفید، در کتاب «ارشاد» در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت کرده است که، منذر جوزی گفت از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم که آن حضرت می‌فرمود: مردم پیش از قیام (قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) به سبب معصیتهایی که از آنان سر می‌زند بوسیله‌ی چند چیز زجر می‌کشند، بوسیله‌ی آتشی که در آسمان ظاهر شود، و سرخی مخصوصی که صفحه‌ی آسمان را فراگیرد، و خسفی که در بغداد روی دهد، و خسفی که در شهر بصره واقع شود، و خونهایی که در آن شهر بر زمین بریزد، و خانه‌های آن خراب گردد، و مردمش نابود گردند، و ترس و خوفی که سراسر عراق و مردم آن سامان را فراگیرد بطوری که هیچ گونه قرار و آرام نداشته باشند. [۲۶۷]. [صفحه ۲۳۹] ۱۰- در روایت دیگری که مرحوم سید بن طاووس در کتاب «فلاح السائل» در زمینه‌ی بعضی از علائم نزدیک به ظهور حضرت صاحب‌الامر- عجل الله تعالی فرجه - از حضرت موسی بن جعفر علیهم‌السلام روایت نموده چنین آمده است: یحیی بن فضل نوفلی گفت: بر حضرت «ابوالحسن امام موسی بن جعفر علیه‌السلام» در بغداد وارد شدم و این در موقعی بود که حضرت تازه از خواندن نماز عصر فارغ شده و دستهای مبارک را به طرف آسمان بالا برده بود و شنیدم که حضرتش در دعای خود می‌فرمود: (أنت الله لا- اله الا- أنت، الاول و الاخر و الظاهر و الباطن) تا آخر دعا که فرمود: بار خدایا از تو می‌خواهم که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آلش رحمت فرستی و در ظهور و فرج آن منتقمی که برای تو از دشمنانت انتقام می‌گیرد تعجیل فرمائی و آنچه را که به او وعده فرموده‌ای به آن جامه‌ی عمل ببوشانی یا ذالجلال و الاکرام. عرض کردم یا بن رسول الله برای چه کسانی دعا می‌فرمودید؟ فرمود: برای آن مهدی موعودی که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است (و جهان در انتظار اوست) دعا می‌کردم. آنگاه پاره‌ای از اوصاف و خصوصیات روحی او را برشمرد و شمایل نیک آن حضرت را از زردی رنگ چهره و شب زنده‌داری و رکوع و سجودش بیان فرمود. سپس من عرض کردم یا بن رسول الله زمان قیام حضرتش چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «إذا رأیت العساكر بالأنبار علی شاطئ الفرات و الصرأة، و دجلة، و هدم قنطرة الكوفة، و احراق بعض بيوتات الكوفة. فاذا رأیت ذلک فان الله یفعل ما یشاء لا غالب لأمرالله و لا معقب لحکمه». [۲۶۸]. هرگاه لشکریان فراوانی را در شهر «انبار» در کنار شط فرات و «صرأة» و «دجلة» مشاهده کردی، و دیدی که (جسر) و پل روی شط کوفه منهدم گردید، و برخی از خانه‌های اهل کوفه سوخت در آن موقع زمان خروج حضرت قائم علیه‌السلام فرا رسیده است، پس زمانی که این علامتها را دیدی آنچه را که خدا بخواهد انجام خواهد داد و فرمان خداوند مغلوب شدنی و تأخیرپذیر نیست. «لا غالب لأمرالله و لا معقب لحکمه». [صفحه ۲۴۰] توضیح: عساکر، در لغت عرب جمع «عسکر» و به معنای سپاه و لشکر است و به گروهی اطلاق می‌شود که هم سواره و هم پیاده باشند، و روی این بیان، چون کلمه‌ی عساکر جمع است، شامل سپاه و ارتش و هر نوع جنگجوی رزمنده و لشکر و سپاهی که

آمدگی رزمی داشته باشند، می‌شود. و «انبار» شهری است که در کنار فرات در سمت غربی (بغداد) واقع شده و فاصله‌ی بین این شهر تا بغداد ده فرسخ است. شهر انبار، سابقاً جزء خاک ایران و از جمله شهرهای مرزی بوده و ایرانیان زمان قدیم به آن (فیروز شاپور) می‌گفتند، اما امروز جزء خاک عراق، و در قلب این کشور قرار گرفته و یکی از استانهای عراق محسوب می‌شود. نام قبلی شهر انبار «رمادی» بوده است که در این سالهای اخیر آنرا به همان نام قدیمیش انبار نامیده‌اند و امام علیه‌السلام هم از این شهر به همان نام انبار و نام فعلی آن یاد فرموده است که این خود یکی از نمونه‌های بارز معجزات و کرامات اولیاء خداست. بطور خلاصه، شهر «انبار» در واقع همان شهری است که در نزدیکیهای آن جریان جنگ «قرقیسیا» بین ارتش عراق و لشکریان سفیانی که از «سوریه» بطرف عراق می‌آیند واقع می‌شود و در آن جنگ صد هزار نفر از دو طرف کشته می‌شوند. در این زمینه در ضمن یک حدیث مفصلی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: (سفیانی پس از آنکه دو رقیب خود را بنام ابقع و اصهب، شکست داد و آنها را با پیروانشان تار و مار کرد هیچ همتی ندارد مگر آن که بسوی عراق برود، او برای گرفتن «عراق» لشکریان خود را از جانی بنام «قرقیسیا». [۲۶۹] عبور می‌دهد و در آنجا با ارتش عراق می‌جنگند و در این جنگ صد هزار نفر از جباران بقتل می‌رسند). [۲۷۰]. بنابراین دور نیست که مقصود از لشکریانی که در شهر انبار اجتماع می‌کنند لشکریان سفیانی، و ارتش عراق باشد. و اما دجله و فرات نام دو رود معروف عراق است که: دجله (بطول ۲۳۵۲ کیلومتر) و [صفحه ۲۴۱] فرات (بطول ۲۴۳۶ کیلومتر) است و هر دو از ترکیه سرچشمه می‌گیرند و سپس وارد عراق می‌شوند و در جنوب بغداد در ۱۸۵ کیلومتری ساحل (خلیج فارس) بهم می‌پیوندند و منطقه‌ای بنام (القرنه) شطالعرب، (یعنی: اروند رود) را تشکیل می‌دهند. گرچه نام دجله در حدیث آمده است و دجله از بالاتر از موصل، تا بصره امتداد دارد، اما به قرینه‌ی شهر انبار مسلماً مقصود و منظور حدیث از اجتماع عساکر در انبار، همان لشکر سفیانی است. و بنابراین ممکن است لشکریان سفیانی بسوی شهر انبار حرکت کرده و از آنجا بطرف رود دجله و از آنجا بسوی بغداد یورش برند. و اما (صراه) دو معنا دارد، یکی از معانی آن بطوریکه قبلاً هم گفتیم نام نهری در یک فرسخی (بغداد) است که پس از آبیاری نمودن باغستانهای بسیاری در نتیجه زیادی آب آن به دجله می‌ریزد که ظاهراً منظور حدیث از صراه، نام این نهر نیست. و معنای دیگر آن عبارت از آب راکدی است که مدتی در یک جا بماند و مدت آن طولانی شود بطوری که بوی آن تغییر کند که در اصطلاح عرف امروز به آن «مرداب» و یا «باتلاق» می‌گویند، که ظاهراً منظور از صراه همین باتلاقها و مردابها است. و خلاصه‌ی مطلب درباره‌ی این باتلاقها این است که: در جنوب شرقی عراق باطلاق بزرگی بنام (هورالهامار) و در شمال این باتلاق، دو باتلاق دیگر یکی بنام «هورسانیا» و دیگری بنام «هوردالماج» وجود دارد که می‌توان گفت: منظور از صراه، در حدیث مذکور همین باتلاقهای جنوبی شرقی عراق است. و ظاهراً منظور از عساکری که در این قسمت از خاک عراق اجتماع می‌کنند، عساکر سید حسنی و لشکریان هاشمی خراسانی مشهور است چه آنکه، بطوریکه در آینده به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت، هدف لشکریان سید حسنی و یا خراسانی ورود به خاک عراق و تعقیب دشمن و دور ساختن لشکریان سفیانی، از کشور و بیرون راندن آنها از شهرهایشان است، و البته در این زمینه روایاتی وجود دارد که در جای خود خواهد آمد. به هر حال: آنچه از ظاهر حدیث مذکور فهمیده می‌شود این است که: تمام جریانات و علانمی که در حدیث مزبور آمده است همگی در رابطه با حوادث سخت و خورد [صفحه ۲۴۲] کننده‌ای است که در عراق روی می‌دهد و بیش از این هم نیازی به توضیح نیست. [۲۷۱]. ۱۱- مرحوم علامه مجلسی -رحمه‌الله- در کتاب «بحارالانوار» از کتاب «قرب‌الاسناد» حدیثی را در باب (امتحان شیعیان در زمان غیبت) از احمد بن ابی نصر بن زنی از حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی‌الرضا علیهما‌السلام چنین آورده است که: بن زنی گفت: از حضرت ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیهما‌السلام درباره‌ی مسئله‌ای در موضوع خواب سؤال نمودم، حضرت از جواب دادن خودداری نمود و پرسش‌م را پاسخ نداد، سپس فرمود: اگر ما آنچه را که شما می‌خواهید به شما بدهیم و یا به شما بگوئیم برایتان خوب نیست و به شما زیان می‌رسد. آنگاه امام علیه‌السلام درباره‌ی حضرت صاحب‌الامر -عجل الله تعالی فرجه- به سخن

پرداخت و فرمود: (و اَنتُمْ بِالْعِرَاقِ تَرُونَ أَعْمَالَ هَوَلَاءِ الْفِرَاعِنَةِ وَ مَا أَمْهَلُ لَكُمْ، فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ لَا تَغْرَنَكُمْ الدُّنْيَا، وَ لَا تَغْتَرُوا بِمَنْ أَمْهَلُ لَهُ فَكُنَّ الْأُمْرَاقُ وَ صِلَ إِلَيْكُمْ). [۲۷۲]. در حالیکه شما در عراق اعمال (زشت و کردار ناپسند) این فرعون‌ها و ستمکاران، و مهلتی که خداوند به آنها داده است (از نزدیک) می‌بینید، پس باید تقوی را پیشه خود سازید و به جانب خدا رو آورید و دنیا شما را فریب ندهد، و همچنین فریب وضع کسانی که خداوند به آنها مهلت داده است (تا حجت خود را بر آنها تمام کند و آنان نیز توجه خود را بطور کلی از خدا قطع کرده‌اند) نخورید، که چنان می‌بینم که حقیقت بشما رسیده، (و حضرت صاحب‌الامر - عجل الله تعالی فرجه-) ظهور فرموده است). نتیجه بحث: با توجه به نمونه‌های یاد شده و بررسی روایاتی که از رسول گرامی اسلام درباره‌ی مشرق و حرکت پرچم‌های سیاه و قیام زمینه‌سازان حکومت جهانی مهدی علیهم‌السلام تا اینجا آوردیم، جای هیچگونه شک و تردید برای هیچ انسان عاقل، و صاحب فکر و اندیشه [صفحه ۲۴۳] سالم باقی نمی‌ماند که مراد از (یقتل عند کترکم) یا (یقتل عند کترکم) حوادث مربوط به عراق، و مراد از مشرق سرزمین اسلامی ایران، و مقصود از جنبش پرچم‌های سیاه حرکت انقلابی تشیع، در سرزمین مقدس ایران اسلامی است.

روایات امیرمؤمنان درباره مشرق

اشاره

اینک به نقل روایات دیگری در همین رابطه می‌پردازیم و این فصل را با نقل احادیثی چند که از مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی مشرق رسیده است دنبال می‌کنیم.

خبر مسعده بن صدقه درباره فتنه مشرق

اشاره

مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب «بحارالانوار» از تفسیر «عیاشی» از «مسعده بن صدقه» از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی فتنه و آشوبی که پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) در شرق پیدا می‌شود و اوضاع تمام جهان را تغییر می‌دهد، حدیثی را بدین صورت آورده است: «قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة: يا أيها الناس سلوني قبل أن تفقدوني، فان بين جوانحي علما جما، فسلوني قبل أن تبقر برجلها فتنه شرقية، تطأ في حطامها، ملعون ناعقها، و مولاها، و قائدها، و سائقها، و المتحرز فيها، فكم عندها من رافعة ذيلها يدعو بويلها، دخله أو حولها لامأوى يكنها و لا أحد يرحمها، فاذا استدار الفلك، قلت مات أو هلك و بأى واد سلك فعندها توقعوا الفرج، و هو تأويل هذه الآية: «ثم ردنا لكم الكرة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيرا». والذي فلق الحبة، و برء النسمة ليعيش اذ ذاك ملوك ناعمين و لا يخرج الرجل منهم من الدنيا حتى يولد لصلبه ألف ذكر آمنين من كل بدعة و آفة و التنزيل، عاملين بكتاب الله و سنه رسول الله قد اضمحلت عليهم الافات و الشبهات». [۲۷۳]. [صفحه ۲۴۴] امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از خطبه‌هایش فرمود: ای مردم پیش از آنکه من از میان شما بروم هر چه می‌خواهید از من بپرسید، زیرا در گنجینه‌ی سینه‌ی من علوم بسیاری نهفته است، پس آنچه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. ای مردم: پیش از آنکه فتنه‌ای دامنه‌دار که هر انسان بردباری در آن سرگردان می‌ماند از شرق پدید آید و آتشی در دنیا روشن شود و شراره‌ی آن بالا گیرد از من بپرسید. بدانید که پدید آورنده‌ی آن فتنه و سرپرست، و مرشد و راهنمای آن، و اداره کنندگان آن، که همگی ملعون و مشمول غضب خدا هستند و حتی آنهایی که از این فتنه دوری می‌گزینند همگی در آتش آن بسوزند. در آن موقع چه بسیار است بالا رونده‌ای که دامن خود را بالا زده و بال خود را می‌گشاید و می‌گوید، وای بر جایی که این

فتنه در آنجا داخل شود و یا در اطراف آن قرار گیرد، نه پناهگاهی می‌یابند که بدان پناهنده شوند و نه هم کسی هست که بفریادشان برسد و به ایشان ترحم کند. چون مدتی بدین منوال گذشت شما می‌گویید او (یعنی: امام زمان) مرده یا کشته شده است، و اگر هست پس کجاست و بکدام بیابان رفته است. در آن موقع منتظر فرج باشید. قسم به خداوندی که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید در آن عصر، (یعنی: زمان حضرت قائم علیه‌السلام) فرمانروایان در ناز و نعمت و رفاه و شوکت بسر می‌برند تا جائی که مردی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه هزار فرزند ذکور داشته باشد که از هر بدعت و آفت و بلائی در امان باشند، و همگی به کتاب خدا (قرآن) و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنند، و همه‌ی آفتها و تردیدها از میان برود و تمام ناراحتیها و گرفتاریها برطرف گردد. این خطبه: که مسعده بن صدقه از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده است تا آنجا که این حقیر با اطلاعات ناقص خود نسخه‌های بسیاری از آن را در کتابها دیده‌ام الفاظ و عبارات آن در اکثر کتابها بصورت مختلفی نقل شده است. در تفسیر «نورالقلین» ج ۳ ص ۱۳۹ حدیث ۸۲ که این خطبه را از تفسیر عیاشی نقل نموده بجای جمله‌ی (قبل أن تبقر) که در «بحار» آورده و معنای آن (فتنه وسیع و دامنه‌داری است که هر انسان بردبار و شکیبایی در آن حیران می‌ماند) جمله‌ی (قبل آن [صفحه ۲۴۵] تشعر) که معنای آن (پای خود را بردارد) می‌باشد آمده و بجای کلمه‌ی (دخله) که معنای آن (وای بر جائی که این فتنه داخل شود) می‌باشد کلمه‌ی (دجله) که منظور از آن رود دجله است آورده است، که در این صورت معنا چنین می‌شود: از من بپرسید پیش از آنکه فتنه‌ای از شرق پای خود را بردارد که مدیر و مدبری ندارد، و آن از دجله و یا اطراف آن یعنی از بغداد آغاز می‌شود و تمام کسانی که آن فتنه را آغاز کرده‌اند و جنگ ناخواسته‌ای را شروع نموده‌اند، در نتیجه در آتش خود می‌سوزانند، و سرانجام دود آن فتنه به چشم خودشان می‌رود- و همگی کسانی که در آن شرکت می‌کنند، و «رهبر» آن فتنه را یاری می‌دهند، و آتش این فتنه را دامن می‌زنند و او را در ادامه‌ی فتنه راهنمایی می‌کنند، و سیل کمکهای مادی و معنوی خود را بسوی بغداد سرازیر می‌نمایند، و خلاصه همه‌ی کسانی که به نحوی در این فتنه دست دارند همگی از هستی ساقط می‌شوند و از میان می‌روند و جز اندوه و حسرت و پشیمانی برای آنان حاصلی ندارد. [۲۷۴]. اما در نسخه‌ی «بحار» ج ۵۱ ص ۵۷ حدیث ۴۸ که بازم این خطبه را از تفسیر عیاشی نقل کرده است همانطور که ملاحظه فرمودید (قبل أن تبقر) دارد که معنایش چنین می‌شود: (از من بپرسید پیش از آنکه فتنه‌ای از شرق پدید آید که هر انسان شکیبایی از کثرت وسعت و شدت سختی آن حیران و سرگردان بماند). مرحوم مجلسی - علیه‌الرحمه - پس از آنکه برخی از جملات آن را توضیح داده و معنا کرده است، فرموده است: (باقی این خبر دست خورده بود و من همانگونه که او را یافتم رها ساختم، و بهر حال گویا نسخه‌ای که در دست ایشان بوده است اینگونه بوده است). اما در تفسیر «برهان» ج ۲ ص ۴۰۸ حدیث ۸، بجای (قبل ان تبقر قبل ان تشغر) و بجای کلمه‌ی دخله دخله (یعنی: کسی که در آن فتنه داخل شود) را نسخه بدل آورده است. و اما ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه، جلد ششم صفحه‌ی ۱۳۶ که این [صفحه ۲۴۶] خطبه را بطور خلاصه از مدائنی نقل کرده چنین آورده است: «و روی المدائنی قال: خطب علی علیه‌السلام، فذكر الملاحم، فقال: سلونی قبل أن تفقدونی، أما والله لتشغرن الفتنة الصماء برجلها، و تطأ فی خطامها، یالها من فتنه، شبت نارها بالحطب الجزل، مقبله من شرق الأرض، رافعه ذیلها داعیه و یلها بدجله أو حولها، ذاک اذا استدار الفلک، و قلمت مات أو هلک بأی واد سلک فقال قوم تحت منبره لله أبوه! ما أفصحه کاذبا!». «مدائنی» روایت کرده است که علی علیه‌السلام خطبه‌ای خواند و برخی از فتنه و آشوبهای آخرالزمان را یادآور شد و فرمود: از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید. آگاه باشید به خدای بزرگ سوگند یاد می‌کنم که در آینده فتنه‌ای بسیار سخت و طاقت فرسا برپا شود که همچون شتری مست که مهار خود را می‌گسلد، زمام خود را پاره کرده و یا شراره‌ی آن بالا گیرد و زمام کار را از دست اهلش بیرون برد. ای وای که چه فتنه‌ای بزرگ (و آشوبی جهانگیر) است که چون آتش فتنه روشن شود بسان شعله‌ای که در میان انبوه هیمة‌های خشک می‌افتند لحظه بلحظه شعله‌ورتر و آتش آن بیشتر و سوزنده‌تر می‌گردد. این فتنه از مشرق زمین ظاهر می‌شود و دامن خود را بالا- می‌برد و مردمی را بهلاکت و نابودی می‌کشاند و گروهی را بکام مرگ می‌فرستد و محل

فروید آمدن آن دجله‌ی بغداد و یا اطراف آن خواهد بود. و این در موقعی است که چرخ گردون به گردش خود ادامه دهد و گردش آسمان طولانی شود و مدت مدیدی از زمان غیبت حضرت صاحب‌الامر - عجل الله تعالی فرجه - بگذرد و شما می‌گوئید (مهدی موعود) مرده یا هلاک شده است و اگر هست پس به کدام بیابان رفته است. کوتاه سخن اینکه: این خطبه، در کتابهایی که فعلا در دسترس ما قرار دارد بصورت مختلفی نقل شده و نسخه‌های آن متفاوت است و چنانکه تذکر دادیم در بعضی از نسخه‌ها بجای کلمه‌ی «دجله» کلمه‌ی «دخله» و در برخی از نسخه‌ها بجای کلمه‌ی «دخله» «ذحله» (یعنی: قربانی فتنه) آمده است. و در برخی از نسخه‌ها کلمه‌ی (لرحله) که معنای آن (کوچ کردن است) دیده می‌شود، و در بعضی از نسخه‌ها هم کلمه‌ی دجله وجود دارد، که البته این کلمه، با عبارات خطبه سازگارتر به نظر می‌رسد، و در هر صورت این کلمه [صفحه ۲۴۷] هر چه باشد چه در آن تصرفی شده باشد و چه اشتباه رخ داده باشد بفرموده علامه‌ی مجلسی - علیه‌الرحمه - مقصود، واضح و روشن است. زیرا در خطبه‌ی دیگری که «اصبغ بن نباته» درباره‌ی اوضاع عمومی آخرالزمان و خروج سفیانی و ظاهر شدن پرچمهایی از شرق به رهبری مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی: سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بطور مفصل، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است، واقعیت و حقیقت این فتنه روشن می‌شود. و از جملات و عبارات آن خطبه به خوبی آشکار است که این (فتنه) از بغداد آغاز می‌شود و جنگی بسیار سخت و شکننده و دامنه‌دار و وسیع براه می‌افتد و کسانی را چه بخواهند و چه نخواهند در کام خود فرو می‌برد و افراد بیگناهی را طعمه‌ی خود می‌سازد، و کسانی هم در برابر آن می‌ایستند و سرسختانه مقاومت می‌کنند و سرانجام بخواست خداوند آتش‌افروزان و فتنه‌جویان و جنگ‌طلبان را تعقیب نموده و تا اعماق خاک عراق به پیش می‌تازند و دشمن را شکست می‌دهند و آنان را از خاک کشورشان بیرون می‌کنند. و اینک به خطبه‌ای که اصبغ بن نباته در همین رابطه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است توجه فرمائید.

روایت اصبغ بن نباته و پاره‌ای از علائم قبل از ظهور

مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب «بحارالانوار» خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از قول «اصبغ بن نباته» از کتاب «سرور اهل الایمان» اینگونه آورده است: اصبغ بن نباته گفت شنیدم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مردم می‌فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی لأنی بطرق السماء أعلم من العلماء و بطرق الأرض أعلم من العالم» ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید، زیرا که من از همه‌ی دانشمندان به راههای آسمان داناتر، و از تمام مردم روی زمین به راههای «زمین» آشناترم. من سرور دینم، من آقای مؤمنینم من پیشوای پرهیزکارانم، من پاداش دهنده‌ی [صفحه ۲۴۸] مردم در روز بازپسینم، من تقسیم‌کننده‌ی آتش دوزخ و کلیددار بهشت و صاحب حوض کوثر و ترازوی قیامت و صاحب اعراف می‌باشم هر امامی از ما خانواده به اوضاع تمام اهل ولایت خود آشنا می‌باشد چنانکه خدای تعالی در این آیه می‌فرماید: «انما انت منذر و لكل قوم هاد»؛ [۲۷۵] تو فقط ترساننده‌ای و برای هر قومی راهنمائی است. ای مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید، زیرا که در گنجینه‌ی سینه‌ی من علوم فراوانی است. «سلونی قبل أن تشغر برجلها فتنه شرقیه و تطأ فی خطامها بعد موتها و حیاتها و تشب نار بالحطب الجزل من غربی الأرض رافعه ذیلها تدعوا یا ویلها لرحله و مثلها، فاذا استدار الفلک قلت مات أو هلك بأی واد سلک فیومئذ تأویل هذه الایة ثم ردنا لكم الكرة علیهم و أمددناکم بأموال و بنین و جعلناکم أكثر نفیرا». [۲۷۶]. از من بپرسید پیش از آنکه فتنه و آشوبی از جانب مشرق بر پا شود که افسار گسیخته باشد و هنگام اشتغال نائره‌ی آن بالا بگیرد بطوری که زمام کار را از دست اهلبیرون برد و بعد که خاموش شد و مردمی را در کام خود فرو برد و نابود گرداند، دوباره زنده شود و شراهی آن بالا گیرد و مانند شعله‌ی آتش سوزنده‌ای که در انبوه هیمة‌های خشک افتد از مغرب زمین دامن خود را بالا زده و بگوید: ای وای بر کسانی که طعمه‌ی من می‌شوند. (و یا ای وای بر جایی که این آتش داخل شود) و یا ای وای بر آن محلی که این فتنه به آنجا کوچ

کند، و یا ای وای بر آن موقعی که مانند آن تلافی کنند و یا ای وای بر دجله. [۲۷۷]. پس چون گردش آسمان طولانی شد (یعنی مدتی بدین منوال گذشت) شما خواهید گفت: (آن مهدی موعود) مرده یا هلاک شده است و اگر هست پس به کدام بیابان رفته است. آنروز است که تأویل این آیه‌ی کریمه مصداق پیدا می‌کند. [صفحه ۲۴۹] «ثم ردنا لكم الكرة عليهم و أمددنا بأموال و بنین و جعلناکم أكثر نفیرا»؛ سپس ما شما را بر آنها غالب میگردانیم و اموال و فرزندانان را افزون خواهیم نمود و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرار خواهیم داد. [۲۷۸]. سپس فرمود: برای ظهور مبارک آن حضرت نشانه‌ها و علاماتی است. «أولهن احصار الكوفة بالرصد و الخندق، و تخریق الزوایا (الروایا) فی سکک الكوفة، و تعطیل المساجد أربعین لیله، و کشف الهيكل، و خفق رایات حول المسجد الأكبر تهتز، القاتل و المقتول فی النار، و قتل سریع و موت ذریع، و قتل النفس الزکیة بظهر الكوفة فی سبعین، و المذبوح بین الرکن و المقام، و قتل الأسقع (الأسبغ) (الأصلع) صبراً فی بیعة الأصنام. نخستین آن علامتها به حصار در آوردن «کوفه» (یعنی: «عراق») است بوسیله‌ی دیده‌بانان و نگهبانان و کندن خندق و کشیدن کانالها و گودالهای عریض و طویل و یا زاویه‌ها و حفره‌های مثلثی شکل در راه‌های ورودی کوفه یعنی: عراق، و تعطیل مساجد بمدت چهل شبانه روز، و کشف هیکل، و برافراشته شدن پرچمهایی در اطراف مسجد بزرگ کوفه، و قاتل و مقتولی که هر دو در آتش دست و پا می‌زنند، و قتل سریع و مرگ فوری و کشته شدن «نفس زکیه» با هفتاد نفر در بیرون کوفه، و شخصی که (در مکه‌ی معظمه) در بین رکن و مقام، سر او را می‌برند، و کشته شدن (اسقع) یعنی: انسانهای بیگناه [۲۷۹] و خروج سفیانی، با پرچمی سرخ رنگ که سر کرده‌ی آنها مردی از قبیله (کلب) است. و آنگاه پس از شرح جریان خروج سفیانی و لشکرکشی او بسوی مکه، و مدینه، و عراق فرمود: «و تقبل رایات من شرقی الأرض غیر معلمه، لیست بقطن و لا کتان و لا حریر، مختوم فی رأس القناه بخاتم السید الأكبر یسوقها رجل من آل محمد صلی الله علیه و آله تظهر بالمشرق، و توجد ریحها بالمغرب کالمسک الأذفر، یسیر [صفحه ۲۵۰] الرعب أمامها بشهر، حتی ینزلوا الكوفة طالبین بدماء آبائهم» «فینما هم علی ذلك اذ أقبلت خیل الیمانی و الخراسانی یستبقان کأنهما فرسی رهان، شعث غیر جرد أصلاب نواطی و أقداح اذا نظرت أحدهم برجله باطنه، فیقول لا خیر فی مجلسنا بعد یومنا هذا، اللهم فانا التائبون، و هم الأبدال الذین وصفهم الله فی کتابه العزیز «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» و نظرائهم من آل محمد صلی الله علیه و آله. [۲۸۰]. پرچمهایی از مشرق زمین (بسوی عراق) رومی‌آوردند که علامت ندارند [۲۸۱] جنس این پرچمها نه از پنبه است و نه کتان و نه از حریر (بلکه جنس آن پرچمها چیز دیگری است) بر روی پوشه‌ی آنها نوشته شده است. و این نوشته، نقش نگین پیغمبر صلی الله علیه و آله (لا اله الا الله محمد رسول الله است). [۲۸۲]. قائد و رهبر و فرمانروایشان مردی از خاندان پیغمبر است (یعنی: سیدی از دودمان رسول الله صلی الله علیه و آله) می‌باشد، این پرچمها در مشرق زمین پدید می‌آید و بوی آن مانند مشکی معطر (که در فضا پراکنده شود) بمغرب زمین می‌رسد (یعنی سراسر دنیا از قیام آنها باخبر می‌شوند) ترس و رعب به اندازه‌ی مسیر یکماه در پیشاپیش آنان، یا پیش از آمدنشان همه جا در دلها قرار می‌گیرد، پیوسته به پیش می‌تازند تا آنکه در کوفه فرود می‌آیند و آنجا را پایگاه خود قرار می‌دهند، آنان خونهای پدران خود را مطالبه می‌کنند. پس در این میان که لشکریان سفیانی، در کوفه مشغول قتل و غارت هستند ناگهان لشکریان «یمانی» و خراسانی مانند دو اسبی که مسابقه می‌دهند از راه می‌رسند، و آن دو لشکر عبار آلود، پراکنده و مو پریشان، جوانانی هستند از اصلاب خالص در عرق تشیع که هیچگونه غل و غشی در وجودشان راه ندارد، اسلحه‌های خود را به دوش افکنده و برای ورود به کوفه آن چنان مسابقه می‌دهند که هرگاه به کف پای هر کدام از آنان نظر بیفکنی می‌بینی که مانند تیر تراشیده خود را برای کشتن و نابودی دشمن، سخت آماده و مهیا کرده‌اند. [صفحه ۲۵۱] می‌گویند: بعد از این خیر و فایده‌ای در نشستن نیست، ماندن ما (در خانه) دیگر سودی ندارد، و هم می‌گویند: بار خدایا ما توبه کنندگانیم بسوی تو، و ایشانند آن «ابدال» [۲۸۳] و مردمان بی‌نظیری که از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند. و خداوند در کتاب عزیز آسمانی خود در وصف ایشان فرموده است «ان اله یحب التوابین و یحب المتطهرین [۲۸۴] یعنی: خداوند توبه‌کنندگان و کسانی که خود را پاک و پاکیزه کرده‌اند، دوست

می‌دارد. در خطبه‌ی مفصل دیگری که مرحوم «علامه مجلسی (ره) در کتاب «بحارالانوار» آنرا بنام خطبه‌ی «مخزون» از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است، قسمت آخر خطبه‌ای که از اصبع بن نباته نقل نمودیم با مختصر اختلافی چنین آمده است: و تقبل روایات من شرقی الأرض لیست بقطن و لا کتان و لا حریر، مختمة فی رؤس القنا بخاتم السید الأكبر، یسوقها رجل من آل محمد صلی الله علیه و آله یوم تطیر بالمشرق یوجد ریحها بالمغرب، کالمسک الأذفر، یرعب الرعب أمامها شهرا. و یخلف أبناء سعد الشقاء بالكوفة طالبین بدماء آبائهم، و هم أبناء الفسقة حتی یهجم علیهم خیل الحسین علیه‌السلام یرعبان کأنهما فرسا رهان، شعث غیر، أصحاب بواکی و قوارح اذ یضرب أحدهم برجله باکیه، یقول لا- خیر فی مجلس بعد یومنا هذا، اللهم فأنا التائبون الخاشعون الراجعون الساجدون، فهم الأبدال الذین وصفهم الله عزوجل: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» و المطهرون نظرائهم من آل محمد صلی الله علیه و آله. [۲۸۵]. و پرچمهایی از مشرق پدیدار می‌گردد که جنس آن پرچمها از پنبه و کتان و حریر نیست بر روی پوشه آن پرچمها نقش نگین پیغمبر صلی الله علیه و آله (لا اله الا الله، محمد رسول الله) نوشته شده است و سید از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این پرچمها را رهبری می‌کند. روزی که این پرچمها در مشرق زمین به اهتزاز در آید بوی آن مانند «مشکی» [صفحه ۲۵۲] که بویش در فضا پراکنده شود بمغرب می‌رسد (یعنی خیلی زود و سریع خبر پیروزی آنان در جهان منتشر می‌گردد) و باندازه‌ی مسیر یکماه، رعب و وحشت، در پیشاپیش آنها حرکت می‌کند. مردمان سعتمندی، که خونهای پدران خود را مطالبه می‌کنند، شقاوت‌مندان را که از فرزندان فاسقان می‌باشند بسوی کوفه و «عراق» تعقیب می‌نمایند، تا روزی که سپاهی بنام «لشکر امام حسین علیه‌السلام» بر آنها هجوم برند. آنها یاران درد و بلا، و صاحبان اشک و آه، و اصحاب گریه و ناله‌اند که پیوسته غمگین و محزونند (یعنی: شیعه هستند) و با عزمی راسخ گامهایی استوار، پراکنده و غبارآلود بسان دو اسب مسابقه برای ورود به کوفه، مسابقه می‌دهند، و از یکدیگر پیشی می‌گیرند، و چنان با هیبت و پرصلابتند که زمین زیر گامهایشان و پاهای مرکبهایشان می‌لرزد. می‌گویند: بعد از این خیری برای ما در زندگی دنیا نیست، بار خدایا ما بسوی تو رو آوردیم و از تو اطاعت می‌کنیم و تنها برای تو رکوع و سجود می‌نمائیم. و آنان همان ابدال و مردم کم‌نظیری هستند که خدای عزوجل آنها را توصیف نموده که: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین»: «خداوند توبه‌کنندگان و کسانی که خود را پاکیزه کرده‌اند دوست می‌دارد». [۲۸۶] و مطهرین، یعنی: پاکان و پاکیزگان، نظیر آنها فقط در آل محمد صلی الله علیه و آله یافت می‌شود.

نکته‌هایی از روایت اصبع بن نباته

این خطبه که درباره‌ی فتنه‌ی مشرق و برخی از علائم ظهور حضرت صاحب‌الامر عجل الله تعالی فرجه - از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده، و اصبع بن نباته آن را روایت کرده است و ما هم نسخه‌های مختلفی را از این خطبه نقل نمودیم، خطبه‌ی بسیار دقیق و پرمعنایی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کلماتی سخت و پیچیده و جملاتی عجیب در آن بکار برده است که فهم بسیاری از جملات آن به کتاب لغت و احاطه‌ی کامل به دستور زبان عربی و ادبیات عرب نیاز دارد، و در آن نکات جالب و ارزنده‌ای نهفته است که نیاز به توضیح دارد، و از اینرو ما آنچه را که با فهم قاصر خود از این خطبه درک کرده‌ایم، برای پی [صفحه ۲۵۳] بردن بمعنای پرمغز آن خطبه‌ی طولانی توضیح می‌دهیم. الف: در این خطبه علی علیه‌السلام به مردم فرموده است: پیش از آن که فتنه‌ای از شرق پای خود را بر دارد هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید؟! و این تعبیر که حضرت در مورد این فتنه، کلمه‌ی (شغر) بکار برده است تعبیر عجیبی است! زیرا کلمه‌ی (شغر) در لغت عرب بمعنی پا بالا بردن است و در مورد سنگ که موقع ادرار پای خود را بالا می‌برد، می‌گویند: (شغر الکلب)، و البته مسلم است اینکه آن حضرت این کلمه را در مورد آن فتنه بکار برده است دلیلی دارد. دلیل بکار بردن این کلمه، یا بدین لحاظ است که آن فتنه مدیر و مدبری ندارد، و شخص خودخواه و جاه‌طلب و مقام‌دوست و خونریز و فاسد و خودکامه و دیوانه صفتی بخاطر ترفیع مقام و جاه‌طلبیش چنین فتنه و آشوبی بپا می‌کند، و یا بخاطر این است که: آن فتنه

جنگ و خونریزی و خراب شدن خانه‌ها و ویرانی و بی‌خانمانی و آوارگی و فساد بی‌حد، و هتک نوامیس به دنبال دارد. ب: از این تعبیر که حضرت فرموده است: (پیش از آن که فتنه‌ای از شرق، پای خود را بلند کند از من بپرسید) چنین فهمیده می‌شود که قسمتهایی از حدیث تفسیر عیاشی، همانطوریکه مرحوم مجلسی -علیه‌الرحمه- در توضیح آن فرموده است، در آن دست برده شده و یا افتاده است، و یا اینکه راوی حدیث قسمتهایی از آن را فراموش کرده است. زیرا آنچه از روایت «اصبغ بن نباته» استفاده می‌شود این است که: ابتدا در «مشرق» فتنه و آشوبی بپا می‌شود و مردمانی را قربانی خود می‌سازد، و پس از آنکه خاموش شد، دوباره اوج می‌گیرد و چون اوج گرفت شعله آتشی از غرب زبانه می‌کشد و مردمی را به نابودی می‌کشاند. شاهد این مدعا فرمایش حضرت است که فرموده است (و تطأ فی خطامها بعد موتها و حیاتها) یعنی هم در ابتدا آن فتنه، و هم بعد از خاموش شدنش در مرتبه‌ی اول، مردمی در کام مرگ فرو می‌روند. و این جمله این را می‌رساند که در ابتدا فتنه‌ی بزرگی در مشرق روی می‌دهد و پس از آنکه آن فتنه خاموش شد بار دیگر از مشرق، از همان سرزمین شرق که فتنه در آن [صفحه ۲۵۴] پیدا شده است، آشوبی بپا می‌شود که این بار، مانند بار اول نیست. زیرا حضرت بلافاصله می‌فرماید: (و تشب نار بالحطب الجزل من غربی الأرض) یعنی: پس از آن، شعله‌ی آتشی با هیمة‌های خشک از مغرب زمین برافروخته می‌شود، و این کنایه از جنگ بزرگ خانمانسوز و ویرانگر دیگری است که بوسیله‌ی هواپیماها و بمبهای آتش‌زا انجام می‌شود. و لذا حضرت می‌فرماید «رافعه ذیلها، داعیه و یلها»، یا اینکه می‌فرماید: (رافعه ذیلها تدعوا یا و یلها لرحله و مثلها) یعنی در آن موقع می‌بینی که چقدر هواپیماها بالا می‌روند و بالها را می‌کشایند و بمبهای آتش‌زا را بر سر مردم فرو می‌ریزند ای وای بر دجله و اطراف آن هنگامی که جنایت‌هایشان را بدون جواب نگذارند و بدانها پاسخ دهند. و در چنین موقعیتی است که حضرت می‌فرماید: (فاذا استدار الفلک، قلم مات، او هلك، و بای وادسلک) یعنی: چون مدت زمانی بدین منوال گذشت خواهید گفت: (مهدی موعود) مرده، یا هلاک شده و اگر هست پس بکدام بیابان رفته است. ج: مطلب دیگری که در این خطبه جلب نظر می‌کند این است که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نشانه‌ها و علاماتی است که نخستین آن علامتها حصار کشیدن دور کوفه و گماشتن دیده‌بانان و نگهبانان و کندن خندقها و کشیدن کانالها و گودالهای عریض و طویل در راه‌های ورودی به کوفه است، و این مطلب شایان توجه و در خور دقت و امعان نظر است. زیرا: علی علیه‌السلام بطور ضمنی بلکه با صراحت، از جنگ بسیار بزرگ و وسیع و دامنه‌داری خبر می‌دهد که گویا آتش‌افروز جنگ پیش از بوجود آوردن آن، برای جلوگیری از حملات سخت دشمن و هجوم طرف مقابل و ورود سربازان و لشکریان اجنبی به خاک کشورش و هم چنین برای تقویت روحیه‌ی سربازان خود و تفوق و برتری آنان، با تاکتیکهای نظامی و روشهای معمول جنگی و نقشه‌های بسیار ماهرانه و شیطانی، متوسل می‌شود تا از این راه بتواند از حملات طرف مقابل، و کسانی که بمقابله برمی‌خیزند جلوگیری بعمل آورد. و ما هنگامی که راه و روش زندگی پیشینیان و شیوه‌های جنگی آنان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، می‌بینیم: که آنان در هنگام جنگ و نبرد برای پیشبرد اهداف [صفحه ۲۵۵] جنگی و کشورگشائی، روشهای خاصی بکار می‌برده‌اند که از جمله‌ی آنها کندن خندق و حفر کانال و زدن گودالهای عریض و طویل بوده است. ابن‌خلدون در کتاب معروف خود بنام «مقدمه ابن‌خلدون» در این باره می‌نویسد: از شیوه‌های ملت‌های باستان در پیکارها، کندن خندقها بوده است که از بیم آسیب و شیبخون دشمن و هجوم شبانه‌ی به لشکرگاه، در پیرامون لشکریان خود خندقهایی حفر می‌کرده‌اند، زیرا بیم و هراس لشکریان در تیرگی و سیاهی شب دو چندان می‌شود و آنها می‌توانند بدین وسیله از تاریکی شب استفاده کنند، و پا به فرار گذارند. از این رو هنگامی که به سرزمینی فرود می‌آمدند، در آنجا خیمه و خرگاه می‌زدند و در پیرامون لشکرگاه خود خندقهایی می‌زدند بطوریکه دایره‌وار تمام گرداگرد لشکرگاه را فراگیرد و به منزله‌ی دژی باشد که دشمن را از شیبخون باز دارد و نتواند با لشکریان درآمیزد و مایه شکست و خواری آنها گردد. [۲۸۷]. با این توضیح، معلوم می‌شود که در گرما گرم نخستین فتنه، کشور عراق خود را برای جنگی سخت و نبردی سهمگین، آن هم به خیال فتح و پیروزی و گرفتن شهرهای مرزی و تصرف سرزمینهای حاصلخیز ایران آماده می‌سازد. و

برای اینکه «ایرانیان» نتوانند آنها را شکست دهند و بناکامی بکشانند، برای حفظ و حراست مرز و بوم خود از شیوه‌های جنگهای باستانی استفاده کرده و به حفر خندق و زدن کانال مبادرت می‌ورزند. دلیل این مدعا آن است که: اگر عبارت عربی حدیث «تخریق الزوایا» باشد کلمه‌ی (خرق) بمعنی شکافتن زمین و حفر کردن و «زوایا» جمع «زاویه» بمعنای حفره‌های مثلثی شکل است، و اگر عبارت عربی حدیث «تخریق الروایا» با «راء» بدون نقطه باشد روایا جمع راویه بمعنی ظرف آب است و مجازا به کانالهائی که برای همین منظور ساخته می‌شود اطلاق می‌گردد و اگر عبارت عربی حدیث: «تخریق الرایات» و یا تخریق الروایا باشد که در بعضی از نسخه‌ها آمده است و معنی آن سوزاندن پرچمها، یا پاره کردن مشکلهای آب است) مقصود روشن است و نیازی به توضیح ندارد. [صفحه ۲۵۶] ولی بنظر نویسنده «سوزاندن علمها، و پاره کردن مشکلهای آب» به هیچ وجه نمی‌تواند درست باشد. زیرا وقوع اینگونه حوادث در جنگ چندان اهمیتی ندارد که از جمله‌ی علائم ظهور حضرت مهدی -عجل الله تعالی فرجه- قلمداد شود.

ویژگیهای خطبه در رابطه با حوادث ایران

آنچه در خطبه‌ی مذکور بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند حرکت پرچمهای بی‌نام و نشان از طرف مشرق و رهبری آن پرچمها به وسیله‌ی سیدی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام بسوی عراق است، که چون نشانه‌های یاد شده به حوادث ایران قبل از ظهور مربوط می‌شود ناگزیریم آنها را توضیح دهیم. ۱- واژه‌ی «مشرق» در لسان احادیث به همه‌ی کشورهائی که در قسمت شرقی - خاوری - حجاز واقع شده، گفته می‌شود، و ظاهراً مقصود از مشرق در حدیث مذکور چنانکه در بخش اول کتاب در نکته‌ی سوم بطور مفصل توضیح دادیم با قرائنی که در آنجا ذکر نمودیم و همچنین با قرائنی که در خود خطبه دیده می‌شود، کشور اسلامی ایران است. ۲- مقصود از نمایان شدن، و یا روی آوردن پرچمهای بی‌نام و نشان به طرف کوفه گرد آمدن نیروهای فراوان و تجمع افراد در زیر آن پرچمها است. ۳- مقصود از این جمله که حضرت فرموده است «پرچمهایشان علامت خاصی ندارد» رنگارنگ بودن آن پرچمهاست که رنگهای مختلف و متفاوتی دارند. ۴- مقصود از این جمله که حضرت فرموده است «پرچمهایشان از پنبه و کتان و ابریشم نیست»، این است که: جنس آن پرچمها از نوع اجناس یاد شده نمی‌باشد بلکه جنس آنها چیز دیگری است. ۵- مقصود از این جمله که حضرت فرموده است «مختوم فی رأس القنأه» این است که بر روی پوشه‌ی آن پرچمها نوشته شده است و این معنا از مفهوم کلمه‌ی «رایات» که جمع «رایه» و به معنای پرچم و علم است و همچنین از مفهوم کلمه‌ی «مختوم» که به معنای مهر شده می‌باشد، استفاده می‌شود. ۶- مقصود از کلمه‌ی «خاتم» انگشتر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، که طبق منابع معتبر [صفحه ۲۵۷] حدیثی و تاریخی بر روی نگین آن جمله‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» نقش گردیده و آن حضرت از آن انگشتر بجای مهر و امضاء استفاده می‌نموده‌اند. در این زمینه نویسنده‌ی کتاب «قاموس قرآن» چنین می‌نویسد: ناگفته نماند: انگشتر را از آن جهت «خاتم» گفته‌اند که نامه را با آن ختم و مهر می‌کرده‌اند چنانکه در کتاب «نهایه» درباره‌ی خاتم سلطان گفته است که سلطان برای ختم نامه احتیاج به «خاتم» دارد. و جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام جلد ۱ صفحه‌ی ۲۲ ذیل کلمه‌ی خاتم گوید: همینکه پیغمبر اسلام در صدد نامه نوشتن به شاهنشاه ایران و امپراطور روم برآمد به حضرتش یادآور شدند که اگر نامه بدون مهر باشد ایرانیان آن را نمی‌پذیرند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم مهری از نقره تهیه فرمود که روی آن جمله‌ی «محمد رسول الله» نقش شده بود [۲۸۸]. ۷- مقصود از «سید اکبر» در خطبه‌ی مذکور، شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است. زیرا در حدیثی که مفضل از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است آن حضرت «سید اکبر» را شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و «صدیق اکبر» را امیرالمؤمنان علیه‌السلام معرفی فرموده است. [۲۸۹]. از توضیحات مختصری که در رابطه با خطبه‌ی مزبور یادآور شدیم این نتایج به دست می‌آید: الف: در آستانه ظهور مبارک حضرت صاحب‌الامر -عجل الله تعالی فرجه- پرچمهای زیادی که نشانه‌ی وحدت و یکپارچگی ملت مسلمان ایران و تصمیم قاطع و رزم بی‌امان آنها علیه خصم و دشمن زبون و سپاهیان سفیانی است در مشرق زمین

پیدا می‌شود. ب: این پرچمها که از هر سو و جای جای سرزمین مقدس ایران بوسیله‌ی مردم مسلمان و فداکار و از جان گذشته‌ی ایران برای شکست نهایی دشمن به اهتزاز درمی‌آید علامت خاص و رنگ مخصوص ندارد بلکه رنگارنگ و از همه رنگ است. ج: جنس این پرچمها - همانگونه که در متن خطبه آمده است - از پنبه و کتان و ابریشم نیست و بر روی پوشه‌ی آن پرچمها نوشته شده و این نوشته نقش نگین انگشتر [صفحه ۲۵۸] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «لا اله الا الله، محمد رسول الله» است. د: رهبری این پرچمها را سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از تبار اهل بیت علیهم‌السلام به عهده دارد که البته به نام وی اشاره‌ای نشده است. ه: با پیدایش این پرچمها در ایران دشمنان قسم خورده اسلام به وحشت می‌افتند. و: حاملین این پرچمها بسوی کوفه (عراق) به پیش می‌روند و خونهای پدران خود را که در جنگ از دست داده‌اند مطالبه می‌کنند. و اما مقصود از سیدی که این پرچمها را به طرف عراق رهبری می‌کند یا منظور از او سید حسنی معروف، یا جناب سید هاشمی خراسانی، و یا سید حسینی است که در این رابطه در بخشهای آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت و در اینجا در شرح و ویژگیهای خطبه به همین مقدار بسنده می‌کنیم چه آنکه اصول فقرات آن معلوم و برای هر خواننده‌ای واضح و روشن است. در اینجا این نکته را یادآور می‌شویم اینکه ما عبارت «مختمه فی رؤس القنا بخاتم السید الا-کبر» در متن عربی حدیث را، به اینصورت ترجمه نمودیم: که بر روی پوشه‌ی پرچمهای آنان نقش نگین پیغمبر (لا اله الا الله محمد رسول الله) نوشته شده، بر اساس روایت بسیار مفصلی است که خلاصه‌اش چنین است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون جریان کار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه علیه‌الهاویه به پادشاه روم رسید از معاویه و علی علیه‌السلام درخواست نمود تا هر یک، داناترین شخص خاندان خود را بسوی او بفرستند تا از آنها پرسشهایی بعمل آورد. علی علیه‌السلام امام حسن مجتبی علیه‌السلام و معاویه یزید را فرستاد پادشاه یزید را احضار کرد و نقش صورتهایی که در خزینه داشت به او نشان داد و درباره‌ی این صورتهای او پرسشهایی نمود، یزید در مانده نتوانست هیچگونه جوابی را ارائه دهد، سپس حسن علیه‌السلام را خواست و نخستین صورتی که به او نشان داد به شکل ماه بود، حضرت فرمود: این صفت آدم ابوالبشر است و در آخر سر نقش صورتی را به حضرت نشان داد که نورانی بود و چون حضرت آن را دید گریست. پادشاه سبب گریه‌اش را پرسید فرمود: این صفت جدم پیغمبر است که محاسنی انبوه و سینه‌ای گشاده و گردنی بلند داشت و از دار دنیا رفت و چیزی از خود باقی [صفحه ۲۵۹] نگذاشت مگر انگشتری که در دست راستش می‌کرد و بر روی آن نوشته شده بود لا-اله الا-الله محمد رسول الله. [۲۹۰]. ضمناً ناگفته نماند که: در ضمن روایت دیگری نیز که مرحوم شیخ صدوق علیه‌الرحمه در کتاب «امالی» از حسین بن خالد صیرفی از امام هشتم حضرت علی موسی‌الرضا علیهم‌السلام نقل نموده، و آن حضرت درباره‌ی نقش خاتم حضرت آدم علیه‌السلام و برخی از پیامبران بزرگ خدا مانند: حضرت نوح علیه‌السلام و حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت موسی علیه‌السلام و حضرت عیسی علیه‌السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین نقش خاتم امیرمؤمنان علیه‌السلام و برخی از امامان معصوم علیهم‌السلام با حسین بن خالد به گفتگو پرداخته چنین آمده است که: حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود: و نقش خاتم حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله: «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود. [۲۹۱].

تعطیل شدن مساجد

از جمله نشانه‌هایی که در خطبه‌ی مذکور خاطر نشان شده است تعطیل شدن مسجدها بمدت چهل شب، و یا چهل شبانه روز است، و ظاهراً این تعطیلی مسجدها نیز در عراق و اینکار یا بر اثر شدت جنگ و حملات ایرانیان بداخل خاک عراق و هجوم به شهرهای عمده و مرکزی آن کشور است و یا بر اثر فشار مردم به دولت وقت، و هرج و مرج که در عراق واقع می‌شود، حکام درمانده‌ی بغداد برای جلوگیری از اغتشاش و تظاهرات مردم و فشاری که بر آنها وارد می‌شود مانند هر دولت درمانده‌ی دیگری برای نجات خود حکومت نظامی، اعلام می‌نمایند تا بدین وسیله جلو رفت و آمد مردم را بگیرند، و بدین لحاظ مساجد به تعطیلی کشیده

می‌شود.

کشف هیکل

از جمله‌ی علائمی که در خطبه‌ی مزبور آمده است (کشف هیکل) می‌باشد. و (هیکل) بنا بر آنچه در کتاب لغت از آن سخن به میان آمده است معانی متعددی دارد که از آن [صفحه ۲۶۰] جمله است: (هیکل) بمعنای ساختمان رفیع و بلند، و درخت بزرگ و بلند، و انسان، یا حیوان درشت و تنومند، و صورت و تنه پیکر شخص، و مجسمه، و همچنین جائی در کنیسه که در آن تصویر حضرت مریم و عیسی علیه‌السلام باشد. با توجه به معانی متعددی که در مورد کلمه (هیکل) بکار رفته است، چون بیشتر علائمی که در خطبه‌ی حضرت ذکر گردیده در کوفه می‌باشد، دور نیست که مراد از: کشف هیکل (بطوریکه که در روایت دیگری خواهیم آورد) برداشتن خشتهای طلا، و عریان ساختن گنبد مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و باز کردن حرم مطهر، و غارت کردن اشیاء نفیس موجود در آن (در زمان سفیانی اول و یا سفیانی دوم) و تخریب مرقد مطهر و چپاول اموال و اشیاء پربهای خزینه حضرت می‌باشد. چه آنکه در خزانه‌ی حرم مطهر مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام بطوریکه نقل می‌کنند، اشیاء نفیس و گرانها از: در و لؤلؤ و جواهرات، و یاقوت سرخ، و زبرجد سبز، و هم چنین اشیاء نفیس دیگر از قبیل اینکه می‌گویند: منقلی تمام طلا که آتش آن از یاقوت سرخ است و در کنار آن مرغی با جوجه‌اش از طلا و تمثالهایی از جواهرات، و چیزهایی دیگر از یاقوت و الماس و نظائر آن (از هدایائی که مردم مسلمان بعنوان تحفه و هدیه به نجف برده و در آنجا گذارده‌اند) موجود است که تاکنون هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوش‌ی وصف آنها را شنیده است.

چند خبر غیبی و یک خبر ناآوار

اینک به حدیث مفصلی که درباره‌ی برخی از علائم ظهور و اشاره به تخریب مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده است توجه فرمائید: مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب بحارالانوار از محدث مشهور محمد بن مهدی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: انس بن مالک، خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد که وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جنگ نهروان مراجعت نمود در «براثا» (که محلی بین بغداد و کاظمین بوده است) نزول اجلال فرمود، در آنجا راهبی بنام «حباب» در غاری منزل داشت، همین که راهب سر و صدای لشکر را شنید از غار بیرون آمد و لشکریان حضرت را که دید مضطرب گشت، با [صفحه ۲۶۱] شتاب از کوه بزیر آمد و پرسید این کیست و رئیس این لشکر چه کسی است؟ گفتند این امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که از جنگ با اهل نهروان برگشته است. حباب از میان لشکریان گذشت تا به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین حقا حقا! حضرت فرمود: از کجا دانستی که من به حقیقت امیرمؤمنانم؟ حباب گفت: اینرا دانشمندان و علمای ما بما اطلاع داده‌اند. حضرت فرمود: ای حباب، حباب گفت: شما از کجا دانستید که نام من حباب است؟ حضرت فرمود: حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله این را به من خبر داده است. حباب گفت: دست خود را دراز کنی تا من با شما بیعت کنم (و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله رسول الله و انک علی بن ابیطالب وصیه): «من به حقیقت گواهی می‌دهم که جز خدای یگانه خدائی نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی اوست، و تو علی بن ابیطالب وصی و جانشین او هستی». حضرت پرسید حباب در کجا زندگی می‌کنی؟ جواب داد در غاری که در این بلندی است منزل دارم، حضرت فرمود: از امروز به بعد در آنجا سکونت مکن، در اینجا مسجدی بنا کن و آن را به نام سازنده‌اش نامگذاری نما، پس مردی به نام «براثا» آن را ساخت و آن مسجد به نام او معروف گشت. آنگاه فرمود: ای حباب از کجا آب می‌نوشی؟ عرض کرد: یا

امیرالمؤمنین! در اینجا از دجله آب می‌نوشم، فرمود: چرا در همین جا چشمه یا چاهی حفر نمی‌کنی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین هر وقت چاهی حفر کردیم آبش شور بود. حضرت فرمود: در همین جا چاه حفر کن، وقتی حفر کردند سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آن را بیرون بیاورند، خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن سنگ را در آورد و چون سنگ از جا کنده شد چشمه‌ی آب شیرین و گوارائی از زیر آن جوشید، آنگاه حضرت به حباب فرمود: بعد از این باید آب آشامیدنی تو از این چشمه باشد. سپس فرمود: ای حباب، به زودی در جنب مسجد تو شهری بنا می‌شود (بغداد) که ستمگران بسیار فراوانی در آن باشند و (مردمش) بلای بزرگی در پیش خواهند داشت. تا جائی که در هر شب جمعه هفتاد هزار عمل منافی عفت و زنا مرتکب گردند، وقتی ظلم و بلای آنها زیاد شد، راه این مسجد را می‌بندند، کسی این مسجد را خراب [صفحه ۲۶۲] نمی‌کند مگر اینکه کافر باشد، سپس آنرا دوباره تجدید بنا می‌کنند، و آنگاه در مرتبه‌ی آخر وقتی که مسجد را خراب کردند سه سال مردم را از رفتن به حج منع می‌کنند، و زراعت‌های آنها می‌سوزد. و خداوند مردی از اهل (سفح) [۲۹۲] (و یا بعبارت روشتر: مرد سفاک و بی‌باک و خونریزی) را بر آنها مسلط می‌کند، و او به هیچ شهری وارد نمی‌شود مگر آنکه آن را خراب می‌کند و مردم آن را می‌کشد، سپس بار دیگر باز هم بسوی آنها برمی‌گردد. آنگاه مردم آن تا سه سال به قحط و غلامتلا می‌شوند، و سختی و رنج زیادی به آنها می‌رسد، و باز آن مرد سفاک و خونریز به جانب آنها برمی‌گردد سپس وارد بصره می‌شود و هر خانه که بیابد ویران می‌سازد و ساکنین آن را به قتل می‌رساند و مردمش را نابود می‌کند، و این در موقعی است که خربه، (که نام جائی است در بصره) آباد و مسجد جامعی در آن بنا شده باشد در آن موقع هنگام نابودی «بصره» فرا می‌رسد. آنگاه به شهری که «حجاج بن یوسف» آن را بنا کرده و آنرا «واسط» می‌گویند، وارد می‌شود، و با آنجا نیز همانگونه که با بصره و مردم آن رفتار کرد، رفتار می‌نماید، سپس متوجه بغداد می‌گردد و بدون اینکه (به حسب ظاهر) با مردم آن کاری داشته باشد وارد آنجا می‌شود سپس مردم آنجا بکوفه پناه می‌برند و مردم کوفه در آن موقع هنوز از وی دچار ترس و هراس نشده‌اند (یعنی: کوفه تا آنوقت نسبت بجاهای دیگر امن‌ترست). و در نسخه‌ی دیگری است (مردم برای حفظ جان خود به سرعت به طرف کوفه می‌روند تا خود را از مهلکه نجات دهند، زیرا هیچ شهری مانند کوفه (که ظاهراً مراد از آن نجف اشرف است) امنیت ندارد. «ثم یخرج هو و الذی أدخله بغداد نحو قبری لیبشه، فیتلقا هما السفیانی فیهزمهما ثم یقتلها و یوجه جیشا نحو الکوفه» بعد از آن، آن مرد سفاک، و کسی که او را با خود به بغداد آورده است به جانب قبر من روانه می‌شوند تا آن را نبش کنند که در آن وقت با سفیانی روبرو [صفحه ۲۶۳] می‌شوند، و سفیانی با آنها می‌جنگد و شکستشان می‌دهد و سپس همه‌ی آنها را می‌کشد و لشکری به کوفه می‌فرستد و مردی از اهل کوفه بیرون می‌آید و مردم را پناه می‌دهد و هر کس به او پناه برد، نجات می‌یابد. آنگاه لشکریان سفیانی وارد کوفه می‌شوند و مردم آنجا را هر کس که ببینند می‌کشند و کسی را باقی نمی‌گذارند، و تا جائی قتل عام می‌کنند که حتی یک نفر از آنها از کنار (در) بزرگی که روی زمین افتاده است می‌گذرد و آنرا می‌بیند و به آن اعتنا نمی‌کند، ولی بچه کوچکی را که می‌بیند خود را به او می‌رساند و او را می‌کشد. ای حباب! آگاه باش که در آن موقع کارهای بزرگی به وقوع می‌پیوندد که باید منتظر آنها بود، هیئات، هیئات که آشوبها همچون پاره‌های شب ظلمانی روی می‌دهد. ای حباب آنچه را به تو گفتم به خاطر بسپار. [۲۹۳].

پیرامون مسجد برائا

مرحوم سید بن طاووس - علیه الرحمه - در حدیثی از (عبدالله فرزند عمر) در مورد خراب شدن مسجد (برائا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌نویسد: منافقین در شبی مسجدی را در مدینه خراب کردند و این عمل برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار گران و ناگوار آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینقدر ناراحت نباشید، زیرا این مسجد تعمیر خواهد شد ولی موقعی که مسجد (برائا) خراب شد حج باطل می‌شود (یعنی مردم از رفتن به حج منع می‌شوند) پرسیدند یا رسول الله مسجد برائا در

کجاست؟ فرمود: در زمین عراق در طرف غربی بغداد واقع شده، و در آن مسجد هفتاد نبی و وصی نماز خوانده و آخرین آنها این مرد است و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام اشاره فرمود. سپس مرحوم سید بن طاووس در مورد خراب شدن این مسجد چنین می‌نویسد: (سلیلی) گوید: من خودم دیدم که (حنبلها) یعنی: (پیروان احمد حنبل که فرقه‌ای از اهل سنت می‌باشند) این مسجد را خراب کردند، و در مسجد قبرهایی حفر کردند و مرده‌های مردم را به زور از صاحبانشان باز می‌گرفتند، و با این که [صفحه ۲۶۴] ایشان قبوری ساخته و آماده کرده بودند با این حال آنها را در آنجا دفن می‌کردند تا اینکه از صورت مسجد بودن بیرون رود و آنجا را قبرستان کنند و مسجد تعطیل گردد، حتی اینکه در آنجا درخت خرمائی بود آن را قطع کردند و تنه‌ی آن را آتش زدند و (تیرهای) سقف مسجد را نیز سوزاندند. و این در سال ۳۱۲ هجری بود و در همانسال حج تعطیل شد و سلیمان بن حسن (قرمطی) خروج کرده و راه حجاج بیت الله را بست، و آنها را به قتل رسانید و حج را تعطیل نمود و برفی در بغداد آمد که درختان خرمای آنها از شدت سرما سوخت و (خشک شد) و او هم به هلاکت رسید. آنگاه سید بن طاووس چنین می‌نویسد: که ناقد مولای من به من خبر داد که عمرو، قاضی بغداد به وی گفته است: من در قریه‌ی (صرصر) که سه فرسخی بغداد است صد هزار درخت خرما داشتم که همگی سوخت و خشک شد. سپس این چنین می‌نویسد: که (سلیلی) گوید: چه شأنی از این نیکوتر و چه امری از این پیشگوئی واضح‌تر است. [۲۹۴].

گفتار یاقوت حموی درباره مسجد براتا

یاقوت حموی، متوفای سال ۶۲۶ هجری در کتاب «معجم‌البلدان» پیرامون (براتا) چنین می‌نویسد: (براتا) با ثاء سه نقطه و الف، محله‌ای بوده است در یک طرف بغداد که در قبله‌ی (محلّه‌ی کرخ) و جنوبی باب محول، واقع شده و تنها یک مسجد داشته است که شیعیان در آن نماز می‌خوانده‌اند و فعلاً خراب شده است، و همچنین آن محله نیز اثری از آن باقی نمانده است. اما مسجد براتا را من خودم قسمتی از دیوارهای خراب شده‌ی آن را که باقی مانده بود دیدم و آنهم در زمان ما خراب گردید. سپس (یاقوت حموی) در دنباله‌ی سخنان خود درباره‌ی مسجد براتا چنین می‌نویسد: این مسجد در سال ۳۲۹ هجری دوباره ساخته شد و ساختمان آن به اتمام رسید [صفحه ۲۶۵] و نماز جمعه در آن خوانده شد، این مسجد قبلاً مسجدی بود که گروهی از شیعیان در آن اجتماع می‌کردند و به (صحابه) ناسزا می‌گفتند و «راضی بالله» (خلیفه‌ی عباسی) آن را خراب کرد و هر کس که در آن مسجد یافت دستگیر نموده و او را به زندان انداخت و مسجد را با خاک یکسان نمود (شیعیان) جریان خراب کردن مسجد را به امیر الامراء بغداد اطلاع دادند و او فرمان داد تا مسجد را دوباره بسازند و آن را توسعه دهند و در جلو آن اسم (الراضی بالله) نوشت (تا بدین وسیله خلیفه، از خراب کردن آن صرف نظر کند) و پیوسته تا مدت‌ها و بعد از سال ۴۵۰ هجری در آن اقامه‌ی نماز شد و سپس به حال خود واگذاشته شد، و براتا پیش از بنای بغداد دهکده‌ای بود که می‌گفتند علی علیه‌السلام در موقع جنگ با خوارج نهروان، از آن دهکده عبور کرده و در همین جا که بعدها (مسجد براتا) بنا شد نماز خوانده است. [۲۹۵].

گفتار ناظم الاسلام کرمانی درباره مسجد براتا

ناظم الاسلام کرمانی نیز در کتاب «علائم ظهور» که در سال ۱۳۲۹ هجری به طبع رسیده است، پس از آنکه جریان گفتگوی «راهب» را با امیرالمؤمنان علیه‌السلام خیلی فشرده و مختصر نقل نموده چنین اظهار داشته است: (در وقتی که حضرت این خبر را داد هنوز بغداد بنا نشده بود چه آنکه بغداد در زمان (بنی عباسی) بنا گردید. و در چند سال پیش از این که خط آهن را از بغداد به کاظمین کشیدند به امر والی بغداد، مهندس فرنگی برای تسویه‌ی راه آهن، مسجد براتا را خراب کرد و در همان نزدیکی مسجدی

رأبه همان اسم برائا بنا نمودند. [۲۹۶].

آثار زیانبخش تخریب مسجد برائا

آنچه از حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام و گفتگوی آن حضرت با راهب استفاده می‌شود این است که: پس از خراب شدن (مسجد برائا) در دفعه‌ی آخر، مردی سفاک و بی‌باک و ناپاک [صفحه ۲۶۶] و خونریز که دست نشانده‌ی اجانب است بر عراق مسلط می‌شود. او جنایتکاری بی‌نظیر است تا جائیکه حتی خود را برای خراب کردن قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نبش قبر مطهر آن حضرت آماده می‌کند، و به طرف کوفه و نجف می‌رود تا قبر مطهر را نبش کند ولی در نجف با لشکریان (سفیانی) برخورد می‌کند و در نتیجه در برابر او شکست می‌خورد، و او و یارانش همگی به قتل می‌رسند. درباره‌ی این مرد ناپاک و جنایتکاران حرفه‌ای دیگری که با او همراز و همکار و همدست هستند. و ظاهراً او همان (سفیانی اول) و دست نشانده‌گان وی از (بنی‌عباس) و حکام جنایت پیشه‌ی بغداد می‌باشند، روایات بسیاری رسیده است که ما در اینجا برای مزید اصطلاح خوانندگان گرامی به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- در کتاب «الزام‌الناصب» در ضمن خطبه‌ی بسیار مفصلی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنام خطبه‌ی «البیان» چنین آمده است: «ای وای بر کوفه و مسجد آن، ای وای بر صاحبان حقایق، ای وای بر ناتوانان شیعه در سختیها و گرفتاریها، و کجا می‌توانند فرار کنند یا قرار گیرند و در امنیت باشند وقت ظاهر شدن آن مرد بی‌دین و سخت تازنده در دشمنی و عداوت (که بنا بر احتمال مرجوحی ظهور او در سال هزار و سیصد و نود هجری واقع می‌شود) [۲۹۷]. او کسی است که در خلقتش کجی می‌باشد و ترشو و زشت سیرت است (یا آنکه لبهای او آویزان و بدنما، و دندانهایش نمایان است) و جور و ستم می‌نماید، با لشکری که از بسیاری عدد آنها شماره‌ی آنان ممکن نیست و از راهی که در پیش گرفته‌اند بر نمی‌گردند، و شماره‌ی آنان باز گردانده نمی‌شود (یعنی کشته می‌شوند) و اسیرانشان یاری کرده نمی‌شود (یعنی رؤساء در فکر آزاد ساختن کسانی که در جنگ به اسارت می‌روند نیستند) و فیل و کرکدن با آنها است [۲۹۸] و پشتها را گرانبار می‌نمایند و اهل سرحدات را (یعنی مردم مرزنشین را) می‌ترسانند و آنها را به وحشت می‌اندازند و در روی زمین می‌گردند، و یا [صفحه ۲۶۷] اینکه در دریا شناوری نموده، و در روی هوا سیر می‌کنند و اموال مردم را غارت می‌نمایند. [۲۹۹]. ۲- در همان کتاب «الزام‌الناصب» در ضمن همان خطبه‌ی مذکور چنین آمده است: آگاه باشید، به درستی که زود باشد در «زوراء» یعنی: در بغداد، مردی کارساز و دلیر از غیرمسلمانان از (بنی‌فطورا) [۳۰۰] فرود آید، با اشرار و کفار و چه اشرار و کفاری که رحم و عطف از دل‌های آنان رخت بر بسته و درازی آرزوهایشان آنان را به رنج و مشقت می‌اندازد تا به آنچه می‌خواهند برسند. پس اهل «ابله» یعنی اهل بصره را می‌کشند و کسانی را که از ایشان در پشتها و تپه‌های بلند متواری شده‌اند اسیر می‌کنند و جوانها را به قتل می‌رسانند و زنها را زنده نگه می‌دارند و در جستجوی تعدادی از بنی‌هاشم (یعنی سادات) برمی‌آیند، و در نسخه دیگر و در جستجوی بنی‌شداد و بنی‌هاشم برمی‌آیند تا آنها را همانند غنائم جنگی با خود همراه برند، و فتنه‌ی آنها اسلام را ضعیف و آتش آنها شام را می‌سوزاند. [۳۰۱].

نتیجه

از آنچه تا به اینجا گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که: بنابراین، ممکن است مقصود از: (کشف هیکل)، سرقت اموال خزینه حرم مطهر، و تخریب مرقد پاک مولای متقیان (صوات الله و سلامه علیه) باشد. و البته، احتمال هم دارد که (کشف هیکل) در جای دیگر غیر از نجف اشرف، (مانند کشف معبد بزرگ حضرت سلیمان در بیت المقدس) باشد. چه آنکه در آن معبد نیز اشیاء نفیس و گرانبها و شگفت‌آوری بوده است. و شگفتیهای آن معبد بطوری که نقل کرده‌اند فراوان است از آن جمله، گفته‌اند: این معبد

ساختمان بسیار زیبا و مجلل و با [صفحه ۲۶۸] شکوهی بوده است که در زمان حضرت سلیمان به دستور وی بر روی ۳۶۰ پایه، به عدد ایام سال ساخته شده، و پایه‌های آن از سنگهای مرمر گران قیمت و کمیاب که در آن نقش و نگارهای عجیبی بکار رفته و عقلها را مات و مبهوت و حیران و بیننده را دچار شگفتی می‌نمود، بنا گردیده و زمین آن از بلور و شیشه‌ی شفاف سفید که از زیر آن نهر آب جریان داشت و در آن انواع ماهیها و حیوانات دریائی افکنده بودند ساخته شده بود. بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که حضرت سلیمان دستور داده بود پیش از آنکه (بلقیس) (ملکه‌ی سبأ) به سرزمین شام برسد، چنین قصر و بارگاه پر زرق و برقی بسازند، و هدفش از اینکار نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود. و چون (ملکه‌ی سبأ) وارد پایتخت سلیمان شد و او را به طرف قصر جدیدالبناء راهنمایی کردند و به او گفته شد که داخل قصر شو، ملکه که آن منظره را دید گمان کرد که نهر آب است (فلما رأته حسبته لجة و کشف عن ساقیها) لذا ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا به خیال خود از آب بگذرد اما سلیمان به او گفت: که حیاط قصر از بلور صاف و شیشه‌ی شفاف ساخته شده است این آب نیست که بخواهی پا را برهنه کنی و از آن بگذری (قال انه صرح ممر من قواریر)). [۳۰۲]. بنابراین، احتمال دارد که مقصود از (کشف هیکل) کشف این ساختمان عجیب و غریب در بیت‌المقدس باشد چه آنکه امروزها بطوری که می‌گویند «اسرائیل» برای دستیابی به آثار باستانی دست به حفاریهایی زده است. [۳۰۳].

پرچم‌های سه گانه

از جمله‌ی علامتهایی که در خطبه‌ی مذکور آمده است برافراشته شدن سه نوع پرچم در اطراف مسجد بزرگ است و ظاهراً مقصود از این مسجد بزرگ همان مسجد جامع کوفه می‌باشد و البته به درستی معلوم نیست که صاحبان این پرچم‌ها کیانند پس ممکن است در آنجا پرچم‌های مختلفی که به افراد و یا گروه‌های مختلفی تعلق دارد به اهتزاز درآید و احتمال هم دارد که مراد از مسجد بزرگ «بیت‌المقدس» و منظور از [صفحه ۲۶۹] این سه پرچم به قرینه اینکه حضرت فرموده است: القاتل و المقتول فی النار، پرچم اربع، و اصهب، و پرچم سفیانی باشد. و در بعضی از نسخه‌ها آمده است که (و خفق رایات ثلاث حول المسجد الاکبر یشبهن بالهدی (یشبهن بالمهدی) یعنی: از جمله‌ی علائم به اهتزاز در آمدن پرچم‌های سه‌گانه‌ای است در اطراف مسجد بزرگ که شبیه به هدایت، و یا شبیه به مهدی علیه‌السلام هستند، اما صاحب هدایت نیستند. و از این جمله چنین ظاهر می‌شود که صاحبان این پرچمها تنها ادعای مسلمانی دارند و در ادعای خود دروغ می‌گویند و در حقیقت کارهائی که انجام می‌دهند بر اساس حق و حقیقت نیست. و اینکه می‌گویند ما مسلمانیم و با یهود دشمنیم تنها صرف ادعاست و جنگ آنها با یهود هم فقط روی حساب عصبیت و ملیت است و از اسلام خبری ندارند و لذاست که حضرت می‌فرماید این پرچمها شبیه به هدایتند اما اهل هدایت نیستند.

قتل سریع و مرگ فوری

دیگر از جمله‌ی علائم که در خطبه‌ی حضرت آمده است کشته شدن با گلوله و موشک و پرتاب بمبهای آتشزا و وسائل مدرن جنگی است که در یک لحظه، صدها و بلکه هزاران نفر به خاک و خون کشیده می‌شوند.

کشته شدن نفس زکیه در نجف

از جمله‌ی علائمی که در خطبه‌ی مورد بحث ذکر شده است کشته شدن «نفس زکیه» یعنی: انسانی پاکدل، با هفتاد نفر از مردان پاک و صالح در پشت کوفه یعنی: در نجف اشرف است، چه آنکه در بیشتر اخبار پشت کوفه به نجف اشرف تعبیر شده است. و این

نفس زکیه، گرچه معلوم نیست که چه کسی است ولی از ظاهر خبری که درباره‌ی او نقل شده معلوم می‌شود که او سیدی بزرگوار و از اهل علم و فضل و از افراد مشهور و معروف است و به همین لحاظ هم مخصوصاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کشته شدن او اشاره فرمود و قتل وی را از جمله‌ی علائم قلمداد نموده است. [صفحه ۲۷۰] و شاید هفتاد نفری که با وی به شهادت می‌رسند همگی از اهل علم و اشخاص دانشور و مردان مؤمن و متدین و خداجوی باشند. و این نفس زکیه چنانچه قبلاً هم در بخش اول تحت عنوان علائم حتمیه «نفس زکیه» تذکر داده‌ایم غیر از نفس زکیه‌ای است که نامش (محمد بن الحسن) است و پیش از ظهور ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه- با فاصله‌ی پانزده روز در بین رکن و مقام به شهادت می‌رسد. زیرا نفس زکیه‌ای که در مکه به شهادت می‌رسد، شهادت وی از علائم نزدیک به ظهور است و شهادت نفس زکیه‌ای که در نجف اشرف واقع می‌شود مدتی پیش از زمان ظهور حضرت است، و از برخی از اخبار چنین استفاده می‌شود که قتل نفس زکیه‌ای که در نجف اشرف انجام می‌شود و هفتاد نفر از مردان پاک نیز همراه او کشته می‌شوند بوسیله‌ی (سفیانی اول) صورت می‌پذیرد. و البته امکان هم دارد که بوسیله‌ی سفیانی دوم انجام شود و او یکی از افراد سرشناس را دستگیر کند و او را با هفتاد نفر از اهل علم، همگی یکجا به قتل برساند، ولی به حسب ظاهر آنچه از بیشتر اخبار فهمیده می‌شود شهادت نفس زکیه با هفتاد نفر از صلحاء در نجف اشرف از کارهای زشت و ناستوده‌ی سفیانی اول است.

کشته شدن نفس زکیه در مکه و پسر عموی در مدینه

از جمله‌ی علائمی که باز هم در خطبه‌ی مورد بحث به آن اشاره شده است، بریده شدن سر مردی از بنی‌هاشم در بین رکن و مقام است، و این مرد هاشمی، چنانچه قبلاً هم گفتیم سید جلیل‌القدری است که سر او را در بین رکن و مقام در خانه خدا (بشکل خاصی) می‌برند، و او پسر عموی آن سیدی است که در مدینه به شهادت می‌رسد. در مورد کشته شدن این سید، که در مدینه‌ی منوره صورت می‌پذیرد در روایتی که از امیر مؤمنان علیه‌السلام رسیده، چنین آمده است: سفیانی می‌نویسد، برای آن کسی که در کوفه است بعد از آن که کوفه را کوبیده باشد، به او فرمان می‌دهد که به طرف حجاز برود، پس او به طرف مدینه حرکت می‌کند و شمشیر کشیده چهار صد نفر از قریش و انصار را می‌کشد و شکمها را دریده و بچه‌ها را به قتل می‌رساند و یک برادر و خواهر را که نام آنها (محمد و فاطمه) است [صفحه ۲۷۱] می‌کشد و کشته‌ی آنها را بر در مسجد مدینه به دار می‌زند. [۳۰۴]. از این حدیث و حدیث بعدی که در همین زمینه از امام صادق علیه‌السلام روایت شده چنین فهمیده می‌شود که علاوه بر این خواهر و برادر، یک سید دیگر نیز در مدینه کشته می‌شود. زیرا در روایتی که از آن حضرت نقل شده چنین آمده است که فرمود: ناچار باید در مدینه سیدی از آل محمد صلی الله علیه و آله کشته شود، از آن حضرت پرسیدند یا بن رسول الله آیا این «سید» همان نیست که لشکریان سفیانی او را به قتل می‌رسانند؟! فرمود: نه، و لکن لشکریان (بنی‌فلان) یعنی: اتباع بنی‌عباس، آنهایی که در عراق حکومت می‌کنند وی را می‌کشند یکی از آنها می‌آید و وارد مدینه می‌شود و مردم نمی‌دانند به چه منظوری به مدینه آمده است پس آن سید را می‌گیرند و او را به قتل می‌رسانند و زمانی که او را از روی ظلم و ستم، و تجاوز و دشمنی کشتند دیگر خداوند به آنها مهلت نمی‌دهد و پس از این ماجرا متوقع فرج، و ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام باشید. [۳۰۵]. از این حدیث استفاده می‌شود که این سید مظلوم به دست عراقیها کشته می‌شود. و البته ناگفته نماند که از برخی اخبار چنین استفاده می‌شود که دو سید در مکه و دو سید در مدینه کشته می‌شوند اما دو سیدی که در مکه کشته می‌شوند یکی همان «نفس زکیه» است- که پیشتر گفتیم سید حسینی است- و دیگری سیدی است که اهل مکه بر او یورش می‌برند و او را می‌کشند و سرش را به شام می‌فرستند و او سید حسنی است. [۳۰۶]. و اما آن دو سید دیگر که در مدینه، کشته می‌شوند، یکی برادر نفس زکیه و دیگری پسر عموی اوست. [۳۰۷].

کشته شدن انسانهای بیگناه

از جمله‌ی علائمی که در خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به روایت (اصیغ) در مورد علائم [صفحه ۲۷۲] ظهور حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه ذکر گردیده است، کشته شدن انسانهای بیگناه و بی‌دفاعی است که با وجود دور بودن از میدان جنگ، بدون جرم و گناه و بی‌آنکه بتوانند از خود حرکت و مقاومتی نشان دهند و خویشتن را در برابر حمله‌ی ناجوانمردانه و غافلگیرانه دشمن آماده نمایند به قتل می‌رسند. این علامت از علامتهای بسیار عجیب و شگفت‌آوری است که شایان توجه و درخور دقت است، زیرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اتکاء به علم و دانش خدادادی با یک جمله‌ی کوتاه و پر مغز (و قتل الاسقع صبرا فی بیعه الاصنام) به وقوع چنین حادثه‌ی دردآوری در آینده اشاره نموده و با ذکر همان یک جمله‌ی کوتاه ولی بسیار پر مغز و پر معنی هم علت بروز جنگ، و هم انگیزه‌ی کشته شدن انسانهای بیگناه را بیان فرموده است. اما متأسفانه پیشینیان ما و کسانی که خطبه‌ی حضرت را به زبان فارسی برگردانده و ترجمه نموده‌اند از حقیقت معنای عجیبی که در جمله‌ی مذکور به کار رفته است غفلت ورزیده و با یک ترجمه‌ی تحت‌اللفظی و سطحی از این علامت بسیار مهم، گذشته‌اند. اینک، برای اینکه معنای واقعی جمله مزبور به دست آمده و تصویر روشنی از فرمایش در بار مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام داشته باشیم به اندازه‌ی فهم و درک خود آن را توضیح می‌دهیم تا شگفتیهای سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بیانات گرانقدر و پر بهای حضرتش بر همگان روشن شود.

معنای اسقع در لغت

در کتاب «لسان‌العرب» در مورد معنای کلمه‌ی (اسقع) چنین می‌نویسد: «الاسقع، المتباعد من الاعداء و الحسد» یعنی: اسقع کسی است که از دشمنان و اشخاص حسود و کینه‌توز به دور بوده و یا از آنها دوری گزیند. سپس چنین می‌نویسد: (و عرب هر جایی که کلمه‌ی (ص) پیش از کلمه (ق) و هم چنین هر جا که کلمه‌ی (س) پیش از کلمه‌ی (ق) در لفظی ذکر شود، آن لفظ را دو جور استعمال می‌کند، و لذا برخی با (سین) و برخی با (صاد) آن کلمه را استعمال می‌نماید. یعنی کلمه‌ی (اسقع) دو جور خوانده می‌شود هم با (سین) خوانده می‌شود «اسقع» و هم با صاد خوانده می‌شود «اصقع». [صفحه ۲۷۳] آنگاه در مورد معنای (اصقع) در ماده (صقع) چنین می‌نویسد: (صقعه، یصقعه، صقعا ضربه ببسط کعه) یعنی او را با کف دست سیلی زد. و سپس چنین می‌گوید: (الصقع ضرب الشیء الیابس المصمت بمثله کالحجر و نحوه و قیل الضرب علی کل شیء یابس. صقع، زدن چیز خشک پر و محکمی است بمانند آن، مثل زدن سنگ به سنگ و امثال آن، و گفته شده است (صقع) زدن با هر چیز خشکی است. [۳۰۸]. و ابن‌اثیر در کتاب «النهایه فی غریب‌الحدیث و الاثر» در معنای کلمه‌ی (سقع) با (سین) چنین می‌نویسد: (سقع) فی حدیث الأشج الأموی «انه قال لعمر و بن العاص فی کلام جری بینه و بین عمرو: انک سقعت الحاجب، و أوضعت الراكب» السقع و الصقع: الضرب بباطن الکف: ای انک جبهته بالقول، و واجهته بالمکروه حتی ادى عنک و أسرع و یرید بالایضاع - و هو ضرب من السیر - انک أذعت ذکر هذا الخبر حتی سارت به الרכبان» [۳۰۹]. در حدیث (اشج اموی) آمده است که وی در مورد سخنی که بین او و «عمرو عاص» رد و بدل شد به «عمرو عاص» گفت: تو مانع را کنار زدی و آنچه داشتی بیرون ریختی و سوار هم آورد و مبارزت را فراری دادی. آنگاه ابن‌اثیر پس از ذکر این جمله چنین می‌گوید: سقع و صقع با کلمه‌ی (س) و (ص) به معنای زدن با کف دست است، و سپس وی جمله‌ی مذکور را اینگونه معنا می‌کند یعنی تو با گفتار خود با او روبرو شدی، و با چیزی که آن را خوش نداشت سخت به مقابله پرداختی تا اینکه او دست از سرت برداشت و به سرعت از میدان بدر رفت، و بدین وسیله او را از میدان به در کردی و مقصود او از «ایضاع» (فراری دادن) که نوعی از رفتن با شتاب است، این است که: تو این جریان را آنچنان بر ملا کردی تا جایی که سواره را وادار نمودی بدین وسیله مرکب خود را بحرکت در آورده و فرار نماید. [صفحه ۲۷۴] خلاصه‌ی سخن آن که، معنای جمله‌ی مذکور

این است که: تو در میدان نبرد، سخت به مقابله پرداختی تا این که رقیب را از میدان به در کردی و با اینگونه مقابله کردن جان خود را نجات دادی و او دست از سرت برداشت. توضیح: جمله‌ی عربی (انک سقت الحاجب و اوضعت الراكب) در حدیث اشج اموی، سرزنش عمرو بن عاص است. چه آن که عمرو عاص در جنگ «صفین» زمانی که در میدان نبرد با امیرالمؤمنین علیه‌السلام مواجه گشت علی علیه‌السلام نیزه‌ای حواله‌ی او کرد که بر اثر آن از روی مرکب در غلطید و چون مرگ را در یک قدمی خود مشاهده کرد پاهای خود را بالا برد و عورتش نمودار شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با دیدن این منظره زشت، روی خود را از برگرداند و از کشتن وی صرف نظر کرد. [۳۱۰]. اکنون که معنای کلمه‌ی (اسقع) روشن شد به خوبی می‌توان فهمید که مقصود از جمله‌ی «قتل الاسقع صبرا فی بیعة الاصلنام»، کشتن انسانهای بیگناه و بی‌دفاع با وسائل و ابزار مدرن جنگی مانند توپ، خمپاره، بمب، موشک و هواپیماهای بمب افکن و امثال آنهاست که همچون صاعقه بر سر مردم فرود می‌آیند و از دور و نزدیک و بالا و پایین بر سر مردم بمب فرو می‌ریزند و بدون اینکه آنها بتوانند از خود حرکت و مقاومتی نشان دهند خانه‌هایشان را بر سرشان خراب می‌کنند. جالب توجه این که حضرت با همین یک جمله به عجز و ناتوانی دشمن و پستی و فرومایگی او اشاره نموده و عدم توانایی او را در برابر جنگجویان مبارز گوشزد فرموده و به علاوه علت بروز جنگ و انگیزه‌ی کشتار مردمان بی‌دفاع را نیز بیان فرموده و به مسلمانان خاطر نشان ساخته است که چون دشمن تاب و توان مقابله ندارد و از رویارویی با مدافعین عاجز و ناتوان است، دست به چنین کار احمقانه‌ای می‌زند تا مگر بدینوسیله (با کشتار مردمان بیگناه) رقیب نیرومند خود را از پای در آورده و او را از میدان بیرون کند. [صفحه ۲۷۵] و جالبتر این که: حضرت فرموده است، این جنگ و کشتار به خاطر صلح و سازش با کفر و شکست طرف مقابل و وادار نمودن او به تسلیم در برابر دنیای کفر است. چه آنکه حضرت فرموده است «فی بیعة الاصلنام» یعنی این کشتارهای بی‌رحمانه و ناجوانمردانه که درباره‌ی مردمان دور از میدان نبرد انجام می‌شود، تنها به خاطر این است که: آن مردم را در برابر کفار وادار به تسلیم نمایند و آنها از خواسته‌های مشروع خود چشم‌پوشی کنند. به هر حال آنگونه که از خطبه‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام استفاده می‌شود همانگونه که توضیح دادیم کشتن افراد بیگناه و مردمان دور از میدان جنگ بوسیله‌ی بمبها و خمپاره‌ها و موشک‌هایی که از راه دور پرتاب می‌شود و صدها و هزاران نفر، از زن و مرد و کودک و پیر و جوان را به خاک و خون می‌کشد و خرابیها و ویرانیها و آوارگیها و بی‌خانمانیها را به دنبال می‌آورد، از جمله‌ی علائم ظهور حضرت ولی‌عصر - عجل الله تعالی فرجه - می‌باشد.

جنگ با ابزارهای پیشرفته

اینک برای اینکه خواننده‌ی عزیز اطمینان بیشتری پیدا کند که جنگهای قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام با ابزارهای جنگی مدرن واقع می‌شود، حدیثی را که در همین زمینه، از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است متذکر می‌گردیم. متقی هندی در کتاب «کنز العمال» در روایتی از حدیثه الیمان، آورده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «لتقصدنکم نار هی الیوم خامدة، فی واد یقال له برهوت: تغشی الناس فیها عذاب أليم، تأکل الأنفس و الأموال، تدور الدنیا کلها فی ثمانیة آیام، تطیر طیر الریح و السحاب، حرها باللیل أشد من حرها بالنهار، و لها ما بین السماء و الأرض دوی کدوی الرعد القاصف، هی من رؤس الخلاق أدنی من العرش، قیل یا رسول الله أسلیمة هی یؤمند علی المؤمنین و المؤمنات؟ قال: و این المؤمنون و المؤمنات، هم شر من الحر، یتسافدون کما تتسافد البهائم و لیس فیهم رجل یقول: مه مه» [۳۱۱]. [صفحه ۲۷۶] پیغمبر گرامی اسلام فرمود: در آینده آتشی بسوی شما روی خواهد آورد که الان خاموش است از سرزمینی که آن را «برهوت» می‌نامند، در آن آتش عذاب دردناکی است که هم جانها و هم اموال مردم را پایمال می‌کند، تمام دنیا را در ظرف هشت روز دور می‌زند، و مانند پرواز ابر و باد به آسمان پرواز می‌کند. گرمی او در شب بیشتر از گرمی آن در روز است برای آن غرشی است در بین آسمان و زمین مانند غرش رعد

کوبنده، و آن به سر مردم نزدیکتر است از عرش، به آن حضرت عرض شد: یا رسول الله آیا در آن روز مؤمنین و مؤمنات از آن آتش درامانند؟ فرمود: مؤمنین و مؤمنات در آن روز کجا هستند! مردمان آن روز از حیوانات وحشی شرورترند، مانند بهائم دور هم جمع می‌شوند و مانند جهیدن بهائم بر یکدیگر، بر روی همدیگر می‌جهند و یک مرد در میان آنها پیدا نمی‌شود که بگوید بس است، بس است، این کارها را ترک کنید. در روایت دیگری که ظاهراً در همین زمینه از حضرت جواد الائمه علیه‌السلام نقل شده چنین آمده است: «کأني بجرائد شتى، تدعى بأسماء شتى، لا- أرى لهم رشدا و لا لدينهم صيانه». كلما مالوا الى جانب انهدم من الجانب الاخر يعارضهم رجل طبرى». [۳۱۲]. «گروههای مسلح بسیار زیادی را گوئی هم اکنون با چشم خود می‌بینم که با نامهای مختلفی نامیده می‌شوند برای آنها رشد عقلانی و سلامت ایمانی نمی‌بینم، هر گاه متوجه یک جانب کار خود شوند، جانب دیگر آن خراب می‌شود، مردی «طبری» با آنها به مقابله برمی‌خیزد». کلمه‌ی «جرائد» که در متن عربی حدیث آمده جمع جریده، و به گروه سواری اطلاق می‌شود که در میان آنها افراد پیاده نباشد. بنابراین، ظاهراً مقصود از جرائد که با نامهای مختلفی خوانده می‌شوند، کنایه از وسائط نقلیه و ابزار و آلات جنگی است که در آخر زمان مورد استفاده ارتش و نیروهای مسلح قرار می‌گیرد. زیرا این وسائط نقلیه جنگی است که امروز به نامهای مختلفی [صفحه ۲۷۷] چون: تانک، زرهپوش، خودرو، نفربر و امثال آن نامیده می‌شود. و اینکه حضرت فرموده است برای آنها رشد عقلانی و سلامت ایمانی نمی‌بینم، این جمله کنایه از فاسق بودن و عدم تدین آنهاست که همگی مردمانی شرور فاسد و گمراهند، و به دین و آئین اعتقاد ندارند. و اما اینکه فرموده است «هرگاه به طرفی متمایل شدند آن طرف دیگر ساقط می‌شود» به حسب ظاهر معنایش این است که: این گروههای مسلح از خود اختیاری ندارند، از هر طرف که صدائی بلند شد به طرف آن می‌روند، و هر کسی که روی کار آمد با او همراه می‌شوند و از اینرو همینکه به یک طرف متمایل شدند و بسوی حزب یا گروهی روی آوردند، آن طرف دیگر ساقط می‌شود. و اما این که فرموده است که: «مردی طبری با آنها به مقابله برمی‌خیزد» ظاهرش این است که از اهل ایران است. زیرا: کلمه‌ی «طبری» احتمالاً منسوب به طبرستان و مقصود از آن، گیلان و مازندران و سرزمین «دیلیم» است که ممکن است منظور از او سیدحسینی و یا سیدهاشمی خراسانی باشد، و خدا داناتر است.

خطبه لؤلؤه امیر المؤمنین

اشاره

مرحوم علی بن محمد خراز قمی در کتاب «کفایة الاثر» از علقمۀ بن قیس روایت کرده است که وی گفت: امیر المؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه بالای منبر برای ما خطبه‌ی (لؤلؤه) را ایراد نمود و از جمله، در آخر آن خطبه چنین فرمود: آنگاه باشید که بزودی من از میان شما می‌روم و به عالم غیب رهسپار می‌گردم شما بعد از من منتظر فتنه‌ی امویان و سلطنتی مانند سلطنت پادشاهان ایران، و همچنین از بین بردن چیزی که خداوند آنرا زنده نموده، و زنده کردن چیزی که خداوند آن را از میان برد (یعنی بدعت و بدینی)، باشید. پس در گوشه‌ی خانه‌های خود قرار گیرید (و اگر می‌توانید) آتش درخت (غضا) را لای دندان بگذارید [۳۱۳] و خدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یاد خدا از همه چیز بزرگتر است. [صفحه ۲۷۸] آنگاه فرمود: شهری در بین دجله و دجیل و فرات، ساخته می‌شود که آن را «زوراء» می‌گویند. پس هرگاه آن شهر را دیدید که با گچ و آجر ساخته شد و با طلا و نقره و لاجورد و مرمر و رخام و درهائی از چوب عاج و آبنوس و خیمه‌ها و قبه‌ها و پرده‌ها (یا پناهگاهها) تزیین گردید، و انواع درختان ساج و عرعر و صنوبر (و سایر درختان) سر به فلک کشیده در هر طرف آن دیده‌ها را خیره ساخت، و به انواع قصرها و کاخهای گوناگون استحکام یافت و بیست و چهار نفر از پادشاهان «بنی شیبان» [۳۱۴] که عبارت باشند از: سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار، مترف، کدید، اکتب، مسرف، اکلب، و سیم، و

صیلام و عینوق، یکی پس از دیگری در آنجا سلطنت کردند، [۳۱۵] و سپس «قبه خاکی رنگ در بیابان سرخ بنا گردید، آنگاه پشت سر آن قائم بحق همچون ماه نورانی بین ستارگان درخشان در میان سرزمینهای عالم و قاره‌های بزرگ جهان نقاب از چهره‌ی خود برمی‌دارد». «ألا- و ان لخروجه علامات عشرة، أولها طلوع الكوكب ذی الذنب، و يقارب من الحادی و يقع فيه هرج و مرج و شعب، و تلك علامات الخصب. و من العلامة الى العلامة عجب فاذا انقضت العلامات العشرة اذ ذاك يظهر القمر الأزهر و تمت كلمة الاخلاص لله على التوحيد». آگاه باشید که برای آمدن آن حضرت ده علامت است، نخستین آن علامتها طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار است که به ستاره‌ی حادی نزدیک می‌شود. و در آن موقع هرج و مرج و شرارت روی می‌دهد، و اینها نشانه‌های گشایش و نزدیکی فرج است و از هر علامتی تا پیدایش علامت دیگر شگفتیهایی است. وقتی علامات ده گانه تمام شد در آن وقت ماه تابان ظاهر می‌گردد و کلمه‌ی اخلاص (لا اله الا الله) که دلیل بر توحید و یگانگی خداست کامل می‌شود. [۳۱۶]. [صفحه ۲۷۹]

نقل خطبه لؤلؤه به روایت سید بن طاووس

مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمه در کتاب «الملاحم و الفتن» قسمت آخر خطبه‌ی لؤلؤه را که بعد از نام پادشاهان بنی‌عباس ذکر فرموده است، بصورت دیگری نقل نموده که چون الفاظ آن با خبر (علقمه بن قیس) اندکی تفاوت دارد، آن را برای مزید اطلاع خوانندگان نقل می‌کنیم و سپس به توضیح برخی از مطالب آن می‌پردازیم. وی خطبه‌ی لؤلؤه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از قول (سلیلی) اینگونه روایت کرده است که سلیلی گوید: پانزده روز پیش از آنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بصره خارج شود خطبه‌ای خواند و در آن خطبه بعد از آنکه پادشاهان (بنی‌عباس) را اسم برد چنین فرمود: «و ثمّة [و تمت] الفتنة الغبراء و القلادة الحمراء و فی عنقها قائم الحق، ثم يسفر عن وجه بين، أصبحت الاقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب الدرّی. ألا و ان لخروجه علامات عشر، فأولهن طلوع الكوكب المذنب و يقارب من المجاری و أی قرب، و يتبع به هرج و شعب، فتلك أول علامات المغيب و من العلامة الى العلامة عجب انقضت العلامات العشر، فيها القمر الأزهر، و تمت كلمة الاخلاص بالله رب العالمين». [۳۱۷]. «(سپس بعد از خلافت بنی‌عباس) در آن هنگام که فتنه‌ی تیره و غبارآلود و گردن بند قرمز (که کنایه از جنگ و فتنه‌ی عمومی است) تمام شد پس از آن قائم به حق در گردن آن - یعنی: در آخر آن است - سپس به طور آشکار او پرده از روی خود برمی‌دارد و ظاهر می‌شود. بعد از آن هفت اقلیم (یعنی: سرزمینها و قاره‌های جهان) چون ماه نورانی بین ستارگان درخشان خواهند شد آگاه باشید که برای آمدن آن حضرت ده علامت است. اول آن علامتها طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار است که از مجاری نزدیک می‌شود چه نزدیک شدن، و بعد از آن فتنه و آشوبهایی پیاپی می‌شود و جنگ و شرارت روی می‌دهد. و اینها اول علامات (ظهور) آن غایب شونده است، و از هر علامتی، تا وقوع علامت دیگر عجائبی روی خواهد داد. پس موقعی که علامت ده گانه پایان رسید در بین انقضای آن علائم، ماه تابان خواهد درخشید، و کلمه‌ی اخلاص (یعنی: کلمه‌ی لا اله الا الله) که دلیل بر توحید و یگانگی خداوند عالم است کامل خواهد شد». [صفحه ۲۸۰]

قبه حمراء چیست؟

در اینجا لازم است پیش از آنکه درباره‌ی «قبه‌ی حمراء» و یا قبه‌ی خاکی رنگ - که در متن عربی خطبه‌ی مذکور آمده است - سخنی بگوئیم، نخست نظریه یکی از دانشمندان را که در این راه باره ابراز داشته است بازگو نمائیم و سپس به تحقیق و بررسی جمله‌ی مزبور بپردازیم تا معلوم شود که منظور امیرمؤمنان علیه‌السلام از بنا شدن «قبه‌ی خاکی رنگ در بیان سرخ» چه می‌باشد؟ مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در کتاب «علائم‌الظهور» صفحه‌ی ۱۲۷ که در سال ۱۳۲۹ هجری به چاپ رسیده طی علائمی

که در آن کتاب تحت عنوان (قبه‌ی حمراء) آورده است چنین می‌نویسد: یکی از علامات، بنا شدن قبه‌ی حمراء است، و ظاهراً مراد از حمراء قبه‌ی طلای هر یک از مشاهد مشرفه ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام در عراق است در کتاب کفایه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت بعد از ذکر جمله‌ای از علائم ظهور حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه - و آمدن پادشاهان بنی‌شیبان، که سلاطین و خلفاء عباسی باشند از بنای عالی‌های در بغداد خبر داد و فرمود: که قبه‌ی خاکستری رنگ در بیابان بنا می‌شود سرخ رنگ، و در عقب آن (قائم به حق) در میان اقالیم، مانند ماه درخشنده در میان ستارگان (فروزان) نقاب غیبت را از روی خود برمی‌دارد. و احتمال قریب دارد که مراد به این قبه، همان قبه‌ی مبارکه‌ی (عسکرین) که در بیابان واقع شده است باشد، زیرا که (سر من رأی) یعنی: سامراء، اطراف آن تا چند فرسخی آن بیابان و خالی از آبادی است، و سابقاً، این قبه‌ی عسکرین از کاشی بود، و مانند خاک و خاکستر بی‌رنگ بنظر می‌آمد و در زمان ناصرالدین شاه قاجار، آن قبه کاشی را طلا - کاری - کردند. مؤلف گوید: گرچه احتمالی که ناظم الاسلام کرمانی در مورد (قبه‌ی حمراء) داده است احتمال خوبی است ولی این احتمال از چند جهت مردود، و قابل اشکال است، زیرا: اولاً: مشکلی که بر سر راه این احتمال وجود دارد این است که: الفاظ و عبارات خطبه‌ی لؤلؤ‌هی حضرت امیر علیه‌السلام در کتابهایی که نقل شده است بصورت مختلفی نقل گردیده و از آن معانی متفاوتی به دست می‌آید. [صفحه ۲۸۱] و ثانیاً: اصل خطبه که در کتاب (کفایه) آمده است به قدری نسخه بدل دارد که برای یک انسان متتبع و پژوهشگر بسیار مشکل است که بتواند صحیح آن را از ناصحیح و درست را از نادرست تشخیص دهد. از باب مثال: در کتاب کفایه‌الاثار در عبارت متن عربی خطبه‌ی آن چنین نوشته شده است (و تعمل القبة الغبراء ذات الغلات الحمراء) و در پاورقی آن بجای (غلاة) کلمه‌ی (فلات) آورده است. در «بحار الانوار» ج ۳۶ ص ۳۵۴ و هم چنین جلد ۵۲ ص ۲۶۸ که مرحوم مجلسی - علیه‌الرحمة - آن را از همان کتاب (کفایه) نقل نموده عبارت عربی خطبه را اینگونه آورده است: (و تعمل القبة الغبراء ذات الفلات الحمراء). و در مقابل، مرحوم سید بن طاووس در کتاب «الملاحم و الفتن» آنگونه که ملاحظه نمودید «و ثمة [و تمت] الفتنه الغبراء و القلادة الحمراء» نوشته شده است که معنای این عبارت، با عبارت کتاب کفایه‌الاثار و هم چنین عبارت بحار الانوار کاملاً متفاوت است. ولی در عین حال: اگر بخواهیم لااقل یکی از دو عبارت خطبه را که در بحار و کفایه و الملاحم و الفتن سید بن طاووس آمده است بپذیریم، و جز این هم چاره‌ای نیست که حداقل باید یکی از آن دو عبارت را پذیرفت باز هم این دو عبارت کاملاً با هم تفاوت دارد. زیرا: بگفته‌ی صاحب کتاب «مهدی منتظر» اگر عبارت اول صحیح باشد، مراد (از قبه‌ی غبراء) قبه‌ای است که باید در بغداد باشد نه در سامراء، و در این صورت بنا بگفته‌ی نویسنده‌ی کتاب «مهدی منتظر» این قبه در چند سال پیش در بغداد ساخته شد، و آن مقبره‌ی فیصل اول پادشاه عراق است که آنرا در زمین سرخ رنگی ساختند و رنگش خاکی و خاکستری است. [۳۱۸]. و اگر عبارت دوم، یعنی: عبارت سید بن طاووس درست باشد، پس آن اشاره به فتنه‌ی آخر و جنگ جهانی است. بنابراین بسیار بعید بنظر می‌رسد که احتمال ناظم الاسلام کرمانی درست باشد، [صفحه ۲۸۲] زیرا با صرف نظر از مطالب یاد شده، بطوری که از سیاق عبارت خطبه پیداست و بر اشخاص محقق و متتبع نیز مخفی نیست امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اواخر خطبه به ذکر علائم نزدیک بظهور پرداخته است نه علامات عامه، و روی این حساب به نظر نگارنده همان عبارت مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمة، که نوشته است «و ثمة الفتنه الغبراء» یعنی: پس از آن فتنه‌ی تیره و غبارآلود که کنایه از جنگ و آشوب و فتنه جهانی است، از همه‌ی عبارتهای دیگر بهتر و صحیحتر است. نهایت چیزی که ممکن است گفته شود این است که: مرحوم مجلسی علیه‌الرحمة، عبارت خطبه را «و تعمل القبة الغبراء» نوشته‌اند جوابش این است که: مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیه) هدفش از ذکر خطبه تنها بخاطر ذکر علامات و محفوظ ماندن آن بوده است و لذا با اینکه عادت ایشان این بوده است که معمولاً بعد از نقل هر حدیث و یا روایت به توضیح و تشریح آن می‌پرداخته‌اند، در عین حال در مورد قبه‌ی غبراء و بیابان سرخ هیچگونه اظهار نظری نفرموده و پیرامون آن هیچ توضیحی نداده‌اند. از اینجا فهمیده می‌شود که نظر آن مرحوم در مورد این جمله این بوده است که این مطلب،

بعدها محقق می‌شود، و از اینرو چیزی نفرموده‌اند.

ستاره دنباله دار

در مورد ستاره‌ی دنباله‌دار که در این خطبه جزء نخستین علامتهای ظهور به حساب آمده و در خطبه‌های دیگری که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده طی سایر علائم ذکر گردیده است آن چنانکه از خود عبارت، و سیاق خطبه، و هم چنین از نسخه بدل‌های متعددی که در مورد نزدیک شدن این ستاره به ستاره‌ی (حادی) و یا (حاوی خ) و یا (جدی خ) و یا (مجاری خ) آمده است، چنین فهمیده می‌شود که مراد از آن ستاره، ستاره‌ی دنباله‌داری که مردم باید آن را در آسمان مشاهده کنند نیست. بلکه این ستاره چنانکه از خطبه‌ی دیگر حضرت: (که ما به همین زودی آن را نقل خواهیم نمود) استفاده می‌شود این است که: طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار کنایه از قیام شخص، و ظهور انسانی پیش از قیام حضرت قائم علیه‌السلام است. [صفحه ۲۸۳] زیرا اولاً- ستارگان دنباله‌دار که در گذشته طلوع کرده‌اند فراوان بوده و معلوم نیست که مراد از این ستاره‌ی دنباله‌دار به چه کیفیت است و آیا از علائم (قیام) و یا از علائم (فرج) است. و ثانیاً- در برخی از روایاتی که از ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رسیده، چنین آمده است که: «و طلوع الکوکب المذنب یفزع العرب» یعنی: و طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار (عرب را به وحشت می‌اندازد) و معلوم است که طلوع ستاره به تنهایی چیزی نیست که باعث وحشت و اضطراب عرب گردد بلکه مسلم است که این وحشت بر اثر جنگ و آشوب و پی آمدهای آن است. پس معلوم می‌شود که طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار، اشاره به همان قیام سیدهاشمی خراسانی و یا سیدحسینی معروف، و دنباله‌ی او کنایه از کثرت سپاه و انبوه لشکریان اوست، و (ماه تابان) وجود مقدس حضرت حجه بن الحسن العسکری (صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین) می‌باشد.

یک نکته

نکته‌ای که در اینجا در رابطه با «علامات ده گانه» باید تذکر داد این است که: گرچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی لؤلؤه به پیدایش ده علامت از علامات ظهور، خبر داده است اما در این خطبه بیش از یک علامت (که عبارت از طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار و پی آمدهای آن باشد) ذکر نفرموده، ولی در خطبه‌های دیگری که در زمینه‌ی علامات مذکوره از آن حضرت نقل شده همگی علامات ده گانه ذکر شده است، که البته ما به لحاظ نکات ارزنده، و اشارات و کنایاتی که در مورد علائم ظهور، و ذکر علامات ده گانه در آنها آمده است برخی از آن خطبه‌ها را در اینجا می‌آوریم، باشد که نسبت به شناخت علامات ظهور ولی خدا، آن منتقم حقیقی، و دادگستر جهان «مهدی موعود-عجل الله تعالی فرجه-» بینش و بصیرت بیشتری پیدا کنیم.

خطبه افتخاریه و علامات ده گانه ظهور

اشاره

حافظ رجب «برسی» در کتاب «مشارق» از اصبع بن نباته خطبه‌ی نسبتاً مفصلی را به [صفحه ۲۸۴] نام (خطبه‌ی افتخاریه) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که چون خطبه طولانی است ما فقط قسمتی از اول، و قسمتی هم از آخر آن خطبه را که مربوط به علامات ظهور است در اینجا نقل می‌کنیم. عن الأصبع بن نباته، قال: خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام فقال في خطبة: أنا أخو رسول الله و وارث علمه و معدن حکمه و صاحب سره، و ما أنزل الله حرفاً فی کتاب من کتبه الا و قد سار الی، و زاد لی علم ما کان

و ما يكون الى يوم القيامة (الى أن قال) ألا وان للباطل جولة وللحق دولة. و أنى ظاعن عن قريب فارتقبوا الفتنة الأموية و الدولة الكسروية، ثم تقبل دولة بنى العباس بالفرح والبأس [بالفرع و اليأس] و تبنى مدينة يقال لها «زوراء» بين دجلة و الفرات، ملعون من سكنها، منها يخرج طينة الجبارين، تعلق فيها القصور و تسبل الستور، و يتعاملون بالمكر و الفجور فيتداولها بنو العباس ۴۲ ملكا على عدد سنن الملك ثم الفتنة الغبراء و القلادة الحمراء، فى عقبها [عنقها] قائم الحق، يسفر عن وجهه بين أجنحة الأقاليم كالقمر المضىء بين الكواكب، ألا و ان لخروجه علامات عشرة أولها تحريف الرايات فى أزقة الكوفة و تعطيل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الكوكب المذنب، و اقتران النجوم، و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلك علامات عشرة و من العلامة الى العلامة عجب، فاذا تمت العلامات قام قائمنا قائم الحق» [۳۱۹]. (اصبح بن نباته) گفت: اميرالمؤمنين عليه‌السلام براى ما خطبه‌اى ايراد نموده، و در آن خطبه چنین فرمود: من برادر پیامبر و وارث علم و دانش، و معدن حکمت و صاحب راز رسول خدا صلى الله عليه و آله می‌باشم، و خداوند عالم هیچ حرفى از حروف کتابهای آسمانى خود را نازل نفرموده است جز اين که آنها به من رسیده و دانشم را نسبت به حوادث گذشته و آینده‌ى جهان تا روز قیامت افزون فرموده است. (تا اینکه فرمود) اى مردم آگاه باشید و بدانید که برای باطل (در هر دوره‌اى) جولانى و حرکتى است، و برای «حق» دولتى خواهد بود. من به همین زودى از میان شما می‌روم و [صفحه ۲۸۵] به عالم غیب رهسپار می‌گردم پس شما بعد از من منتظر فتنه امویان و سلطنت کسروى باشید. [۳۲۰]. سپس فرمود: آنگاه دولت بنى‌العباس با قدرت و خوشحالى (و در نسخه‌اى هراس و نومیدی) نمایان می‌شود و شهرى که به آن زوراء می‌گویند، یعنی - بغداد - بین دجله و فرات ساخته می‌شود، کسى که (بدون عذر شرعى) در آن شهر سکنا گزیند مشمول خشم و غضب خداوند است «ملعون من سكنها». از آنجا طینت جباران، و آب و گل آنان بیرون می‌آید (یعنی ستمکاران در آن شهر فراوان می‌گردند) و کاخهای بلند و عالی می‌سازند، و آنجا محل رفت و آمد مردمان می‌گردد، و با مکر و نیرنگ، و فسق و فجور با مردم رفتار می‌کنند، و ۴۲ نفر از سلاطین بنى‌العباس در آنجا سلطنت خواهند کرد، سپس فتنه‌ى تیره و تار، و گردن بند سرخ که در گردن، و یا پشت سر آن است، فرا خواهد رسید. و آنگاه پشت سر آن قائم بحق، در بین بالهای زمین مانند ماه نورانى در میان ستارگان درخشان پرده از روی غیبت خود خواهد برداشت. آگاه باشید که برای آمدن آن حضرت (ده علامت است) نخستین آن علامتها (تحریف پرچمها) و در روایتى دیگر (تحریق رایات) (یعنی: سوزاندن علمها) در کوچه‌های کوفه، و تعطیل مساجد، و جلوگیری از حج و زیارت بیت‌الله، و خسفى در زمین خراسان، و وقوع قذفى در همان سرزمین خراسان، و طلوع ستاره‌ى دنباله‌دار و نزدیک شدن ستاره‌ها به یکدیگر و هرج و مرج در دنیا، و قتل و غارت اموال می‌باشد، و آنگاه که این علائم ده گانه تمام شد قائم ما اهل بیت، قائم بحق قیام خواهد نمود.

فتنه غبراء چیست و قلاده سرخ کدام است؟

ما قبلا- در موارد مختلفی در این کتاب به مناسبت هر موضوعى درباره‌ى برخی از علائم بخصوص علائم ده گانه که در برخی از خطبه‌ها غیر از خطبه‌ى فعلی، آمده است [صفحه ۲۸۶] به اندازه‌ى لازم توضیح داده، و در اینجا نیز برای اینکه مطلب روشنتر شود، بار دیگر «علائم ده گانه» را به نحو اختصار توضیح می‌دهیم ولی پیش از توضیح علائم ده گانه -لازم است بدانیم: که مقصود از فتنه‌ى غبراء و قلاده‌ى سرخ چیست؟ آیا مقصود از این دو جمله: هر دو یکی است که بگوئیم: مراد از آن جنگ جهانی است، یا اینکه این دو جمله دو مطلب است، تا اینکه بگوئیم (فتنه‌ى غبراء) مربوط به دوران بنى‌العباس و (قلاده‌ى سرخ) کنایه از جنگ، و یا جنگ عالمگیر است. در هر صورت به نظر نگارنده (فتنه‌ى غبراء) و (قلاده‌ى سرخ) دو مطلب است و هر یک از این دو، به حوادث قبل از ظهور در طی سالهای متمادی اشاره دارد. اینک به توضیحی که در این زمینه می‌آوریم توجه فرمائید. به حسب ظاهر آنچه از عبارت «ثم الفتنة الغبراء و القلادة الحمراء» فهمیده می‌شود این است که: کلمه‌ى (ثم) از نظر ادبی برای ترتیب و تراخی است و لذا

چون بعد از ذکر ملوک بنی‌العباس کلمه‌ی (ثم) در عبارت عربی بکار رفته است چنین می‌نماید که (فتنه‌ی غبراء) یعنی: جنگ تیره و تار، اشاره به همان فتنه‌ی هلاکو، و حمله‌ی او به بغداد، و قلع و قمع بنی‌العباس و برانداختن نظام خلافت جابرانه‌ی آنان است. چه آنکه در برخی از خطبه‌هایی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی بغداد نقل شده چنین آمده است که آن حضرت فرمود: «اذا جاءت العصابة اللتی لا خلاق لها لتخرین و الله یا أم الظلمة و مسکن الجابرة و أم البلیا، یا ویلک یا بغداد و لدارک العامرة اللتی لها أجنحة الطواویس، تماثین کما تماث الملح، یا تو بنو قنطوره و مقدمهم جهوری الصوت، لهم وجوه کالمجان المطوقه و خراطیم کخراطیم الفیله لم یتصل ببلده الافتحها و لا برایه الانکسها». [۳۲۱]. هر گاه آن طایفه‌ای که از دین بهره‌ای ندارند آمدند، ای پناهگاه والیان ستمگر، و ای جایگاه ستمکاران، و ای سرمنشأ همه‌ی فتنه‌ها و بدبختیها، ویران و خراب خواهی گشت، ای وای بر تو ای بغداد و بر آن خانه‌های معمور و آبادت که همچون طاووسهای زیبا و قشنگ، بال برآورده است مانند نمکی که در آب [صفحه ۲۸۷] حل می‌شود نابود خواهی شد و از بین خواهی رفت. (بنو قنطوره) می‌آیند و پیشاپیش آنان، فرمانروائی است که صدائی بلند دارد، و آنان (یعنی بنو قنطوره و طایفه‌ی ترک) کسانی هستند که صورت‌هایشان همچون سپر طوق شده پهن، و دماغ‌هایشان مانند خرطوم فیل دراز و کشیده است آن فرمانروا به هیچ شهری نمی‌رسد مگر آنکه آن را می‌گشاید و به هیچ پرچمی نمی‌گذرد جز آنکه سرنگونش می‌سازد. پس تردیدی نیست که مراد از (بنی قنطوره) طایفه‌ی ترک و لشکر چنگیزاند زیرا کلیه‌ی این صفات همانطوریکه قبلا هم در حدیث دیگری در مورد (هلاکو خان) گفتیم منطبق با ایشان است چه آنکه آنها بلند آواز و دارای صورتی پهن و دماغی دراز بوده‌اند، و به هر شهری که می‌رسیدند آن را فتح می‌نمودند و اهلس را می‌کشتند و هر لشکری که با آنها روبرو می‌شد منهدم می‌ساختند و (ری) و بغداد را خراب کردند و ویران نمودند، و آن چنان قتل و غارتگری کردند تا جائی که «دائرة المعارف بستانی» می‌نویسد: در هجوم هلاکو و لشکریانش به شهر بغداد متجاوز از دو میلیون نفر در این حادثه خونین کشته شدند و اموال زیادی به غارت رفت و خانه‌های فراوانی طعمه‌ی حریق گردید. بنابراین جای شک باقی نمی‌ماند که مراد از: (فتنه‌ی غبراء) فتنه هلاکو خان مغول، و هجوم به بغداد و مستأصل ساختن (بنی‌العباس) و قتل آخرین خلیفه، و نابودی وزراء و یاران و پیروان خلیفه‌ی عباسی است. و اما (قلاده‌ی حمراء) و یا گردن بند سرخ، احتمال دارد که همان فتنه‌ی هلاکو باشد، و احتمال هم می‌رود که اشاره به جنگ دیگری غیر از فتنه‌ی هلاکو باشد. ولی بقربینه‌ی واو عاطفه و ظهور حضرت بقیه‌الله -عجل الله تعالی فرجه- که بعد از (قلاده‌ی حمراء) آمده است قویا احتمال می‌رود که مراد از آن جنگ جهانی، و یا جنگ دیگری در رابطه با عراق باشد که سرانجام به ویرانی بغداد منجر شود، چه آنکه در اخبار زیادی بخرابی بغداد در آخرالزمان، تصریح شده است.

علامات ده گانه ظهور

همانگونه که ملاحظه فرمودید در خطبه‌ی افتخاریه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای ظهور [صفحه ۲۸۸] حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) ده علامت ذکر شده است، که ما به ترتیب یکایک آنها را برای اطلاع خواننده‌ی عزیز مختصراً توضیح می‌دهیم. علامت اول: درباره‌ی علامت اول، یا نخستین علائم ظهور حضرت بقیه‌الله -عجل الله تعالی فرجه- در روایات به اختلاف سخن رفته است. در برخی از روایات نخستین علامت، تخریق زوایا (یعنی: حفر کانالهای عریض و طویل در راه‌های ورودی بکوفه) ذکر شده، و در برخی از روایات نخستین علامت، طلوع ستاره دنباله‌دار ذکر گردیده، و در برخی از روایات هم، چنانکه در اینجا (یعنی: در خطبه‌ی افتخاریه) ملاحظه نمودید «تخریف رایات» یعنی: مبدل کردن پرچمها و تعویض آن در کوفه‌های کوفه آمده است، و ظاهراً علت این اختلاف کثرت نقل حدیث و یا عدم دقت نساخ، در ضبط آن بوده است. به هر حال گرچه نسخه‌های کتابها مختلف است، اما در عین حال هدف مشخص است، زیرا: برداشتی که از کل حدیث بدست می‌آید این است که: یکی از علامات ظهور وقوع حوادث ناخوش آیند در عراق، و قتل و کشتار مردم این سرزمین، و حکومت کردن مثنی اراذل و اوباش بر جان و مال و ناموس

مردم این سامان است. و در هر صورت اگر عبارت عربی حدیث (تحریف‌الرایات) صحیح باشد مقصود از آن، کنایه از تغییر قوانین متقنه‌ی اسلام، و ظهور کفر، و تسلط اجانب بر سرنوشت مردم عراق، و نابسامانی‌های اخلاقی و اجتماعی و مفسد بیش از حد و اندازه در این سرزمین اسلامی است چه آنکه «تحریف» بمعنی تعویض و جابجا کردن است «راغب اصفهانی» در «مفردات» در معنای کلمه‌ی تحریف، در ماده‌ی «حرف» چنین می‌نویسد: «تحریف الشیء» برگرداندن شکل و حالت چیزی است، مثل؛ تحریف القلم - یعنی تراشیدن قلم و تغییر شکل دادن آن، و نیز می‌گوید: تحریف کلام، به یک طرف بردن آن است. علی‌هذا - اگر عبارت عربی حدیث درست باشد و کسانی که کتابها را در زمان پیش از ظهور چاپ رونویسی می‌کرده‌اند اشتباه نکرده باشند، منظور از (تحریف‌رایات) کنایه از ظهور کفر است، ولی همانطوری که گفتیم مشکل این است که: نسخه‌ها مختلف است و در بعضی از روایات دیگر (تحریق‌رایات) یعنی سوزاندن پرچمها در کوه‌های [صفحه ۲۸۹] کوفه آمده است، و بنابراین اگر عبارت دوم درست باشد، کنایه از زد و خورد و تظاهرات و اجتماع احزاب مختلف، یا وقوع جنگ بین دو طایفه و دو حزب، و یا اشاره به لشکرکشی (سیدحسنی) به عراق و شعله‌ور شدن آتش جنگ و برخورد لشکریان سیدحسنی با سفیانی در کوه‌های کوفه می‌باشد. علامت دوم: تعطیل شدن مسجدها است که قبلا - در این باره توضیح داده‌ایم و دیگر بار تکرار نمی‌کنیم. علامت سوم: جلوگیری از حج، و ممانعت از زیارت بیت‌الله الحرام است که به جهت عدم امنیت و اختلاف دولتها و ناامن بودن راهها کسی به حج نخواهد رفت و در حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله درباره‌ی برخی از علائم ظهور و ناامنی راهها روایت شده چنین آمده است که آن حضرت فرمود: «مهدی این امت از ماست و از علامات قیام آن حضرت این است که: هر گاه دنیا هرج و مرج شود و فتنه‌ها پشت سر یکدیگر ظاهر گردد و راهها قطع و ناامن شود و برخی بر برخی یورش برند، نه کبیر بر صغیر ترحم کند و نه صغیر از کبیر توقیر نماید، در آن هنگام خداوند مهدی ما را که از نهمین صلب حسین علیه‌السلام است بر میانگیزاند تا دژهای گمراهی و ضلالت و دل‌های مهر شده و بیمار را بگشاید، او در آخرالزمان قیام می‌کند همچنانکه من در اول زمان قیام نمودم، پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و جور شده بود. [۳۲۲]. علامت چهارم: خسف زمین خراسان است، و خسف بمعنی، نگونسار شدن و واژگون گردیدن، و فرو رفتن و فرو بردن زمین است اهل خود را، قرآن مجید درباره‌ی «قارون» می‌فرماید: «فخسفنا به و بداره الارض» [۳۲۳]. ما قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم. و البته در تصور معنای فرو رفتن به زمین که قارون بدان دچار شده و کفار نیز بدان تهدید شده‌اند بسیار طبیعی و آسان است، زمین به دستور خدا زلزله می‌کند و در اثر آن [صفحه ۲۹۰] دهان می‌گشاید و هر چه را که خدا بخواهد در خود فرو می‌برد. در مورد خسف زمین خراسان نیز چنین است، ممکن است زمین لرزه شود و زمین گروهی را در خود فرو برد، و البته تاکنون چندین مرتبه زلزله‌های عظیم و بزرگی روی داده و زمین ده‌ها و صدها هزار نفر را در خود فرو برده است. ولی ظاهرا منظور از خراسان چنانکه قبلا هم گفته‌ایم (ایران) و مقصود از خسف، خراب شدن برخی از شهرهای ایران است نه نفس خراسان، و زمین لرزه هم امکان دارد در هر شهری اتفاق بیفتد و اختصاص به خراسان ندارد، و این امر خداوند است هر گاه بخواهد که مردمی را متوجه نموده و از غفلت بیرون بیاورد آنها را با چنین وسائل امتحان می‌کند و متوجهشان می‌سازد. علامت پنجم: وقوع «قذف» در سرزمین خراسان است و همانطوری که بارها تذکر داده‌ایم و قبلا هم درباره‌ی خراسان به تفصیل سخن گفته‌ایم مقصود از خراسان، نفس خراسان نیست مراد از آن مملکت ایران است و اما «قذف» چنانکه بر ارباب فضل و دانش و اهل نظر پوشیده نیست به معنی: انداختن چیزی و رها کردن آن است. در قرآن کریم در سرگذشت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام می‌خوانیم که خداوند به مادر موسی وحی نمود «أن أقدفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم» [۳۲۴] «موسی را در تابوت (صندوق) بگذار و آنرا به دریا بینداز.» و معلوم است که مراد از این انداختن، انداختن معمولی نیست، زیرا در آیات قرآن محلی یافت نمی‌شود که مراد از «قذف» یعنی: (انداختن) انداختن معمولی باشد، و همچنین در آیات قرآن نمی‌توان موردی پیدا کرد که مراد از انداختن، انداختن غیر محسوس باشد بلکه در هر موردی که کلمه‌ی (قذف) به کار رفته به معنی

انداختن محسوس به کار رفته است چه انداختن ظاهری و مادی و چه معنوی بوده باشد. بنابراین تردیدی نیست که وقوع (قذف) در سرزمین خراسان یعنی ایران، قذف معمولی نیست بلکه مراد از آن پرتاب کردن و رها کردن چیزی است که هم شامل قذف است و هم مشمول خسف، و روی این بیان دور نیست که وقوع قذف کنایه از [صفحه ۲۹۱] پرتاب موشکها و خراب شدن برخی از شهرها و پریشان شدن مردم آن شهرها و متفرق شدن آنان و مهاجرت به شهرهای دیگر باشد. علامت ششم: طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار است، که قبلاً درباره‌ی این علامت صحبت کرده‌ایم و حدیث مفصلی هم، در این باره از امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده است که بزودی آن را ذکر خواهیم نمود. علامت هفتم: نزدیک شدن ستاره‌ها به یکدیگر است که تشخیص و شناخت این علامت مربوط به منجمین و ستاره‌شناسان است و از علم نجوم معلوم می‌شود. علامت هشتم: هرج و مرج در دنیا است، که هرکس هر کسی شود و هر کس هر کاری که دلش خواست انجام دهد و دادخواه و فریاد رسی نباشد، مرحوم سید طاووس در کتاب «الملاحم و الفتن» در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: قبل از قیامت (صغری) یعنی: (پیش از ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه -) هرج است، گفتند یا رسول الله هرج چیست؟ فرمود: کشتن، گفتند یا رسول الله یعنی بیشتر از زمان فعلی ما کشته می‌شوند؟ فرمود: منظور نه این است که شما را کفار می‌کشند، بلکه کار بجائی می‌رسد که انسان همسایه و برادر و پسر عموی خود را می‌کشد!! پرسیدند یا رسول الله آیا عقل ندارند؟ فرمود: عقل مردم در آن زمان (بر اثر هواهای نفسانی) گرفته می‌شود، و بجای عقلاء افرادی می‌نشینند که گمان می‌کنند کسی هستند و شخصیتی دارند! [۳۲۵]. علامت نهم: قتل و کشتار و خونریزی بسیار است، که مردم دنیا با خیالات فاسد و طمع بستن به دنیای مادی دو روزه و رسیدن به قدرت و یا به واسطه‌ی پیدایش بدعتها و احزاب، و اختلاف مذاهب و درگیری احزاب و دشمنی با همدیگر و احداث فتنه‌ها و جنگها یکدیگر را به قتل می‌رسانند. علامت دهم: «نهب» و غارت اموال است، که برخی از مردم بر برخی دیگر یورش برند و با زور و قلدری اموال یکدیگر را غارت نمایند، و یا دولتهای جور به جان یکدیگر بیفتند و برای تأمین مصالح کشور خود مردم را غارت کنند و از سخن حضرت که [صفحه ۲۹۲] فرموده است «وقتل و نهب» چنین استفاده می‌شود که قتل و کشتار بوسیله‌ی شعله‌ور شدن آتش جنگ، و غارت اموال به سبب همان تأمین مخارج جنگ است که دولتها ناچار می‌شوند برای اینکه عقب نیفتند و در جنگ شکست نخورند مالیاتی را بر دوش ملتها می‌گذارند و از این طریق بودجه‌ی هنگفتی را به خاطر هزینه‌های جنگی وضع می‌نمایند، و اموال مردم را به غارت می‌رود. آری: سپس وقتی که این علائم ده گانه تمام شد، آنگاه قائم بحق، قیام می‌کند و دشمنان خدا را بقتل می‌رساند و زمین را به خواست خدا پر از عدل و داد می‌نماید (انشاء الله تعالی و جعلنا من أنصاره و أعوانه)

درباره بنی‌امیه و بنی‌عباس و ستاره دنباله دار

اشاره

مرحوم «کلینی» - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب «روضه کافی» در حدیثی از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدینه برای مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر و آلش، چنین فرمود: اما بعد براستی که خدای تعالی پشت هیچ جباری و زور گوئی را از سرکشان و ستمگران روزگار نشکسته است مگر اینکه مدتها به وی مهلت داده است (تا با او اتمام حجت کند و ستمگر دست از عملش بردارد و توبه نماید) و استخوان شکسته‌ی هیچ ملتی را بهم پیوند نداده (یعنی آنها را متحد و متفق نساخته است) مگر بعد از فشار و سختی و بلا، و ای مردم شما پیش از این به گرفتاریها مبتلا بودید و بعد از این نیز مصائب و مشکلاتی خواهید داشت. این را بدانید که نه هر صاحب دلی عاقل است و نه هر صاحب گوش‌گوشی شنوا دارد و نه هر نگاه‌کننده‌ای که به چشم نگاه کند، بیناست. ای بندگان

خدا در آنچه برای شما حائز اهمیت است خوب تأمل کنید و رغبت نشان بدهید، سپس به میدانهای (تاخت و تاز) کسانی که به شیوه‌ی پیروان فرعون رفتند و غرق در ناز و نعمت بودند و باغها و چشمه‌ها و کشتزارها و مقام ارجمندی داشتند و در بهترین جاها می‌زیستند و خداوند آنها را به حال خود وا گذاشت، بنگرید و ببینید که خداوند چگونه بعد از آن عیش [صفحه ۲۹۳] و نوشها و امر و نهی‌هایی که داشتند کارشان را پایان داد و به چه سرنوشتی مبتلا شدند. عاقبت نیک در بهشت از آن کسی است که شکیا باشد و هر کس از شما که شکیا باشد سرانجامش بهشت است و به خداوند سوگند که در آن جاویدانند و سرانجام کارها به دست خداست. ای شگفتا! و چرا در شگفت نباشم از اشتباهات و خطا کاریهای این فرقه‌ها و دستجاتی که در دین و مسلک خود این همه با هم اختلاف دارند و با دلیلهای نادرستی که هر کدام بر مذهب باطل خود می‌تراشند نه از دستور پیغمبری پیروی می‌کنند و نه به رفتار وصی و جانشین پیغمبری عمل می‌نمایند و نه ایمان به غیب و روز جزا می‌آورند و نه هم از عیب‌جویی مردم چشم‌پوشی می‌کنند. کار خوب در نظرشان همان است که خود آن را نیک و خوب می‌شناسند و کار زشت در نظرشان همان است که خود آن را زشت می‌شمارند و هر کدام از آنها برای خود امام و رهبری است، و به اعتماد هوای نفس و خیالات فاسده و توسل بزور و قدرتهای فانی پیوسته به راه‌های کج و منحرف می‌روند و به مردم ستم می‌کنند، و آن را می‌گیرند که به نظر خودشان وسیله‌ی محکم و پایرجائی است و جز خطا چیزی بسرمایه زندگی نمی‌افزایند. هرگز به خدا نزدیک نمی‌شوند و بیش از اندازه از درگاه الهی دور می‌گردند، یک عده از آنها به دسته‌ای دل می‌بندند و جمعی از آنها جمعی دیگر را تصدیق می‌کنند، و همه‌ی اینها به خاطر ترس و وحشتی است که از قوانین یادگاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروی از سفارش پیامبر دربارهی ائمه طاهرین علیهم‌السلام، و تنفر و بی‌اعتنایی نسبت به امانتهای الهی و اخبار رسیده‌ی از آفریننده آسمانها و زمین دارند. آنها مردمی حسرت‌مند می‌باشند و پناهگاه امور شبه‌ناک و اهل تیرگیها و گمراهی و تردیدند. و البته کسی که خداوند او را به خودش و دلخواهش وا گذاشت در نزد کسی که از وضع او اطلاعی ندارد تأمین دارد، اینان چقدر شباهت دارند به چهارپایانی که مهرشان غائب شده و از سر آنها رفته باشد. دریغ! از کارهاییکه شیعیان من بزودی پس از این دوستی موقتی که امروز با هم نسبت به یکدیگر انجام می‌دهند، چگونه بعضی از آنها موجبات بدبختی دیگری را [صفحه ۲۹۴] فراهم می‌آورند و برخی، برخی دیگر را بقتل می‌رسانند. فرداست که آنها از اصل و ریشه جدا گشته و پراکنده می‌گردند (و بعد از من از دور امامان به حق دور می‌شوند) و به شاخه دست می‌زنند (و بسوی آنها که از حقیقت اسلام بدورند می‌روند) و از غیر اهلش انتظار پیروزی بر دشمن دارند، هر دسته‌ای از آنها به شاخه‌ای می‌چسبند (و به حزبی رو می‌آورد) و به هر سو که آن شاخه متمایل شود آنان نیز به همان سو متمایل می‌شوند. با اینکه خداوند - که ستایش خاص اوست - بزودی اینان را برای بدترین روز ذلت بنی‌امیه گرد خواهد آورد هم چنانکه باد پائیزی لکه‌های ابر را گرد می‌آورد. خدا میان آنها الفت برقرار خواهد نمود و آنها را نسبت به هم یکدل خواهد ساخت و سپس مانند توده‌های ابر متراکم و انبوه آنان را بهم پیوند خواهد داد. و پس از آن درهای آزادی به رویشان خواهد گشود که چون سیلی بنیان کن از جایگاه انقلاب خویش بیرون آیند و چون سیل باغهای یمن (سیل عرم) که خدا موشی را برای ویرانی سد آنها فرستاد (و آن موش آن سد را سوراخ کرده و آنها بصورت سیلی بنیان برانداز سرازیر شده و در برابرش هیچ تپه‌ای برجای نمانده و راه آن سیل را هیچ کوه محکمی برنگرداند) آنها نیز همچنان سیل آسا در روی زمین به حرکت درآیند. و خداوند آنها را در شکم دره‌ها و جاهای مناسب پراکنده سازد و سپس آنها را بمانند چشمه‌سارهایی بر روی زمین روان گرداند تا بدین وسیله حقوق از دست رفته‌ی قومی را از قوم دیگر بگیرد و گروهی را در دیار گروهی ساکن گرداند تا بنی‌امیه (که آل محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و کاشانه خود در بدر نمودند) خود نیز آواره و سرگردان شوند و دیگر نتوانند آنچه را که غضب نموده و به زور گرفته بودند (یعنی حق آل محمد صلی الله علیه و آله را) غضب و پایمال کنند. خداوند بوسیله‌ی ایشان (یعنی: شیعیان) پایه محکمی را (که مقصود همان حکومت بنی‌امیه است) ویران کند و بوسیله‌ی آنها بنیانها و ساختمانهای سنگی و کاخهایی را که در شام بنا کردند منهدم سازد و کوه و

دشت سرزمین شام و وسط مسجد دمشق را از مخالفین بنی‌امیه پر و مملو سازد. سوگند به خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید آنچه گفتم حتما واقع خواهد شد، و گویا من هم اکنون صدای شیهه اسبان و سر و [صفحه ۲۹۵] صدای درهم و برهم مردان جنگی و رزم آورانشان را می‌شنوم. به خداوندی خدا سوگند، آنچه در دست بنی‌امیه است از زر و سیم و قدرت، بعد از آن شکوه و جلال و فرمانروایی در شهرها- مانند دنبه‌ی چربی که بر روی آتش آب می‌شود- آب خواهد شد. هر کس از آنها بمیرد گمراه مرده و کار هر کس از آنها که باقی بماند با خداست، و هر کس که توبه کند و بسوی خدا باز گردد خداوند توبه‌پذیر است. و امید است که خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی برای بدترین روز گرفتاری اینان گرد آورد و برای کسی نیست که چیزی را برای خدا اختیار کند بلکه تمام اختیارات و تدبیر همه‌ی امور بسته به اراده و مشیت باری تعالی است. ای مردم کسانی که به ناحق منصب امامت را بخود می‌بندند و شایسته آن نیستند فراوانند، اگر شما بواسطه‌ی تلخی حق از آن روی برنتابید و خود را خوار نکنید و در توهین باطل و پست کردن آن سستی نورزید آنها که در شجاعت پبایه‌ی شما نمی‌رسند بر شما دلیر نمی‌شوند و قدرتمندان بر شما مسلط نمی‌گردند و پیروی حق را ترک نمی‌کنند و در صدد پایمال کردن اطاعت حق و دور کردن آن از اهلش نخواهند بود. ولی افسوس! افسوس که (دوباره) مانند بنی‌اسرائیل عهد موسی علیه‌السلام در کار خود حیران و سرگردان می‌شوید! به جان خودم سوگند یاد می‌کنم که تحیر شما پس از من به مراتب چند برابر سرگردانی بنی‌اسرائیل خواهد بود (زیرا بنی‌اسرائیل چهل سال در بیابان (تیه) حیران و سرگردان بودند، ولی شما مسلمانان بعد از غضب حق آل‌محمد صلی الله علیه و آله و ظلم و ستمی که نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام روا داشتید تا ظهور مهدی موعود در امر دین خود حیران خواهید ماند). باز هم به جان خودم سوگند یاد می‌کنم که چون مدت حکومت بنی‌امیه به پایان برسانید باز هم شما به دولت باطل دیگری (چون بنی‌عباس) که بعد از آنها خواهد آمد و مردم را به گمراهی دعوت خواهد نمود می‌پیوندد و به دور آنها اجتماع می‌کنید و باطل را زنده می‌سازید و حق را پشت سر می‌اندازید و از نزدیکی جنگجویان (با افتخار) «بدر» (یعنی خود حضرت) می‌برید و به دورترین فرزندان جنگ کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی فرزندان عباس بن عبدالمطلب که در جنگ بدر در زمره‌ی لشکر مشرکین به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود) پیوند می‌کنید. [صفحه ۲۹۶] «و لعمری أن لو ذاب ما فی أیدیهم لدا التمیحیص للجزاء و قرب الوعد و انقضت المدء و بدا لكم النجم ذو الذنب من قبل المشرق و لاح لكم القمر المنیر» این را بدانید به جان خودم سوگند که چون حشمت آنها (یعنی بنی‌عباس) نیز به پایان رسید و دولت و قدرتشان از میان رفت امتحان برای پاداش نزدیک می‌شود، و وعده‌ی حق (یعنی وعده‌ی خروج آل‌محمد صلی الله علیه و آله و قیام قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه نزدیک می‌گردد)، و دوران ظلم و ستم و حکومت اهل باطل، سپری می‌شود و ستاره‌ی دنباله‌دار از سمت مشرق برای شما ظاهر می‌گردد و ماه تابان برای شما طلوع می‌نماید پس چون این علائم پدیدار شد بسوی خدا باز گردید و توبه کنید. «و اعلموا أنکم ان اتبعتم طالع المشرق، سلک بکم مناهج الرسول صلی الله علیه و آله فتداوینم من العمی و الصمم و البکم، و کفیتم مؤنئ الطلب و التعسف و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق» و بدانید که اگر شما از طلوع کننده‌ی مشرق پیروی کنید او شما را به راههای روشن رسول خدا صلی الله علیه و آله رهبری خواهد کرد. و شما را از کوری و کری و گنگی نجات خواهد داد، و در نتیجه رنج آنچه را که طلب می‌کردید و خود را به زحمت می‌انداختید آسوده خواهد نمود و بار سنگین و کمرشکن (اطاعت زورمندان و زمامداران ستم‌پیشه) را از روی دوش خویش خواهید برداشت. و خداوند کسی را از رحمت خود دور نمی‌سازد مگر آنکه از پذیرش حق سر باز زند، و ظلم را پیشه خود سازد و زور بگوید و آنچه را که حق آن را ندارد (از دیگران) به ناحق بستاند (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون). [۳۲۶]

خواننده‌ی عزیز! در این خطبه‌ی مفصل آن چنانکه ملاحظه نمودید امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مقدار کافی از اتمام حجت خداوند با ستمکاران و عبرت‌گیری از گذشتگان و خطاکاران، و غاصبین حقوق اهل بیت علیهم‌السلام و سفارشات رسول الله صلی الله علیه و آله و اختلافات شیعه و انقلاب آنها علیه بنی‌امیه، و انقراض سلطنت آنان، و هم چنین از [صفحه ۲۹۷] غیبت صاحب غیبت (یعنی حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه-) و علامات ظهور آن حضرت و ستاره‌ی دنباله‌داری که از شرق طلوع می‌نماید از همه‌ی آنها سخن گفته و بر همه‌ی اهل عناد و لجاج حجت را تمام نموده و برای کسی که جوایب حق و یافتن راه حقیقت باشد همین مقدار از سخنان درربار مولای متقیان علیه‌السلام او را کفایت می‌کند. و اگر انسانی با فکر و اندیشه‌ی سالم و به دور از هواهای نفسانی و خواهشهای دل و آرزوهای دراز، در این حدیث دقت کند و مقداری تأمل نماید نیازی به تصریح و توضیح نیست، چه آنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از بیان انقراض بنی‌عباسی با صراحت کامل به یکی از علائم مهم ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء که طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار، و کنایه از ظهور شخصی در آخرالزمان و پیش از ظهور مبارک و منتقم حقیقی است اشاره نموده و پیدایش شخصیت کم‌نظیری را که زمینه‌ساز حکومت عدالت پرور حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام است به مردم گوشزد فرموده است. و برای هر انسان و اندیشمندی واضح و روشن است که این «ستاره‌ی دنباله‌داری» که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ظهور آن خبر داده و فرموده است (اگر شما از طلوع کننده‌ی مشرق پیروی کنید، او بار سنگین و کمرشکن اطاعت زورمداران ستم‌پیشه را از روی دوش شما برمی‌دارد) این ستاره، آن ستاره‌ی دنباله‌داری که در آسمان طلوع می‌کند نخواهد بود، و گرچه آن ستاره‌ی دنباله‌دار نیز از علائم قریب به ظهور است و درباره‌ی آن روایات فراوانی رسیده است، ولی پر واضح است که ستاره‌ای که مردم را به راه حق رهبری می‌نماید و آنان را از جهل و بی‌خردی نجات می‌دهد و چشمها را بینا و گوشها را شنوا و زبانهای گنگ و بسته را باز می‌کند، ستاره‌ی فروزان علم و دانش و اختر تابناک تقوی و فضیلت و زداینده جهل و بی‌خبری است و چنان می‌نماید که او عالمی بزرگوار و رهبری دراک و پرمایه است و چگونه می‌توان پذیرفت که یک ستاره که یک جسم نورانی جامدی بیش نیست بتواند مردم بی‌خرد و جاهل را از کوری و کری و گنگی نجات بخشد. بنابراین تردیدی نیست که (طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار از مشرق) اشاره به همان قیام پرشور (سیدحسینی) و یا نهضت پرطنطراق (هاشمی خراسانی) است. جز این تفسیر و تأویل دیگری ندارد. [صفحه ۲۹۸]

خطبه حضرت سلمان و علائم ظهور و فتنه مشرق

اشاره

مرحوم علامه‌ی مجلسی در «بحار» و مرحوم شیخ علی حائری یزدی در کتاب «الزام‌الناصب» از «احتجاج طبرسی» نقل کرده‌اند که حضرت سلمان فارسی پس از سه روز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه‌ای خواند و در آن خطبه خطاب به مردم چنین گفت: ستایش خدای را که مرا بعد از آنکه حق را انکار می‌نمودم به دین خود هدایت فرمود، چه آنکه من آتش کفر را شعله‌ور می‌ساختم و آن را بالا می‌بردم و از آن بهره‌ای داشتم تا اینکه خدای عزوجل محبت (تهامه) (یعنی سرزمین مکه) را به دلم انداخت. پس در حالی که گرسنه و تشنه بودم و قوم مرا طرد کرده و دستم خالی بودم و مرکبی نداشتم که بر آن سوار شوم و مالی در دستم نبود که مرا توانائی بخشد بیرون آمدم و حالم آنگونه بود که بود تا به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و آنچه را که می‌دانستم شناختم و علائمی که درباره‌ی رسول خدا اطلاع داشتم دیدم. پس خداوند بوسیله‌ی او مرا از آتش نجات داد و در دنیا به آن معرفتی که بوسیله‌ی آن به دین مبین اسلام داخل شدم رسیدم. آگاه باشید ای مردم، حدیث مرا بشنوید و سپس در آن تعقل کنید، به من علم و دانش فراوانی داده شده و اگر همه‌ی آنچه را که می‌دانم به شما اطلاع دهم گروهی خواهند

گفت او دیوانه است و گروه دیگری خواهند گفت خدایا کشنده‌ی سلمان را بیمارز، آگاه باشید که برای شما مرگ و میرها و مقدراتی است که به دنبال آن بلاهائی خواهد بود [تا اینکه گفت: آگاه باشید که در سرزمین (تهامه) یعنی: حجاز و مکه دو گروه به هم می‌رسند که هر دو گروه کافرند، آگاه باشید که برای قبیله‌ی «کلب» (لشکریان سفیانی) فرو رفتنی است در زمین و اگر چیزی نبود (و موانعی ایجاب نمی‌کرد) من محل به خاک افتادن آنها را به شما نشان می‌دادم ولی بدانید که آن سرزمین «بیداء» است، و پس از آن، کسی را که باید بشناسید خواهد آمد. آگاه باشید که من کار خود را ظاهر نمودم و گفتنیها را گفتم و به پروردگار ایمان آوردم و به پیامبرم تسلیم شدم و به مولای خود و ولای مهر مسلمانی پیروی نمودم [صفحه ۲۹۹] ای پدر و مادرم به قربان تو ای کشته شده‌ی کوفان! ای آه و سوز دلم برای بچه‌های کوچک و اطفال صغیرت، و ای پدرم به قربان صاحب سفره‌ای که زنان بسیار اختیار کرد (حسن بن علی علیه‌السلام) [تا اینکه گفت: ای مردم ناخنیاتان را از روی دشمنانتان بردارید (و پیوسته با آن بستیزید) و دوستانتان را کنار نگذارید که شیطان بر شما چیره می‌شود. به خدای بزرگ سوگند! که بزودی به بلائی دچار خواهید گشت که نتوانید آن را با دستهایتان تغییر دهید مگر اینکه بوسیله‌ی ابروهایتان به آن اشاره کنید. «و الله لئبتلن ببلاء لا- تغییرونه بأیدیکم الا اشارهً بحواجبکم، ثلاثه خذوها بها فیها و ارجو رابعها و موافوها» سه تای آن را با آنچه در آن است بگیرید و چهارمش را نیز انتظار بکشید، و پس از آن امید دیدن او را داشته باشید. که برافروزنده‌ی پرچم ستم، علم ستمگری را برافروزد و شکم زنهای آبتن و بچه‌دار را پاره کند و کودکان خردسال را بر روی نیزه‌ها بردارد و مردان را در دیگها بجوشاند. [۳۲۷]. آگاه باشید که من از شهادت نفس زکیه و ریخته شدن خون او که در میان رکن و مقام و بسان گوسفند سرش را می‌برند خبر می‌دهم. ای وای (بر اسیران زنان کوفه) که آنها را به «ثویه» در حوالی نجف به اسارت می‌برند و در شب هنگام آزاد می‌گردند. و وعده‌ی میان شما (و خروج سفیانی و کشته شدن نفس زکیه) فتنه‌ای است که از شرق پیدا می‌شود «و میعاد ما بینکم و بین ذلک فتنه شرقیه و جاء هاتف یستغیث من قبل المغرب فلا تغیثوه لا أغانه الله، و ملحمه بین الناس الی أن یصیر ما ذبح علی شیهه المقتول بظهر الکوفه و هی کوفان و یوشک آن بینی جسرها و بینی جنیها» و هاتفی از طرف مغرب فریاد می‌کشد و مردم را به یاری می‌طلبد، شما او را یاری نکنید و اجابتش ننمائید (که خدا او را یاری نماید) و جنگ و کشتار بزرگی است میان مردم تا آنکه کشته‌ها همانند کشته شده‌ای که در پشت کوفه - یعنی در نجف اشرف - به قتل رسید باشد، باشد و آن کوفان است. و نزدیک است که جسر کوفه، (یعنی: پل روی شط) ساخته شود و دو طرف [صفحه ۳۰۰] آن ساختمان گردد تا این که زمانی فرا رسد که مؤمنی در هیچ جای عالم نباشد مگر اینکه در آنجا باشد و بسوی آن رهسپار شود. آری این فتنه، فتنه‌ای است تقدیر شده که هیچکس نمی‌تواند آن را خاموش کند و یا از آن جلوگیری نماید و خانه‌ای از خانه‌های عرب پیدا نمی‌شود مگر اینکه این فتنه در آن داخل می‌شود. [۳۲۸].

بلای بزرگ

مقصود حضرت سلمان از بلای بزرگ و اینکه فرموده است (به خدا قسم به بلای بزرگی دچار خواهید گشت که نتوانید آن را با دستهای خود تغییر دهید مگر آنکه بوسیله‌ی ابروهایتان بدان اشاره کنید)، این است که: زمانی فرا خواهد رسید که در آن زمان پادشاهانی جبار و ستم‌پیشه و فرمانروایانی ظالم و ستمکار که از دین و ایمان بهره‌ای ندارند بر شما حکومت خواهند نمود و چنان ظلم و فساد و تعدی نمایند که هر کس با آنها مبارزه کند و یا درباره‌ی ظلم و تعدی ایشان سخنی بگوید بلافاصله او را دستگیر نموده و به چوبه اعدام سپارند و هیچ کس قدرت ندارد که امر به معروف و نهی از منکر کند و یا اظهار مظلومیت نماید و اگر بخواهد سخنی بگوید باید بوسیله‌ی اشاره با ابروهای خود مقصودش را به دیگری بفهماند و این بلا تا سه سال ادامه دارد و ممکن است تا چهار سال و بیشتر هم طول بکشد تا اینکه به خروج سفیانی دوم منتهی گردد. و احتمال هم دارد که مقصود از جمله‌ی: (سه تای آن را بگیرید و انتظار چهارمش را نیز داشته باشید) سه نفر باشد، یعنی: پس از پیدایش سه نفر که در سرزمینهای مختلفی

مانند- شام، عراق و ایران- به حکومت رسیدند و این سه نفر، که عبارت از: سفیانی اول، و دوم و (خراسانی) که سیدهاشمی است با یکدیگر به زد و خورد پرداختند و جنگ و کشتار و خونریزی بین آنها تا سه سال و بلکه چهار سال و بالاتر بطول انجامید، آنگاه شما منتظر (فریادرسی که به این جنگ و کشتارها و فتنه و آشوبها خاتمه دهد) باشید. [صفحه ۳۰۱]

اسارت زنان

و اما اینکه فرموده است: (ای وای بر اسیری زنهای کوفه) مقصود از آن، زنها و دخترانی هستند که به دست لشکریان سفیانی دوم در نجف و کوفه اسیر می‌شوند، و آنها را بر وسائط نقلیه سوار می‌کنند و به محلی بنام «ثویه» (که نام جایی در نزدیکیهای نجف اشرف است و در آنجا قبر کمیل بن زیاد نخعی، یکی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دارد و نام فعلی آن حی الحسین است) می‌برند، و پس از جرم و جنایت و آدمکشی، وقتی که می‌خواهند آنها را با اموال سرقت شده و به غارت رفته به عنوان غنائم جنگی حرکت دهند و با خود همراه ببرند، بدون اینکه کوچکترین بی‌احترامی بدانها بشود ناگهان لشکریان خراسانی و یا سپاهیان سیدحسینی، از ایران فرا می‌رسند و خود را به لشکریان سفیانی می‌رسانند و شبانه تمامی آنها را می‌کشند و حتی یکنفر از آنها را زنده نمی‌گذارند و زنان را آزاد، و اموال غارت شده را از آنان شده را از آنان باز پس می‌گیرند، و لذاست که سلمان می‌گوید المستفدون و یا المستفدون عشیه.

فتنه شرق

و اما اینکه گفته است: (وعده‌ی بین شما و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه، فتنه‌ای است که از شرق پیدا می‌شود) ظاهرش این است که: این فتنه همان فتنه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدان خبر داده و فرمود: (پیش از آنکه فتنه‌ای از شرق پیدا شود و همه چیز را زیر دست و پای خود لگدکوب کند از من بپرسید). و این فتنه همانگونه که قبلاً هم گفتیم و روایاتی را نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از مشرق، نقل نمودیم و بعد از این نیز روایاتی در همین زمینه درباره‌ی مشرق و خراسان خواهیم آورد، مربوط به قیام دینی ایرانیان و نهضت گروهی از مردم متعهد این کشور است که حق را مطالبه می‌کنند ولی آن را به آنها نمی‌دهند و لذا بیا می‌خیزند و می‌جنگند و در نتیجه باخواست خدا پیروز می‌شوند و این فتنه همانگونه که در اخبار آمده است آزمایشی است از سوی خداوند و تقدیری است از جانب باری تعالی که بدین وسیله مردم مؤمن و غیرمؤمن آزمایش می‌شوند و زمینه‌ی حکومت جهانی حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء نیز فراهم می‌گردد، و تا نزدیکیهای [صفحه ۳۰۲] ظهور مبارک آن حضرت و یا تا آن موقعی که خدا بخواهد ادامه دارد.

هوچی گریهای سرویسهای خبری

و اما اینکه گفته است: (هاتفی از طرف مغرب فریاد برمی‌آورد) بدون تردید این فریاد، فریادهای رادیوهای بیگانه، و داد و بیدادهای سرویسهای خبری غرب، و هوچی گریهای غربیها پیرامون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، و یاری خواستن از جهانیان برای متسأصل ساختن ایران، و یا تحمیل صلح و سازش است و به همین لحاظ است که سلمان می‌گوید: آن منادی را یاری نکنید که خدا یاریش نکند. و این بعلت آن است که کافرند و نباید دعوتشان را اجابت نمود.

خروج پرچم‌های سیاه از مشرق

مرحوم سید بن طاووس علیه‌الرحمه در مورد خروج پرچم‌های سیاه از مشرق، حدیثی را از امام حسن مجتبی علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است: «و عن الحسن علیه‌السلام ان رسول الله صلى الله عليه و آله ذكر بلاء يلقاه أهل بيته حتى يبعث الله راية من المشرق سوداء من نصرها نصره الله و من خذلها خذله الله حتى يأتو رجلا اسمه كاسمي، فيولوه أمرهم فيؤيده الله و ينصره». [۳۲۹]

حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بلائی را که دچار اهل بیتش خواهد گردید متذکر شد، و این روایت را از قول پیغمبر بازگو نمود که آن حضرت فرمود: تا اینکه خداوند پرچم سیاهی را از مشرق بر میانگیزاند که هر کس آن پرچم را یاری کند خدا او را یاری خواهد نمود و هر کس که یاری آن پرچم را ترک کند خدا هم یاری خود را از او ترک خواهد نمود و آنها (یعنی صاحبان پرچم‌های سیاه) می‌آیند تا به نزد مردی که نام او نام من است (یعنی حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام) و او را سرپرست خود می‌سازند و زمام کار خود را به دست وی می‌سپارند و خدا هم او را تأیید می‌کند و یاری می‌نماید. [صفحه ۳۰۳] ما این حدیث را از چندین منبع موثق حدیث در گذشته با الفاظ و عبارات مختلف و متشابهی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده و درباره‌ی آنها توضیح داده‌ایم و در اینجا دیگر مطلب گذشته را تکرار نمی‌کنیم و فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که بدون تردید مراد، از این پرچمی که خداوند آن را از جانب مشرق برانگیخته می‌سازد، و صاحبان آن پرچم هم به نزد مردی می‌روند که نام او نام پیغمبر است و خداوند او را تأیید می‌کند و یاریش می‌نماید، این پرچم، همان پرچم سیاه‌رنگ شیعیان و شعار دولت زمینه‌سازان حکومت مهدی علیه‌السلام است، و آن مرد هم که نامش نام پیغمبر است حضرت حجه بن الحسن العسکری (م ح م د) ولی مطلق خداوند حضرت صاحب‌العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد. و این پرچم است که هر کس آن را یاری کند خدا او را یاری خواهد کرد و هر کس یاریش را ترک گوید خدا هم او را دچار ذلت و خواری خواهد نمود.

آغاز و انجام قیام مردم ایران

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «غیبت نعمانی» در مورد خروج کسانی که از مشرق قیام می‌کنند و خواستار حقند ولی حق را به آنها نمی‌دهند و آنها می‌جنگند تا اینکه پیروز می‌شوند و سپس زمان امور خود را به دست حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام می‌سپارند، در روایتی از ابی‌خالد کابلی از حضرت ابوجعفر امام محمدباقر علیه‌السلام چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «کأني بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه، ثم يطلبونه فلا يعطونه، فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوه فلا يقبلونه حتى يقموا، ولا يدفعونها الا الى صاحبكم، قتلاهم شهداء أما اني لو أدركت ذلك لاستبقت نفسي لصاحب هذا الأمر». [۳۳۰]. گوئی هم اکنون من گروهی را با چشم خود می‌بینم که از مشرق (خاور) قیام کرده‌اند و خواستار حقند ولی آن را به آنها نمی‌دهند، سپس باز حششان را می‌طلبند ولی به آنان داده نمی‌شود و چون چنان دیدند اسلحه‌های خود را بر [صفحه ۳۰۴] می‌گیرند و بر گردن‌هایشان می‌گذارند، این وقت آنچه را که می‌خواستند به آنها داده می‌شود ولی آن طایفه دیگر نمی‌پذیرند تا اینکه قیام می‌کنند و کارشان رونق می‌گیرد، و آنان آن را به کسی نخواهند داد مگر به صاحب شما (یعنی: حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام) و کشته‌شدگان‌شان شهیدند. آگاه باش که اگر من آن روز را درک می‌نمودم خود را برای صاحب این امر (یعنی حضرت ولی‌عصر -عجل الله تعالی فرجه-) نگه می‌داشتم. این روایت با همه‌ی اختصارش از هیچ چیز فروگذار ننموده و تمامی آنچه را که در روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون خروج پرچم‌های سیاه، و مطالبه‌ی حق و قیام کردن و جنگیدن و زمینه‌سازی حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام آمده است همگی، در خود جمع نموده و جای هیچگونه شک و شبهه‌ای برای کسی که طالب حق و جویای یقین باشد باقی نگذاشته است و تمام درهای شک و تردید را بسته است و امام علیه‌السلام حقانیت قیام این گروه و زمینه‌ساز بودن حکومت آنان را برای برپایی حکومت عدل (الله) در کمال صراحت بیان فرموده، و بطور ضمنی به

راوی خیر نیز فهمانده است که انقلاب کنندگان و زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام شیعه هستند و چون قیامشان برای حق و یاری دین و زنده ساختن احکام شریعت سیدالمرسلین است، لذا کشته‌شدگان آنها نیز شهیدند. ناظم الاسلام کرمانی، در کتاب «علائم الظهور» صفحه‌ی ۹۷ پس از آنکه حدیث مزبور را از ابی‌خالد کابلی نقل کرده و با کمال صراحت لفظ (مشرق) را به (ایران) ترجمه نموده است به دنبال آن چنین می‌گوید: (در این خبر لفظ مشرق را به «ایران» ترجمه نمودم بعلمت آنکه امام علیه‌السلام می‌فرماید آنچه از این گروه کشته می‌شوند، شهید شده‌اند و این جمله قرینه، و بلکه صریح است به آنکه مراد از «مشرق» آن مشرقی است که شیعیانش در آنجا می‌باشند و همچنین اطلاق لفظ «مشرق» در اخبار بر مشرق فرات بسیار شده است».

یکی از نشانه‌های نزدیک به ظهور

اشاره

در توفیق شریفی که در سال ۴۱۰ هجری از ناحیه‌ی مقدسه به افتخار «شیخ مفید» [صفحه ۳۰۵] صادر شده و با خط شریف حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام شرف تحریر یافته، و در آن توفیق حضرت حجه‌بن‌الحسن‌العسکری (صلوات‌الله و سلامه‌علیهم) به برخی از علامت قیام خویش اشاره فرمود و علاماتی را که نشانه‌ی نزدیکی فرج و ظهور مبارک حضرتش می‌باشد به مرحوم شیخ مفید خصوصاً و به شیعیان عموماً خاطر نشان فرموده و مرحوم طبرسی آن را در کتاب «احتجاج» نقل نموده چنین آمده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم» اما بعد؛ سلام بر تو ای مخلص در دین، که در ولایت و دوستی ما خانواده مخصوص به یقین گشته‌ای... ما اگر چه بر طبق آنچه خداوند برای ما و شیعیانمان مصلحت دانسته تا زمانی که دولت دنیا در دست تبهکاران است در سرزمین دوردستی سکنا گزیده‌ایم که جایمان از جایگاه ستمگران به دور است ولی با این حال از احوال شما آگاهیم و هرگز چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست، و می‌دانیم که چه گرفتاری و پریشانی به شما (شیعیان) رسیده است. از آن وقتی که بسیاری از شماها به کارهایی دست زدند که پیشینیان صالح شما از آن روگردان بودند، و پیمانی را که خداوند از آنها گرفته بود پشت سر انداختند، گوئی از آن بی‌خبر بودند، ما شما را رها نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و گرنه آن چنان سختی‌ها به شما روی می‌آورد که دشمنان، شما را مستأصل ساخته و از ریشه و بن برمی‌کنند. فاتقوا الله جل جلاله، و ظاهرنا علی انتیاشکم من فتنه قد أنافت علیکم، یهلک، فیها من حم أجله، و یحیی عنهما من أدرک أمله، و هی أماره لأزوف حرکتنا، و مباتتکم بأمرنا و نهینا، و الله متم نوره و لو کره المشرکون. از خدا بترسید، و تقوی را پیشه خود سازید و ما را در پیدایش فتنه‌ای که در پیش است و مدتی به درازا خواهید کشید و کسی که اجلش نزدیک شده در آن فتنه بهلاکت خواهد رسید و آن کس که عمرش به پایان نرسیده است نجات خواهد یافت، یاری دهید، آن فتنه نشانه‌ی نزدیکی قیام ما و اظهار نمودن شما امر و نهی ما را برای همدیگر است و خداوند نور خود را به پایان خواهد رساند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. پس شما، از روشن شدن آتش جاهلیت، آتشی که گروهی اموی مسلک آن را [صفحه ۳۰۶] روشن می‌کنند، تا بدین وسیله «فرقه‌ی مهدیه» (یعنی: شیعیان و معتقدین به امام زمان علیه‌السلام) را بترسانند، به تقیه متمسک شوید. و من ضمانت می‌کنم نجات کسی را که در آن فتنه خواهان منزلتی نباشد و در طعن آن به راه پسندیده گام نهد و راهی را که موجب رضای خداست پیماید. اذا حلت جمادی الأولى من سنتکم هذه، فاعتبروا بما یحدث فیه، و استیقظوا من رقدتکم لما یکون فی الذی یلیه ستظهر لکم من السماء آیه جلیه، و من الأرض مثلها بالسویه، و یحدث فی أرض المشرق ما یحزن و یقلق، و یغلب من بعد علی العراق طوائف عن الاسلام مراق، تضیق بسوء فعالهم علی أهله الأرزاق، ثم تنفرج الغمه من بعد بوار طاغوت من الأشرار: ثم یسر بهلاکه المتقون الأخیار. چون ماه جمادی‌الاولی از این سال (یعنی سالی که فتنه‌ها و حوادث در آن روی می‌دهد) فرا رسد بدانچه در آن ماه اتفاق می‌افتد پند گیرید و برای آنچه پس از آن می‌آید (خود را آماده نموده) و از خواب غفلت بیدار

شوید. بزودی از آسمان برای شما نشانه‌ی آشکاری ظاهر می‌شود و مانند آن نشانه‌ای از زمین نیز بطور مساوی برایتان نمودار می‌گردد. و در مشرق زمین، جریان ناگوار و حزن‌آوری که موجب قلق و اضطراب مردم باشد اتفاق می‌افتد و مردمی که از اسلام هیچگونه بهره‌ای ندارند بر سر مردم عراق مسلط می‌گردند، که بوسیله‌ی کردار ناپسند آنها امرار معیشت و روزی بر مردم عراق تنگ می‌شود، و پس از این جریان با نابود شدن مرد سرکشی از اشرار اندوه بر طرف می‌گردد و از نابودی او مردمان با تقوی و نیکان خوشنود می‌شوند. [۳۳۱]. خواننده‌ی عزیز! در این تویع شریف آنچه‌که ملاحظه فرمودید، همه‌ی گفتنیها گفته شده و نشانه‌هایی که دال بر نزدیک قیام حضرت است به وضوح گوشزد گردیده است، ولی متأسفانه برخی از نویسندگان که در گذشته این تویع شریف را ترجمه کرده‌اند، بدون توجه به این نکته‌ی مهم: که حضرت فرموده است «و هی اماره‌ی لازوف حرکتنا» یعنی: و آن فتنه نشانه‌ی نزدیکی قیام ما است بگونه‌ای آن را ترجمه نموده‌اند که گوئی همه‌ی حوادث مذکوره‌ی در تویع، مربوط به زمان «شیخ مفید» است. [صفحه ۳۰۷] در حالی که حضرت تمام جریاناتی که پیش از ظهور مبارکش در عراق روی خواهد داد، و هم چنین حوادث دردناک و ناگواری که برای دوستان و شیعیانش در ایران اتفاق خواهد افتاد که قلب مبارک حضرتش را جریحه‌دار خواهد نمود، در کمال صراحت پیشگوئی فرموده و با لطف و عنایت پروردگار، پرده از روی چهره‌ی زشت، و نازیبای حکام خود فروخته‌ی عراق، که از اسلام و مسلمانی بهره‌ای ندارند، به روشنی برداشته و سرکرده‌ی آن گروه شرارت پیشه را به عنوان طاغوت اشرار معرفی نموده و در نتیجه هلاکت و نابودی او را به نیکان و تقوایبشگان بشارت داده است.

تذکر

در اینجا بار دیگر این نکته را متذکر می‌شویم، که برخی از نویسندگان بدون توجه به نکات ظریف و لطیف و مثبتی که در تویع حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام که به افتخار شیخ مفید شرف صدور یافته آمده است، کلیه‌ی علائم در تویع را بر حوادث گذشته حمل نموده، و همه‌ی آنها را جزء حوادثی که واقع شده به حساب آورده‌اند. در حالی که هیچ نشانه‌ای بر وقوع چنین حوادث شکننده‌ای در زمان مرحوم شیخ مفید -علیه‌الرحمه- در تاریخ ثبت نشده و هیچگونه گزارشی در این زمینه به ما نرسیده است و خود آنها هم بطور ضمنی اعتراف دارند که دلیل قاطعی که بیانگر وقوع چنین حوادث سهمگینی باشد در دست ندارند. بعلاوه اشارات و کنایات و جملاتی در تویع شریف دیده می‌شود که دال بر عظمت و گستردگی حوادث مذکوره‌ی در تویع است و نشان می‌دهد که جملگی آن حوادث از علائم ظهور است که ما برای مزید اطلاع به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- در این تویع، حضرت فرموده است: (شما شیعیان، در پیدایش فتنه‌ای که در پیش است و مدتی به درازا خواهد کشید و در آن فتنه کسی که اجلس رسیده باشد بکام مرگ خواهد افتاد و آن کس که عمرش تمام نشده نجات خواهد یافت، تقوی را پیشه‌ی خود سازید و ما را یاری دهید). که این جملات پرمتوی، حاکی از یک فتنه‌ی بزرگ و خاموش نشدنی و جنگی طاقت فرسا و طولانی است. ۲- حضرت فرموده است: (آن فتنه، نشانه‌ی نزدیکی حرکت ماست که بدون تردید [صفحه ۳۰۸] حرکت در اینجا به معنای قیام ظهور است، چه آنکه بلافاصله حضرت به دنبال این جمله فرموده است: «و الله متم نوره و لو کره المشرکون»؛ خداوند نور خود را به پایان خواهد رساند، و ذکر این جمله، اشاره به ظهور مبارک آن حضرت است. ۳- حضرت فرموده است: (از روشن شدن آتش جاهلیت که آنرا گروهی اموی مسلک روشن می‌کنند و بدان دامن می‌زنند، به تقیه متمسک، شوید، و یا خویشان را محفوظ نگهدارید) که این خود نشانه‌ی درگیری و اختلاف عرب و عجم است که در روایات دیگری نیز بدان تصریح شده است. [۳۳۲] ۴- حضرت فرموده است: (آنها می‌خواهند با روشن ساختن آتش (جنگ) گروه راه‌یافته، (یعنی: شیعیان، و یا معتقدین به امام زمان علیه‌السلام را بترسانند)، که این خود نیز یکی از علائم ظهور است. چه آنکه مطابق اخبار زیادی که در منابع روایی شیعه و سنی آمده است، خروج خراسانی از ایران همان و حمله‌ی دشمنان دین و انسانیت به ایران، و زدن شهرهای ایران و کشتن بیگناهان همان.

[۳۳۳]. ۵- حضرت فرموده است: (در آن سال از ماه جمادی الاولی که حادث در آن واقع می‌شود، نشانه‌ی روشنی از آسمان، و هم چنین نشانه‌ی بارزی به طور مساوی از زمین برای شما آشکار می‌شود) که نشانی از وقوع چنین نشانه‌هایی در زمان شیخ مفید- رحمه الله علیه، در تاریخ دیده نمی‌شود. ۶- حضرت فرموده است: (در سرزمین مشرق، یعنی: در ایران و یا تمام خاورمیانه، جریان ناگواری که موجب اضطراب و ناراحتی مردم باشد روی می‌دهد) که دلیل قانع کننده‌ای بر وقوع چنین جریانی در زمان شیخ مفید در دست نیست. ۷- حضرت فرموده است: (بعد از این جریان، طوائفی که از دین و ایمان بهره‌ای ندارند بر سر مردم عراق مسلط می‌شوند) که می‌توان گفت: مقصود از این گروه‌های خارج از دین، پیدایش احزاب مختلف، و روی کار آمدن آنها و وقوع کودتاها پی در پی در عراق، و هجوم لشکریان سفیانی بدین سرزمین است. بنابراین با توضیحاتی که درباره‌ی توفیق شریف یادآور شدیم می‌توان گفت: آنچه را [صفحه ۳۰۹] که برخی از نویسندگان در توضیح علائم یاد شده‌ی در توفیق مبارک آورده‌اند، صرف احتمالاتی بیش نیست. و این احتمالات هم نمی‌تواند بیانگر اثبات مدعای آنان و نشان‌دهنده‌ی واقعیت و حقیقت باشد. در پایان این بحث لازم است این نکته را خاطر نشان سازیم که روایات مربوط به «مشرق» و حرکت پرچم‌های سیاه، تنها به روایاتی که ما از باب نمونه ذکر نمودیم منحصر نمی‌شود، بلکه این روایات به قدری زیاد و فراوان است که اگر کسی بخواهد همه‌ی آنها را در یکجا گردآوری کند خود کتابی قطور و مفصل خواهد شد. و البته ما در اینجا درصدد جمع‌آوری احادیث مربوط به «مشرق» و هم چنین جرح و تعدیل آنها و اینکه روایت درست است یا آن، و این صحیح است یا دیگری، نیستیم. و نمی‌خواهیم پیرامون یکایک آن روایات اظهار نکینم، بلکه هدف ما از نقل اینگونه روایات تنها بدین لحاظ است که بفهمانیم در هر جا در روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام از: (خروج پرچم‌های سیاه از مشرق) سخن رفته است معمولاً- و بلکه واقعا نظر روایات از «مشرق» به ایران اسلامی معطوف بوده است، چنانکه در حدیث «سوم» که درباره‌ی مشرق و پرچم‌های سیاه ملاحظه گردید، به ایرانی بودن صاحبان پرچم‌های سیاه تصریح شده بود.

خراسان منطقه قیام زمینه سازان

اینک برای اینکه معلوم شود هدف روایات از «مشرق» در واقع ایران اسلامی بوده است چند نمونه از احادیثی را که در رابطه با حرکت پرچم‌های سیاه از خراسان از ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده و حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام زمینه‌سازان را به نحو شایسته‌ای از میان کلیه‌ی مناطق شرقی جهان مشخص ساخته است در اینجا می‌آوریم تا صدق سخنان گذشته ما بر خواننده گرامی روشن شود. و اینک نمونه‌ای چند از روایاتی که درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از «خراسان» رسیده است. ۱- مرحوم سید بن طاووس - علیه‌الرحمه - در کتاب «الملاحم و الفتن» در مورد خروج پرچم‌های سیاه از «خراسان» حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین صورت آورده است: [صفحه ۳۱۰] «عن ثوبان قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم الریات السود خرجت من قبل خراسان فأتوها ولو حبا علی الثلج، فان فیها خلیفه الله المهدی». [۳۳۴]. ثوبان روایات کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه دیدید که پرچم‌های سیاه از طرف خراسان (یعنی: از ایران برای نبرد) خارج شد، پس شما بسوی آنها بشتابید اگرچه با دست و زانو (مانند کودکان خردسال) بر روی برف راه بروید زیرا خلیفه خدا مهدی علیه‌السلام در میان آنها و یا با آنهاست. صاحب کتاب «عقد الدرر» یوسف بن یحیی شافعی، پس از آنکه این حدیث را از رسول گرامی اسلام نقل نموده و مدارک و مآخذ آنرا ذکر کرده است در معنای این جمله، از حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است (زیرا خلیفه‌ی خدا مهدی در میان آنهاست) چنین می‌گوید: ممکن است معنای این جمله این باشد که صاحبان آن پرچمها قدرت و سلطه‌ای به دست می‌آورند و زمینه‌ی حکومت و سلطنت حضرت مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌آورند. ۲- جلال‌الدین سیوطی، در کتاب «الحاوی للفتاوی» در مورد خروج پرچم‌هایی سیاه از خراسان و اهداف صاحبان پرچمها در روایتی از «ابوهریره» از رسول خدا صلی

الله علیه و آله چنین آورده است: «عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله تخرج من خراسان رايات سود فلا يردھا شیء حتى تنصب بايلياء». [۳۳۵]. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: پرچمهای سیاهی از خراسان (برای نبرد) بیرون می‌آید که هیچ چیز نمی‌تواند جلو آنها را بگیرد تا اینکه در «بیت المقدس» نصب می‌شود. [۳۳۶]. آنگاه «سیوطی» درباره‌ی این پرچمها چنین می‌گوید: ابن کثیر درباره‌ی این پرچمها نه آن پرچمهای سیاهی است که «ابومسلم خراسانی» با آنها آمد و دولت بنی‌امیه را سرنگون ساخت بلکه [صفحه ۳۱۱] این پرچمهای سیاه، پرچمهای سیاه دیگری است که برای یاری دادن و ملحق شدن به مهدی علیه‌السلام می‌آیند و قیامشان به قیام حضرت مهدی علیه‌السلام متصل است. ۳- نویسنده‌ی کتاب «غیبت نعمانی» درباره‌ی خروج پرچمهای سیاه از خراسان حدیثی را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است: «عن أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام قال: سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى (فاختلف الأحزاب من بينهم) فقال: انتظروا الفرغ من ثلاث فقیل یا أميرالمؤمنین ما هن؟ فقال اختلاف أهل الشام بينهم، و الرايات السود من خراسان، و الفرغة فی شهر رمضان». [۳۳۷]. امام باقر علیه‌السلام فرمود که: از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی این آیه‌ی شریفه: (فاختلف الأحزاب من بينهم) [۳۳۸] سؤال شده، حضرت فرمود: با دیدن سه علامت منتظر فرج باشید. یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن سه علامت چیست؟ فرمود یکی اختلافی است که در میان شامیان، یعنی: اهل شام، پیدا می‌شود، و دیگری آمدن پرچمهای سیاه از خراسان است، و سومی وحشتی است که در ماه مبارک رمضان پدیدار می‌گردد. عرض شد یا امیرالمؤمنین! وحشت در ماه رمضان چیست؟ فرمود: مگر نشنیده‌اید گفتار خدای تعالی را که در قرآن کریم می‌فرماید «و ان نشأ نزل علیهم من السماء آیه فضلت أعناقهم لها خاضعين»؛ [۳۳۹] اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان برای آنها می‌فرستیم که گردنهایشان در برابر آن کج شده و خاضع گردند. نشانه، آن صدائی است که از آسمان شنیده می‌شود بطوری که دختران پشت پرده را از خانه بیرون می‌کشند و خفتگان را بیدار می‌کند و اشخاص بیدار را هراسناک می‌گرداند. ۴- متقی هندی در کتاب «کنز العمال» درباره‌ی موضوع مورد بحث حدیثی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام بدین صورت آورده است: [صفحه ۳۱۲] ابی‌الطفیل، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت به او فرمود: ای «عامر» هرگاه شنیدی که پرچمهای سیاه از خراسان نمایان شد، و تو در میان صندوقی قرار داشتی که درب آن را بسته و قفل کرده باشند، آن قفل و صندوق را بشکن تا در زیر آن پرچمها (به کمک صاحبان پرچمهای سیاه بشتابی و به مبارزه‌ی با دشمنان برخیزی) و اگر نتوانستی خود را به آنها برسانی باید آن چنان تلاش و کوشش کنی تا جایی که بتوانی خود را به آنها رسانده و در زیر آن پرچمها مبارزه کنی تا وقتی که در راه خدا به افتخار شهادت نائل آئی. [۳۴۰]. ۵- در روایتی که جابر، از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت نموده چنین آمده است: «عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الكوفة فإذا ظهر المهدي عليه السلام بمكة بعثت اليه بالبيعة». [۳۴۱]. جابر می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: پرچمهای سیاهی که از خراسان خروج خواهند کرد به کوفه وارد خواهند شد و چون مهدی علیه‌السلام در مکه ظاهر گردید، آنان بیعت خود را برای آن حضرت خواهند فرستاد. ۶- در ضمن روایت دیگری که درباره‌ی خراب شدن «شام» و خروج سفیانی و هجوم لشکریان او به عراق، از آن بزرگوار نقل شده چنین آمده است: «فیناهم كذلك اذ اقبلت رايات من خراسان، تطوى المنازل طيا حثيثا و معهم نفر من أصحاب القائم». [۳۴۲]. در این میان که لشکریان سفیانی در کوفه مشغول قتل و غارت هستند پرچمهای زیادی (که متشکل از چند لشکر است) از خراسان حرکت کرده، به سرعت منازل میان راه را طی می‌کنند و چند نفر از یاران حضرت «قائم» علیه‌السلام نیز با آنها است. ۷- در ضمن حدیث مفصلی که درباره‌ی اوضاع عمومی قبل از ظهور و بعد از آن، از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام روایت شده چنین آمده است: [صفحه ۳۱۳] «و يظهر السفیانی و من معه حتی لا یكون له همة الا آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعتهم، فیبعث بعثا الی الكوفة، فیصاب باناس من شیعة آل محمد صلی الله علیه و آله بالكوفة قتلا و صلبا، و یقبل رایة من خراسان حتی ینزل ساحل الدجلة». [۳۴۳]. سفیانی و پیروانش آشکار می‌گردند و هیچ قصد و همتی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آنها را ندارند. او لشکری را به طرف کوفه

می‌فرستد و عده‌ای از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله را در آنجا می‌کشند و گروهی را هم به دار می‌زنند و لشکری نیز از خراسان حرکت کرده می‌آید تا اینکه در ساحل دجله فرود می‌آیند. ۸- در یک حدیث دیگر که باز هم از امام محمدباقر علیه‌السلام درباره‌ی حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - روایت شده چنین آمده است: جابر می‌گوید: امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود: حضرت مهدی (سلام الله علیه) در موقع عشا در مکه مکرمه ظاهر می‌شود، و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیراهن و شمشیر آن حضرت با او خواهد بود، و هم چنین علامات و نور و بیانی به همراه خواهد داشت. پس چون نماز عشا را بجای آورد با صدای بلند فریاد می‌زند (ای مردم) من خدا را به یاد شما می‌آورم و آن موقعی را که در مقابل او قرار می‌گیرید خاطر نشانتان می‌سازم، خدای تعالی حجت را بر شما تمام نموده و انبیاء و کتب آسمانی را فرستاده و به شما فرمان داده است تا چیزی را برای او شریک قرار ندهید و اطاعت او و فرمان پیغمبرش را محافظت کنید. و آنچه را که قرآن مجید احیاء کرده و زنده ساخته احیا کنید و آنچه را که قرآن کریم از بین برده از بین ببرید و (طریق) هدایت را یاری کنید، و برای تقوی و پرهیزکاری معین و مددکار باشید، زیرا که فانی شدن دنیا نزدیک است و من شما را بسوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را از میان برده و نابود کنید و سنت و شریعت را احیا نمائید. پس با سیصد و سیزده نفر به تعداد (اصحاب بدر) بدون اینکه با یکدیگر وعده‌ای داشته باشند (بدون قرار قبلی) مانند لکه‌های ابر پائیزی که در یکجا جمع می‌شوند، [صفحه ۳۱۴] بدور هم گرد می‌آیند، آنان پارسایان شب و شیران روزند و حضرت مهدی علیه‌السلام در میان آنها ظاهر می‌شود. (پس خداوند (بوسیله‌ی او) سرزمین حجاز را می‌گشاید و کسانی را که از بنی‌هاشم در زندان بسر می‌برند آزاد می‌کند و پرچمهای سیاه در کوفه وارد می‌شوند و صاحب پرچمهای سیاه (که ظاهراً همان سیدخراسانی معروف است) بیعت خود را برای آن حضرت می‌فرستد، و مهدی علیه‌السلام لشکریان خود را به اطراف می‌فرستد و ظلم و ستم و اهل آن را از بین می‌برد، و کار او روبراه و شهرها در اختیار او قرار می‌گیرد و خداوند قسطنطنیه را به دست با کفایت او فتح می‌کند). [۳۴۴]. آنچه تا اینجا گفته شد، گوشه‌هایی از احادیث مربوط به مشرق و خراسان بود که ما آنها را بعنوان نمونه، و اینکه هدف از مشرق و خراسان (ایران) است در رابطه با نهضت اسلامی ایرانیان پیش از ظهور آوردیم و از این قبیل روایات در کتب شیعه و سنی فراوان یافت می‌شود و آنچه را که ما تا اینجا آوردیم تنها، قسمتی از آن روایات است، و البته نگفته‌ها در این مورد بسیار است و اگر ما می‌خواستیم همه‌ی آنچه را که در این باره از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و صحابه و تابعین روایت شده است در این مجموعه‌ی مختصر نقل کنیم از اصل مطالب باز می‌ماندیم، و لذا به همین مقدار اکتفا نمودیم و امیدواریم که با نقل روایات یاد شده توانسته باشیم منطقه‌ی قیام زمینه‌سازان دولت جهانی حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) را به دوستان عدالت و منتظران فرج اهل بیت علیهم‌السلام شناسانده باشیم. [صفحه ۳۱۶]

درباره نهضت سید حسنی و خراسانی

سید حسنی کیست و خراسانی کدام است

اشاره

آنچه در میان مسلمانان و بویژه مسلمانان شیعه‌ی اثنا عشری (دوازده امامی) در مورد قیام دینی و یا بعبارت دیگر انقلاب اسلامی ایرانیان قبل از ظهور، برهبری سیدی جلیل القدر (سیدحسنی) در اذهان بیشتر مردم از عوام گرفته تا خواص به مرور زمان شهرت پیدا کرده این است که: از نظر اخبار اسلامی چنانکه در پیشگوئیهای پیشوایان مذهبی آمده است ناچار باید در آخرالزمان، پیش از ظهور مسرت‌انگیز حضرت ولی عصر (عج) یکی از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه‌السلام بنام (سیدحسنی) از جایی بنام خراسان،

پیدا شود و با پرچم‌هایی سیاه که نشانه‌ی نهضت اسلامی اوست قیام کند، و با کشور همسایه‌ی ایران (یعنی: عراق) به مبارزه برخیزد و پیوسته به این مبارزه ادامه دهد و پی در پی ستمگران متجاوز را به قتل برساند و همواره در این مبارزه فاتح و غالب و پیروز شود تا جائی که سپاهیان توانمند و نیرومندش به خاک عراق قدم نهاده و سرانجام به کوفه برسند و آنجا را محل اقامت و پایگاه نظامی خویش قرار دهند. و چون در کوفه استقرار یافتند، همچنان منتظر بمانند تا زمانی که دوازدهمین امام معصوم شیعیان حضرت بقیه‌الله الاعظم (ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) در مکه‌ی معظمه ظاهر شده و آنان از کوفه بیعت خود را برای حضرت بفرستند و مراتب تسلیم و فرمانبرداری خود را نسبت به وی اعلام دارند. و بالاخره پس از آنکه حضرتش از مکه‌ی مکرمه متوجه سرزمین عراق گردید. و در کوفه نزول اجلال فرمود، [صفحه ۳۱۷] سیدحسنی با همه‌ی یاران و پیروان و لشکریانش تسلیم حضرت گردند و زمام کار و حکومت اسلامی خویش را که تا آنروز در ایران انقلابی بدست داشته‌اند بکف با کفایت آن حجت مطلق الهی بسپارند. آنچه تا اینجا گفته شد خلاصه و فشرده‌ی آن چیزی است که هم در روایات و هم در السنه و افواه مردم (از عوام و خواص) راجع به قیام دلاوران‌هی سیدحسنی شهرت فراوان دارد و شیعیان نیز سخت بدان پای بندند، و معتقدند که نهضت چنین شخصیت ممتاز و مبارزی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در ایران اسلامی یکی از نشانه‌های بارز آخرالزمان، و مقدمه‌ی رهائی بشریت از چنگال ظلم و ستم ستمگران و مژده ظهور مبارک حضرت ولی عصر علیه‌السلام است.

منشأ این عقیده از کجاست؟

حال باید دید منشأ پیدایش چنین عقیده‌ای در میان مسلمانان و بویژه (شیعیان) از کجاست؟ و چرا آنان به نهضت فردی بنام سیدحسنی پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) معتقد گردیده و انقلاب مقدس او را مقدمه‌ی انقلاب جهانی حضرت صاحب‌الأمر علیه‌السلام دانسته‌اند؟! حقیقت مطلب آنستکه: منشأ پیدایش این عقیده در میان مسلمانان، و بخصوص شیعیان، روایات مختلفی است که در دو بخش جداگانه پیرامون نهضت دینی ایرانیان قبل از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (عج) در کتب حدیث دیده می‌شود. یکی روایات فراوانی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت درباره‌ی خروج مردی هاشمی با پرچم‌های سیاه از مشرق و یا خراسان روایت شده و دیگری روایات چندی است که در مورد قیام سیدی جلیل‌القدر در آخر زمان بعنوان سیدحسنی از طرف قزوین و دیلم و طالقان از برخی از معصومین علیهم‌السلام نقل گردیده است. از آنجا که از طرفی از مجموع این روایات دو مطلب استفاده می‌شود، یکی خروج مردی هاشمی، و دیگری خروج سیدحسنی، و از طرفی هم بین مردم و گروهی از پژوهشگران و نویسندگان و صاحب‌نظران چنین شایع است که هاشمی خراسانی، همان سیدحسنی است که محل خروج او خراسان و نشانه‌ی نهضت اسلامی او [صفحه ۳۱۸] پرچم‌های سیاه است، از اینرو ما در اینجا برای اینکه معلوم شود که سیدحسنی کیست و خراسانی کدام است؟ و آیا سیدحسنی همان هاشمی خراسانی است یا اینکه خراسانی سید دیگری غیر از سیدحسنی می‌باشد؟ نخست درباره‌ی سیدحسنی و نهضت خدا پسندانه‌ی آن سید انقلابی بحث می‌کنیم، و سپس در فصلی جداگانه، (در بخش چهارم) نهضت هاشمی خراسانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. و اینک مطالبی راجع به (سیدحسنی) تقدیمتان می‌داریم.

نکته شایان توجه

در اینجا تذکر این مطلب لازم است که خاطر نشان سازیم، گرچه انقلاب اسلامی «ایرانیان» و نهضت مقدس (سیدحسنی) مطابق اخبار وارده‌ی از اهل بیت علیهم‌السلام یکی از نشانه‌های بارز ظهور مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و از علائم قریبه‌ی به ظهور است، ولی نکته‌ی بسیار مهم و شایان توجهی که در اینجا در رابطه با نهضت حسنی قابل ذکر و یادآوری است و

نباید از آن غفلت نمود، و بر هر فرد محقق و پژوهشگری لازم است بدان توجه نماید این است که: روایاتی که درباره‌ی نهضت «ایرانیان» و رهبری سیدحسنی، از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و جانشینان معصوم آن حضرت، و یا از برخی از (صحابه) و (تابعین) رسیده است بصورت ظاهر مختلف و متفاوت است. زیرا: اولاً- قسمتی از این روایات (همانگونه که در بخش دوم کتاب، تحت عنوان قیام زمینه‌سازان، سخن گفتیم) مربوط به خروج «پرچم‌های سیاه» از مشرق، و قسمتی هم مربوط به خروج «پرچم‌های سیاه» از طرف خراسان است. و ثانیاً- کلیه‌ی اخبار مربوط به نهضت ایرانیان، با اینکه همگی آنها از رهبری فردی عظیم و انقلابگر خبر می‌دهد که او «سید» و «هاشمی» و از دودمان پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذریه‌ی طیبی‌ی علی و زهرا علیهماالسلام است، و از مجموع آنها چنین استفاده می‌شود که وی طرفدار حق و مبارزه‌کننده‌ی با «عراق» و هزیمت‌دهنده‌ی لشکریان سفیانی و تسلیم‌شونده به امام زمان علیه‌السلام در کوفه می‌باشد، و هم اوست که در اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان «حسنی» از او یاد شده و با همین اسم و عنوان در میان [صفحه ۳۱۹] مسلمانان شهرت پیدا کرده است، با وجود این همه‌ی روایاتی که درباره‌ی او رسیده است بحسب ظاهر، متحد، و متفق، و یکسان، و یکنواخت نیستند، زیرا: از یکسو، در تعداد قابل توجهی از روایات که از طرق شیعه و سنی روایت شده و وائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از حرکت انقلابی مردی بزرگ از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف مشرق سخن گفته‌اند، گاهی از او بعنوان خراسانی، و گاهی بعنوان هاشمی، و گاهی بعنوان حسنی، و گاهی بعنوان حسینی، و گاهی بعنوان سیدموسوی، و گاهی بعنوان مردی از دودمان پیغمبر، و زمانی هم بعنوان شعیب بن صالح از او یاد فرموده‌اند. و از سوی دیگر، با اینکه در حدیث مفصلی که «مفضل» از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی خروج سیدحسنی نقل نموده و امام علیه‌السلام نخستین محل حرکت انقلابی این سید بزرگوار را از جانب قزوین و طالقان و دیلم دانسته است با اینحال: در پاره‌ی دیگری از روایات نام «ری» و گیلان، و همدان و بلاد جبل (یعنی: مناطق کوهستانی ایران) مانند: قم و قزوین و کرمانشاه و همدان، به چشم می‌خورد که ذکر اسامی این شهرها، خود نشانه‌ی قیام چند نفر دیگر در دوران زمامداری (سیدحسنی) از شهرهای مختلف ایران است. بنابراین، با اینهمه اختلاف تعبیری که بصورت ظاهر در رابطه با قیام دینی «ایرانیان» و خروج پرچم‌های سیاه از مشرق یا خراسان، و نهضت پیرارج «سیدحسنی» و یا «خراسانی» دیده می‌شود، اگر ما بخواهیم همه‌ی آن روایات را آنگونه که هست بپذیریم و برای هر یک از شهرهای نامبرده که نام آنها در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام آمده است یک رهبر مستقل و انقلابی فرض کنیم و برای فلان شهر و فلان شهرستان یک رهبر عظیم جداگانه و انقلابگر بحساب بیاوریم، در اینصورت باید بقول معروف کلاهمان پس معرکه باشد و در نتیجه منتظر باشیم که هر قطعه‌ای از خاک ایران بدست یک حکومت مستقل و جداگانه باشد. در صورتی که چنین نیست، و مسلماً انقلابگر در اصل، بیش از یک نفر نیست و آنهم بنابر آنچه از مجموع روایات فهمیده می‌شود، او یک شخصیت بزرگ سیاسی علمی مذهبی است که تمام نقاط «ایران» زیر نفوذ و سیطره‌ی اوست و همه‌ی مردم ایران (جز تعداد کمی از مخالفین) در جنگ و صلح و رفاه و سختی یار و مددکارش می‌باشند. [صفحه ۳۲۰]

آیا سید حسنی اهل خراسان است؟

در مورد این سؤال که آیا سیدحسنی از اهل خراسان است و یا مشهور به خراسانی است بطور جزم از اخبار معلوم نمی‌شود، ولی اگر آنگونه که ما در بخش چهارم پیرامون نهضت خراسانی سخن گفته‌ایم نظریه‌ی برخی از دانشمندان و همچنین روایاتی که به قیام سیدی حسینی از طرف مشرق اشاره می‌کند بپذیریم، و قائل شویم که مقصود از روایات از مشرق و خراسان کشور اسلامی ایران و آن سید انقلابی هم همان (حسنی) معهود است ولی بین حسنی و حسینی در نسخه‌های کتابهای موجود اشتباه رخ داده است، بطور قطع می‌توان گفت: نسبت دادن وی به خراسانی صحیح است. زیرا در صدر اسلام نسبت دادن به خراسان، به مشرق زمین زیاد اطلاق می‌شده است.

آیا حسنی و خراسانی عنوان دو نفر است

از آنجائی که در موارد بسیاری در پیشگوئی‌های پیشوایان درباره‌ی قیام دینی ایرانیان، هم به نهضت سیدحسنى، و هم قیام شخصیت دیگری بنام (خراسانى) اشاره شده و گروهی چنین عقیده دارند که سیدحسنى همان خراسانى و از اهل خراسان و قیام او نیز از سرزمین خراسان خواهد بود از اینرو شایسته است پیش از آنکه روایات مربوط به این دو شخصیت را مورد بررسی قرار دهیم ببینیم آیا واقعا سیدحسنى همان خراسانى معروف و از اهل خراسان و محل قیام او همان شهر مشهد مقدس است یا اینکه خراسانى شخصیت دیگری غیر از (سیدحسنى) می‌باشد. در توضیح مطالب یاد شده آنچه می‌توان گفت این است که: واقع مطلب، آنگونه که از برخی استفاده می‌شود، حسنى و خراسانى عنوان دو نفر است و حسنى غیر از خراسانى، و خراسانى غیر از سیدحسنى است. زیرا: چنانکه در بخش چهارم درباره‌ی «قیام خراسانى» و هویت او از نظر روایات و دیدگاه دانشمندان سخن خواهیم گفت، آن سید بزرگوار شخصیت ارزنده‌ای است که مطابق اخبار اهل بیت علیهم‌السلام، و تحلیل تحلیل گران روایات معصومین علیهم‌السلام، آباء و اجداد گرامش در ایام فتوحات اسلام، یا بر اثر زور و فشار بیش از حد «امویان» و «عباسیان» نسبت به «علویان» به ایران مهاجرت نموده، و در سرزمین خراسان رحل اقامت [صفحه ۳۲۱] افکنده، و سپس به کشورهای همجوار مانند هند و چین مسافرت نموده، و پس از مدت زمانى بار دیگر به ایران باز گشته، و یا اینکه اساسا از همان کشورها به ایران آمده‌اند، و او پس از اینکه در این سرزمین پهناور به حد رشد و کمال رسید، دلاورانه قیام می‌کند و مردم مسلمان ایران را از شر سلاطین جور نجات می‌دهد و زمینه را برای ظهور حضرت صاحب‌الامر «عج» و حکومت جهانی آنحضرت فراهم می‌نماید، و پیش از ظهور حضرت مهدى علیه‌السلام مرگش فرا می‌رسد و دعوت حق را لیبک می‌گوید. [۳۴۵]. و اما سیدحسنى که مطابق اخبار وارده در میان ایرانیان صاحب مقامی بس رفیع است، با تمام یاران و سپاهیان به محضر حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - می‌رسند و با آنحضرت بیعت می‌نمایند و بعد از ظهور مقام والایی پیدا می‌کنند. [۳۴۶]. در اینجا تذکر یک نکته یک نکته ضروری است و آن اینکه: هر چند از مجموع روایاتی که مستقلا درباره‌ی خروج سیدحسنى و قیام هاشمی خراسانى رسیده چنین استفاده می‌شود که حسنى و خراسانى دو سید انقلابی مستقل اند که قیام یکی از آنها پیش از دیگری صورت خواهد گرفت و دیگری بعد از مدتی پا به عرصه‌ی وجود خواهد گذاشت، ولی با توجه به روایات فراوانی که درباره‌ی نهضت ایرانیان و خروج پرچم‌های سیاه رسیده است، و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در بعضی از این روایات خروج این پرچم‌ها را از مشرق، و در بعضی از خراسان، و در برخی دیگر بالفعل: از طرف مشرق: و یا از ناحیه‌ی خراسان دانسته‌اند، چنین فهمیده می‌شود که اگر در واقع حسنى، و خراسانى دو نفر باشند قیام ایندو، در یک زمان است و بین قیام این دو نفر چندان فاصله‌ی زیادی از نظر تحدید زمان وجود ندارد. و البته هیچ بعید نیست و هیچ مانعی هم ندارد که حسنى و خراسانى مطابق اخبار وارده عنوان دو نفر باشد و هر دو نفر پس از دوران انقلاب و اندکی پیش از ظهور در [صفحه ۳۲۲] یک زمان خاص در رأس کار و اداره‌ی امور کشور قرار گیرند و با همکاری و همیاری و معاونت یکدیگر کشور را به پیش ببرند، اما یکی برتر و بالاتر، و دیگری زیردست و تحت نظر شخص برتر باشد. که البته این برهه از حکومت «زمینه‌سازان» طبق روایات وارده، مرحله‌ی دوم یا آخرین مرحله‌ی حکومت آنان است که به «شعیب بن صالح» و «سیدحسنى» یا «سید خراسانى» مربوط می‌شود. تذکر دیگر: باید توجه داشت آنچه را که تا اینجا در رابطه با عنوان حسنى و خراسانى آوردیم در صورتی درست است که بگوئیم: سیدحسنى و خراسانى در واقع دو نفرند اما اگر بخواهیم با دیده‌ی تحقیق و کاوش بیشتر به روایات وارده‌ی از معصومین علیهم‌السلام درباره‌ی نهضت دینی ایرانیان بنگریم و همه‌ی آنها را در کنار هم قرار داده و با دقت تجزیه و تحلیل نمائیم بزودی متوجه خواهیم شد که گرچه در بعضی از روایات هم به نهضت حسنى اشاره شده و هم درباره‌ی قیام خراسانى سخن بمیان آمده و چنین وا نمود شده است که حسنى و خراسانى عنوان دو نفر است، ولی: مطابق برخی از روایات غیر از روایاتی که از

«مفضل بن عمر» از امام صادق علیه‌السلام بخصوص درباره‌ی حسنی رسیده است، نه سید صاحب اصلی دعوت حسنی است تا موسوم به حسنی باشد و نه هم قیام از نفس خراسان است تا اشکال و ایرادی را ایجاد نماید. بلکه آنچه از مجموع اخبار مربوط به (زمینه‌سازان دولت جهانی مهدی علیه‌السلام) استفاده می‌شود این است که: به فرض اگر حسنی و خراسانی عنوان دو نفر باشد، ایندو یار و مددکار یکدیگرند و قیام هر دو نفر از ایران است. و البته این چیزی است که از بسیاری از روایات استفاده می‌شود، و گرچه تشخیص شناخت این دو سید انقلابی قدری سخت و دشوار است ولی بهر حال: بر هر انسان متبع و خیریری که بخواهد روایات مربوط به نهضت ایرانیان را موشکافی کند این مطلب روشن و آشکار است و نیازی به این همه توضیح و تفسیر ندارد. [۳۴۷]. [صفحه ۳۲۳]

سید انقلابگر حسینی است نه حسنی

اشاره

نکته‌ی مهم دیگری که در اینجا در رابطه با قیام مقدس سیدحسینی باید مورد توجه قرار گیرد این است که: هر چند در اخبار و روایات اسلامی از قیام دینی گروهی از مردم مسلمان ایران زمین که به رهبری سیدی پر تلاش و جهادگر و انسانی دلسوز و دل‌باخته‌ی حق که مردم آزاده‌ی ایران را برای نصرت دین حق دعوت می‌کند بعنوان حسنی و یا خراسانی گفتگو شده است (و ما نیز بلحاظ اخبار وارده درصدد توجیه آنها برآمده و اظهار داشتیم که اگر حسنی و خراسانی عنوان دو نفر باشد این دو یار و مددکار یکدیگرند) ولی در عین حال باید دانست که: سید صاحب اصلی دعوت آنچنانکه برخی گمان کرده‌اند که او حسنی است و از خراسان باید قیام کند و در السنه و افواه مردم از عوام گرفته تا خواص با همین اسم و عنوان شهرت پیدا کرده است «حسینی» نیست، بلکه او سیدی حسینی است زیرا: اولاً: چنانکه قبلاً هم تذکر دادیم، در بعضی از روایات به قیام مردی از دودمان حسین علیه‌السلام که از طرف مشرق خروج خواهد نمود تصریح شده است. و ثانیاً: چنانکه در روایات مربوط به نهضت «حسینی» ملاحظه خواهید فرمود: در همان روایتی که موضوع قیام سیدحسینی مطرح شده و بعنوان مدرک قرار گرفته و قیام کننده به نام (حسینی) معرفی گردیده است اختلافی در لفظ کلمه‌ی حسنی در نسخه‌های موجود روی داده است که از آن چنین فهمیده می‌شود که این سید عظیم انقلابی و جلیل‌القدر «سیدحسینی» است و او با آن فهم و شناخت و دید خاصی که نسبت به اسلام دارد یکی از علماء بزرگ و فقهاء عالی‌مقام و روحانیون طراز اول و یکی از مراجع پر نفوذ و قدرتمند شیعه در زمان خود می‌باشد که بیشتر اتباع و یاران او در درجه‌ی اول سادات و روحانیون و اهل علم می‌باشند. علیهذا بطور جدی نمی‌توان گفت که قطعاً آن سید انقلابی (حسینی) و قیام او از خراسان است. در هر صورت، گرچه در بعضی از اخبار از نهضت فردی بنام حسنی سخن رفته است و نویسنده نیز منکر این مطلب نیست، چه آنکه ممکن است در میان ساداتی که [صفحه ۳۲۴] در ایران در آستانه‌ی ظهور قیام می‌کنند شخصی بنام حسنی پیدا شود، ولی در هر حال نه نام او و نه محل خروج او هیچکدام بطور دقیق مشخص نیست. و هر چند که برخی عقیده دارند که قیام این سید بزرگوار از خراسان است اما: این عقیده با اصل روایت حسنی که امام صادق علیه‌السلام نخستین محل حرکت انقلابی او را از جانب قزوین و طالقان و دیلم دانسته است سازگار نیست زیرا آنچه از آن روایت فهمیده می‌شود این است که: قیام سیدحسینی (اگر حسنی در روایت صحیح باشد) در ایران، از ناحیه‌ای است که آن ناحیه از نظر نقطه‌ی جغرافیایی و منطقه‌ی اقلیمی قدیم، جزء سرزمین خراسان است. بنابراین تنها چیزی که در مورد محل قیام سیدحسینی می‌توان گفت این است که: هر چه هست، و این سید پرشور هر که هست قیام او در ایران است.

در اینجا ممکن است کسی پرسد: اگر واقعیت مطلب همانست که شما گفتید، و در واقع سیدحسینی و خراسانی که موضوع قیام هر دو، در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده یکی است، پس چرا ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام گاهی انقلاب را به حسنی، و زمان دیگری به حسینی و یا خراسانی نسبت داده‌اند؟! او اگر قیام کننده در واقع یک نفر بیشتر نیست و آن هم «سیدی حسینی» است، نه حسنی، پس چرا در روایاتی که در زمینه‌ی قیام این شخصیت بزرگ انقلابی رسیده است این همه اختلاف دیده می‌شود؟! و چرا در روایات فراوانی که درباره‌ی (زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، روایت شده گاهی از مشرق و گاهی از خراسان، سخن به میان آمده است؟! و باز چرا وقتی که امامان معصوم علیهم‌السلام از حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام «سیدحسینی» سخن گفته‌اند، و حدود منطقه‌ی قیام او را از جانب قزوین و طالقان و دیلم دانسته‌اند، از شهرهای متعدد و فراوان دیگری مانند: قم، قزوین، همدان، ری، گیلان، دیلم، طالقان و بلاد جبل، سخن گفته‌اند؟! آیا ذکر نام این شهرهای مختلف بخصوص علت و انگیزه‌ی خاصی داشته است؟! [صفحه ۳۲۵]

پاسخ

جواب این پرسشها بخواست خدا در آینده روشن خواهد شد ولی در اینجا برای اینکه خواننده‌ی عزیز را حیران و سرگردان نگذاریم، و آنان را بلا-جواب رها نکنیم مختصراً عرض می‌کنیم: ممکن است علت اینکه ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام گاهی از شخص قیام کننده بعنوان «حسینی» و گاهی بعنوان «خراسانی» سخن گفته‌اند، این باشد که: اولاً - چون پیشوایان مذهبی اسلام خواسته‌اند در پیشگوئیهای خود راجع به علائم ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بمردم مسلمان جهان بفهمانند که یکی از علائم حتمیه‌ی قیام دینی مردم مسلمان ایران به رهبری «سیدی» از دودمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و قیام او نیز از سوی مشرق از منطقه‌ی خراسان است از اینرو، گاهی از آن سید بعنوان (حسینی) و یا حسینی، و گاهی هم بعنوان خراسانی یاد کرده‌اند تا بدینوسیله، هم سید بودن وی را بمردم بفهمانند، و هم محل قیام او را برای مردم مسلمان جهان مشخص فرمایند. و ثانیاً - اینکه: ممکن است خراسانی، اشاره به رهبر اصلی نهضت، و حسینی، اشاره به قیام سید دیگری باشد. زیرا چنانکه در بخش چهارم در این باره بتفصیل سخن خواهیم گفت: پس از پیروزی انقلاب سادات دیگری نیز به ریاست خواهند رسید و صاحب اصلی انقلاب را یاری خواهند داد. و ثالثاً - اینکه: اگر گاهی از قیام کننده بعنوان حسینی، و زمانی بعنوان خراسانی، یاد کرده‌اند ممکن است برای این بوده است که: نخواستند تمام خصوصیات یک انسان آزادیخواه آزاد منشی را که ذخیره‌ی الهی و زمینه‌ساز حکومت عدالت گستر مهدی موعود علیه‌السلام بوده است: برای همگان آشکار و هویدا ساخته و تمام مشخصات وی را یکجا بازگو نموده، و علناً او را به همه‌ی جهانیان معرفی نمایند. و رابعاً - اینکه، ممکن است با این بیان، که گاهی از (قیام دولت زمینه‌سازان) از سرزمینی بنام «مشرق» و گاهی هم از سرزمینی بنام «خراسان» سخن گفته‌اند، هدفشان این بوده است که قیام زمینه‌سازان از سرزمین شرق و از سرزمین شرق هم ناحیه‌ای بنام «خراسان» از سرزمین ایران است. ولی در عین حال بیش از این [صفحه ۲۳۶] نمی‌توان شخصیت آن قیام کننده را با صراحت کامل، و بطور واضح و آشکار، آنگونه که همه مردم او را بشناسند، در اختیار همگان قرار داد، تا بدینوسیله توانسته باشند وجود پربرکت آن سید انقلابی را از زیان و ضرر دشمنان، مصون نگهداشته، و جان او را از خطرات احتمالی دشمن که در هر زمان و مکانی پیدا می‌شود حفظ نموده و در نتیجه، مورد سوء قصد واقع نشود. و خامساً - از طرفی این امکان وجود دارد که علت اینکه، امامان معصوم علیهم‌السلام در هر دوره و زمانی نام یکی از شهرهای معروف و مشهور ایران را ذکر نموده‌اند و بخصوص از برخی از شهرهای مرکز و مهم «ایران» که بنحوی با خراسان پرآوازه آنروز ارتباط پیدا می‌کرده است نام برده‌اند، هدفشان این بوده است که خواننده‌اند در نتیجه بدوستان و پیروانشان بفهمانند که بهرحال:

نهضت چنین شخصیت بزرگواری که «سید» و «هاشمی» و «حسنی» و یا «حسینی» است، از کشور ایران اسلامی است، و کسانی هم که دعوتش را اجابت می‌کنند، و به ندای روح‌بخش و دلنوازش در وقت نخستین فریاد «واسلاماه» او پاسخ مثبت می‌دهند، و در جواب استغاثه‌اش (لیک) می‌گویند، و او را در تمام دوران قیام و انقلاب و پس از آن، هنگام جنگ و نبرد یاری می‌نمایند، از همه‌ی شهرها و بخشها و روستاهای این مرز و بوم خواهند بود، نه از یک شهر بخصوص که کسانی خیال کنند و چنین پندارند که قیام او از شهر خراسان - و مشهد مقدس - است و تنها کسانی که یاریش می‌نمایند اهل خراسان می‌باشند. و اما اینکه ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، محل قیام او را از جانب قزوین و طالقان و دیلم دانسته‌اند، بسیار مشخص، و واضح و آشکار است که با این بیان، خواسته‌اند به مسلمانان دنیا اعلام کنند که نخستین نقطه‌ی آغاز قیام چنین دلیر مرد آزاده‌ای در اطراف «قزوین» و «طالقان» و سرزمین «دیلم» (یعنی: مناطق کوهستانی ایران: از قزوین تا گیلان که از مناطق حساس و مرکزی این کشور، و برحسب تقسیمات اقلیمی قدیم، جزء سرزمین «خراسان» است)، خواهد بود. و روی این بیان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام حتی منطقه‌ی قیام آن «سید» انقلابی را نیز بطور سربسته مشخص فرموده و جای هیچگونه شک و تردید برای احدی باقی نگذارنده‌اند. خوشا بحال کسانی که ندای دلنواز، و فریاد استغاثه‌ی آن «سید» بزرگوار را برای [صفحه ۳۲۷] نصرت دین و سرکوبی متجاوزین، بشنوند، و به سخنان جذاب و دلربایش که جان و دل را صفا و جلا می‌بخشد گوش فرا دهند، و عاشقانه به کوی او روی آورند و از جان و دل یاریش نمایند و در برابر زورگویان و مستکبران پناهنده و دشمنان خدا و انسانیت را از کشور عزیز، و میهن اسلامی خویش، با ذلت و خواری بیرون کنند و سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود سازند.

آخرین سخن

و اما سخن آخر، و آخرین سخن (پیرامون نهضت سیدحسینی) بنظر قاصر نویسنده‌ی این سطور، آن سیدی که صاحب اصلی دعوت و مالک واقعی ایران است، و فریاد و اسلامای او از سرزمین ایران اسلامی از نواحی «قزوین» و «طالقان» و «دیلم» بلند می‌شود، و مردم را به شورش و انقلاب علیه ظلم و بیدادگری فرا می‌خواند در مرحله‌ی اول فقط و فقط یک «سید» است. و آنهم چنانکه بعدا درباره‌ی محل خروج او، و یاران صدیق و راستینش از نظر روایات بحث و گفتگو خواهیم کرد و در زمینه‌ی نهضت و قیام پرآوازه‌اش توضیح بیشتری خواهیم داد «سیدحسینی» است که بیشتر دستیاران و همکاران او در رده‌ی بالا «روحانی» و از اهل علم و دانش و افراد پاکدل و با تقوی و با فضیلت هستند. و این «سید» شخصیت کم نظیری است که مطابق آنچه از اخبار و روایات، استفاده می‌شود فقیه، عالم، دانشمند، سیاستمدار، زبان‌آور، مجاهد، مقاوم، و مجسمه‌ی تقوی و فضیلت است و انسانی پرکار و پرتلاش، و جهادگری خستگی‌ناپذیر است که در همان نخستین روزهای رشد و کمال با دیدن ظلم و ستم قرار و آرام ندارد، و او بنده‌ی مطیع و فرمانبرداری است که از هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌ترسد و نمی‌هراسد. و لذا در موقعی که می‌بیند مردم در زیر شکنجه‌های طاقت فرسای اجانب و فشار و تعدی آنان دست و پا می‌زنند، در برابر توطئه‌های توطئه‌گران و تجاوز بیگانگان به حریم کشور اسلامی ایران، پنا می‌خیزد، و فریاد برمی‌آورد و در راه اعتلاء کلمه‌ی حق، و پیشبرد اهداف عالی‌ی اسلامی تلاش می‌کند، و برای از بین بردن باطل و محو آثار ظلم و ستم، از ملامت هیچ ملامت‌کننده و سرزنش هیچ سرزنشگری واهمه ندارد، و یکتا [صفحه ۳۲۸] با دست خالی، و تنهای تنها قیام می‌کند و بر خدا توکل می‌نماید تا روزی که به پیروزی می‌رسد. و اما سیدحسینی - اگر حسنی در روایت صحیح باشد - سید دیگری است که بحث درباره‌ی او به تفصیل در آینده‌ی نزدیک خواهد آمد.

اما اینکه برخی تصور کرده‌اند که آن سید انقلابی که قبل از ظهور خواهد آمد «سیدی حسنی» و از اولاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد برای آن است که: ناقلان حدیث و روایان اخبار اهل بیت علیهم‌السلام و یا کسانی که مأمور استنساخ و نوشتن کتابهای خطی، پیش از اختراع چاپ، بوده‌اند، هنگام نقل، و یا استنساخ حدیث (سهوا بدون اینکه تعمداً در تحریف و نقل آن، و منحرف ساختن افکار عمومی داشته باشند) دچار اشتباه گردیده، و اشتباه‌ها حسنی را بجای (حسینی) نقل و ثبت کرده‌اند، و بدینوسیله چنین وانمود شده است که سید انقلابی قیام‌کننده‌ی پیش از ظهور (حسینی) است. و دلیل این گفتار، همان اختلاف نسخه‌هایی است که امروز در دسترس ما قرار دارد. زیرا در برخی از آنها عبارات حدیث مربوط به «حسینی» چنانکه ملاحظه خواهید فرمود: لفظ «حسینی» و در برخی دیگر کلمه‌ی «حسینی» و حتی در برخی نیز بجای حسنی و حسینی، کلمه‌ی حسن، و حسین علیهما‌السلام دیده می‌شود. و اما اگر آنها اشتباه نکرده باشند می‌توان گفت: چون خط قدیم خط کوفی بوده است، و در خط «کوفی» حسنی، و حسینی، مشابه یکدیگر است، و در آن زمان هم ماشین چاپی وجود نداشته، و چاپخانه‌ای در کار نبوده و کتاب نیز بدینصورتی که امروز رواج دارد در نزد همگان مرسوم و متداول نبوده است، از اینرو اشتباه‌ها در نسخه‌ها «حسینی» بجای «حسینی» نوشته شده، و کسانی هم بدون اینکه در این باره کاوش کنند و تحقیقی بعمل آورند، به پیدایش «سید حسنی» از ناحیه‌ی خراسان، معتقد گردیده و آنرا در کتابهای خود نوشته‌اند، و گویندگان و مبلغان مذهبی هم همانگونه که حدیث را در کتابها دیده‌اند، بدون اینکه درباره‌ی کیفیت انقلاب آن «سید» و چگونگی نسب واقعی [صفحه ۳۲۹] وی فکر، و تحقیق نمایند آنرا برای مردم بازگو کرده‌اند. مضافاً به اینکه اینگونه اشتباهات در کتابها، حتی در زمان ما که وسائل چاپ و ماشینهای مدرن و مجهز چاپی در دست است، بسیار زیاد و فراوان در کتب موجود، دیده می‌شود که در اینجا بیک نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم.

یک مثال روشن

از باب مثال: مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه، در کتاب نفیس و پراح «بحار الأنوار» ج ۵۱ ص ۷۰-۶۸: از کتاب «اکمال‌الدین» صدوق، در حدیث معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزء حوادث و علائمی که خداوند عالم به پیغمبرش خبر داده است، حدیث نسبتاً مفصلی را روایت کرده است که در آخر آن چنین آمده است: و «و خروج رجل من ولد الحسین بن علی علیه‌السلام» یعنی از جمله‌ی علائم ظهور و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام و انقلاب مردی از فرزند زادگان حسین بن علی علیه‌السلام پیش از ظهور آن حضرت است. در خود کتاب «اکمال‌الدین» صدوق، نیز (طبع کتابفروشی اسلامیة، سال ۱۳۶۹ هجری - قمری) ج ۱ ص ۳۶۱ تا ۳۶۳، که مرحوم علامه‌ی مجلسی (علیه الرحمه) روایت ابن عباس را از آن کتاب نقل کرده است عین همین جمله‌ی «رجل من ولد الحسین علیه‌السلام» وجود دارد، ولی در ج ۵۲ «بحار الانوار» صفحه‌ی ۲۷۸-۲۷۶، که مرحوم علامه، این روایت را بار دیگر از کتاب «المحتضر» تألیف شیخ حسن بن سلیمان «حلی» شاگرد «شهید اول» از علماء قرن نهم هجری نقل نموده است با اینکه خود حسن بن سلیمان هم، این روایت را از صاحب کتاب «معراج» شیخ صالح (ابی محمد الحسین) و او نیز حدیث را بسند خود از مرحوم صدوق، از ابن عباس روایت نموده، با این حال، قسمت اخیر روایت را این چنین آورده است: (و خروج ولد من ولد الحسن بن علی علیه‌السلام) یعنی: از جمله‌ی علائم قیام «حضرت قائم علیه‌السلام» قیام و انقلاب مردی از فرزند زادگان و نواده‌های امام حسین مجتبی علیه‌السلام است. در اینجا شما خواننده‌ی عزیز، ملاحظه می‌کنید که نخست بجای کلمه‌ی «رجل» لفظ «ولد» و بجای «حسین بن علی» حسن بن علی علیه‌السلام آمده است، در صورتی که [صفحه ۳۳۰] حدیث ابن عباس در هر دو کتاب، یعنی: هم کتاب «کمال‌الدین» و هم کتاب «المحتضر» که نسخه‌های اصل روایت معراج به شمار می‌روند یکی است و سلسله‌ی سند حدیث، به ابن عباس منتهی می‌شود، و با اینکه عبارات و مطالب حدیث بتمامه چه از نظر متن و چه از نظر سند، هم در بحار، و هم در کتاب «المحتضر» و هم در «اکمال‌الدین صدوق»، همه

و همه یکی است با وجود این، می‌بینید که بجای کلمه‌ی «حسینی» لفظ «حسنی» ذکر گردیده است.

اشتباه از کجاست؟

بدون شک میتوان اظهار اطمینان نمود که این اشتباه، یا از ناحیه‌ی نسخه‌برداران قبلی صورت گرفته، و یا اینکه از ناحیه‌ی چاپ کتابها، این اشتباه روی داده است و شأن مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه، و هم چنین «شاگرد شهید» اجل و اعظم از آنست که دچار چنین اشتباه بزرگی گردند. و البته حقیر به چاپهای دیگر «بحارالانوار» مانند چاپ «کمپانی» و «امین‌الضرب» مراجعه نکرده‌ام و نمی‌دانم آیا در آن چاپها هم مانند این اشتباه وجود دارد یا خیر. به هر حال: با مطالعه‌ی دقیق در کتب حدیث، و تعمق بیشتر درباره‌ی خروج «سیدحسنی» برای هر انسان تیزبین و دوراندیش و ژرف‌نگر و کنجکاو، بخوبی روشن می‌شود که بطور قطع و یقین، آن شخصیت عظیم و انقلابگر و بی‌باک و نترس و شجاع و جسور و متهور که هیچگونه بیم و هراس به دل راه نمی‌دهد، و در برابر همه‌ی زورمداران و قدرتمندان عالم می‌ایستد، و در برابر سختیها و ناملایمات روزگار، خم به ابرو نمی‌آورد، و آوازه‌ی انقلاب اسلامی خویش را با فریادهای «وا اسلاما» بگوش جهانیان می‌رساند. و با دگرگون ساختن اوضاع و احوال جهان، توجه محرومان و مستضعفان سراسر عالم را به ایران، و انقلاب اسلامی خویش جلب می‌نماید و زمینه‌ی حکومت جهانی مهدی موعود علیه‌السلام را فراهم می‌آورد، شخصیت کم‌نظیری است که «سید» «عالم» بزرگوار، مطاع، و فرمانروای علی‌الاطلاق مردم مسلمان «ایران» است. و او کسی است که حرکت انقلابی او از بلاد شرق و «ایران» و دعوت انقلاب اسلامی او در میان ایرانیان پاکدل و دیندار و متعهد به اسلام، و از ناحیه‌ی مشخصی بنام [صفحه ۳۳۱] «دیلم» و قزوین و طالقان (که از نواحی قدیم خراسان و جزء سرزمین «دیلم» است) صورت خواهد گرفت ولی «حسنی» بودن وی چه از نظر اخبار و چه از دیدگاه دانشمندان، مورد شک و تردید و بلکه در برخی از اخبار به «حسینی» بودن وی تصریح شده است.

سرگردانی نویسندگان

در اینجا خالی از مناسبت نیست به این نکته اشاره کنیم که بسیاری از محدثان و مؤلفان و نویسندگان و پژوهشگران نیز درباره «حسنی» بودن آن «سیدی» که از شرق قیام می‌کند تردید دارند، و ندانسته‌اند که آیا واقعا او «حسنی» است یا «حسینی»؟ و دلیل این گفتار، اظهار نظرهای مختلف و گوناگونی است که ابراز داشته‌اند. در این زمینه منابع و مآخذ مستقل و فراوانی در دست است که نشان می‌دهد بیشتر کسانی که روایات مربوط به «سیدحسنی» را در کتابهای خود آورده‌اند، متوجه نشده‌اند، که در واقع قیام‌کننده‌ی اصلی از سرزمین شرق چه کسی است. آیا در واقع او همان «سیدحسنی» است؟ یا اینکه خراسانی است؟ و یا اینکه: فی‌الواقع «خراسانی» همان سیدحسنی است! و بهر صورت نویسندگان و محققان، در این باره دچار سردرگردانی شده‌اند!! مثلاً برخی از دانشمندان مانند- صاحب کتاب «نورالانوار» و مرحوم سیداسماعیل طبرسی نوری در کتاب «کفایة‌الموحدین» و ناظم الاسلام کرمانی در کتاب «علائم‌الظهور» گاهی چنین اظهار می‌دارند که این «سید» ظاهرا از اولاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام است، و گاهی می‌گویند: شاید نام او «حسن» باشد و گاهی می‌گویند، ممکن است ملقب به حسنی باشد!! و برخی دیگر از نویسندگان: مانند صاحب کتاب «مهدی منتظر» و همچنین صاحب کتاب «یوم‌الخلاص» عقیده دارند که این «سید» حسنی، نیست، و بلکه «حسینی» است [۳۴۸] و حتی مؤلف «یوم‌الخلاص» با تمام صراحت اظهار عقیده می‌کند [صفحه ۳۳۲] که این سید انقلابی، همان خراسانی و بدون شک و شبهه «حسینی» است. و همین تعبیرات مختلف از سوی مؤلفان و محققان، بیانگر این واقعیت است که «حسنی» بودن و یا «حسینی» بودن آن سید انقلابی تا هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده، و نشانگر سرگیجه و سرگردانی عده‌ی زیادی از دانشمندان

و محققان و پژوهشگران است، و گرنه، اینکه برخی می‌گویند: او حسنی است، و برخی می‌گویند، شاید نامش حسن باشد، و عده‌ای می‌گویند وی خراسانی و حسنی، و یا حسینی است، معنا ندارد. و بهر حال عقیم ماندن تلاش پژوهشگران برای شناخت و شناسائی نسب واقعی «سید» نتیجه‌ی همان اختلاف روایات، و نسخه‌های کتابهای مختلف است و سبب اینکه ما این ابراز نظرها را در اینجا مطرح نمودیم برای این است که: اظهار نظرهایی که از طرف برخی از نویسندگان ابراز شده صد در صد حتمی و قطعی نیست و چنانکه در مبحث بعدی پیرامون «اقوال دانشمندان» ملاحظه خواهید فرمود، خواهید دید که: خود آنها هم بطور ضمنی معترف هستند و اقرار دارند که نظریه‌ی آنان جنبه‌ی حقیقت و واقعیت ندارد.

اقوال دانشمندان

اکنون برای روشن شدن واقعیت مطلب، راجع به قیام بی‌نظیر این سید بزرگ انقلابی، و آشنائی هر چه بیشتر، با شخصیت ممتاز و ناشناخته‌ی وی (خواه بعنوان حسنی و خواه بعنوان حسینی) که آغاز انقلاب و حرکت اسلامی او از بلاد شرق و ایران، و از یک منطقه‌ی جغرافیائی خاص، بنام «خراسان» شروع می‌شود و دعوت اسلامی او در میان ایرانیان دیندار، و شیعیان محروم این منطقه‌ی عظیم، و طرفداران سرسخت خاندان رسالت است، و قیام پراج و نهضت پرثمرش، مستضعفان و ستمدیدگان را امیدوار، و استکبارپیشگان و زراندوزان و مالپرستان و جاه‌طلبان مادی را مأیوس و جهانیان را دچار حیرت و شگفتی می‌سازد، و انقلاب پرآوازه‌اش پشت استکبار جهانی را می‌لرزاند، و دنیایی را دگرگون می‌کند، و انقلاب اسلامی وی تا ظهور ولی مطلق الهی و انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام ادامه خواهد داشت، نخست گفتار برخی از دانشمندان گذشته را که درباره‌ی شخصیت و هدف وی اظهار نظر نموده‌اند می‌آوریم، و [صفحه ۳۳۳] سپس عین روایاتی را که از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام درباره او روایت شده است نقل می‌کنیم، و تا جائی که مجال بحث و گفتگو باشد و فرصت اجازه دهد، به توضیح و تشریح آنها می‌پردازیم، تا اینکه با نیروی لایزال الهی و کمک اخبار و احادیث آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم نظر صحیح درباره‌ی آن سید پرشور و انقلابی که خواه‌ناخواه از دودمان پاک نبی گرامی، و از نوادگان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است، روشن شود. و اینکه اقوال دانشمندان: ۱- در کتاب «نورالانوار» تألیف: شیخ علی اصغر بروجردی که در سال ۱۳۰۱ هجری در زمان «ناصرالدین‌شاه قاجار» بچاپ رسیده است، پیرامون نهضت «سیدحسینی» چنین می‌نویسد: «از جمله‌ی علامات، که حتمیه‌ی قریب به ظهور است، خروج «سیدحسینی» است، و او، جوان خوشروئی خواهد بود که از طرف «دیلیم» و «قزوین» خروج خواهد نمود، و به آواز فصیح بلند، فریاد خواهد کرد که «ای مردم» بفریاد برسید آل‌محمد بیچاره را که از شما یاری می‌طلبد». مؤلف کتاب «نورالانوار» پس از آنکه قسمتی از حدیث مفصل «مفضل» [۳۴۹] را که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی خروج «سیدحسینی» رسیده است نقل می‌کند، در توضیح آن حدیث چنین می‌گوید: «و این جوان یعنی: سید حسنی، یا از اولاد امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، یا آنکه (حسن) نام دارد یا ملقب به «حسینی» خواهد بود. ادعای نیابت و «بابیت» حضرت مهدی علیه‌السلام را نمی‌کند، بلکه (او) شیعه‌ی اثنا عشریه است، و مردم را به بدی و باطل دعوت نخواهد نمود، و لکن به بزرگی و مطاعت و ریاست خواهد رسید، و گفتار و کردار او موافق با شریعت حضرت خاتم‌النبین صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم می‌باشد، و لکن در آن زمان کفر، عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست آنها به تنگ آمده باشند که آنجوان حسنی فریاد برآورد که بفریاد برسید مضطر بی‌چاره را در آن وقت جمعی از مؤمنین که مستعد باشند او را [صفحه ۳۳۴] اعانت (و یاری) نمایند، و او کم‌کم به کفار غلبه جوید و از ایشان بکشد و قوت بگیرد تا آنکه جمعیت او بسیار شوند. و دور نیست که به طریقه‌ی سلاطین عادلانه حرکت نماید تا آنکه با جمعی کثیر و جمی غفیر وارد کوفه گردد، و این در وقتی است که «کوفه» آباد شده باشد، و محل سکنا‌ی بزرگان باشد، و در لشکر او طوایف مختلفی باشد، که از آن جمله باشند «طایفه‌ی زیدیه» که قائل به امامت «زید بن علی بن الحسین، یا زید بن حسن بن علی ابیطالب

علیه‌السلام» باشند و «زیدیه» از عسکر (و لشکر) او، از اطاعت و انقیاد حضرت «قائم علیه‌السلام» سرباز زنده، و آن طایفه از اعراب خواهند بود، نه از اعجمین (یعنی: نه از عجمها، و ایرانیان) و خصوصیات دیگری هم دارد که انشاء الله (در هنگام نهضت وی ظاهر خواهد شد). [۳۵۰]. ۲- مرحوم سیداسماعیل طبرسی نوری، در کتاب «کفایةالموحدين» درباره‌ی خروج «سیدحسنى» با نقل حدیث «مفضل بن عمرو» و توضیحاتی که از خود، بر آن افزوده است، چنین می‌نویسد: «ششم: از علامات حتمیه‌ی، خروج «سیدحسنى» است. و آن جوان خوش صورتی است که از طرف «دیلیم» و «قزوین» خروج نماید و به آواز بلند فریاد کند که بفریاد برسید آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که از شما یاری می‌طلبد و این سیدحسنى ظاهرا از اولاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام باشد و او دعوی بر باطل نماید و دعوت بر نفس خود نکند، بلکه از شیعیان خلص ائمه‌ی اثنا عشر و تابع دین حق و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود و لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود. در گفتار و کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان خروج او چون کفر و ظلم عالم را فرو گرفته باشد و مردم از دست ظالمان و فاسقان در اذیت و آزار باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین در آنحال «سیدحسنى» استغاثه نماید از برای نصرت دین آ محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس مردم او را اعانت نمایند خصوصا گنجهای «طالقان» و ظاهرا مراد از این «طالقان» (دیلیم) باشد نه طالقان شام این گنجه از طلا و نقره نباشد، بلکه مردان شجاع قویدل و مسلح [صفحه ۳۳۵] و مکمل که بر اسبهای اشهب (که کنایه از وسائط نقلیه و مرکبهای سواری است) سوار باشند و در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شوند، و بنحو سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید، و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید (و از مکان و جای خود تا کوفه) زمین را از لوٹ وجود ظالمان و کافران پاک گردانند، و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود به او خبر می‌دهند که حضرت حجة الله مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظهور نموده است و از مدینه بکوفه تشریف آورده است، پس «سیدحسنى» با اصحاب خود بخدمت آن حضرت مشرف می‌شوند، و از آن حضرت مطالبه دلایل امامت و مواریث انبیاء می‌نماید. حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: بخدا قسم که آن جوان خود، آن حضرت را می‌شناسد و می‌داند که او بر حق است و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید. پس آن حضرت دلایل امامت و مواریث انبیاء را از برای او ظاهر نماید در آن وقت «سیدحسنى» و اصحابش بیعت خواهند نمود مگر عده‌ی قلیلی از اصحاب او که چهار هزار نفر از «زیدیه» باشند که مصحفها و «قرآن» در گردن ایشان حمایل است، و آنچه مشاهده نمودند از دلایل و معجزات آنرا حمل بر سحر مینمایند، و می‌گویند، این سخنان بزرگی است و همه‌ی اینها سحر است که بما نموده و نشان داده‌اند، پس حضرت حجت علیه‌السلام آنچه ایشانرا موعظه و نصیحت نماید، و آنچه اظهار «اعجاز» نماید، در ایشان اثر نخواهد نمود. و حضرت تا سه روز ایشان را مهلت می‌دهد و چون موعظه‌ی آن حضرت و آنچه حق است قبول نمایند، حضرت امر فرماید که گردنهای ایشان را بزنند، و حال ایشان بسیار شبیه است بحال خوارج نهروان که در لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در جنگ «صفین» بودند. [۳۵۱]. ۳- ناظم الاسلام کرمانی، در کتاب «علائم الظهور» در مقاله‌ی پنجم، که تحت عنوان «علائم الظهور» آورده است در مورد خروج «سیدحسنى» چنین می‌نویسد: از علائم حتمیه، خروج «سیدحسنى» است. و آن جوان خوش صورتی است که از طرف «طالقان» و «دیلیم» و «قزوین» خروج کند، و یا او آن سیدی است از اولاد [صفحه ۳۳۶] حضرت امام حسن علیه‌السلام و یا نام او «حسن» باشد، و یا ملقب به «حسنى» است. دعوی امامت، و نیابت و بایت نکند، و مردم را بخود دعوت نماید بلکه مردم را به اتحاد و ترقی اسلام دعوت کند عادل نباشد اما مثل سلطان عادل حکم کند، مردم از اطراف دور او را بگیرند. این شخص، از قزوین تا کوفه را امن و منظم کند و زمین ایران را از لوٹ ظلمه پاک کند و آن جوانی است که سن او کمتر از چهل سال باشد، و خوش صورت و پاک عقیدت باشد. [۳۵۲]. سپس ناظم الاسلام کرمانی، در دنباله‌ی سخنان خود پیرامون «نهضت سیدحسنى» چنین می‌گوید: (در باب خروج سیدحسنى) عبارات کتب مختلف است و مؤلف، فقط (در این مورد) بنقل از کتاب «کفایةالموحدين» اکتفا می‌نماید. و آنگاه وی جریان نهضت «سیدحسنى»

را مطابق آنچه که ما از مرحوم طبرسی نقل نمودیم از اول تا به آخر از همان کتاب کفایة‌الموحدین نقل کرده، و سپس در جای دیگر از همان کتاب چنین می‌نویسد: خروج سیدحسنی وقتی است که در «ایران» پادشاه مقتدر نباشد. و پس از غلبه‌ی کفر و ظلم و قتل و نهب، خروج سیدحسنی است از طالقان و دیلم، چنانچه سابقا ذکر شد. و از اخبار استفاده می‌شود که این «سید» دعوت بخود نکند اما مثل پادشاه رفتار کند و این در وقتی است که ایران پادشاهی نداشته باشد و جمهوری گردد و یا هرج و مرج گردد. یا ملوک الطوایف شود. [۳۵۳]. و آنگاه این دانشمند در آخر کتابش پیرامون نهضت سیدحسنی چنین می‌گوید: «در کتاب «دارالاسلام» نقل کرده است از کتاب «منتخب‌البصائر» حدیث «مفضل» را و در باب خروج «سیدحسنی» عوض حسنی، حسینی ذکر کرده است. پس قدر متیقن این است که: سیدی از اولاد فاطمه علیهما‌السلام از طالقان و دیلم خروج کند و به طرف «قزوین» آید، «و ایران» را از شر کفار نجات دهد و اسلام را قوت دهد، اهل ایران را از شر سلطنت و ضررهای سلاطین و ظلمه آسوده کند خواه حسنی باشد خواه حسینی و این در وقتی است که امر بر مسلمانان سخت شود از طرف کفار و ظلمه، و مردم یکی [صفحه ۳۳۷] یکی، دوتا دوتا، دور سیدحسنی (و یا حسینی) را گرفته و کم کم او آشکار و قوت گیرد، تا آنکه (در نتیجه) بطرف «نجف» حرکت کند و همه جا با فتح و پیروزی باشد. در کتاب «نورالانوار، فارسی» گوید: این سید، یا از اولاد امام حسن بن علی ابیطالب علیه‌السلام است، یا آنکه حسن نام دارد و یا ملقب به «حسنی» خواهد بود، و ادعای نیابت و «بابیت» حضرت مهدی علیه‌السلام را نمی‌کند و مردم را به بدی و باطل دعوت نخواهد نمود و لکن به بزرگی و مطاعیت خواهد رسید. سابقا ذکر کردیم شخصی است خوش صورت که سن او کمتر از چهل سال باشد. خوشا بحال اهالی طالقان که او را یاری کنند و از اخبار مستفاد می‌گردد که اشخاص «مختلف العقیده» در زیر لواء او جمع شوند و عاقبت عقاید آنان خوب شود جز چهار هزار نفر بقول صاحب «کفایة‌الموحدین» و چهل هزار نفر بقول صاحب «نورالانوار» و «بحار»، و شاید این مخالفین از اهل «ری» باشند که در برخی از اخبار آمده است که با امام (زمان) علیه‌السلام مخالفت و جدال خواهند نمود. اگرچه در اخبار تصریح شده است که از «زیدیه» باشند، و مؤلف، دوستان دوستان و اولاد خود را وصیت می‌کند: همینکه دیدند «سیدی» حسن نام، از طرف «طالقان» و «الموت» یعنی: قزوین، ظاهر شد که صبیح‌المنظر و سنش کمتر از چهل سال باشد، و مدعی سلطنت و امری نباشد، بشتابید بسوی او، و در زیر لواء او گرد آئید تا آنکه بتوسط آن لواء، برسند بحضور امام موعود چه آنکه راحت و امنیت و ظفر و فتح، و دنیا و آخرت با آن لواء (یعنی پرچم آن سید) است و «العاقبة للمتقين» و پرهیز کنند از خیالات و اوهام که این شخص (العیاذ بالله) سید نیست، یا زاهد و عابد نیست و یا ضعیف و بی‌معین است [۳۵۴].

چند نکته مهم

خواننده‌ی عزیز: بعد از مطالعه نمونه‌هائی از «اقوال دانشمندان» لازم است بررسی کوتاهی در اطراف گفتار، و اظهار نظر آنان درباره‌ی «سیدحسنی» داشته باشیم، ولی پیش از آنکه درباره‌ی ابراز نظرها و توضیحات آنها اظهار نظر کنیم، باید توجه داشته [صفحه ۳۳۸] باشیم که دانشمندان مزبور، با ترجمه‌ی سطحی حدیث مربوط به سیدحسنی، همگی آنها بدون توجه بمعنای کلمه‌ی (فتی) که در متن عربی حدیث آمده است، برگردان فارسی آن را بمعنی: «جوان» ترجمه نموده و گفته‌اند «سیدحسنی جوانی است خوش صورت و زیبا روی که از طرف طالقان و دیلم و قزوین خروج کند» در صورتی که کلمه «فتی» در لغت عرب هر چند که بمعنای جوان نیز آمده است ولی در تمام موارد استعمال، بمعنای «جوان» نیست، و این کلمه نیز مانند سایر الفاظ عرب معنای وسیعی دارد و ما انشاءالله درباره‌ی این کلمه (یعنی: فتی) در ذیل حدیث مربوط به حسنی تحت عنوان روایات پس از نقل اصل حدیث توضیح خواهیم داد که (فتی) بمعنی جوانمرد است نه بمعنای جوان، زیرا اگر کلمه‌ی (فتی) در حدیث مورد نظر تنها بمعنای جوان بود دیگر صفت «خوش صورت» که به دنبال آن آمده است لازم نداشت. و بهر حال بحث درباره آن در جای خود خواهد آمد و

اینک نکته‌ها: الف: نکته‌ی اول اینکه: باید توجه داشت که مؤلف کتاب «نورالانوار» و صاحب کتاب «کفایة‌الموحدين» و نویسنده کتاب «علائم‌الظهور» که درباره‌ی سید حسنی، اظهار نظر نموده و گفته‌اند: او دعوی امامت و نیابت و «بایت» و دعوی بر باطل نماید علتش آنستکه: چون مؤلفین کتابهای نامبرده در زمانی می‌زیسته‌اند که در اوج رواج مذهب فرقه‌ی باطله «بایت» و «بهائیت» بوده است، از اینرو برای آنکه قیام «سیدحسنی» را یک قیام الهی معرفی نموده و بمردم بفهمانند که قیام آن سید انقلابی، علیه ظلم و بیدادگری و برانداختن نظام طاغوتی در ایران اسلامی است، و قیام او زمینه‌ساز قیام حضرت مهدی علیه‌السلام است، لذا فرموده‌اند: که وی ادعای نیابت و بایت نخواهد نمود، و با این بیان، نهضت خداپسندانه سیدحسنی را از نهضت مدعیان دروغین که بخاطر ریاست چند روزه‌ی دنیای فانی، ایمان نداشته‌ی خود را بباد فنا می‌دهند و مدعی امامت و نیابت و بایت می‌شوند جدا ساخته‌اند. ب: نکته‌ی دوم اینکه نویسنده‌ی کتاب «علائم‌الظهور» ناظم‌الاسلام کرمانی درباره‌ی «سیدحسنی» اظهار عقیده نموده و گفته است: (عادل نباشد اما مثل سلطان عادل حکم کند) این معنا از عبارت متن عربی حدیث، که مفضل بن عمر، آنرا از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی خروج «سیدحسنی» نقل کرده است، فهمیده نمی‌شود بلکه [صفحه ۳۳۹] برخلاف گفته‌ی ایشان، آنچه از آن حدیث مستفاد می‌گردد، سراپا مدح و تعریف و توصیف و تمجید است. و چنانچه ملاحظه خواهید فرمود از آن حدیث بوی کمترین بی‌عدالتی استشمام نمی‌شود، و نویسنده‌ی این سطور: بسیار متعجب است که «ناظم‌الاسلام کرمانی» این بی‌عدالتی را چگونه و از کجای حدیث بدست آورده است. ج: نکته‌ی سوم: اینکه «ناظم‌الاسلام کرمانی» در قسمت اخیر سخنان خود درباره‌ی «سیدحسنی» به دوستان و اولاد خود سفارش کرده است: همینکه دیدند «حسن» نامی از طرف طالقان و قزوین ظاهر شد که صبیح‌المنظر و سنش از چهل سال کمتر بود، بسوی وی بشتابند تا در زیر «لواء» و پرچم او بحضور امام زمان علیه‌السلام برسند، اولاً: باید توجه داشت که گرچه قیام کننده سید است ولی نامش «حسن» نیست، و آنچه حدیث می‌گوید «حسنی» است نه اینکه نامش حسن باشد، و ثانیاً: اینکه وی سفارش کرده است که دوستان و اولادش از آن «سید» پیروی کنند در حقیقت معنایش این است که: او سخن اول خود را گفته است (عادل نباشد اما مثل سلطان عادل حکم کند) باز پس گرفته است. د: نکته‌ی دیگری که در رابطه با توضیحات «ناظم‌الاسلام» پیرامون سن مبارک «سیدحسنی» باید بدان توجه داشت این است که: وی گفته است: (و آن جوانی است که سن او کمتر از چهل سال باشد) البته این درست است که ممکن است از نخستین روزی که «سید» شروع به فعالیت می‌کند، و مردم را از خواب غفلت بیدار می‌نماید و کم کم جوانان و سالخوردگان را علیه طاغوتیان زمان می‌شوراند، در نخستین روزهای کمال و سنین جوانی باشد، ولی این مطلب از نص صریح حدیث فهمیده نمی‌شود بلکه آنچه از مفهوم این کلمه گفته‌اند: از چهل سال بی‌الاست نه کمتر از چهل و بهر حال تعیین سن مبارک «سید» اجتهادی پیش نیست هر چند که کلمه‌ی (فتی) در لغت بمعنای جوان هم آمده، و در برخی از روایات نیز درباره‌ی (خراسانی) آمده است که (جوانی از خراسان خواهد آمد و در پیشاپیش او شعیب بن صالح است). زیرا اولاً- سیاق عبارت خود حدیث «سیدحسنی» گواهی می‌دهد که مقصود از «فتی» در این حدیث، جوان بودن نیست، بلکه «جوانمرد» بودن است. [صفحه ۳۴۰] و ثانیاً- اینکه: این روایت (که جوانی از خراسان خواهد آمد) صریح در حسنی نیست، و بعلاوه احتمال می‌رود که مقصود از آن سید جوان، سید دیگری باشد که البته بحث درباره‌ی او در جای خود خواهد آمد. ه- آخرین نکته‌ای که در رابطه با قسمت اخیر سخنان «ناظم‌الاسلام» باید توضیح دهیم این است که: وی در کتاب «علائم‌الظهور» در ص ۱۷۹ گفته است: «در کتاب «دارالسلام» نقل کرده است از کتاب «منتخب‌البصائر» حدیث مفضل را و در باب خروج سیدحسنی: عوض حسنی، حسینی ذکر کرده است» در مورد این مطلب باید گفت حقیقت این است که: هر کس در این باره هر گونه اظهار نظری بنماید، حق دارد و هرگز نباید کسی او را مذمت نماید، زیرا همانگونه که ما قبلاً توضیح دادیم و مفصلاً درباره‌ی سیدحسنی، و سرگردانی نویسندگان بحث و گفتگو نمودیم، علت اینگونه ابراز نظرها، همان اختلاف نسخه‌ها و عبارات گوناگون کتابهاست. به هر حال، ما برای اینکه اطمینان خاطر بیشتری پیدا کنیم: به هر دو کتاب (یعنی: هم به کتاب «دارالسلام» و هم به کتاب

«منتخب البصائر») مراجعه نمودیم، ولی متأسفانه در آن دو کتاب چنان مطلبی را، بدان صورت که «ناظم‌الاسلام» در کمال صراحت نقل کرده بود نیافتیم، بلکه پس از تحقیق و بررسی هر دو کتاب، به این نتیجه رسیدیم که: چون مرحوم «عراقی» صاحب کتاب «دارالاسلام» پس از نقل حدیث «مفضل» جریان خروج سیدحسینی را بنقل از بحار علامه مجلسی از کتاب «منتخب البصائر» حسن بن سلیمان حلی آورده است، و به دنبال آن گفته است که حسن بن سلیمان در حدیث مفضل، پس از ذکر اولین کلمه‌ی «حسنی» در تمام موارد دیگر حدیث، بجای کلمه‌ی حسنی، لفظ حسین علیه‌السلام را نقل نموده است، از اینرو ناظم‌الاسلام کرمانی چنین نتیجه گرفته است که پس باید آن سید انقلابی، حسینی باشد. البته باید توجه داشت که گرچه نتیجه‌ی بررسی برخی از روایات مربوط به «حسنی» همین است و ما نیز با این نتیجه‌گیری ناظم‌الاسلام کرمانی، در حسینی بودن آن سید انقلابی و انقلابگر اصلی که صاحب واقعی انقلاب، و فرمانروای مطلق ایرانیان است، موافقیم (و حسنی بودن و یا حسینی بودن هم برای ما مطرح نیست چه آنکه هر [صفحه ۳۴۱] دو آن امام نور واحدند، (و الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا) و فرزندان آن دو بزرگوار و فرزندان فرزندان ایشان نیز که برای احقاق حق و امانت باطل قیام می‌کنند برای هیچکس از مردمی که طرفدار حقند، تفاوتی ندارند) ولی حدیث کتاب «منتخب البصائر» بر حسینی بودن آن سید انقلابی دلالت نمی‌کند، بلکه تمامی آن حدیث در رابطه با حرکت دشمن‌شکن (سیدحسینی) است مگر آنکه، همانگونه که سابقاً گفتیم قائل شویم که این اشتباه از ناحیه‌ی نسخه‌برداران حدیث، صورت گرفته است. به هر حال در مورد برخی از احادیث مربوط به «سیدحسینی» اختلافاتی در لفظ حسنی و حسینی، در کتابهای موجود فعلی روی داده است که ما هم اکنون قسمتی از آنها را برای اطلاع خوانندگان عزیز در اینجا می‌آوریم، و به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازیم باشد که در نتیجه‌ی نقل آن روایات «سیدحسینی» را شناخته و با آن سید بزرگ انقلابی آشنا شده و از راهنمایی‌های دایمانه، و رهبرهای خردمندانه و خدا پسندانه‌اش در صورتی که لایق باشیم، بهره‌مند گردیم. و از خداوند یاری می‌جوئیم که توفیق شناخت، و تشخیص راه حق از باطل و شناسائی سیدحسینی و خراسانی را به ما مرحمت فرماید.

خروج سید حسینی از دیدگاه روایات

اشاره

اکنون برای روشن شدن مطلب روایاتی که درباره‌ی خروج سیدحسینی وارد شده از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم. به نظر ما روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به خصوص درباره‌ی سیدحسینی وارد شده و در اعتقاد به پیدایش سیدی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام قبل از ظهور به عنوان حسنی نقش اساس داشته از این قرار است: ۱- داستان خروج سیدحسینی از طبرستان و مازندران. ۲- حدیث: یلحقه الحسنی فی اثنی عشر ألفاً. ۳- حدیث: أنا بن الحسن و أنا المهدي. ۴- حدیث: کأنی بالحسینی و الحسینی و قد قاداها. ۵- حدیث: مفضل، از امام صادق علیه‌السلام. [صفحه ۳۴۲] اینک به بررسی روایات می‌پردازیم و پیرامون برخی از آنها توضیحاتی می‌دهیم و ضمناً این نکته را نیز یادآور می‌شویم که آنچه را که در اینجا در توضیح این روایات می‌آوریم صرفاً جنبه‌ی تحقیق دارد و منظور ما از این بحث این نیست که در اینجا نتیجه بگیریم و بگوئیم قطعاً آن سید انقلابی که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام خروج خواهد نمود «سیدحسینی» است، بلکه منظور این است که بدانیم آیا این روایات دلالت می‌کند که آن سید بزرگ انقلابی سیدحسینی است یا دلالت نمی‌کند. حال این شما خواننده‌ی عزیز و این هم روایات مربوطه.

خروج سید حسینی از طبرستان

مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در کتاب «بحار الأنوار» در خطبه‌ی کوتاهی که پیرامون برخی از حوادث قبل از ظهور از

امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل کرده است جریان نهضت سیدحسنی را بدینگونه آورده است: «یخرج الحسنی صاحب طبرستان مع جم كثير مع خيله و رجله حتى یأتی نيسابور فيفتحها و يقسم أبوابها، ثم یأتی اصفهان، ثم الى قم، فيقع بينه و بين أهل قم و وقعه عظیمه یقتل فيها خلق كثير، فيهزم أهل قم، فينهب الحسنی أموالهم، و یسبی ذراریهم و نسائهم و یخرب دورهم، فيفرع أهل قم الى جبل يقال لها: وراردهار، فيقيم الحسنی ببلدهم أربعين يوما، و یقتل منهم عشرين رجلا و یصلب منهم رجلين، ثم یرحل عنهم» [۳۵۵]. خروج می‌کند «حسنى» صاحب طبرستان [۳۵۶] با گروه زیادی از سواره و پیاده تا اینکه «نیشابور» [۳۵۷] را فتح می‌کند و دروازه‌های آنرا قسمت می‌نماید. پس به اصفهان می‌آید و سپس متوجه قم می‌شود و بین او و أهل قم جنگ بزرگی رخ می‌دهد که گروه زیادی کشته می‌شوند، پس أهل قم شکست می‌خورند و آنگاه حسنی اموال ایشان را غارت می‌کند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر می‌نماید و خانه‌هایشان را ویران می‌سازد، پس أهل قم به کوهی که آنرا «واراردهار» [صفحه ۳۴۳] می‌گویند پناهنده می‌شوند و حسنی مدت چهل روز در شهرشان می‌ماند و بیست نفر از آنها را می‌کشد و دو تن را به دار می‌آویزد و آنگاه از آنجا کوچ می‌کند. مؤلف گوید: این خطبه که مرحوم علامه مجلسی -علیه‌الرحمه- آنرا در رابطه با خروج حسنی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده است گرچه صریح در حسنی است و بعضی از صاحب‌نظران هم با استناد و تمسک به آن بدون توجه به روایات دیگر اصرار می‌ورزند که بگویند مطابق خطبه‌ی مزبور سیدی که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در ایران قیام خواهد نمود حتما «سیدحسنى» است، اما از جهاتی خطبه‌ی مذکور خالی از اشکال نیست. ۱- اینکه: به طور کلی سند ندارد. ۲- اینکه: با سایر احادیث مربوط به حسنی منافات دارد. ۳- اینکه: بسیار پیچیده و ابهام‌آمیز است و به طور صریح و روشن دلالت بر مقصود نمی‌کند. ۴- اینکه: چیزی در خصوصیات او که چگونه و از کجا و چه شهری و برای چه قیام می‌کند ذکر نشده است. و حال آنکه در حدیث «مفضل بن عمر» [۳۵۸] که وی آن را درباره‌ی خروج سیدحسنى پیش از ظهور در ایران، از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است، تقریبا به تمام خصوصیات وی تصریح شده و امام صادق علیه‌السلام محل خروج او را از مناطق مهم و مرکزی ایران، از طرف قزوین و طالقان و دیلم، و انگیزه‌ی قیام او را نیز دفاع از حریم مقدس اسلام دانسته است. البته ما از این جهت که خطبه‌ی مزبور سند دارد یا ندارد، معارض دارد یا ندارد، صحیح است، یا صحیح نیست، کاری نداریم، ولی اگر بخواهیم این خطبه را جزء روایات مربوط به حسنی به حساب بیاوریم، شاید بتوان گفت: تنها حدیثی که در میان احادیث مربوط به «حسنى» از همه‌ی احادیث دیگر پیچیده‌تر، ابهام‌آمیزتر، و سؤال برانگیزتر است همین خطبه است. چه آنکه تاکنون احدی از دانشمندان نتوانسته است [صفحه ۳۴۴] راجع به این خطبه راه حل صحیحی ارائه دهد و پاسخ اطمینان‌بخش و قانع‌کننده‌ای را عرضه کند. به هر حال، ما شخصا در مورد خطبه‌ی مزبور نظر خاصی نداریم و تنها برای اینکه خوانندگان گرامی را در جریان عدم دلالت خطبه‌ی مذکور بر قیام سیدحسنى مورد بحث قرار دهیم، متن نوشته‌ی برخی از پژوهشگران واقع‌بین را که به نظر ما در این باره حق مطلب را ادا کرده‌اند در اینجا می‌آوریم و قضاوت را به خود خواننده واگذار می‌نمائیم. مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی صاحب کتاب «مهدی منتظر» در گفتاری که تحت عنوان «خروج سیدحسنى» در کتاب خود آورده است در این باره چنین می‌نویسد: «از جمله‌ی روایات شرقی رایت سیدحسنى است ولی آنچه در السنه و افوه مردم معروف است که سیدحسنى صاحب رایت خراسانی است برای او سندی ندیدم. مگر همان حدیثی که کتاب «الملاحم و الفتن» از کتاب نعیم بن حماد از حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی «شعیب بن صالح» نقل کرده که فرموده است: «جوانی از بنی‌هاشم از خراسان خواهد آمد و در جلو او شعیب بن صالح است». [۳۵۹]. این حدیث یعنی: حدیث امام باقر علیه‌السلام به علاوه‌ی اینکه صریح در حسنی نیست چندان اعتباری هم به سند او نیست. و از طرفی هم چون کتاب در نزد عموم متداول نبوده است بسیار بعید است که مستند او باشد. به علاوه احتمال می‌رود که همان «حسینی» باشد که قبلا ذکر شد» [۳۶۰]. وی سپس بعد از ذکر چند حدیث درباره‌ی «سیدحسنى» در مورد خطبه‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام در بصره چنین می‌نویسد: «و اما خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بصره که فرمود: «خروج می‌کند حسنى صاحب طبرستان...» ظاهرش آن است که مراد از او

دولت علویه‌ای است که در طبرستان -مازندران- تشکیل داده شد. زیرا سه نفر آنان حسنی بودند و آنان صاحب داعیه بودند و به خود دعوت می‌کردند، ساحت این حسنی -یعنی: سیدی که پیش از ظهور خواهد آمد- با فضل و کمالش از این اعمال بری می‌باشد. [صفحه ۳۴۵] بالجمله از اخبار به طور جزم نام حسنی و محل خروج او معلوم نمی‌شود و آنقدر که معلوم است آنست که خروج او از ایران است و اتباع او هم از دیالمه‌اند، و چنان ظاهر می‌شود که بیشتر سادات باشند» [۳۶۱].

حدیث: يلحقه الحسنی فی اثنی عشر الفا

مرحوم سید بن طاووس -علیه‌الرحمه- در کتاب «الملاحم و الفتن» در ضمن خطبه مفصلی که پیرامون خروج حضرت مهدی علیه‌السلام و تعداد یاران آن حضرت و اسامی آنها، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است جریان نهضت سیدحسنی، و بیعت نمودن وی با حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام را بدینصورت آورده است: «و یسیر بالجیوش حتی یترک وادی الفتن و یلحقه الحسنی فی اثنی عشر ألفا فیقول له أنا أحق بهذا الأمر منك فیقول له هات علامات داله، فیومی الی الطیر فیسقط علی کتفه و یغرس القضیب الذی بیده فیحضر و یعشوشب فیسلم الیه الحسنی الجیش و یكون الحسنی علی مقدمته» [۳۶۲] «سپس حضرت مهدی علیه‌السلام (بعد از قیام مکه و بیرون آمدن از حجاز بطرف عراق) با لشکرهای خود حرکت می‌کند تا اینکه (وادی فتنه‌ها) را پشت سر می‌گذارد [۳۶۳] آنگاه «سیدحسنی» با دوازده هزار نفر به آن حضرت ملحق می‌شوند و آن بزرگوار به (حسنی) می‌فرماید: من از تو به این امر (یعنی امامت و ریاست بر مردم) سزاوارترم، حسنی، در جواب می‌گوید: دلیل و برهان تو چیست علامات و نشانه‌هایی که دال بر ادعای تو باشد برای ما بیاور. پس آن حضرت به پرنده (ای که در هواست) اشاره می‌فرماید، پرنده بر کتف مبارکش فرود می‌آید، و عصای خود را در زمین می‌نشانند و آن عصا سبز می‌شود، یکنوع سبز شدنی که شاخ و برگ برمی‌آورد، آنگاه حسنی لشکر خود را تسلیم حضرت می‌نماید، و حسنی پرچمدار، و فرمانده لشکریان آن حضرت خواهد بود.» [صفحه ۳۴۶]

حدیث: أنا بن الحسن و أنا المهدي

یوسف بن یحیی شافعی، از دانشمندان قرن هفتم هجری نیز در ضمن حدیث مفصلی که درباره‌ی قیام حضرت «قائم علیه‌السلام» و جریان بیعت و اجتماع اصحاب آن حضرت در مکه، و قضیه‌ی خروج سفیانی و حرکت آن حضرت از مکه‌ی معظمه، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است، داستان بیعت «سیدحسنی» را با حضرت ولی‌عصر -عجل الله تعالی فرجه- اینگونه بازگو نموده است: «و تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القرى فی هدوء و رفق، و یلحقه هناك ابن عمه الحسنی، فی اثنی عشر ألف فارس، فیقول: یا بن عم، أنا أحق بهذا الجیش منك، أنا ابن الحسن، و أنا المهدي. فیقول المهدي علیه‌السلام: بل أنا المهدي. فیقول الحسنی: هل لك من آیه فنبایعك؟ فیومی المهدي علیه‌السلام، الی الطیر، فتسقط علی یده و یغرس قضیا فی بقعه من الأرض، فیخضر و یورق. فیقول له الحسنی: یا بن عم هی لك. و یسلم الیه جیشه و یكون علی مقدمته، و اسمه علی اسمه. [۳۶۴]. و لشکریان حضرت مهدی علیه‌السلام حرکت می‌کنند و شبانه بی‌سر و صدا به آرامی راه می‌روند تا اینکه به «وادی القرى» [۳۶۵] می‌رسند. در آنجا پسرعمویش «سیدحسنی» با دوازده هزار سوار به آن حضرت می‌رسد و عرضه می‌دارد ای پسرعمو من از تو به این لشکریان شایسته‌ترم، من فرزند امام حسن علیه‌السلام و من مهدی (هدایتگر) هستم. آنگاه حضرت مهدی علیه‌السلام در جواب او می‌فرماید: نه، بلکه مهدی منم، سپس «سیدحسنی» عرضه می‌دارد اگر تو مهدی هستی آیا حجت و نشانه‌ای داری که با تو بیعت کنیم؟ حضرت مهدی علیه‌السلام به پرنده (ای که در حال پرواز است) اشاره می‌کند، و پرنده بر روی دست حضرت می‌نشیند، و آنگاه عصائی را در زمین فرو می‌برد، و عصا سبز می‌شود و برگ برمی‌آورد. پس سیدحسنی می‌گوید ای پسرعمو تو از من شایسته‌تری و لشکریان خود را به آن حضرت تسلیم می‌کند، و خود در جلو آنها قرار می‌گیرد، و پرچمدار حضرت و پیشرو لشکریان آن حضرت خواهد

بود. و نامش نیز با نام حضرت مطابق است. [صفحه ۳۴۷] از جمله‌ی اخیر این روایت چنین فهمیده می‌شود که نام سیدحسنی «محمد» است و او یک انسان جنگجوی شجاعی است که خود در میدانهای جنگ حاضر است. و لذا در موقعیکه حضرت از مکه عازم عراق است به استقبال حضرت می‌رود و پس از ملاقات و گفتگو و تسلیم لشکریان، حضرت هم او را پرچمدار و فرمانده سپاهیان خویش قرار می‌دهد، و مطابق این روایت نظریات همه‌ی کسانی که گفته‌اند: شاید منظور از «حسنی» این است که نام وی «حسن» باشد نقش بر آب است زیرا این حدیث استفاده می‌شود که جناب سیدحسنی «محمد» نامیده می‌شود. توجه: در مورد حدیثی که درباره‌ی (سیدحسنی) از کتاب «عقدالدرر» از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل نمودیم اشکالی وجود دارد که گمان نمی‌رود بر احدی از اشخاص تیزبین مخفی بماند، و آن اشکال این است که: اگر مقصود از این حسنی که در روایت کتاب «عقدالدرر» تقریباً بنام او تصریح شده است رهبر اصلی نهضت و هدایت‌کننده‌ی پرچم‌های سیاه بسوی کوفه و عراق باشد که او شخصاً در بحبوحه‌ی جنگ و لشکرکشی بسوی عراق، و همچنین بعد از شکست لشکریان سفیانی در عراق، بطرف حجاز نمی‌رود تا در بین راه مدینه و شام با حضرت بیعت نماید و در آنجا از حضرت مطالبه‌ی دلیل و اعجاز کند و بعد از بیعت پرچمدار حضرت گردد. بلکه او چنانکه در روایات شیعه آمده است از کوفه بیعت خود را برای حضرت می‌فرستد و پس از آنکه ولی خدا حضرت حجه بن الحسن العسکری - ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - بکوفه نزول اجلال فرمود، طی یک مراسم ویژه با حضرت بیعت می‌نماید. و اگر مقصود از این حسنی که مطابق روایت کتاب عقدالدرر، نام وی (محمد) است سید دیگری باشد که سمت فرماندهی سپاه و ارتش و رهبری پرچم‌های سیاه را در میدان جنگ بعهده دارد، که او نیز مطابق برخی از روایات از کوفه به حجاز نمی‌رود، و بلکه در بیت‌المقدس با حضرت ملاقات خواهد نمود. بنابراین اگر ما بخواهیم روایت کتاب «عقدالدرر» را همانگونه که هست بپذیریم باید برای رفع اشکال مذکور جواب مناسبی پیدا کنیم. [صفحه ۳۴۸] بنظر نگارنده، با توجه به روایات فراوانی که در گذشته (در بخش دوم کتاب) درباره‌ی خروج پرچم‌های سیاه از مشرق و خراسان، از نظر خوانندگان گرامی گذشت، و همچنین روایاتی که درباره‌ی خروج سیدحسنی در صفحات آینده خواهیم آورد، چون مطابق این روایات نمی‌توان گفت: این سیدحسنی که در راه شام و مدینه با حضرت بیعت می‌نماید با آن سیدحسنی که از کوفه بیعت خود را برای حضرت می‌فرستد یکی است، از اینرو جواب مناسبی که از اشکال مذکور می‌توان داد این است که: اگر ما قائل شویم و بگوئیم: که رهبر اصلی نهضت و هدایت‌کننده‌ی پرچم‌های سیاه سید دیگری غیر از این سیدحسنی مورد بحث است چنانکه در بعضی روایات آمده است که: پرچمهایی از مشرق زمین آشکار می‌گردد و مردی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی: سیدی از بازماندگان آل محمد صلی الله علیه و آله آن پرچمها را رهبری می‌کند [۳۶۶] پس از این حدیث معلوم می‌شود که این سیدحسنی که نامش محمد است غیر از آن سید انقلابی مشرقی است و این سیدحسنی بعد از آن سید ظاهر می‌شود و بطرف حجاز می‌رود و در بین راه مدینه و شام با حضرت ملاقات می‌کند و از او مطالبه‌ی دلیل می‌نماید و چون حقیقت برای او آشکار شد تسلیم حضرت می‌گردد. و اما اگر بگوئیم: که مقصود از این حسنی در واقع همان سیدی است که پرچمها را از شرق بسوی کوفه و عراق رهبری کرده است، پس معنای ملاقات چنین کسی با حضرت مهدی علیه‌السلام با آنکه وی را ندیده‌اند است که: آن سید حسنی، و یا نماینده‌ی او در کوفه، یک گروه دوازده هزار نفری را بفرماندهی یکنفر از اشخاص قوی و شجاع و نیرومند که سید و حسنی و نامش «محمد» است برای یاری دادن و کمک رساندن به آنحضرت به استقبال وی می‌فرستد، و او را وکیل و نماینده‌ی خود قرار می‌دهد و به او سفارش می‌نماید که اول حضرت را آزمایش کند و از او دلیل و معجزه بخواهد و بصورت ظاهر در پیش روی افراد سپاه و لشکر درباره‌ی خلافت و امامت باوی به نزاع برخیزد و بالاخره پس از آنکه از امام معجزه و کرامت دید و برای او ثابت شد که وی حضرت مهدی علیه‌السلام است خود او و یارانش با حضرت بیعت [صفحه ۳۴۹] نمایند، و او نیز مطابق دستور عمل می‌کند و امام علیه‌السلام هم پس از انجام مراسم بیعت وی را فرمانده سپاه و پرچمدار خود قرار می‌دهد. در اینصورت وقتی که آن سید با تمام پیروان خود با آن

حضرت بیعت نمود، میتوان گفت: سیدحسنی بیعت خود را از کوفه برای حضرت فرستاده است. و البته عرفا هم مانعی ندارد که گفته شود، «سیدحسنی» با حضرت بیعت نموده است. زیرا اینگونه بیعت نظیر این است که بگویند: فلان کشور بوسیله‌ی فلان پادشاه فتح گردید، در صورتی که مسلم است خود پادشاه کاره‌ای نبوده و فتح، بوسیله‌ی سربازان و لشکریان و فرماندهان ارتش به دستور او صورت گرفته است. این چیزی است که نویسنده‌ی این سوره از حدیث کتاب عقداالدردر درک نموده و برخی از نویسندگان و پژوهشگران نیز در کتابهای خود به آن اشاره نموده‌اند. [۳۶۷] و البته دور هم نیست که حسنی لقب مجازی آن سید باشد و خدا داناتر است. ضمناً ناگفته نماند که مرحوم حائری یزدی در کتاب «الزام‌الناصب» ضمن خطبه‌ی بسیار مفصلی که بنام خطبه‌ی «البیان»، در شرح وقایع آخرالزمان از حضرت امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام نقل کرده است، جریان بیعت سیدحسنی با حضرت مهدی علیه‌السلام را به گونه‌ای آورده است که نظریه‌ی مؤلف را در مورد روایت کتاب عقداالدردر و روایت مرحوم سید بن طاووس - علیه‌الرحمه - تأیید می‌کند. زیرا معنای آخرین عبارت خطبه‌ی «البیان»، در مورد سیدحسنی، با معنای عبارت دو حدیث مذکور متفاوت است و از آن چنین فهمیده می‌شود که گویا کلمه‌ای از متن حدیث ساقط شده و این جمله که سیدحسنی با حضرت مهدی علیه‌السلام همانام است مربوط به سیدحسنی نیست بلکه مربوط به فرمانده سپاه سیدحسنی می‌باشد. اینک برای اینکه این مطلب به خوبی روشن شود آن قسمت از عبارت خطبه را که مربوط به سیدحسنی است عیناً از همان کتاب الزام‌الناصب نقل می‌کنیم. مؤلف کتاب نامبرده در دنباله‌ی خطبه «البیان» راجع به ملاقات و بیعت سیدحسنی با حضرت مهدی علیه‌السلام چنین می‌نویسد: [صفحه ۳۵۰] «فیقول الحسنی، الأمر لک، فیسلم و تسلم جنوده، و یکون علی مقدمته رجل اسمه کاسمه» [۳۶۸]. سپس سیدحسنی - بعد از مشاهده‌ی معجزه از آنحضرت - عرضه می‌دارد: تو از من شایسته‌تری و امر امامت با شماست. پس او تسلیم می‌شود و سپاهیان هم تسلیم می‌گردند، و فرمانده سپاهیان او مردی خواهد بود که با حضرت مهدی علیه‌السلام همانام است. اگر اندکی در جمله‌ی آخر این حدیث دقت کنید به خوبی درمی‌یابید که جمله‌ی آخر، مربوط به سیدحسنی نیست، بلکه مربوط به یک شخصیت جنگجوی مبارزی است که سمت فرماندهی و فرمانروائی سپاهیان حسنی را به عهده دارد. بنابراین با توجه به این مطلب که اکثر روایات صراحت دارند که بیعت سیدحسنی در کوفه انجام خواهد گرفت، اگر ما بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، باید بگوئیم: آنکس که در بین راه مدینه و شام با حضرت مهدی علیه‌السلام ملاقات و بیعت می‌نماید و پس از بیعت فرمانده سپاه آنحضرت می‌گردد شخص سیدحسنی نیست بلکه او فرمانده سپاه سیدحسنی است که در روایات به عنوان «شعیب بن صالح» معرفی شده است.

حدیث: کانی بالحسنی و الحسینی و قد قاداها

اشاره

مرحوم شیخ طوسی - رضوان الله علیه - در کتاب «غیبت» حدیثی را از «عمرو بن ثابت» از حضرت ابی‌جعفر (امام باقر علیه‌السلام) در مورد بیعت نمودن «سیدحسنی» با حضرت ولی‌عصر - عجل الله تعالی فرجه - در کوفه بدینصورت نقل کرده است: یدخل المهدی الکوفه، و بها ثلاث رايات قد اضطربت بینها، فتصفو له فیدخل حتی یأتی المنبر و یخطب، و لا یدری الناس ما یقول من البکاء، و هو قول رسول الله صلی الله علیه و آله کانی بالحسنی و الحسینی، و قد قاداها، فیسلمها الی الحسینی فیبایعونه! عمرو بن ثابت، از پدرش، از حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام در ضمن یک حدیث طولانی از آنحضرت روایت کرده است که فرمود: پس حضرت مهدی علیه‌السلام [صفحه ۳۵۱] وارد کوفه می‌شود، در حالی که در آنجا سه پرچم در اهتزاز است و در برابر حضرت تسلیم می‌گردند، و چون کوفه برای آن حضرت صاف گردید و پرچمها در برابرش تسلیم شدند، آن حضرت داخل کوفه می‌شود و به مسجد تشریف می‌برد و بالای منبر می‌رود و برای مردم خطبه می‌خواند و بقدری مردم از دیدن، و استماع سخنان حضرت گریه

می‌کنند که نمی‌دانند آن جناب چه می‌گوید. آنگاه امام باقر علیه‌السلام فرمود: (و هو قول رسول الله صلی الله علیه و آله: کأنی بالحسنى والحسینى. و قد قادها فیسلمها الی الحسینى فیبايعونه). و این است معنای فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: گویا من هم اکنون «سیدحسنى» و «حسینى» را می‌بینم که پرچمها را رهبری می‌کنند و هر دو صاحب پرچمند، و سید حسنى پرچمها را به سید «حسینى» یعنی حضرت مهدى علیه‌السلام، تسلیم می‌کند، و جمعیت حسنى و حسینى هر دو، با حضرت بیعت می‌کنند. [۳۶۹]. این حدیث در کمال صراحت به رهبری دو نفر سید، که یکی «سیدحسنى» و دیگری «سیدحسینى» باشد اشاره می‌کند، و بخوبی از آن فهمیده می‌شود که آن شخصیتی که به همراه سپاهیان و لشکریان از ایران به کوفه می‌رود و در آنجا منتظر می‌ماند تا حضرت ولّى عصر (ارواحنا له الفداء) بعراق و کوفه تشریف بیاورد و گویا ضمناً از طرف «سیدحسینى» نیابت دارد و پس از ورود حضرت، خود او و لشکریانش و تعداد دیگری از سپاهیان ایران زمین که در کوفه هستند و از پیروان سیدحسینى می‌باشند به متابعت از او با حضرت بیعت می‌نمایند، همان «سیدحسنى» مشهور است. ولّى صاحب کتاب صراط المستقیم که حدیث مذکور را بطور خلاصه از غیبت شیخ طوسی نقل کرده است این حدیث را بگونه‌ای دیگر آورده است که معنای آن در مورد «سیدحسنى» با معنای حدیثی که مرحوم شیخ در کتاب «غیبت» آورده است کاملاً متفاوت است. وی در کتاب «صراط المستقیم» حدیث مذکور را به نقل از غیبت شیخ طوسی - علیه‌الرحمه - چنین بازگو می‌کند. «یدخل المهدى علیه‌السلام الکوفه، فیخطب، و هو قول النبى صلی الله علیه و آله (کأنی بالحسنى، و [صفحه ۳۵۲] قد قادها، فیسلمها الحسینى، فیبايعوه». [۳۷۰]. حضرت مهدى علیه‌السلام وارد کوفه می‌شود، و خطبه می‌خواند و این است معنای فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: گویا من هم اکنون «سیدحسنى» را می‌بینم در حالی که پرچمها را رهبری می‌کند، و «سیدحسینى» آنها را تحویل می‌دهد و جملگی با حضرت مهدى علیه‌السلام بیعت می‌نمایند.

معنای حدیث

این حدیث که درباره‌ی سیدحسنى، از امام باقر علیه‌السلام روایت شده، و صاحب کتاب «صراط المستقیم» آنرا بطور خلاصه نقل کرده است با آنکه بگفته‌ی خود مؤلف، همان حدیث غیبت شیخ طوسی علیه‌الرحمه می‌باشد، با اینحال آنگونه که ملاحظه نمودید هم از نظر عبارت و هم از نظر معنا با نقل مرحوم «طوسی» فرق بسیار دارد. زیرا آنچه از عبارت حدیث «شیخ» استفاده می‌شود دو مطلب است. مطلب اول آنکه: رهبری پرچمها در طول دوران جنگ به عهده‌ی سیدحسنى، و حسینى، (یعنی: حضرت مهدى علیه‌السلام) است، و پس از آنکه هر دو بکوفه رسیدند حسنى پرچمها را به حضرت مهدى علیه‌السلام تسلیم می‌کند. و مطلب دوم آنکه: حسنى و حسینى، دو نفر «سید» هستند که این دو با کمک و مساعدت یکدیگر پرچمها را از شرق و ایران، رهبری می‌کنند و پس از آنکه سپاهیان ایران بر رهبری سیدحسنى وارد کوفه گردید و حضرت مهدى علیه‌السلام نیز بکوفه رسید حسنى پرچمها را تسلیم می‌کند و خود و یارانش با سایر کسانی که از پیروان سیدحسینى هستند با آن حضرت بیعت می‌نمایند، و دلیل این مطلب آنستکه: ضمیر متصل (ه) در (یبایعونه) به جمعیت سیدحسنى و سیدحسینى مربوط می‌شود. علیهذا: آنچه از حدیث کتاب «غیبت» استفاده می‌شود این است که: گوئی هدایت کننده‌ی پرچمها دو نفر سید است بنام «حسنى» و «حسینى» و رهبر اصلی نهضت «سیدحسینى» است، ولّى تسلیم کننده‌ی پرچمها «سیدحسنى» می‌باشد. و برعکس، آنچه از نقل «صراط المستقیم» فهمیده می‌شود این است که: رهبر واقعی نهضت و هدایت [صفحه ۳۵۳] کننده‌ی پرچمها همان «سیدحسنى» و آنکس که پرچمها را بامام زمان علیه‌السلام تحویل می‌دهد و با آنحضرت بیعت می‌نماید و سپاهیان و لشکریان هم به پیروی از او تسلیم حضرت می‌شوند «سیدحسینى» است.

نتیجه بحث

بنابراین آنچه از مفهوم این دو نقل متفاوت در مورد «سیدحسنی» و یا رهبری اصلی نهضت بدست می‌آید مختلف و متفاوت است، معلوم نیست که رهبر اصلی نهضت کیست و آنکه بکوفه می‌رود کدام است. و باز معلوم نیست که آیا «حسنی» خود شخصیت جداگانه و مستقلی است یا اینکه تحت فرمان «سیدحسینی» می‌باشد و همچنین معلوم نیست اگر واقعا «حسنی» و «حسینی» دو نفر سید هستند که از شرق و ایران پرچمها را رهبری می‌کنند کدامیک از آنها بکوفه می‌رود و با حضرت بیعت می‌نماید و کدامیک عازم شام و بیت‌المقدس می‌شود. بهر حال، روی این بیان و تحقیقی که درباره‌ی نقل «صراط‌المستقیم» و کتاب غیبت شیخ طوسی - علیه‌الرحمه - بعمل آمد در مورد اثبات وجود «سیدحسنی» نتیجه‌ی مطلوب بدست نمی‌آید. باز هم تأیید: اینک، باز هم برای اینکه به میزان اختلافی که در مورد کلمه‌ی «حسنی» در نسخه‌های مختلف کتابها روی داده است پی ببرید، حدیث دیگری را که مستقیما در رابطه با خروج سیدحسنی از امام صادق علیه‌السلام رسیده است و آنحضرت ضمن یک مصاحبه طولانی و سؤال و جوابی مفصل با یکی از یاران خاص خود بنام «مفضل» مشروحا پیرامون نهضت «سیدحسنی» سخن گفته است در اینجا می‌آوریم تا شاید بدینوسیله مشکل نهضت سیدحسنی، حل گشته و به نتیجه‌ی مطلوبی دست یابیم.

حدیث مفضل از امام صادق

اشاره

مرحوم علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در کتاب «بحارالانوار» ضمن حدیثی [صفحه ۳۵۴] مفصل و طولانی، از «مفضل بن عمر» از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام، جریان خروج سیدحسنی، و شرح قتل و کشتار عجیبی که بفرمان وی، برای بیرون راندن لشکریان سفیانی و پاک نمودن سرزمین مقدس ایران از لوٹ و وجود ظلمه و ستمگران انجام می‌شود، چنین آورده است: «ثم يخرج الحسنی الفتی الصبیح الذی نحو الدیلم! یصیح بصوت له فصیح یا آل‌أحمد أجبوا الملهوف، و المنادی من حول الضریح، فتجیبه کنوز الله بالطاقان، کنوز وای کنوز لیست من فضة و لا ذهب، بل هی رجال کزبر الحديد، علی البراذین الشهب، بأیدیهم الحراب، و لم یزل یقتل الظلمة حتی یرد الکوفه و قد صفا أكثر الأرض فیجعلها له معقلا - یتصل به و بأصحابه خبر المهدی علیه‌السلام، و یقولون: یابن رسول الله من هذا الذی قد نزل بساحتنا، فیقول: أخرجوا بنا الیه حتی ننظر من هو؟ و ما یرید؟ و هو والله یعلم انه المهدی، و انه لیعرفه، ولم یرد بذلك الأمر الا لیعرف أصحابه من هو؟» [۳۷۱]. آنگاه «سیدحسنی» آن جوانمرد زیبا روی (خوش سیما و خوش قیافه) که از طرف سرزمین دیلم، یعنی: از قزوین تا گیلان، پیدا می‌شود، قیام می‌کند و به آواز بلند و صدای رسا که همه‌ی مردم بشنوند فریاد برمی‌آورد که ای آل‌احمد (ای سادات و ای علمای مسلمانان) محزون، و مضطرب بی‌چاره‌ای را که از شما یاری می‌طلبد اجابت کنید: و این منادی و فریاد برآورنده در اطراف ضریح فریاد خواهد کرد. پس گنجهای خدا از طالقان او را اجابت خواهند نمود، آنها گنجهای هستند و چه گنجهایی!!! این گنجها از نقره و طلا نیست!! بلکه دلیر مردانی هستند که مانند پاره‌های آهنند، بر مرکبهای جنگی بسیار سخت تیره رنگ (سفید متمایل به سیاهی یا زرد متمایل به سیاه) سوار، و همه مکمل و مسلح اسلحه‌ها در دست دارند و پی در پی ستمگران را میکشند تا آنکه وارد کوفه می‌شوند، و بیشتر روی زمین، یعنی: سرزمین ایران را از وجود ظلمه پاک خواهد نمود، تا آنکه «کوفه» را محل اقامت و پایگاه نظامی خویش قرار خواهد داد. پس چون کوفه را محل اقامت خود قرار داد، خبر ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به او [صفحه ۳۵۵] می‌رسد: در این وقت اصحابش به او عرضه می‌دارند یابن رسول الله این چه کسی است که در قلمرو ما فرود آمده است؟ سید حسنی، در جواب اصحاب خود می‌گوید: بیائید با هم برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می‌خواهد. بخدا قسم که خود او می‌داند که او مهدی آل‌محمد صلی الله علیه و آله است

و بخوبی او را می‌شناسد ولی مقصودش از این حرف آن است که حقیقت آن حضرت را بر اصحاب خود آشکار ساخته و حضرتش را به پیروان خود بشناساند که او چه کسی است. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: پس سیدحسنى بیرون می‌آید و به آن حضرت می‌گوید: اگر تو راست می‌گویی که مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی پس عصای جدت پیغمبر، انگشتر، و برد، و زره او که موسوم به «فاضل» است، و عمامه مبارکش که آنرا «سحاب» می‌نامیدند، و اسبش که (یربوع) نام داشت، و شترش که آنرا (عصباء) می‌گفتند، و قاطرش که نام او (دلدل) بود، و حمارش که آنرا (یعفور) می‌نامیدند، و اسب اصیلش که بنام (براق) بود و هم چنین (مصحف) و «قرآنی» که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنرا جمع‌آوری کرده بود، کجاست؟ پس حضرت مهدی علیه‌السلام همه‌ی آنها را می‌آورد و به سیدحسنى نشان می‌دهد و آنگاه عصای پیغمبر را میگیرد و به سنگ سختی می‌زند و (عصا) ناگهان مانند درخت سبز می‌شود، و شاخه و ساقه می‌آورد، و مقصود سیدحسنى از این درخواست آنست که بزرگواری مهدی علیه‌السلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با آن حضرت بیعت نمایند. سپس سیدحسنى وقتی که آن کرامت و بزرگواری را از مهدی علیه‌السلام دیده می‌گوید: الله اکبر، یابن رسول الله دست مبارکتان را بدهید تا با شما بیعت کنیم، پس مهدی علیه‌السلام دست خود را دراز کرده و نخست سیدحسنى، و سپس سایر لشکریانی که با حسنى هستند با حضرت، بیعت می‌کنند مگر چهل هزار نفر که قرآنهائی با خود دارند و به «زیدیه» معروفند که این عده از بیعت نمودن با حضرت خودداری می‌ورزند و می‌گویند: این کار جز یک سحر بزرگ چیز دیگری نیست. و با این حرف دو لشکر بجان هم می‌افتند، و حضرت مهدی علیه‌السلام بطرف طایفه منحرفه (زیدیه) می‌آید و آنها را موعظه و نصیحت می‌نماید و ایشان را دعوت به آرامش [صفحه ۳۵۶] و پذیرش حق می‌نماید و تا سه روز به آنها مهلت می‌دهد ولی موعظه و نصیحت آن حضرت در آنها اثر نمی‌کند و بر سرکشی و کفر خود می‌افزایند، و حضرت مهدی علیه‌السلام هم به ناچار فرمان قتل همه را صادر می‌کند و همگی آنها کشته می‌شوند. «و آنگاه حضرت به اصحاب خود می‌فرماید: قرآنهائی آنها را برنارید و بگذارید تا باعث حسرت آنها گردد، همانگونه که آنرا تبدیل کردند و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند». [۳۷۲]. مرحوم سید نعمه‌الله جزائری - علیه‌الرحمه - متوفای سال ۱۱۱۲ هجری، معاصر علامه‌ی مجلسی - رحمه‌الله علیه - حدیث «مفضل» را بصورت مفصل‌تری نقل کرده است که چون حاوی نکاتی جالب و برجسته، و دارای مطالب بیشتری است لهذا قسمتی از متن عربی حدیث را که بسیار حساس، و مربوط به سیدحسنى و حرکت او بسوی کوفه و قتل و کشتار متجاوزین است در اینجا می‌آوریم، و ترجمه‌ی باقی حدیث را به دنبال آن تا آخر حدیث نقل می‌نمائیم. این مرد دانشمند در کتاب «الانوار النعمانیه» حدیث مفضل را درباره‌ی خروج سیدحسنى از امام صادق علیه‌السلام چنین آورده است: «ثم یرج الفتی الصبیح و هو الحسنی من نحو الدیلم و قزوین، فیصیح بصوت له فصیح یا آل محمد أجبوا الملهوف، فتجیبه کنوز الطالقان، و لا کنوز من ذهب و لا من فضة بل هی رجال کزیر الحدید، لکأنی أنظر الیهم علی البرازین الشهب بأیدیهم الحراب یتعاونون شوقا الی الحرب کما تتعاون الذناب، أمیرهم رجل من بنی تمیم، یقال له شعیب بن صالح، فیقبل الحسنی فیهم و وجهه کدائرة القمر فیأتی علی الظلمة و یقتلهم حتی یرد الکوفه، و قد جمع بها أكثر أهل الأرض». سپس آن جوانمرد خوشرو (نیکو منظر و خوش سیما) قیام می‌کند، و او حسنى است قیام او از جانب دیلم و قزوین است، به آواز بلند و صدای رسا که همه‌ی مردم بشنوند فریاد برمی‌آورد، ای آل محمد غمگین محزون و مضطرب بی‌چاره‌ای را که از شما یاری می‌طلبد، اجابت کنید، پس گنجهای طالقان او را اجابت [صفحه ۳۵۷] می‌نمایند، این گنجها از طلا و نقره نیست بلکه دلیر مردانی هستند که مانند پاره‌های آهنند. گویا من هم اکنون آنها را می‌نگرم که بر وسائط نقلیه‌ی جنگی بسیار سخت و قوی [۳۷۳] سوارند و همه مکمل و مسلح، اسلحه‌ها و ابزار جنگی خود در دست دارند (و در وقت حمله) همچنانکه گرگها فریاد برمی‌آورند، از شدت شوق، و اشتیاق به جنگ، فریاد می‌زنند، و فرمانروای آنان مردی از بنی تمیم است که به او (شعیب بن صالح) می‌گویند. و «حسنى» در میان ایشان (بدشمن) رومی‌آورد مانند دایره‌ی قمر (قرص ماه) پس آثار ظلم را دنبال، و ستمگران (متجاوز) را تعقیب می‌نماید و آنها را بقتل می‌رساند، و به پیش می‌رود تا اینکه وارد کوفه می‌شود، و این

در وقتی است که بیشتر اهل زمین در آنجا جمع شده باشند. آنگاه خبر ظهور مهدی علیه‌السلام به «سیدحسنی» و یارانش می‌رسد عرضه می‌دارند یابن رسول الله این کیست؟ که به قلمرو ما فرود آمده است، حسنی می‌گوید: بیائید با هم برویم و به بینیم او کیست، و چه می‌خواهد، و بخدا قسم که خود او می‌داند که او حضرت مهدی علیه‌السلام است و بخوبی او را می‌شناسد. پس حسنی به راه می‌افتد و در حالی که چهار هزار نفر که قرآن‌ها در گردن و عبا‌های پشمینه بر دوش دارند و شمشیرها و اسلحه‌های خود را حمایل کرده و در پیشاپیش او حرکت می‌کنند، می‌رود تا اینکه نزدیک لشکریان مهدی علیه‌السلام می‌رسد و می‌گوید: از این مرد پرسید که او چه کسی است؟ و چه مطلبی دارد؟ آنگاه یکی از یاران او بطرف لشکریان مهدی علیه‌السلام می‌رود و می‌گوید: ای لشکریانی که مابین ما حائل شده‌اید خداوند شما را زنده نگهدارد شما چه کسانی هستید؟ و بزرگ شما کیست؟ و چه می‌خواهید؟ آنگاه یاران مهدی علیه‌السلام می‌گویند این مرد مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است و ما یاوران او از جن و انس و ملائکه هستیم. سپس سیدحسنی می‌گوید: پس بین من و امیر خود خلوت کنید، و ما را تنها بگذارید. آنگاه مهدی علیه‌السلام بسوی او بیرون می‌آید و دو نفری در میان دو لشکر [صفحه ۳۵۸] می‌ایستند و حسنی، عرضه می‌دارد: اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی پس عصای جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتر، و (برد) و زره و عمامه‌ی او «سحاب» و اسب او، و شترش (غضباء) و قاطرش (دلدل) و حمارش (یعفور) و نجیش (براق) و تاج آن حضرت و همچنین قرآنی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدون تغییر و تبدیل آنرا جمع‌آوری نموده بود کجاست؟ پس مهدی علیه‌السلام تمام آن اشیاء را حاضر نموده و همه‌ی آنها را به سیدحسنی نشان می‌دهد. سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: و حضرت مهدی علیه‌السلام (خورجینی) بیرون می‌آورد که تمام موارث انبیاء (حتی عصای آدم و نوح، و ترکه‌ی هود و صالح، و مجمع ابراهیم، و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب، و عصا و تابوت موسی (که در آن ماترک و باقیمانده‌ی آنچه را که آل موسی هارون داشتند و ملائکه آنرا برمی‌داشتند و زره داوود، و عصا و تاج و انگشتر سلیمان، و رحل عیسی علیه‌السلام و میراث تمام پیامبران) در آن خورجین خواهد بود. آنگاه مهدی علیه‌السلام عصا را می‌گیرد و آنرا بر بالای سنگ سختی نصب می‌کند و آن عصا فوراً درخت بزرگی می‌شود بطوریکه بر تمام لشکریان حاضر سایه می‌افکند، در آنوقت سیدحسنی می‌گوید: الله اکبر، یابن رسول الله دست خود را دراز کنی تا با شما بیعت کنم، پس سیدحسنی، و تمام لشکریان او با آن حضرت بیعت می‌نمایند، مگر چهار هزار نفر که قرآنهائی در گردن دارند و عبا‌های پشمینه پوشیده‌اند و معروف به «زیدیه» می‌باشند، که این عده از بیعت با حضرت امتناع می‌ورزند، و می‌گویند: این کار جز یک سحر بزرگ چیز دیگری نیست، و با این حرف دو لشکر بجان هم می‌افتند، و حضرت مهدی علیه‌السلام بطرف گروه منحرف (زیدیه) می‌رود و آنها را موعظه و نصیحت می‌نماید و تا سه روز به ایشان مهلت می‌دهد، ولی موعظه و نصیحت آن حضرت در آنها اثر نمی‌کند، و آنان بر دوری و طغیان و سرکشی خود می‌افزایند. و حضرت مهدی علیه‌السلام هم بناچار، فرمان قتل همگی آنها را صادر می‌کند. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: گویا من هم اکنون به آنها نظر می‌افکنم که گوئی همگی کشته شده و در خون خود غلطیده‌اند، و قرآن‌ها نیز بخون آنها آغشته شده است، پس یکی از اصحاب آن حضرت می‌آید تا قرآن‌ها را بردارد ولی حضرت مهدی علیه‌السلام به او می‌فرماید: این قرآن‌ها را [صفحه ۳۵۹] بحال خود واگذارید، و بگذارید تا موجب حسرت آنها باشد، همچنانکه آنرا تبدیل کردند، و تغییر دادند، و تحریفش نمودند و به آنچه از احکام خدا در آن بود، عمل نکردند. [۳۷۴].

حدیث مفضل به روایت حسن بن سلیمان

و اینک بار دیگر حدیث «مفضل» از کتاب «منتخب البصائر» تألیف شیخ فاضل، حسن بن سلیمان حلی، شاگرد شهید اول، از علماء قرن نهم هجری که مرحوم علامه‌ی مجلسی علیه‌الرحمه، نیز قسمتی از حدیث مذکور را از آن کتاب نقل کرده است در اینجا می‌آوریم، تا علت اظهار نظرهای مختلفی که پیرامون وجود سیدحسنی، ابراز شده و همچنین اختلافاتی که در مورد کلمه‌ی

«حسنی» روی داده است بر خوانندگان محترم روشن شود. این دانشمند محترم حدیث «مفضل» را از حضرت صادق علیه‌السلام در کتاب «مختصر البصائر الدرجات» چنین آورده است: «خبر داد به من برادر رشید و صالح، محمد بن ابراهیم بن محسن عطار آبادی به اینکه این حدیثی را که ذکر خواهیم نمود بخط پدرش ابراهیم بن محسن (آن مرد صالح) را یافته است و آنگاه او خط پدرش را به من نشان داد و من هم نسخه‌ای از روی آن خط نوشتم، و صورت آن حدیث چنان است: «حسین بن حمدان از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنی، از ابی‌شعیب محمد بن نصیر، از عمر بن فرات، از محمد بن مفضل، از «مفضل بن عمر» روایت کرده است که مفضل گفت: حضور امام صادق علیه‌السلام عرض کردم. آیا برای مهدی منتظر علیه‌السلام که مردم در آرویش هستند وقتی هست؟ که مردم آنرا بدانند؟ و آنگاه این دانشمند بزرگوار آن حدیث مفصلی را که درباره‌ی مسائل مختلفی از «مفضل» از حضرت صادق علیه‌السلام رسیده است نقل می‌کند تا به اینجا که درباره حسنی می‌نویسد: «قال المفضل: ثم یكون ماذا یا سیدی؟ فقال: ثم یخرج الفتی الحسنی یصیح [صفحه ۳۶۰] من نحو الدیلم، فیصیح بصوت له، یا آل محمد أجبوا الملهوف، و المنادی من حول الضریح، فتجیبه کنوز الله بالطالقان کنوز لا- من ذهب و لا- من فضة بل رجال کزبر الحدید. لکأنی أنظر الیهم علی البرازین الشهب بأیدیهم الحراب یتعاوون شوقا الی الحرب کما تتعاو الذئاب، أمیرهم رجل من بنی تمیم، یقال له شعیب بن صالح، فیقبل الحسین علیه‌السلام فیهم وجهه کدائرة القمر، یروع الناس جمالا فیبقی علی أثر الظلمة فیأخذ سیفه الصغیر و الکبیر و الوضیع و العظیم، ثم یمسیر بتلك الرايات کلها حتی یرد الکوفه و قد جمع بها أكثر أهلها فیجعلها له معقلا، ثم یتصل به خیر المهدی علیه‌السلام فیقولون له یا بن رسول الله، من هذا الذی نزل بساحتنا فیقول الحسین علیه‌السلام أخرجوا بنا الیه حتی تنظروا من هو و ما یرید و هو یعلم والله انه المهدی علیه‌السلام و انه لیعرفه». [۳۷۵]. مفضل گفت ای آقای من، دیگر چه می‌شود، فرمود: سپس «سید حسنی» آن جوانمرد خوب روی نیکو منظری که از طرف «دیلم» فریاد برمی‌آورد، قیام می‌نماید و با صدائی که دارد فریاد برمی‌آورد: ای آل محمد غمگین محزون، و متأسف دردمند را اجابت کنید، و نداکننده از اطراف ضریح فریاد می‌کنند، پس گنجهای خدا در طالقان دعوت او را اجابت می‌کنند، آنها گنجهایی هستند که نه از طلا است و نه از نقره بلکه مردانی هستند مانند پاره‌های آهن!! گویا من هم اکنون آنها را می‌نگرم که بر مرکبهای بسیار سخت و قوی سوارند و ابزار جنگی خود در دست دارند و از شدت شوق و علاقه‌ای که به جنگ دارند همچون گرگهایی که در هنگام حمله فریاد برمی‌آورند، آنها نیز فریاد می‌زنند، فرمانروای آنان مردی از بنی تمیم است که به او «شعیب بن صالح» می‌گویند. پس «حسین علیه‌السلام» (دقت کنید) ظاهر می‌شود و باروئی که مانند دایره‌ی قمر (و قرص ماه) است در میان آنها رومی‌آورد، و مردم از هیبت و جمال او تعجب می‌کنند و یا از دیدن چهره‌ی جذاب و ملکوتی وی دچار ترس و وحشت می‌شوند و او آثار ظلم و ستم را دنبال، و ستمکاران را تعقیب می‌نماید، و شمشیر برنده‌اش کوچک و بزرگ و پست و شریف را می‌گیرد. [صفحه ۳۶۱] سپس او با تمام آن پرچمها، یعنی لشکریان، سیر می‌کند و حرکت می‌نماید تا اینکه وارد کوفه می‌شود و این در وقتی است که بیشتر اهل کوفه (که شاید منظور مردم عراق باشند) در آنجا جمع شده باشند، و او کوفه را محل استقرار خود قرار خواهد داد. آنگاه خبر ظهور مهدی علیه‌السلام به او می‌رسد عرضه می‌دارند ای فرزند رسول خدا این چه کسی است که در قلمرو ما فرود آمده است؟! «حسین علیه‌السلام» (دقت کنید) می‌فرماید: بیائید با هم بروید تا ببینید که او چه کسی است و چه می‌خواهد و او می‌داند بخدا قسم که او حضرت مهدی علیه‌السلام است و بخوبی او را می‌شناسد. سپس این دانشمند محترم بقیه‌ی حدیث را مانند «بحار» و «انوار النعمانیه» با تفصیل نقل نموده و در هر جائی که نام حسنی بوده است «بجز همان بار اول که نام حسنی را آورده است» در تمام موارد بجای حسنی «حسین علیه‌السلام» را نوشته است. و البته این، از سه حال خارج نیست یا اینکه این اشتباه از کاتب، و نسخه‌نویس اولی بوده و یا اینکه ایشان اشتباها حدیث را همانگونه که ملاحظه فرمودید بجای «حسنی» حسین علیه‌السلام را نوشته است و یا اینکه در واقع اصلا ثم یخرج الحسینی بوده است. در هر صورت مرحوم «عراقی» در کتاب «دارالسلام» درباره‌ی نوشته‌ی حسن بن سلیمان چنین می‌نویسد: مرحوم مجلسی (قدس سره) بعد از آنکه در بحار، این حدیث را از

مؤلفات بعضی اصحاب از حسین بن همدان به سند مذکور ذکر نموده، فرموده است که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب‌البصائر، حدیث مفضل را بدین صورت آورده است که: (خبر داد بمن محمد بن محسن... و سپس حدیث مفضل را ذکر نموده تا: گویا: جوانان طالقان را می‌بینم تا آخر فقره‌ی خروج حسنی) و در جمیع این فقره در عوض لفظ حسنی (حسین علیه‌السلام) ذکر نموده است. و از این طرز نقل چنان مستفاد می‌شود که آن شخص قیام‌کننده (حسین علیه‌السلام) است و تعبیر به «حسنی» در این روایت از کاتب بوده است، و مؤید این روایت است (در صورتی که مقصود، حسین علیه‌السلام باشد) بعض اخباری که در باب «رجعت» ذکر می‌شود. [۳۷۶]. [صفحه ۳۶۲] ضمناً ناگفته نماند که همین توضیح مرحوم عراقی سبب گردیده است که ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب علائم‌الظهور خود بگوید: «عبارات کتب درباره‌ی سیدحسنی مختلف است» و در نتیجه در آخر کتاب چنین نتیجه بگیرد که آن سید انقلابی قیام‌کننده بگفته‌ی کتاب «دارالسلام» بنقل از منتخب‌البصائر، «حسینی» است. در اینجا به تناسب بحث، این نکته را نیز اضافه می‌کنیم که در مورد حدیث «غیبت» شیخ طوسی هم، که از امام باقر علیه‌السلام آورده است (کأنی بالحسنی، و الحسینی، و قد قاداها فیسلمها الی الحسینی) مرحوم کاظمی نیز در بشاره‌الاسلام بجای حسنی و حسینی، حسن و حسین، آورده و اینگونه نوشته است (کأنی بالحسن و الحسین و قد قاداها فیسلمها الی الحسین علیه‌السلام). [۳۷۷]. و این خود بیانگر این واقعیت است که اصالتاً درباره‌ی احادیث مربوط به «حسنی» هرچه باشد خواه حسنی، و خواه حسینی، اشتباهی در کتابهای موجود فعلی رخ داده است. خواننده‌ی عزیز! این بود خلاصه و فشرده‌ی آن روایاتی که درباره‌ی «سیدحسنی» رسیده است، و این روایات نیز چنانکه ملاحظه فرمودید «حسنی» بودن آن سید انقلابی را اثبات نمی‌کند و بلکه آنگونه که در موارد مختلف توضیح دادیم بر اعتقاد به «حسینی» بودن وی می‌افزاید و البته روایات دیگری هم هست که نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد و ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم. اینک پس از نقل روایات مختلفی که درباره‌ی خروج «سیدحسنی» آوردیم، خوبست تحقیقات مختصری پیرامون برخی از لغات، و کلماتی که در حدیث «مفضل» در مورد نهضت خداپسندانه سیدحسنی آمده است انجام دهیم تا شاید بدینوسیله راهی برای شناخت واقعی، و انگیزه اساسی حرکت و نهضت ثمربخش وی پیدا کنیم.

معنای فتنی در لغت

در کتاب «مفردات راغب» پیرامون معنی کلمه‌ی (فتنی) چنین می‌نویسد: «فتنی» در لغت بمعنی تازه جوان است، در موارد استعمال این کلمه درباره‌ی دختر نیز [صفحه ۳۶۳] «فتات» می‌گویند، و بطور کنایه به غلام و کنیز (یعنی: برده) نیز گفته می‌شود. در کتاب «لسان‌العرب» در بحث مفصلی که پیرامون کلمه‌ی (فتنی) و توضیح و تشریح این کلمه، و معانی مختلف آن آورده است چنین می‌نویسد: (قتیبی) گفته است (فتنی) بمعنای جوان و تازه سن نیست، بلکه بمعنای انسان کامل و عاقل و شخص نیرومند و قوی و با شخصیت و خوش فکر و نیک اندیش است. [۳۷۸].

معنای فتنی در قرآن

با مراجعه به آیات مبارکات قرآن کریم، و ملاحظه‌ی معنی «فتنی» در این کتاب آسمانی، نیز همان معنایی که در کتب لغت آمده است بدست می‌آید، بعلاوه اینکه در موارد متعددی کلمه‌ی (فتنی) در قرآن کریم، به اشخاص (حر) و آزاد نیز اطلاق شده است و در این باره به ده‌ها آیه می‌توان استشهاد نمود که ما از میان همه‌ی آنها تنها دو آیه را بعنوان مثال می‌آوریم: ۱- قرآن کریم، در مورد بت‌شکنی حضرت ابراهیم (علی نبینا و آله و علیه‌السلام) چنین می‌فرماید: «قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم» انبیاء: ۶۰ یعنی: گفتند آزاد مردی را شنیده‌ایم ابراهیم نام که خدایان ما را به بدی یاد می‌کرد. ۲- درباره‌ی همسفر «موسی» که طبق گفته‌ی

مفسرین «یوشع بن نون» بوده است چنین می‌فرماید: «و اذ قال موسى لفتیه لا أبرح» کهف ۶۰ یعنی: و موسی به خدمتکار خود گفت من از اینجا نمی‌روم، در صورتی که خدمتگذار موسی، یوشع بن نون بوده است. و علت اینکه قرآن مجید، از او بعنوان (فتی) یاد نموده این بوده است که وی، خدمتگذاری حضرت موسی علیه‌السلام را پذیرا شده و از وی پیروی می‌کرده است تا از او علم و دانش بیاموزد. [۳۷۹]. جمع کلمه‌ی «فتی» (فتیان) و (فتیه) است مانند (و قال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم» یوسف ۶۲، یعنی: یوسف به غلامانش گفت سرمایه‌ی آنها را در بارهایشان بگذارید. و مانند (انهم فتیه آمنوا بر بهم و زدناهم هدی» کهف: ۳، یعنی: و آنها [صفحه ۳۶۴] جوانمردانی بودند که پیرو درگارشان ایمان آورده و ما بر هدایتشان افزودیم. [۳۸۰]. تردیدی نیست که در این آیات، که بعنوان نمونه آوردهیم معنای جوانمردی احساس می‌شود، در عین حال که برخی از آنها بطور کنایه در مورد خدمتکار استعمال شده است.

معنای فتی در حدیث

در مورد معنای «فتی» از کتب و آیات مبارکات قرآن که بگذریم، در اخبار و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز بمعنای جوانمرد و آزادمرد، و افراد مؤمن، و انسانهای خدانشناس استعمال شده است که برای نمونه به دو حدیث اشاره می‌کنیم: ۱- مرحوم صدوق - علیه‌الرحمه - در کتاب «معانی الاخبار» در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی کلمه‌ی «فتی» چنین می‌نویسد: «یک نفر (اعرابی) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که یک عبا رنگین (زیبا) پوشیده بود بطرف او بیرون آمد اعرابی با دیدن چنین پوشش زیبایی که بنظر او مخصوص جوانان بحساب می‌آمد، عرضه داشت: (یا محمد لقد خرجت الی، کأنک فتی) یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله شما در حالی بطرف من آمدید که گوئی یک انسان جوان تازه سن (و جوانمرد) هستید؟! فرمود: (نعم یا اعرابی أنا الفتی، ابن الفتی، اخ الفتی) بله، اعرابی، من خودم جوانمرد آزاده‌ام، پسر جوانمرد آزاده‌ام، و برادر جوانمرد آزاده‌ام. عرضه داشت: یا محمد! اما اینکه خودتان (فتی) یعنی. جوانمرد و آزاده‌اید درست و صحیح است اما چگونه فرزند فتی و برادر (فتی) هستید؟! فرمود: آیا نشنیده‌ای قول خدای تعالی را که می‌فرماید (قالوا سمعنا فتی یدکرهم یقال له ابراهیم انبیاء: ۶۰، یعنی گفتند آزادمردی را شنیده‌ایم ابراهیم نام که خدایان ما را بیدی یاد می‌کرد؟) من فرزند ابراهیم علیه‌السلام هستم، و ابراهیم جوانمرد بود، و اما اینکه گفتم من برادر جوانمردم، برای این است که: در روز (جنگ احد) منادی از آسمان ندا در دارد «لا- سیف الا ذوالفقار، و لا فتی الا علی» شمشیری نیست جز ذوالفقار، و جوانمردی نیست جز علی، پس علی برادر منست و من برادر علی علیه‌السلام هستم. [۳۸۱]. [صفحه ۳۶۵] ۲- در حدیث دیگری نیز که از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است، آن حضرت کلمه‌ی «فتی» را به «مؤمن» تفسیر فرموده است. محدث بحرانی، ذیل این آیه‌ی شریفه: (أم حسبت أن أصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا» کهف: ۹، چنین می‌نویسد: «سلیمان بن جعفر همدانی (نهدی خ) گفت: امام صادق علیه‌السلام بمن فرمود: ای سلیمان (فتی) چه کسی است؟ عرضه داشتم: قربانت گردم، کلمه‌ی «فتی» در نزد ما بمعنی جوان است، حضرت بمن فرمود: آیا ندانسته‌ای که تمامی اصحاب کهف، پیر بودند ولی خداوند آنها را بوسیله‌ی ایمانشان «فتیه» (جوانمردان) نامیده است. ای سلیمان: کسی که بخدا ایمان بیاورد، و متقی و پرهیزکار باشد جوانمرد است) [۳۸۲].

نتیجه

بنابراین با تحقیقات مختصری که در پیرامون معنی کلمه‌ی «فتی» بعمل آوردیم نتیجه‌ای که از مجموع معانی یاد شده، از لغت و حدیث، و «قرآن» بدست می‌آید این است که: کلمه‌ی «فتی» که در حدیث «مفضل» در مورد «سیدحسینی» بکار رفته است بمعنای

جوانمرد است نه بمعنای جوان، علیهذا کسانی که ترجمه‌ی لفظ (فتی) را در حدیث مذکور بمعنی جوان آورده‌اند، توجه نفرموده‌اند که ذکر کلمه‌ی (فتی) در حدیث مذکور از باب «لا فتی الا علی» است و در اینجا معنای مناسبش همان جوانمرد آزاده است.

آل به چه کسانی اطلاق می‌شود؟

حال که دانستیم (فتی) بمعنای جوانمرد و آزاده است باید ببینیم کلمه‌ی (آل) در لغت عرب به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ در مفردات راغب درباره‌ی کلمه‌ی «آل» چنین می‌نویسد: آل، مقلوب از «اهل» است، و مصغر آن «اهیل» می‌باشد، و فقط در اشراف و بزرگان بکار می‌رود، مثل -آل الله- در اشخاص ناشناس و زمان و مکان بکار نمی‌رود. در قرآن کریم نیز کلمه‌ی «آل» در مورد اشراف بکار رفته است، چنانکه می‌خوانیم: [صفحه ۳۶۶] آل موسی، آل هارون، آل ابراهیم، آل یعقوب، آل لوط و... کلمه‌ی «آل» در قرآن کریم در موارد متعددی استعمال شده است در خصوص غرق شدن «فرعون» و لشکریانش چنین آمده است «و أغرقنا آل فرعون و أتم تنظرون» بقره: ۵۰، در اینجا چنانکه ملاحظه می‌کنید از لشکریان فرعون به آل فرعون تعبیر شده است. لشکریان فرعون چون (پیرو) و هم عقیده او بودند از این جهت خانواده و اهل او حساب شده‌اند و این همان معنایی است که در لغت درباره‌ی اهل آمده است. [۳۸۳]. در لسان‌العرب، نیز درباره‌ی کلمه‌ی (آل) چنین می‌نویسد: والال: آل النبی صلی الله علیه و آله، یعنی: کلمه‌ی (آل) به آل پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته می‌شود. و هم چنین می‌نویسد: مردم درباره‌ی کلمه‌ی (آل) اختلاف کرده‌اند گروهی گفته‌اند: آل پیغمبر کسی است که از آن حضرت پیروی کند خواه از خویشاوندان او باشد یا نباشد، و آل پیغمبر خویشان نزدیک پیغمبرند، خواه از آن حضرت پیروی کنند یا نکنند و باز می‌گوید: برخی گفته‌اند: آل محمد صلی الله علیه و آله اهل دین محمد صلی الله علیه و آله است و در آخر سر می‌گوید: و آل الرجل، ایضا، أتباعه. یعنی آل هر کس پیروان او، و ملت او هستند. [۳۸۴]. علی هذا، روی این بیان، جمله‌ی (یا آل احمد) و یا اینکه (یا آل محمد صلی الله علیه و آله) که در حدیث «مفضل» درباره‌ی سیدحسنی آمده است، جمله‌ای است که سیدحسنی، در موقع قیام، و هنگام نخستین روزهای نهضت، پس از گذشت سالها، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بکار می‌برد، و بنابراین از همان نخستین روزی که «سید» قیام می‌کند و علیه ظلم و ستم بپا می‌خیزد و از مردم برای نصرت دین خدا یاری می‌طلبد، همه‌ی مردم، و مسلمانان جهان را مورد خطاب قرار می‌دهد و فریاد برمی‌آورد که ای سادات، ای علماء ای مردم دنیا، ای مسلمانان، ای بزرگان دین، بفریاد برسید که اسلام از دست رفت!!!! این، آن چیزی است که از جمله‌ی (یا آل محمد) استفاده می‌شود، و اگر نه مقصود از آل: (در اینجا پس از گذشت سالها از رحلت رسول گرامی و عدم وجود اهل بیت آن حضرت) سادات و علماء و بزرگان و مسلمانان باشند، چه معنای دیگری برای جمله‌ی (یا آل محمد) می‌تواند پیدا کرد. [صفحه ۳۶۷]

مضطر بی چاره کیست؟

به حسب ظاهر آنچه از صدور، و ذیل حدیث استفاده می‌شود، و خود سیاق عبارت حدیث گواهی می‌دهد، تمامی مطالب حدیث در رابطه با خروج سیدحسنی است و از اینرو آن مضطر بی چاره‌ای که از مردم یاری می‌طلبد تا به نصرت دین خدا برخیزند خود سیدحسنی است، و اینکه برخی گفته‌اند: اجابت کنید دعوت آنکس را که از غیبتش متأسف بودید و «ملهوف» یعنی غمگین محزون را امام زمان صلوات الله و سلامه علیه دانسته‌اند، با جریان اصل نهضت سازگار نیست. زیرا تمام آن جریانات و وقایع و حوادث، و رویدادهای دردناکی که بر ضد اسلام انجام می‌شود و باعث تأسف و تألم و ناراحتی (سیدحسنی) می‌گردد و در نتیجه به قیام او برای برانداختن نظام ظلم طاغوتی منجر می‌شود همگی در ایران است. و برای همین است که «سید» نشست، و ساکت

بودن، و مهر سکوت بر لب زدن را جایز نمی‌شمرد، و با فریاد بلند و رسا که همه‌ی جهانیان بشنوند فریاد برمی‌آورد، و همه‌ی مسلمانان را بیاری می‌طلبد، و بخصوص از بزرگان و علماء می‌خواهد تا برای نجات اسلام فکری کنند. [۳۸۵].

ضریح، کدام ضریح است؟

در جمله‌ی عربی متن حدیث که آمده است (و المنادی من حول الضریح) نکته دقیقی است که نیاز ب فکر و اندیشه دارد، و گرچه بطور دقیق نمی‌توان این ضریح را مشخص کرد، ولی با توجه به منطقه‌ی معینی که امام علیه‌السلام تعیین فرموده، و خروج سیدحسنی را از ناحیه‌ای بنام قزوین و طالقان دانسته است چنین فهمیده می‌شود که آن ضریح نیز، باید در همین منطقه نامبرده باشد. برخی از دانشمندان مانند، ناظم‌الاسلام کرمانی در این باره چنین ابراز عقیده کرده است که شاید مراد از ضریح (حرم مطهر حضرت عبدالعظیم باشد) وی در این باره با اتکاء به حدیث مفضل، چنین می‌نویسد: [صفحه ۳۶۸] «از پاره‌ای از اخبار استفاده می‌شود در هنگامی که «حسنی» از طرف دیلم خروج کند و یاری طلبد از اطراف ضریح، او را جواب دهند، یا آنکه از اطراف ضریح مردم را به او دعوت کنند. شاید مراد از ضریح (حرم مطهر حضرت عبدالعظیم باشد) که از فتنه و سختی، جمعی از مؤمنین، از کثرت ظلم، به آن مکان مقدس پناه برند، و در آنوقت صدای «سیدحسنی» از طرف طالقان، و قزوین، و دیلم بلند شود که بفریاد برسید «ملهوف» را و یاری کنید آل محمد صلی الله علیه و آله را». مؤلف: گرچه این اظهار نظر تا اندازه‌ای قابل قبول است، ولی آنچه حدیث می‌گوید: غیر از آن چیزی است که ناظم‌الاسلام کرمانی گفته است، چه آنکه جمله‌ی عربی حدیث که می‌گوید: «و المنادی من حول الضریح» در رابطه با فریاد انقلابی خود سیدحسنی است، نه اینکه مردم را به او دعوت کنند و یا «مردم» از اطراف ضریح او را جواب دهند. زیرا حدیث می‌گوید: «منادی» یعنی: (فریاد برآورنده) در اطراف ضریح فریاد خواهد کرد، و این منادی، و فریاد برآورنده بدون تردید خود همان سید است. اما اینکه این دانشمند، گفته است: (شاید مراد حرم حضرت عبدالعظیم باشد) ضرورتی ندارد که این حرم، حرم حضرت عبدالعظیم باشد، شاید جای دیگر و حرمی دیگر باشد و شاید هم مقصود: (حرم حضرت معصومه علیهاسلام) در شهر مقدس «قم» باشد که پیغمبر گرامی اسلام درباره‌اش فرموده است: «شبی که مرا به آسمانها بردند نظرم بر بقعه‌ای از زمین جبل افتاد که سرخ رنگ، و زمین آن از زعفران نیکوتر و بوی آن از مشک خوشبوتر بود، پرسیدم جبرئیل: این چه سرزمینی است؟ جوابداد این سرزمین شیعیان تو و شیعیان پسر عمت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و صورت شهریست که آنرا «قم» می‌نامند» [۳۸۶]. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: «چون فتنه، و هرج و مرج ظاهر شود (و آشوب همه‌ی شهرها را فراگیرد) در آنوقت سالمترین شهرها، شهر مقدس «قم» است و «قم» شهری است که از آن یاوران کسی که بهترین مردم است (یعنی حضرت مهدی علیه‌السلام) از لحاظ پدر و مادر و جد، و جده، و عمو [صفحه ۳۶۹] و عمه از آن شهر بیرون می‌آیند و آن، جائی است که جبرئیل در آن جا فرود آمده است» [۳۸۷]. و امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «هرگاه به شما (شیعیان) رنج و بلائی رسید، و فشارها و سختیها از هر سو بسوی شما روی آورد، پس بر شما باد که به شهر مقدس «قم» روی آورید، چه آنکه «قم» مأوای فاطمیان، و جایگاه آسایش و محل راحتی مؤمنان است. [۳۸۸]. و یکبار که در محضر حضرتش از فتنه‌های بنی‌عباس و ظلم و ستم آنان سخن بمیان آمد، کسانی که در حضور آن حضرت بودند عرضه داشتند یا بن رسول الله جانهای ما فدای تو باد! وقتی چنین روزگاری فرا رسید گریزگاه کجاست؟ فرمود: از عراق به کوفه و حوالی آن، و به «قم» و اطراف آن [۳۸۹]. و زمانی دیگر که گروهی از اصحاب و یاران حضرتش در محضرش نشسته بودند ناگهان، این آیه شریفه را تلاوت فرمود (فاذا جاء وعد اولیئنا بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعدا مفعولاً)؛ هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، مردانی پیکارگر را بر شما (یهود) می‌فرستیم تا سخت شما را در هم بکوبند و حتی برای بدست آوردن مجرمان خانه‌ها را جستجو کنند و این وعده‌ای است قطعی». [۳۹۰]. عرض کردند قربانت گردیم یا بن رسول الله: این بندگان کیانند؟ و چه طایفه‌ای هستند؟ حضرت تا سه بار فرمود: (هم والله

اهل قم) (هم والله اهل قم) (هم والله اهل قم) بخدا قسم آنها اهل قم هستند، بخدا قسم آنها اهل قم هستند، بخدا قسم آنها اهل قم هستند. [۳۹۱]. و امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در حدیثی که از آن حضرت روایت شده فرموده است: [صفحه ۳۷۰] «رجل من اهل قم، يدعو الناس الى الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لا تزلهم الرياح العواصف، و لا يملون من الحرب، و لا يجبنون و على الله يتوكلون، و العاقبة للمتقين» [۳۹۲]. مردی از سرزمین قم قیام می‌کند، و مردم را بسوی «حق» دعوت می‌نماید، گروهی در اطراف او جمع می‌شوند که مانند پاره‌های آهنند، بادهای تند و شدید و سهمگین آنها را دچار لغزش نمی‌سازد، از جنگ و نبرد خسته نمی‌شوند و ترسی بخود راه نمی‌دهند، فقط بر خدا توکل می‌کنند، و پیروزی نهائی از آن تقوی پیشگان است. بنابراین با توضیحاتی که داده شد می‌توان گفت: آن ضریحی که امام صادق علیه‌السلام از آن سخن گفته و فرموده است: منادی در اطراف ضریح ندا خواهد کرد، آن ضریح، همان ضریح مقدس، و مرقد پاک و مطهر حضرت معصومه علیها‌السلام است و البته دور هم نیست که همان احتمال ناظم‌الاسلام کرمانی در رابطه با خروج سیدحسینی مطابق با واقع باشد.

مقصود از طالقان کدام طالقان است؟

و اما «طالقان» که در حدیث مفضل آمده است دعوت سیدحسینی را گنجینه‌های خدا در طالقان اجابت می‌نمایند، باید توجه داشت که این نام، نام دو منطقه می‌باشد. یکی طالقانی است که در سرزمین خراسان بین مرو رود و بلخ قرار گرفته، و دیگری طالقانی است که در میان قزوین و ابهر واقع شده است. و ظاهراً مقصود از این «طالقان» که در حدیث مربوط به سیدحسینی آمده است، طالقان قزوین است نه طالقان خراسان. در این زمینه مرحوم علامه‌ی فقیه، قاضی سید نورالله شوشتری شهید سال ۱۰۱۹ هجری قمری در کتاب «مجالس المؤمنین» چنین می‌نویسد: صاحب کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی در کتاب خود گفته است که «طالقان» نام دو بلده می‌باشد؛ یکی طالقانی است که در خراسان است، و دیگری [صفحه ۳۷۱] طالقانی است که در بین قزوین و ابهر واقع شده و آن چند دهکده است که نام طالقان بر آنها اطلاق می‌شود، و صاحب بن عباد مشهور، و پدر او عباد بن العباس بن عباد ابوالحسن طالقانی از اکابر آنجاست. سپس آن مرحوم به سخن خود چنین ادامه می‌دهد: و مخفی نماند که اهالی ولایت طالقان قزوین، همیشه از محبان شاه ولایت بوده‌اند و از ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام در فضیلت این طالقان و اهالی آنجا احادیث بسیاری وارد شده، و در بیان احوال صاحب‌الزمان علیه‌السلام از کتاب «کشف الغم» مسطور است که: «روی ابن اعثم الکوفی، فی کتاب الفتوح عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: ويحا للطلالقان، فان لله تعالى بها كنوزا ليست من ذهب و لا فضة و لكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته، و هم أنصار المهدي عليه السلام في آخر الزمان» «ابن اعثم کوفی در کتاب «فتوح» از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: خوشا به حال طالقان. در طالقان برای خدای تعالی گنج‌هایی است که از سیم و زر نیست. و لکن مردان مؤمن و دانشوری هستند که خدا را آنگونه که باید بشناسند شناخته‌اند، و آنان یاوران حضرت مهدی علیه‌السلام در آخرالزمان می‌باشند» [۳۹۳].

شعیب بن صالح کیست؟

اشاره

هر چند که در بخش پنجم کتاب بطور شایسته و مفصل درباره‌ی «شعیب بن صالح» و نقش مدیریت او در اداره‌ی جنگ و لشکرکشی بسوی عراق، و شکست لشکریان سفیانی بدست توانای وی بحث و گفتگو خواهیم نمود، ولی در عین حال در اینجا نیز

برای اینکه خوانندگان عزیز به هویت این انسان انقلابی پی برده و با شخصیت و عظمت وی تا اندازه‌ای آشنائی پیدا کنند، به شرح حال مختصری از حالات او در زمان جنگ تا هنگام پیروزی اشاره می‌کنیم. [صفحه ۳۷۲] آنگونه که از حدیث مفضل بن عمر، بنا به نقل کتاب مختصر بصائرالدرجات و بسیاری از احادیث دیگر استفاده می‌شود «شعیب بن صالح» سیدی هاشمی است که در دوران نهضت «سیدحسنی» فرمانده سپاه، و پرچمدار، و پیشرو لشکریان، و هدایت کننده‌ی پرچم‌های سپاه بسوی عراق است، و او یک انسان مجاهد مبارز، و شخصیت رشید و دلاوری است که بر اثر رشادتها و پایمردیها و مقاومت‌های کم‌نظیرش در جنگ، و شکست لشکریان سفیانی، پس از پیروزی و بیعت نمودن با امام زمان علیه‌السلام فرمانده سپاه، و یا پرچمدار حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود. و او دلیر مرد آزاده‌ای است که از خراسان، یعنی: از ایران پیدا می‌شود و در موقع جنگ سپاهیان را رهبری می‌کند و با لشکریان سفیانی می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد، و زنانی که در کوفه و نجف به اسارت لشکریان سفیانی درآمده‌اند آزاد می‌سازد، و سپس حضور حضرت مهدی علیه‌السلام شرفیاب می‌شود و تسلیم حضرت می‌گردد، و به خاطر ایمان و فداکاریها و شجاعت‌های بی‌نظیرش در صف فرماندهان رده‌ی بالا در سپاه حضرت ولی‌عصر -عجل الله تعالی فرجه- قرار می‌گیرد.

دو نکته مهم

در اینجا بی‌مناسبت نیست به این نکته اشاره می‌کنیم که در مورد خروج سیدحسنی و رابطه او با «شعیب بن صالح» و برخی از حوادث که در دوران سیدحسنی بوجود می‌آید و منجر به جنگ و لشکرکشی به عراق می‌گردد و سرانجام، جریان کار به نفع سیدحسنی و شکست نیروهای متجاوز سفیانی و بیعت سیدحسنی در کوفه با حضرت مهدی علیه‌السلام خاتمه می‌یابد، دو نکته جلب نظر می‌کند که بسیار حائز اهمیت و توضیح آن برای فهم روایات مربوط به سیدحسنی به ویژه حدیث «مفضل» کاملاً ضروری است. نکته‌ی اول: نکته‌ی اول این است که: این مطلب به ذهن هر صاحب نظری می‌آید که راستی چرا و به چه علت سیدحسنی بعد از قیام و به دست گرفتن قدرت در ایران، به طرف کوفه [صفحه ۳۷۳] می‌رود و پی در پی گروهی را که در حدیث «مفضل» به عنوان ظلمه از آنها یاد شده است به قتل می‌رساند؟! آیا مقصود او از این کشت و کشتار، کشورگشائی و نمایش قدرت و تسخیر آب و خاک دیگران و بهم زدن اسم و آوازه و کسب شهرت در جهان است؟! او اگر مقصود او این نیست - که واقع مطلب هم همین است - پس چرا در همه‌ی روایات اسلامی که از قیام دلاورانه‌ی مردم مسلمان ایران به رهبری این سید والامقام سخن رفته است در همه جا از قتل و کشتار نیز سخن به میان آمده است؟! به نظر قاصر نویسنده‌ی این سطور، آنچه در اینجا در پاسخ پرسشهای فوق به طور خلاصه می‌توان گفت این است که: واقع مطلب گرچه بسیاری از قضایای مربوط به سیدحسنی بخصوص مسأله‌ی کشتار ستمگران که در حدیث «مفضل» آمده است برای ما به درستی روشن و معلوم نیست ولی پس از تأمل کامل در جمیع روایات مربوطه و از مجموع قرائن چنین فهمیده می‌شود که: عمده‌ترین مسأله‌ای که باعث این کشتار می‌شود - در هر زمانی که چنین حادثه‌ای روی دهد - و سیدحسنی هر کسی که باشد، و در هر زمانی که قیام کند، و از هر منطقه‌ای که ندای وحدت و ترقی خواهی و استقلال سر دهد، چون طبق حدیث مفضل، فریاد و اسلامای این سید بزرگوار از ایران بلند می‌شود همان موضوع قیام و فریاد اسلام خواهی وی، و تجاوز لشکریان سفیانی به عراق و کشت و کشتار شیعه و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در عراق، و همچنین تجاوز به ایران، و دفاع سرسختانه‌ی ایرانیان در برابر تهاجم تجاوزکارانه‌ی نیروهای سفیانی و عقب راندن آنها از سرزمین اسلامی ایران و عراق به رهبری سیدحسنی است. و از همین جهت است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: او پیوسته ستمگران را می‌کشد تا به کوفه برسد. بنابراین بر اساس توضیح یاد شده، هدف «سیدحسنی» از تعقیب دشمن و کشتار ظلمه و ورود به کوفه، نه کشورگشائی و قدرت‌طلبی است و نه هم کسب اسم و آوازه و شهرت است، بلکه هدف واقعی او دفع تجاوز و سرکوبی متجاوز، و

از بین بردن ریشه‌ی فساد و عامل اصلی تشنج و ایجاد آرامش و امنیت در منطقه می‌باشد. [صفحه ۳۷۴] نکته‌ی دوم: نکته‌ی دوم این است که: گرچه همانگونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند روایات مربوط به سیدحسنی تا حدی پیچیده و ابهام‌آمیز است، و با آنهمه اهمیتی که از طرف دانشمندان برای شناخت نسب واقعی آن بزرگوار به عمل آمده هرگز نتیجه‌ی روشنی به دست نمی‌آید ولی با این همه اگر حدیث «مفضل» را به عنوان جامع‌ترین و کامل‌ترین و صحیح‌ترین حدیثی که درباره‌ی قیام سیدحسنی وارد شده بپذیریم، و همانگونه که در آن حدیث آمده است «شعیب بن صالح» را هم مقدمه لشکر و فرمانده سپاه سیدحسنی بدانیم، همه‌ی روایات یاد شده با همه‌ی اختلافاتی که در آنها رخ داده است قابل توجیه است. زیرا: طبق روایات وارده یعنی تمام روایاتی که در مورد خروج پرچم‌های سپاه از طرف مشرق و خراسان و در مورد خروج سیدحسنی و شعیب بن صالح رسیده است، این شعیب بن صالح است که سپاه سفیانی را شکست می‌دهد و این شعیب بن صالح است که به کوفه می‌رود و این شعیب بن صالح است که به بیت‌المقدس می‌رسد و این شعیب بن صالح است که پرچمدار حضرت مهدی علیه‌السلام است، و این شعیب بن صالح است که مطابق برخی از روایات بین رکن و مقام با حضرت بیعت می‌نماید، و این شعیب بن صالح است که ماهها در محضر حضرت بقیه‌الله -عجل الله تعالی فرجه الشریف- با دشمنان می‌جنگد، و این شعیب بن صالح است که مطابق برخی از روایات با حضرت مهدی علیه‌السلام همنام است. پس با پذیرش مقام فرماندهی «شعیب بن صالح» و نمایندگی او از طرف سیدحسنی -اگر حسنی در روایت صحیح باشد- همه‌ی اختلافاتی که در روایات مربوط به حسنی وجود دارد از میان برداشته می‌شود، و جای هیچ گونه شک و تردید برای احدی باقی نمی‌ماند که به هر صورت آن سیدی که از طرف مشرق و یا خراسان و یا از ناحیه‌ی قزوین و طالقان و دیلم در قلب ایران قیام می‌کند و در کوفه با حضرت بقیه‌الله -عجل الله تعالی فرجه الشریف- بیعت می‌نماید، و یا از کوفه بیعت خود را برای آن حضرت می‌فرستد هر کس که باشد خواه به عنوان حسنی، خواه به عنوان حسینی و خواه به عنوان خراسانی، قیام او یکی از علامات بسیار نزدیک به ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- می‌باشد. [صفحه ۳۷۵] زیرا: اگر در واقع آن سید انقلابی «حسینی» باشد که در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام ولو بصورت تردید- به خروج مردی از اولاد امام حسن علیه‌السلام قبل از ظهور اشاره شده، و مطابق حدیث «مفضل» که ما آن را از چندین منبع موثق حدیث نقل نمودیم «شعیب بن صالح» به عنوان امیر لشکر یا فرمانده سپاه وی معرفی گردیده است. و اگر در واقع آن سید انقلابی «حسینی» باشد که باز هم در بعضی از اخبار به خروج مردی از اولاد امام حسین علیه‌السلام تصریح گردیده که بصورت ظاهر و آنچه از روایات استفاده می‌شود مقصود از او همان جناب هاشمی خراسانی مشهور است و روایاتی که درباره‌ی خروج او از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و برخی از صحابه و تابعین رسیده است افزون از شماره، و باز هم از «شعیب بن صالح» به عنوان مقدمه‌ی لشکر و امیر سپاه سخن رفته است. و تعجب آور اینکه: همانگونه که در اول بحث، درباره‌ی حسنی و خراسانی به تفصیل سخن گفتیم، اگر ما بخواهیم سیدحسنی و خراسانی را دو نفر سید مستقل بدانیم که پیش از ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام در ایران قیام می‌کنند و زمام امور کشور را به دست می‌گیرند، باز هم طبق روایات وارده «شعیب بن صالح» امیر لشکر و فرمانده سپاه هر دو نفر محسوب می‌شود، مگر اینکه قائل شویم که حسنی و خراسانی، یا حسینی و خراسانی، و یا سیدهاشمی، همه‌ی اینها عنوانی است برای سیدحسنی که البته بسیار بعید است. زیرا: آنچه از مجموع روایات وارده استفاده می‌شود این است که نخست انقلابی در ایران رخ می‌دهد و سپس در اوائل ظهور سیدحسنی -یا حسینی- به اختلاف روایات، پرچم هدایت را به اهتزاز درمی‌آورد و با اهل فتنه می‌جنگد و به عراق می‌رود و سپاه تجاوزگر سفیانی را از پای درمی‌آورد. به طور خلاصه، همانگونه که توضیح دادیم با پذیرش مقام فرماندهی «شعیب بن صالح» همه‌ی اختلافاتی که در روایات مربوط به «حسینی» به چشم می‌خورد، به آسانی حل می‌شود، و گره مشکل موجودی که راجع به شناخت «سیدحسنی» برای بسیاری از محققان و مؤلفان و پژوهشگران بصورت یک معمای لاینحل و پیچیده درآمده است، گشوده می‌گردد. و هر چند که حسنی بودن یا حسینی بودن آن سید انقلابی باز هم در پشت پرده‌ی [صفحه ۳۷۶] ابهام باقی می‌ماند ولی به

هر حال: این مطلب به خوبی روشن می‌شود که بالاخره، «سیدحسنی» و یا جناب سیدخراسانی، غیر از هاشمی خراسانی صاحب اصلی انقلاب است که از او حسنی و این حسینی است. و او در اوائل ظهور با سفیانی درگیر می‌شود و این پیش از ظهور دست به انقلاب می‌زند و در میان همه‌ی ناباورها رژیم چند هزار ساله‌ی پادشاهی را سرنگون می‌سازد. و باز این نکته نیز روشن می‌شود که ظاهراً، اکثر دانشمندان بر اثر اختلافات و تعارضات و تشابه روایات به یکدیگر، روایات مربوط به این دو شخصیت را به هم خلط نموده و همه را بر قیام یک سید انقلابی قبل از ظهور حمل نموده‌اند، در صورتی که بسیاری از روایات نشانگر این واقعیت است که آنچه موجب بروز برخی از حوادث، بخصوص مسأله‌ی جنگ و درگیری بین دو کشور همسایه عراق و ایران می‌گردد، تنها یک عامل دارد و آنهم قیام دلاورانه‌ی ملت قهرمان ایران به رهبری سیدی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام و تجاوز عراق به حریم یک کشور انقلابی در حال انقلاب است. اینک برای دست‌یابی به نتیجه‌ی قطعی، بحث را با مطالب دیگری در همین رابطه دنبال می‌کنیم.

چه کسی صاحب اصلی انقلاب است؟

پاسخ قطعی این پرسش با روایاتی که متذکر شدیم بسیار سخت و مشکل است و فقط ممکن است همان اظهار نظر «ناظم‌الاسلامی کرمانی» گامی بسوی حقیقت بوده و روزنه‌ی امیدی به روی خواننده بگشاید. آنجا که می‌گوید: پس قدر متقین این است که: سیدی از اولاد فاطمه علیها‌السلام از طالقان و دیلم خروج کند و ایران را از شر کفار نجات دهد، و اسلام را قوت دهد اهل ایران را از شر سلطنت و ضررهای سلاطین و ظلمه آسوده کند خواه حسنی باشد خواه حسینی. شاید این نظریه برای کسانی که تشنه‌ی حقد و می‌خواهند واقعا آن سید بزرگ و انقلابی را بشناسند تا از او پیروی کنند، و در زیر لواء او قرار گیرند تا به حضور حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - برسند و دین خود را حفظ نموده به سعادت دنیا و عقبی نائل آیند [صفحه ۳۷۷] راهگشای خوبی باشد. ولی در عین حال باید توجه داشت که هیچ‌گونه ضرورتی هم ندارد که «حسینی» لقب واقعی و حقیقی آن «سید» باشد بلکه ممکن است این لقب، لقب مجازی آن بزرگوار باشد و ائمه‌ی طاهرین علیها‌السلام بخاطر مصالح و حکمت‌هایی که خود می‌دانسته‌اند و بر ما پوشیده مانده است، با ذکر چنین لقب و عنوانی، از او یاد کرده باشند، چه آنکه در روایات فراوانی وارد شده است که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری افتاده بود دخترش «فاطمه» علیها‌السلام به عیادت آن حضرت آمد، و اشک ریخت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن سخنانی که به وی فرمود: (در حالی که به حسن و حسین علیهم‌السلام اشاره می‌نمود) فرمود: مهدی این امت از نسل این دو «امام» است (ان منهما مهدی هذه الامه). [۳۹۴]. یعنی: حضرت مهدی علیه‌السلام هم از نسل امام حسن علیه‌السلام و هم از نسل امام حسین علیه‌السلام است و همانگونه که آن حضرت از نسل امام حسین علیه‌السلام می‌باشد از نسل امام حسن علیه‌السلام نیز هست. و این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین لحاظ است که چون «فاطمه» دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام مادر امام باقر علیه‌السلام است [۳۹۵] از اینرو امام باقر علیه‌السلام و تمام اوصیاء و ائمه بعد از امام باقر علیه‌السلام همگی آنها هم حسنی، و هم حسینی می‌باشند و همچنین ذریه‌ی آن بزرگواران نیز از امام باقر علیه‌السلام به بعد، هم حسنی هستند و هم حسینی، و به همین لحاظ است که درباره‌ی حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گفته می‌شود: الحسنی الحسینی. و علیهذا هیچ مانعی ندارد که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بخاطر جهاتی که خود می‌دانسته‌اند یکی دو سه بار از این سید بزرگوار بعنوان «حسینی» یاد کرده باشند. یک نکته‌ی بسیار مهم: اینجا لازم است این نکته را ناگفته نگذاریم که گرچه نظریه‌ی مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی و استنباط او از روایات مربوط به خروج سیدحسنی، نظریه و استنباط بسیار [صفحه ۳۷۸] خوب و جالبی است که عصر کنونی ما به واقعیت آن گواهی می‌دهد و آنچه را که وی در مورد سقوط رژیم ستم‌شاهی پیش بینی نموده به حقیقت پیوسته است ولی در عین حال آن مرحوم توجه ننموده است که با این نظریه باز هم مشکل شناخت سیدحسنی حل

نمی‌شود، بلکه همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. زیرا آنچه از مجموع روایات استفاده می‌شود این است که: قبل از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام سه انقلابی ایرانی به عناوین مختلفی چون: سیدحسینی، سید حسنی، و هاشمی خراسانی در پهنه‌ی سیاست ایران ظاهر می‌شوند که هر سه نفر آنها هاشمی و قرشی خواهند بود. اما سیدحسینی بر اساس برخی از روایات و شواهد و قرائن، نخستین فریادگر انقلابی و صاحب اصلی انقلاب است که پرچم هدایت را به دوش گرفته، دلاورانه قیام می‌کند و رژیم سلطنتی را سرنگون می‌سازد، و مردم ایران را از شر سلاطین جور و ظلمه نجات می‌دهد. و گرچه در روایاتی که به دست ما رسیده هویتش دقیقاً مشخص نشده است ولی از بررسی مجموع روایات وارده معلوم می‌شود که او شخصیت ممتاز و بزرگواری است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم‌السلام از وی ستایش نموده و در بعضی از روایات او را به عنوان خراسانی یا قیام کننده‌ی در خراسان، یا سیدی از اولاد حسین علیه‌السلام معرفی فرموده‌اند. [۳۹۶]. اما سیدحسینی طبق روایات وارده - اگر حسنی در روایات صحیح باشد - سید پرشور و بزرگواری است که پس از دوران انقلاب - هر چند پس از مدتی طولانی - زمام امور مردم ایران را به دست می‌گیرد و پرچم هدایت را از شرق ایران به اهتزاز درمی‌آورد، و اندکی پیش از ظهور بسوی عراق می‌رود و سرانجام در کوفه با همه‌ی یاران و همراهان و سپاهیان حضرت مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نماید و طبق روایات وارده از یاران خاص حضرت بقیه‌الله - روحی فداه - می‌گردد. و اما سیدهاشمی خراسانی ممکن است فرمانروای بزرگ ایرانیان، و یا رهبری سیاسی در کنار وی، و یا، همان شعیب بن صالح فرمانده سپاه سیدحسینی باشد. [صفحه ۳۷۹] بنابراین، هر چند که نظریه‌ی مرحوم ناظم‌الاسلام در رابطه با سقوط رژیم سلطنتی در ایران حقیقتی است که در زمان ما به وقوع پیوسته است ولی ظاهراً در مورد خروج سیدحسینی امر برایشان مشتبه شده است. زیرا وی تصور کرده است که با خروج سیدی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام و سقوط رژیم ستم‌شاهی در ایران مسأله‌ی ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به طور حتم واقع خواهد شد در حالی که ۲۲ سال از جریان انقلاب گذشته، و رژیم سلطنتی ساقط شده، و صاحب اصلی انقلاب دعوت حق را لبیک گفته، و هنوز هم ظهور واقع نشده است.

آیا سید حسنی خود شخصا می‌جنگد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: لزومی ندارد که شخص سیدحسینی در میدانهای جنگ حاضر باشد بلکه نظارت و رهبری او کافی است، زیرا همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم ممکن است کسانی از سادات و بنی‌هاشم دور و بر او جمع شوند و همگی با زبان و بیان و عمل، و رهبری سپاه و ارتش و لشکر به کمک یکدیگر برخیزند و در نتیجه ریشه باطل را از بیخ و بن برکنند، و با ظهور مبارک حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) یک حکومت واحد جهانی بر اساس عدالت و آزادی حقیقی بنیان گذارند، و این نویدی است که خداوند در قرآن کریم، و پیغمبرش در ضمن سخنان گرانقدر خود به مسلمانان وعده فرموده است، چه آنکه در روایتی که از «حذیفه و جابر» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، چنین آمده است: جابر انصاری گفت: که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین اصحاب خود نشسته بود که جبرئیل بر آن که حضرت نازل شد و عرضه داشت یا رسول الله حق تعالی تو را سلام می‌رساند و تو را به جهت اسلام، به سلام و درود مخصوص اختصاص می‌دهد، فرمود: جبرئیل اسلام چیست؟ جواب داد پنج نهر است که عبارتند از: سیحون، جیحون، دجله، فرات و رود نیل مصر، و این پنج نهر برای تو و اهل بیت تو و شیعیان مقرر شده‌اند. و حق تعالی می‌فرماید: به عزت و جلال خودم سوگند هر کس که یک قطره از این پنج نهر بیاشامد، باید با رضایت تو باشد و روزی که خلاق برای حساب قیام می‌کنند من کسی را داخل بهشت نخواهم کرد مگر اینکه تو از او راضی باشی و او را حلال کنی. در [صفحه ۳۸۰] این موقع چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله باز شد و فرمود: برادرم جبرئیل! من بر این نعمت خدا را شکر می‌کنم. جبرئیل عرضه داشت یا رسول الله: من ترا به حضرت قائم علیه‌السلام که از فرزندان شماست بشارت می‌دهم، او ظهور

نخواهد کرد تا اینکه این نهرهای پنجگانه را کفار مالک شوند، و در آن وقت که کفار این پنج نهر را مالک شدند خداوند اهل بیت تو را بر اهل ضلال (و کفر) یاری خواهد نمود و پس از آن دیگر، هیچ پرچم دیگری تا روز قیامت از پرچم‌های کفر، بر علیه آنها برافراشته نخواهد شد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بخاطر شکر این نعمت، برای خدا سجده کرد و مسلمانان را از این مژده، بشارت داد و فرمود: «اسلام» در ابتداء امر غریب بود و بعد از این هم غریب خواهد شد، از آن حضرت توضیح خواستند؟ فرمود: پنج نهری که خداوند برای من و اهل بیت من قرار داده از این قرار است. سیحون، جیحون، دو نهر فرات (یعنی: دجله و فرات) و رود نیل، موقعیکه کفار این پنج نهر را متصرف شدند اسلام شرق و غرب عالم را مالک خواهد شد و در آن وقت خداوند اهل بیت مرا بر اهل کفر و ضلالت نصرت می‌دهد، و تا قیام قیامت دیگر پرچمی بر ضد آنها برافراشته نخواهد شد. [۳۹۷].

در آستانه ظهور

البته باید توجه داشت که گرچه در این حدیث به بیشتر از یک علامت (که عبارت از مالک شدن کفار پنج نهر باشد) اشاره نشده، ولی مسلمست که این علامت در آستانه ظهور و هنگام قیام حضرت ولی عصر علیه‌السلام است، چه آنکه مراد از: «اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله» در حدیث مذکور یا حضرت حجت علیه‌السلام است، یا تمام سادات، و یا هم حضرت حجت علیه‌السلام و هم همه‌ی سادات بنی‌هاشم، ولی بحسب ظاهر مراد از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی ساداتی هستند که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام قیام می‌نمایند. زیرا چنانکه ملاحظه فرمودید: جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بشارت داد که حضرت قائم علیه‌السلام از فرزندان شماست، و فرمود: او ظهور خواهد نمود تا اینکه کفار نهرهای [صفحه ۳۸۱] پنجگانه را مالک شوند و در آنوقت که کفار این پنج نهر را مالک شدند خداوند اهل بیت تو را بر اهل کفر و ضلال پیروز خواهد نمود. [۳۹۸]. و خود پیغمبر اکرم نیز وقتی که مسلمانان را به این خبر مژده داد، فرمود: موقعی که کفار این پنج نهر را متصرف شدند اسلام شرق و غرب عالم را خواهد گرفت و در آن وقت خداوند اهل بیت مرا بر اهل کفر و ضلال غلبه خواهد داد، و اگر مقصود تنها قیام حضرت قائم علیه‌السلام بود حضرت نمی‌فرمود اهل بیت مرا پیروز خواهد نمود بلکه جمله دیگری می‌فرمود، که از آن تنها قیام حضرت مهدی علیه‌السلام فهمیده شود. بنابراین، از حدیث مزبور بخوبی استفاده می‌شود که: پس از آنکه کفار بوسیله‌ی ایادی مرموز، و دست نشانده‌گان مزدور خود در کشورهای اسلامی، پنج نهر مذکور را مالک شدند، سادات و بزرگان بنی‌هاشم از نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام که در اوائل ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام قیام می‌کنند، فتح و پیروزی در انتظارشان است و آنان با تلاش و کوشش مداوم خود، و یاری مردم مسلمان به پیروزی می‌رسند و دشمن در برابر آنها شکست می‌خورد، و پس از آنکه به پیروزی نهایی رسیدند با ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) دیگر هیچ پرچمی از پرچم‌های کفر تا روز قیامت علیه آنها برافراشته نمی‌شود. و این بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل بر این است که: کسانی مانند «سیدحسینی، و یا سیدحسینی، و یا هاشمی خراسانی» و سادات دیگری که پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام در ایران اسلامی قیام می‌کنند و زمام امور مملکت خویش را بدست می‌گیرند، گرچه دشمنان بسیار و فراوانی دارند، ولی در عین حال، طبق فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بکوری چشم دشمنان و منافقان و معاندان به خواست خدا پیروز می‌شوند و به اهداف عالی‌ای که زمینه‌ساز حکومت عدل «الله» و گسترش حق و عدالت است نائل [صفحه ۳۸۲] می‌گردند، و با یاری خداوند و نصرت او کفار را شکست می‌دهند، و دشمنان خدا را بخاک مذلت می‌نشانند و پوزه‌ی ستمگران و متجاوزان و گردنکشان را بزمین می‌مالند، و دولت و حکومت از آن آنان خواهد بود، و این دولت و حکومت، تا آمدن حجت مطلق الهی (ارواحنا له الفداء) همچنان ادامه خواهد داشت و بالاخره حکومتشان به حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام متصل خواهد گردید. انشاءالله.

قم پایگاه انقلاب

با توجه به مجموع روایاتی که در رابطه با خروج سیدحسینی متذکر شدیم، همچنین با توجه به شواهد و قرائن بسیاری که در بخش دوم تحت عنوان «انقراض دولت شاهنشاهی در ایران» آوردیم: و باز با توجه به اینکه کشور اسلامی ایران تنها کشوری است که مهد خاندان رسالت است و از دیر زمان مذهب حقه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان مذهب رسمی کشور پذیرفته است به این نتیجه می‌رسیم که از دیدگاه روایات اسلامی در تلقی نگارنده: قبل از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام انقلاب عظیمی در خاورمیانه به وجود می‌آید که این انقلاب با قیام سیدی بزرگوار از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام از شهر مقدس «قم» آغاز می‌شود و با وحدت و یکپارچگی ملت مسلمان ایران و حرکت انقلابی جامعه‌ی اسلامی رژیم شاهنشاهی در این کشور سقوط می‌کند، و انقلاب اسلامی ایران پیروز می‌گردد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استکبار جهانی برای دفاع از موضع ضد انسانی خود به مقابله با انقلاب برمی‌خیزد، رژیم خون آشام عراق و حکام خود فروخته‌ی بغداد را به جنگ و ستیز با انقلاب وادار می‌نماید. جنگ و نبرد برای مدتی طولانی به درازا می‌کشد، استکبار جهانی راه به جایی نمی‌برد، ولی پایه‌های حکومت اسلامی در ایران محکم و استوار می‌گردد و انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام ادامه می‌یابد و به طور طبیعی زمینه‌ی ظهور آن حضرت را فراهم می‌آورد. آنچه گفته شد حقایقی است که با احادیث فراوانی تأیید می‌شود، و تصور نگارنده نیز بر این است که شهر مقدس «قم» تا ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- [صفحه ۳۸۳] پایگاه اصلی انقلاب، و انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام ادامه خواهد داشت، و به همین سبب ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به طور خصوصی از شهر مذهبی قم نام برده‌اند، و چون با الهام الهی می‌دانسته‌اند که یک روز ایران مرکز «تشیع» می‌شود و قم پایگاه علم و دانش و معدن فقه و فقاقت و حامل رجال دین و مراجع تقلید شیعه و راویان اخبار اهل بیت، و جانشینان حضرت حجت علیه‌السلام خواهد بود، از اینرو آنرا به عنوان پایگاه انقلاب فرهنگی اسلام در نزدیکیهای ظهور حضرت قائم علیه‌السلام معرفی فرموده‌اند. و اینک برای تأیید مطلب به چند حدیث در این زمینه توجه فرمائید: ۱- در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که یکبار که آن حضرت درباره‌ی شهر مقدس قم سخن می‌گفت در این رابطه فرمود: «ان الله احتج بالكوفة على سائر البلاد و بالمؤمنين من أهلها على غيرهم من أهل البلاد، و احتج ببلدة قم على سائر البلاد، و بالمؤمنين من أهلها على سائر أهل المشرق و المغرب من الجن و الانس. و لم يدع الله قم و أهلها مستضعفين. بل وفقهم و أیدهم... ان الدين و أهله بقم ذليل، و لولا ذلك لأسرع الناس إليها فخرت قم و خرب أهلها فلم تكن حجة على سائر البلاد. و اذا كان ذلك لم تستقر السماء و الأرض و لم ينظروا. و سيأتي زمان تكون بلدة قم و أهلها حجة على الخلاق، و ذلك في زمن غيبة قائمنا الى ظهوره. و لولا ذلك لساخت الأرض بأهلها». «خدای تبارک و تعالی به وسیله‌ی کوفه بر همه‌ی شهرها احتجاج نموده و با مؤمنین از أهل آن بر سایر شهرها. و به وسیله‌ی «قم» بر همه شهرهای جهان و با مؤمنین از أهل آن، بر همه‌ی مردم شرق و غرب از جن و انس. خداوند هرگز قم و أهل قم را به خواری و زبونی ترک نموده است بلکه پیوسته آنها را توفیق می‌دهد و تأیید می‌نماید. ولی همواره دین و أهل دین در قم - در انظار دشمنان - خوار هستند. و اگر چنین نمی‌شد مردمان بسوی آن هجوم می‌بردند و آنجا را ویران می‌ساختند و دیگر حجتی بر دیگر شهرها باقی نمی‌ماند. و در این صورت آسمان و زمین بر جای خود ثابت و استوار نمی‌ماند و به ساکنان زمین مهلت داده نمی‌شد. [صفحه ۳۸۴] زمانی فرا خواهد رسید که قم و أهل قم بر همه‌ی مردم روی زمین حجت باشد. و آن در زمان غیبت قائم ما تا هنگام ظهور اوست. و اگر قم نبود زمین ساکنانش را در کام خود فرو می‌برد» [۳۹۹]. در این حدیث شریف چنانکه ملاحظه می‌شود امام صادق علیه‌السلام شهر مقدس قم را به عنوان پایگاه انقلاب فرهنگی اسلام در نزدیکیهای ظهور حضرت مهدی -ارواحنا له الفداء- معرفی فرموده و شهر مذهبی قم و أهل آن را از مؤمنین که عبارت از رجال دین و مراجع تقلید باشند بر تمام مردم جهان حجت دانسته

است. ۲- در حدیث دیگری که از آن بزرگوار نقل شده چنین آمده است که در همین رابطه فرمود: «ستخلو الكوفة من المؤمنين و يأرز العلم عنها كما تأرز الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم، و تصير معدنا للعلم و الفضل... و ذلك عند قرب ظهور قائمنا... فيجعل الله قم و أهله قائمین مقام الحجة... فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى أحد على الأرض لم يبلغه الدين و العلم، ثم يظهر القائم عليه السلام» «كوفه از مؤمنان خالی می‌شود. و علم از آن برجیده می‌شود، آنچنانکه مار در لانه خود درهم می‌پیچد. آنگاه در شهری به نام «قم» ظاهر می‌شود، و آنجا معدن علم و فضل می‌گردد، و آن در نزدیکیهای ظهور قائم ما است. و خداوند قم و أهل آنرا قائم مقام حجت علیه‌السلام قرار می‌دهد، و حجت خود را بر مردم جهان به اتمام می‌رساند تا اینکه در روی کره زمین کسی نمی‌ماند که علم و دین به او نرسیده باشد، و سپس حضرت قائم علیه‌السلام ظاهر می‌گردد». [۴۰۰]. در آغاز این حدیث امام صادق علیه‌السلام از یک حادثه‌ی تاریخی خبر می‌دهد که نجف اشرف مرکزیت خود را در رابطه با علوم اسلامی از دست می‌دهد و این مرکزیت به شهر مذهبی قم منتقل می‌گردد و این شهر مقدس مرکز علم و دانش خواهد گردید و جانشینان حضرت حجت علیه‌السلام در آنجا اقامت خواهند داشت که هم اکنون پس از گذشت [صفحه ۳۸۵] ۱۲۰۰ سال، این پیشگویی امام تحقق یافته و حوزه‌ی علمی نجف اشرف که از هزار سال پیش تاکنون پایگاه علمی شیعه و مجمع علماء و دانشمندان و مراجع بزرگ تقلید بوده تقریباً بصورت تعطیل درآمده است. سپس امام علیه‌السلام پیشینی می‌کند که شهر مقدس قم در آینده تاریخ بصورت یک پایگاه فرهنگی قوی و نیرومند اسلامی درمی‌آید که مرکز علم و دانش و معدن فقه و فقهات می‌گردد تا جائی که همه‌ی مردم روی زمین را از نظر فرهنگ اسلامی تغذیه می‌نماید. و این یکی از معجزات بارز احادیث اسلامی است زیرا: «خواننده گرامی به خوبی آگاه است که حوزه‌ی علمی قم در سال ۱۳۴۰ هجری قمری برابر با - سال - ۱۳۰۱ شمسی به دست توانای حضرت آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری - علیه‌الرحمة و الرضوان - تأسیس شد، و پیش از آن مرکز علوم دینی نبود و مراجع تقلید در آنجا سکونت نداشتند، و امام صادق علیه‌السلام بیش از ۱۲۰۰ سال، پیش از تأسیس حوزه‌ی علمی قم از سکونت مراجع عالیقدر شیعه در آن خبر داده است» [۴۰۱]. و نکته‌ی جالبتر و مهمتر آنکه ششمین پیشوای معصوم شیعه توضیح می‌دهد که این حادثه - یعنی: پایگاه علمی شدن شهر قم - در نزدیکیهای ظهور قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - محقق می‌شود و خداوند قم و أهل آنرا قائم مقام حضرت حجت علیه‌السلام قرار می‌دهد. تصور ما بر این است که این فرمایش امام معصوم علیهم‌السلام در حق کسانی است که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام با معرفت و شناخت حق، پرچم حق را برافراشته نگه می‌دارند و با تلاشی خستگی ناپذیر جهانیان را بسوی اسلام و قرآن دعوت می‌نمایند، و آنگاه که لازم باشد قیام می‌کنند، و فریاد برمی‌آورند، و چون مسأله‌ی ظهور واقع شود با میل و رغبت تمام به حمایت از اسلام و امام برمی‌خیزند و دست از یاری او برنمی‌دارند، و در صف یاران خاص آن حضرت قرار می‌گیرند. و دلیل این اعتقاد روایت دیگری است که از امام ششم نقل شده که یکبار در مورد قم فرمود: «انما سمی قم - هکذا - لأن أهله يجتمعون مع قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، و يقومون [صفحه ۳۸۶] معه، و يستقيمون علیه و ينصرونه». «قم به این جهت «قم» نامیده شد که أهل آن در محضر قائم آل محمد - صلوات الله علیه - گرد می‌آیند و با او قیام می‌کنند و به امامت او اعتراف دارند و از یاری او دست برنمی‌دارند» [۴۰۲]. آری آنچنانکه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام فرموده‌اند «قم» مرکز علم و دانش و معدن فقه و فقهات است. پایگاه حاملان دین و راویان اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله و محل استقرار حامیان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و مجمع مؤمنان است. ابن شهریر نور و شکوفان مہبط جبرئیل امین، جایگاه دوستان و پیروان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قائم مقام حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است که با مقدم هشتمین امام معصوم علیه‌السلام متبرک شده و با مرقد پاک و مطهر خواهر گرامش فاطمه‌ی معصومه علیها‌السلام زیارتگاه عموم شیعیان جهان گردیده، و با وجود یاران بهتر مردمان یعنی: وجود مقدس حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام از سوی پیشوایان دین، به عنوان کانون قیام و انقلاب معرفی شده است. آری قم مرکز علم و دانش، پایگاه قیام و انقلاب است، و پیامبر گرامی اسلام و جانشینان معصوم آنحضرت در روزگاری از

این شهر با عظمت و پایگاه علمی شدن آن خبر داده‌اند که شهر قم بصورت شهرکی از شهرهای آتش‌پرست ایران بوده است و امروز بعد از گذشت چهارده قرن همی آنچه را که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درباره‌ی قم فرموده‌اند تحقق یافته است. امروز که حوزه علمیه‌ی نجف اشرف آن پایگاه هزار ساله جهان تشیع به ضعف گرائیده بزرگترین دانشگاه علوم اسلامی آل محمد صلی الله علیه و آله در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مستقر گردیده و مورد توجه عموم جهانیان قرار گرفته است. امروز بر کسی پوشیده نیست که انقلاب بزرگ ایران از حوزه‌ی علمیه‌ی قم رهبری گردید، و گفتار هفتمین پیشوای معصوم شیعه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام مبنی بر قیام و نهضت مردی از «اهل قم»، و با قیام بی‌سابقه‌ی ابرمردی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام از [صفحه ۳۸۷] شهر مقدس قم، تحقق یافت، و ملت مسلمان و انقلابی ایران با بیانات رسا و شیوا و فریادهای پیاپی آن دلیرمرد آزاده‌ی تاریخ به پاخواستند و قدرت افسانه‌ای شاه را در هم شکستند و او را وادار به فرار نمودند و تاج و تخت چند هزار ساله پادشاهی را واژگون ساختند. آری خواننده‌ی گرامی با توجه به آنچه گذشت جای هیچ گونه شک و تردید برای احدی باقی نمی‌ماند که نخستین فریادگر انقلابی که ساقط کننده‌ی رژیم ستمشاهی در ایران و صاحب اصلی انقلاب است سیدی از اولاد امام حسین علیه‌السلام است که در بعضی از روایات اسلامی از او نیز به «خراسانی» تعبیر شده است. و اما سیدحسینی - اگر در روایات مذکوره حسنی درست باشد - سید دیگری خواهد بود که با تداوم انقلاب اسلامی، و پیش از خروج سفیانی، زمام امور مردم مسلمان ایران را به دست می‌گیرد و قیام خود را بر اساس نهضت‌های پیشین استوار می‌سازد و زمینه را برای ظهور آخرین حجت خدا فراهم می‌نماید و در هنگامه‌ی ظهور در برابر سفیانی به پا می‌خیزد و ستمگران متجاوز را به قتل می‌رساند و پیروزمندانه وارد کوفه می‌شود و پیروان سفیانی را تارومار می‌سازد و با حضرت مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نماید و از یاران خاص حضرت بقیه‌الله - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌گردد. [صفحه ۳۹۱]

رهبری نهضت

رهبر نهضت کیست؟

اشاره

ما قبلاً در بخش‌های پیشین این کتاب مطالبی را که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم که با هدف اصلی مان که همانا ارزیابی روایت مربوط به قیام «ایرانیان» و انقلاب اسلامی آنان در سرزمین شرق و ایران اسلامی بود برای خوانندگان عزیز بازگو نمودیم و در طی چند بخش حوادث و وقایعی را که مشخصات قیام و انقلاب سرنوشت‌ساز مردم مسلمان ایران را نشان می‌داد از چندین مدرک معتبر و منبع موثق حدیث استخراج نموده و در دسترس خوانندگان محترم قرار دادیم. اینک موقع آن رسیده است که موقعیت خانوادگی و سلسله‌ی نسبی و هویت سیاسی و اجتماعی «رهبر» و قائد بزرگ این نهضت عظیم و کم‌نظیر را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و به شرح و بسط اخبار و احادیث مربوط به وی، و چگونگی ماجرای قیام و انقلاب آن ودیعه‌ی الهی بپردازیم، تا بدینوسیله از طریق پیشگوئی‌های پیشوایان دین مبین اسلام هدایت کننده‌ی این انقلاب پرثمر را شناخته و با شخصیت واقعی و قدرت سیاسی و خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی، و حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام و همچنین نام و نسب آن مرد عظیم انقلابی آشنا شده و راه تشخیص حقیقت، و اصالت ماهیت قیام «ایرانیان» از نظر اهل بیت علیهم‌السلام، برایمان سهلتر و آسان‌تر گردد. نخستین مطلبی که در اینجا برای شناخت واقعی «رهبر نهضت» و ماهیت قیام مردم مسلمان ایران و نقش رهبری نهضت در دوران قیام و پس از آن لازم است بدانیم، این است که: اولاً - باید بدانیم رهبر این نهضت کیست؟ و هدفش از انقلاب چیست؟ و حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام او در ایران کدام نقطه و سرزمین است؟ و ثانیاً: باید ببینیم آیا در اخبار و روایاتی که از پیغمبر گرامی اسلام و خاندان

پاک و [صفحه ۳۹۲] مطهر آن حضرت روایت شده است، از نام و نشان چنین شخصیت گرانقدر و پرمایه‌ای که بتواند مردم مسلمان ایران را علیه ظلم و ستم شورانده و آنها را بر ضد هیئت حاکمه‌ی وقت به عصیان و نافرمانی علیه بیدادگرها و ستمهای اجتماعی و ادار ساخته و بسوی یک انقلاب همه‌جانبه‌ی اسلامی سوق دهد، و تا آخر، نهضت اسلامی مردم محروم و مستضعف این نقطه حساس جهان را بشمر برساند سخنی بیهوده است یا خیر؟

مشخصات رهبر نهضت

در مورد اینکه رهبر این نهضت کیست؟ و هدفش از انقلاب چیست؟ و در زمان نهضت او چه تحولات و دگرگونی‌هایی در عالم بوجود خواهد آمد؟ آنچه در اینجا بطور خلاصه و سربسته می‌توان گفت این است که: مطابق اخبار و روایاتی که از منابع اصیل اسلامی درباره‌ی او و قیام بی‌سابقه‌اش در کتب حدیث آمده است، چنین فهمیده می‌شود که او «سیدی» هاشمی، حسینی و «موسوی» (و از نسل سرور آزادگان و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام و همانان با یکی از پیغمبران بزرگ الهی)، و حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام شورانگیز وی (سرزمین جبل) و منطقه‌ی وسیع خراسان و در نهایت کشور اسلامی ایران است. اما اینکه هدف این شخصیت بزرگوار از انقلاب چیست؟ و چه مقصدی دارد، از مجموع روایاتی که در بخشهای پیشین متذکر شدیم (و همچنین که در آینده‌ی نزدیک، در همین بخش مورد بحث خواهیم آورد) بخوبی معلوم می‌شود که هدف اصلی و انگیزه‌ی اساسی قیام این دلیرمرد آزاده که از نسل امامان معصوم علیهم‌السلام است، بخاطر حفظ دین، و کیان و شرف مسلمین، و اعتلاء کلمه‌ی حق، و ترویج اسلام، و از بین بردن برنامه‌های طاغوتی، و خشکانیدن ریشه‌ی ظلم و ستم، و استقرار حکومت اسلامی، و حاکمیت «الله» و زمینه‌سازی برای ظهور و برپائی حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام است. این چیزی است که تمام روایات وارده‌ی معصومین علیهم‌السلام بدان گواهی می‌دهند. و اما این که، آیا نام و نشان وی در اخبار و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده است یا خیر؟ حقیقت مطلب آن است که: [صفحه ۳۹۳] همانگونه که در موارد مختلف و بخصوص در بخش سوم کتاب ملاحظه گردید، در کلیه منابع اصیل اسلامی و تمام اخباری که درباره‌ی «زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام» آمده است، علی‌رغم کتمان حقایق و تحریف برخی از روایات، بوسیله‌ی مزدوران درباری بنی‌امیه و بنی‌عباس، خواه ناخواه بطور رمز و کنایه و ایماء و اشاره یا شهرت و لقب، به عظمت چشمگیر قیام انسان جوانمرد و آزاده‌ای که قبل از ظهور مسرت‌انگیز حضرت «بقیة الله الاعظم» ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در مشرق زمین انجام خواهد گرفت و آوازه‌ی قیام بی‌نظیرش در سرتاسر جهان طنین‌افکن خواهد شد، و چهره‌ی جذاب و ملکوتیش همچون ستاره‌ی درخشانی بر تارک تاریخ بشریت و جهان انسانیت در آسمان ایران زمین خواهد درخشید، و وجود ذی‌جود و پربرکتش باعث تغییر و تحولی عظیم، در این قسمت از مهمترین نقطه‌ی حساس خاورمیانه (یعنی: ایران اسلامی) خواهد گردید، و با فریادهای و اسلامایش جهانی را متزلزل خواهد ساخت، و تاج و تخت شهنشاهان جمجاه و طاغوتیان ستم‌پیشه را بباد فنا خواهد داد، با تعبیرات مختلف و گوناگونی مانند: «خروج مردی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام» یا «مردی از اهل بیت حضرت مهدی علیه‌السلام» یا «مردی از اهل بیت علیهم‌السلام» و یا «قیام‌کننده‌ی از سرزمین خراسان» و امثال اینها اشاره شده است.

موقعیت سیاسی، اجتماعی

در اینجا لازم است پیش از بررسی روایات مربوط به این رادمرد بزرگ انقلابی، برای درک موقعیت سیاسی و شخصیت جهانی او، و همچنین اقدام جسورانه‌ی وی علیه پرچمداران کفر و الحاد و پاسداران استعمار و استبداد و سردمداران کفر جهانی یادآور شویم که از بسیاری از روایات (چه روایاتی که در بخشهای پیشین کتاب آوردیم و چه روایاتی که در طی همین بخش نقل خواهیم نمود)

چنین استفاده می‌شود که: این سید بزرگوار، یک شخصیت فوق‌العاده و ممتاز و انسان مجاهد پرتوانی است که علی‌رغم همه‌ی رنجها و فشارها و ناکامیها و سختیهای جانکاه و توانفرسا در سایه‌ی خودسازی و تهذیب نفس و متکی بودن به (الله) از نظر قوت قلب و نیروی اراده ذاتا انسانی است شجاع و نیرومند و کارآزموده و ورزیده بگونه‌ای که در میان تمام مردان قدرتمند جهان [صفحه ۳۹۴] گوی سبقت را از همگان ربوده، و از نظر فکر و اندیشه نیز دارای ذوقی خاص و استعدادی خدادادی است که می‌تواند با قدرت فکر و اندیشه‌ی خلاق خود با منطق گیرا و بیانات جذاب و گفتارهای دلربای خویش به کمک معتقدات مذهبی، و مبانی دینی جمع‌کثیری از معتقدین بحق و طالبان حقیقت را علیه ظلم و ستم بحرکت درآورده، و تعداد بی‌شماری از مردم مسلمان ایران را برای درهم‌کوبیدن دشمن به جنبش همه‌جانبه وادار ساخته و توجه مسلمانان جهان را نیز بسوی خویش جلب نماید. و اینک برخی از روایاتی را که به «سید» بودن چنین انسان فداکاری اشاره می‌کند در اینجا می‌آوریم: ۱- «اصیغ بن نباته» خطبه‌ی بسیار مفصلی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی علائم ظهور و حرکت پرچمهایی از مشرق در پیشاپیش ظهور مهدی علیه‌السلام نقل کرده است که در ضمن آن چنین آمده است: «پرچمهای زیادی از مشرق زمین (یعنی: ایران) (بسوی عراق) رومی‌آوردند که علامت و رنگ مخصوصی ندارند و این پرچمها نه از پنبه است و نه از کتان و نه از حریر، بر روی پوشه‌ی آنها نوشته شده است «لا اله الا الله، محمد صلی الله علیه و آله رسول الله». قائد و رهبر و فرمانروایشان مردی است از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله (یعنی: سیدی است از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله) این پرچمها در مشرق زمین پیدا می‌شود و بوی آن مانند مشکی معطر به مغرب زمین می‌رسد، ترس و رعب به اندازه‌ی مسیر یکماه راه، در پیشاپیش آنها همه جا در دلها قرار می‌گیرد، و فرزندان سعادت‌مندان، شقاوت پیشگان را که از تبار فاسقان باشند بسوی کوفه- یا عراق- تعقیب می‌نمایند، و آنان خونهای پدران خود را مطالبه می‌کنند».

[۴۰۳]. نگارنده گوید: همانگونه که ملاحظه می‌شود این حدیث به رهبری سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از ظهور اشاره دارد و چنانکه مقصود از او سیدحسنی - نخستین فریادگر انقلابی باشد پس، از این حدیث معلوم می‌شود که او غیر از حسنی خراسانی است و پیش از سیدخراسانی ظاهر می‌شود و اگر غیر از او مراد باشد پس قابل [صفحه ۳۹۵] انطباق است هم بر سیدحسنی و هم بر مردی که از اولاد جعفر که بعدا ذکر می‌شود. ۲- جابر بن عبدالله انصاری، در ضمن بیاناتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یکی از خطبه‌هایش بنام خطبه‌ی (تطنجیه) ایراد می‌نمود از آن حضرت پرسید، یا امیرالمؤمنین! آیا ما بر حق هستیم؟ فرمود: آری، شما (شیعیان) بر حق هستید، و با حق خواهید بود، و در راه حق قدم برمی‌دارید. و سپس لختی از علائم ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام را برشمرد تا اینکه فرمود: «إذا أثار النار بأرض نصيبين، و ظهرت راية العثمانيه بوادي سواد، و اضطربت البصرة، و غلب بعضهم بعضا، و صبا كل قوم الى قوم، و اختلفت المقالات، و تحركت عساكر خراسان، و تبع شعيب بن صالح التميمي من بطن الطالقان، و بويع لسعيد الموسوي بخوزستان، و عقدت الراية لعماليق كردان، و تغلبت العرب على بلاد الأرمن و السقلاّب، و أذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفیان، فتوقعوا ظهور مكلّم موسى من الشجرة على الطور، فيظهر هذا ظاهر مكشوف و معاین موصوف» [۴۰۴]. «زمانی که آتشی در زمین «نصیبین» [۴۰۵] روشن شد و پرچم عثمانی [۴۰۶] در بیابان سواد -سیاه- ظاهر گردید، و شهر بصره مضطرب گشت، و برخی از آنان بر بعض دیگر غلبه پیدا نمود، و هر گروهی بسوی گروهی متمایل گردید، و گفتارهای مردمان دچار اختلاف شد و لشکریان خراسان به حرکت درآمدند و شعیب بن صالح تمیمی از مرکز طالقان به آنها پیوست، و مردم خوزستان با یک سیدموسوی [۴۰۷] بیعت نمودند، و پرچمی برای استقلال کردها منعقد و فراهم شد، و عربها بر سرزمین ارمنی‌ها و سیکلوبها [۴۰۸] غالب شدند، و هرقل - آسیای [صفحه ۳۹۶] صغیر- در برابر فرماندهان سفیانی تسلیم گردد، آنگاه منتظر ظهور آخرین حجت خدا- حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف- باشید که به طور علنی ظاهر و آشکار خواهد گردید». در این حدیث شریف چنانکه ملاحظه می‌شود علاوه بر آنکه از حرکت و جنبش لشکریان خراسان و بیعت مردم خوزستان با یک سید موسوی قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام سخن رفته است به علائم و نشانه‌های دیگری نیز اشاره شده

که هم اکنون مقدمات وقوع برخی از نشانه‌های پیش‌بینی شده در زمان ما آغاز شده و در فواصل مختلف چه در مناطق کردنشین و چه در جاهای دیگر در حال تحقق یافتن است و ما در انتظار وقوع برخی از این حوادث به سر می‌بریم که در سراسر جهان به وقوع پیوندد. ۳- ابوبصیر، یکی از یاران نزدیک امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «الله أجل و اکرم و أعظم من أن یتک الأرض بلا امام عادل. قال: قلت له: جعلت فداک! فأخبرنی بما أستریح الیه، قال: یا أبا محمد لیس یری امه محمد صلی الله علیه و آله فرجا أبدا مادام لولد بنی فلان ملک حتی ینقرض ملکهم، فاذا انقرض ملکهم أتاح الله لامه محمد صلی الله علیه و آله برجل منا أهل البیت، یشیر بالتقی و یعمل بالهدی، و لا- يأخذ فی حکمه الرشا. والله انی لأعرفه باسمه و اسم أبیه، ثم یأتینا الغلیظ القصره، ذوالخال و الشامتین، القائد العادل، الحافظ لما استودع، یملاًها عدلا و قسطا کما ملاًها الفجار جورا و ظلما». [۴۰۹]. ای ابوبصیر! خداوند عالم بزرگتر و مکرم‌تر و با عظمت‌تر از آنست که زمین را بدون امامی عادل بگذارد. ابوبصیر می‌گوید: من عرض کردم یابن رسول الله قربانت گردم! چیزی بما اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر ما باشد، و [صفحه ۳۹۷] یکسره راحت شویم، فرمود: ای ابامحمد! مادامیکه بنی عباس بر اریکه‌ی قدرت و سلطنت تکیه زده‌اند امت محمد صلی الله علیه و آله فرج و راحتی ندارند ولی وقتی که دولت آنها منقرض گردید (پس از انقراض خلافت یا سلطنت آنان گرچه مدت زمانی بگذرد) خداوند مردی از دودمان ما خاندان پیغمبر (که سید و هاشمی است) و او را برای امت محمد صلی الله علیه و آله ذخیره نموده و آماده ساخته است ظاهر می‌سازد. و او کسی است که مردم را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می‌کند؛ و بهدایت رفتار می‌نماید، و در فرمانی که صادر می‌کند رشوه نمی‌گیرد، بخدا قسم که من بخوبی او را می‌شناسم و نام او و نام پدرش را می‌دانم آنگاه پس از آمدن وی، مرد قدرتمندی که دارای دو خال سیاهست می‌آید، و او قائم عادل، و حافظ امانت الهی است، او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنانکه فاجران آنها را پر از ظلم و ستم کرده باشند. در اینجا نگارنده لزومی نمی‌بیند که حدیث مزبور را توضیح دهد، زیرا همه‌ی فرازهای حدیث واضح و روشن است و نیازی به توضیح و تفسیر ندارد. چه آنکه امام صادق علیه‌السلام نخست به آمدن ابرمردی از دودمان اهل بیت علیهما‌السلام تصریح می‌نماید و ویژگی‌هایش را توضیح می‌دهد و در کمال صراحت می‌فرماید که خداوند پیش از ظهور یکتا بازمانده‌ی حجج الهی، سیدی از تبار آن خانواده را ظاهر می‌سازد، و سپس بعد از آمدن او - هر چند مدت درازی طول بکشد - حضرت قائم علیه‌السلام ظهور می‌فرماید. به هر حال تفصیل بیشتر این مطلب را در آینده تحت عنوان «رهبر نهضت حسینی است» به عرض خوانندگان گرامی خواهیم رساند. آنچه تا اینجا گفته شد نمونه‌ای چند از روایاتی است که درباره‌ی «سیادت» و هاشمی بودن آن مرد بزرگ، (که بفرموده‌ی امام صادق علیه‌السلام ذخیره‌ی الهی محسوب می‌شود) از زبان گهربار ائمه معصومین علیهما‌السلام روایت شده است، اما روایاتی که بحث نهضت را در برداشته باشد بسیار فراوان است که البته قسمتی از آنها در بخشهای پیشین کتاب مورد بحث و گفتگو قرار گرفته، و قسمتی از آنها را نیز در ضمن همین بخش ذکر خواهیم نمود.

روزگار فرمانروایی

گرچه در احادیث جالب و گویائی که در آینده‌ی نزدیک خواهیم آورد، دلائل محکم و [صفحه ۳۹۸] شواهد روشنی بر تحقق یک انقلاب وسیع و گسترده در «ایران» به چشم می‌خورد که از قیام شخصی خاص (که یکی از دودمان خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است) حکایت می‌کند، و او طبق روایات وارده، شخصیت بسیار ممتاز و مبارزی است که با افکاری باز و سینه‌ای گشاده، و بینشی وسیع، و همتی والا- برای حفظ دست‌آوردهای قانون آسمانی قرآن، و پیاده کردن احکام نجات‌بخش و سعادت‌آفرین اسلام دست بکار می‌گردد و در این میان نیازی به توضیح و تفسیر چگونگی قیام دلاورانه‌ی او به بیابات ناقص و گفتارهای نارسای ما احساس نمی‌شود، اما در عین حال، باید توجه داشت که بیشتر روایاتی که در زمینه‌ی خروج و ظهور و آشکار شدن چنین شخصیت والا‌ئی از ائمه‌ی طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) رسیده است، مربوط به دوران پس از انقلاب و روزگار

فرمانروایی او بعد از پیروزی انقلاب است. و از آغاز کار و ابتداء قیام وی کمتر سخن بمیان آمده است. ولی بهر حال: آنچه از مجموع روایات وارده درباره‌ی نهضت کم‌نظیر او استفاده می‌شود این است که: او در آغاز کار با جدیتی تمام و توصیف ناشدنی به نشر دعوت اسلامی خود می‌پردازد و ایرانیان را بیاری دین خدا و آئین توحید و یکتاپرستی و طرفداری از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام فرامی‌خواند و پس از آنکه با کمک و همیاری مسلمانان ایران به پیروزی رسید و زمام امور حکومت اسلامی را در این خطه‌ی پهناور بدست گرفت، شعائر دینی و رسومات مذهبی را رعایت خواهد کرد، و مردم را به تقوی و پرهیزکاری و ترس از خدا سفارش خواهد نمود، و در طول دوران زمامداری خود به عمران و آبادی کشور خواهد پرداخت، و در «ایران» با سیاستی آمیخته با دین و مذهب فرمانروائی خواهد کرد و دولت او از قدرتمندترین و نیرومندترین دولتهای بزرگ جهان خواهد گردید. مؤلف کتاب «تباشیرالمحرورین» در این باره می‌نویسد: «از برخی از روایات وارده‌ی معصومین علیهما‌السلام چنین استفاده می‌شود که چند سالی پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام مذهب حقه‌ی جعفری آن چنان قوت می‌گیرد و تقویت می‌گردد تا جائیکه در سراسر عالم و درین تمام کشورها و دول دنیا مشهور می‌شود و چنان شهرت و آوازه‌ای به هم می‌رساند، که همه‌ی مردم دنیا متوجه می‌شوند تنها مذهبی که حق است [صفحه ۳۹۹] «مذهب جعفری» است و سایر مذاهب دنیا تماماً باطل است و بدینوسیله حجت بر همه مردم تمام می‌شود. [۴۱۰] .

نگرانی ابرقدرتها

از بررسی روایات متعدد و گوناگونی که در زمینه‌ی خروج آن شخصیت بزرگ سیاسی انقلابی (که سیدی دورانیش و ژرف‌نگر، و از دودمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است) وارد شده و ما نیز قسمت عمده‌ی این روایات را در بخش دوم و سوم کتاب یاد آور شدیم چنین فهمیده می‌شود که دعوت اسلامی آن سید بزرگوار مخصوصاً پس از دوران انقلاب عمومی و همگانی است و از آنجائی که این دعوت همگانی است و اختصاص به ایران ندارد، از اینرو برای بسیاری از کشورهای کوچک و بزرگ جهان و از آن جمله کشورهای عربی مجاور و بخصوص دو ابرقدرت شرق و غرب (که منافع مادی خود را با دعوت به اسلام در خطر می‌بینند) بسیار ناگوار و ناخوش آیند است و از این جهت همه‌ی آنها دچار ترس و وحشت و نگرانی و اضطراب می‌گردند. توضیح این مطلب چنان است که: چون انقلاب اسلامی ایران به رهبری سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروزی رسید و شهرت و آوازه‌ی انقلاب او بطور چشمگیری در سراسر دنیا طنین افکند و کار اسلام و مسلمانی بالا گرفت (و او هم دامنه‌ی دعوت اسلامی خویش را بوسیله‌ی سرویسهای خبری گسترش داد و مسلمانان جهان را به اتحاد و اتفاق و ترقی اسلام و محو آثار ظلم و سلطه‌گری دعوت نمود و همان چیزی را که در ابتداء دعوت اسلامی خود از ایرانیان می‌خواست از سایر مسلمانان نیز خواستار شد و آنانرا به قیام و انقلاب، علیه حکام ظالم و فرمانروایان نالایق و دست‌نشانده‌ی اجانب فراخواند) ستمدیدگان و محرومان و بی‌نویان جهان بر اثر گفتارهای شیوا و سخنان پرشور و انقلابی وی، مجذوب حرکات انقلابی او می‌گردند و از هر سو بطرف انقلاب اسلامی او رو می‌آورند و نسبت به ایران و انقلاب، توجه خاص و دلبستگی مخصوصی از خود نشان می‌دهند و همین توجه و دل‌بستگی مسلمانان در سراسر عالم، مایه‌ی ترس [صفحه ۴۰۰] و وحشت و دلهره و نگرانی دولتهای بزرگ شرق و غرب می‌گردد و قدرتهای استکباری جهان نیز بخاطر اینکه به خیال خام خود از صدور انقلاب و نفوذ اسلام و اندیشه‌های انقلابی آن مرد خدا جلوگیری کنند و نگذارند بکشورهای دیگر و احیاناً ممالک هم جوار و بخصوص کشورهای عربی و غربی سرایت کند، در صدد راه علاج برمی‌آیند تا بدان وسیله بتوانند از صدور انقلاب اسلامی ایران بجای دیگر ممانعت بعمل آورند. و چون جلوگیری از انقلاب، برای آنها تقریباً از طریق عادی ممکن نیست بدین لحاظ سران کفر و استکبار، به کمک ایادی مرموز خود در داخل و خارج و همکاری و همیاری دولتهای دست‌نشانده‌ی خویش (که آنها نیز همچون سایر هم‌پالکیهای کافر خود، پایه‌های کاخ ستم

و تاج و تخت لرزان خود را در معرض خطر و سقوط حتمی و قطعی می‌بینند) برای حفظ موقعیت سیاسی، و نگهداری حکومت استبدادی خویش، جهت درهم کوبیدن انقلاب اسلامی دست بکار می‌گردند و در حالی که هنوز مردم مسلمان ایران از رنج گرفتاریها و نابسامانیهای ناشی از انقلاب دمی نیاسوده‌اند دشمنیها آغاز می‌شود، و همزمان با کینه‌توزیها و دشمنیها و تهدیدها و عربده‌جوییهای شرق و غرب، کشورهای عربی منطقه نیز با آنها هم‌آواز گشته و با همکاری و همیاری یکدیگر، به انواع حیلها و نیرنگها و تبلیغات سوء، علیه انقلاب اسلامی متوسل می‌شوند. و چون دیدند که حربی تبلیغات و افتراها و دروغها و تهمت‌ها بتنهائی کارگر نیست یکی از دولتهای استعماری مجاور را به جنگ و محاربه‌ی با «ایران» تشویق و ترغیب می‌نمایند و با کمکهای مادی و معنوی خود وی را یاری میدهند، تا شاید بدینوسیله این حکومت جوان و نوپای اسلامی را از پای درآورده و از ریشه بخشکانند. ولی در مقابل این همه توطئه‌ها و دسیسه‌چینیها و هیاهوها و هوچی‌گریها، رهبری انقلاب نیز که در برابر زورگویان و ستم‌پیشگان و قدرت‌طلبان قد علم کرده است خم به ابرو نمی‌آورد و در مقابل آنان برمی‌خیزد و سرانجام با همدلی و همیاری ایرانیان پاکدل، که وی را در کار قیام، و تأسیس دولت اسلامیش یاری داده‌اند، تصمیم می‌گیرد که هر مانع و رادعی را که سد راه پیشرفت انقلاب اسلامی وی می‌گردد از پیش پای خود بردارد و لذا هیچگونه ترس و بیمی بدل راه نمی‌دهد و با قامتی بلند و افراشته، چون کوهی استوار مردانه مقاومت می‌کند، و سرسختانه می‌جنگد و بدین سان دشمنان [صفحه ۴۰۱] اسلام و انقلاب را مأیوس، و آنان را از دستیابی به اهداف شومشان باز می‌دارد. مقصود روایات از هاشمی و خراسانی: با یک مطالعه دقیق و اندیشمندانه در مجموع روایاتی که درباره‌ی قیام دینی «ایرانیان» و رهبری آن سید بزرگوار از این نهضت کم‌نظیر و خداپسندانه رسیده است معلوم می‌شود که این شخصیت برجسته‌ی انقلابی در واقع غیر از «سیدخراسانی» معروف و مشهوری است که عده‌ای او را «حسنی» لقب داده و و خروج او را از خراسان دانسته‌اند!!! و گروهی هم با اتکاء به برخی از روایات وی را «حسینی» می‌دانند. اینک برای اینکه با شخصیت واقعی و اهداف عالی‌ی این رادمرد بزرگ، آشنایی بیشتر پیدا کنیم و به روشنی دریابیم که مدتی قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، سید بزرگوار از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام در ایران حکومت می‌کند و درگیر جنگی نابرابر می‌شود و پس از او سیدخراسانی ظاهر می‌گردد، نخست گفتار برخی از صاحب‌نظران را که تا اندازه‌ای می‌تواند روشنگر این واقعیت باشد در اینجا می‌آوریم، و سپس عین روایاتی را که از ناحیه‌ی پیشوایان دینی درباره‌ی این مرد عارف و وارسته و سیدخراسانی از طریق «شیعه» و «سنی» رسیده است نقل می‌نمایم، و به شرح و بسط یکایک آنها می‌پردازیم تا حقیقت آنچه را که تا بحال متذکر گردیده‌ایم بخوبی روشن شده و هویت و شخصیت این دو ذخیره‌ی بزرگ الهی برای همگان آشکار گردد.

نظریات دانشمندان

۱- مؤلف کتاب «البدء و التاریخ» در مورد حوادث مربوط بعلائم الظهور، در موضوعی که تحت عنوان «سیدی که با پرچمهای سیاه از خراسان خروج خواهد نمود» آورده است چنین می‌نویسد: «الهاشمی الذی یخرج من خراسان مع الرايات السود عن ثوبان عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: اذا رأیتم الرايات السود من قبل خراسان فاستقبلوها مشیا علی أقدامکم لأن فیها خلیفه الله المهدی. و فی هذا أخبار كثيرة هذا أحسنها و أولها، ان صحت الروایه، و قد روی فیہ عن ابن [صفحه ۴۰۲] العباس بن عبدالمطلب أنه قال: اذا أقبلت الرايات السود من المشرق، توطن للمهدی علیه‌السلام سلطانه». ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود: هرگاه دیدید که پرچمهای سیاه از طرف خراسان نمایان شد پس با پای پیاده از آنها استقبال کنید، زیرا خلیفه‌ی خدا مهدی علیه‌السلام با آنهاست. و در این باره از «ابن عباس بن عبدالمطلب» نیز روایت شده که گفته است: هرگاه پرچمهای سیاه از سوی مشرق، پدیدار شد آنگاه است که شما باید برای حضرت مهدی علیه‌السلام سلطنتش را زمینه‌سازی کنید (و در نسخه‌ی دیگری است که صاحبان آن پرچمها برای حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه‌سازی می‌کنند). سپس مؤلف کتاب

نامبرده در توضیح روایات مزبور چنین می‌نویسد: «و مردم در تأویل این اخبار اختلاف کرده‌اند، گروهی گفته‌اند که این پرچمها با خروج «ابومسلم خراسانی» انجام پذیرفته است، زیرا او اولین کسی بود که پرچمهای سیاه را برافراشت و لباسهایش را سیاه کرد، و از خراسان خروج نمود، پس او سلطنت را برای بنی‌هاشم زمینه‌سازی کرده است. این دسته از مردم برای توجیه عقیده خود گفته‌اند: اینکه ما می‌گوئیم ابومسلم، برای بنی‌هاشم سلطنتشان را زمینه‌سازی کرده است، مانند آنست که گفته می‌شود «عمر» سواد را (یعنی: عراق را) فتح نموده، و امیر، دست دزد را قطع کرده است. در صورتیکه نه خود عمر شخصا عراق را فتح کرده و نه شخص امیر دست دزد را بریده است، پس به آنان کار غیرشان نسبت داده می‌شود، در صورتی که اینکار بدستور آنان صورت گرفته باشد. و گروه دیگری گفته‌اند که: این «سید» هنوز نیامده است. و نخستین محل برانگیختگی او از سوی چین است، از ناحیه‌ای که به آن «ختن» [۴۱۱] گفته می‌شود، در آنجا گروهی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام، از نسل حسین بن علی علیه‌السلام زندگی می‌کنند. و این عده گفته‌اند: فرمانده سپاه آن سید، مرد کوسه‌ای از طایفه بنی‌تمیم است که [صفحه ۴۰۳] به او «شعیب بن صالح» گفته می‌شود و محل ولادت او «طالقان» است و درباره‌ی او حکایات، و داستانهای عجیب و غریبی از کشتن و به اسارت درآوردن دشمن نقل می‌کنند، و خدا به حقیقت آن داناتر است و الله اعلم. [۴۱۲]. ۲- نویسنده‌ی کتاب «خریدالعجائب» (زین‌الدین عمر) متوفای سال ۷۴۹ هجری نیز ضمن حوادث مربوط به آینده جهان، در موضوعی که تحت عنوان «مرد هاشمی که با پرچمهای سیاه از خراسان خروج خواهد نمود» آورده است، عین عبارت کتاب «البدء و التاریخ» را با حذف قسمتی از توضیحات آن و اندکی تغییر عبارت، چنین می‌نویسد: «ثوبان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هرگاه پرچمهای سیاه را از سوی خراسان مشاهده کردید، پس با پاهای پیاده از آنها استقبال کنید، زیرا خلیفه خدا مهدی علیه‌السلام با آنهاست. و در این باره «عباس بن عبدالمطلب» روایت کرده است: «هنگامی که پرچمهای سیاه از سوی مشرق پدیدار شد، اصحاب آن پرچمها سلطنت را برای حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه‌سازی می‌کنند.» و گروهی گفته‌اند که این پرچمهای سیاه با خروج ابومسلم خراسانی انجام شده است، زیرا او نخستین کسی بود که پرچمهای سیاه را برافراشت، و لباسهایش را سیاه کرد و از خراسان خروج نمود، پس او برای بنی‌هاشم سلطنت را زمینه‌سازی کرده است. و عده‌ی دیگری گفته‌اند: بلکه این پرچمهای سیاه بعدها خواهد آمد، و در آن موقع نخستین حادثه‌ای که بوقوع خواهد پیوست، فرمانروائی است از «چین» از منطقه‌ای که به آن «ختن» می‌گویند، قیام می‌کند، چه آنکه در آنجا طایفه‌ای از فرزندان فاطمه علیهاالسلام از نسل حسین بن علی علیه‌السلام وجود دارند. و این عده، می‌گویند: در پیشاپیش سپاه آن (فرمانروا) مردی کوسه که به او (شعیب بن صالح) می‌گویند و از طایفه بنی‌تمیم است قرار دارد که محل ولادت او در «طالقان» است و درباره‌ی او حکایات بسیار و اخبار شگفت‌انگیزی از کشتن و اسیر گرفتن (در هنگام جنگ) نقل می‌کنند که بهت‌آور است و البته خدا داناتر است. (والله اعلم). [۴۱۳]. [صفحه ۴۰۴] ۳- برزنجی شافعی، مؤلف کتاب «الاشاعه» متوفای سال ۱۱۰۳ هجری، پس از آنکه حدیثی را که درباره‌ی خروج مردی از سرزمین خراسان آورده است، در توضیح آن چنین می‌نویسد: «شاید این مرد که از سرزمین خراسان قیام می‌کند، همان سیدی باشد که درباره‌ی او توضیح می‌دهیم، و شاید هم سیدی دیگر غیر از او باشد. سپس این دانشمند چنین می‌نویسد: «اهل خراسان (و مردم ایران) با لشکریان سفیانی می‌جنگند و در بین آنها چندین باز زد و خورد واقع می‌شود و در همانحال، حوادثی در «تونس» و «دولاب ری» (که دهکده‌ای در نزدیکی تهران است) و حادثه‌ای در سرزمین زرنیخ، (یا زرنج، یا زریح) که در (مصر و یا عراق و یا افغانستان است) روی می‌دهد، و چون جنگ مدتی بدرازا کشید «اهل خراسان، یعنی مردم ایران، بامردی از بنی‌هاشم، (یعنی سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در دست راست، و یا کتف راست او (باختلاف نسخه‌ها یا روایات) علامت، و یا «خالی» دیده می‌شود، بیعت می‌نمایند، و او را رئیس خود قرار می‌دهند و خداوند هم کار او را سهل و آسان می‌کند.» و این سید (مطابق عقیده‌ی اهل سنت، برادر حضرت مهدی علیه‌السلام [۴۱۴] و یا) پسرعموی آن حضرت است، و او در آنروز در آخر «مشرق» سکونت دارد. پس او با کمک و یاری مردم

خراسان و طالقان قیام می‌کند و با او پرچمهای سیاه و کوچکی است و البته این پرچمهای سیاه غیر از پرچمهای بنی‌عباس است، و فرمانده سپاه آن سید مردی از (بنی‌تمیم) خواهد بود که قدی متوسط و محاسنی کم دارد، و کوسه است و نامش (آنگونه که در اخبار آمده) شعیب بن صالح می‌باشد. چون خبر خروج شعیب بن صالح به آن «سید» رسید، از او استقبال می‌کند، و او را رئیس و فرمانده سپاه و لشکریان خود قرار می‌دهد. و «شعیب» کسی است که اگر با کوههای سخت و محکم روبرو شود آنها را در هم می‌کوبد، و زمینه‌ی حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌آورد. [صفحه ۴۰۵] و در این باره از پیغمبر گرامی اسلام روایت شده است که فرمود: «هرگاه شنیدید که پرچمهای سیاه از خراسان نمایان شد خود را به آنها برسانید، اگر چه با دست و زانو بر روی برف و یا یخ راه بروید». و در روایت دیگری است که: خلیفه‌ی خدا مهدی علیه‌السلام با آنهاست. و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرموده است: «اگر در میان صندوقی بودی که سر آن صندوق را بسته و درب آنرا قفل زده باشند آنرا بشکن، و خود را به آنها برسان». [۴۱۵]. ۴- نویسنده‌ی کتاب «تباشیرالمحورورین» نیز در این باره چنین می‌نویسد: سفیانی در «دمشق» سکنا نماید و لشکری بفتح خراسان بفرستد و از «ماوراءالنهر» منصور نامی که لقب او حارث باشد [۴۱۶] و نصرت آل محمد صلی الله علیه و آله نماید ظاهر گردد و اهل خراسان بر سر او جمعیت نموده محاربات عظیمه فیما بین ایشان و لشکر سفیانی در (تونس) و (دولاب) و تخوم زرنیخ واقع شود. چون قتال ایشان به طول انجامد با (سیدی هاشمی) که ابن عم مهدی علیه‌السلام است و در کف دست راست خود (خالی) دارد بیعت نمایند، و لشکر خراسانی و طالقانی با خود علمهای سیاه کوچک دارند، و مقدمه‌ی لشکر ایشان، یعنی: فرمانده سپاه آنان، مرد چهارشانه زرد رنگ تنک ریش (کوسه) که اسم او شعیب بن صالح تمیمی است با پنج هزار نفر که کوههای بلند را از هم می‌پاشد قیام می‌کند و امر سلطنت مهدی علیه‌السلام را م مهد و آماده می‌سازد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدح او گفته که چون بشنوید که علمهای سیاه از خراسان رو کرده است پس بروید بسوی آنها هر چند که بر سینه و بالای برف باشد. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است که اگر من در صندوقی مقل می‌بودم هر آینه آن قفل و صندوق را می‌شکستم و به آن رایات ملحق می‌گردیدم. [۴۱۷]. نویسنده‌ی مزبور در جای دیگر از همان کتاب چنین می‌نویسد: [صفحه ۴۰۶] پس آن سیدحسینی با «رایات سود» یعنی: پرچمهای سیاه، مدت هشت ماه و به روایتی هیجده ماه و به روایتی هفتاد و دو ماه که مدت شش سال است به قتل و غارت و گوش و بینی بریدن مشغول شود و شمشیر او به غلاف نرود تا به حدی که مردم می‌گویند: معاذالله که این شخص از اولاد فاطمه باشد و اگر او فاطمی بود هر آینه به ما رحم می‌کرد. مجمل بر بنی‌امیه و بنی‌عباس و لشکر سفیانی غالب می‌گردد، و ولایت ایشان را فتح می‌نماید و بغیر از بکش بکش شعاری ندارد. [۴۱۸]. ۵- دانشمند محقق آقای شیخ نجم‌الدین عسکری در کتاب «المهدی الموعود المنتظر» پس از آنکه روایاتی را درباره‌ی مردی هاشمی آورده است که از اهل بیت مهدی موعود علیه‌السلام است و پیشاپیش قیام حضرتش خواهد آمد، چنین می‌نویسد: از برخی روایات که در کتاب «عقدالدرر» آمده است چنین ظاهر می‌شود که آن سیدی که قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد آمد و از اهل بیت خود آن حضرت خواهد بود، او برادر حضرت مهدی علیه‌السلام است. و از برخی روایات استفاده می‌شود که آن مرد هاشمی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام، یعنی سیدی حسینی است و لکن اسم او معین نشده است و در بعضی روایات آمده است که او مردی از بنی‌هاشم است که در دست راست خود (خالی) دارد و تمام احادیث می‌گویند که قیام او از مشرق است و در بعضی از احادیث نیز وارد شده که این مرد هاشمی از خراسان قیام می‌کند. [۴۱۹]. ناگفته نماند که برخی از نویسندگان بدون توجه به اینکه روایات فراوانی هم درباره‌ی سیدحسینی و هم هاشمی خراسانی رسیده است کلیه‌ی روایات مربوط به این دو شخصیت را بهم خلط نموده و همه را حمل بر قیام یک نفر نموده‌اند، در صورتی که بیشتر احادیث، و همچنین نظر دانشمندانی که درباره‌ی سیدحسینی و هاشمی خراسانی ابراز عقیده کرده‌اند. و اظهار نظر آنان نیز، خود چکیده‌ی روایات اهل بیت علیه‌السلام است بخوبی گواهی می‌دهند که سیدحسینی غیر از هاشمی خراسانی است و آنچه از مجموع روایات فهمیده می‌شود این است که: نخست، مردی از دودمان اهل بیت از فرزندان امام [

صفحه ۴۰۷] حسین علیه‌السلام از مشرق و یا خراسان قیام می‌کند، و پس از آن بعد از تجاوز سفیانی اول با وجود سیدحسینی مردم ایران با سیدهاشمی خراسانی که در دست راست خود (خال) و یا علامتی دارد بیعت می‌نمایند. در هر صورت درباره‌ی نسب این سیدهاشمی نیز که بعد از تجاوز سفیانی اول به ایران بر مسند قدرت قرار می‌گیرد در روایات به اختلاف سخن رفته است. از برخی روایات چنین استفاده می‌شود که او سیدحسینی است و از برخی دیگر چنین مستفاد می‌گردد که او سیدی‌حسینی است و در هر حال از تمام روایات فهمیده می‌شود که او مردی از بنی‌هاشم و از ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که در دست راست او علامتی وجود دارد و در سنین جوانی است. مؤلف گوید: تردیدی نیست که بحسب روایات وارده این سید هر که باشد خواه حسینی و یا حسینی، غیر از قیام‌کننده‌ی اصلی و مالک علی الاطلاق ایران است، و ما در این باره هم در بخش سوم و هم در همین بخش مورد بحث درباره‌ی این دو سید بزرگ انقلابی، بمقدار لازم توضیح داده، و بویژه در بخش مورد بحث روایات مربوط به این دو بزرگوار را آورده‌ایم. آنچه تا اینجا گفته شد قسمتی از نظریات برخی از دانشمندان اسلامی بود که ما برای هموار شدن راهی که در پیش داریم در اینجا نقل نمودیم، ولی همانگونه که ملاحظه نمودید، گرچه این اظهار نظرها تا حدودی راه را برای شناخت هاشمی خراسانی که سیدی از دودمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است هموار می‌کند، اما در عین حال: سخنان آنان نیز مقداری گنگ و مبهم است و نتیجه روشنی آنگونه که باید بدست نمی‌دهد و بهرحال، این موضوع، در ضمن روایاتی که در آینده خواهیم آورد، بخواست خدا بنحو شایسته‌ای روشن خواهد شد.

حدود جغرافیایی منطقه قیام

چنانچه قبلاً تذکر دادیم، بطور قطع و مسلم آنچه از مجموع روایات وارده، درباره‌ی (نهضت زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام) استفاده می‌شود این است که: حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام این مردم خداجوی باایمان، و نهضت رهبر لایق و شایسته‌ی آنان [صفحه ۴۰۸] سرزمین (مشرق) و کشور اسلامی ایران است. ولی از آنجائی که «مشرق» سرزمین وسیع و پهناوری است که همه‌ی مناطق شرقی و کشورهای عربی خاورمیانه از جمله: «حجاز» و برخی از کشورهای غیرمسلمان را نیز شامل می‌شود، و از این لحاظ ائمه‌ی معصومین علیهما‌السلام هم، در هر دوره و زمانی به شرح و توضیح این منطقه‌ی حساس جهان پرداخته و پیوسته با بیانات مختلف و گوناگونی این منطقه را محدود و محدودتر ساخته تا آنرا به سرزمین خراسان، و در نتیجه کشور اسلامی «ایران» منحصر نموده‌اند، لذا ما هم ناچاریم در بیان توضیح این مطلب، بار دیگر یادآور شویم که مقصود روایات از مشرق و خراسان «ایران» است و از اینرو لازم است. خواننده‌ی عزیز به این نکته‌ی اساسی توجه داشته و آنرا به ذهن خود بسپارد که معمولاً در هر جائی که در احادیث اهل بیت علیهما‌السلام راجع به قیام زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام از مشرق، و یا خراسان، سخن رفته است مقصود از آن، کشور اسلامی ایران است. اینک برای شناخت حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام «زمینه‌سازان»، و یا سایر خصوصیات و مشخصات آنان، بروایات و احادیثی که بطور کلی در مورد زمینه‌سازان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از متون منابع مهم، و مدارک معتبر حدیث بدست آمده است توجه فرمائید. ۱- یوسف بن یحیایی شافعی، در کتاب معروف خود بنام «عقدالدرر» درباره‌ی حدود جغرافیایی منطقه قیام آزادمردی که زمینه‌ساز انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام است حدیثی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام و او از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بدینصورت نقل نموده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله یخرج رجل من وراء النهر، یقال له: الحارث بن حراث، و علی مقدمته رجل یقال له: منصور، یوطی، أو یمكن لال محمد صلی الله علیه و آله کما مکنت قریش لرسول الله صلی الله علیه و آله و جب علی کل مؤمن نصرته أو قال: اجابته.» [۴۲۰]. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مردی از «ماوراءالنهر» (از سرزمین خراسان) قیام خواهد کرد که به او «حارث» گفته می‌شود فرمانده سپاه و پیشرو لشکریان او مردی است که به وی «منصور» می‌گویند او حکومت و سلطنت را برای آل محمد صلی الله علیه و آله [صفحه ۴۰۹]

آماده و مهیا می‌کند و یا قدرت و سلطه‌ای برای ایشان فراهم می‌آورد، همچنانکه مؤمنین قریش برای رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینه‌ی حکومت او را فراهم نمودند، بر هر فرد مسلمان با ایمانی واجب است وی را یاری دهد، یا اینکه فرمود: واجب است دعوت او را اجابت نماید. توضیح: برای درک معنای واقعی و فهم کامل این حدیث که بصورت رمز و کنایه، بخروج مردی که زمینه‌ساز حکومت جهانی امام زمان علیه‌السلام است اشاره شده، توضیح این چند کلمه لازم است. ۱- ورائه‌نهر: چه منطقه‌ای است؟ ۲- حارث: به چه کسی گفته می‌شود؟ ۳- مقصود از «منصور» کیست؟ در بیان توضیح «ورائه‌نهر» باید به جغرافیای طبیعی کشور «عراق» و موقعیت جغرافیایی این کشور مراجعه نمود تا مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کلمه، برای خواننده بروشنی معلوم شود.

موقعیت جغرافیایی عراق

«کشور جمهوری عراق، واقع در نیمکره‌ی شرقی، نیمکره شمالی، جزء ممالک خاورمیانه، و خاورمیانه عربی در مغرب آسیاست». «عراق» سرزمینی است با سه منطقه مشخص: نواحی شمالی، و شمال شرقی آن کوهستانی است، نواحی غربی آن خشک و بی‌آب و علف است و بنام «بادیه‌الشام» معروف است و نواحی شرقی و جنوب شرقی آن جلگه‌ای و مسطح و هموار است و بیشتر جمعیت آن در همین دو ناحیه (یعنی نواحی شرقی و جنوب شرقی و تا حدودی هم در نواحی شمالی زندگی می‌کنند، منطقه‌ی کوهستانی آن کردنشین است که دجله بطول (۲۵۳۲) کیلومتر و فرات بطول (۲۴۳۶) کیلومتر است که هر دو از ترکیه سرچشمه می‌گیرند، و سپس وارد عراق می‌شوند و در جنوب (بغداد) بهم می‌پیوندند و [صفحه ۴۱۰] «شطالعرب» یعنی: اروند رود را تشکیل می‌دهند. که آنهم به خلیج فارس می‌ریزد. منطقه‌ی بین دو رود فرات، و دجله را «بین‌النهرین» یا «الجزیره» می‌گویند، و این نام، نام قبلی عراق بوده است. رود «دجله» از وسط بغداد پایتخت عراق می‌گذرد، و دو رود معروف عراق یعنی: دجله و فرات، در ۱۸۵ کیلومتری ساحل خلیج فارس در جنوب شهر بغداد بهم می‌پیوندند، و از منطقه‌ای بنام «القرنه» در نزدیکی شهر بزرگ و بندری «بصره» شطالعرب یعنی: اروند رود را تشکیل می‌دهند. [۴۲۱]. از آنجائیکه دو رود معروف عراق بنام دجله و فرات، در جنوب این کشور یکی می‌شوند، و اروند رود را تشکیل می‌دهند، و این رود حد فاصل میان عراق و ایران است بدین لحاظ در دوران اسلام، کلیه‌ی مناطقی که در سمت شرق عراق و در پشت اروند رود قرار گرفته است آنرا بلاد (ماوراءنهرین) و یا (ماوراءنهر) نامیده‌اند. البته این توضیح در صورتی درست است که مقصود از (ورائه‌نهر) مناطق شرقی نهر دجله و فرات باشد و البته باید توجه داشت که در اخبار زیادی اطلاق لفظ مشرق، بر مشرق فرات بسیار شده است.

ماوراء النهر

اما اگر مقصود حدیث از «ورائه‌النهر» (ماوراءالنهر) باشد، باز هم آنچه را که درباره‌ی موقعیت جغرافیایی عراق متذکر شدیم نسبت به «ماوراءالنهر» نیز صادق است زیرا: ماوراءالنهر، در لسان اخبار و روایات و تاریخ عبارت از: سرزمین خراسان و مناطق اطراف و دور و بر آنست. که در نتیجه باز هم منظور و مقصود روایت از این سرزمین همان حدود جغرافیایی منطقه‌ی خراسان و سرزمین فارس، و بالاخره مراد از آن کشور همسایه‌ی عراق، یعنی: سرزمین ایران است و این مطلب از نظر مشخصات جغرافیایی، و تقسیمات اقلیمی قدیم که پیشینیان، کلیه‌ی خشکیهای عالم را به هفت قسمت تقسیم نموده و هر قسمت را بنام «اقلیم» نام نهاده‌اند، ثابت و مسلمست. یاقوت حموی، در کتاب معروف خود بنام «معجم‌البلدان» درباره (ماوراءالنهر) چنین [صفحه ۴۱۱] می‌نویسد: مقصود از: ماوراءالنهر، عبارت از آن مناطقی است که در پشت نهر «جیحون» قرار گرفته و آن در سرزمین خراسان واقع شده است. سپس وی در توضیح کلمه‌ی (ماوراءالنهر) چنین می‌نویسد: مناطقی که در سمت شرقی رود «جیحون» قرار گرفته، بلاد (هیاطله) نام دارد که در دوران اسلام آنرا «ماوراءالنهر» نامیده‌اند، و مناطقی که در طرف غربی این رودخانه واقع شده سرزمین خراسان و ولایت خوارزم

است. که البته «خوارزم» جزء خراسان نیست بلکه خود یک منطقه‌ی جداگانه‌ای است. [۴۲۲]. مؤلف کتاب «مجمع‌البحرین» نیز در ماده‌ی (جوح) درباره‌ی رود «جیحون» چنین می‌نویسد: «رود جیحون، بنابر آنچه گفته شده، رودخانه‌ای است که در پشت (خراسان) قرار دارد. این رودخانه از قسمت شرقی (بلخ) از منطقه‌ای از نواحی بلاد ترک، سرچشمه می‌گیرد و بسوی غرب رهسپار می‌شود، و از سرزمین خراسان عبور می‌کند، و سپس از سرزمین «خوارزم» خارج شده و از آنجا می‌گذرد تا اینکه در نتیجه، بدریاچه‌ی خوارزم بنام «آرال» می‌ریزد». [۴۲۳]. نتیجه‌ای که از این توضیحات در مورد کلمه‌ی (وراءنهر) بدست می‌آید این است که: بهر حال: مقصود از این کلمه هر چه باشد: حدود جغرافیائی منطقه‌ی قیام آن دلیرمرد آزاده، و انسان پرتلاش و جهادگری که زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام است، خواه ناخواه از پشت نهر دجله از سمت شرق، یعنی: بلاد فارس، و سرزمین (ماوراءالنهر) است که در هر صورت مقصود از آن، سرزمین خراسان و در نهایت کشور اسلامی ایران است. ضمناً باید توجه داشت: اینکه ما گفتیم مقصود از (ماوراءالنهر) خراسان، و در نتیجه منظور از آن کشور اسلامی ایران است. بدین لحاظ است که: گرچه در بسیاری از روایات نام خراسان به چشم می‌خورد اما در عین حال: چنانکه قبلاً هم بطور مفصل در [صفحه ۴۱۲] این باره سخن گفته‌ایم مقصود از روایات از ذکر نام خراسان خود خراسان معهود فعلی نیست، بلکه هدف از کلمه‌ی «خراسان» کشور ایران است. و چنانکه در حدیث بعدی و سایر احادیث دیگری که بعداً خواهد آمد، ملاحظه خواهید فرمود، بخوبی متوجه خواهید شد که مراد روایات از خراسان نفس خراسان مشهور نیست، و بالاخره تصدیق خواهید شد که مراد مآلاً در برخی از روایات تقریباً به این مطلب تصریح شده که قیام قیام‌کننده از خود خراسان، یعنی: همان شهر مقدس معهود نخواهد بود. در هر صورت چنانچه شما خواننده‌ی عزیز با ما همراهی کنید و مطالب این بخش را با دقت مورد مطالعه قرار دهید بروشنی خواهید دریافت که فریادگر انقلابی و یکه‌تاز میدان نبرد و درهم شکننده‌ی لشکریان سفیانی در واقع همان (سیدحسینی) معروفی است که قیام او از طرف قزوین و طالقان و دیلم است، و هرگز قیام او از خراسان و شهر مشهد مقدس نیست و این چیزی است که روایات آینده بدان گواهی خواهند داد. اما حارث: حارث: در لغت عرب به کسی گفته می‌شود که زمین را آباد کند و آن را برای زراعت و کشاورزی آماده و مهیا سازد. راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» در شرح، و معنای کلمه‌ی (حرث) که لفظ (حارث) از آن گرفته شده است چنین می‌گوید: (حرث) بمعنای پاشاندن بذر در زمین، و آباد کردن آن برای کشت و زرع است. وی پس از آنکه آیه‌ای از قرآن را بعنوان مثال و شاهد ذکر می‌کند، چنین می‌گوید: از معنی (حرث) آباد کردن و ساختن نیز که در نتیجه‌ی زراعت حاصل می‌شود تصور شده است. سپس وی به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: در روایت آمده است (أصدق الأسماء الحارث) یعنی با حقیقت‌ترین نامها که دروغ در آن راه ندارد نام زراع و کشاورز است. و نیز می‌گوید: روایت شده «احرث فی دنیاك لاخرتك» یعنی: در دنیا برای آخرت زراعت کن، آنگاه این دانشمند چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: (بنابراین از تصور معنی آباد کردن در مورد معنی کلمه‌ی (حرث) انجام عمل نیک، و کار شایسته در دنیا برای آخرت [صفحه ۴۱۳] تصور دیگری است که آن تصور، تشویق نمودن و وادار ساختن، برای عمران و آبادی زمین در اثر زراعت است) [۴۲۴]. روی این بیان، نتیجه‌ای که از معنای کلمه‌ی (حرث) و (حارث) بدست می‌آید این است که: کلمه‌ی (حارث) در حدیث سابق‌الذکر، در حقیقت اسم نیست و بیشتر از هر چیز جنبه‌ی وصفی دارد و لقبی بیشتر محسوب نمی‌شود. و از اینجا فهمیده می‌شود که اطلاق لفظ و کلمه‌ی «حارث» در حدیث مذکور بر شخص نامعین و ناشناخته‌ای که از پشت رود دجله، و از طرف شرق، قیام می‌نماید، در حقیقت کنایه از وجود یک شخص زحمتکش، و انسان جهادگر، و مرد خدمتگذار وارسته‌ای است که علاوه بر تحمل رنجها و سختیها و مشقتها و ناراحتیهای فراوان در دوران زندگی؛ و صرف عمر گرانمایه‌ی خود در راه جهاد در راه خدا و عمران و آبادی کشور در طول دوران زمامداری، زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام نیز خواهد بود. و اما منصور: این اسم هم مانند لفظ (حارث) بر نام شخص معینی که نام وی «منصور» باشد دلالت نمی‌کند، بلکه تنها چیزی که از این لفظ فهمیده می‌شود این است که: کلمه‌ی «منصور» یعنی: انسان پیروز، صفتی از اوصاف

شخصی را بیان می‌کند که او معمولاً در جنگها فاتح و غالب و پیروز است. و این صفت پیروزی در جنگ، بطوری که از بسیاری روایات فهمیده می‌شود، غالباً مربوط به شخصی بنام «شعیب بن صالح» است که وی فرمانده سپاه، و سردار لشکریان پیروزمند «سیدحسنی» می‌باشد، که البته (شعیب بن صالح) ظاهراً نام رمزی این دلیرمرد صحنه‌ی پیکار است، و کسی هم بحسب ظاهر او را نمی‌شناسد و او فرد گمنامی است که پس از ظهور مبارک حضرت ولی‌عصر ارواحنا له الفداء شناخت خواهد شد همچنانکه وجود ذی‌جود «سیدحسنی» برای خیلی از مردم ناشناخته خواهد ماند تا [صفحه ۴۱۴] زمانی که همه چیز آفتابی گردد و حق از باطل شناخته شود. در هر حال به حسب ظاهر و العلم عندالله (منصور) لقب شعیب بن صالح است و شعیب هم، بنابر آنچه از برخی روایات استفاده می‌شود سیدی هاشمی است که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام فرماندهی سپاه «سیدحسنی» را بعهده دارد، و یا اینکه از فرماندهان رده‌ی بالای لشکر و سپاه در طول دوران جنگ است و بعد از ظهور پرچمدار حضرت، و فرمانده لشکریان آن جناب (رزقنا الله رؤیة جماله الشریف) خواهد بود. از آنچه تا بدینجا درباره‌ی لفظ «حارث» و کلمه‌ی «منصور» گفته شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که: این دو اسم، یعنی: حارث و منصور، در حدیث یاد شده کنایه از او شخصیت بزرگ سیاسی انقلابی و دو انسان شجاع و متهور است که یکی از آنها همان «سیدحسنی خراسانی» و دیگری فرمانده سپاهیان پیروزمند و دشمن‌شکن او، یعنی: شعیب بن صالح است. ۲- در حدیثی که از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام درباره‌ی فتنه و آشوبهای آخرالزمان رسیده، و در کتب حدیث ثبت گردیده است چنین آمده است: «من حدیث أبي الحسن الربعي المالكي يسند الي رسول الله صلى الله عليه و آله قال: اذا وقعت الملاحم، بعث الله رجلا من الموالى، أكرم العرب فرسانا و أجودهم سلاحا يؤيد الله بهم الدين، فان قتل الخليفة في العراق، الرجل المربع القامة، كثر اللحية، أشقر الشعر، براق الثنايا، فويل لأهل العراق من أتباعه المراق، ثم يخرج المهدي منا أهل البيت، يملأ الأرض عدلا كما ملئت ظلما و جورا». [۴۲۵]. (پیغمبر گرامی اسلام فرمود: زمانی که جنگهای سخت و خونینی (که در آن کشته‌های فراوان باشد) در گرفت، خداوند مردی از «ایرانیان» را خواهد برانگیخت که از نظر اصل و نسب گرامی‌ترین عرب، و از نظر سلاح (ابزار و آلات جنگی و اسلحه‌ی لشکریان) از همه‌ی «اعراب» برتر و بهتر و نیکوتر است و خداوند بوسیله‌ی «موالی» یعنی: ایرانیان، دین را تأیید خواهد نمود. پس در آن هنگام که حکمران عراق، یعنی: فرمانروای این کشور، در آن [صفحه ۴۱۵] سرزمین، آن مرد متوسط‌القامه (و میان‌قدی) را که دارای ریش و محاسنی انبوه، و موئی سرخ و سفید، (و یا سرخ متمایل به زردی و دندانهای سفید و براق است به قتل رسانید، وای بر اهل عراق «و مردمی که در این کشور زندگی می‌کنند» از ظلم و ستم بی‌حدی که از پیروان بی‌دین، و اتباع از خدا بی‌خبر آن حاکم ظالم بر آنها خواهد رفت، آنگاه پس از آن، مهدی ما اهل بیت آشکار خواهد شد و سراسر روی زمین را همچنانکه پر از ظلم و جور شده، از عدل و داد پر خواهد کرد). کلمه‌ی ملاحم در متن عربی حدیث، جمع (ملحمه) و در لغت عرب عبارت از جنگ بسیار سخت و خونینی است که در آن کشتار زیاد واقع شود و کلمه‌ی «موالی» جمع «مولی» است. و چنانکه قبلاً هم درباره‌ی این کلمه بطور مفصل صحبت کرده‌ایم کلمه‌ای است که در لغت عرب معانی متعددی دارد تا آنجا که مرحوم علامه امینی - علیه‌الرحمه - در کتاب پراج‌الغدیر برای کلمه‌ی (مولی) ۲۷ معنی ذکر فرموده است. [۴۲۶] و ابن‌اثیر در کتاب «النهاية» فی غریب‌الحدیث و الاثر، درباره‌ی کلمه‌ی (مولی) چنین می‌نویسد: «و قد تكرر ذكر المولى فى الحدیث و هو اسم يقع على جماعة كثيرة» یعنی ذکر کلمه‌ی «مولی» در حدیث مکرر آمده است و این کلمه اسمی است که بر جماعت بسیاری اطلاق می‌شود. سپس ابن‌اثیر در دنباله سخن خود چنین می‌گوید: «و این کلمه‌ی (مولی) معانی گوناگونی دارد که از جمله‌ی آنها: «مولی» بمعنی خداوند، و مالک، و آقا، و آزادکننده‌ی برده، و یاور، و محب، و تابع و همسایه، و پسرعمو، و هم‌پیمان، و داماد، و عبد، و همچنین بمعنی بنده، و برده‌ای که از قید بندگی آزاد شده، می‌باشد و بیشتر این معانی در حدیث آمده است. و از اینرو باید برای پی بردن به معنای واقعی کلمه‌ی «مولی» در هر حدیث معنای مناسب آنرا پیدا نمود». [۴۲۷].

مرحوم علامه مجلسی -اعلی الله مقامه- نیز در کتاب ارزنده‌ی «بحار» در بیان توضیح کلمه‌ی [صفحه ۴۱۶] «موالی» پس از ایراد آیات و روایاتی چند، چنین می‌فرماید: «الموالی: المتقون و من لحق بقبیلۀ و لیس منهم»: یعنی موالی، آزادشدگان و فرزندان آنها هستند، و نیز به کسی که بیک قبیله و طایفه‌ی عربی ملحق گردد ولی از آنها نباشد «موالی» گفته می‌شود. سپس علامه مجلسی در زمینه‌ی معنای (موالی) چنین توضیح می‌دهد: گویا مقصود روایات از «موالی» (عجم) و «ایرانیانند» زیرا که مردم «فرس» یعنی: ایرانیان، «اعراب» بر پدرانشان غلبه کردند و فاتح ایران شدند، و گوئی اعراب با غلبه کردن بر ایرانیان، آنان را آزاد ساخته، و یا اینکه: چون ایرانیان، مسلمان شدند و ایمان آوردند از این لحاظ به پیشوایان دینی و مذهبی خود که عرب بودند. وابسته شدند و از اینرو موالی عرب بشمار آمدند. [۴۲۸]. مؤلف گوید: باید توجه داشت که گرچه هر دو معنایی که برای کلمه‌ی (موالی) شده است از نظر اهل فن صحیح است ولی بحسب ظاهر معنای دوم بهتر و مناسب‌تر است. در هر حال با توضیحاتی که داده شد، تردیدی نیست که مقصود از کلمه‌ی «موالی» در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله (ایرانیان و مسلمانان غیرعرب) می‌باشند. ولی برخی از نویسندگان کلمه‌ی (موالی) را در حدیث مزبور بمعنی «همسایه» گرفته و معتقدند که تفسیر برخی از نویسندگان از کلمه‌ی موالی، به مسلمانان غیرعرب صحیح نیست، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امثال چنین کلماتی که حساسیت برانگیز بود، و از آن بوی تعصب استشمام می‌شد، مبارزه می‌نمود. البته باید دانست که گرچه سخن این نویسنده، سخن خوبی است و کلمه‌ی «موالی» را هم بمعنی (همسایه) گرفتن معنای نسبتاً مناسبی در حدیث فوق‌الذکر است و غرض آن نویسنده نیز همان ایرانی بودن کلمه‌ی (موالی) است، اما بعقیده‌ی نویسندگان این سطور، اینکه کلمه‌ی موالی در حدیث مذکور بمعنای (همسایه) باشد سخن درستی نیست، زیرا: اولاً- تا آن موقعی که حدیث یاد شده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است «ایرانیان» [صفحه ۴۱۷] هنوز مسلمان نشده بودند تا ذکر کلمه‌ی (موالی) در گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذائقه‌ی برخی از مسلمانان تلخ گردد. ثانیاً- این حدیث، از آینده‌ی ملتی که بعدها مسلمان خواهند شد خبر می‌دهد، چنانکه در تفسیر آیه کریمه‌ی (و آخرین منهم لما یلحقوا بهم) [۴۲۹] (یعنی: و دیگرانی که هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: (و هم الاعاجم و من لا یتکلم بلغة العرب) [۴۳۰] (یعنی: آنها (عجمها) و کسانی هستند که به زبان عرب تکلم نمی‌کنند، و در تفسیر آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش نمودند، سلمان در کنار آن حضرت بود، دست مبارک خود را بر سلمان نهاد و فرمود: مردانی از این گروه خواهند بود. [۴۳۱]. ثالثاً- کلمه‌ی موالی - چنانکه سابقاً هم، در بخش دوم کتاب بطور مفصل درباره‌ی آن بحث نمودیم تنها بمعنی «مسلمانان غیرعرب» نیست تا اینکه گفته شود تفسیر کلمه‌ی موالی، به مسلمانان غیرعرب، درست نیست. رابعاً- دلیل اینکه منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از کلمه‌ی «موالی» در واقع همان معنای مسلمانان غیرعرب است با خود حدیث همراه است، زیرا: پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از ذکر کلمه‌ی «موالی» بلافاصله، با عبارت (اکرم العرب) یعنی: آن شخصی که برانگیخته می‌شود گرامی‌ترین عرب است، به معرفی شخص قیام‌کننده پرداخته و مقام و منزلت او را بالا برده و وابستگی او را به ارجمندترین قبائل عرب و خاندان بنی‌هاشم اعلام فرموده و بدینوسیله «سید» بودن او را بمسلمانان گوشزد نموده است. بنابراین نتیجه‌ای که از جمله‌ی (اکرم العرب) بدست می‌آید این است که: آن شخصیت گرانقدری که در وقت آشوب، و فتنه‌های تیره و تار، و جنگهای سخت برانگیخته می‌شود، و سواران جنگی فراوانی دارد اصالتاً عرب، و سیدی هاشمی است که اجداد بزرگوارش در ازمنه‌ی قدیم در دوران فتوحات اسلام و از چند قرن قبل به ایران مهاجرت نموده و در این کشور ساکن گردیده‌اند، و او از این سرزمین اسلامی و در میان مردم [صفحه ۴۱۸] مسلمان ایران پیاپی می‌خیزد و قیام می‌کند و فریاد و اسلام‌ها سر می‌دهد، و اعراب متعصب و نژادپرستی را که دم از برتری نژاد عربی و تعصب قومیت و ملیت می‌زنند و اسلام و مسلمانی را رها ساخته و بسوی کفار و مشرکین روی آورده‌اند و به دروغ ادعای مسلمانی دارند و به جنگ با وی برمی‌خیزند، آنانرا

سرکوب می‌نماید. یک سوال: در اینجا ممکن است خواننده‌ی عزیز سؤال کند؟ اگر قیام چنین شخصیت والائی در میان ایرانیان است و او ایرانی است که عرب نخواهد بود، پس چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است او از گرامی‌ترین خاندان عرب خواهد بود؟! جواب این سؤال بسیار روشن است، زیرا همانطوری که گفتیم پیامبر عالیقدر اسلام در معرفی شخصیت خانوادگی او فرموده است (خداوند مردی از ایرانیان را برانگیخته می‌سازد که گرامی‌ترین عرب خواهد بود) و تردیدی نیست که بنی‌هاشم از سادات قریش و از بزرگان عرب و گرامی‌ترین عرب بوده‌اند و از اینرو پر واضح است که آن چنان انسان والائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیام شگفت‌انگیز او در میان ایرانیان خبر می‌دهد و او را از گرامی‌ترین خاندان عرب معرفی می‌نماید، سید و هاشمی و از بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در «سید» بودن او هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

اکرم العرب فرسانا یعنی چه؟

درباره‌ی معنای این جمله، آنچه می‌توان گفت این است که: این جمله در واقع اشاره به کثرت سپاه و انبوه لشکر، و زیاد بودن نیروی انسانی است و از آن چنین فهمیده می‌شود که تعداد سربازان و سپاهیان و لشکریان آن مرد هاشمی، بیشتر از سربازان کشورهای عرب مجاور و یا بیشتر از ارتش تمام کشورهای عربی است.

معنای اجودهم سلاحا چیست؟

در مورد معنای این جمله که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است «و اجودهم سلاحا» (یعنی: اسلحه‌ی سربازان آن مرد هاشمی بهتر از اسلحه‌ی سربازان کشورهای عربی است) [صفحه ۴۱۹] علی‌الظاهر این جمله، اشاره به صفت صبر و استقامت و ایثارگری لشکریان کفرستیز اسلام در میدان جنگ است. و شاید هم اشاره به شعارهای کوبنده «الله اکبر و یا لا اله الا الله» در هنگام حمله، و هجوم به سپاه دشمن باشد چنانکه در روایت مربوط به «سیدحسنی» آمده است که لشکریان او در وقت جنگ فریاد برمی‌آوردند و مانند گرگها صدا می‌کنند و مسلمست که این فریاد، فریادهای بیهوده و بیفایده نیست، و قطعاً فریادی است که لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد. و چنین فریادی طبیعتاً باید از شعارهای اسلامی باشد. و اما قسمت دوم حدیث: که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (چون فرمانروای عراق، آن مرد میان قامتی را که دارای ریشی انبوه و موئی سرخ و دندانهای سفید و براق است بقتل رسانید پس وای بر مردم عراق) از این جمله دو مطلب استفاده می‌شود که شایان توجه است. در مورد مطلب اول میتوان گفت: که مقصود از آن «مرد میان قامت» که کشته می‌شود، این مرد همان نفس زکیه‌ای است که در برخی از اخبار به شهادت او در نجف اشرف اشاره شده [۴۳۲] و همراه او یا مدتی پس از آن هفتاد نفر دیگر از صلحاء و نیکان نیز بشهادت می‌رسند. و در مورد مطلب دوم که حضرت فرموده است: پس وای بر مردم عراق، می‌توان اظهار عقیده کرد که این مطلب مربوط به جنگ ایران و عراق و اعمال زور و فشار از طرف حکام بغداد بر مردم این کشور برای ادامه‌ی جنگ است، اضافه بر اینکه مطلب دیگری نیز از این حدیث استفاده می‌شود، و آن این است که: شهادت نفس زکیه در عراق، با انقلاب اسلامی ایران، و اختلاف عراق و ایران هم بی‌ارتباط نیست. دلیل بر این مطلب همان جملات اول حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (خداوند بوسیله ایرانیان دین را تأیید خواهد نمود). ۳- در حدیث نسبتاً جامع و مفصلی که درباره‌ی صفات و خصوصیات تسلیم‌کننده‌ی [صفحه ۴۲۰] پرچم فتح و پیروزی (و یا بیعت) به امام زمان علیه‌السلام از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده چنین آمده است: «ابان بن عثمان، از حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع بود، که علی علیه‌السلام آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله جويا شد، عرض کردند در بقیع است، علی علیه‌السلام نزد آن حضرت آمد و سلامش کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین، و او را در سمت راست خود نشانید،

سپس جعفر بن ابیطالب آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شد به او گفته شد که پیغمبر در بقیع است. او بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلامش کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در سمت چپ خود نشانید، سپس عباس (عموی پیغمبر) آمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شد به او نیز گفته شد که در بقیع است. او نیز نزد آن حضرت آمد و سلامش کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در پیش روی خود نشانید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه‌السلام نموده و فرمود: آیا مژدهات ندهم؟ آیا خبرت ندهم عرض کرد: چرا یا رسول الله! فرمود: جبرئیل اندکی پیش نزد من بود و مرا خبر داد، آن قائمی که در آخر زمان خروج می‌کند و زمین را پر از عدل می‌نماید همانطور که از ظلم و ستم پر شده باشد، از نسل تو و از فرزندان حسین علیه‌السلام است. علی علیه‌السلام عرض کرد یا رسول الله هیچ خیری از جانب خدا بماند مگر آنکه بدست شما بوده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جعفر بن ابیطالب نموده و فرمود: یا جعفر ألا-أبشرك، ألا أخبرك؟ آیا مژدهات ندهم؟ آیا خبرت ندهم؟ عرض کرد چرا یا رسول الله! فرمود: جبرئیل اندکی پیش نزد من بود و بمن خبر داد «ان الذی یدفعها الی القائم هو من ذریتك، أتدری من هو قال لا، قال: ذاک الذی وجهه کالدینار و أسنانه کالمنشار، و سیفه کحریق النار، یدخل الجبل ذلیلا- و یرج منه عزیزا یکتفه جبرئیل و میکائیل». «آن کسی که آنرا (یعنی: پرچم را) به قائم می‌سپارد او از نسل تو است. آیا میدانی او کیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: او همان کسی است که صورتش همچون دینار «گرد» و متلألئ است (و در نسخه دیگر صورتش مانند قرص ماه دایره مانند، و نورانی است) و دندانهایش همانند اره، و شمشیرش همچون شعله‌ی آتش است. با خواری در (سرزمین) «جبل» داخل می‌شود، و با عزت و سربلندی از آنجا بیرون می‌آید، جبرئیل و میکائیل او را در میان می‌گیرند. [صفحه ۴۲۱] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عباس متوجه گردید و فرمود: ای عمو آنچه را که جبرئیل بمن خبر داد تو را خبر ندهم؟ عرض کرد چرا رسول الله، حضرت فرمود: جبرئیل بمن گفت، وای بر نسل تو از فرزندان عباس، پس عباس عرض کرد یا رسول الله! آیا از زنان خود دوری نجویم؟ حضرت به او فرمود: خداوند از آنچه شدنی است فارغ شده است». [۴۳۳]

توضیح: برای درک صحیح معنای برخی از جملات حدیث مذکور لازم است توضیح کوتاهی بدهیم: ۱- در مورد تشبیه صورت تسلیم کننده‌ی پرچم پیروزی به حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است «وجهه کالدینار» (صورت او مانند دینار، سرخ و متلألئ است) باید گفت: این تشبیه چند علت دارد: یا اینکه این تشبیه بلحاظ گرد بودن صورت طرف است، یا بخاطر زردی و قرمزی رنگ آنست، و یا اینکه مقصود هر دوی آنهاست. ولی ظاهرا منظور از این تشبیه، گردی صورت و نورانیت آنست، زیرا همانگونه که در حدیث امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی «سیدحسنی» نقل نمودیم، در آن حدیث امام علیه‌السلام فرموده است، او جوانمرد خوش صورت و خوش قیافه‌ای است که از طرف قزوین و طالقان و دیلم خروج می‌کند و بنا بر این علی‌الظاهر وجه تشبیه صورت بدینار با توجه به اینکه دینار، سکه‌ی طلا می‌باشد، همان زیبایی و طراوت رنگ چهره و «گرد» بودن صورت است. ۲- در مورد تشبیه دندانها به (اره) بنظر قاصر نویسنده‌ی این سطور، این تشبیه چندان مناسبتی ندارد، زیرا آنچه با (اره) مناسبت دارد «زبان» است مثل اینکه گفته می‌شود فلانی زبانش مانند (اره) و یا شمشیر برنده است و اگر معنی جمله‌ی مذکور، همانگونه که گفتیم درست باشد ممکن است، در موقع نوشتن جمله‌ی عربی حدیث (اسنانه کالمنشار) که معنای آن (و دندانهایش مانند اره است) با جمله‌ی (لسانه کالمنشار) اشتباه شده و سهوا (اسنانه) به جای (لسانه) نوشته شده باشد. [صفحه ۴۲۲] به هر حال اگر این توضیح درست باشد، وجه تشبیه «زبان» به «اره» کنایه از فصاحت و بلاغت و نفوذ کلام و تأثیر سخن است و این همان چیزی است که امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی «حسنی» فرموده است: «و ینادی بصوت له فصیح» یعنی: سیدحسنی، با صدائی رسا و بلند فریاد برمی‌آورد و از مردم استمداد می‌طلبد تا دین خدا را یاری کنند. اما اگر خود همان کلمه، یعنی: (و اسنانه) درست باشد امکان دارد، اشاره به فاصله‌ی بین دندانها و جدا بودن آنها از یکدیگر باشد چنانکه در روایت مفصلی که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی علامات قیام حضرت قائم علیه‌السلام رسیده است و آن حضرت، صفات و

خصوصیات مردی را که همنام با پیغمبری است و سمت ریاست و فرمانروایی ملت مسلمان ایران را بعهدہ دارد، بیان می‌نماید، از جمله می‌فرماید: بیخ دندانهای او از هم فاصله دارد. ۳- درباره‌ی این مطلب که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جعفر بن ابیطالب فرموده است: «ان الذی یدفعها الی القائم، هو من ذریتك» یعنی: آنکس که پرچم را به حضرت قائم علیه‌السلام خواهد سپرد او از (ذریه) و نسل تو می‌باشد» چنین فهمیده می‌شود که: آن شخصیتی که (در ایران) قیام می‌کند، و زمام امور حکومت اسلامی را بدست می‌گیرد و در نتیجه پس از پیروزی در جنگ پرچم را بدست حضرت قائم علیه‌السلام می‌سپارد، او مردی از اولاد جعفر بن ابیطالب است، در صورتی که چنین نیست و آنچه که شهرت دارد و معروف است و در اخبار زیادی نیز بدان تصریح شده این است که: آنکس که در ایران بحکومت می‌رسد و فرمانروای مطلق ایرانیان می‌گردد و لشکریان سفیانی را شکست می‌دهد و سرانجام در کوفه با حضرت مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نماید یا بیعت خود را از کوفه برای آن حضرت می‌فرستد سیدحسینی خراسانی است. بنابراین اگر ما بخواهیم این روایت را همانگونه که هست بپذیریم ناچار باید بگوئیم که: چنین شخصیتی، یا اینکه در پیشبرد اهداف انقلاب و تداوم آن با (سیدحسینی) همگام و همراه و هم‌زم است و یا اینکه او در واقع، همان سیدحسینی معروف است و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به «جعفر» فرموده است: او مردی از نسل تو می‌باشد منظورش این بوده است که (سیدحسینی) از ناحیه‌ی نسبت مادری به جعفر بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز منتسب می‌گردد و دور هم نیست که چنین باشد. [صفحه ۴۲۳] ۴- اما جمله‌ی آخر حدیث که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «یدخل الجبل ذلیلا و یخرج منه عزیزا» یعنی او با ذلت و خواری در «جبل» (و یا سرزمین جبل) داخل می‌شود، و از آنجا با عزت و عظمت بیرون می‌آید: این جمله شایان دقت، و نیازمند بحث و بررسی دقیق است، زیرا لفظ «جبل» در اصطلاح حدیث، و هم چنین نزد علماء جغرافی، به منطقه‌ی خاصی در ایران اطلاق شده که مآلا یا مقصود از آن ایران، و مناطق کوهستانی این سرزمین، مانند قزوین و همدان و کرمانشاه و قم و امثال آنهاست، و یا در حقیقت مقصود از جبل، همان شهر مذهبی و مقدس «قم» می‌باشد، و در این زمینه شواهدی از تاریخ و حدیث در دست است که ذیلا به آنها اشاره می‌کنیم.

قم و موقعیت جغرافیایی

در اینجا لازم است قبل از آنکه درباره‌ی موقعیت جغرافیایی شهرستان مذهبی «قم» گفتگو کنیم، بدانیم: که قم از جمله‌ی (بلاد جبل): و منظور از جبل، آن رشته از کوههایی است که از: حدود «الوند» تا «دماوند» یعنی: از همدان تا حدود قزوین و تهران کشیده شده و شهرهایی که در پیچاپیچ این کوهها واقع شده، آنها را «بلاد جبل» و یا «عراق عجم» می‌گویند، و اینک موقعیت جغرافیایی قم از دیدگاه تاریخ: در کتاب «تاریخ قم» نوشته‌ی دانشمند فقید: محمدحسین ناصرالشریعه، که خود مؤلف آن را در سال ۱۳۲۴ شمسی منتشر نموده است پیرامون موقعیت جغرافیایی «قم» از دیدگاه تاریخ قدیم، چنین می‌نویسد: «قم» از بلاد جبل است و از جمله‌ی شهرهای عراق عجم، محسوب می‌شود، و داخل در اقلیم چهارم است، و «جبل» یا «جبال» بنا بر تفصیلی که در کتاب «مرآت البلدان» آمده است، عبارت است از عراق عجم حالیه، مطابق شرحی که علماء جغرافی قدیم از قبیل (استرلین) یونانی و غیره نوشته‌اند، و این مملکت را موسوم به «مدی» یعنی: (جبال) کرده‌اند. اما اقوال علماء جغرافی «عرب» در باب «مدی» (یعنی: جبال) به موجب ترجمه‌ی کتاب «ابن حوقل» که یکی از علماء بزرگ جغرافی دان عرب است بقرار ذیل می‌باشد. [صفحه ۴۲۴] «جبال» مشتمل است بر، ماه کوفه، ماه بصره، و مضافات و توابعی که متصل است به این دو منطقه: بنابراین، حد شرقی اقلیم «جبال» تا بیابان خراسان، و فارس و سمت شرقی خوزستان است، و حد غربی آن آذربایجان، و ناحیه‌ی شمالی بلاد «دیلیم» و «قزوین» و «ری» می‌باشد و «ری» و «قزوین» و ابهر و زنجان، از «جبال» منفرد شده و به دیلم، [۴۳۴] پیوسته است، زیرا که بلاد یاد شده، محفوف به کوههای «دیلیم» می‌باشد و وضع قوسی (شکل) دارد و حد جنوبی «جبل» (عراق عجم) و بعضی از خوزستان است. جبل، دارای شهرهای مشهوری است، و معظم

آنها، همدان و دینور، و اصفهان و شهر مقدس «قم» می‌باشد، و شهرهای کوچکتر از قبیل: کاشان، و نهاوند، و لرستان و کرج و برج، و امثال اینهاست. [۴۳۵]. ضمناً ناگفته نماند که جهان گرد نامی «یاقوت حموی» متوفای سال ۶۲۶ هجری، نیز در کتاب «معجم البلدان» پیرامون حدود کلمه‌ی «جبال» چنین می‌نویسد: «و الجبال: جمع جبل: اسم علم للبلاد المعروفة اليوم باصطلاح العجم بالعراق و هی ما بین اصبهان الی زنجان و قزوین و همدان و الدینور و قمریسین و الری، و ما بین ذلك من البلاد الجلیله و الکور العظیمه». [۴۳۶]. کلمه‌ی جبال جمع جبل است، و جبل یا جبال نام سرزمین مشهور، و شهرهای معروفی است که در اصطلاح ایرانیان امروز به (عراق عجم) شهرت یافته است. و منظور از آن، شهرهایی است که عبارتند از: اصفهان و زنجان و قزوین و همدان و دینور و کرمانشاه و «ری» یعنی: تهران، و غیر از آنها از شهرهای کوچک و بزرگی که در فواصل میان آنها واقع است. آنچه تا اینجا گفته شد مربوط به حدود، و شهرهای «جبل» از دیدگاه تاریخ است، و اگر خواننده‌ی عزیز، تمام روایاتی را که درباره‌ی رهبر نهضت اسلامی ایرانیان، و فرمانروای دولت زمینه‌سازان حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام وارد شده، و به گفته‌ی برخی، این راد مرد [صفحه ۴۲۵] بزرگ انقلابی (سیدحسینی) و به قول: نویسنده‌ی این سطور (سیدحسینی) است، به دقت مورد مطالعه قرار دهد، به خوبی متوجه خواهد شد که نام اکثر قریب به اتفاق شهرهای نامبرده مانند- قم، و قزوین، و همدان، و نهاوند، و دینور، و خراسان، و گیلان، و فارس، و خوزستان در احادیث مربوطه آمده است. و این خود دلیل گویایی است که سیدحسینی یا «حسینی» بر تمام مناطق مذکوره، و تمام نقاط ایران حکومت می‌کند، و لشکریان و سپاهیان توانمند و کفرستیز او از همه‌ی شهرها و روستاها و آبادیهای کوچک و بزرگ این مرز و بوم خواهند بود و یاران او اختصاص به مردم خراسان تنها ندارد. به هر حال: از مجموع آنچه تا بدین جا در رابطه‌ی با آنها با حدود، و نام شهرهای «جبل» از دو کتاب «معجم البلدان» و «تاریخ قم» آوردیم چنین استفاده می‌شود که اگر نام جبل یا جبال، در حدیثی دیده شود، مقصود از آن، سرزمین ایران اسلامی و به خصوص مناطق نام برده از مناطق مهم و مرکزی و کوهستانی در قلب ایران است.

قم از دیدگاه روایات

اما آنچه در اخبار و روایات اهل بیت علیهم‌السلام درباره‌ی «قم» و موقعیت آن روایت شده است، احادیث بسیار فراوانی است که ما تنها برای نمونه بذکر چند حدیث بسنده می‌کنیم، و خاطر نشان می‌سازیم که ذکر چند حدیث در اینجا نه برای این است که فضیلت شهر قم و مردم آن را از زبان پیشوایان دین بازگو کنیم، بلکه برای آن است که بدانیم: «قم» از نظر روایات هم از جمله‌ی شهرهای «بلاد جبل» و از مناطق حساس و پراهمیتی است که پیوسته مورد توجه ائمه‌ی اطهار-سلام علیهم اجمعین- بوده و آن بزرگواران نسبت به این شهر مقدس توجه خاصی داشته و از دیدگاه آنان این شهر مقدس از آن چنان موقعیت ویژه‌ای برخوردار بوده است که همواره در هر فرصت مناسب از آینده درخشانی که در انتظار آن بوده است گفتگو نموده و آن را پس از کوفه و نجف، از مراکز مهم علمی شیعه، و دانشگاه علوم اسلامی، و پایگاه شیعیان و مأوای دوستان خود، و محل تجمع انصار و یاوران قائم آل محمد صلی الله علیه و آله معرفی نموده‌اند. اینک به قسمتی از این روایات که شهر مقدس «قم» را از جمله‌ی شهرهای (جبل) و [صفحه ۴۲۶] یا بلاد جبل معرفی می‌کند و ضمناً گوشه‌هایی از فضایل بی‌شمار مردم این سرزمین را نیز بازگو می‌نماید توجه فرمائید:

قم در نظر رسول خدا

در کتاب «تاریخ قم» که ما عین عبارت را از آن کتاب نقل می‌کنیم و مرحوم علامه‌ی مجلسی-علیه الرحمه- نیز روایات مربوط به «قم» را در جلد ۶۰ «بحارالانوار» از آن کتاب نقل فرموده است، در حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی شهر مقدس «قم» روایت شده چنین آورده است: «امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: که حدیث کرد مرا پدرم محمدباقر و او از پدرش

زین‌العابدین و او از جدش صلی الله علیه و آله که او فرمود در آن شب که مرا از این کلبه‌ی غیره بر آن گنبد خضرا آوردند (یعنی: مرا به آسمانها بردند) نظر صائب من بر بقعه‌ای افتاد (به زمین جبل) که بغایت سبز و خرم و زمین او از زعفران نیکوتر و بوی او از مشک خوشتر (بود) پس در این میان ناگاه بدان موضع پیری را دیدم که به زانو درآمده و تکیه بر سر هر دو زانوی خود کرده و برنسی، چه بر سر نهاده، یعنی: کلاهی بارانی پوشیده پس جبرئیل علیه‌السلام را گفتم حییبی این چه بقعه است و مأوا و منزل کدام قوم است؟ جبرئیل علیه‌السلام فرمود یا رسول الله این بقعه را «قم» گویند، و در این بقعه، شیعه‌ی وصی تو و پسرعم تو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باشند. پس گفتم ای جبرئیل این پیری که در اینجا به زانو درآمده است چه کس است؟ گفت: این علیه‌اللعنه ابلیس است. گفتم از ایشان چه می‌خواهد؟ گفت: می‌خواهد که این طایفه را (یعنی شیعیان را) از وصی تو امیرالمؤمنین علیه‌السلام برگرداند و ایشان را با فسق و فجور خواند، پس گفتم ای جبرئیل مرا به نزدیک او بر، جبرئیل علیه‌السلام مرا به نزدیک او برد به کمتر از درفشیدن برقی، و گفتم او را که ای ملعون برخیز و با طایفه مرجئه ملحدہ مشارکت کن در زنان و مالهای ایشان، که اهل قم شیعه‌ی من و شیعه‌ی وصی و پسرعم من علی بن ابی‌طالب اند (علیه‌الصلاة و السلام) [۴۳۷]. [صفحه ۴۲۷]

قم در نظر امیرالمؤمنین

در کتاب «بلدان» روایت کرده است که (ابوموسی اشعری) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید، چون فتنه‌ها ظاهر شود و در دنیا هرج و مرج واقع شود و جنگ و آشوب همه جا را فرا گرفته، سالمترین شهرها و بهترین جاها کجاست؟ امام علیه‌السلام فرمود: بهترین مکانها و سالمترین شهرها در آن زمان: زمین جبل استسپس فرمود: چون «خراسان» یعنی: ایران، بهم برآید (یعنی دچار فتنه و آشوب و انقلاب گردد) و میان اهل گرگان و طبرستان یعنی: (مازندران) جنگ و کارزار واقع شود، و سجستان خراب گردد سالمترین شهرها قصبه‌ی «قم» خواهد بود. «قم» شهری است که انصار و یاوران کسی که بهترین مردم است (یعنی: حضرت ولی‌عصر - ارواحنا له الفداء-) از نظر پدر و مادر، و جد و جده، و عمو و عمه، از آن شهر بیرون می‌آید، و آن ناحیه را «زهره» می‌گویند. و آن زمینی است که جبرئیل در آن جا فرود آمده است و آن سرزمینی است که از آن آبی بیرون می‌آید که هر کس از آن بیاشامد از درد و رنج خلاصی می‌یابد، و آن گلی که حضرت عیسی علیه‌السلام از آن صورت شب پره ساخت و در آن دمید و به قدرت خدای تعالی زنده شد و پرید، چنانچه خدای تعالی در این آیه‌ی مبارکه در قرآن مجید از آن حکایت می‌کند که: «و يعلمه الكتاب والحکمة و التوراة و الانجیل و رسولا الی بنی اسرائیل ائی قد جنتکم بآیة من ربکم ائی اخلق لکم من الطین کھیئة الطیر فأنفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله» (آل عمران: ۴۹، ۴۸) (و به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد، و (او را به عنوان) رسول و فرستاده بسوی بن اسرائیل قرار داده که به آنها بگوید، من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌گردد) بدین آب و گل ساخته است و امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام از آن چشمه غسل خواهد نمود و از آن مقام «کبش» یعنی: قوچ حضرت ابراهیم علیه‌السلام و انگشتر سلیمان بیرون آمده است. [۴۳۸]. در این حدیث بطوری که خواننده‌ی گرامی ملاحظه می‌کند نخست امیرمؤمنان علیه‌السلام [صفحه ۴۲۸] بهترین جا و سالمترین مناطق روی زمین را در وقت هرج و مرج و وقوع فتنه و آشوب، سرزمین ایران اسلامی می‌داند و از این سرزمین به نام (زمین جبل) یاد می‌نماید و در ضمن شهر مقدس «قم» را جزء بلاد جبل معرفی می‌نماید و سپس در عین حالی که (بلاد جبل) و سرزمین ایران را از نظر آرامش و امنیت، سالمترین اماکن روی زمین می‌داند هشدار می‌دهد که ایران نیز در بعضی از مواقع بخصوص در موقعی که دچار انقلاب و اضطراب و دستخوش دگرگونیها گردید از جنگ و آشوب و فتنه در امان نخواهد ماند و بخش عظیمی از مناطق حساس این کشور نیز مورد تهاجم و حمله‌ی دشمنان قرار خواهد گرفت. و لذاست که می‌فرماید: (چون خراسان به هم برآمد و میان اهل گرگان و طبرستان جنگ و کارزار واقع شد و سجستان خراب گردید) در آن موقع سالمترین جاها

شهر مذهبی قم خواهد بود. معنی این سخن حضرت آن است که: چون ایران را فتنه و آشوب و جنگ فرا گرفت و چنین و چنان شد... در آن وقت و زمان است که بهترین و سالم‌ترین مواضع زمین جبل، برای کسی که می‌خواهد در امواج خروشان فتنه و آشوب گرفتار نشود و از خطرات و حوادث و پیشامدهای ناگوار خود را محفوظ نگاهدارد و در کام طوفانهای سهمگین فرو نرود، شهر مقدس و مذهبی قم بهترین و سالم‌ترین امکانی امن و امان است.

قم از دیدگاه امام صادق

مرحوم علامه‌ی مجلسی -اعلی الله مقامه- در کتاب بحارالانوار از کتاب «تاریخ قم» حدیثی را درباره‌ی این شهر مقدس از امام صادق علیه‌السلام بدین صورت آورده است: «عن عبدالله بن سنان، سئل أبو عبدالله علیه‌السلام: أين بلاد الجبل فانا قد روينا أنه اذ رد اليكم الأمر يخسف ببعضها- فقال: ان فيها موضعا يقال له «بحر» و يسمى بقم، و هو معدن شيعتنا فأما الرى فويل له من جناحيه، و ان الأمن فيه من جهة قم و أهله قيل: و ما جناحاه؟ قال عليه‌السلام: أحدهما بغداد والاخر خراسان، فانه تلتقى فيه سيوف الخراسانيين و سيوف البغداديين، فيعجل الله عقوبتهم و يهلكهم فيأوى أهل الرى الى قم فيؤويهم أهله ثم [صفحه ۴۲۹] ينتقلون منه الى موضع يقال له «أردستان» [۴۳۹]. «عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند یا بن رسول الله! سرزمین جبل کجاست؟ که ما در بعضی از روایات خوانده و شنیده‌ایم: زمانی که فرمان خداوند (یعنی: خلافت و ولایت به شما باز می‌گردد) برخی از شهرهای جبل را ویران می‌کنند؟ امام علیه‌السلام فرمود: در سرزمین جبل، موضعی است که به آن (بحر) می‌گویند و در آنجا شهری است که آن را قم می‌نامند، و آنجا معدن شیعیان ماست. و اما «ری» پس وای بر (ری) از هر دو بال و طرف آن، چه امن و سلامتی آن به سبب قم و اهل قم است، عرضه داشتند یا بن رسول الله دو جناح، و دو طرف «ری» کدامند؟ فرمود: یکی بغداد است و دیگری خراسان - محققا شمشیرهای (بغدادیان) و شمشیرهای (خراسانیان) (یعنی: مردم ایران) در (ری) یعنی تهران، به یکدیگر خواهد رسید، و حق تعالی در عقوبت ایشان، یعنی (بغدادیان) تعجیل خواهد فرمود و آنها را هلاک خواهد نمود پس اهل ری بدین لحاظ به «قم» پناه می‌برند و مردم قم آنها را پناه می‌دهند و آنگاه از قم بجای دیگری که آن را اردستان می‌گویند منتقل می‌گردند». توضیح: خواننده‌ی عزیز! همانگونه که ملاحظه نمودید امام صادق علیه‌السلام شهر مقدس «قم» را از «بلاد جبل» می‌داند و بطور ضمنی آن را از جمله‌ی سالم‌ترین و محفوظترین شهرهای (بلاد جبل) یعنی: ایران، معرفی می‌نماید، و تلو یحا در جواب پرسش سؤال کنندگان وقوع خسف، یعنی خراب شدن برخی از شهرهای «جبل» را تأیید می‌نماید. و به طور ضمنی، با طرح این سؤال که آیا شما از «جبال» می‌پرسید یا از «بحر» یعنی: از قم، سؤال می‌کنید، به حاضرین می‌فهماند، که اگر منظور شما از این سؤال «بلاد جبل» است، که البته همانگونه که در روایات خوانده و شنیده‌اید درست است، و [صفحه ۴۳۰] برخی از شهرهای جبل، (که ظاهرا مراد از آن، همان مناطق مرکزی و کوهستانی و یا برخی از شهرهای ایران است) خسف خواهد شد و اما اگر منظورتان از: «جبل» یا «جبال» (بحر) و شهر مقدس قم باشد، این شهر مقدس، مصون و محفوظ است، و آنجا خسف نخواهد شد. سپس حضرت علت خسف شدن برخی از شهرهای جبل را جنگ عراق علیه ایران می‌داند و آن را اینگونه توضیح می‌دهد که: (فأما الرى فويل له من جناحيه) یعنی: و اما «ری» که مقصود از آن تهران است، پس وای بر «ری» از هر دو بال و دو طرف آن. و چون از آن حضرت می‌پرسند که دو بال، و دو طرف «ری» کدامست، حضرت می‌فرماید دو طرف (ری) یکی بغداد است، و دیگری خراسان، و آنگاه می‌فرماید: به تحقیق که شمشیرهای «خراسانیان» یعنی: مردم ایران، و شمشیرهای بغدادیان یعنی: حکام خود فروخته بغداد، در (ری) به یکدیگر می‌رسد، و خداوند در عذاب و عقوبت «بغدادیان» تعجیل می‌فرماید و آنها را هلاک می‌گرداند. مؤلف گوید: از ظاهر عبارت این جمله که حضرت فرموده است «وای بر (ری) از هر دو بال، و دو طرف آن» چنین فهمیده می‌شود که فتنه‌ها و آشوبها و جنگهایی که در ایران پیدا می‌شود شامل شهر (ری) نیز می‌شود و آشوبهایی شهر تهران را فرا می‌گیرد. و ظاهرا علت اینکه، امام صادق علیه‌السلام به خصوص از: (ری)

یعنی: تهران نام برده است این است که: چون تهران پایتخت و مرکز ایران محسوب می‌شود و محل اقامت، و مقر فرماندهی، و پایگاه زمامداران وقت به حساب می‌آید از اینرو تمامی فتنه‌ها و حوادث ناگوار، و وقایع ناشی از جنگ متوجه (تهران) می‌گردد، و گوئی این تهران است که گاهی با بغداد می‌جنگد و زمانی فتنه‌جویان و خرابکاران و شورشیان و منافقان را در داخل کشور سرکوب می‌نماید. نکته دیگری نیز که از جمله‌ی مذکور استفاده می‌شود (و البته خداوند به حقیقت آن داناتر و آگاه‌تر است) این است که: ظاهراً ذکر نام خراسان در اینجا اشاره به حرکت انقلابی همان سیدهاشمی حسینی و یا سیدحسنی خراسانی، و ذکر نام «بغداد» نیز اشاره به ماجراجوییهای حکام خود کامه‌ی [صفحه ۴۳۱] بغداد و جنگ ویرانگر و خانمانسوزی است که از طرف آن جباران خیره‌سر و زمامداران فتنه‌جو بر این مرد خدا تحمیل می‌شود و به همین سبب است که بعضی از شهرهای «جبل» خسف، و نگونسار و تخریب و ویران می‌گردد و لذاست که حضرت می‌فرماید: به تحقیق شمشیرهای خراسانیان و بغدادیان در (ری) به یکدیگر می‌رسد. در هر صورت ذکر نام «ری» و اینکه حضرت فرموده است شمشیرهای «خراسانیان» و «بغدادیان» در «ری» به یکدیگر می‌رسد، یا اینکه مقصود امام علیه‌السلام از کلمه‌ی «ری» همان (تهران) است چنانکه از ظاهر عبارت پیدا است و یا اینکه مقصود از (ری) ایران است چنانکه در بعضی از اخبار است که لشکریان سفیانی به بیشتر سرزمینهای ایران، از زمین فارس و سرزمین خراسان می‌رسند. و احتمال هم دارد که مراد و مقصود امام علیه‌السلام ورود لشکریان سفیانی به خاک ایران باشد. چه آنکه در بعضی از روایات چنین آمده است که: «و یصعد جيش العراق الى بلاد الجبل» یعنی ارتش عراق بسوی بلاد جبل حرکت می‌کند، و در روایات دیگری است که: سفیانی، لشکریان خود را به اطراف ایران گسیل می‌دارد تا بدین وسیله از انقلاب اسلامی ایران، و نهضت خراسانی جلوگیری کند، و آنها می‌آیند تا به بلاد «استخر» یعنی: برخی از شهرهای فارس می‌رسند و بین آنان و ایرانیان جنگ بزرگی واقع می‌شود و گروه زیادی از آنان به دست توانای لشکریان پیروز، و سپاهیان ظفرمند خراسانی کشته می‌شوند و تار و مار می‌گردند، و عده‌ای هم سرشکسته و دماغ سوخته و شکست خورده، فرار را بر فرار ترجیح می‌دهند و پا به فرار می‌گذارند و در نتیجه «ایرانیان» آنان را از ایران بیرون می‌رانند. بنابراین با توضیحاتی که در پیرامون حدیث امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی «قم» و تهران متذکر شدیم، دور نیست که: علت پناهنده شدن اهل ری، به شهر مقدس قم همان جنگ عراق علیه ایران بوده و مردم تهران بر اثر صدماتی که از ناحیه‌ی جنگ، به شهر تهران وارد می‌شود به شهر مذهبی «قم» پناهنده شوند و امکان هم دارد که مراد از پناهنده شدن، پناه بردن به علماء که نگهبانان اصلی شریعت هستند باشد. و خدا داناتر است. [صفحه ۴۳۲] تذکر: در اینجا لازم است پیش از آنکه از مجموع روایات مربوط به قم نتیجه‌گیری کنیم توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب نمائیم که: روایاتی که درباره شهر مقدس قم از ائمه‌ی معصومین: رسیده است بسیار فراوان، و از مجموع آنها دو مطلب استفاده می‌شود که شایان ذکر است مطلب اول این که: شهر مذهبی قم در زمان غیبت حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف-، محل امن و امان و جایگاه راحتی مؤمنان و پایگاه علماء شیعه، و مرکز تبلیغات اسلامی و تا حدودی از شر دشمنان و ستمگران و جنایتکاران مصون و محفوظ است. و مطلب دوم این که: شهر مقدس قم نیز مانند سایر شهرهای «بلاد جبل» در بعضی از مواقع در دوران پیش از ظهور بخصوص در دوران قیام سیدحسنی - و یا سیدحسینی - دچار اضطراب و ناامنی خواهد گردید. در مورد مطلب اول، از روایاتی که متذکر شدیم، و همچنین روایات مختلفی که در ضمن بحثهای متنوع و گوناگون در این کتاب آورده‌ایم مصونیت نسبی این شهر مقدس معلوم می‌شود. و اما در مورد مطلب دوم، روایات چندی در کتب حدیث دیده می‌شود که برای استحضار خوانندگان محترم به ذکر سه حدیث که در این باره وارد شده بسنده می‌کنیم. ۱- در حدیثی که از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام درباره‌ی شهر مقدس وارد شده چنین آمده است: «قم عس آل محمد صلی الله علیه و آله و ماوی شیعتهم و لکن سیهکک جماعه من شباهم بمعصیه آبائهم و الاستخفاف و السخریه بکبرائهم و مشایخهم و مع ذلک یدفع الله عنهم شر الاعدای و کل سوء». [۴۴۰]. قم، آشیانه‌ی آل محمد صلی الله علیه و آله و جایگاه شیعیان ایشان است، و لکن گروهی از جوانانشان بر اثر معصیت پدرانشان و به واسطه‌ی سبک

شمردن و مسخره نمودن ایشان نسبت به پیرمردان و بزرگانشان به هلاکت خواهند رسید، و با این حال باز هم خداوند شر دشمنان و هر بدی را از آنها دفع خواهد نمود. [صفحه ۴۳۳] ۲- در حدیث دیگری که در همین زمینه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، چنین آمده است که آن حضرت فرموده: «تربه قم مقدسه، و أهلها منا و نحن منهم، لا- یریدهم جبار بسوء الا عجلت عقوبته مالم یخونوا اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله علیهم جبارة سوء، أما انهم أنصار قائمنا و دعاء حقنا، ثم رفع رأسه الی السماء و قال: اللهم اعصمهم من کل فتنه و نجهم من کل هلكة». [۴۴۱]. «خاک قم مقدس است و اهل قم از ما و ما از ایشان هستیم هیچ ستمگر گردن‌کشی راجع به قم قصد بدی ننماید جز آنکه در کيفر او تعجیل شود، و این در صورتی است که آنها به برادران دینی خود خیانت نکنند که اگر خیانت کردند خداوند هم جباران و گردنکشان سوء- و بدترین ستمگران- را بر آنها مسلط گرداند. آگاه باشید که آنها یاوران قائم ما و رعایت کنندگان حق ما و دعوتگران مردم بسوی حق ما هستند سپس سر بسوی آسمان نمود و فرمود: خدایا آنها را از هر فتنه و بلائی محفوظ نگهدار، و ایشان را از هر مهلکه‌ای نجات ده» ۳- در حدیثی که دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی علیه‌السلام از آباء گرام خود از امیرمؤمنان علیه‌السلام راجع به جریان شب معراج در رابطه با شهر مقدس قم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده چنین آمده است که آن حضرت فرمود: «لما أسرى بی الی السماء الرابعة نظرت الی قبة من لؤلؤ لها أربعة أركان و أربعة أبواب کلها من استبرق أخضر قلت: یا جبرئیل ما هذه القبة التي لم أر فی السماء الرابعة أحسن منها؟ فقال: حیبی محمد! هذه صورة مدينة یقال لها قم، یجتمع فیها عباد الله المؤمنون ینتظرون محمد صلی الله علیه و آله و شفاعة للقیامة و الحساب، یجری علیهم الغم و الهم و الأخران و المکاره قال: فسألت علی بن محمد العسکری علیه‌السلام متى ینتظرون الفرج؟ قال: اذا ظهر الماء علی وجه الأرض». [۴۴۲]. «چون در شب معراج به آسمان چهارم رسیدم نظر کردم به قبه‌ای که از لؤلؤ بود و چهار رکن و چهار در داشت که همه‌ی آنها از استبرق سبز بودند به جبرئیل [صفحه ۴۳۴] گفتم: این چه قبه‌ای است که نیکوتر از آن در آسمان چهارم ندیدم؟ گفت: ای حیب من محمد! این صورت شهری است که به آن «قم» گفته می‌شد که در آن بندگان مؤمن خدا گرد می‌آیند و امیدوار به محمد صلی الله علیه و آله و شفاعت او در قیامت و روز حساب هستند بر آنها هم و غم و اندوه و رنجها و سختی‌ها و ناراحتی‌ها وارد شود راوی گفت: از امام دهم علیه‌السلام پرسیدم: چه وقت انتظار فرج خواهند داشت؟ فرمود: هر گاه آب بر روی زمین- قم- ظاهر شود، با توجه به روایات یاد شده معلوم می‌شود که امنیت شهر مقدس قم یک امنیت نسبی، و مصونیت آن هم مشروط به شروطی است که اگر آن شروط از میان برود و مردم با ارتکاب اعمال خلاف شرع و اخلاق سرنوشت خود را تغییر دهند امنیت نیز از این شهر مقدس برداشته می‌شود. و اما در مورد ظاهر شدن آب بر روی زمین قم که در پایان حدیث سوم آمده است، هر چند بسیاری از محققان و مؤلفان و پژوهشگران آثار اهل بیت علیهم‌السلام در این باره اظهار نظرهای مختلف و متفاوتی ابراز داشته‌اند، ولی به نظر ما دور نیست که منظور از «ظاهر شدن آب در روی زمین قم» همین سد فعلی قم سد پانزده خرداد باشد. [۴۴۳]. زیرا: ظاهر شدن آب بر روی زمین بدین صورت که به شکل دریاچه‌ای نمایان شود که آب در روی زمین ظاهر باشد تاکنون سابقه نداشته است. نتیجه‌ی بحث: با تحقیق مختصری که در مورد موقعیت جغرافیایی «قم» و مصونیت نسبی این شهر مقدس از گزند حوادث، به عمل آوردیم، نتیجه‌ای که از این تحقیق بدست می‌آید این است که: شهر مقدس قم چه از نظر تاریخ و چه از نظر حدیث و دیدگاه امامان معصوم علیهم‌السلام، از زمره‌ی بلاد جبل است. و روی این حساب دور نیست که مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث سابق‌الذکر که به جعفر بن ابی‌طالب فرموده است (آن کس که [صفحه ۴۳۵] پرچم را به دست حضرت قائم علیه‌السلام می‌سپارد او از نسل تو است و او با ذلت و خواری در زمین جبل، داخل می‌شود و با عزت و سربلندی از آنجا بیرون می‌آید) مقصود حضرت از زمین جبل (شهر مقدس قم) باشد چه آنکه حضرت فرموده است (و یخرج منه عزیزا) و کلمه‌ی خروج در لغت عرب به معنای ظهور و آشکار شدن و قیام کردن است علیهذا می‌توان گفت: که نخستین محل خروج و اولین نقطه‌ی منطقه‌ی نهضت «سیدحسینی» که از آنجا قیام خواهد کرد، شهر مقدس قم خواهد بود. و گرچه در بسیاری از روایات

نام شهرهای مختلفی از قبیل قم و قزوین و طالقان و ری و هممدان و خراسان و امثال آنها به چشم می‌خورد. اما تردیدی نیست که بنا بر بعضی از روایات مصرحه، نقطه‌ی مرکزی قیام و محور اساسی نهضت شورانگیز سیدحسینی از طرف قزوین و طالقان و دیلم است که البته همگی مناطق مذکوره از بلاد جبل، و جزء (عراق عجم) محسوب می‌شوند. و بطوری که ملاحظه فرمودید رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده است «یدخل الجبل ذلیلاً- و یخرج منه عزیزاً» یعنی از اول که به سرزمین جبل وارد می‌شود به طور ذلت و ناشناس و مجهول‌القدر است و بعداً با عزت و سربلندی از آنجا قیام خواهد نمود. و از این عبارت چنین استفاده می‌شود که حتی اگر ما نپذیریم که قیام چنین شخصیت بزرگواری از شهر مقدس «قم» باشد، باز هم بالاخره می‌توان گفت که: بهر حال قیام چنین شخصیت آزاده‌ای از مناطق حساس و مهم و مرکزی ایران مانند- قم و قزوین و هممدان و ری و طالقان- و امثال آنها از سرزمین «جبل» خواهد بود. و جالب اینکه: امام صادق علیه‌السلام نیز که درباره‌ی حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام «سیدحسینی» با مفضل بن عمر، سخن گفته است در یک جمله‌ی کوتاه با عبارت «ثم یرج الحسینی الفتی الصبیح، من نحو الدیلم و قزوین» به همه‌ی مناطق نامبرده از زمین جبل، اشاره فرموده است. بنابراین از آنچه تا بدینجا گفتیم بخوبی روشن می‌شود که این تصور: که برخی عقیده دارند خروج سیدحسینی از خراسان صورت خواهد گرفت تصوری سطحی و بی‌ریشه است هر چند که: مطابق تحقیقاتی که مؤلف درباره‌ی آن سید انقلابی بعمل آورده است، وی اصالتاً خراسانی و از مردم سرزمین خراسان است. [صفحه ۴۳۶]

نام رهبر نهضت در اخبار

در مورد اینکه نام رهبر دولت زمینه‌سازان کیست، آنچه مسلم و تردید ناپذیر است این است که: نامش نام پیغمبری است ولی این نام نام کدامیک از پیغمبران الهی است، دلیل قاطعی بر اثبات آن در دست نداریم و فقط اشارات و کنایاتی در برخی از احادیث وارد شده که ما به تناسب مشخصات حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام، قسمتی از آنها را در ذیل می‌آوریم. ۱- مرحوم شیخ طوسی - علیه‌الرحمه- در کتاب «الغیبه» درباره‌ی قیام آزاد مردی که از سرزمین ایران قیام می‌کند و نامش نام پیغمبری است حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین صورت نقل کرده است: «و روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یرج بقزوین رجل اسمہ اسم نبی یسرع الناس الی طاعته المشرک و المؤمن، یملأ الجبال خوفاً» [۴۴۴]. «از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود: مردی از قزوین قیام خواهد کرد که نام او نام یکی از پیغمبران است، مشرک و مؤمن بسوی او می‌شتابند و طاعتش را گردن می‌نهند، او کوهها را پر از خوف و وحشت می‌کند» حقیقت این است که در این حدیث با همه‌ی اختصارش برای کسی که طالب حق و جویای یقین باشد دلائل محکم و شواهد روشنی وجود دارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با طرزی خاص به معرفی رهبر دولت زمینه‌سازان و نام و نشان آن شخصیت برجسته پرداخته و حتی منطقه‌ی قیام او را نیز به مسلمانان نشان داده است، زیرا: اولاً- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمله‌ی «اسمه اسم نبی» یعنی: نام او نام پیغمبری است نخست بصورت رمز و کنایه به معرفی نام وی اقدام نموده و بدین وسیله جان او را از خطرات احتمالی مصون و محفوظ نگهداشته است. و ثانیاً- با اشاره به نام جایی به نام «قزوین» که در شمار یکی از بزرگترین و معروفترین شهرهای معروف ایران و جزء «بلاد جبل» بوده است جهت منطقه‌ی جغرافیایی قیام چنین شخصیت سرشناسی را نیز تعیین فرموده است. [صفحه ۴۳۷] یک سؤال با این توضیح ممکن است خواننده‌ی گرامی سؤال کند که پیغمبران الهی بسیارند، آیا هدف پیغمبر اسلام از این جمله که فرموده است (نام او، نام یکی از پیغمبران است) این پیغمبر، کدامیک از پیغمبران الهی است؟! جواب این سؤال بسیار روشن است، زیرا معلوم است که هدف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نام یکی از پیغمبران بزرگ و انبیاء اولوالعزم، و پیغمبری است که معمولاً اکثریت مردم، با نام و نشان او آشنایی داشته و یا لاقلاً بیشتر مسلمانان نام وی را شنیده باشند. روی این بیان تردیدی نیست که چنین پیغمبری

که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام او اشاره نموده است، یکی از پیغمبران بزرگ و سرشناس و اولوالعزم بوده است و بطوری که می‌دانیم انبیاء اولوالعزم پنج نفرند که اکثر مردم، یا دست کم اکثر قریب به اتفاق مسلمانان نام آنها را شنیده و به حقانیت دین و آئینشان پی برده‌اند و این پنج نفر به ترتیب عبارتند از: ۱- نوح نبی الله. ۲- ابراهیم خلیل الله. ۳- موسی کلیم الله. ۴- عیسی روح الله. ۵- محمد صلی الله علیه و آله حبیب الله. و البته مسلم است که منظور رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله‌ی (نام او نام یکی از پیغمبران است) خود آن حضرت نبوده، بلکه مقصودش شخص دیگری از انبیاء سرشناس بوده است، زیرا: اگر منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جمله، خود آن حضرت بود می‌فرمود: نام او نام من، و یا اینکه نام او همنام من است، و از آنجائی که چنین نفرموده معلوم می‌شود که مقصود حضرتش نام پیغمبری دیگر از پیغمبران مشهور و سرشناس بوده است. پس با این دلیل روشن و آشکار که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، نام قیام کننده‌ای که از سرزمین «قزوین» قیام می‌نماید: نام یکی از پیغمبران بزرگ الهی است، جای هیچگونه شک، برای کسی باقی نمی‌ماند که آن شخصیتی که از نواحی قزوین و طالقان و دیلم، خروج می‌کند، و همنام یا یکی از پیغمبران بزرگوار و سرشناس است، و با قیام پرآوازه‌ی خود کوهها را پر از خوف و وحشت خواهد نمود همان او رهبر نهضت دینی ایرانیان، و قائد دولت زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود. [صفحه ۴۳۸] یک سؤال دیگر: در اینجا سؤال دیگری پیش می‌آید و آن این است که: پس بنابراین به موجب این روایت قیام چنین شخصیت والائی باید از همان شهر «قزوین» صورت بگیرد نه از جائی دیگر! جواب این سؤال همان است که ما قبلا در بخشهای گذشته بطور مکرر یادآور شده و گفته‌ایم که: منظور پیشوایان مذهبی از کلماتی چون، مشرق، و خراسان، بلاد جبل و امثال اینها فقط و فقط تعیین جهت جغرافیایی منطقه‌ی قیام بوده است، و گرنه به حسب ظاهر منظور دیگری در کار نبوده است، دلیل این گفتار این است که: در عین حالی که اکثر روایات، خروج سیدهاشمی خراسانی و یا سیدحسینی را از ناحیه‌ی «شرق» و یا «خراسان» دانسته است باز هم نام جاهای مختلفی مانند: قم، قزوین، همدان، ری، گیلان، دیلم، و امثال آن در احادیث فراوانی آمده است که همگی آنها بیانگر یک واقعیت است، و آن هم اشاره به قیام دینی و نهضت اسلامی ایرانیان قبل از ظهور است. و تازه از این مطلب که بگذریم، اولاً- خود قزوین تافته‌ی جدا بافته‌ای از خاک ایران و «بلاد جبل» نیست. و ثانیاً- جزء سرزمین «دیالمه» است، و دیلم چنانچه قبلا هم گفتیم: قسمتهای کوهستانی سرزمین ایران است که از نواحی قزوین رو به سمت شمال تا منطقه‌ی گیلان را شامل می‌شود و تمامی مناطقی را که در دامنه‌ی سلسله جبال، و کوههای پر پیچ و خم این ناحیه واقع شده در بر می‌گیرد. یک نکته‌ی جالب: نکته‌ی جالب توجه اینکه: اگر ما بخواهیم همانگونه که درباره‌ی موقعیت جغرافیائی شهرستان مذهبی «قم» توضیح دادیم حدود جغرافیایی منطقه‌ی «بلاد جبل» را نیز از زبان جغرافی دانهای قدیم و عصر حاضر بازگو کنیم، خواهیم دید که در هر کجا که از حدود بلاد جبل و نام شهرهای این منطقه سخن به میان آمده است از قزوین و سرزمین دیلم نیز سخن رفته است. و جالبتر اینکه: عین گفته‌های جغرافی دانها دقیقاً در روایات اسلامی مورد تأیید قرار گرفته و حتی شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز شهر قزوین را جزء سرزمین دیلم قلمداد [صفحه ۴۳۹] فرموده است. در این زمینه در حدیثی از آن بزرگوار نقل شده که فرموده: «رحم الله اخوانی بقزوین، ثلاثا قالوا: یا رسول الله! و ما قزوین؟ قال: قزوین أرض من أرض الدیلم، هی الیوم فی ید الدیلم، و ستفتح علی أمتی و تكون رباطا لطوائف من أمتی» [۴۴۵]. «خداوند برادران مرا در قزوین رحمت کند- و این سخن را سه بار تکرار فرمود- عرضه داشتند: یا رسول الله قزوین چیست؟ فرمود: قزوین زمینی است از سرزمین دیلم که امروز در دست دیلمیان است و لکن در آینده به دست امت من گشوده می‌شود و آنجا پایگاه ارتباط برای گروههایی از نیروهای رزمنده‌ی اسلامی و مخالفین سفیانی خواهد بود. و شیعیان از برخی نقاط جهان با ایرانیان متحد خواهند گردید و تمام پرچمهایی که از نقاط مختلفه‌ی شرق به اهتزاز در خواهد آمد همه و همه با هم یکدست و یکصدا خواهند گردید و محل اجتماع همه‌ی آنها کشور اسلامی ایران خواهد بود. و شاید بتوان گفت:

اینکه در بعضی از روایات آمده است که: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یکسال و یکماه و یکروز خواهد بود»، [۴۴۶] و در روایت مربوط به سیدحسنی آمده است که در میان لشکریان حسنی گروهی از زیدیه باشند» [۴۴۷] و در روایت دیگری آمده است که «در این میان که سپاهیان سفیانی در کوفه مشغول کشت و کشتار ظالمانه‌ی خود هستند سپاهیان یمانی و خراسانی مانند دو اسب مسابقه می‌دهند و همه‌ی آنها را نابود می‌سازند و حتی گزارشگری را از آنها باقی نمی‌گذارند» [۴۴۸] دلیل قاطعی بر اثبات این مدعا باشد. [صفحه ۴۴۰] به هر حال با توجه به این مسأله که «قزوین» از سوئی طبق عقیده‌ی جغرافی دانها جزء «بلاد جبل» و از سوئی طبق حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله جزء قلمرو سرزمین «دیلم» می‌باشد، و از طرف دیگر، در اکثر روایاتی که موضوع قیام دینی ایرانیان قبل از ظهور مطرح شده از غالب شهرهای مهم و معروفی که در طول سلسله جبال منطقه‌ی نامبرده قرار گرفته سخن رفته است. چنین به نظر می‌رسد که: هدف رسول اسلام صلی الله علیه و آله از ذکر نام قزوین و اینکه فرموده است: «مردی از قزوین قیام خواهد کرد که نامش نام پیغمبری است»، اشاره به همان نام رهبر «زمینه‌سازان»، و تعیین جهت جغرافیایی منطقه‌ی قیام آن ابرمرد آزاده در آینده تاریخ از سرزمین ایران اسلامی بوده است. زیرا: قزوین، علاوه بر موقعیت خاص جغرافیایی و مشخصات اقلیمی از دیرباز در شمار یکی از مهمترین و نامدارترین شهرهای مرکزی ایران به حساب می‌آمده، که بخصوص در اوائل اسلام رونقی به سزا داشته و از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. و بسیار جالب است که امام صادق علیه‌السلام نیز در روایت مفصلی که پیرامون خروج سیدحسنی با «مفضل بن عمر» سخن گفته است - و ما هم آن روایت را با همه‌ی طول و تفصیل از چندین منبع معتبر در بخش سوم نقل نمودیم - حدود جغرافیایی منطقه‌ی نهضت مقدس سیدحسنی را در ایران، همین منطقه‌ی نامبرده، یعنی: نواحی «قزوین» و «طالقان» و «دیلم» معرفی نموده، و با یک جمله‌ی کوتاه با عبارت: «ثم یرج الحسنى الفتى الصبیح الذى یرج من نحو الديلم و قزوین»، به همه‌ی مناطق نامبرده اشاره فرموده است. خلاصه مطلب آنکه، با این شرح و بسط مفصلی که در مورد «قزوین» بعمل آوردیم اگر کسی بخواهد انکار کند و بگوید: قزوین و طالقان و دیلم و گیلان جزء خاک ایران محسوب نمی‌شود بلکه خود یک ناحیه‌ی مستقل و جداگانه‌ای است نهایت بی‌خردی است. یک تذکر: در اینجا لازم است متذکر شویم که نویسنده کتاب «مهدی منتظر» نیز، پس از آنکه [صفحه ۴۴۱] روایاتی را درباره‌ی نهضت «سیدحسنی» آورده، و احادیث مربوط به «سیدحسنی» و «خراسانی» را مورد ارزیابی قرار داده است در پایان سخنش چنین می‌گوید: «پس از این حدیث» یعنی: (حدیث مربوط به سیدحسنی) ظاهر می‌شود که او از همان نواحی «دیلم» است، زیرا که دعوت او در میان «دیالمه» است. اما از چه شهری و از کجا معلوم نیست، بنابراین ممکن است، این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: مردی از قزوین خروج می‌کند که اسم او اسم پیغمبری باشد، اشاره به او، یعنی: اشاره به نام سیدحسنی باشد. [۴۴۹] ۲- مرحوم علامه‌ی مجلسی - علیه‌الرحمه - در کتاب «بحارالانوار» به نقل از کتاب «غیبت نعمانی» درباره‌ی پاره‌ای از علائم قیام حضرت ولی‌عصر - عجل الله تعالی فرجه - حدیثی را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که چون متضمن حوادثی عجیب، و شگفت‌آور، و پیروزی ایرانیان و شکست دشمن در جنگ با آنها است و در ضمن به رهبری مردی از ایرانیان که همنام با پیغمبری است اشاره دارد همه‌ی آن حدیث را برای مزید اطلاع خوانندگان نقل می‌کنیم.

سخنان امیرمؤمنان با عمرو بن سعد اَشهلی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نمی‌کند تا اینکه چشم دنیا از حدقه بیرون آید (یعنی اوضاعش پریشان گشته و آشوب و فتنه همه جا را فرا گیرد) و سرخی مخصوصی در آسمان پدیدار گردد، و آن اشکهای حاملان عرش است که بر مردم روی زمین می‌گریند. و قائم علیه‌السلام قیام نمی‌کند تا اینکه در بین مردم جمعیتی پیدا شوند که از دین بهره‌ای ندارند، آنها کسانی هستند که مردم را به جنگ با فرزندم دعوت می‌کنند و گروهی هستند پست فطرت که از دین و مواهب

الهی بی‌نصیبند بر اشرار مسلطند و برای جباران فتنه‌انگیزند و برای حکمرانان مرگ آفرین اینان در سواد کوفه (یعنی: در عراق) آشکار می‌گردند. [صفحه ۴۴۲] «یقدمهم رجل أسود اللون و القلب رث الدین، لاخلاق له، مهجن زنیم، عتل تداولته أیدی العواهر من الأمهات، من شر نسل لا سقاها الله المطر فی سنه اظهار غیبه المتغیب من ولدی صاحب الرایه الحمراء و العلم الأخضر». سرکرده‌ی آنها مردی است سیاه چهره و سیاه‌دل، بی‌دین، بی‌اصل و نسب، پست فطرت، از نظر حق افتاده و ستمگری بی‌نظیر و جفاکار و بدخوی که در دامن مادرانی بدکار و نابکار و زناکار بزرگ شده و از بدترین نسلها پدید آمده، خداوند باران رحمتش را از ایشان باز دارد. در سال غیبت کبرای فرزند غایب ظاهر شود. [۴۵۰] صاحب پرچم سرخ و علم سبز است. وه! که عجب روزی است برای نومیدان آن روز میان دو شهر «انبار» و «هیت» [۴۵۱] آن روز، روز مصیبت بزرگ برای (اکراد) و مردم پست نهادی است که به هلاکت می‌رسند. روز ویرانی کاخ فرعونها، و جایگاه ستمگران و پناهگاه فرمانروایان ظالم است روزی است که مادر شهرها و هم ردیف شهر عاد (یا شهر ننگ) که سر منشأ همه‌ی بدبختیها و مفاسد است ویران می‌شود، وای عمر بن سعد به پروردگار علی سوگند که آن شهر بغداد است. ای لعنت خدا بر گنه‌کاران بنی‌امیه و بنی‌عباس، آن مردمان خیانت پیشه‌ای که پاکان از فرزندان مرا می‌کشند و حق مرا درباره‌ی آنها ملاحظه نمی‌کنند و در کارهایی که نسبت به حریم من روا می‌دارند از خدا نمی‌ترسند. همانا روزی در انتظار بنی‌عباس است بسیار سخت و طاقت‌فرسا که در آن روز همچون زن باردار به وقت زائیدن فریاد برآورند و ناله سر دهند. وای، بر پیروان فرزندان عباس از جنگی که در فاصله‌ی «نهایند» و «دینور» روی می‌دهد و آن جنگ، جنگ فقاء و تهیدستان شیعه علی است که به پیش آهنگی [صفحه ۴۴۳] مردی از «همدان» که نام او نام پیغمبری است صورت خواهد گرفت. او دارای اندامی معتدل، و اخلاقی نیکو، و رنگی با طراوت، است که صدای ترس‌آوری دارد (فی صوته ضجاج) و در بعضی از نسخه‌ها است که: له فی صوته ضحک یعنی: در وقت سخن گفتن بر لب تبسم دارد، و مژگانهایش دراز و یا انبوه و گردنش بلند یا پهن، و میان دندانه‌های پیشینش از هم باز و جداست هنگامی که بر مرکب سوار شود مانند ماه شب چهاردهی است که در تاریکی بدرخشد، و در نسخه‌ی دیگری است که مانند شب چهاردهی است که از زیر ابر درآمده باشد. لشکریان او بهترین جمعیت‌هایی هستند که با دلی پاک، به دین خدا پناه برده و به خدا گرویده و به آن دین، به خدا تقرب جستند، آن دلاوران قهرمانانی از عرب هستند که در آن روز با کراهت به جنگ می‌پیوندند [۴۵۲] و خود را به آن جنگ سخت و شکننده می‌رسانند و با دشمنان می‌جنگند و شکست و گریز، برای دشمنان آنهاست که جز درماندگی و بدبختی راهی ندارند و آن روز برای دشمن روز مصیبت و بیچارگی است. [۴۵۳] این حدیث شریف که نمونه‌ای از اخبار غیبیه‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام است بیانگر وقوع برخی از حوادث ناگوار در طول سالهای نزدیک به ظهور حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - و نشانگر تجدید دولت بنی‌عباس، قبل از قیام حضرت مهدی علیه‌السلام در «بغداد» است.

نمونه‌ای از علائم قیام حضرت قائم

در این حدیث، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نمونه‌ای از علائم قیام حضرت قائم علیه‌السلام که عبارت از پیدایش دو گروه متفاوت در دو سرزمین مختلف که یکی عراق، و دیگری ایران می‌باشد، اشاره فرموده است که اگر هوشمند اهل دلی پیدا شود و آنچه را که آن حضرت درباره‌ی این دو گروه متخاصم بیان فرموده مورد مطالعه قرار دهد، و به دقت در فرمایشات دربار حضرت تأمل کند نیازی به توضیح ندارد. اما در عین حال برای اینکه خواننده‌ی عزیز به کنه گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام پی برده و به واقعیت پیشگوئیهای آن حضرت در مورد یکی از علائم قیام «قائم حق» واقف و آگاه گردد، ما نیز به نوبه‌ی [صفحه ۴۴۴] خود به طور خلاصه، به برخی از نکات برجسته‌ی حدیث مزبور اشاره می‌کنیم، و سایر مندرجات آن را همانگونه که هست به دست افکار خواننده‌ی محترم می‌سپاریم و قضاوت را به خود او واگذار نموده و می‌گذریم.

پیدایش دو گروه مختلف قبل از ظهور

همانگونه که در ابتدا حدیث ملاحظه فرمودید، نخست مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام به برخی از علائم قیام حضرت مهدی علیه‌السلام اشاره نموده و سپس به پیدایش دو گروه مختلف، در دو سرزمین جداگانه که از نظر فکر و اندیشه با هم تباین کلی دارند خبر داده است. گروه اول، کسانی هستند که در «سواد کوفه» یعنی: در عراق پیدا می‌شوند و سرکرده‌ی آنها مردی سیاه چهره و سیاه دل و بی‌دین و ناپاک است که در دامن مادرانی بدکار و زناکار بزرگ شده و از بدترین نسلهاست و مردم را به جنگ یکی از فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام (که البته نام او در حدیث مذکور با صراحت ذکر نشده) دعوت می‌کند و او با اتباع و یاران و پیروان خود، و حزب و دار و دسته‌اش (چنانکه حدیث می‌گوید) برای جباران زمین فتنه‌انگیزند و آلت دست بیگانگان و دست نشانده‌ی اجانب می‌باشند که تمام فتنه‌ها و آشوبها و جنگ و خونریزها و فشارهایی که از طرف بیگانگان بر امت مسلمان تحمیل می‌شود به وسیله‌ی این گروه انجام می‌پذیرد. و گروه دوم: کسانی هستند که در ایران پیدا می‌شوند، و اینان مردمانی مؤمن متدین و خداپرستند که به دین و مذهب پناه برده و اجبارا به جنگ کشیده می‌شوند و بزرگشان هم مردی است که: (نام او نام پیغمبری) است و این جمعیت به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقراء و تهیدستان شیعه‌ی علی علیه‌السلام می‌باشند که با عزمی راسخ، و دلی سرشار از عشق و علاقه‌ی به (الله) ولی با کراهت و عدم تمایل به جنگ با اعتماد به نفس و قلبی مملو از ایمان مردانه می‌جنگند و در این جنگ پیروز می‌شوند، و رسوائی و شکست از آن دشمنان آنهاست. با این توضیح، با توجه به اینکه حضرت امیر علیه‌السلام در ابتداء حدیث، پیدایش این دو گروه را از علائم قیام (قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) دانسته است جای شک نیست که کسی با [صفحه ۴۴۵] خود خیال کند و بگوید: این حدیث، و اینگونه وقایع و حوادث، مربوط به دوران حکومت جائرانه‌ی «بنی‌العباس» و انقراض سلطنت آنهاست، چه آنکه: اولاً- حوادث گذشته، و رویدادهایی که در زمان خلافت بنی‌العباس و دوران انقراض خلافت آنان روی داده است مطابق روایات وارده‌ی از معصومین علیهم‌السلام از علائم ظهور است نه از علائم قیام و حال آنکه در این حدیث می‌بینیم: امیرالمؤمنین علیهم‌السلام فرموده است: «قائم علیه‌السلام قیام نمی‌کند تا اینکه چشم دنیا شکافته شده و اوضاعش پریشان و آشفته گردد، و گروهی که از دین و ایمان بهره‌ای ندارند در سرزمین (عراق) پیدا شوند». و ثانیاً- از این مطلب که بگذریم (چنانکه در بخش اول کتاب گفتیم) در بسیاری از اخبار اهل‌بیت علیهم‌السلام که در مورد قیام حضرت مهدی علیه‌السلام آمده است روایاتی وجود دارد که دولت بنی‌العباس پس از انقراض، بار دیگر تجدید می‌شود و آنها بوسیله‌ی (هاشمی خراسانی) و (سفیانی) نیست و نابود می‌گردند. و اینک برای اثبات این مطلب به سه حدیث که در این زمینه آمده است اشاره می‌کنیم. ۱- جابر گوید: حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود: در پایان حکومت بنی‌عباس خود را حفظ کنید (و یا متوقع فرج باشید) زیرا بنی‌عباس شیعیان ما را خواهند گزید، در پایان حکومت آنها علامتهائی هست که از شعله‌های آتش گدازنده‌تر است. [۴۵۴] ۲- علی بن ابی حمزه گوید: در فاصله‌ی بین مکه و مدینه، رفیق راه موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم، روزی که به من فرمود: ای علی بن حمزه! اگر همه آسمانها و زمین بر بنی‌عباس خروج کنند، زمین از خون همه‌ی آنها سیراب می‌شود، تا اینکه «سفیانی» خروج کند من به حضرتش عرض کردم: آقای من کار سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: آری، سپس اندکی سر بزیر افکند و آنگاه سر برداشت و فرمود: حکومت بنی‌عباس (همه‌اش) حيله و نیرنگ است. آنچه از میان می‌رود تا آنجا که می‌گویند چیزی از آن باقی نمانده است، و سپس نوسازی می‌شود تا آنجا گفته می‌شود چیزی بر آن نگذشته است. [۴۵۵] ۳- حسن بن جهم می‌گوید: به حضرت امام رضا علیه‌السلام، عرض کردم خداوند حال شما [صفحه ۴۴۶] را به صلاح گردان د، آنان می‌گویند: ((یعنی مخالفین) سفیانی در حالی قیام می‌کند که بساط سلطنت بنی‌عباس برچیده شده باشد حضرت فرمود: آنها دروغ می‌گویند «سفیانی» در حالی قیام می‌کند که هنوز سلطنت «بنی‌عباس» پابرجاست. [۴۵۶] تذکر: ظاهراً مقصود از «بنی‌عباس» در اینگونه احادیث حکومتهای جور و دولتهای

جابر و ستمکاری است که در «عراق» و بغداد حکومت می‌کنند و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلمان عراق تسلط دارند و احتمال هم می‌رود چنانکه سابقاً گفتیم سفیانی متعدد باشد و یا آنکه در واقع مقصود حدیث از نوسازی حکومت بنی‌العباس، همان تجدید دولت آنها در عراق و بغداد بوده، و با خروج سفیانی و حمله‌ی به بغداد و هجوم خراسانی به «عراق» این طایفه، نابود گردند. یک نکته‌ی مهم: در اینجا نکته‌ای درباره‌ی نام فرمانروای «ایرانیان» به نظر می‌رسد که تذکر آن لازم است و آن نکته این است که: عبارت متن عربی حدیث در کتاب «بحارالانوار» تألیف مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) در جلد ۵۲ صفحه‌ی ۲۲۷-۲۲۶ طبع جدید، که در سال ۱۳۹۸ هجری قمری بچاپ رسیده چنین است (یقدمهم رجل من همدان، اسمہ (علی) اسم النبی صلی الله علیه و آله). یعنی: بزرگشان مردی است از «همدان» همنام با پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این صورت مفهوم این جمله، این می‌شود که: نام فرمانروای (ایرانیان) که رهبری جنگ را به عهده دارد و سپاهیان را از «ایران» علیه دشمن، هدایت می‌کند، نامش، نام پیغمبر اسلام است در صورتی که چنین نیست. زیرا: آنچه از بیشتر روایات وارده، درباره‌ی رهبر نهضت و قائد عظیم انقلابی این کشور مستفاد می‌شود این است که: نام او نام پیغمبری است. و گویا مصحح کتاب [صفحه ۴۴۷] (بحارالانوار) چون در این روایت به کلمه‌ی (النبی) برخورد نموده‌اند، گمان کرده‌اند که مراد از جمله‌ی (اسمه علی اسم النبی) یعنی: نام او همنام با پیغمبر است، مقصود، نام پیغمبر اسلام است، و لذا در کنار کلمه‌ی (النبی) یک کلمه‌ی «ص» گذارده‌اند. در حالی که شواهدی در دست است که نشان می‌دهند در نسخه‌های چاپی قدیم کتاب «بحار» گویا کلمه‌ی «ص» وجود نداشته است. دلیل این گفتار آن است که: در کتاب «بشارةالاسلام» تألیف مرحوم کاظمی که در حدود ۶۹ سال پیش نوشته شده و حدیث مذکور را بتمامه، از کتاب «بحارالانوار» نقل نموده، تنها به ذکر جمله‌ی (اسمه علی اسم النبی) اکتفا نموده و در کنار کلمه‌ی «النبی» کلمه‌ی «ص» که منظور از آن صلی الله علیه و آله باشد، وجود ندارد. [۴۵۷]. مؤید دیگر: ضمناً ناگفته نماند که عین حدیث سابق‌الذکر را، دانشمند محترم جناب ثقه‌ی المحدثین، آقای شیخ ذبیح‌الله محلاتی در کتاب «اخبار غیبیه» یا «کشف‌المغیبات» که در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی به چاپ رسیده است در صفحه‌ی ۲۵۴ از کتاب «بحارالانوار» بطور خلاصه نقل نموده و عبارت عربی حدیث را درباره‌ی فرمانروای، «ایرانیان» اینگونه به فارسی ترجمه نموده است: «بزرگشان مردی است از اهل همدان، مستوی‌الخلق خوش خلق، رنگش تر و تازه، مژگانش بسیار، گردنش پهن، مویش کم، بیخ دندانش از هم جدا، چون سوار شود به بدری ماند که از زیر ابر دیده شود، «نامش نام پیغمبری است» معنوت و موصوف، لشکرش جمعی باشند بهترین جماعات در تصدیق دین خدا و خضوع و خشوع، بر دشمنان ظفر یابند و آنها را هلاک نمایند». [۴۵۸]. بنابراین اگر ما بخواهیم فاصله‌ی زمانی بین این ترجمه و چاپ جدید «بحارالانوار» را بدقت ارزیابی کنیم، درست در حدود ۲۱ سال فاصله خواهد بود و از اینجا فهمیده می‌شود که در چاپهای قدیم و قبلی «بحارالانوار» که با دقت و بررسی علامه‌ی مجلسی -علیه‌الرحمه- و غور و نکته‌سنجیهای وی در اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام [صفحه ۴۴۸] و با در دست داشتن نسخه‌های کتابهای متعدد و گوناگون صورت گرفته است، در کنار کلمه‌ی (النبی) صلی الله علیه و آله وجود نداشته است. و بهمین لحاظ هم بوده است که صاحب کتاب «اخبار غیبیه» همانگونه که ملاحظه فرمودید: اسمہ (علی) اسم النبی را که در نسخه‌ی قدیم بحار بوده است بعنوان «نامش، نام پیغمبری است» ترجمه نموده‌اند. اما افراد دیگری که حدیث مورد بحث را به مناسبتی در کتابهای خود آورده و یا احیاناً برخی از کتب حدیث را ترجمه کرده‌اند، از این نکته‌ی بسیار دقیق و مهم، غفلت ورزیده و بدون توجه (البته بدون اینکه کوچکترین مسامحه و قصوری در ترجمه‌ی حدیث روا داشته باشند) جمله‌ی، اسمہ علی اسم النبی را اینگونه ترجمه کرده‌اند که نام وی، نام پیغمبر است. و ظاهراً علت اینگونه ترجمه‌ها، اختلاف الفاظ روایات در کتابها بوده است. و لذا برخی از نویسندگان جمله‌ی عربی (اسمه علی اسم النبی) را به این صورت ترجمه کرده‌اند که: (بزرگشان مردی است از اهل همدان، اسم وی با اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله) و خیلی سهل و آسان بدون اینکه تحقیقی در این باره انجام دهند از این مطلب مهم و پراهمیت گذشته‌اند. ولی بهر حال، ظاهراً حقیقت همان است که ما گفتیم و جمله‌ی (اسمه علی

اسم النبى) در نسخه‌های پیشین «بحار» بدون ذکر کلمه‌ی «ص» بوده است، و از اینرو به نظر قاصر نویسنده‌ی این سطور، ترجمه دانشمند محترم آقای محلاتی است از هر جهت قابل تقدیر و از همه ترجمه‌های دیگر بهتر و صحیح‌تر و عمیق‌تر است زیرا: اولاً- همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، روایت ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام دلالت دارد که سید بزرگوارى پیش از ظهور حضرت مهدى علیه‌السلام، حکومت می‌کند و مردم را متوجه تقوا و پرهیزکاری می‌نماید. و ثانیاً- جمله‌ی: اسم‌ه علی اسم النبى، ظاهراً اشاره به نام همان سید است. و لذاست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: لشکرش بهترین جمعیت‌هایی هستند که بدین خدا متدین گشته و به آن تقرب جسته‌اند. و ثالثاً- اینکه: هیچ مانعی ندارد که سید مزبور، اصالتاً از موقعی که آباء و اجداد [صفحه ۴۴۹] گرامش به ایران آمده‌اند از همدان و پرورش یافته‌ی آن محیط بوده و یا اینکه ارتش و سپاه و لشکر را از همان منطقه تجهیز کرده و انقلابیون را از همان غرب کشور برای جنگ با دشمن اعزام کند. و جالب اینکه: آنچه در حدیث آمده است، یقدمهم رجل من همدان است یعنی: آن کس که جنگجویان متدین و تهیدستان شیعه‌ی علی علیه‌السلام را در جنگ رهبری می‌نماید از این منطقه آنها را به جنگ با دشمن گسیل می‌دارد نه اینکه اهل همدان باشد و بطوری که ملاحظه فرمودید کلمه‌ی (اهل) در روایت نیامده است بلکه آنچه در روایت ذکر شده عبارت «رجل من همدان» است. و این عبارت ابهام دارد. و معلوم نیست که آیا او اهل همدان است یا اینکه جنگ و سپاهیان را از آنجا هدایت می‌کند. ولی از جمله‌ی دیگر حدیث، که حضرت فرموده است: (وای بر پیروان فرزندان عباس از جنگی که در فاصله‌ی بین نهاوند و دینور، روی می‌دهد) چنین استفاده می‌شود که سرکوبی نهائی دشمن از منطقه‌ی غرب کشور صورت خواهد گرفت. و البته خداوند داناتر و آگاه‌تر است. بهر صورت، نتیجه‌ای که از مجموع گفتار گذشته به دست می‌آید این است که: آن کس که در این جنگ پیروز و غالب، و برنده و فاتح است، و دشمنان ایران و متجاوزان به کشور را نیست و نابود می‌کند و آنان را بروز سیاه می‌نشانند، هر کس که باشد مطابق تحقیقاتی که به عمل آمد نامش نام پیغمبری است. و مردی است بسیار شجاع، نیرومند با ایمان، ثابت قدم جلیل‌القدر، رفیع‌المنزله و سابقه‌دار که در بین مردم شهرت و محبوبیت فراوان دارد، و همه‌ی اینها نکات مثبتی است که از کلمه‌ی (یقدمهم) یعنی: آنها را رهبری می‌کند استفاده می‌شود. چه آنکه کلمه‌ی (قدم) که (یقدم) فعل مضارع از آن مشتق شده است گاهی به معنی (سابقه) است چنانکه گفته می‌شود (لفلان قدم فی الاسلام، او قدم فی الحرب) یعنی فلان کس در اسلام یا در جنگ سابقه دارد. و گاهی بمعنی مقام و منزلت است، چنانکه در آیه‌ی شریفه: (و بشر الذین آمنوا ان [صفحه ۴۵۰] لهم قدم صدق عند ربهم) [۴۵۹] یعنی: و بشارت ده کسانی را که ایمان آورده‌اند که در نزد پروردگار خود منزلتی صادقانه دارند، همین معنا مراد است. و مقصود از (قدم صدق) مقام ارجمند واقعی، و پاداش حقیقی است. و گاهی هم به معنای «پیشوا» و رهبر است. چنانکه در روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و سنی در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی (و بشر الذین آمنوا) وارد شده، و قدم صدق را به شخص پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یا ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام تفسیر نموده، و مؤید همین معنا است. [۴۶۰]. کوتاه سخن آنکه، اگر ما بخواهیم واقعیات را بپذیریم، و در صدد بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی نباشیم، و با حقایق مسلم، عناد و لجاجت نداشته باشیم و به دنبال تضعیف این روایت یا رد آن حدیث نباشیم و راه را بر خود نبندیم، مسلم است که جمله‌ی (اسمه علی اسم النبى) در حدیث فوق‌الذکر اشاره به نام یک شخصیت بزرگ سیاسی اجتماعی و دینی است که او رهبری تهیدستان شیعه‌ی علی علیه‌السلام را به عهده دارد و در نتیجه، دشمن را به شکست می‌کشاند و جز خواری و سرشکستگی چیزی برای آنان باقی نمی‌گذارد. البته ناگفته نماند که جمله‌ی: «اسمه علی اسم النبى» که در متن عربی حدیث آمده، و معنای آن این است که: (نامش نام پیغمبری است، و یا اینکه: نامش همانم با پیامبر صلی الله علیه و آله است)، اندکی ابهام دارد. پس اگر عبارت اول درست باشد، ظاهرش آن است که آن جمله به نام و نشان «سیدحسینی» نخستین رهبر زمینه‌ساز، اشاره دارد. و اگر عبارت دوم صحیح باشد معنایش آن است که جمله‌ی مزبور، به نام «سیدحسینی» یعنی همان سیدحسینی معروف، و یا نام واقعی فرمانده سپاه او که «شعیب بن صالح» خوانده می‌شود، اشاره دارد. زیرا چنانکه از بعضی روایات استفاده می‌شود نام

«سیدحسینی» و یا نام فرمانده سپاه او «محمد» می‌باشد. و العلم عندالله. [صفحه ۴۵۱]

رهبر نهضت سید حسینی است

ما قبلا وعده دادیم که از نظر اخبار و احادیث اسلامی ثابت خواهیم کرد که رهبر نهضت ایرانیان و قائد دولت زمینه‌سازان حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام «سیدحسینی» و از اولاد سرور آزادگان جهان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام است. اینک موقع آن رسیده است که به وعده خود وفا نموده و روایاتی که درباره‌ی «حسینی» بودن آن سید بزرگوار و انقلابی کم‌نظیر رسیده است متذکر گردیم، تا صدق سخنان گذشته ما بر خواننده عزیز معلوم شده و به روشنی دریابیم که نخستین قیام‌کننده‌ای که در روایات آمده است از سرزمین شرق و خراسان: یعنی از ایران، برمی‌خیزد و با قیام اسلامی خود جهان را متزلزل و دنیا را دچار ترس و وحشت، و سیاستمداران عالم را در حیرت و سردرگمی فرو می‌برد در حقیقت «سید حسینی» و از ذریه‌ی سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام است و ما در این باره سخنی بگزارف نگفته‌ایم. اکنون برای تحقیق این مطلب به نقل، و بررسی آن روایات می‌پردازیم. ۱- مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) در کتاب نفیس «بحارالانوار» در یک حدیث طولانی (یعنی: حدیث معراج) که ما قسمتی از آن را در اینجا می‌آوریم، از ابن عباس و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایتی را بدین صورت آورده است: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عالم جزء حوادثی و علائمی که درباره‌ی ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در شب معراج به من اعلام نموده این بود که فرمود: یا محمد! از جمله‌ی عطاهائی که بتو مرحمت فرموده‌ایم آن است که: یازده مهدی و امام را که از دودمان تو و از نسل فاطمه علیهاالسلام دختر تو می‌باشند بیرون می‌آوریم و آخر آنها کسی است که «عیسی بن مریم» علیه‌السلام پشت سر او نماز می‌گزارد، او زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد. من بوسیله‌ی او مردم را از سرایشی سقوت نجات می‌دهم و به شاهراه هدایت راهنمایی می‌کنم و کوران و بیماران را شفا خواهم داد. عرض کردم: الهی اینها که فرمودی در چه وقت ظاهر می‌شود؟ خطاب رسید یا محمد! این در وقتی است که علم و دانش از میان مردم برداشته [صفحه ۴۵۲] شود و جهل و نادانی آشکار گردد و قاریان قرآن بسیار و علم و عمل اندک، و قتل و کشتار فراوان، و فقهای هدایت پیشه کم، و فقهای ضلالت کیش و خیانتکار زیاد و شعرا فراوان گردند، و امت تو قبرستانهای خود را مسجد کنند و قرآن‌ها را زینت داده و طلا کاری و رنگ آمیزی کنند، و مساجد را نقاشی نمایند و ظلم و فساد بسیار شود و کارهای زشت و ناپسند آشکار گردد و امت تو را به ارتکاب کارهای ناپسند و ناستوده دستور دهند و آنان را از انجام کارهای خوب و نیک باز دارند و فرمانروایان کافر، و سران آنها بی‌دین و زناکار، و فاجر، و دستیاران آنها ستمگر، و صاحب نظران و مشاوران آنها فاسق باشند. یا محمد! در آن موقع سه خسف (یعنی فرورفتگی) در زمین روی خواهد داد یکی در سمت «مشرق» و یکی در سمت «مغرب» و یکی در «جزیره‌العرب» و شهر بصره به دست شخصی از دودمان تو که اتباع و یاران او (زنجمی باشند) خراب و ویران گردد. «و خروج رجل من ولد الحسین بن علی علیهماالسلام» و از جمله‌ی آن علائم این است که: «مردی از اولاد امام حسین علیه‌السلام (یعنی: سیدحسینی) پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام قیام و انقلاب خواهد نمود» [۴۶۱]. در این حدیث شریف بطوری که ملاحظه می‌فرمائید، خداوند عالم با تمام صراحت به قیام مردی از دودمان حسین بن علی علیهماالسلام خبر داده و نهضت و انقلاب او را از جمله‌ی علائم ظهور و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و نشانه‌ی نزدیکی انقلاب جهانی حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - دانسته و جای شک و تردید برای طالبان حق باقی نگذاشته است. با این توضیح و اصل روایت، همه چیز روشن و آشکار است ولی در عین حال، ممکن است خواننده‌ی عزیز به ما اشکال کند و بگوید: کسانی که در طول غیبت امام زمان علیه‌السلام از نسل امام حسین علیه‌السلام قیام کرده‌اند فراوانند، و معلوم نیست که منظور از این حدیث از قیام مردی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام کدامیک از سادات «حسینی» بوده است. البته جواب این پرسش بسیار واضح و آشکار است و نیازی به توضیح ندارد، زیرا بطوری که ملاحظه نمودید

خبر دهنده خدا، و مستمع و شنونده رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد [صفحه ۴۵۳] و پر واضح است که وقتی خداوند عالم از نهضت کسی خبر می‌دهد او یک شخص عادی نیست و قیامش را نیز خرد و کوچک نباید شمرد، و هم چنین مسلم است که چنین قیام و انقلابی با سایر قیامهائی که در گذشته روی داده و یا در گوشه و کنار جهان اتفاق می‌افتد امتیاز و تفاوت بسیار دارد، چه آنکه هر انسان عاقلی بخوبی درک می‌کند که آن قیام و انقلابی که خدا و رسولش از آن خبر می‌دهند قهرا باید نظیر قیام پیامبران و مردان بزرگ الهی بوده، و آن چنان عظیم و وسیع و بزرگ باشد که همه‌ی جهان هستی را فرا گرفته و وضع دنیا مادی و اوضاع عالم را دگرگون ساخته و همه‌ی جهانیان را از خواب غفلت و خرگوشی بیدار نماید. در هر صورت تردیدی نیست که وجود و ماهیت چنین انقلابی غیر از سایر انقلابها است و در یک محدوده‌ی خاص محصور نمی‌شود بلکه انقلابی عظیم، و پر آوازه، پر سر و صدا و جهانگیر است و این چیزی است که عقل و اندیشه‌ی هر انسان عاقلی بدان گواهی می‌دهد و نیاز به استدلال ندارد.

حدیث معراج به روایتی دیگر

در کتاب «نورالانوار» فارسی که در سال ۱۳۰۱ هجری در زمان ناصرالدین شاه قاجار به چاپ رسیده است، حدیث معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله را اینگونه آورده است: یا محمد! در آن وقت سه خسف می‌شود یکی در سمت مشرق، و یکی در طرف مغرب، و یکی در جزیره‌العرب (و مراد از او فرو رفتن زمین با اهل او به زمین است، یا فرو بردن زمین اهل خود را به زمین می‌باشد) و خراب شدن بصره است به دست یکی از ذریه تو که اتباع او (زنجی) باشند (و خروج مردی است از اولاد حسین بن علی علیهما السلام که بیرون می‌آید و ادعاها می‌کند که موجب فتنه‌ی عالم خواهد بود). [۴۶۲]. بطوری که ملاحظه می‌فرمائید: قسمت آخر این حدیث: با اینکه همان حدیث ابن عباس است، با حدیثی که مرحوم علامه‌ی مجلسی -اعلی الله مقامه- در کتاب «بحار» آورده متفاوت است. و از این حدیث یعنی: حدیث کتاب «نورالانوار» چنین برمی‌آید که: [صفحه ۴۵۴] صاحب کتاب نورالانوار، مآخذ و مدارکی در دست داشته است که آن مدارک و مآخذ در اختیار علامه‌ی مجلسی -علیه الرحمه- نبوده است زیرا در حدیث کتاب «بحار» تنها به خروج مردی که از فرزندان امام حسین علیه‌السلام است اشاره شده در حالی که در کتاب «نورالانوار» علاوه بر «حسینی» بودن آن سید انقلابی به خواسته‌ها و علت قیام آن سید نیز فی‌الجمله اشاره شده است. ۲- یوسف بن یحیای شافعی در کتاب «عقدالدرر» در موضوع «زمینه‌سازان حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام» حدیثی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است: «عن علی علیه‌السلام قال: يخرج رجل قبل المهدي عليه السلام من أهل بيته بالمشرق (و فی نسخه‌ی بأهل المشرق) يحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر - و قيل ثمانية عشر شهرا - يقتل ويمثل ويتوجه الى بيت المقدس فلا يبلغه (أحد) حتى يموت» [۴۶۳]. علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود: پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام مردی از خاندان آن حضرت در مشرق زمین (و در نسخه‌ای با کمک مردم مشرق) قیام می‌کند و مدت هشت ماه - و گفته شده هیجده ماه - شمشیر را به روی دوش می‌گذارد، و گروهی را می‌کشد و از گروهی انتقام می‌گیرد، و سپس متوجه بیت المقدس می‌شود و تا بمیرد هیچکس به مقام و مرتبه‌ی او نمی‌رسد. آنچه از این حدیث استفاده می‌شود این است که: آن شخصی که از طرف مشرق زمین قیام می‌کند و قیام او پیشاپیش ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است سید و هاشمی و از خاندان خود آن حضرت (یعنی: سیدی حسینی است) و البته ناگفته پیداست و تردیدی نیست که حجت قائم -عجل الله تعالی فرجه- از نسل امام حسین علیه‌السلام و از ذریه‌ی پاک آن حضرت است، و بنابراین کسی هم که از خاندان خود آن حضرت باشد منسوب به حسین بن علی علیهما السلام و در نتیجه: (سید حسینی) خواهد بود. تحقیقی پیرامون حدیث: این حدیث را علی متقی هندی هم در کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخر [صفحه ۴۵۵] الزمان» در باب چهارم حدیث چهارم، چاپ تهران صفحه‌ی ۱۰۳ ذکر نموده و بجای هشت ماه - هیجده ماه - نوشته و در آخر آن چنین آورده است (فلا يبلغه حتى يموت) یعنی: سپس متوجه بیت المقدس می‌شود و پیش از آنکه به آنجا برسد می‌میرد، و در این میان کلمه‌ی

(احد) که تمامیت معنای حدیث، بآن بستگی دارد، در نقل ایشان دیده نمی‌شود، در صورتی که اگر کلمه‌ی (احد) در حدیث وجود داشته باشد معنای آن، همان چیزی است که ما در ترجمه‌ی خود راجع به حدیث مذکور آوردیم. از علی متقی هندی که بگذریم، جلال‌الدین سیوطی نیز که این حدیث را در کتاب «الحاوی للفتاوی» [۴۶۴] از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است، باز هم کلمه‌ی (احد) در نقل ایشان هم وجود ندارد. در کتاب «بشارة الاسلام» هم که مرحوم کاظمی روایت مذکور را از (ابن حجر) نقل کرده است باز هم کلمه‌ی (احد) در روایت دیده نمی‌شود. [۴۶۵]. و عجیب این است که: با اینکه همه‌ی این نقلها به «حسینی» بودن آن سید انقلابی دلالت می‌کند، هیچیک از نویسندگان این کتابها هیچگونه توضیحی پیرامون حدیث مذکور نداده‌اند در حالی که بدون تردید برای همه‌ی آنها مشخص بوده است که این سیدحسینی، همان سیدی است که از مشرق قیام می‌کند. بهر حال: نبودن کلمه‌ی (احد) در متن حدیث مزبور که با نبودن آن تغییر عمده‌ای در معنای حدیث حاصل می‌شود از سه حال، خارج نیست. یا اینکه کلمه‌ی (احد) سهوا از قلم علی متقی هندی و جلال‌الدین سیوطی، و ابن حجر افتاده است، و یا اینکه نسخه‌هایی که این آقایان حدیث مذکور را از روی آن نقل کرده‌اند به همین صورت بوده است، و یا اینکه خدای نخواستہ اعمال غرض نموده و مرض بر آنها مستولی شده و کلمه‌ی (احد) را متعمدا از متن حدیث ساقط کرده‌اند، و خدا به حقیقت حال داناتر است. در هر صورت، مرحوم سید بن طاووس - علیه‌الرحمه - که این حدیث را در قسمت اول کتابش، بنام «الملاحم و الفتن» در باب ۱۳۲ بصورت مفصل تری آورده است پس از [صفحه ۴۵۶] نقل اصل حدیث، چنین می‌گوید: من این حدیث را اینگونه یافتم ولی به نظر من صحیح نیست.

حدیث یخرج رجل قبل المهدي

در اینجا لازم است نخست حدیث دیگری را که در رابطه با حدیث مورد بحث است بیاوریم و سپس آن حدیث مورد نظر را نقل کنیم، تا با مقایسه‌ی این دو حدیث نتیجه مطلوب حاصل می‌گردد. در مورد حدیثی که در ارتباط با حدیث مورد بحث می‌باشد، مرحوم سید طاووس - علیه‌الرحمه - روایتی را از امیرمؤمنان علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است. «زر بن حبیب می‌گوید: از علی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند فتنه‌ها را بوسیله‌ی مردی از ما خانواده فرو می‌نشانند، که او آنها را (یعنی: مردم آن زمان را) خوار و ذلیل می‌نماید، او جز شمشیر چیزی به آنها نمی‌دهد، و مدت هشت ماه شمشیر خود را بدوش گذارده (از آنها) می‌کشد، تا اینکه کار بجائی می‌رسد که مردم می‌گویند: بخدا قسم این مرد از فرزندان فاطمه علیهاالسلام نیست، اگر او از فرزندان فاطمه علیهاالسلام بود بما رحم می‌کرد، او کار (بنی عباس) و (بنی امیه) را ساخته و آنها را خلاص می‌کند». [۴۶۶]. این حدیث شریف گرچه با حضرت مهدی علیه‌السلام قابل انطباق است ولی بطوری که ملاحظه خواهید نمود برخی از پژوهشگران و صاحب نظران، مانند مؤلف کتاب «الاشاعه» و برخی دیگر معتقدند که این حدیث درباره‌ی خروج آن مرد هاشمی‌ای است که پیش از ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام قیام می‌کند، و پیوسته در جنگ و نبرد است تا زمانی که حضور حضرت مهدی علیه‌السلام شرفیاب شده و تسلیم حضرت گردد. و اما در مورد حدیث مورد بحث: مرحوم سید بن طاووس آن را بدین گونه آورده است: «هیشم بن عبدالرحمان می‌گوید: آن کسی که از علی علیه‌السلام شنیده بود برای من نقل کرد که: موقعی که سفیانی لشکری بسوی حضرت مهدی علیه‌السلام فرستاد و زمین (بیداء) آنها را در خود فرو برد و این خبر به اهل شام رسید به فرمانروای خود می‌گویند: مهدی علیه‌السلام [صفحه ۴۵۷] ظاهر شده و خروج کرده و تو باید با او بیعت کنی و از او اطاعت نمائی و گرنه تو را می‌کشیم، فرمانروای شام بیعت خود را برای آن حضرت می‌فرستد، بعد از آن مهدی علیه‌السلام سیر می‌کند تا داخل بیت المقدس می‌شود و خزینه‌ها در اختیار آن حضرت قرار می‌گیرد و عرب و عجم، و اهل «حرب» (که شاید مقصود طایفه‌ی بنی امیه، و یا فتنه‌جویان و جنگ‌افروزان باشند) و روم (که ظاهرا مقصود از آن یهود می‌باشد) و غیر از آنها بدون جنگ و خونریزی مطیع آن حضرت

می‌شوند، تا اینکه در (قسطنطنیه) و نواحی آن مسجدهایی بنا می‌کند. و پیش از ظهور حضرت مردی از اهل بیت او با همیاری و کمک مردم مشرق خروج نموده و مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش گرفته و عده‌ای را می‌کشد و از برخی دیگر انتقام می‌گیرد، و متوجه بیت‌المقدس می‌شود و قبل از اینکه به بیت‌المقدس برسد می‌میرد). [۴۶۷]. سید بن طاووس - علیه‌الرحمه - پس از نقل این حدیث می‌گوید: من این حدیث را اینگونه یافتم ولی بنظر من صحیح نیست. مؤلف گوید: از اظهار نظر مرحوم سید طاووس چنین فهمیده می‌شود که هم قسمت اول حدیث، و هم قسمت آخر آن، در نظر ایشان مورد شک و تردید است و واقع مطلب هم همان است که ایشان فرموده‌اند: چه آنکه نگارنده نیز تا مدت‌ها در این اندیشه بود که اگر مقصود این حدیث، از: (قیام‌کننده‌ای که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام قیام می‌کند) همان سیدی باشد که بعنوان (سیدحسنی) شهرت پیدا کرده و مشهور شده است، که او مطابق بسیاری از روایات و بلکه صریح برخی از روایات است که تسلیم‌کننده‌ی پرچم فتح و پیروزی و حکومت اسلامی به امام زمان علیه‌السلام است. پس چگونه این حدیث می‌گوید: او متوجه بیت‌المقدس می‌شود ولی به آن نمی‌رسد. پیوسته در این اندیشه بودم تا اینکه هنگام بررسی احادیث مربوط به زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام دیدم آقای دکتر - «عبدالفتاح محمدالحلو» محقق کتاب «عقدالدرر» در پاورقی متعلق به حدیث مذکور، در آن کتاب [صفحه ۴۵۸] نوشته است (فی، ب: زیاده: احد). یعنی: هنگام مقابله‌ی کتاب «عقدالدرر» با نسخه‌های خطی آن در وقت تصحیح کتاب دیدم که در نسخه‌ی خطی (ب) کلمه‌ی (احد) زیادی آمده است. و گویا ایشان چنین پنداشته است که چون این کلمه در نسخه‌های خطی دیگری وجود ندارد پس این کلمه زائد است. در حالی که چنین نیست و این کلمه قطعاً جزء حدیث است. و عجیب است که: این محقق دانشمند، کلمه‌ی (احد) را در حدیث مزبور زیادی دانسته در حالی که خود ایشان در مقدمه‌ی کتاب «عقدالدرر» با تعبیری که در مورد مقابله‌ی این کتاب با سایر نسخه‌های خطی آن بکار برده است می‌گوید: «نسخه‌ی (ب) بهترین و نیکوترین نسخه‌های خطی است که مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گرفته است». [۴۶۸]. به هر حال، به نظر نگارنده اگر عبارت آخر حدیث مذکور «فلا یبلغه احد حتی یموت» یعنی: «تا بمیرد هیچکس به مقام و مرتبه‌ی او نمی‌رسد» درست باشد، منظور از آن سید همان سیدحسنی مشهور است که بعد از ظهور با امام علیه‌السلام در کوفه بیت می‌نماید. و اگر عبارت «فلا- یبلغه حتی یموت» یعنی: «قبل از آنکه به بیت‌المقدس برسد می‌میرد» درست باشد، ظاهراً - والله أعلم - منظور از او صاحب اصلی انقلاب و قیام‌کننده‌ی در خراسان یعنی همان سیدحسینی مورد بحث است. اما حدیث «زر بن حبیب» از امیرمؤمنان علیه‌السلام که در آن آمده است: «- آن مرد هاشمی - کار بنی‌امیه و بنی‌عباس را ساخته و آنها را خلاص می‌کند» اگر منظور از او شخص حضرت قائم علیه‌السلام نباشد، بدون تردید می‌توان گفت که مقصود همان سیدحسنی خراسانی است. و اما اینکه مرحوم سید بن طاووس - علیه‌الرحمه - پس از نقل حدیث مزبور فرموده است: من این حدیث را اینگونه یافتم ولی به نظر من صحیح نیست این هم یک مطلب حقی است که تردیدی در آن وجود ندارد، زیرا همانگونه که توضیح دادیم، آنچه مرحوم سید از سایر اخبار دیگر فهمیده، این بوده است که سیدحسنی و یا هاشمی خراسانی طبق [صفحه ۴۵۹] اخبار وارده تسلیم‌کننده پرچم فتح و پیروزی به امام زمان علیه‌السلام است، پس چگونه است که این حدیث می‌گوید: او می‌میرد و به مهدی نمی‌رسد، از اینرو فرموده است که من این حدیث را اینگونه یافتم و به نظر من صحیح نیست. ۳- باز هم، یوسف بن یحیی شافعی در موضوع (زمینه‌سازان حکومت جهانی مهدی) روایتی را از عبدالله بن عمرو (که ظاهراً عبدالله عمروعاص است) بدین صورت نقل کرده است: «عن عبدالله بن عمرو قال: «یخرج رجل من ولد الحسین علیه‌السلام من قبل المشرق، و لو استقبلته الجبال هدمها و اتخذ فیها طرقا» (از عبدالله بن عمرو، روایت شده که: مردی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام از جانب مشرق قیام می‌کند، که اگر کوهها با او روبرو شوند، آنها را خراب کرده و در میان آنها برای خود راه درست می‌کند). از این حدیث نیز مانند حدیث سابق استفاده می‌شود که قیام‌کننده‌ی از مشرق «سید» و از نسل امام حسین علیه‌السلام و بالاخره سیدحسینی است. بنابراین، نتیجه‌ای که از سه حدیث مذکور و هم چنین احادیثی که قبلاً در این زمینه آورده‌ایم، بدست می‌آید این است که: آن قیام‌کننده‌ی مشرق، و

آن مرد عظیم انقلابی، و آن شخصیت کم‌نظیری که برای آزادی قدس عزیز متوجه بیت‌المقدس می‌شود و به آن نمی‌رسد، و آن انسان مجاهد نستوهی که اگر با کوهها روبرو شود آنها را خراب می‌کند و در میان آنها برای خود راه و جاده درست می‌کند و آن سیدی که پیش از ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- ظاهر می‌شود و زمینه‌ی حکومت جهانی آن منتظر موعود را فراهم می‌آورد «سیدحسینی» و از نوادگان سالار شهیدان و سرور آزادمردان جهان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام است. و از ظاهر عبارات سه حدیث مذکور، و بخصوص ظاهر عبارت اخیر کتاب «نورالانوار» که می‌گوید: از جمله‌ی علائم ظهور: «خروج مردی است از اولاد امام حسین علیه‌السلام که بیرون می‌آید و ادعاها می‌کند که موجب فتنه عالم خواهد بود». چنین استفاده می‌شود که: این سیدحسینی همان نخستین رهبر انقلابی ایرانیان است که زبانزد خاص و عام است و همه‌ی مردم مسلمان جهان کم و بیش با نام او آشنایی دارند، زیرا: [صفحه ۴۶۰] اولاً - کلیه‌ی صفات و خصوصیات که در تمام روایات بحث آمده است با او منطبق می‌شود، و اوست که در ایران قیام می‌کند و مردانه دامن همت می‌بندد، و به انقلابی بس عظیم و بزرگ دست می‌زند، و مردم را بسوی حق دعوت می‌نماید، و با سپاهیان متجاوز عراق می‌جنگد و آنها را از ایران بیرون می‌افکند و هم اوست که انقلاب بی‌مانندش بازتاب گسترده‌ای در سرتاسر جهان هستی و زندگی مادی انسانها پیدا می‌کند، و همواره در جهت خلاف دولتهای استعمارگر شرق و غرب قدم برمی‌دارد و کلیه‌ی مسلمانان جهان را بسوی حق، و بکار بستن تعلیمات اسلامی و فرامین نجات‌بخش آسمانی قرآن کریم و آئین محمدی صلی الله علیه و آله فرامی‌خواند، و دامهای خطرناکی را که استعمارگران برای به اسارت کشیدن ملتها و دولتهای مسلمان منطقه و کشورهای عربی خاورمیانه گسترده‌اند، به آنان گوشزد می‌نماید، و بار کارشکنیها و مخالفت‌های مخالفین، و سرسپردگان دولتهای کشورهای عربی و استعماری از داخل و خارج مواجه می‌گردد. و ثانیاً - هموست، که چون انقلاب اسلامی وی در ایران به پیروزی رسید و برنامه‌های اصلاحی خود را در داخل کشور آغاز نمود و به این اقدام شجاعانه و فداکارانه و در عین حال ضداستعماری دست یازید، و تلاش پیگیر خود را برای تجدید هماهنگی و یکپارچگی مسلمانان و اتفاق و اتحاد آنان آغاز نمود، آن چنان قلدرها و قدرت‌طلبها و زورگوها را به هیجان می‌آورد و ناراحت می‌کند که استعمارگران و استعمارزدگان و استثمارکنندگان و استثمارشوندگان عموماً با کمال گستاخی و بی‌شرمی بخیال خام خود برای سقوط رژیم اسلامی وی و برگرداندن وضع سابق، به هر دری می‌زنند و بهر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و هر حيله و نیرنگی را بکار می‌بندند تا آنجا که کار را به جنگ و خونریزی و آدم‌کشی و ویرانگری می‌کشانند و جنگی ناخواسته و خانمانسوز را بر او تحمیل می‌نمایند. نتیجه: با توجه به تمام مطالبی که تا اینجا در رابطه با رهبری نهضت، و حدود جغرافیائی منطقه‌ی قیام، و نظریات دانشمندان درباره‌ی «هاشمی خراسانی» و هم چنین نقش [صفحه ۴۶۱] اعتقادی و مذهبی و تبلیغی شهر مقدس قم در آستانه‌ی ظهور آوردیم، این معنا به خوبی روشن می‌شود که حرکت انقلابی ایرانیان برای زمینه‌سازی حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام بسان یک حرکت زنجیره‌ای است که در مرحله‌ی اول، توسط سید بزرگوار از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام، و در آخرین مرحله به وسیله‌ی سید دیگری به عنوان «هاشمی خراسانی» و یا «سیدحسینی» صورت خواهد گرفت که وی آخرین شخصیتی است که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در ایران حکومت کرده و یا معاصر با آخرین فردی است که در آن زمان، فرمانروای ایرانیان خواهد بود. بنابراین، سید خراسانی شخصیتی است که اندکی پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به عنوان رهبر سیاسی در بین ایرانیان ظاهر خواهد شد و از جمله‌ی یاران صدیق و فداکار حضرتش خواهد بود و زمینه‌ی ظهور و حکومت آن حضرت را فراهم خواهد آورد و در نهضت ظهور مقدسش شرکت خواهد جست و پرچم حکومت اسلامی خویش را به دست توانای حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد سپرد. و اینک برای اینکه با ویژگیها و خصوصیات نهضت این سید بزرگوار و نقش رهبری او در دوران ظهور آشنا شویم، پس از توضیح کوتاهی که در مورد نخستین مرحله‌ی قیام زمینه‌سازان خواهیم آورد، به برخی از روایاتی که درباره‌ی خروج او از مشرق و سرزمین خراسان رسیده است، اشاره می‌کنیم.

قیام هاشمی خراسانی و نقش او در دوران ظهور

بر اساس روایات بسیار زیادی که در منابع معتبر شیعه و سنی در مورد ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام آمده است، تردیدی نیست که انقلاب و حرکت ظهور آن بزرگوار بعد از فراهم شدن مقدمات و آمادگیهای منطقه‌ای و جهانی از مکه‌ی معظمه آغاز می‌شود. و طبق بیان روایات، در سطح جهانی، نبردی سخت بین رومیان (یعنی: غریبه‌ها) و بین ترکان و یا هواداران آنها که ظاهراً روسها باشد به وجود می‌آید که سرانجام به جنگ جهانی منجر می‌گردد. اما در سطح منطقه، دو حکومت هوادار آن حضرت در سرزمین ایران و یمن تشکیل خواهد شد که یاران ایرانی حضرتش - صاحبان پرچمهای سیاه - مدتی قبل از [صفحه ۴۶۲] ظهور، حکومت اسلامی خویش را بنیاد نهاده و درگیر جنگی طولانی می‌شوند که سرانجام - طبق بعضی از روایات و نظریه‌ی برخی از دانشمندان - در آن پیروز می‌گردند. [۴۶۹]. و آنگاه بعد از مدتی که زمان آن در روایات مشخص نشده است، اندکی پیش از ظهور آن بزرگوار، در بین ایرانیان دو شخصیت انقلابی با عنوان: سیدخراسانی، رهبر سیاسی، و شعیب بن صالح، فرماندهی نظامی او، ظاهر شده و ایرانیان تحت رهبری این دو تن، نقش مهمی را در حرکت ظهور آن حضرت ایفاء خواهند نمود. بنابراین، براساس روایات وارده، حکومت زمینه‌سازان ایرانی به دو مرحله‌ی مشخص تقسیم می‌شود: مرحله‌ی اول، آغاز نهضت آنان به وسیله‌ی مردی از شهر مقدس «قم» خواهد بود که قیام بی‌سابقه‌ی وی سرآغاز امر ظهور مهدی علیه‌السلام است، چه آنکه روایات شریفه گویای این مطلب است که «آغاز نهضت آن حضرت از ناحیه‌ی مشرق زمین است». [۴۷۰]. همچنین از برخی روایات و شواهد و قرائن موجود در منابع شیعه و سنی، چنین استفاده می‌شود که مدتی قبل از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام و پیش از خروج خراسانی، مردی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام، در ایران قیام می‌کند و پرچم هدایت را از سرزمین شرق و خراسان به اهتزاز درمی‌آورد و رژیم ۲۵۰۰ ساله‌ی پادشاهی را سرنگون می‌سازد، و ایران را از شر ابرقدرتها نجات می‌دهد، و حکومتی بر اساس آرمانهای اسلامی تشکیل می‌دهد، و به طور طبیعی زمینه‌ی حکومت واحد جهانی اسلام و ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌آورد و در دوران حکومت چند ساله‌ی خویش درگیر جنگی نابرابر می‌شود... و گرچه روایاتی که در مورد حرکت انقلابی این سید بزرگوار در کتب روائی شیعه و سنی وارد شده، تا اندازه‌ای محدود و مختصر، و متأسفانه عبارات و الفاظ برخی از آنها که از منابع اهل سنت نقل شده است، مضطرب، و مشوش و اشتباه‌برانگیز است که بر خروج سه انقلابی ایرانی که پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام در صحنه‌ی سیاست [صفحه ۴۶۳] ایران ظاهر می‌شوند، دلالت می‌کند، ولی با این همه از مجموع آنها خروج سیدی بزرگوار از نوادگان اهل بیت علیهم‌السلام که پیشاپیش ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام در ایران قیام خواهد نمود و قیام او یکی از نشانه‌های بارز ظهور خواهد بود، به خوبی استفاده می‌شود. به هر حال، جریان خروج، و قیام پر جوش و خروش این سید بزرگ انقلابی که به تفصیل بعد از نقل حدیث هفتم در همین بحث در آینده‌ی نزدیک خواهد آمد، چنین است که: نوبی بر اثر مشاهده‌ی ظلم و ستم فرمانروایان ظالم و خلافکارهایی که بر خلاف مصالح مسلمین در ایران انجام می‌شود به انقلابی عظیم و وسیع و گسترده و همه‌جانبه دست می‌زند و سرانجام بر اثر مقاومت و استقامتی که از خود نشان می‌دهد، با کمک و مساعدت جمعی از مردم مؤمن و متدین ایران به پیروزی می‌رسد و زمام امور کشور را به دست می‌گیرد. و چون هدفی عالی دارد و مقصدش ترویج دین و ترقی اسلام است ابرقدرتها و طاغوت‌صفتها و جبارمسلمانان از پیروزی و انقلاب اسلامی وی احساس خطر می‌کنند و از چهار گوشه‌ی جهان همه‌ی تبلیغات تبلیغ‌چیان استعمار علیه وی متمرکز می‌گردند. ولی وقتی که دیدند تبلیغات سوء آنان همه نقش بر آب می‌شود، حکام خود فروخته‌ی بغداد را به جنگ با او وادار می‌کنند تا مگر بدین وسیله بتوانند از انقلاب اسلامی وی جلوگیری نمایند، و او نیز مردانه وارد میدان می‌شود و می‌جنگد و مبارزه می‌کند تا اینکه سرانجام پس از چند سال جنگ و مبارزه و دفاع از حریم کشور اسلامی خویش، دعوت حق را لبیک می‌گوید و از دنیا می‌رود. [۴۷۱]. آنچه تا بدینجا گفته شد، خلاصه‌ای

بود از مرحله‌ی اول حکومت زمینه‌سازان در ایران، طبق برداشتی که از مجموع روایات و شواهد و قرائن در این باره می‌توان داشت. [۴۷۲]. [صفحه ۴۶۴] و اما مرحله‌ی دوم، ظاهر شدن دو شخصیت موعود به عنوان سیدخراسانی، رهبر سیاسی، و شعیب بن صالح فرمانده نظامی اوست که در بسیاری از روایات از این دو شخصیت با همین اسم و عنوان یاد شده است. روایات، بیانگر این است که ظاهر شدن خراسانی و شعیب در اثنای جنگ ایرانیان به وقوع می‌پیوندد، به گونه‌ای که آنها در اثر طولانی شدن جنگ، سیدخراسانی را به عنوان سرپرستی امور اجتماعی و سیاسی خود برمی‌گزینند، و زمانی که وی رهبری ایرانیان را پذیرفت، با ایجاد وحدت کلمه در صفوف نیروهای مسلح، سردار رشید خود «شعیب بن صالح» را به عنوان فرماندهی کل نیروهای مسلح، تعیین می‌کند. آنچه از مجموع روایات استفاده می‌شود این است که: این دو شخصیت از یاران فداکار حضرت مهدی علیه‌السلام بوده و مقارن ظهور مبارک آن حضرت از ایران ظاهر می‌شوند و در نهضت ظهور حضرتش شرکت می‌جویند و لشکریان متجاوز سفیانی را شکست می‌دهند و برای آزادی قدس رهسپار بیت‌المقدس می‌شوند. نکته‌ی قابل توجه اینک: در تعدادی از روایات، زمان آخرین مرحله‌ی زمینه‌سازی ایرانیان که متصل به ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است از هنگام خروج شعیب بن صالح تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، مدت هفتاد و دو ماه تعیین گردیده است. اما آنچه مشکل به نظر می‌رسد شناخت مراحل دیگر حکومت زمینه‌سازان در فاصله‌ی بین آغاز حکومت آنان به وسیله‌ی مردی از اهل قم و بین خروج سیدخراسانی و شعیب بن صالح است، که این، در حقیقت بخشی نامعلوم از سلسله روایات مربوط به زمینه‌سازان است. هر چند در برخی از روایات مانند روایت امام باقر علیه‌السلام، اشاره‌هایی در این زمینه وجود دارد که این فاصله از عمر معمولی یک انسان فراتر نمی‌رود. [۴۷۳]. به هر حال آنچه از روایات اهل بیت علیهم‌السلام در این باره در منابع و مآخذ [صفحه ۴۶۵] شیعه و سنی نقل شده روایات فراوانی است که ما برخی از آنها را در گذشته در موارد متعددی در متن کتاب تقدیم خوانندگان گرامی نمودیم و برخی از آنها را در اینجا به عنوان نمونه می‌آوریم، و در حد امکان به اندازه‌ی فهم قاصر خود مطالب مبهم آن را توضیح می‌دهیم، و مسئولیت آنرا به عهده‌ی راویان و ناقلان اخبار می‌گذاریم، و باز هم تکرار می‌کنیم که روایاتی که ما در اینجا می‌آوریم، تنها به یک شخصیت انقلابی معین مربوط نمی‌شود، بلکه بین سه انقلابی ایرانی مشترک است که هویت یکایک آنها به طور دقیق مشخص نیست و انشاءالله در مباحث آینده ویژگی‌های آنان بر همگان روشن خواهد شد. و اکنون با در نظر گرفتن مطالب گذشته، برای اینکه تصویر روشنی از آغاز و انجام قیام زمینه‌سازان و نقش صاحبان پرچم‌های سیاه در دوران ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام، داشته باشیم، به برخی از روایات وارده‌ی در این موضوع که بطور عموم بر نهضت زمینه‌سازان ظهور، از سرزمین ایران دلالت دارد، اشاره می‌کنیم: ولی پیش از آنکه روایات مربوطه را متذکر گردیم باید توجه داشته باشیم، برای اینکه بتوانیم سخنان پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را بطور صحیح درک کنیم لازم است خود را دقیقاً قبل از وقوع جریان انقلاب، فرض نموده و قدم به قدم پا به پای سخنان معصومین علیهم‌السلام پیش برویم، و در نظر داشته باشیم که بیشتر روایاتی که در این باره آمده است بطور سربسته و مختصر، و برخی هم نوعی صراحت در آنها دیده می‌شود و اینک روایات: حدیث اول: در یک حدیث کوتاه و مختصری که درباره‌ی انقلاب اسلامی «ایرانیان» و رهبر دینی آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده روایتی بدین صورت آمده است: «بعث رسول الله صلی الله علیه و آله الی عمه العباس و الی علی بن ابی طالب علیه‌السلام فأتیاه فی منزل ام سلمه فقال فیما قال: فاذا غیرت سنتی یخرج ناصرهم من أرض یقال لها «خراسان» برایات سود، فلا یلقاهم أحد الا هزموه و غلبوا علی ما [صفحه ۴۶۶] فی أیدیهما حتی تقرب رایاتهم بیت‌المقدس» [۴۷۴] پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله کسی را به دنبال عمویش «عباس» و پسرعمویش «علی بن ابی طالب علیه‌السلام» فرستاد، و آنها را خواست. و این دو نفر در منزل ام سلمه به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آنها گفتگو نمود و در ضمن سخنانش در حالی که روی سخنش با آن دو نفر بود چنین فرمود: زمانی که سنت مرا تغییر دادند، یار و یاور این خانواده از سرزمینی که آنرا «خراسان» می‌نامند با «پرچم‌های سیاه» قیام خواهد کرد هیچکس در موقع جنگ و نبرد با آنان

روبرو نمی‌شود مگر آنکه آنها او را شکست می‌دهند، و بر آنچه در دست دشمنانشان قرار دارد (از سلاح و غنائم جنگی و یا حکومت و سلطنت) چیره و غالب می‌شوند، تا جایی که سرانجام «پرچمهای آنان» یعنی: لشکریان و سپاهیانشان به بیت‌المقدس نزدیک می‌شوند. این حدیث شریف که از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده در حقیقت شرح حال قیام، و بیان اجمالی نهضت گروهی از مردم مؤمن و متدین و انقلابی ایران زمین، به رهبری مردم مصمم و شکست‌ناپذیر است که هر کدام از جمله‌های پر محتوای آن درخور دقت و امعان نظر و بیانگر یک واقعیت تاریخی از رویدادهای سهمگین آینده پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول تاریخ و جهان اسلام است که در پیرامون هر یک از آن رویدادهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است از دیگر امامان معصوم علیه‌السلام نیز ده‌ها و صدها حدیث و روایت نقل شده و از مجموع آن نکات بسیار دقیق و مثبتی بدست می‌آید که ما باندازه‌ی فهم قاصر و اطلاع ناقص خود آنها را توضیح می‌دهیم. نکته‌ی اول اینکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث فرموده است: «چون سنت مرا تغییر دادند یار و یاور این خانواده از سرزمینی که آن را خراسان می‌نامند با پرچمهای سیاه قیام خواهد کرد.» آنچه از این جمله استفاده می‌شود این است که: نخست پس از گذشت سالها از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمان شدن ایرانیان، در سرزمین خراسان یعنی ایران، طاغوتیان زمان و زور مداران جهان در یک زمان خاص و دوران بخصوصی، می‌کشند [صفحه ۴۶۷] تا با سفسطه بازی و دسیسه چینی و مغلظه کاری، و یا با زور و فشار و قلدری به کمک ایادی مرموز و دست‌نشانگان مزدور خود در «ایران» قوانین آسمانی قرآن کریم و برنامه‌های جاوید و جامع اسلام عزیز را تغییر دهند. و چون آنان خود را برای تغییر دادن فرامین الهی و سنت پا بر جای محمدی صلی الله علیه و آله در این نقطه حساس جهان آماده می‌کنند و دست‌بکار می‌گردند در همان موقع و یا اندکی پس از آن، مردی وارسته و دلسوز و روشن ضمیر، و انسانی مؤمن و بیدار و آگاه و شجاع (که البته در این حدیث بنام و نشان او اشاره‌ای نشده و بطور سربسته از نهضت او پیشگوئی شده است) از همین سرزمین خراسان، یعنی: از ایران، بپا می‌خیزد و قیام می‌کند و در برابر توطئه‌گران قد علم می‌نماید، و فریاد برمی‌آورد و با فریاد خود مردم مسلمان ایران و جهان را بیاری دین خدا فرامی‌خواند، و در نتیجه کسانی هم دعوتش را اجابت می‌نمایند و دور او جمع می‌شوند که شعارهای مخصوص و ویژه‌ای دارند و شعارهایشان هم پرچم‌های سیاه است. [۴۷۵]. و بالاخره بطور دسته‌جمعی، برهبری همان مرد دلسوز و وارسته قیام می‌کنند و پس از مدت زمانی در اثر مقاومت و استقامت و پایداری و مبارزه پی‌گیر به پیروزی می‌رسند و سرانجام زمام امور مملکت، و سرنوشت کشور اسلامی خود را به دست می‌گیرند. نکته‌ی دوم این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هیچکس در موقع جنگ و نبرد با آنان روبرو نمی‌شود، جز اینکه شکست می‌خورد و ایرانیان بر آنچه که در دست دشمنانشان قرار دارد غالب می‌شوند» آنچه از این جمله فهمیده می‌شود این است که: چون مردم مسلمان ایران، برهبری همان مرد دلسوز انقلابی به پیروزی رسیدند و زمام امور کشور اسلامی خود را بدست گرفتند طولی نمی‌کشید که از طرف دشمنان دین و انسانیت جنگی بزرگ و ناخواسته بر آنها تحمیل می‌شود ولی آنان در برابر آن جنگ خانمانسوز و ویرانگر نیز مانند زمان پیش از پیروزی مقاومت می‌کنند و از خود صبر و بردباری نشان می‌دهند و در مقابل [صفحه ۴۶۸] دشمنان خود سر تعظیم و بندگی فرود نمی‌آورند و زیر با ذلت نمی‌روند و سرسختانه می‌ایستند و مردانه می‌جنگند و مبارزه می‌کنند، تا اینکه سرانجام دشمن خوار و زبون و آتش‌افروز جنگ را به شکست و ناکامی می‌کشاند و بر اموال و غنائم، و ساز و برگ جنگی آنها مسلط می‌شوند و دشمن را مأیوس و ناامید می‌سازند. و نکته‌ی سوم این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «پرچمهای سیاه به بیت‌المقدس نزدیک می‌شوند.» و این جمله: نشانگر این واقعیت است که: ایرانیان پس از پیروزی در جنگ به منظور رهایی «قدس» و آزاد ساختن بیت‌المقدس و سرزمینهای غصب‌شده‌ی اسلامی «فلسطین» برای سرکوبی دولت غاصب، و غیرقانونی اسرائیل تجاوزگر، راهی بیت‌المقدس می‌شوند تا اینکه خود را بدانجا رسانیده و سرزمینهای غصب‌شده‌ی اسلامی را از چنگال دیو ستم و غول استعمار (یعنی دولت تجاوزگر اسرائیل) بیرون آرند. و همانگونه که مسئله‌ی جنگ و شکست دشمن، در

رأس کار و برنامه‌ی انقلابی آنهاست آزادی «قدس» و فتح بیت‌المقدس نیز یکی از اهداف بزرگ سیاسی آنان می‌باشد. [۴۷۶]

حدیث دوم: علی متقی هندی، در کتاب «کنز العمال» درباره‌ی برخی از حوادثی که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام روی خواهد داد، خطبه‌ی بسیار مفصلی را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که در ضمن آن چنین آمده است: «ویح لفراخ فراخ آل محمد صلی الله علیه و آله من خلیفه جبار عتریف مترف مستخف بخلفی و خلف الخلف، و بالله لقد علمت تأویل الرسالات، و انجاز العادات، و تمام الکلمات، و لیکونن من یخلفنی فی أهل بیتی رجل یأمر الله، قوی یحکم بحکم الله، و ذلک بعد زمان مکلیح مفضح یشد فی البلاء و ینقطع فیہ الرجاء، و یقبل فیہ الرشاء فعند ذلک یبعث الله رجلا من شاطی دجله لأمر حزبه، یحملة الحقد علی سفک الدماء، قد کان فی ستر و غطاء [صفحه ۴۶۹] فیقتل قوما و هو علیهم غضبان شدید الحقد حران، فی سنه بخت النصر، یسومهم خسفاً و یسقیهم كأسا مصیره سوط عذاب و سیف دمار». [۴۷۷]. وای بر فرزندان خاندان آل محمد صلی الله علیه و آله از پادشاه جبار فریبکار ستمکار اسرافکاری که بر بازماندگان فرزندان من و فرزندان فرزندانم استخفاف می‌ورزد و درباره‌ی آنها ظلم و ستم روا می‌دارد. بخدای بزرگ سوگند من به آینده‌ی جهان آگاهم و به آنچه در آن اتفاق خواهد افتاد اطلاع کامل دارم. (آگاه باشید) بعد از من از میان خاندان من مردی خواهد برخاست که بفرمان خدا دستور دهد و بحکم خداوند حکم نماید و او مرد قوی و نیرومندی است که به دستور خدا عمل می‌نماید و بعد از زمان بسیار سختی قیام خواهد کرد که مردم از دست ستمکاران در فشار و ناراحتی بوده و زشتیها و رسوائیها از هر سو دامنگیرشان گردیده و بلاها و شداوند بدانها روی آورده و امیدها ناامید گشته و رشوه‌خواری رواج داشته باشد. در آن هنگام که او برخاست مردی از کنار دجله (بغداد) بدستور حزیش برانگیخته می‌شود که قبلا در پشت پرده قرار داشته، و گمنام بوده و کسی او را نمی‌شناخته است، و دشمنی و کینه‌توزی او را به کشتار و خونریزی (بیگناهان) وادار می‌سازد، آن مرد خون‌آشام بکشتار مردمی دست می‌زند که بر آنها خشمناک و غضبناک و کینه‌توزی وی نسبت به آنها بسیار شدید است، چه آنکه آنها خواسته‌ی او را اجابت نمی‌کنند و در برابرش تسلیم نمی‌شوند، و او طبق روش (بخت النصر) شهرهایشان را بر سرشان خراب می‌کند و جام تلخی به ایشان می‌چشانند، و سرانجام کار او نیز عذابی دردناک و پایان عمل ناروایش شمشیر هلاکت است. در این حدیث شریف که قسمتی از یک خطبه‌ی مفصل می‌باشد، علی علیه‌السلام با بیانی رسا و شیوا هر چند با اشاره، از قیام مرد آزاده‌ای که از دودمان پاک علوی است، و پیش از ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد آمد، و هم چنین از پیدایش مرد ناپاک و جنایتکاری که در بغداد به فرمان حزبی کافر از جایگاه جباران و ستمگران روزگار سر بیرون خواهد نمود، و بیگناهان را به قتل خواهد رسانید و جنایت و وحشیگری را به [صفحه ۴۷۰] اوج خود خواهد رسانید، و شهرها را خراب و ویران خواهد ساخت، به مقدار کافی سخن گفته و بر اهل عناد و انکار حجت را تمام فرموده است، و اگر انسان عاقلی در این اشاره تأمل کند نیازی به توضیح و تصریح نیست چه آنکه: العاقل یکفیه الاشارة. حدیث سوم: در ضمن روایاتی که درباره‌ی قیام سید خراسانی و هدفهای عالی آن مرد بزرگ از پیامبر عالیقدر اسلام روایت شده، روایتی بدینگونه آمده است: «عن عمرو بن مرة الجهنی قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لتخرجن من خراسان رایة سوداء، حتی تربط خیولها بهذا الزیتون اللتی بین بیت لاهها و حرستا، قال عمرو قلنا: ما نری بین هاتین زیتونه. قال: صلی الله علیه و آله سینصب بینها زیتونه حتی ینزلها تلک رایة، فتربط خیولها بها». [۴۷۸]. از عمرو بن مره جهنی، روایت شده که وی گفت: پیغمبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله فرمود: بطور قطع و مسلم پرچم سیاهی، از خراسان خارج خواهد شد تا اینکه وسائط نقلیه (یا مالهای سواری خود را به این درخت زیتونی که جای آن بین زمین بایر شام یا بیت لاهها و بین قریه‌ی (حرستا) [۴۷۹] است ببندند. عمرو گفت: ما عرض کردیم: یا رسول الله ما درخت زیتونی را در آنجا نمی‌بینیم؟ فرمود: تا آن موقعی که افراد آن پرچم به آنجا بیایند، آن درخت خواهد روئید. این حدیث را «نعیم بن حماد» در کتاب «فتن» خود نقل نموده و به دنبال آن گفته است ابو عبدالله آدم گفته است، این حدیث را عبدالرحمن بن سلمان روایت کرده و گفته است که: اهل دومین پرچم سیاه که بر پرچمهای سیاه اولی خروج می‌کنند وسائط نقلیه و یا مرکبهای سواری خود را در کنار آن

درخت متوقف می‌سازند. مؤلف گوید: بدون تردید مراد از این «پرچم» همان پرچم سید خراسانی مشهور است و بنا بگفته‌ی «نعیم بن حماد» چنانچه این حدیث درست باشد، و جزء وقایع گذشته به [صفحه ۴۷۱] حساب نیاید، و مراد از آن «پرچمهای سیاه» هم اهل دومین پرچمهای سیاه باشند، همانگونه که در حدیث پیشین گفتیم «ایرانیان» پس از انقلاب اسلامی و سرکوبی متجاوزین عراقی، و شکست لشکریان سفیانی در کوفه به سرزمین شام نیز قدم خواهند گذاشت و همانطوری که یکی از هدفهای اصلی آنان در جنگ برای شکست دشمن، ورود بخاک عراق است، بنا با مصالحی که ایجاب می‌کند یا به جهت ضرورت‌های جنگی و یا به خاطر حوادث و پیشامدهائی که برای آنان رخ می‌دهد به طرف شام نیز خواهند رفت. و این حرکت بسوی شام نیز ظاهراً بخاطر همان آزادی قدس و فتح بیت‌المقدس، و یا مبارزه با سفیانی دوم است، و بهر حال جریان حرکت آنان بسوی شام در روایات زیادی آمده است.

ظاهر شدن سید خراسانی و شعیب بن صالح

همانگونه که قبلاً «در بخش سوم» در بحث مربوط به سیدحسینی اشاره کردیم از بررسی مجموع -روایات بخصوص روایات نسبتاً صریحی که در آخر همین بحث خواهیم آورد- معلوم می‌شود که جناب سیدخراسانی غیر از سیدحسینی صاحب اصلی انقلاب است و آنگونه که از ظواهر بعضی از اخبار استفاده می‌شود ظاهراً منظور از او همان سیدحسینی معروف است که در روایات اهل سنت به «خراسانی» مشهور گردیده است. روایاتی که درباره‌ی خروج او در کتب شیعه و سنی وارد شده فراوان است و گرچه به حتمی بودن خروج او در روایات اشاره‌ای نشده ولی روایاتی که درباره‌ی خروج او از شیعه و سنی نقل شده به اندازه‌ای است که حتی از خروج «یمانی» که از علامات حتمیه است بیشتر و زیادتر است. و اینکه به قسمتی از روایات که در این زمینه آمده است توجه فرمائید ۱- صاحب کتاب «عقدالدرر» در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «تخرج من المشرق ریات سود، تقاتل رجلا من ولد ابي سفیان و یؤدون الطاعة للمهدی». [۴۸۰]. [صفحه ۴۷۲] «پرچمهای سیاهی از مشرق زمین به اهتزاز درمی‌آید که با مردی از اولاد ابوسفیان می‌جنگد و صاحبان آن پرچمها زمینه‌ی فرمانبرداری از مهدی علیه‌السلام را فراهم می‌آورند». ۲- در ضمن حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده است که در وصف لشکریان یمانی و خراسانی فرمود: «فینما هم علی ذلک اذ اقبلت خیل الیمانی و الخراسانی یستبقان کأنهما فرسا رهان». [۴۸۱]. «در آن هنگام که لشکریان سفیانی در کوفه مشغول کشت و کشتار ظالمانه‌ی خود هستند، دو لشکر آزادی‌بخش یمانی و خراسانی، همانند دو اسب مسابقه وارد می‌شوند، و بر لشکر سفیانی می‌تازند و پیروز می‌گردند» ۳- در ضمن حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که در وصف سپاه خراسانی فرمود: «تخرج رایة هدی من الکوفه، فتلحق ذلک الجیش، فیقتلونهم لا یفلت منهم مخبر، و یستنقذون ما فی ایدیهم من السبی و الغنائم». [۴۸۲]. «در آن هنگام یک پرچم هدایت از کوفه خارج می‌شود و آن سپاه را دنبال می‌کنند، و همه‌ی آنها را نابود می‌سازند و حتی گزارشگری را از آنها باقی نمی‌گذارند و آنچه در دست آنهاست غنیمت می‌گیرند و اسیران را نجات می‌دهند». مقصود از پرچم هدایت در این حدیث پرچم جناب سیدخراسانی، و منظور از سپاه، سپاه تجاوزگر سفیانی است که سپاهیان جناب سیدخراسانی آنان را دنبال می‌کنند و نابودشان می‌سازند. ۴- در ضمن حدیث دیگری از امام باقر علیه‌السلام آمده است که در رابطه با خروج خراسانی فرمود: «خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنه واحده، و فی شهر واحد، و [صفحه ۴۷۳] فی یوم واحد، و نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضا، فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناوهم». [۴۸۳]. «سفیانی و یمانی و خراسانی در یکسال و یکماه و یکروز خروج می‌کنند. خروج آنها چون دانه‌های گردن‌بند به دنبال یکدیگر خواهد بود. به هر سو که بنگری ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. وای به حال کسی که با آنها درافتد» ۵- در ضمن یک حدیث دیگر از امام صادق علیه‌السلام آمده است که در رابطه با خروج خراسانی فرمود: «خروج الثلاثه: الخراسانی و السفیانی و الیمانی فی سنه واحده،

فی شهر واحد، فی یوم واحد» [۴۸۴]. «سه پرچم در یک سال، یک ماه و یک روز خروج می‌کنند. ۱- خراسانی، ۲- سفیانی، ۳- یمانی» ۶- در یک حدیث دیگر که مرحوم سید بن طاووس آن را در رابطه با لشکرکشی سفیانی به مدینه و قتل و کشتار مردم مدینه بخصوص بنی‌هاشم از ابوقبیل نقل کرده، چنین آمده است: «سفیانی لشکری را بسوی مدینه گسیل می‌دارد و فرمان می‌دهد تا هر کسی را که از بنی‌هاشم در آنجا ببندد حتی زنان آبستن را به قتل برسانند و این فرمان به علت آن است که: آن مرد «هاشمی» که از طرف مشرق قیام کرده است بر اصحاب او خروج می‌نماید و همه‌ی آنها را نابود می‌سازد. پس سفیانی می‌گوید: این بلائی که دامن گیر اصحاب من گردید و همه‌ی آنها کشته شدند، صورت نگرفته است مگر اینکه از جانب «نبی‌هاشم» بوده است. پس فرمان می‌دهد که همه‌ی آنها را به قتل برسانند، و لشکر سفیانی چنان مردم مدینه را می‌کشند تا جائی که احدی از مردم در مدینه شناخته نمی‌شود، و مردم گروه‌گروه به طرف کوهها و بیابانها و شهر مکه فراری می‌شوند و حتی زنها نیز از [صفحه ۴۷۴] مدینه فرار می‌کنند. و لشکریان سفیانی چند روزی در میان آنها شمشیر می‌کشند و بعد از آن دست از جنایت و خونریزی برمی‌دارند، و در بین مردم کسی ظاهر نمی‌شود مگر آنکه خائف و ترسان است تا اینکه حضرت مهدی علیه‌السلام در مکه ظاهر شود و چون آن حضرت در مکه ظهور فرمود، باقی مانده‌ی بنی‌هاشم در مکه به دور آن حضرت گرد خواهند آمد» [۴۸۵]. مقصود از آن مرد هاشمی در حدیث مذکور جناب سیدخراسانی است که شعیب بن صالح پرچمدار آن است. زیرا: مطابق روایات وارده «شعیب بن صالح» قبل از ظهور فرمانده سپاه حسنی مشهور است که با سپاه سفیانی نبردی سخت انجام می‌دهد و همه‌ی آنها را در کوفه تار و مار می‌سازد و پس از شکست لشکریان سفیانی از طریق عراق بسوی بیت‌المقدس عزیمت می‌کند و چون محضر مبارک حضرت بقیه‌الله - ارواحنا له فداء - شرفیاب گردید با آن حضرت بیعت می‌نماید و از فرماندهان لشکری آن حضرت می‌شود. روایاتی که درباره‌ی این سرباز فداکار و از جان گذشته از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام رسیده بسیار زیاد و فراوان است که گرچه ما قسمتی از آنها را در موارد متعددی آورده‌ایم ولی در اینجا نیز برای آشنایی با شخصیت این انسان شجاع و کم‌نظیر به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- در ضمن حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی خروج جناب سیدخراسانی و فرمانده سپاه او شعیب بن صالح، چنین آمده است: «تخرج روایات سود تقاتل السفیانی فیهم شاب من بنی‌هاشم... و علی مقدمته رجل من بنی‌تمیم، یدعی شعیب بن صالح» [۴۸۶]. «پرچمهای سیاهی به اهتزاز درمی‌آید که با سفیانی به نبرد برمی‌خیزند و در میان آنها جوانی از بنی‌هاشم هست که پرچمدار او مردی از بنی‌تمیم است که شعیب بن صالح نامیده می‌شود» [صفحه ۴۷۵] ۲- در حدیث دیگری که از عمار یاسر در رابطه با معرفی شعیب بن صالح وارد شده، چنین آمده است: «اذا بلغ السفیانی الکوفه، و قتل أعوان آل محمد، خرج المهدي، علی لوائه شعیب بن صالح...» [۴۸۷]. «هنگامی که سپاه سفیانی وارد کوفه شوند و دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را بکشند حضرت مهدی علیه‌السلام خروج می‌کند و شعیب بن صالح پرچمدار او می‌باشد» ۳- در یک حدیث دیگر که در توصیف شعیب بن صالح و شجاعت بی‌نظیر او در میدان نبرد از سفیانی کلبی نقل شده چنین آمده است: «غلام حدث السن، خفیف اللحیه أصففر، لو قاتل الجبال لهدها، حتی ینزل ایلیا» [۴۸۸]. «جوانی است نارس - تازه سن - زرد چهره، کوسه - کم ریش - اگر با کوهها درگیر شود آنها را از بن برمی‌کند. او همچنان به پیش می‌تازد تا اینکه وارد سرزمین قدس می‌شود». نگارنده گوید: بر اساس این حدیث «شعیب بن صالح» بر هر نیروی مخالفی چیره می‌گردد و سپاهیان سفیانی را شکست می‌دهد و از طریق عراق و سوریه رهسپار بیت‌المقدس می‌شود و فلسطین را به تصرف خود در می‌آورد و در شهر «ایلیا» از شهرهای فلسطین فرود می‌آید، و پرچم اسلام را بر فراز سرزمین مقدس فلسطین به اهتزاز در می‌آورد، چه آنکه «بیت‌المقدس» از جهت اینکه حرم الهی است «ایلیا» نامیده می‌شود که «ایل» به معنای خداست. [۴۸۹] به هر حال روایاتی که در مورد خروج سیدخراسانی از طرف مشرق و یا از سوی خراسان وارد شده فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم: و خوانندگان گرامی را به مجموع روایاتی که در فصول گذشته در این کتاب آورده‌ایم ارجاع می‌دهیم. و به [صفحه ۴۷۶] طور خلاصه یادآور می‌شویم که برخی از پژوهشگران و صاحب نظران مانند مؤلف کتاب «الاشاعه» و برخی دیگر از

دانشمندان که روایات مربوط به علائم ظهور را در کتابهای گرانبهای خود نقل کرده‌اند، معتقدند که امثال اینگونه احادیث درباره‌ی خروج آن سیدی است که اندکی پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از مشرق و یا از سرزمین خراسان قیام می‌کند. زیرا: طبق روایات وارده اوست که قیامش متصل به ظهور است، و اوست که شعیب بن صالح فرمانده سپاهش می‌باشد، و اوست که در دوران زمامداری خود با سپاه سفیانی درگیر می‌شود، و اوست که با بنی‌عباس و بنی‌امیه می‌جنگد، و اوست که پیوسته در حال جنگ و نبرد است تا زمانی که حضور حضرت مهدی علیه‌السلام شرفیاب شده و با آن حضرت بیعت کند و تسلیم گردد. [۴۹۰].

ایرانیان و فتح بیت المقدس

اشاره

اینک برای آنکه خوانندگان گرامی هم به سرنوشت شوم و ذلت باری که طبق وعده‌ی الهی در انتظار قوم یهود و غده‌ی سرطانی اسرائیل غاصب است واقف شوند، و هم علت حرکت ایرانیان را به طرف سرزمین شام و بیت المقدس - که در بعضی از اخبار با صراحت، و در بعضی با کنایه آمده است - به خوبی دریابند، به برخی از روایاتی که در زمینه‌ی طغیان و سرکشی قوم یهود، و هلاکت و نابودی آنها در «بیت المقدس» وارد شده، اشاره می‌کنیم.

سرنوشت یهودیان مغرور

ابن کثیر دمشقی در کتاب «نهایه، البدایه و النهایه» درباره‌ی درگیری مسلمانان با یهود و اینکه این درگیری هر روز شدید و شدیدتر خواهد شد تا جائی که به پیروزی مسلمین و نابودی یهود منجر شود، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «لا تقوم الساعة حتى یقاتل المسلمون الیهود، فیتلهم المسلمون حتی [صفحه ۴۷۷] یختبئ الیهودی من وراء الحجر و الشجر، فیقول الحجر و الشجر: یا مسلم یا عبدالله! هذا الیهودی من خلفی، فتعال فاقتله، الا الغرقد، فانه شجر الیهود!» [۴۹۱]. «قیامت بر پا نمی‌شود مگر آنکه مسلمانان با یهود به مبارزه برخیزند و آنها را بکشند تا جائی که حتی یکنفر یهودی در پشت سنگ یا درختی پنهان شود و آن سنگ یا درخت - به قدرت خدای تعالی به زبان آمده - بگوید: ای مسلمان، ای بنده‌ی خدا، این که خود را در اینجا پنهان کرده یهودی است، بیا او را بکش، مگر درخت غرقد - که درخت یهود است - و از معرفی یهودی خودداری می‌کند».

اخراج یهود از سرزمینهای اسلامی

مرحوم علامه‌ی مجلسی - اعلی الله مقامه - در کتاب «بحار الانوار» در باب رجعت، در این باره که یهود و نصاری از سرزمینهای اسلامی اخراج خواهند شد در حدیثی از امیر مؤمنان علیه‌السلام چنین نقل کرده است: «عن عبایه الأسدی قال: سمعت أمير المؤمنين علیه‌السلام و هو متکئی و أنا قائم علیه: لأبئین بمصر منبرا منبرا، و لأنقضن دمشق حجرا حجرا، و لأخرجن الیهود و النصراری من کل کور العرب، و لأسوقن العرب بعضای هذه، قال: قلت له: یا امیر المؤمنین! کأنک تحیی بعد ما تموت؟ فقال: هیهات یا عبایه، ذهب فی غیر مذهب، یفعله رجل منی» [۴۹۲]. «عبایه‌ی اسدی گفت: از امیر المؤمنین علیه‌السلام شنیدم در حالی که تکیه داده بود و من بالای سر آن حضرت ایستاده بودم فرمود: من در آینده در مصر منبری روشنی بخش بنیان خواهم نهاد، و ساختمانهای سنگی دمشق را ویران خواهم نمود، و یهود و نصاری را از سرزمینهای عرب بیرون خواهم راند، و عرب را با این عصای خود - به طرف حق - سوق

خواهم داد!! عبايه گوید: من عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! گوئی شما خبر می‌دهید که بعد از مردن بار دیگر زنده می‌شوید؟ و این کارها را انجام می‌دهید؟! فرمود: هیئات! ای [صفحه ۴۷۸] عبايه تو به راهی دیگر رفتی - مقصود من از این سخنان آنگونه که تو خیال کردی نیست - آنچه را که به تو گفتم مردی که از دودمان من است انجام خواهد داد». از جمله‌ی آخر این حدیث که حضرت فرموده است: «این کارها را مردی از دودمان من انجام خواهد داد»، دو مطلب استفاده می‌شود که شایان توجه است: اول اینکه: مقصود از این مرد، یکی از سادات حسنی یا حسینی که قبل از ظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام قیام می‌کند، باشد. و دوم اینکه: مقصود از او شخص امام منتظر علیه‌السلام باشند. در صورتی که مقصود از این مرد، یکی از سادات حسنی یا حسینی باشد، پس ممکن است این حدیث اشاره به قیام همان سیدحسینی خراسانی بوده و قیام او منجر به قیام مردم مصر و برپائی حکومت اسلامی و دخالت غریبها در امور داخلی این کشور گردیده، و سرانجام بر اثر مداخله‌ی دولتهای غربی در شئون امت اسلامی، تمام مسلمانان جهان از سراسر دنیا قیام کنند و به طور دسته جمعی یهود و نصاری را از تمام سرزمینهای اسلامی و به خصوص از فلسطین و بیت‌المقدس بیرون برانند، و نفوذ «یهود» و صهیونیست را که عامل سرسپردگی استعمار است بطور کلی از منطقه‌ی عربی خاورمیانه قطع کنند. و اما اگر مقصود از او شخص امام قائم و حجت منتظر علیه‌السلام باشد، پس امکان دارد که همه‌ی کارهای مزبور به وسیله‌ی وجود مقدس آن حضرت بعد از ظهور انجام شود، و آن حضرت با قیام مقدس خود کشور استعمارزده‌ی مصر را به یک کشور صد در صد اسلامی تبدیل نماید، و یهود و نصاری را از سرزمینهای اسلامی بیرون برانند، و عرب را با تازیانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از موازین ائمه علیهم‌السلام می‌باشد و به دست مبارک آن حضرت می‌رسد تأدیب نماید، و آنها را به پذیرش حق وادار سازد.

صهیونیسم و تشکیل دولتی به نام اسرائیل

نویسنده‌ی کتاب «عقائد الامامیه» در مورد قیام یهود در خاورمیانه و تشکیل دولتی به نام «اسرائیل» در سرزمین فلسطین، و بالأخره متلاشی شدن حکومت آنان، با شرکت اعراب و مسلمین به کمک یکدیگر، و به ویژه ارتش نیرومندی که از طریق عراق برای سرکوبی یهود عازم فلسطین می‌شود و بر روی پرچمهایشان آیه‌ی شریفه‌ی: «و أعدوا لهم [صفحه ۴۷۹] ما استطعتم من قوه» [۴۹۳] نقش گردیده است در حدیث بسیار جامع و جالبی از امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین نقل کرده است: «قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: و ستأتی الیهود من الغرب لانشاء دولتهم بفلسطین. قال الناس: یا اباالحسن! انی تکون العرب؟ أجاب علیه‌السلام: أنذاک تکون مفککة القوى، مفککة العربی، غیر متکاتفه و غیر مترادفه. ثم سئل علیه‌السلام: أیطول هذا البلاء؟ قال: لا، حتی اذا أطلقت العرب أعتها و رجعت الیها عوازم أحلامها، عندئذ یفتح علی یدهم فلسطین، و تخرج العرب ظافره و موحده، و ستأتی النجده من العراق، کتب علی ریاتها القوه، و تشرک العرب و الاسلام کافه لتخلص فلسطین، معرکه و ای معرکه فی جل البحر تخوض الناس فی الدماء و یمشی الجریح علی القتیل. ثم قال علیه‌السلام: و ستفعل العرب ثلاثا، و فی الرابعه، یعلم الله ما فی نفوسهم من الثبات و الایمان، فیرفر علی رؤسهم النصر. ثم قال: و أیم الله یذبحون ذبح النعاج حتی لا یبقی یهودی فی فلسطین» [۴۹۴]. «امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: یهود برای تشکیل دولت خود در فلسطین از غرب - به منطقه‌ی عربی خاورمیانه - خواهند آمد. عرضه داشتند: یا اباالحسن پس عربها در آن موقع کجا خواهند بود؟! فرمود: در آن زمان عربها نیروهایشان از هم پاشیده و ارتباط آنها از هم گسیخته، و متحد و هماهنگ نیستند. از آن حضرت سؤال شد آیا این بلا و گرفتاری طولانی خواهد بود؟ فرمود: نه، تا زمانی که عربها زمام امور خودشان را از نفوذ دیگران رها ساخته و تصمیمهای جدی آنان دوباره تجدید شود آنگاه سرزمین فلسطین به دست آنها فتح خواهد شد، و عربها پیروز و متحد خواهند گردید و نیروهای کمکی از طریق - سرزمین عراق به آنان خواهد رسید که بر روی پرچمهایشان نوشته شده: «القوه». [۴۹۵]. و عربها و سایر مسلمانان همگی مشترکا برای نجات فلسطین قیام خواهند کرد [صفحه ۴۸۰] - و با یهودیان خواهند

جنگید- و چه جنگ بسیار سختی که در وقت مقابله‌ی با یکدیگر در بخش عظیمی از دریا روی خواهد داد که در اثر آن مردمان در خون شناور شده و افراد مجروح بر روی اجساد کشته‌ها عبور کنند. آنگاه فرمود: و عربها سه بار با یهود می‌جنگند، و در مرحله‌ی چهارم که خداوند ثبات قدم و ایمان و صداقت آنها را دانست همای پیروزی بر سرشان سایه می‌افکند. [۴۹۶] بعد از آن فرمود: به خدای بزرگ سوگند که یهودیان مانند گوسفند کشته می‌شوند تا جائی که حتی یک نفر یهودی هم در فلسطین باقی نخواهد ماند. نگارنده گوید: با توجه به این جمله که امیرالمؤمنان علیه‌السلام فرموده است: «و تشرک العرب و الاسلام کافه لتخلص فلسطین»: «اسلام و عرب مشترکا برای نجات فلسطین قیام خواهند کرد»، مراد از «اسلام» مسلمانان غیرعرب و ایرانیان می‌باشند که در هنگامه‌ی ظهور به قیادت سیدحسینی خراسانی و فرماندهی شعیب بن صالح از طریق عراق و سوریه برای نجات فلسطین بسوی قدس عزیز عزیمت خواهند نمود. بنابراین بر اساس روایات یاد شده به حسب ظاهر - والله أعلم - شکست کامل دولت غیرقانونی اسرائیل و سقوط رژیم اشغالگر قدس، با نهضت جناب سیدخراسانی مربوط، و فتح بیت‌المقدس با فراهم آمدن زمینه‌ی ظهور مبارک حضرت مهدی علیه‌السلام و حرکت آن حضرت بسوی قدس عزیز صورت خواهد گرفت انشاءالله. اینکه برای آنکه بهتر بتوانیم جناب سیدخراسانی را بشناسیم به نقل روایات دیگری که درباره‌ی خروج این مرد مقاوم و خستگی‌ناپذیر از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام رسیده است می‌پردازیم. حدیث چهارم: محمد بن ابراهیم نعمانی، در کتاب نفیس و ارزنده‌ی خود به نام «غیبت نعمانی» از ابوصادق از روایتی ثقه، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایتی را در موضوع حرکت (خراسانی) بدین صورت نقل کرده است: «ملک بنی‌العباس یسر لا عسر فیه، لو اجتمع علیهم الترتک و الدیلم و [صفحه ۴۸۱] السنند و الهند و البربر و الطیلسان لن یزیلوه، و لا یزالون فی غضارۃ من ملکهم حتی یشذ عنهم موالیهم و أصحاب دولتهم، و یسلط الله علیهم «علجا» یخرج من حیث بدأ ملکهم، لا یمر بمدینه الافتحها، و لا ترفع له رایۃ الا هدمها، و لا نعمۃ الا ازالها الویل لمن ناواه فلا یزال كذلك حتی یظفر و یدفع بظفره الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به». [۴۹۷]. سلطنت بنی‌عباس به سهولت و آسانی بدست می‌آید و دشواری در کار ایشان نیست (و در نسخه‌ی دیگر و یا روایت دیگری است که سلطنت بنی‌عباس سراسر رنج و زحمت است و آسایش و راحتی در آن وجود ندارد) و اگر ترک و دیلم و سنند و هند و بربر و مردم (طیلسان) [۴۹۸] دور هم جمع شوند و بخواهند حکومت آنان را سرنگون سازند نمی‌توانند. آنان پیوسته در ناز و نعمت و رفاه و خوشی بسر می‌برند تا اینکه کارمندان دولتی و پیروان خودشان از آنها جدا گشته و یا کناره‌گیری کنند و خداوند مردی (علج) (یعنی: انسانی کارساز و قوی و نیرومند و با تدبیر و با سیاست) را بر آنها مسلط خواهد نمود که از همانجائی که سلطنت آنها آغاز گردید (یعنی: از طرف خراسان) آشکار گردد. و او (یعنی: خراسانی) به هیچ شهری نمی‌گذرد مگر آنکه آن را می‌گشاید و هیچ پرچمی بر ضد او افراشته نمی‌شود مگر آنکه سرنگونش می‌سازد، و هیچ نعمتی باقی نمی‌ماند مگر آنکه نابودش می‌کند، و هیچ نعمه و صدائی در برابر او بلند نمی‌شود مگر آنکه خاموشش می‌نماید. وای بحال کسی که با او، دشمنی کند و به مبارزه برخیزد، او پیوسته صاحب نیرو و قدرت است تا به پیروزی نهائی برسد، پس از پیروزی زمام امور کشور خود را به دست مردی از خاندان من که حقگو و عامل به حق است (یعنی: حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام) می‌سپارد. صاحب «غیبت نعمانی» پس از آنکه این حدیث شریف را در کتابش آورده است به شرح معنای (علج) پرداخته و می‌گوید: ابوعلی گفته است ارباب لغت می‌گویند که: (علج) دارای چند معنا است که از آن جمله است: علج، به معنای کافر، و علج به معنای کسی [صفحه ۴۸۲] که کمبود در خلقتش باشد، و علج، به معنای آدم پست فطرت، و علج به معنای انسان زیرک و سختگیر. وی سپس می‌افزاید: که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دو نفر عرب که در محضرش بودند فرمود: (انکما تعالجان عن دینکما) شما برای رهائی از دینتان به علاج پرداخته و سختگیری می‌کنید. مؤلف گوید: این حدیث، که از مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره‌ی خراسانی، و در هم کوبنده‌ی سلطنت (بنی‌عباس) در عراق، روایت شده است، ابتداء آن به حسب ظاهر با «هلاکوخان مغول» قابل انطباق است، ولی آخر آن، با مضامین اول حدیث منافات دارد واز اینرو شایان دقت است و باید برخی از نکات آن که جنبه‌ی ابهام

دارد توضیح داده شود. و اینک نکته‌ها: نکته‌ی اول: این که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: (چنانچه ترک و دیلم و سند و هند و بربر... بخواهند حکومت بنی‌العباس را از دستشان بگیرند نمی‌توانند) و این سخن مولی بسیار دقیق و در خور توجه است، زیرا: اگر منظور از حکومت (بنی‌العباس) «خلافت» و انقراض خلافت آنان باشد، این مطلب از دیدگاه تاریخ ثابت و مسلم است که هر یک از سلاطین ایران از صفاریان، و سامانیان، و آل‌بویه، و دیالمه، و غزنویان، و سلجوقیان، و خوارزمشاهیان، که قصد برهم زدن حکومت «بنی‌العباس» را داشتند و حرکت کردند و برای تسخیر بغداد رفتند نتوانستند حکومت آنها را از دستشان بگیرند، بلکه همگی آنها شکست خورده و ناکام برگشتند و هیچیک از آنها به مقصود خود نرسیدند و نتوانستند به آرزوی خود جامه‌ی عمل بپوشند، تا اینکه نوبت به هلاکوخان مغول رسید، و او به فرمان برادرش (منکوقاآن) نوه‌ی چنگیزخان مغول به صوابدید مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی، وزیر محقق و دانشمند، و عالم بزرگوار و پرافتخار شیعه برای تسخیر بغداد و نابودی حکومت بنی‌عباس مأموریت یافت، و سرانجام وی بغداد را فتح کرد و «عبدالله مستعصم» آخرین خلیفه‌ی عباسی را با ذلت و خواری به قتل رسانید و طومار حکومت و خلافت [صفحه ۴۸۳] چندین ساله‌ی عباسیان را در هم پیچید و به حیات ننگین آنان خاتمه داد. [۴۹۹]. و اگر منظور از انقراض، سلطنت جدید، و حکومت نوسازی شده‌ی بنی‌عباس باشد (چنانکه در اخبار زیادی آمده است که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام بار دیگر حکومت بنی‌عباس نوسازی می‌شود و ما هم در بخش اول و دوم کتاب کم و بیش به آن اشاره کردیم) که البته از ظاهر حدیث مذکور همین معنا استفاده می‌شود، حدیث مزبور با خراسانی مورد بحث قابل تطبیق است. نکته‌ی دوم این که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: (تا اینکه کارمندان دولتی و پیروان خودشان از آنها جدا گردند) و این نکته نیز شایان دقت است زیرا: باز هم این فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم، بر نخستین انقراض دولت بنی‌العباس تطبیق می‌شود و هم بر آخرین دولت آنها چه آنکه: نخستین انقراض بوسیله‌ی «مؤیدالدین علقمی قمی» و مکاتبه‌ی پنهانی او با «تتار» یعنی: مغول صورت گرفت، و انقراض آخرین دولتشان نیز چنانکه در روایات بسیاری آمده است با اختلاف و پراکندگی نیروها و کناره‌گیری فرمانروایان و هجوم لشکریان خراسانی مورد بحث بداخل خاک عراق صورت خواهد گرفت. نکته‌ی سوم: اینکه حضرت فرموده است: «خداوند، مردی علعج، یعنی: انسانی کارساز را بر آنان مسلط خواهد نمود که از همانجائی که سلطنت بنی‌عباس روبراه شده، یعنی: از طرف خراسان می‌آید» و کلمه‌ی «علعج» کلمه‌ای است که نیاز به بحث و بررسی و تحقیق دقیق، و مراجعه‌ی به کتابهای لغت و توجه به معنای واقعی و لغوی آن دارد، و بدون درک معنای واقعی آن، معنای حقیقی کلمه‌ی «علعج» در حدیث بدست نمی‌آید، زیرا: همانگونه که صاحب «غیبت نعمانی» گفته است، این کلمه دارای چندین معناست و ارباب لغت برای کلمه‌ی «علعج» معانی متعددی ذکر کرده‌اند که از آن جمله است: علعج، به معنی کافر، و علعج به معنی انسان خشمگین، و علعج به معنی انسان بدخلق، و علعج، به معنی مرد سطر و نیرومند، و علعج به معنی کفار عجم، و علعج به معنی انسان پست، و [صفحه ۴۸۴] علعج به معنی انسان چالاک و چابک و زیرک. بنابراین به روشنی معلوم نیست که مراد امیرالمؤمنین علیه‌السلام از معنای کلمه‌ی «علعج» در حدیث مذکور کدامیک از معانی یاد شده می‌باشد، و روی این حساب معنای حدیث تا اندازه‌ای پیچیده و گنگ و مبهم است، و معلوم نیست که آیا معنای «علعج» در اینجا به معنی مردی از کفار عجم است تا اینکه گفته شود او، «هلاکوخان مغول» است، و معلوم نیست که آیا معنای «علعج» مرد کارساز و با تدبیر و با سیاست است تا اینکه گفته شود وی سومین خراسانی و آخرین نفر آنها و خراسانی مورد بحث است. در هر حال سخن، سخن علی علیه‌السلام است، و سخن او پس از سخن خداوند برترین سخنهاست. در اینجا در پایان این نکته، لازم است یادآور شویم که علت اینکه صاحب کتاب «غیبت نعمانی» هم به معنای کلمه‌ی «علعج» پرداخته از این جهت بوده است که چون ایشان دیده‌اند در آخر حدیث آمده است «لا يزال كذلك حتی یظفر و یدفع بظفره الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به» یعنی: او پیوسته در حال جنگ و نبرد، و صاحب نیرو و قدرت است تا پیروزی نهایی نصیبش گردد، و پیروزی خود را بدست مردی از خاندان من بسپارد که او حقگو و عامل به حق است» و این معنا با فردی چون «هلاکوخان مغول»

سازگار نبوده است از اینرو ایشان کلمه‌ی (علج) را معنا کرده تا بدین وسیله مشخص کند که این حدیث در رابطه با خروج آخرین خراسانی است و اوست که با پیرویش زمام امور حکومت اسلامی خود را بدست توانای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌سپارد، و او یک شخصیت بزرگ سیاسی دینی مذهبی است که ربطی با هلاکوخان مغول ندارد. ضمناً ناگفته نماند که ابن اثیر جزری نیز در کتاب «النهایه فی غریب الحدیث و الاثر» در مورد معنای کلمه‌ی (علج) گفته است: «العلج، هو الرجل القوی الضخم» یعنی: علج، در لغت به معنی مرد بسیار پر قدرت و نیرومند است، و این معنایی که ابن اثیر برای کلمه‌ی (علج) آورده است همان معنایی است که ما در ترجمه‌ی فارسی عبارت حدیث به عنوان (انسان کارساز و نیرومند) معنا کردیم، و بنابراین نیاز به شرح و بسط معنای (علج) وجود ندارد و استشهاد صاحب کتاب «غیبت نعمانی» نیز به روایت امیرمؤمنان علیه‌السلام که وی آن را در مورد آن دو نفر آورده است تقریباً بی‌مورد و چندان مناسبتی ندارد. [صفحه ۴۸۵] نکته چهارم اینکه: حضرت فرموده است «آن مرد (علج) از همانجایی خواهد آمد که از آنجا سلطنت بنی‌عباس آغاز شده» و این مطلب نیز، هم بر هلاکوخان مغول تطبیق می‌شود و هم بر خراسانی مورد بحث، زیرا بطوری که می‌دانیم خروج مغول، و حرکت آنها بسوی بغداد از ناحیه شرق و سمت خراسان صورت گرفته است و نهضت «سومین خراسانی» نیز که زمینه‌ساز دولت مهدی علیه‌السلام است از همین ناحیه آغاز خواهد شد. و پنجمین نکته اینکه: حضرت فرموده است: (او پیوسته در حال جنگ و نبرد است تا به پیروزی نهایی برسد و زمام امور حکومت خود را بدست مردی از خاندان من بسپارد) و این نکته، نکته‌ی بسیار حساس و دقیق و پر معنایی است که با فردی چون «هلاکوخان مغول» سازگار نیست. زیرا چنانکه می‌دانیم: اولاً- سالیان درازی است که دوران پر هیاهوی هلاکوخان مغول، سردار بی‌باک ترک سپری گشته و تا هنوز که هنوز است نه از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام اثری و نه از قیام بهجت‌انگیز آن حضرت خبری بدست آمده است. و ثانیاً- اینکه: هلاکوخان مغول، چنین لیاقت و شایستگی و برازندگی نداشته است تا اینکه پرچمدار امام زمان علیه‌السلام و زمینه‌ساز حکومت جهانی آن حضرت باشد. بنابراین گرچه ابتداء حدیث با هلاکوخان مغول قابل انطباق است، ولی آخر آن با این احتمال منافات دارد، و نه تنها آخر حدیث با اول آن منافات دارد بلکه، آنچه از آن فهمیده می‌شود این است که: آن شخصیت مبارزی که زمام امور حکومت خود را به دست حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌سپارد، از نخستین روزی که در ایران به قدرت می‌رسد تا زمانی که تسلیم حضرت مهدی علیه‌السلام می‌گردد، پیوسته در گیرودار جنگ و نبرد، و گرفتار فتنه و آشوب تیره و تار داخلی و جنگهای ممتد و متعدد و طولانی است و از این لحاظ است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «لا یزال کذلک حتی یظفر» او پیوسته چنین است تا پیروزی نهائی نصیبش گردد. و البته بعید هم نیست که قسمت اول حدیث مربوط به هلاکوخان مغول بوده و قسمت آخر آن در ارتباط با «سومین خراسانی» که سیدی هاشمی است، باشد. و راوی حدیث عباراتی را از وسط ساقط نموده و یا مطالبی از آن را فراموش کرده باشد، و یا اینکه قسمتهائی از حدیث در هنگام استنساخ، از قلم نویسندگان، و نسخه برداران [صفحه ۴۸۶] حدیث، افتاده باشد. و در هر حال دور هم نیست که تمامی حدیث در ارتباط با نهضت مقدس همین خراسانی مورد بحث بوده، و ربطی به ماجرای قیام «هلاکوخو» نداشته باشد، زیرا همانگونه که سابقاً اشاره نمودیم، بطوریکه از بسیاری از اخبار استفاده می‌شود، حکومت «بنی‌العباس» پس از انقراض نخستین، بار دیگر تجدید می‌شود، و گرچه افرادشان شناخته نمی‌شود و کسی آنها را به نام و نشان، به عنوان فرزندان «عباس» نمی‌شناسد، ولی حکومت آنها تا آمدن امام زمان علیه‌السلام همچنان ادامه دارد. و بطوری که از برخی روایات برمی‌آید (همانگونه که در بخش اول در مورد سفیانی اول، تذکر دادیم) حکومتشان هم در عراق خواهد بود، و آن قیام کننده‌ای که از سرزمین شرق و خراسان قیام می‌کند، هم، با آنان یعنی: هم با بنی‌العباس، و هم با سفیانی، که از نسل ابوسفیان است می‌جنگد و بخواست خدا و یاری او هر دو را شکست می‌دهد، و ما قبلاً در این باره توضیح داده‌ایم و دیگر بار مسائل مربوط به بنی‌العباس را در اینجا تکرار نمی‌کنیم. حدیث پنجم: یوسف بن یحیای شافعی، در کتاب «عقد الدرر» پیرامون حرکت نابخردانه‌ی سفیانی، که ظاهراً مقصود همان سفیانی مشهور است روایتی را از

امیر مؤمنان علیه‌السلام بدین صورت آورده است: «عن أبي رومان عن علي عليه السلام قال: يلتقى السفيناني، ذالرايات السود، فيهم، شاب من بني هاشم، في كفه اليسرى خال، و علي مقدمته رجل من بني تميم يقال له شعيب بن صالح، بباب اصطخر، فتكون بينهم ملحمة عظيمة، و تظهر الرايات السود، و تهرب خيل السفيناني، فعند ذلك يتمنى الناس المهدي عليه السلام و يطلبونه.» [۵۰۰]. ابی رومان از: علی علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: سفینانی، با صاحب پرچمهای سیاه (که رهبر انقلابی شیعیان در ایران است) در جایی بنام [صفحه ۴۸۷] (باب استخر) روبرو می‌گردد، در میان آنان، (یعنی: ایرانیان) جوانی از بنی هاشم «سید» دیده می‌شود که در دست چپ او «خال» و نشانه‌ای قرار دارد، [۵۰۱] فرمانده سپاه آن سید، مردی از بنی تمیم است که به او شعیب بن صالح می‌گویند، در میان آنان، یعنی: سفینانی و هاشمی، جنگی بزرگ روی می‌دهد، و صاحبان پرچمهای سیاه (یعنی: شیعیان) پیروز می‌شوند، و سپاه سفینانی شکست خورده پا به فرار می‌گذارند در هنگام است که مردم آرزوی مهدی علیه‌السلام می‌کنند و به جستجوی او می‌پردازند. حدیث ششم: در کتاب «البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان» روایتی را از حضرت ابی جعفر محمدباقر علیه‌السلام درباره خروج سفینانی و قیام خراسانی نقل کرده است، که گرچه عبارات و الفاظ آن مضطرب و معنای آن تا حدی نارسا و بالاخره دستخوش تغییر و تحول گردیده و در بیشتر عبارات آن تصرف شده است، ولی چون نشاندهنده وحشت «سفینانی» از قیام خراسانی است همه‌ی آن روایت را نقل می‌کنیم تا خواننده‌ی عزیز به موقعیت قیام خراسانی پی برده و حقایق ناشناخته‌ای را که تاکنون برای او مجهول مانده است روشن شود. «عن أبي جعفر عليه السلام قال: بعث السفيناني جنوده في الافاق بعد دخوله الكوفة و بغداد، فيبلغه فرعة من وراء النهر من أرض خراسان عليهم رجل من بني أمية فيكون لهم وقعة بتونس، و وقعة بدولاب الری و وقعة بتخوم زرنیخ، فعند ذلك تقبل الرايات السود من خراسان، علی جميع الناس شاب من بني هاشم بكتفه اليمنى خال، سهل الله أمره و طريقه، ثم تكون لهم وقعة بتخوم خراسان و يسير الهاشمی فی طریق الری (و فی بعض النسخ فی طریق سوی) فیبرح رجل من بني تميم من الموالي يقال له: شعيب بن صالح الى اصطخر الى الأموي فيلتقي هو (و المهدي) و الهاشمی ببيضاء اصطخر، فيكون بينهما ملحمة عظيمة حتى تطأ الخيل الدماء الى أرساغها، ثم يأتيه [صفحة ۴۸۸] جنود من سجستان عظيمة عليهم رجل من بني عدی، فيظهر الله أنصاره و جنوده، ثم تكون وقعة بالمدائن بعد وقعة الری، و فی عاقر قوفا وقعة صلمية يخبر عنها كل ناج منها، ثم يكون بعده ذبح عظيم ببابل، و وقعة فی أرض من أرض نصيبين، ثم يخرج علی الأحوص قوم من سوادهم و هم العصب عامتهم من الكوفة و البصرة حتى يستنقذوا ما فی یدیه من سبی کوفان». [۵۰۲]. حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود: سفینانی، بعد از آنکه بکوفه و بغداد وارد می‌شود ترس و وحشتی او را از بلاد (ماوراءالنهر) از سرزمین خراسان (یعنی: از نهضت خراسانی) فرا می‌گیرد، و او لشکریان خود را به اطراف می‌فرستد سرکرده‌ی آنها مردی از (بنی‌امیه) می‌باشد. در آن هنگام کشتاری در (تونس) و جنگی در «دولاب ری» و جنگی در سرزمین (زرنیخ) روی خواهد داد و آن هنگام است که پرچمهای سیاه از «خراسان» یعنی: از ایران، روی خواهد آورد. و پیشاپیش آنان، یعنی: ایرانیان، جوانی از بنی‌هاشم قرار خواهد داشت که در کتف راست او «خال» و یا علامتی است، و خداوند کارش را سهل و آسان خواهد نمود. سپس جنگی در سرزمین خراسان در مرز، به وقوع می‌پیوندد، و آن مرد هاشمی در سر راه خود به سوی (ری) حرکت می‌کند، (و در نسخه‌ی دیگری است که هاشمی به روشی برابر، که شاید کنایه از مقابله‌ی با سفینانی باشد، حرکت می‌کند)، آنگاه مردی از «موالی» از بنی تمیم که او را «شعیب بن صالح» می‌نامند به طرف «اصطخر» [۵۰۳] به جنگ با اموی می‌رود، و اموی و هاشمی در «بیضاء» [۵۰۴] اصطخر» با هم روبرو می‌گردند و در میان آن دو نفر، جنگ بزرگ و خونینی روی می‌دهد به گونه‌ای که خون در روی زمین تا ساق پای اسبان می‌رسد. سپس سپاهی از «سیستان» که سرکرده‌ی آنها مردی از طایفه‌ی بنی عدی است به [صفحه ۴۸۹] کمک «هاشمی» می‌آید، و خداوند انصار و لشکریان «هاشمی» را پیروز می‌گرداند، بعد از آن پس از واقعه‌ی «ری» جنگی در مدائن [۵۰۵] واقع می‌شود و در «عاقر قوفا» [۵۰۶] (که نام قریه‌ای در نزدیکی بغداد در قدیم بوده است) حادثه‌ی سخت و خورد کننده‌ای رخ می‌دهد که هر کس از آن حادثه جان سالم بدر برد از آن خبر

خواهد داد. سپس کشتاری هولناک در سرزمین «بابل» [۵۰۷] (در عراق) و جنگی در سرزمین (نصیبین) [۵۰۸] بوقوع خواهد پیوست، آنگاه گروهی از مردم از (اعراب) و بادیه نشینان و یا عشایر و ساکنین اطراف کوفه، و یا مردم عوام که بیشتر آنها از کوفه و بصره هستند، بر (احوص) [۵۰۹] خروج می‌کنند و اسیران را نجات می‌دهند. [۵۱۰]. مؤلف: گرچه همانگونه که در ابتداء نقل حدیث مذکور متذکر شدیم بسیاری از مطالب آن برای ما گنگ و نامفهوم است ولی خواه ناخواه تا این اندازه برای هر خواننده قابل درک هست که لااقل حدیث مزبور با قیام خراسانی و شکست سفیانی و نهضت گروهی از مردم عراق علیه شخصی لجوج و خونریز ارتباط دارد. و البته خداوند به حقیقت حال دانا و به آنچه واقع خواهد شد آگاه است. حدیث هفتم: جلال‌الدین سیوطی، در کتاب «الحاوی للفتاوی» حدیثی را درباره‌ی خروج خراسانی هجوم لشکریان سفیانی به سرزمین ایران و محاربه‌ی با «ایرانیان» نقل کرده است، که [صفحه ۴۹۰] هر چند از امام معصوم علیه‌السلام روایت نشده؛ و قسمت آخر آن نیز با روایات شیعه مطابقت ندارد، و ما نیز برای نادرست بودن قسمت اخیر آن حدیث، تحلیلی را که یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در رابطه با حرکت انقلابی آن مرد هاشمی خراسانی و پیروزی او در جنگها در کتاب خود آورده است نقل خواهیم نمود، اما در عین حال چون آن حدیث، روشنگر بسیاری از حوادث مربوط به خروج خراسانی، و جریانات ناشی از حرکت انقلابی خراسانی در سرزمین ایران اسلامی است، عینا تمام آن را برای مزید اطلاع خوانندگان، در اینجا می‌آوریم، و آن حدیث این است: «عن ضمرة بن حبيب و مشايخهم قالوا: بيعت السفيناني خيله و جنوده، فيبلغ عامة المشرق من أرض خراسان و أرض فارس، فيثور بهم أهل المشرق فيقاتلونهم و يكون بينهم وقعات في غير موضع، فاذا طال عليهم قتالهم اياه بايعوا رجلا من بني هاشم و هو يومئذ في آخر المشرق فيخرج بأهل خراسان على مقدمته رجل من بني تميم مولى لهم يقال له شعيب بن صالح، أصفر، قليل اللحية يخرج اليه في خمسة آلاف فاذا بلغه خروجه شايعة فيصيره على مقدمته. لو استقبل بهم الجبال الرواسي لهدمها، فيلتقي هو و خيل السفيناني فيهزمهم و يقتل منهم مقتلة عظيمة فلا يزال يخرجهم من بلدة الى بلدة حتى يهزمهم الى العراق ثم تكون الغلبة للسفينا، و يهرب الهاشمي و يخرج شعيب بن صالح مختفيا الى بيت المقدس، يوطئ للمهدي منزله، اذا بلغه خروجه الى الشام. قال الوليد: بلغني أن هذه الهاشمي أخو المهدي لأبيه- و قال بعضهم: هو ابن عمه- و قال بعضهم: انه لا يموت ولكنه بعد الهزيمة يخرج الى مكة فاذا ظهر المهدي خرج». [۵۱۱]. «سفينا» سپاه و سربازان خود را به اطراف می‌فرستد و آنها به تمام سرزمینهای مشرق، یعنی: ایران از سرزمین خراسان گرفته تا «فارس»، یعنی: شیراز و اطراف آن، می‌رسند، و مردم ایران سخت با آنها می‌جنگند و در میان [صفحه ۴۹۱] آنها چندین بار جنگ واقع می‌شود. پس چون جنگ مدتی طولانی شد «ایرانیان» با مردی از بنی‌هاشم یعنی: «سید» بیعت می‌کنند و او را بریاست برمی‌گزینند، و او در آن موقع در آخر مشرق قرار دارد (یا محل سکونت او در انتهای مشرق است) سپس آن مرد هاشمی با کمک و مساعدت اهل خراسان (و مردم ایران) قیام می‌کند، فرمانده سپاه او مردی از بنی‌تمیم و از وابستگان آنهاست که به او شعيب بن صالح گفته می‌شود. رنگ چهره‌اش زرد، و ریش وی اندک یا به عبارت برخی احادیث (کوسه) می‌باشد او با پنج هزار نفر قیام می‌کند و بسوی هاشمی می‌آید چون خبر خروج او به هاشمی رسید او را بر مقدمه سپاه خود قرار می‌دهد، و شعيب کسی است که اگر کوهها با وی روبرو شوند آنها را از جا برمی‌کند. پس او با سپاه سفیانی با یکدیگر برخورد می‌کنند و او آنها را شکست می‌دهد و گروه زیادی از متجاوزین و لشکریان سفیانی را به هلاکت می‌رساند و پیوسته آنها را شهر به شهر بیرون می‌کند و تا عراق آنها را تعقیب می‌نماید و شکستشان می‌دهد. سپس سفیانی غالب می‌شود و هاشمی فرار می‌کند، و شعيب بن صالح مخفیانه به بیت‌المقدس می‌رود، و چون خبر خروج مهدی علیه‌السلام به او رسید که به طرف «شام» می‌آید، خانه‌ای را برای آن حضرت آماده می‌سازد. و ولید گفته است: به من چنین رسیده است که (مطابق عقیده‌ی اهل سنت) این مرد هاشمی برادر پدری حضرت مهدی است [۵۱۲] و عده‌ای گفته‌اند که او پسر عموی حضرت مهدی علیه‌السلام است. و گروهی گفته‌اند او نمی‌میرد و لکن بعد از شکست به مکه می‌رود و چون مهدی علیه‌السلام قیام کرد ظاهر می‌شود. خواننده‌ی عزیز! همانگونه که قبلا- تذکر دادیم، هر چند که قسمتهای اول حدیث هفتم بسیاری از نقطه‌های

تاریک و ابهام‌آمیز قیام (هاشمی خراسانی) را روشن می‌کند ولی قسمتهای آخر آن، با احادیث شیعه موافقت ندارد، زیرا: اولاً- روایان حدیث مذکور که گویا نتوانسته‌اند هاشمی خراسانی را آنگونه که شاید و باید بشناسند، به برخی از خیالات و اوهام - مثل او برادر پدری حضرت صاحب‌علیه‌السلام [صفحه ۴۹۲] است، و یا او پسرعموی امام زمان است-، و یا او نمی‌میرد و امثال این پریشان‌گوئی‌ها پناه برده‌اند، در حالی که روایات شیعه، با اشاره و کنایه، به خروج چنین انسان مبارزی به عنوان «حسنی» و یا «حسینی» و یا «هاشمی» و یا مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله خبر داده است. و ثانیاً- گویا طرفداران «بنی‌امیه» که نتوانسته‌اند شاهد پیروزی و غلبه مردی هاشمی بر لشکریان سفیانی باشند، چند جمله‌ای به آخر حدیث مذکور افزوده و گفته‌اند: سرانجام «هاشمی» در جنگ شکست می‌خورد و فرار می‌کند و به مکه می‌رود، و بعد از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام آشکار می‌گردد. در حالی که حتی روایات خود اهل سنت نیز بیشتر آنها بر پیروزی هاشمی خراسانی دلالت می‌کند. اینک برای اینکه شما خواننده‌ی عزیز، به پیروزی هاشمی خراسانی در جنگ با سفیانی اطمینان بیشتری پیدا کنید، و بدانید اینگونه خیال بافیها تراوش مغز برخی از متعصبین و پیروان حزب شجره‌ی ملعونه است پای تحلیل یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت که بعنوان یادآوری و تذکر، در باره‌ی برخی از روایات وارده، در شأن «هاشمی خراسانی» در کتاب خود آورده است می‌نشینیم تا ببینیم وی در این باره چگونه قضاوت می‌کند. برزنجی شافعی، مؤلف کتاب «الاشاعه» متوفای سال ۱۱۰۳ هجری پس از ذکر روایاتی چند که در باره‌ی «سفیانی» و «هاشمی» آورده است چنین می‌نویسد: «و هاشمی (خراسانی) با پرچمهای سیاه می‌آید در حالی که مدت هشت ماه شمشیر خود را بر دوش گذارده است. و در روایت دیگری است که مدت هیجده ماه می‌جنگد و می‌کشد و انتقام می‌گیرد، تا جائی که مردم می‌گویند: معاذالله که این مرد از فرزندان فاطمه علیهاالسلام باشد اگر او «سید» و فاطمی بود به ما رحم می‌کرد خداوند او را بر بنی‌عباس و بنی‌امیه مسلط می‌سازد، و او آنان را آواره و در بدر می‌کند، و در ضمن جنگی در سرزمین «نصیبین» [۵۱۳] و جنگی هم در «حران» [۵۱۴] خواهند داشت، و شعار [صفحه ۴۹۳] آنها: امت، امت، و در روایت دیگری، بکش، بکش، است و معنای هر دو شعار یکی است، آنها می‌آیند تا اینکه زمام امور خود را به دست حضرت مهدی علیه‌السلام می‌سپارند. آنگاه این مرد دانشمند در دنباله‌ی سخنان خود در باره‌ی روایات مختلفی که در زمینه‌ی خروج هاشمی خراسانی رسیده است چنین می‌گوید: تذکر: در بعضی از روایات که پیرامون قیام هاشمی خراسانی روایت شده چنین آمده است که وی مدت هشت ماه شمشیر خود را بر دوش گذارده و می‌جنگد و در برخی از روایات ۱۸ ماه ذکر گردیده است، و در روایتی ۷۲ ماه که ۶ سال کامل باشد نقل شده، و در بعضی از روایات آمده است که وی تا زمانی که در بیت‌المقدس به حضور حضرت مهدی علیه‌السلام برسد می‌جنگد. و در روایت دیگر آمده است او به مهدی نمی‌رسد!!! و در یک روایت دیگر است که سپاهیان هاشمی، با لشکریان سفیانی با هم روبرو می‌شوند و در میان دو لشکر، جنگ بزرگی واقع می‌شود، و لشکریان سفیانی شکست می‌خورند، و سرانجام: سفیانی غالب می‌شود!!! و هاشمی فرار می‌کند!!! و شعیب بن صالح، مخفیانه به «بیت‌المقدس» می‌رود و برای ورود حضرت مهدی علیه‌السلام زمینه‌سازی می‌کند. سپس وی راه حل اختلاف این روایات را اینگونه ارائه می‌دهد که: طریق جمع بین این روایات مختلف بدینگونه است که بگوئیم، اینکه: برخی از روایات مدت جنگیدن آن مرد هاشمی را ۷۲ ماه دانسته است بدین لحاظ است که مدت ۷۲ ماه اشاره به تمام دوران جنگ از حین شروع تا پایان جنگ بوده و همه‌ی مدت جنگ ۶ سال طول بکشد، و دلیل بر این گفتار این است که: در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر گرامی اسلام فرموده: «ما خاندانی هستیم که خدا برای ما بجای این دنیا جهان آخرت را برگزیده است، و خاندان من پس از من گرفتار بلاها و آوارگیها و بی‌خانمانیها خواهند شد تا آنکه [صفحه ۴۹۴] طایفه‌ای از طرف مشرق پیدا شوند که با آنها «پرچمهای سیاه است» و آنها درخواست خیر و نیکی می‌نمایند ولی آن را به آنها نمی‌دهند، و آنان می‌جنگند و پیروز می‌شوند و آنگاه آنچه را که می‌خواستند به آنان می‌دهند ولی آن طایفه دیگر نمی‌پذیرند تا آنکه آن پرچم را به دست مردی از خاندان من می‌سپرنند.» و اما اینکه در بعضی از روایات ۱۸ ماه آمده است، این مدت نسبت به زمان بعد از جنگ با

سفیانی و شکست لشکریان او، و همکاری «شعیب بن صالح» با «هاشمی» است و مدت ۸ ماه که در برخی از روایات آمده است، نسبت به زمان ورود او به کوفه و فرستادن بیعت از کوفه برای حضرت مهدی علیه‌السلام است، و البته این جمع بین روایات جمع خوبی است. اما طریق جمع بین روایات دیگر این است که بگوئیم: آن روایتی که می‌گوید: او می‌میرد (اگر روایت صحیح باشد) مردن مربوط به سفیانی باشد نه هاشمی، و معنای آن در این هنگام چنین می‌شود که: (هاشمی، مهدی علیه‌السلام را دیدار نخواهد کرد مگر اینکه سفیانی بمیرد) یا اینکه بگوئیم: روایت مربوط به همان هاشمی باشد و هدایت کننده‌ی پرچمها «شعیب بن صالح» بوده و نسبت رهبری پرچمها به هاشمی به طور مجاز بوده باشد، [۵۱۵] و یا اینکه بگوئیم: «هاشمی» پرچمها را رهبری کرده و به منزل مقصود می‌رساند و «شام» را می‌گشاید و اندکی پیش از آنکه به مهدی علیه‌السلام برسد می‌میرد. علاوه بر همه‌ی اینها باید توجه داشت: روایاتی که می‌گویند، هاشمی پرچمها را رهبری کرده و به مهدی می‌رسد بیشتر و مشهورتر است و هم چنین روایات غلبه و پیروزی هاشمی بر سفیانی، بیشتر از روایات شکست و هزیمت است. بهر حال اگر بخواهیم بین همه‌ی روایات جمع کنیم و بگوئیم در واقع همه‌ی آنها درست است باید بگوئیم: «امکان دارد هاشمی در بعضی از جنگها شکست بخورد، ولی بعد از شکست، دوباره پیروز می‌شود، و سرانجام پیروزی از آن اوست. و البته خدا داناتر است». [۵۱۶]. [صفحه ۴۹۵] آنچه تا اینجا در رابطه با موضوع «قیام خراسانی» آوردیم، تعداد بسیار کمی از انبوه روایاتی است که تنها بر اساس شواهد، و قرائن موجود در آنها: در اثبات و انطباق با (سومین خراسانی) که سیدی هاشمی و از نسل امامان معصوم علیهم‌السلام است بطور فشرده و مختصر نقل نمودیم. و گرنه شماره‌ی روایاتی که درباره (خراسانی) و مجاهدتهای بی‌نظیر او، و همچنین در ارتباط، با شهادت و شجاعت و از خود گذشتگی یاران فداکار وی، از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین رسیده است بیش از آن است که بتوان همه‌ی آنها را در یک کتاب مختصر گردآوری نمود چه آنکه خوانندگان محترم، خود بخوبی واقفند که توضیح و تفسیر هر یک از روایات وارده، نیازمند فرصت بیشتری است که از عهده‌ی این مجموعه مختصر خارج است.

روایات صریح‌تر

اینک شایسته است پس از نقل روایات یاد شده دامن سخن را از اشارات و کنایات فراچیده و روایات دیگری را که صراحت بیشتری در معرفی (خراسانی) مورد بحث دارد در اینجا بیاوریم و شرح و تفصیل قیام اعجاب‌انگیز نخستین رهبر «زمینه‌سازان» و آوازه‌ی نهضت جهانگیرش را که با کمک و مساعدت ایرانیان پاکدل انجام می‌شود، و در میان همه‌ی ناباوری‌ها رژیم ستمشاهی را در ایران ساقط می‌کند، بار دیگر به روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام واگذار نمائیم تا شاید روزی فرا رسد که راز آنهمه جار و جنجالها و سر و صداها و هوچی‌گریها که در سراسر دنیا علیه «ایرانیان» و انقلاب اسلامی آنان به راه افتاده است بر همگان روشن شود.

دو روایت جامع و جالب

اشاره

مرحوم حائری یزدی، در کتاب «الزام‌الناصب» پیرامون خصومت «اعراب» با «ایرانیان» و بخصوص اختلاف شدیدی که در دوران پیش از ظهور، بین عرب و ایرانیان، پدیدار می‌گردد، روایتی را از امام صادق علیه‌السلام و آن حضرت از امیرمؤمنان علیه‌السلام بدین صورت آورده است: «امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آخر حدیثی فرمود: سپس دشمنی و اختلاف و روی گردانی از [صفحه ۴۹۶]

یکدیگر، میان آراء و افکار امراء عرب و «عجم» (یعنی: ایرانیان) واقع می‌شود و آنها پیوسته با هم جنگ و نزاع و اختلاف و کشمکش دارند تا زمانی که کار به مردی از فرزندان «ابوسفیان» یعنی: سفیانی مشهور، منتهی گردد. او از جائی به نام «وادی یابس» یعنی: بیابان بی آب و علف و یا دره‌ی خشک، خروج می‌نماید و با خروج او حاکم «دمشق» از آنجا می‌گریزد، و قبائل عرب در اطراف او جمع می‌شوند و «ریبعی» و «جرهمی» و «اصهب» و غیر آنها از اهل شر و فتنه و گمراهی خروج می‌کنند، و سفیانی بر همه‌ی کسانی که با او می‌جنگند غالب می‌شود سپس فرمود: «فاذا قام القائم بخراسان الذی اُتی من الصین و الملتان وجه السفیانی الجنود الیه، فلم یغلبوا علیه، ثم یقوم من قائم بجیلان، یعنی: المشرقی فی دفع شیعه عثمان و یجیه الأبر و الدیلم و یجدون منه النوال و النعم و ترفع لولدی النود و الرایات و یفرقها فی الأقطار و الحرمت و یأتی الی البصره و یخربها و یعمر الکوفه و یوربها فیعزم السفیانی علی قتاله و یهم مع عساکره باستیصاله، فاذا جهزت الألوف و صفت الصفوف قتل الکبش الخروف فیموت الثائر و یقوم الآخر...» چون قیام کننده‌ای در سرزمین خراسان یعنی: ایران قیام کرد همان قیام کننده‌ای که از چین و ملتان [۵۱۷] آمده است ناگهان، سفیانی برای در هم کوبیدن انقلابش، لشکریان خود را بسوی وی گسیل می‌دارد، ولی بر او غلبه پیدا نمی‌کند، سپس - بعد از چندی - قیام کننده‌ی دیگری از ما خانواده از اهل گیلان قیام می‌کند [۵۱۸] و آن «مشرقی» [۵۱۹] او را در دفع شیعه‌ی عثمان، [۵۲۰] یاری می‌دهد و مردم آبر، و دیلم [۵۲۱] او را اجابت می‌کنند، و از او نوال و نعمت می‌یابند و برای فرزندم [۵۲۲] [صفحه ۴۹۷] پرچمها و علماها برداشته می‌شود، و او آنها را در اطراف و اکناف پراکنده می‌کند و بسوی بصره می‌آید و آن را خراب و ویران می‌سازد و کوفه را آباد می‌نماید. پس سفیانی، خود را برای مبارزه‌ی با او آماده می‌کند، و مصمم می‌گردد تا با تمام قدرت و توان و نیرویی که دارد با کمک لشریان خود او را مستأصل ساخته و بکلی نیست و نابود گرداند. آنگاه حضرت فرمود: پس در آن هنگام که هزاران نفر برای جنگ و مبارزه تجهیز شدند و خود را برای مقابله‌ی با یکدیگر آماده نمودند و صفاه برای نبرد با همدیگر آراسته گردید «فوج بزرگ» «بره» را به قتل می‌رساند، و انقلابگر می‌میرد و آنگاه شخص دیگری قیام می‌کند. سپس «یمانی» از «یمن» حرکت کرده برای جنگ با سفیانی، می‌رود و «نصرانی» را می‌کشد، و چون آن مرد کافر و پسر فاجرش نابود گردید و پادشاه درستکار از دنیا رفت و نایب راه خود را در پیش گرفت «دجال» بیرون می‌آید و در فریبکاری و اغواء نمودن و گمراهی مردم مبالغه می‌کند، سپس (امیرالامراء) یعنی فرمانروای فرمانروایان، و قاتل کافران، آن سلطانی که مردم در آرزویش بسر می‌بردند، و عقلها در غیبت او حیران و سرگردان مانده بود ظاهر می‌گردد، و او نهمین از فرزندان تو است ای حسین که در میان دور کن (کعبه و حطیم) ظهور می‌کند، و بر جن و انس پیروز می‌گردد، و از افراد پست (یا از اشخاص نزدیک به خود و یا بنابر برخی از نسخه‌ها و روایات از ریخته شدن دو خون، که یکی قتل امام حسین علیه‌السلام و دیگری کشته شدن «نفس زکیه» باشد) نمی‌گذرد، و همه را مجازات می‌کند. خوشا به حال مردمان مؤمنی که زمان او را درک کنند، و به آن زمان برسند و آن روزگار را ببینند و یارانش را ملاقات نمایند. [۵۲۳]. گرچه این حدیث نیز مانند سایر احادیث گذشته بسیاری از مسائل مربوط به (خراسانی) را روشن می‌کند و حوادث مربوط به زمان وی را از اختلاف و نزاع، و [صفحه ۴۹۸] کشمکش اعراب و ایرانیان به روشنی در اختیار همگان قرار می‌دهد ولی از آنجائی که قسمت آخر حدیث مزبور مقداری مبهم و پیچیده و برای خواننده نارسا به نظر می‌رسد و دانستن آن نیاز به دقت، و احاطه‌ی بر احادیث فراوانی دارد، از اینرو ناگزیریم برای روشن تر شدن اصل جریان، و قضیه‌ی نهضت خراسانی، روایت دیگری را که در رابطه با حدیث مذکور باشد بیاوریم، و سپس آن را توضیح دهیم، تا حقیقت این حادثه‌ی عجیب و غریب و ناشناخته بهتر از پیشتر آشکار گردد. و اینک متن حدیث به صورت دیگر: مؤلف کتاب «غیبت نعمانی» در حدیث مشابهی با حدیث قبلی، جریان خروج خراسانی را در یک روایت مفصل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدین صورت آورده است: «عن أبی عبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدث عن أشیاء تکون بعده الی قیام القائم فقال السحین علیه‌السلام: یا امیرالمؤمنین متی یطهر الله الأرض من الظالمین فقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: لا یطهر الله الأرض من الظالمین حتی یسفک الدم الحرام - ثم ذکر أمر

بنی‌امیه و بنی‌عباس فی حدیث طویل، ثم قال: اذا قام القائم بخراسان و غلب علی أرض کوفان و ملتان و جاز جزیره بنی کاوان و قام منا قائم بجیلان، و أجابته الأبر و الدیلمان و ظهرت لولدی رایات الترتک متفرقات فی الأقطار و الجنبات (و الحرمات) و كانوا بین هنا و هنا، اذا خربت البصره و قام امیرالأمراء بمصر - فحکی حکایه طویلہ - ثم قال: اذا جهزت الألو ف، و صفت الصفوف، و قتل الکبش الخروف هناك یقوم الاخر، و یثور الثائر، و یهلك الکافر، ثم یقوم القائم المأمول و الامام المجهول، له الشرف و الفضل و هو من ولدک یا حسین لا ابن مثله، یظهر بنی الرکنین، فی دریسین بالیین، یظهر علی الثقلین، و لا یترتک فی الأرض دمین، طوبی لمن أدرك زمانه، و لحق أوانه، و شهد أيامه. [۵۲۴]. «حضرت ابی‌عبدالله (جعفر بن محمد علیهما السلام)، روایت نموده است که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پاره‌ای از چیزهایی که پس از آن حضرت تا قیام قائم [صفحه ۴۹۹] آل محمد صلی الله علیه و آله روی خواهد داد سخن گفت: پس در آن میان «حسین علیه‌السلام» عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! چه وقت خداوند روی زمین را از وجود ستمکاران پاک خواهد نمود؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خداوند روی زمین را از لوث وجود ستمکاران پاک نخواهد کرد مگر بعد از آنکه خون محترمی که ریختن آن حرام است ریخته شود! سپس جریان کار بنی‌امیه و بنی‌عباس را ضمن حدیث مفصلی بیان کرد و آنگاه فرمود: همینکه قیام کننده‌ای در سرزمین خراسان قیام کرد و بر سرزمین کوفان و ملتان مسلط شد و از «جزیره بنی کاوان» گذشت و یا جزیره بنی کاوان را به تصرف خود درآورد، و سپس «سیدی» از دودمان ما از اهل گیلان قیام کرد (و زمام کار مردم را به دست گرفت) و مردم (آبر) و (دیلیم) او را اجابت کردند، و برای فرزندم پرچمهای ترک که در اطراف و اکناف و اعتبار مقدسه پراکنده‌اند ظاهر گردید، و آنان در میان این گیر و دارها و جنگ و نزاعها بودند، و هنگامی که شهر بصره خراب گردید و امیرامیران در سرزمین مصر قیام نمود. سپس آن حضرت داستان درازی نقل کرد: و آنگاه فرمود: سپس هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شوند، و صفها برای مقابله با یکدیگر آراسته گردد «و قوچ نر» «بچه قوچ» جاهل را به قتل رساند در آن موقع شخص دیگری بیا می‌خیزد (و انتقام گیرنده انتقام می‌گیرد و یا فتنه‌انگیز، فتنه‌انگیزی می‌کند) و کافر به هلاکت می‌رسد. سپس آن قائمی که مردم در انتظار و آرزوی او به سر می‌برند و امام غایب و ناپیدایی که دارای شرف و فضیلت و بزرگواری است قیام می‌نماید و او از فرزندان توست ای حسین پسری مانند او نیست و کجا نظیر او را می‌توان پیدا کرد در میان دو رکن (کعبه و حطیم) و با جمعیت اندک و در دو جامه‌ی کهنه ظاهر می‌شود و بر جن و انس پیروز می‌گردد و حتی یک نفر از افراد فرومایه (و یا زمینی را بدون کشت) باقی نمی‌گذارد. خوشا بحال کسی که زمانش را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر و زنده باشد و یارانش را ببیند» [۵۲۵]. [صفحه ۵۰۰] خواننده‌ی گرامی! در اینجا لازم است پیش از آنکه درباره‌ی دو حدیث یاد شده توضیح دهیم، نخست توضیحاتی را که برخی از بزرگان پیرامون دو حدیث مذکور آورده‌اند نقل کنیم و سپس ببینیم که مقصود از قیام کننده‌ی خراسان، در دو حدیث فوق‌الذکر کیست و جریان انقلاب او چگونه است.

توضیح علامه مجلسی

مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه پس از نقل حدیث مزبور از کتاب «غیبت نعمانی» در توضیح آن چنین می‌نویسد: (بیان شخصی که از خراسان قیام می‌کند «هلاکو خان و یا چنگیز خان مغول» است و (جزیره بنی کاوان) چنانکه فیروز آبادی در «قاموس» گفته است در دریای بصره می‌باشد، و شخصی که در «گیلان» قیام می‌کند شاه اسماعیل صفوی است و (آبر) قریه‌ای نزدیک «استرآباد» (گرگان) است. و شاید منظور از: «قوچ بزرگ» شاه عباس اول باشد که پسر خود صفی میرزا را به قتل رسانید، و دور نیست که: قیام دیگری برای انتقام گرفتن از خون وی، شاه صفی، پسر صفی میرزا باشد که برخی از اولاد شاه‌عباس را کشت، و برخی را نابینا کرد. و آمدن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و البته امکان هم

دارد که نزدیک باشد بعلاوه، این روایت مختصری از یک کلام طولانی است که ممکن است وقایعی از روایت ساقط شده و افتاده باشد. [۵۲۶]. گرچه مرحوم علامه مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۵۱ بحارالانوار ص ۱۳۰ پس از نقل خطبه‌ی مفصلی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در آن خطبه از پیدایش ستاره‌ی دنباله‌داری سخن رفته است که کنایه از قیام شخصی در ایران قبل از ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد (و ما هم گفتیم که ظاهراً آن ستاره‌ی دنباله‌دار همان سیدحسینی معروف است) با یک اشاره‌ی کوتاهی توضیح خود را درباره‌ی شاه‌اسماعیل صفوی باز پس گرفته و فرموده است: اینکه: این ستاره‌ی دنباله‌دار اشاره به شاه‌اسماعیل صفوی باشد بعید است، ولی در هر صورت: این فرمایش علامه‌ی مجلسی (ره) چه برای [صفحه ۵۰۱] برخی قابل قبول باشد و چه نباشد خواه ناخواه قطعی و مسلم است که نه مقصود از قیام‌کننده‌ی خراسان، «هلاکوخان» و یا چنگیزخان مغول است. و نه هم مقصود از «قوچ بزرگ» شاه‌عباس است، و نه هم شخصی که در «گیلان» قیام می‌کند شاه‌اسماعیل صفوی است، و بزرگترین دلیل آن، همان انقراض دولت صفویه و عدم ظهور حضرت است و لذاست که مرحوم شیخ محمود «عراقی» شاگرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری علیه‌الرحمه، در کتاب «دارالسلام» ص ۳۵۴ بعد از آنکه حدیث مذکور را با توضیح مرحوم مجلسی (علیه‌الرحمه) نقل می‌کند، چنین می‌نویسد: مؤلف گوید: مرحوم علامه‌ی مجلسی، پادشاه باداد را که از گیلان برخیزد حمل بر شاه‌اسماعیل صفوی کرده، و (بره‌نر) را که کشته شود حمل بر شاه‌عباس کرده و خونخواه را حمل بر سلطان صفی، پسر شاه‌عباس نموده است، ولی همه‌ی اینها در وقتی درست است که این علامات را از علائم قریبه‌ی به ظهور ندانیم، و اگر نه با آخرت حدیث امام علیه‌السلام فرموده است: بعد از آن، قائمی که خلاق در انتظار ظهور او به سر می‌برند قیام می‌کند، موافقت ندارد.

توضیح مرحوم کاظمی

مرحوم سیدمصطفی کاظمی، متوفای حدود سال ۱۲۳۶ هجری قمری، یعنی: در حدود ۶۹ سال پیش در کتاب «بشارة‌الاسلام» بعد از آنکه حدیث مورد بحث را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده، در توضیح آن چنین نوشته است: «بیان» مراد و مقصود از خون حرامی که ریختن آن حرام است «محمد بن الحسن» (نفس زکیه) است، و قیام‌کننده‌ی در خراسان، مردی است که مردم را بسوی مهدی علیه‌السلام دعوت می‌کند، سپس در مورد کلمه‌ی (ملتان) که در حدیث مزبور آمده است، چنین اظهار می‌دارد که این کلمه، (ملتان) بکسر میم و فتح لام است و به حسب ظاهر مراد از آن ملت اسلام و ملت کفر می‌باشد. سپس درباره‌ی مطالب دیگر حدیث چنین می‌نویسد: (جزیره بنی کاوان) جزیره‌ای در اطراف بصره است و اهل (آبر) گروهی هستند در نزدیک «استرآباد» و مقصود از: (دیلیم) قزوین، و اماکن مجاور آن است و (حرمات) [صفحه ۵۰۲] اعتبار مقدسه می‌باشد، و معنای اینکه: (آنها در این گهرو دارها باشند) این جمله، کنایه از جنگهای بزرگ و حوادث فراوان است. [۵۲۷]. توضیح: همانگونه که مرحوم کاظمی علیه‌الرحمه، درباره‌ی ریخته شدن خون حرام توضیح داده است مقصود از ریختن خون حرام (نفس زکیه) می‌باشد، چه آنکه شهادت آن سید بزرگوار چنانکه سابقاً هم در این باره سخن گفته‌ایم و مفصلاً توضیح داده‌ایم، از علائم حتمی ظهور موفورالسرور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد، و قیام‌کننده‌ی در خراسان سیدی حسینی است که بعداً در دنباله‌ی بحث، به تفصیل درباره‌ی او سخن خواهیم گفت: و اما قیام سید دیگری که از اهل گیلان باشد ظاهراً او همان سیدحسینی است که مردم پس از چندی، بعد از زمان انقلاب، با وی دست بیعت می‌دهند، و با او همفکر و همگام و همصدا می‌گردند و او نیز سیدی هاشمی و حسینی است که مطابق بسیاری از روایات، در دست راست و یا کتف راست او علامت و نشانه‌ای است که فرمانده سپاه او هم مردی ناشناخته و مجهول‌القدر بنام «شعیب بن صالح» است. اما مقصود از: (آبر) و (دیلیم) به حسب ظاهر، -والله اعلم-، همه‌ی مردم

ایران است و اما اینکه در برخی از کتابها در حدیث مورد بحث، کرمان، بجای (کوفان) نوشته شده است ظاهراً اشتباه است و (کرمان) نیست بلکه همانگونه که مرحوم علامه‌ی مجلسی (ره) حدیث را نقل کرده است (کوفان) است. زیرا: آنچه با جزیره‌ی بنی‌کاوان تناسب دارد لفظ (کوفه) می‌باشد چه آنکه مطابق اخبار وارده، ایرانیان بر اثر جنگ تحمیلی برای قطع حملات دشمن به داخل ایران، با زور و فشار و جنگ و مبارزه وارد خاک عراق می‌شوند و در نتیجه، برای سرکوبی سپاه سفیانی به هنگام ظهور بسوی کوفه می‌روند. و اما اینکه، در برخی از نسخه‌ها در مورد قیام خراسانی و تسلط او بر سرزمین کوفه نوشته‌اند (و غلب علی ارض کوفان و الملتان) و (ملتان) را به ضم میم خوانده‌اند، ظاهراً درست نیست زیرا: این کلمه، قاعدتاً همانگونه که مرحوم کاظمی در [صفحه ۵۰۳] «بشارة الاسلام» به آن اشاره نموده باید (ملتان) یعنی: دو ملت، که مقصود از آن، ملت عراق، و ملت ایران باشد. چه آنکه به حسب ظاهر - والعلم عندالله - آنچه با تصرف جزیره‌ی بنی‌کاوان مناسبت دارد مسلط شدن بر عراق، و زیر نفوذ درآمدن مردم عراق است. و از اینرو اگر (ملتان) که به معنی دو ملت عراق و ایران است خوانده شود، معنای حدیث مقرون به صحت بیشتری است.

جزیره بنی‌کاوان

اما در مورد جزیره‌ی (بنی‌کاوان) و موقعیت جغرافیایی آن، بنابر آنچه «یاقوت حموی» در کتاب «معجم البلدان» پیرامون این جزیره نوشته است چنین است: «جزیره کاوان» به این جزیره، جزیره‌ی بنی‌کاوان نیز گفته می‌شود و این جزیره، همان جزیره‌ی «لافث» است که جزء دریای فارس، و در بین «عمان» و «بحرین» واقع شده است، این جزیره، در زمان عمر بن الخطاب، هنگامی که سپاهیان اسلام برای جنگ با فارس می‌رفتند، بدست عثمان بن ابی‌العاص ثقفی گشوده شد و به خاطر جزایر دریا، آباد و دارای سکنه بود، و دهکده‌ها و مزارع فراوانی داشت، ولی امروز (یعنی: در زمان یاقوت حموی) این جزیره خراب، و خالی از سکنه می‌باشد. [۵۲۸].

معنای قوچ در حدیث

و اما کلمه‌ی (کبش) که در متن حدیث آمده است و معنای آن در زبان فارسی «قوچ بزرگ» می‌باشد کنایه از عالمی بزرگوار و مجتهدی مسلم است که سمت راهنمایی و رهبری و فرمانروایی مردم را بعهده دارد چه آنکه «قوچ» در میان گوسفندان دلیل راه، و مرشد و راهنما، و هدایت‌کننده‌ی آنها بسوی مسیر و مقصد است و در موقع احساس خطر با اشارت مخصوص بخود، گوسفندان را از خطری که متوجه آنها می‌شود آگاه می‌سازد. و در خطبه امام زین‌العابدین علیه‌السلام در شام نیز، از جمله‌ی صفاتی که برای مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام آورده است فرموده است «لیث الحجاز و کبش العراق» [۵۲۹] و تردیدی [صفحه ۵۰۴] نیست که تشبیه به (کبش) در اینجا یعنی در خطبه‌ی حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام آنهم در وصف امام از زبان امام، کنایه از مرشد و راهنما و دلیل قوم است. و گرنه معنای دیگری برای کلمه‌ی (کبش) یعنی: قوچ، متصور نیست. در کتاب «لسان‌العرب» نیز درباره‌ی معنای کلمه‌ی (کبش) می‌نویسد: «کبش القوم، رئیسهم و سیدهم. یعنی: کلمه‌ی (کبش) اگر در واقع بر انسان اطلاق شود به معنای رئیس و آقای هر گروه است و باز می‌گوید: (کبش) یعنی: قوچ، در میان هر ملت حامی آن ملت است.

معنای خروف چیست؟

و اما (خروف) آنچه درباره‌ی معنی آن در کتب لغت آمده است این است که: این کلمه به معنی (بره نر) می‌باشد و (خروف) به آن بره نری گفته می‌شود که بتازگی علفخوار شده و مغرور است، و پیوسته به این طرف و آن طرف می‌پرد، و خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد و نصیحت پذیر نیست و در حقیقت جاهل است. در کتاب «لسان‌العرب» در این زمینه در ماده‌ی «خرف» چنین می‌نویسد: در

حدیث حضرت مسیح علیه‌السلام آمده است که بیاران خود فرمود: «انما أبعثکم کالکباش تلتقطون خرفا بنی اسرائیل» یعنی: شما را همچون قوچهای بزرگ ارسال می‌دارم تا اشخاص مغرور و نادان بنی‌اسرائیل را آگاه کنید، سپس صاحب کتاب «لسان‌العرب» در توضیح این جمله چنین می‌نویسد: مقصود حضرت مسیح از: (کباش) یعنی: (قوچهای بزرگ) علماء بزرگ و مقصود از: (خرفان) یعنی: (بره‌های نر) جهال و نادانان بنی‌اسرائیل بوده است. بنابراین روی این بیان و توضیحاتی که درباره‌ی (کباش) و (خروف) آوردیم جای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که مقصود از: (قوچ) در حدیث مورد بحث شخصیت کم‌نظیری است که وی از علماء و مراجع بزرگ، و مقصود از (خروف) شخص جاهل نادان مغروری است که نصیحت پذیر نیست و با آن عالم بزرگ به ستیز برمی‌خیزد و در نهایت بر اثر زشتکاریها و جهالت و نادانی، نتیجه‌ی اعمال ناروا و کردار ناپسند خود را می‌بیند و کشته می‌شود. [صفحه ۵۰۵] و شاید هم بتوان گفت: همانگونه که مرحوم کاظمی علیه‌الرحمه عبارت عربی «قتل الکبش الخروف» را از نظر ادبی توضیح داده است، کلمه‌ی «کبش» مفعول، و کلمه‌ی «خروف» فاعل «قتل» باشد. و اگر این توضیح درست باشد معنای عبارت کاملاً برعکس می‌شود و چنین معنا می‌دهد که: «هر گاه بره، قوچ را به قتل رسانید» آنگاه زمین از وجود ستمگران پاک می‌شود. به هر حال اگر توضیح مزبور مقرون به صحت باشد، احتمالاً منظور از «خروف» سفیانی، و منظور از «قوچ» سیدهاشمی باشد، و او سیدی است قرشی، هاشمی، و حسنی که اندکی پیش از قتل نفس زکیه در مکه، و همزمان با روزگاری که سپاه سفیانی در عراق است، و همزمان با ورود سپاه خراسانی از طریق قصر شیرین و خانقین به عراق، در نزدیکی ظهور، به شهادت می‌رسد، چنانکه در ضمن حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «و قتل النفس الزکیة بظهر الکوفة فی سبعین من الصالحین» [۵۳۰]. مردی پاک و شایسته با هفتاد نفر از بندگان شایسته‌ی خدا در پشت کوفه کشته می‌شود. به طور خلاصه، درباره‌ی جمله‌ی: «قتل الکبش الخروف» احتمالات زیادی وجود دارد که ذکر همه‌ی آنها سخن به درازا خواهد کشید، و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و حدیث را به حال خود وا می‌گذاریم تا گذشت زمان آن را تفسیر کند. و اما منظور از «دو خون» که در حدیث مورد بحث آمده است، ظاهراً منظور از آن یکی خون حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و دیگری خون نخستین شهید آل‌محمد صلی الله علیه و آله یعنی محسن حضرت فاطمه علیها‌السلام است. زیرا بر اساس روایات فراوانی که در تفسیرهای عیاشی و قمی و برهان نقل شده نخستین دادگاهی که در دولت حقه تشکیل می‌شود برای بررسی خون بناحق ریخته شده‌ی حسین بن علی علیهم‌السلام و محسن حضرت زهرا علیها‌السلام است. [۵۳۱]. [صفحه ۵۰۶] معنای حدیث اول: اینکه برای اینک معنای دو حدیث یاد شده را، بروشنی در بابیم نخست جملات حدیث اول را در چند جمله خلاصه نموده و به توضیح و تفسیر آنها می‌پردازیم و سپس به معنای حدیث دوم اشاره می‌کنیم. چکیده‌ی حدیث اول: مجموع فرمایشات امیرمؤمنان علیه‌السلام در حدیث اول در این چند جمله خلاصه می‌شود: ۱- همینکه قیام کننده‌ای در سرزمین خراسان، یعنی: (ایران) قیام کرد، سفیانی از طرف عراق به او اعلام جنگ می‌دهد و لشکریان خود را برای مقابله‌ی با او به ایران می‌فرستد ولی بر او غلبه نمی‌یابد. ۲- مدتی پس از انقلاب سید دیگری با وجود خراسانی، بریاست می‌رسد و مردم ایران با وی بیعت می‌کنند و فرمانش را گردن می‌نهند. ۳- ساداتی که در ایران حکومت می‌کنند برای مقابله با سفیانی شهر (بصره) را خراب می‌نمایند. ۴- سرانجام در نزدیکیهای ظهور به هنگام ظاهر شدن سیدحسنی و شعیب بن صالح در جنگ پیروز می‌شوند و پرچم فتح و پیروزی را در سراسر عراق، و یا اماکن تحت تصرف خود در آن کشور به اهتزاز در می‌آورند. ۵- خراسانی، صاحب اصلی انقلاب، که از علماء بزرگ است، بر اثر ادامه دادن به جنگ باعث می‌شود که بهر صورت سفیانی اول، و یا آتش‌افروز اصلی جنگ کشته شود و یا فرار کند و یا در هر حال از غصه بمیرد.

انقلاب ایران و اعلان جنگ

درباره‌ی جنگ اول: آنچه از جمله‌ی اول استفاده می‌شود و بلکه صراحت دارد این است که: از جمله‌ی علائم ظهور، که پیش از

خروج سفیانی دوم در جهان واقع خواهد شد قیام‌کننده‌ای در سرزمین خراسان، یعنی: در ایران، انقلاب خواهد کرد. و این قیام‌کننده که در سرزمین ایران دست به انقلاب می‌زند «سیدی» «هاشمی» [صفحه ۵۰۷] و «حسینی» است که این سید بزرگوار، مانند سادات دیگری که موطن اصلی اجداد بزرگوارشان «مدینه طیبه» و یا «بحرین» و «عراق» بوده، و بر اثر ظلم و ستم امویان و عباسیان که در تاریخ حکومت سیاه آنان نسبت به دودمان خاندان علوی انجام شده و از شهر و دیار اصلی خود آواره گشته و به دیگر شهرها و اماکن دور دست پناه برده‌اند، آباء و اجداد بزرگوار وی نیز در اطراف و اکناف عالم پراکنده شده و بسوی «چین و ملتان» رفته و از آنجا به کشور اسلامی ایران مهاجرت کرده‌اند. و این شخصیت بزرگوار، گرچه «ایرانی» و از اهل ایران و خود او و برخی از پدران و اجداد بزرگوار وی نیز در این آب و خاک رشد و نمو یافته‌اند اما نخستین جایی که نیاکان وی پس از جلای وطن از مدینه، و یا بحرین و عراق، از آنجا به ایران مهاجرت کرده‌اند، از سوی (چین و ملتان) [۵۳۲] بوده است. و این مطلب یکی از اسرار علوم اهل بیت علیهم‌السلام است که از زبان گهربار مولای متقیان علیه‌السلام بازگو شده و علی علیه‌السلام با آمدن چنین شخصیت والائی از فرزندان خود و حسین علیهم‌السلام در ایران، از سرزمینهای دور دست که هیچکس از حقیقت مطلب با اطلاع نبوده خبر داده است. و البته این یک حقیقت است و جای هیچگونه تردیدی نیست که هیچکدام از ساداتی که هم اکنون در ایران زندگی می‌کنند، اصالتاً از اهل ایران نبوده‌اند، زیرا بطوریکه می‌دانیم تمامی سادات هاشمی، پدران و نیاکان آنها از مدینه طیبه و یا بحرین، بجای دیگر رفته‌اند. در هر حال آنچه درباره این شخصیت بزرگوار در جمله‌ی اول حدیث اول آمده است همان چیزی است که اگر خواننده‌ی عزیز به خاطر داشته باشد ما آن را تحت عنوان نظریات دانشمندانه، پیرامون (سیدی) که با پرچمهای سیاه از خراسان خروج خواهد نمود) آوردیم. بطور خلاصه مقصود این است که: مطابق فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به فرزندش [صفحه ۵۰۸] امام حسین علیه‌السلام فرموده است «سیدی حسینی» در سرزمین خراسان و کشور ایران قیام می‌کند، و چون این سید بزرگوار در ایران انقلاب نمود، و به پیروزی رسید و زمام امور کشور اسلامی ایران را بدست گرفت دشمنان قرآن، و مخالفان اسلام، و مشرکان اعراب، و همه‌ی کینه‌توزان بی‌شخصیت به وی حسد می‌ورزند و از روی بغض و عداوت و کینه‌ای که نسبت به سادات اهل بیت علیهم‌السلام دارند، حکام خود کامه‌ی بغداد را وادار می‌کنند تا با جنگ و نزاع و ویرانگری از نهضت و انقلاب او جلوگیری کنند. و لذا ناگهان سفیانی برای در هم کوبیدن نهضت لشکریان خود را بسوی ایران می‌فرستد و آنها به شهرهای ایران حمله می‌کنند و چون لشکریان سفیانی برای گرفتن ایران به کشور حمله کردند و بین لشکریان سفیانی و سپاهیان آن سید انقلابی جنگ و خونریزی بسیاری روی داد، امام علیه‌السلام می‌فرماید لشکریان سفیانی بر سیدحسینی انقلابگر غلبه نمی‌یابند یعنی لشکریان سفیانی که ظاهراً مقصود همان سفیانی اول است، نمی‌توانند بر سپاه از جان گذشته سیدحسینی پیروز شوند بلکه ارتش کفرپیشه عراق شکست می‌خورد و تعداد زیادی از آنها رهسپار جهنم می‌شوند.

قیام سیدی دیگر

درباره‌ی جمله‌ی دوم تا آخر جمله‌های بعد که امام علیه‌السلام فرموده است (سپس قیام‌کننده‌ی دیگری از ما خانواده از اهل گیلان قیام می‌کند) می‌توان گفت: آنچه از این جمله فهمیده می‌شود این است که: بعد از جریان انقلاب اندکی پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام سید دیگری از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام به ریاست می‌رسد و زمام امور مردم ایران را به دست می‌گیرد، و شاید بتوان گفت که این سید همان سیدحسینی معروف و یا جناب سیدخراسانی است که در نفس روایت مزبور به قیام او اشاره شده و شاید هم سید دیگری غیر از او باشد، و بعد از او سیدگیلانی - که همان حسینی باشد - ظاهر شود. به هر حال آنچه از جمله‌ی دوم حدیث استفاده می‌شود این است که: چون جنگ مدتی به درازا کشید، سید دیگری که در واقع از اهل گیلان و یا از توابع این استان است به ریاست می‌رسد، و مردم ایران با او بیعت می‌نمایند و او را رئیس و فرمانروای [صفحه ۵۰۹] خود قرار می‌دهند، و او

نیز سیدی حسینی است. [۵۳۳]. چه آنکه حضرت می‌فرماید: (ثم یقوم مناقم بجیلان) و از این عبارت بخوبی معلوم می‌شود که سید اول هم «حسینی است، و چون روی سخن حضرت با «حسین» علیه‌السلام است چنین فهمیده می‌شود که بهر حال هر دو سید «حسینی» هستند. و آنگاه که دومین سید، بر مسند قدرت قرار گرفت و مردم ایران دست بیعت بوی دادند و او را رئیس و فرمانروای خود گردانیدند، این سید، (که ظاهراً همان سیدی است که در دست راست، و یا کتف راست او علامت و نشانه‌ای وجود دارد) با شخص دیگری که او نیز ظاهراً سیدی هاشمی باشد، دست بدست هم می‌دهند و متحد می‌گردند و در هنگام ظهور در برابر سفیانی معروف قیام می‌کنند و تمام مردم ایران نیز با آنها همصدا می‌شوند و پرچمها برای یاری دادن آنها برافراشته می‌شود و از جمله کارهایی که برای مقابله‌ی با سفیانی انجام می‌دهند این است که: شهر بصره را خراب می‌کنند.

دو مطلب مهم

در آخر عبارت حدیث اول که در متن عربی حدیث درباره‌ی قیام‌کننده‌ای که در سرزمین خراسان قیام می‌کند آوردیم، دو جمله وجود دارد که حائز اهمیت و توضیح آن لازم است. و آن دو جمله این است که امام علیه‌السلام فرموده است (و یموت الثائر، و یقوم الآخر. یعنی: انقلابگر می‌میرد و دیگری قیام می‌کند). آنچه از این دو جمله فهمیده می‌شود، به حسب ظاهر (والله اعلم) معنایش این است که: بعد از گذشت مدت زمانی پس از جنگ عراق علیه ایران، سیدحسینی انقلابگر که صاحب اصلی انقلاب است می‌میرد، و پس از او شخص دیگری زمام امور مردم ایران را به دست می‌گیرد. دلیل این مطلب آن است که: در دنباله‌ی حدیث آمده است: «پس وقتی که پادشاه درستکار (یعنی: زمامدار واقع‌بین) رحلت نمود و «نایب» راه خود را در پیش گرفت، دجال ظاهر می‌شود و در گمراه کردن مردم مبالغه می‌نماید. بنابراین، ممکن است نهضت «سیدحسینی» و خروج فرمانده سپاه او «شعیب بن [صفحه ۵۱۰] صالح» پس از پایان زمامداری «نایب» واقع شود. چه آنکه در ابتداء حدیث مزبور آمده است: «ثم یقوم مناقم بجیلان، یعینه المشرقی فی دفع شیعه عثمان» یعنی: سپس قیام‌کننده‌ی دیگری از ما خانواده قیام می‌کند و آن مشرقی [شعیب بن صالح]، او را در دفع پیروان سفیانی یاری می‌دهد. و از صدر و ذیل حدیث چنین استفاده می‌شود که وی سیدی قرشی، هاشمی، حسینی، و بالاخره سیدی علوی‌النسب خواهد بود. [۵۳۴].

نکاتی از روایت دوم

در روایت دومی که از کتاب «غیبت نعمانی» نقل نمودیم و مطالب آخر آن تا اندازه‌ای روشنتر از روایت اول می‌باشد، نکاتی وجود دارد که برای مزید اطلاع نخست متن عربی قسمت آخر آن را می‌آوریم و سپس یکایک آنها را حسب فهم قاصر خود توضیح می‌دهیم. در جملات آخر حدیث دوم پس از کشته شدن (خروف) یعنی: بره نر، چنین آمده است: (هناک یقوم الآخر، و یثور الثائر، و یهلک الکافر) یعنی: آن وقت است که دیگری بیا می‌خیزد، و انقلابگر دست به انقلاب می‌زند و کافر به هلاکت می‌رسد. در این قسمت از حدیث چنانکه ملاحظه می‌کنید از سه نفر سخن رفته است و از آن چند مطلب استفاده می‌شود که گرچه تشخیص آن بسیار مشکل است ولی با غور و دقت در هر دو حدیث مطالبی به دست می‌آید که تا اندازه‌ای برخی از جریانات را روشن می‌کند. آنچه از جمله‌ی اول فهمیده می‌شود این است که: می‌توان از مجموع جریانات چنین نتیجه‌گیری کرد که مقصود از قیام شخص دیگر سفیانی دوم باشد. و اما جمله‌ی دوم که امام علیه‌السلام فرموده است: «و یثور الثائر انقلابگر انقلاب می‌کند - یا [صفحه ۵۱۱] فتنه‌انگیز، فتنه‌انگیزی می‌نماید و یا خون‌خواه برای خوانخواهی و انتقام برمی‌خیزد» ممکن است اشاره به نهضتها و خیزشها و انقلابها و تشنجات قبل از ظهور باشد. و اما جمله‌ی سوم که حضرت فرموده است «و کافر به هلاکت می‌رسد» به حسب ظاهر - والله اعلم - ممکن است مقصود از این شخص کافر سفیانی اول یعنی: همان افلق باشد که بر اثر شکست دستیارانش در جنگ

و ناکام ماندن مأموریتش به هلاکت برسد و از غصه بمیرد. این چیزی است که نویسنده‌ی این سطور با فهم قاصر خود از دو روایت مزبور درک می‌کند و البته خداوند به حقیقت امر داناتر است.

تذکر

در اینجا تذکر این نکته ضروری است که: گرچه قسمتهای اول دو حدیثی که از دو کتاب معتبر «الزام‌الناصب» و «غیبت‌النعمانی» نقل نمودیم تا اندازه‌ای واضح و روشن است و نیاز چندانی به توضیح و تفسیر ندارد و هر خواننده بدون فکر و تأمل معنای آن را بخوبی درک می‌کند، ولی قسمتهای آخر دو حدیث مزبور، بخصوص این جمله که امام علیه‌السلام فرموده است: «اذا جهزت الألوف، و صفت الصفوف، و قتل الکیش الخروف، هناك يقوم الآخر، و یثور الثائر، و یهلك الکافر...» یعنی: «هنگامی که صفها به هم فشرده شد، و هزاران جنگجو بسوی جنگ اعزام شدند، و قوچ بره را کشت، و دیگری برای خونخواهی قیام کرد و انتقامش را گرفت، و کافر به هلاکت رسید»، غیر معلوم‌المراد، و توجیه و تفسیر روشنی از آن در دست نیست. و هر چند که شخصیت گرانمایه‌ای چون مرحوم علامه‌ی مجلسی - اعلی الله مقامه - پس از نقل حدیث از کتاب «غیبت‌نعمانی» در این باره توضیحاتی داده‌اند، و ما نیز با مراجعه به منابع مورد اعتماد، و دقت در سایر احادیث، و اتکاء به قرائنی که در خود حدیث است بعضی از مطالب دو حدیث یاد شده را به اندازه‌ی فهم قاصر خویش توضیح دادیم، اما با این همه: توضیحات مزبور نمی‌تواند روشنگر همه‌ی واقعیات در دو حدیث مذکور باشد. [صفحه ۵۱۲] زیرا: اکثر دانشمندان اسلامی که دو حدیث یاد شده را در کتابهای خود آورده‌اند به جهت روشن نبودن برخی از حوادث که امیرمؤمنان علیه‌السلام آنها را در رابطه با علائم ظهور، و نهضت خراسانی و هجوم لشکریان سفیانی به سرزمین ایران اسلامی پیشگویی فرموده‌اند، از توضیح و تحلیل همه‌ی مطالبی که در دو حدیث مزبور آمده است خودداری نموده، و تنها به نقل اصل حدیث اکتفا کرده‌اند. علی‌هذا، نگارنده نیز خود را ناگزیر می‌بیند از این که این نکته را یادآور شده، و تأکید نماید که: آنچه را که وی در توضیح بعضی از جملات دو حدیث مذکور آورده است، یک نظریه و استنباط شخصی است که تنها جنبه‌ی احتمال دارد، و ممکن است این احتمال مطابق با واقع باشد، و ممکن است برخلاف تصور نگارنده عاری از حقیقت باشد و این نکته‌ای است که لازم است خوانندگان گرامی بدان توجه داشته باشند.

دو روایت دیگر

۱- صاحب کتاب «مجمع‌النورین» درباره‌ی برخی از حوادث قبل از ظهور، در حدیثی از عبدالله بشار برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام روایت کرده است که وی گفت: حضرت حسین بن علی علیه‌السلام در ضمن یک حدیث طولانی چنین فرمود: «اختلاف الصنفین من العجم فی لفظ کلمه، و یسفک فیهم دماء کثیره، و یقتل منهم الوف الوف الوف و خروج الشروسی من بلاد الأرمینیة الی آذربایجان یسمى بالتبریز، یرید وراء الری، الجبل الأحمر المتلاحم بالجبل الأسود، لزیق جبال الطالقان فتکون بین الشروسی و بین المروزی وقعة صیلمانیه، یشیب منه الصغیر و یهرم منه الکبیر فتوقعوا خروجه الی الزوراء، و هی البغداد هی أرض میشومه، هی أرض ملعونه و یبعث جیشه الی الزوراء مائة و ثلاثون الف الی الزوراء، و یقتل علی جسرهما الی مدة ثلاثة أيام سبعون الف نفس، و یفتض اثنی عشر ألف بکر، و تری ماء الدجلة محمرا من الدم و من نتن الأجساد» [۵۳۵]. دو دسته از مردم «عجم» درباره‌ی لفظ کلمه‌ای (که ظاهراً کلمه‌ی عدل باشد) دچار [صفحه ۵۱۳] اختلاف می‌گردند و در میان آنان خونریزی بسیار می‌شود و هزاران هزار نفر کشته می‌شوند. [۵۳۶]. آنگاه فرمود: و شروسی از بلاد (ارمنیه) به سمت آذربایجان که آن را (تبریز) می‌نامند به قصد کوه سرخ پشت شهر «ری» که متصل به کوه سیاه، و چسبیده به کوهستان «طالقان» است قیام می‌کند و میان «شروسی» و مروزی [۵۳۷] جنگ بسیار سختی روی می‌دهد که کودکان را پیر و بزرگسالان را فرسوده می‌کند. سپس فرمود: پس در آن موقع منتظر خروج او،

(یعنی: آمدن سفیانی) باشید که به سوی «زوراء» خروج خواهد نمود، و «زوراء» (بغداد) است و آن سرزمین شوم، و زمینی لعن شده می‌باشد، لشکری را که متشکل از صد و سی هزار نفر است برای تسخیر (بغداد) می‌فرستد و تا سه روز بر روی جسر بغداد، (یعنی: پل نهر دجله) می‌جنگند و هفتاد هزار نفر از طرفین بر روی جسر کشته می‌شوند بطوری که آب دجله، از خون رنگین و از اجساد متعفن می‌گردد، و دوازده هزار دختر را (از اهالی بغداد) بی‌عفت می‌نمایند. ۲- در حدیث مشابه دیگری که در داستان تشریف علی بن مهزیار به حضور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام نقل شده و حضرت در پاسخ این سؤال علی بن مهزیار که ظهور حضرتش کی و چه وقت خواهد بود، علاماتی را برای هنگام قیام خود ذکر فرموده، و مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی‌الله مقامه مشروح این تشریف را در کتاب پراج «بحار الانوار» بازگو نموده: چنین آمده است: علی بن مهزیار گفت: وقتی به حضور امام علیه‌السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمود: [صفحه ۵۱۴] «یا بن مهزیار کیف خلقت اخوانک بالعراق؟ قلت: فی ضنک عیش و هناء، قد تواترت علیهم سیوف بنی الشیصبان، فقال: قاتلهم الله انی یؤفکون. کأنی بالقوم و قد قتلوا فی دیارهم و أخذهم أمر ربهم لیلاً أو نهاراً. فقلت متی یکون ذلک یا بن رسول الله؟ فقال: اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبه بأقوام لا خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء، و ظهرت الحمره فی السماء ثلاثاً فیها اعمده كأعمده اللجین تتلالا- نورا. و یخرج الشروسی من أرمینیه و آذربایجان، یرید وراء الری الجبل الأسود، المتلاحم بالجبل الأحمر، لزیق جبال طالقان، فتکون بینہ و بین المروزی و قعہ صیلمانیه، یشیب فیها الصغیر و یهرم منها الکبیر و یظهر القتیل بینهما. فعندها توقعوا خروجہ الی الزوراء، فلا- یلبث بها حتی یوافی ماہان ثم یوافی واسط العراق فیقیم بها سنه أو دونها ثم یرجع الی کوفان، فتکون بینهم و قعہ من النجف الی الحیره الی الغری و قعہ شدیده تذهل منها العقول فعندها یکون بوار الفئین و علی الله حصاد الباقین، ثم تلا «بسم الله الرحمن الرحیم أتیها أمرنا لیلاً أو نهاراً فجعلناها حصیداً كأن لم تغن بالأمس» [۵۳۸] فقلت: سیدی یا بن رسول الله ما الأمر؟ قال: نحن أمر الله عزوجل و جنوده، قلت: سیدی یا بن رسول الله: حان الوقت؟ قال: و اقتربت الساعه و انشق القمر» [۵۳۹]. ای پسر مهزیار! برادران دینی خود را در عراق به چه حالی گذاشتی؟ عرض کردم: آنها را در حال بدبختی و گرفتاری و سختی و مضیقہ زندگی در حالی که شمشیرهای فرزندان «بنی شیصبان» (یعنی: بنی عباس) مرتب بر سرشان فرود می‌آمد گذاشتم. فرمود: خدا آنها را بکشد «قاتلهم الله انی یؤفکون» [۵۴۰] گویا من هم اکنون آنها را به چشم خود می‌بینم که در خانه‌های خود کشته شده و به غضب الهی دچار گشته و امر خداوند در شب و یا روز آنها را فرا گرفته است. عرض کردم: یا بن رسول الله! این معنا کی و چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هنگامی [صفحه ۵۱۵] که مردمی بدسیرت که از دین و ایمان بهره‌ای ندارند و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها بیزارند راه خانه خدا را بر شما ببندند و از زیارت بیت الله جلوگیری کنند، و سرخی در آسمان پدید آید، و عمودهایی از نور که در میان آن خطهای سفیدی مانند نقره سفید و درخشانده باشد و تا سه شب پیدا شود. و شروسی، از ارمنستان و آذربایجان، به قصد کوه سیاه پشت شهر ری که متصل به کوه سرخ و چسبیده به کوههای طالقان است خروج کند، و میان شروسی و مروزی، جنگ بسیار سختی واقع شود که کودکان را پیر و اشخاص بزرگ را فرسوده کند و از دو طرف جمعی کشته شوند و کشته‌ها در میان آن دو زیاد شود. سپس فرمود: در آن موقع منتظر او باشید که به طرف «زوراء» (یعنی: بسوی بغداد) خروج نماید، و در آنجا درنگ ننموده به (ماهان) [۵۴۱] می‌رود، سپس رهسپار «واسط» [۵۴۲] عراق می‌گردد و یک سال یا کمتر در آنجا می‌ماند و آنگاه بسوی کوفه می‌رود. و میان آنها جنگ بسیار سخت و شدیدی از نجف تا حیره، [۵۴۳] و از آنجا تا (غری) [۵۴۴] واقع می‌شود که عقلها را مبهوت و حیران می‌کند، و آنگاه هر دو طرف، به هلاکت می‌رسند و خداوند باقی مانده‌ی آنها را نیز درو خواهد کرد. سپس حضرت این آیه‌ی شریفه را قرائت فرمود: (بسم الله الرحمن الرحیم اتاها امرنا لیلاً او نهاراً فجعلناها حصیداً کان لم تغن بالأمس) [۵۴۵] یعنی: امر ما در شب و یا روز به آن دهکده رسید، و سپس طوری آن را از میان بردیم که گوئی دیروز نبوده است، علی بن مهزیار: می‌گوید: عرض کردم: سرور من مقصود از: (امر خدا) در این آیه چیست؟ فرمود: امر خدای عزوجل و لشکر او ما هستیم. [صفحه ۵۱۶] عرض کردم: یا بن رسول الله آیا وقت آمدن شما (در آن وقت) نزدیک است؟ فرمود: اقتربت

الساعة و انشق القمر [۵۴۶] یعنی: قیامت نزدیک شد و ماه شکافت. (یعنی: در آن وقت هنگام ظهور نزدیک شده است). به حسب ظاهر آنچه از کلمه‌ی (شروسی) فهمیده می‌شود این است که: این کلمه (یعنی: شروسی) از ماده‌ی (شرس) و به معنای شرارت و شر در شر است و اشاره به پیدایش شخصی شرور و ظالم و جنایتکار و ریاست طلب است که گویا از طرف ارمنیه و یا (ارومیه) به سمت آذربایجان و تبریز به قصد گرفتن ایران و عراق حرکت می‌کند و از آن سمت، کم کم جنگ را شروع می‌کند، ولی در این کار موفق نمی‌شود.

توضیح درباره دو حدیث پیشین

در مورد دو حدیثی که پیش از این درباره‌ی خروج «شروسی» و رویارویی او با «مروزی» و نبردهای سهمگین آن دو تن در سرزمین ایران و عراق آوردیم، گرچه عبارات و مطالب آن تا اندازه‌ای ابهام دارد ولی این ابهام با روایت دیگری که از «کعب‌الاحبار» درباره‌ی پرچمهای سیاه و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنیه و آذربایجان رسیده است برطرف می‌گردد زیرا، در آن روایت که از کعب‌الاحبار، در مورد حضرت قائم علیه‌السلام و علامات ظهور آن حضرت نقل شده چنین آمده است که وی گفت: «حضرت قائم علیه‌السلام از نسل علی علیه‌السلام است و برای او غیبتی است مانند غیبت یوسف، و بازگشتی است مانند بازگشت (عیسی بن مریم علیه‌السلام) و پس از آنکه مدتی غایب شده باشد، ظاهر می‌شود، در وقتی که ستاره‌ی سرخ (و در نسخه‌ی دیگری، ستاره‌ی دیگری) طلوع کرده و «زوراء» که (شهر «ری») [۵۴۷] است ویران شده و (مزوره) که بغداد است فرو رفته و خسف گردیده باشد، و سفیانی خروج نموده (و میان فرزندان عباس و جوانان ارمنیه و آذربایجان جنگ در گرفته باشد). و آن جنگی است که هزاران هزار کشته دارد و هر کس دست بر قبضه‌ی شمشیر جواهر نشان دارد (و پرچمهای سیاه در آن جنگ در اهتزاز [صفحه ۵۱۷] است) و آن جنگی است که با مرگ سرخ و طاعون خطرناک آمیخته است. [۵۴۸]. بر این اساس با توضیحی که یادآور شدیم و هم چنین با توجه به اینکه حضرت ولی عصر «روحی و ارواح العالمین له الفداء» خروج شروسی و جنگ او را با (مروزی) از علائم قریبه‌ی ظهور موفورالسرو خود دانسته‌اند، نتیجه‌ای که از این دو روایت، و همچنین دو روایت قبلی بدست می‌آید این است که: به حسب ظاهر - والله اعلم - مراد از: «مروزی» همان سیدهاشمی خراسانی و مقصود از «شروسی» شخص جنایتکاری است که در آفریدن شر و فتنه نظیر ندارد و برای اینکه نهضت سیدخراسانی را به شکست بکشاند و از اهداف عالی‌ی او که زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است، جلوگیری نماید، برای تسخیر ایران به این کشور حمله می‌کند.

نتیجه بحث

از مجموع روایاتی که تا بدین جا درباره‌ی قیام خراسانی آوردیم نتایج بسیار جالبی بدست می‌آید که به آنها اشاره می‌کنیم. ۱- پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - ابرمردی از بازماندگان دودمان اهل بیت علیهم‌السلام از مشرق زمین در صحنه‌ی سیاسی ایران ظاهر می‌شود که مردم ایران را بسوی یک انقلاب عظیم و گسترده و جهانگیر رهبری می‌نماید و این در وقتی است که رژیم حاکم بر ایران بخواهد سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و برنامه‌های جامع و جاوید دین مبین اسلام را در این سرزمین تغییر دهد. ۲- این رهبر عظیم و انقلابی شخصیت گرانقدری است که برابر اخبار وارده از نسل حسین بن علی علیهما‌السلام و از اهل بیت خود حضرت مهدی علیه‌السلام است و نامش نام یکی از پیغمبران بزرگ الهی است. ۳- چنانکه در اخبار آمده است، اجداد بزرگوار وی مانند سایر ساداتی که بر اثر ظلم و ستم امویان و عباسیان در سراسر جهان پراکنده شده و دچار تبعید و در بدری و آوارگی گردیده‌اند، در دوران فتوحات اسلام به ایران مهاجرت نموده و مدت‌ها در سرزمین [صفحه ۵۱۸] پهناور خراسان آن روز سکونت داشته و گویا به لحاظ تبلیغ اسلام و یا علت دیگری که بر ما پوشیده است به طرف سرزمین «هندوستان» و

یا (هند و چین) رفته و بار دیگر از آنجا به وطن مألوف خود (کشور ایران) مهاجرت کرده‌اند. ۴- در هنگام قیام، مردم مؤمن و متدین و انقلابی ایران که «شیعه» هستند، و صاحب پرچمهای سیاهند و این پرچمهای سیاه شعار رسمی و نشانه‌ی استقلال و رمز پیوند ناگسستنی آنها با خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است، آن شخصیت شایسته را که از دودمان خاندان رسالت است در کار قیام و انقلاب یاری می‌دهند و به لیاقت و حقانیت و شایستگی رهبر خود ایمان کامل دارند. ۵- حدود جغرافیایی منطقه‌ی قیام این ابرمرد آزاده تاریخ در جهان، سرزمین شرق، و از شرق سرزمین خراسان، و از سرزمین خراسان منطقه‌ی «بلاد جبل» است که این منطقه از نقطه نظر جغرافیایی و منطقه اقلیمی قدیم در دوران رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام چنانکه در کتب تاریخ و جغرافی قدیم آمده است، عبارت از: قم، قزوین، ری، همدان، کاشان و اصفهان بوده است. ۶- با پیروزی این انقلاب برای نخستین بار بعد از چهارده قرن پایگاهی در جهان بوجود می‌آید که به صورتی گسترده و جهانی از اسلام اصیل و انقلابی دفاع می‌کند، و مذهب حقه جعفری آن چنان قوت می‌گیرد و اسم و آوازه پیدا می‌کند تا بدانجا که نام شیعه بر سر زبانها می‌افتد و به گوش کلیه‌ی مردم محروم و مستضعف جهان می‌رسد بگونه‌ای که کسی در روی کره‌ی زمین باقی نمی‌ماند که متوجه نشود کدام مکتب «حق» و چه راهی باطل است. ۷- پس از پیروزی انقلاب ابرقدرتها و استکبار جهانی شرق و غرب جدا احساس خطر می‌کنند تا بدانجا که برای خاموش کردن شعله‌ی انقلاب با اینکه هنوز در نخستین گامهای پیروزی است دست بدامان نوکران و متحدانشان در منطقه می‌شوند و به کمک همدیگر حکام تیره روز بغداد و سردمداران حزب بعث اقلی عراق را به جنگ با انقلاب و امیدارند، ولی با لطف و یاری خدا سرشان به سنگ می‌خورد و در نتیجه همگی سرافکنده و شرمسار می‌گردند. ۸- این اسطوره‌ی مقاومت از نخستین روز انقلاب تا استقلال کامل کشور از سلطه‌ی [صفحه ۵۱۹] اجانب با مخالفین خود چه در داخل و چه در خارج پیوسته در حال جنگ و نبرد است تا زمانی که پایه‌های حکومت اسلامی او محکم و استوار گردد. ۹- این انقلاب به طور طبیعی زمینه‌ساز انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام و حکومت جهانی اسلام است. چه آنکه طبق روایات وارده انقلاب همچنان ادامه دارد، و پیروزی قطعی و نهائی با تداوم انقلاب و رهبری سیدخراسانی و یا سیدحسینی و همکاری شعیب بن صالح در نزدیکیهای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام اتفاق خواهد افتاد بگونه‌ای که ایرانیان بیعت خود را از کوفه برای حضرت خواهند فرستاد و برابر بعضی از اخبار در فتح دمشق و بیت‌المقدس نیز به کمک حضرت خواهند شتافت. آری: اینها که گفته شد یک نظریه، و استنباط شخصی نیست بلکه نتایج مجموعه‌ای از اخبار اهل بیت علیهم‌السلام است که درباره‌ی قیام خراسانی که سیدی هاشمی است روایت شده است و شما خواننده‌ی گرامی می‌توانید همه‌ی اینها را در بخشهای مختلف این کتاب از اول تا به آخر، و به خصوص در همین بخش چهارم بخوانید. و آن شخصیت بزرگ انقلابی را به وسیله‌ی روایات اهل بیت علیهم‌السلام بطور طبیعی بشناسید. [صفحه ۵۲۳]

عوامل پیروزی

عوامل پیروزی ایرانیان بر سپاه سفیانی

اشاره

آنچه تا اینجا در بخشهای چهارگانه‌ی گذشته آوردیم درباره‌ی ماهیت قیام، و شناسائی «سیدحسینی» و «هاشمی خراسانی» بود. و اینک لازم است در این بخش، عوامل پیروزی ایرانیان را بر لشکریان متجاوز عراق و سفیانی از دیدگاه روایات مورد بررسی قرار دهیم، و البته باید توجه داشته باشیم که عوامل پیروزی فراوان است و ما در اینجا تنها به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. ۱- شایستگی رهبر ۲- لیاقت فرمانده ۳- نیروهای مردمی

شایستگی رهبر

نخستین عامل پیروزی و موفقیت ایرانیان در نهضت و جنگ، شایستگی رهبر و نقش مدیریت او در طول دوران قیام و ایام جنگ است. زیرا: شکی نیست که تنها کسی که می‌تواند افکار عمومی ملت را روشن ساخته و مردم را با راهنمایی‌های دلسوزانه و بیانات منطقی خویش بسوی ترقی و تکامل سوق داده و آنان را به وظایف اسلامی و انسانی خود آشنا نموده و توده‌ی مردم را از خطاها و لغزشها و خطراتی که در پیش دارند نجات بخشد، وجود رهبری دانا و آگاه و بیدار و آشنا به مسائل روز است، و این چیزی است که بتصدیق روایات، «ایرانیان» در طول سالهای قبل از ظهور چه در دوران نهضت و قیام و چه در دوران جنگ و نبرد از این نعمت خدادادی برخوردارند، و [صفحه ۵۲۴] ما نیز در خلال بخشهای پیشین کتاب در این باره به مناسبت موضوع هر بحثی به مقدار لازم سخن گفته‌ایم و در اینجا دیگر تکرار نمی‌کنیم.

لیاقت فرمانده

اشاره

دومین عامل مهم پیروزی ایرانیان در جنگ، وجود فردی لایق و شجاع و با شخصیت در میان فرماندهان رده‌ی بالای ارتش و سپاه است که بخصوص در اخبار و روایات به وجود چنین انسان لایق و فرماندهی توانا و نیرومند بعنوان «شعیب بن صالح» اشاره شده و از شجاعتها و فداکاریها و از خودگذشتگیهای وی سخنها رفته است. ما در اینجا برای اینکه خوانندگان محترم به شخصیت فوق‌العاده‌ی چنین انسان مبارزی از دیدگاه روایات اسلامی پی برده و به موقعیت سیاسی نظامی، و طرحهای جنگی وی در صحنه‌های نبرد آگاهی بیشتری پیدا کنند، نخست به معرفی کوتاهی پیرامون شخصیت و عظمت این انسان انقلابی و نسب خانوادگی وی می‌پردازیم و سپس روایاتی را که از ناحیه‌ی پیشوایان دینی درباره‌ی او رسیده است نقل می‌کنیم تا معلوم شود که «شعیب بن صالح» کیست، و نقش او در دوره‌ی زمامداری سیدحسنی و یا زمان نهضت خراسانی چیست.

شعیب بن صالح

آنچه از مجموع روایاتی که درباره‌ی «شعیب بن صالح» رسیده است استفاده می‌شود این است که: به حسب ظاهر، شعیب بن صالح هر کس که باشد، نام رمزی فرمانده سپاه و سردار لشکر، و پرچمدار سیدحسنی، و یا سرکرده‌ی لشکریان توانمند «هاشمی خراسانی» در جنگ و لشکرکشی به عراق، و عامل بسیار مؤثری در بیرون راندن دشمن متجاوز از سرزمین ایران اسلامی و شکست لشکریان سفیانی است. و او چنانکه از بعضی از اخبار وارده درباره‌ی وی استفاده می‌شود، مردی شجاع و دلیر و متهور و جنگجو و با ایمان، و سیاستمداری کاردیده، و از شیعیان مخلص و فداکار، و علاوه بر همه‌ی اینها «سید» و «هاشمی» است. [صفحه ۵۲۵] و بسیار جالب و شگفت‌انگیز است که اگر بخواهیم، سیدحسنی و خراسانی را (که قبلاً درباره‌ی این دو شخصیت بزرگ بطور مفصل صحبت کرده‌ایم) دو فرد ممتاز، و دو شخصیت جداگانه بحساب بیاوریم، نام (شعیب بن صالح) در اخباری که درباره‌ی این دو تن وارد شده است در کنار نام هر دو نفر، یعنی: هم در کنار نام «سیدحسنی» و هم در کنار نام (خراسانی) به چشم می‌خورد. و این مطلب یکی از نکات بسیار دقیق و باریکی است که بخوبی گفته‌های پیشین ما را که گفتیم: سیدحسنی همان خراسانی، و خراسانی همان سیدحسنی است، و اگر دو نفر باشند یکی برتر و بالاتر و دیگری زیردست اوست بروشنی اثبات می‌کند. به هر حال: آنچه از مجموع اخبار و روایات وارده درباره‌ی وی فهمیده می‌شود این است که: شعیب بن صالح شخصیت ممتاز و برجسته‌ای است که سمت

فرماندهی سپاه و فرمانروائی لشکریان سیدحسینی و یا هاشمی خراسانی را بعهدده دارد. اما چرا نام اصلی و حقیقی او در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نیامده است این خود سری دارد که حقیقت آن بر ما پوشیده است. و شاید بتوان گفت: همانطوری که ائمه معصومین علیهم‌السلام بنا به مصالحی که خود آنرا تشخیص می‌داده‌اند حتی در بسیاری از موارد نام اصلی رهبر نهضت را هم از دیگران مستور داشته و فقط به بیان صفتی از اوصاف او در معرفی وی اکتفا نموده‌اند تا از خطرات سوء مصون و محفوظ بمانند، از افشاء نام چنین انسان مبارزی نیز خودداری فرموده‌اند تا اینکه از گزند حوادث مصون مانده و مورد سوء قصد قرار نگیرد. و البته این چیزی است که ما با فکر ناقص و اندیشه‌ی نارسای خویش آنرا درک می‌کنیم، و خداوند به حقیقت حال آگاه و دانا است.

روایات مربوط به شعیب

اکنون برای اینکه بدانیم: شعیب بن صالح کیست؟ و نقش او در انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام چیست؟ و وظیفه‌ی او در طول دوران قیام ایرانیان، و زمان جنگ چه می‌باشد، و آنگونه که روایات وی را معرفی کرده‌اند بشناسیم، به روایتی که در زمینه‌ی قیام پرشور او علیه ظلم و تجاوز، و سرکوبی دشمنان دین و انسانیت رسیده است می‌پردازیم. [صفحه ۵۲۶] و پیش از آنکه روایات مربوط به این شخصیت بزرگ انقلابی را بیاوریم متذکر می‌شویم که ما هرگز ادعا نمی‌کنیم که می‌توانیم خوانندگان گرامی را در معرفی شخصیت کم‌نظیری که در روایات اسلامی تقریباً بطور سربسته از قیام حیرت‌انگیز او سخن رفته است و تا اندازه‌ای ماهیت قیام و کیفیت حرکت انقلابی او مجهول و ناشناخته است رهبری کنیم، و تمام جزئیات قیام و حوادث مربوط به زمان او و همچنین اوضاع و احوال صحنه‌های جنگ و نبردهای پی در پی و شکننده‌اش را در اختیارشان قرار دهیم. بلکه سعی خواهیم کرد تا حدی پرده‌های ابهام را کنار زده و خوانندگان محترم را با حقایقی که از لابلای کتب حدیث و اخبار در مورد این شخصیت ناشناخته بدست آمده آشنا سازیم. و اینک این شما خواننده‌ی عزیز و این هم روایات. ۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مورد خروج مرد مبارز و شکست ناپذیری از طرف «مشرق» بنام آزادمرد تمیمی روایت شده چنین آمده است: فرزند عمر، روایت کرده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان چند تن از مهاجر و انصار بود و علی بن ابیطالب علیه‌السلام در طرف چپ، و عباس (عموی آن حضرت) در طرف راست وی بودند که ناگهان «عباس» و مردی از انصار به مشاجره و نکوهش یکدیگر پرداختند و آن مردی که از انصار بود با عباس درشتخوئی کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست عباس و دست علی علیه‌السلام را در دست مبارک خود گرفت و فرمود: در آینده از پشت این (عباس) کسی بیرون خواهد آمد که زمین را پر از جور و ستم خواهد کرد، و از پشت این (علی علیه‌السلام) کسی بیرون خواهد آمد که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود. آنگاه فرمود: پس هر گاه شما آن روزگار را دریابید بر شماست که به آن جوانمرد تمیمی که از سوی مشرق زمین، یعنی: از طرف (خراسان و ایران) می‌آید روی آورید، چه او صاحب پرچم، و علمدار حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود. [۵۴۹]. ۲- معاذ بن جبل می‌گوید: در این میان که من و ابوعبیده و سلمان فارسی نشسته [صفحه ۵۲۷] بودیم و منتظر آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگاه دیدیم که آن حضرت نزدیک ظهر با چهره‌ای گرفته و رنگ متغیر بر ما وارد شد و فرمود: در اینجا کیست؟ آیا ابوعبیده و معاذ و سلمان نیستند؟ گفتیم: چرا یا رسول الله! آنگاه آن حضرت فتنه‌ها را یادآور شد و سپس فرمود: این فتنه‌ها در شهر «زوراء» (یعنی: بغداد) پیاپی می‌شود و چه بسا مردان و زنانی که کشته می‌شوند و اموالی که بغارت می‌رود و زنانی که هتک حرمت می‌شوند، خدا رحمت کند آن کسی را که در آن روزگار زنان «بنی‌هاشم» را پناه دهد چه آنکه آنها حرم من هستند. آنگاه آن فتنه به کوفه و نجف می‌رسد و جوانانی از منطقه‌ی خودشان (یعنی: از همسایگان نزدیکشان) بر آنها خروج می‌کنند که فرمانروای آنها مردی است که به او شعیب بن صالح می‌گویند و او با آنها می‌جنگد و اهل کوفه را محاصره می‌کند. بعد از آن فتنه به مدینه منتهی می‌شود و مردانی کشته می‌شوند و شکم زنانی از بنی‌هاشم را می‌شکافند. موقعیکه این بلا بوجود آمد بر شما (مسلمانان) لازم است که به

کوهها و جاهای امن پناهنده شوید، و این فتنه به اندازه‌ی حمل زنی (یعنی: نه ماه که مدت حکومت سفیانی دوم است) ادامه خواهد داشت. سپس آن جوانمرد تمیمی که شعیب بن صالح نام دارد و خدا شهرهای شعیب را آباد کند و باران رحمتش را بر سرزمینهای او نازل فرماید با پرچمهای سیاه مهدوی با نصرت و یاری خداوند و دعوت حقه می‌آید، تا اینکه در بین رکن و مقام با مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نماید. [۵۵۰]. ۳- اَبی رومان از علی علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: موقعی که (صاحبان) پرچمهای سیاهی که شعیب بن صالح در میان آنهاست لشکریان سفیانی را شکست دادند مردم آرزوی ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام می‌کنند و به جستجوی او می‌پردازند و این در موقعی است که مردم به سبب بلاهای طولانی که دیده‌اند از خروج حضرت مهدی علیه‌السلام مأیوس شده باشند. پس آن حضرت از مکه معظمه قیام می‌کند و دو رکعت نماز می‌خواند و چون از نماز فارغ شد خطاب به مردم می‌گوید: ای مردم بلائی که [صفحه ۵۲۸] به امت پیغمبر و بویژه اهلیت آن حضرت رسید بسیار طولانی شده، ای مردم ما (اهلیت) مقهور و مظلوم واقع شده‌ایم. [۵۵۱]. ۴- در روایتی از محمد بن الحنفیه، درباره‌ی «شعیب بن صالح» چنین آمده است: «عن محمد بن الحنفیه قال: تخرج رایة سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان اخرجی سوداء، قلانسهم سود و ثيابهم بیض، علی مقدمتهم رجل یقال له شعیب بن صالح من تمیم یهزمون أصحاب السفیانی، حتی تنزل بیت المقدس، یوطئ، للمهدی سلطانه، یمد الیه ثلثمائة من الشام یكون بین خروجه و بین أن یسلم الأمر الی المهدی علیه‌السلام اثنان و سبعون شهرا» [۵۵۲]. از محمد بن الحنفیه روایت شده که گفت: پرچم سیاهی از خراسان بسود بنی‌العباس خارج می‌شود، پس از آن، پرچمهای سیاه دیگری از خراسان خروج می‌کنند، که کلاه (صاحبان) آنها سیاه، و لباسهایشان (پیراهنهایشان) سفید خواهد بود. سردار سپاه، و یا فرمانروای آنها مردی است که به او شعیب بن صالح می‌گویند، او از طایفه‌ی بنی‌تمیم است، و لشکریان سفیانی را شکست می‌دهد تا اینکه وارد بیت‌المقدس می‌شود و سلطنت را برای حضرت مهدی علیه‌السلام آماده می‌نماید. سیصد نفر از اهل شام به کمک او خواهند برخاست، بین خروج او و بین اینکه تسلیم حضرت مهدی علیه‌السلام می‌شود و زمام کار خود را بدست آنحضرت می‌سپارد، هفتاد و دو ماه (یعنی: شش سال کامل) فاصله خواهد بود. از سخنان محمد بن حنفیه، چند مطلب استفاده می‌شود: الف: گروه دومی، که پس از خروج اولین پرچمهای سیاه (یعنی: خروج ابومسلم خراسانی) از خراسان قیام می‌کنند، و پرچمهای آنان نیز سیاه است، کسانی هستند که: کلاههایشان سیاه، و پیراهنهایشان سفید است، و این علامت از خصوصیات سادات و بخصوص روحانیت است و از آن چنین فهمیده می‌شود، که بیشتر کسانی که در رأس کار و اداره‌ی امور کشور قرار دارند (سید) و هاشمی، از اهل علم می‌باشند. چه آنکه روایت می‌گوید: (قلانسهم سود و ثيابهم بیض) یعنی: کلاههایشان سیاه و لباسها و [صفحه ۵۲۹] پیراهنهایشان سفید است. و تردیدی نیست که (قلانس) در لغت عرب جمع (قلنسوه) و «قلنسوه» پوششی است که مانند (عرقچین) و امثال آن بر بالای سر قرار می‌گیرد، و به عمامه نیز اطلاق می‌شود، و اینگونه پوششها در روزگاری که ما زندگی می‌کنیم معمولا مختص به سادات، و بخصوص روحانیت و کسانی که از اهل علمند اختصاص دارد زیرا: این سادات و بویژه، روحانیون و اهل علم هستند که عمامه‌ی سیاه بر سر و لباس سفید بر تن دارند و این نکته‌ی دقیقی است که در روایت به آن اشاره شده است. [۵۵۳]. ب- این گروه، آنگاه که کشورشان مورد تاخت و تاز دشمن، و هجوم اجانب قرار گرفت سردار سپاه و سردار لشکر و فرمانروای ایشان مردی است که به او شعیب بن صالح می‌گویند، و او با سفیانی می‌جنگد و لشکریان وی را شکست می‌دهد. ج- قیام آنان و هدفشان از قیام یک هدف اصلاحی وسیع و گسترده‌ای است که از روح اسلام الهام می‌گیرد و اساس آنرا حمایت و دفاع از اسلام تشکیل می‌دهد و به همین جهت پس از شکست لشکریان سفیانی برای آزادی قدس راهی بیت‌المقدس می‌شوند. د- آنها زمینه‌ساز دولت جهانی مهدی علیه‌السلام می‌باشند، و چنانچه کسی بتواند «شعیب بن صالح» را واقعا بشناسد، (که البته ظاهرا تا ظهور حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه- شناخته نمی‌شود) می‌تواند بداند که از زمان روی کار آمدن شعیب، تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام بیش از شش سال کامل فاصله نخواهد بود. ۵- یوسف بن یحیای شافعی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است

که آن حضرت فرمود: مرد میان قامت گندمگونی که از «وابستگان» بنی تمیم است، و کوسه می‌باشد، و شعیب بن صالح نام دارد با چهار هزار نفر که پیراهنهایشان سفید و پرچمهایشان سیاه است از شهر «ری» یعنی: از تهران خروج می‌کند، و او سردار سپاه و پرچمدار حضرت مهدی علیه‌السلام خواهد بود، هیچکس (در جنگ) با او روبرو نمی‌شود مگر اینکه وی او را شکست خواهد داد. [۵۵۴]. [صفحه ۵۳۰] تذکر: در متن عربی حدیث: در معرفی شعیب بن صالح (مولی لبنی تمیم) آمده است که ما آنرا به (وابستگان) ترجمه نمودیم و چون قبلا در بخش دوم کتاب درباره‌ی کلمه‌ی (مولی) به تفصیل سخن گفته‌ایم لذا در اینجا توضیح نمی‌دهیم. و اما کلمه‌ی «کوسج» و یا کوسه، که در حدیث آمده است، بر خلاف آنچه ما تا بحال شنیده و دانسته‌ایم که به اشخاص بی‌ریش، و یا کم ریش گفته می‌شود، آنگونه که در کتب لغت درباره‌ی معنی این کلمه آمده است (کوسه) به کسی گفته می‌شود که بیشتر محاسن، و انبوهی ریشش بر چانه‌اش باشد نه بر دو طرف صورت. [۵۵۵]. در اینجا بی‌مناسبت نیست به این نکته نیز اشاره کنیم که روایاتی که درباره‌ی خروج شعیب بن صالح وارد شده بصورت ظاهر مختلف و متفاوت و درباره‌ی محل خروج او از جاهای مختلفی سخن رفته است که ذیلا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- در بعضی از روایات که درباره‌ی محل خروج او وارد شده چنین آمده است: «یکون خروج شعیب بن صالح من سمرقند» [شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند]. [۵۵۶]. ۲- در روایت دیگری که درباره‌ی خروج او و سفیانی و برخی دیگر از شورش‌ها و اصحاب فتنه‌ها وارد شده چنین آمده است: «فیناهم کذلک اذ یخرج علیهم السمرقندی من خراسان مع الرايات السود». [۵۵۷]. «در این میان که آنها درگیر جنگ و نبرد هستند، به ناگاه سمرقندی با پرچمهای سیاه از خراسان علیه آنها خروج می‌کند». ۳- و در یک روایت دیگر آمده است که: «یخرج بالری رجل ربه‌ه اسمر، مولی لبنی تمیم، کوسج، یقال له: شعیب بن صالح...» [۵۵۸]. «مردی گندمگون، چهار شانه، و کوسه که از بنی تمیم است و شعیب بن صالح [صفحه ۵۳۱] نامیده می‌شود از شهر ری خروج می‌کند». بر اساس روایات یاد شده محل خروج شعیب بن صالح مناطق مختلفی تعیین شده است که بطور دقیق معلوم نمی‌شود از کدامیک از مناطق نامبرده خروج می‌کند. بنابراین ممکن است بین این روایات مختلف چنین جمع کنیم که: محتمل است نخستین محل خروج شعیب بن صالح از سمرقند باشد و برای یاری دادن سیدحسنی خراسانی به ایران بیاید و چون به شهر ری رسید یاران فراوانی به او ملحق شوند، و همانگونه که در بعضی از روایات آمده است جناب سیدخراسانی نیز او را فرمانده سپاه خود قرار دهد [۵۵۹] و او و سایر نیروهای رزمنده‌ی ایرانی که از سپاهیان سیدخراسانی هستند در کنار یکدیگر برای مبارزه‌ی با سفیانی بسوی عراق عزیمت نمایند. و شاید هم بتوان گفت: همانطوری که در بعضی از تواریخ آمده است «شعیب» متولد طالقان باشد [۵۶۰] و از سمرقند خروج کند و یا بالعکس اصالتا از اهل سمرقند و متولد آنجا باشد و از شهر ری خروج کند. و علی هذا شهر ری را نیز می‌توان محل خروج او به شمار آورد. به هر حال تفصیل بیشتر این مطلب در احادیث بعدی خواهد آمد. ۶- جابر، از امام محمدباقر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: جوانی از بنی‌هاشم، (یعنی: سید) که در دست راست او (خال) یعنی: علامت و نشانه‌ای است با پرچمهای سیاه از خراسان خروج خواهد نمود، و پیشاپیش او مردی بنام شعیب بن صالح است که با لشکریان سفیانی می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد. [۵۶۱]. ۷- بزنطی از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: پیش از این امر (یعنی: آمدن قائم علیه‌السلام و ظهور دولت حق) سفیانی، و یمانی و مروانی، و شعیب بن صالح خواهد بود. [۵۶۲]. [صفحه ۵۳۲]

ثمره نقل روایات

از مجموع روایاتی که تا بدینجا درباره‌ی شعیب بن صالح، آوردیم دو مطلب استفاده می‌شود. یکی اینکه: شعیب بن صالح خود صاحب دعوت و فرمانروای مطلق و هاشمی، یعنی سید است و دیگر اینکه «شعیب» سردار سپه و سرکرده‌ی لشکر، و فرمانده سپاه است، ولی آنچه بیش از هر چیز در این روایات جلب نظر می‌کند این است که: «شعیب بن صالح» مردی هاشمی و سید، و فرمانروای سپاه آن کسی است که با سفیانی می‌جنگد و لشکریانش را منهزم می‌سازد. حال، برای اینکه نسبت به شعیب بن صالح معرفت بیشتری پیدا می‌کنیم گفتار یکی از دانشمندان را که در این باره توضیح داده است می‌آوریم. دانشمند محترم آقای شیخ نجم‌الدین عسکری در کتاب تحقیقی خود، بنام «المهدی الموعود المنتظر عند علماء اهل السنه و الامامیه» درباره‌ی شعیب بن صالح چنین می‌نویسد: «بر شما خوانندگان گرامی مخفی نماند که: روایاتی که در کتابهای علماء اهل سنت ذکر شده و در آنها از شرح حال شعیب بن صالح سخن به میان آمده است، معانی آن روایات مختلف است». از برخی از آن روایات چنین استفاده می‌شود که شعیب بن صالح، سیدی است «هاشمی» که پیش از ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - خواهد آمد و از برخی دیگر چنین فهمیده می‌شود که شعیب بن صالح، فرمانده سپاه آن سیدی است که قبل از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام قیام خواهد نمود. و اینکه عین آن روایاتی که ما به آنها دست یافته‌ایم نقل می‌کنیم: در کتاب «کنز العمال» ج هفتم، صفحه‌ی ۲۶۰ حدیثی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی شعیب بن صالح بدین صورت نقل کرده است: «پرچمهای سیاهی در برابر سفیانی، قیام می‌کنند، در میان آنان جوانی از بنی‌هاشم «سید» قرار دارد که در دست چپ او خالی دیده می‌شود و فرمانده سپاه او مردی از بنی‌هاشم است که به او شعیب بن صالح می‌گویند وی لشکریان سفیانی را شکست می‌دهد». [صفحه ۵۳۳] مرحوم سید بن طاووس در کتاب «الملاحم و الفتن» درباره‌ی شعیب بن صالح حدیثی را بدینصورت آورده است: از ویژگیهای جوان پیروزمندی که از بنی‌هاشم است این است که: دست او (خال) [۵۶۳] یا نشانه و علامتی وجود دارد، و در پیشاپیش او شعیب بن صالح است. [۵۶۴]. در همان کتاب «الملاحم و الفتن» از جابر، از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: جوانی از بنی‌هاشم (سید) که در دست راست او (خال) قرار خواهد داشت قیام خواهد کرد و او با پرچمهای سیاه از خراسان خواهد آمد و پیشاپیش وی شعیب بن صالح است و او، یعنی: شعیب، با لشکریان سفیانی خواهد جنگید و آنها را شکست خواهد داد. [۵۶۵]. و در حدیث دیگری می‌گوید: شعیب مقدمه‌ی خروج مهدی علیه‌السلام است و باز در همان کتاب «الملاحم و الفتن» روایتی را از امام حسن مجتبی علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مردی میان قامت سرخ چهره (احمر) و یا گندمگونی (اسمر) که مولای بنی‌تیمم است و کوسه می‌باشد و شعیب بن صالح نام دارد با چهار هزار نفر که پیراهنهایشان سفید و پرچمهایشان سیاه است از شهر (ری) خروج خواهد نمود. و او مقدمه‌ی خروج مهدی علیه‌السلام است با هیچکس (در جنگ) روبرو نمی‌شود مگر آنکه او را می‌کشد، و یا فراری می‌دهد. [۵۶۶]. صاحب کتاب «المهدی الموعود المنتظر» پس از آنکه این روایات را نقل می‌کند چنین می‌گوید: «این حدیث آخری را، یوسف بن یحیی شافعی در کتاب «عقد الدرر» روایت نموده، و مرحوم سید بن طاووس در «الملاحم و الفتن» آن را نقل کرده، و جلال‌الدین سیوطی نیز در کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی» در جلد دوم صفحه‌ی ۶۷ آن را آورده است و عبارات و الفاظ همه‌ی آنها نزدیک به هم است. [صفحه ۵۳۴] آنگاه این مرد دانشمند از مجموع احادیث مزبور چنین نتیجه‌گیری نموده و می‌گوید: در دو حدیث، از این احادیثی که درباره‌ی «شعیب» نقل گردید می‌گوید: شعیب، فرمانده سپاه مهدی علیه‌السلام است و ظاهراً این دو حدیث به صحت نزدیکتر است. زیرا: در حدیثی از عمار یاسر روایت شده چنین آمده است که عمار گفت: «المهدی علی لواءه شعیب بن صالح» یعنی: شعیب بن صالح پرچمدار حضرت مهدی علیه‌السلام است. [۵۶۷]. سپس دانشمند مزبور در آخرین توضیح خود چنین می‌گوید: و جمع بین این روایات ممکن است به اینکه بگوئیم: شعیب بن صالح اولاً قبل از ظهور مهدی علیه‌السلام مقدمه‌ی خروج آن حضرت است، و سپس بعد از آنکه حضرت به امر خدا ظاهر گردید پرچمدار، و فرمانده لشکریان آن حضرت باشد. [۵۶۸].

تصور صحیح

تصور صحیح درباره‌ی شعیب بن صالح، همانگونه که دانشمند محترم آقای عسکری در توضیح خود آورده‌اند این است که: به حسب بسیاری از روایات «شعیب» صاحب اصلی دعوت و انقلاب نیست بلکه او یک انسان متهور شجاع و دلاوری است که در هنگام جنگ و نبرد و مقابله‌ی با دشمن سخت حمله می‌کند و مردانه می‌جنگد و برای رضای خدا قدم برمی‌دارد. و او یک فرد غیرمعروفی است که کمتر کسی به او توجه دارد و دلیل این گفتار: روایاتی بی‌شماری است که قسمتی از آنها در بخشهای گذشته تقدیم خوانندگان محترم گردیده و قسمتی هم در اینجا برای مزید اطلاع تقدیم می‌کنیم: ۱- مرحوم علامه‌ی مجلسی (رضوان الله علیه) در کتاب «بحارالانوار» از «غیبت نعمانی» از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی برخی از علائم ظهور که در ضمن آن به پاره‌ای از ویژگیهای ارتش و سپاه «هاشمی خراسانی» اشاره شده، حدیثی را بدین صورت نقل کرده است: [صفحه ۵۳۵] (و قال علیه‌السلام، و لابد من رحی تطحن، فاذا قامت علی قطبها و ثبتت علی ساقها، بعث الله علیها عبدا عسفا، خاملا أصله، یكون النصر معه، أصحابه الطویله شعورهم، أصحاب السبال، سود ثیابهم أصحاب رایات سود، ویل لمن ناوهم، یقتلونهم هر جا. والله لکأنی أنظر الیهم و الی أفعالهم، و ما یلقى الفجار منهم، و الأعراب الجفأه، یسلطهم الله علیهم بلا رحمه، فیقتلونهم هر جا علی مدینتهم بشاطئ الفرات، البریه و البحریه، جزاء بما عملوا و ما ربک بظلام للعبید». [۵۶۹]. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ناچار باید آسیائی بگردش درآید، [۵۷۰] و همین که کاملاً بگردش افتاد و پا برجا شد خداوند بنده‌ی خدمتگذار فرمانبرداری را که در راه خدا بسیار سخت گیر و گمنام است [۵۷۱] برمی‌انگیزاند که پیروزی با اوست. یارانش کسانی هستند که موی بلند دارند و صاحب ریش و سبیل هستند، لباسهایشان سیاه، و صاحبان پرچمهای سیاهند، وای بحال کسی که با آنها به دشمنی برخیزد که بی‌ملاحظه آنان را می‌کشند. به خدای بزرگ سوگند که گوئی من هم اکنون آنها را می‌نگرم و کارهای آنها و آنچه را که بدکاران و عربهای ستمگر و جفاجو از دست آنان می‌بینند در پیش چشم من است. خداوند آنان را بدون اینکه برایشان رحمی آورند بر آنان مسلط می‌سازد، و در شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را به جزای آنچه که کرده‌اند بی‌محابا می‌کشند و از دم شمشیر می‌گذرانند و آنان را به کیفر اعمالشان می‌رسانند (و ما ربک بظلام للعبید) و پروردگار تو به بندگانش ستم روا نمی‌دارد. [۵۷۲]. [صفحه ۵۳۶] ۲- متقی هندی، در کتاب «البرهان» در باب هفتم حدیثی را درباره‌ی هاشمی خراسانی و شعیب بن صالح، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدین صورت نقل کرده است. «عن علی بن أیطالب علیه‌السلام قال: اذا خرجت خیل السفیانی الی الکوفه، بعث فی طلب أهل خراسان، و یخرج أهل خراسان فی طلب المهدی، فیلتقی هو و الهاشمی برایات سود علی مقدمته شعیب بن صالح، فیلتقی هو و السفیانی بیاب اصطرخ فتکون ملحمة عظیمة فتظهر الرايات السود، و تهرب خیل السفیانی، فعند ذلک یتمنی الناس المهدی و یطلبونه» [۵۷۳]. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: چون لشکریان سفیانی بسوی کوفه، (و در نسخه‌ای از کوفه) خارج شدند، سفیانی آنها را بسوی مردم خراسان گسیل می‌دارد و مردم خراسان قیام می‌کنند و به جستجوی مهدی علیه‌السلام می‌پردازند. پس سفیانی، و آن مرد هاشمی که صاحب پرچمهای سیاه است و فرمانده سپاه او مردی بنام «شعیب بن صالح» می‌باشد، بهم دیگر می‌رسند، و سپس سفیانی با شعیب بن صالح در باب اصطرخ [۵۷۴] با هم روبرو می‌گردند، و جنگ بسیار بزرگی در بین آن دو نفر واقع می‌شود و (صاحب) پرچمهای سیاه پیروز می‌گردد و لشکریان سفیانی رو به هزیمت گراوده فرار می‌کنند و از معرکه می‌گریزند. در آن هنگام مردم آرزوی مهدی علیه‌السلام می‌نمایند و به جستجوی او می‌پردازند. این حدیث گرچه بسیار مختصر نقل گردیده است اما در عین حال پرده از روی بسیاری از مبهمات احادیث دیگر، برمی‌دارد و به خوبی نشان می‌دهد که صاحب اصلی دعوت و نهضت «شعیب بن صالح» نیست، و بلکه مشخص می‌سازد که رهبر اصلی ایرانیان در هنگام ظهور سیدی از دودمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که شعیب بن صالح در هنگامه‌ی جنگ سمت فرماندهی سپاه، و سرکردگی لشکریان آن سید را عهده‌دار است. [صفحه ۵۳۷]

یک نمونه روشن

مؤید گفتار فوق، حدیث بسیار مفصلی است که «مفضل بن عمر» آن را از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده و در آن حدیث بطور صریح و روشن، شعیب بن صالح امیر لشکر، و فرمانده سپاه سیدحسینی معرفی گردیده است. و اینکه این شما خواننده‌ی عزیز، و این هم حدیث مفصل. «قال المفضل، ثم یكون ماذا یا سیدی: فقال: ثم یخرج الحسنی الفتی الصبیح الذی من نحو الدیلم فیصیح بصوت له فصیح یا آل أحمد أجبوا الملهوف و المنادی من حول الضریح، فتجیه کنوز الله بالطالقان، کنوز لا- من ذهب و لا- من فضة، بل رجال کزبر الحدید، لکأنی أنظر الیهم علی البرازین الشهب بأیدیهم الحراب یتعاونون شوقا الی الحرب، کما تتعاون الذئاب، أمیرهم رجل من تمیم یقال له: شعیب بن صالح». [۵۷۵]. مفضل عرضه داشت ای آقای من دیگر چه می‌شود؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: آنگاه (سیدحسینی) آن جوانمرد خوبروی نیکو منظر، که از طرف (دیلم) فریاد برمی‌آورد قیام می‌کند و با صدای بلند فریاد برمی‌آورد که ای (آل محمد) غمگین محزون و متأسف دردمند را اجابت کنید. و منادی یعنی: فریادگر از اطراف ضریح فریاد خواهد کرد، پس گنجهای خدا در طالقان دعوت او را اجابت خواهند نمود، و آنها گنجهایی هستند که نه از طلاست و نه نقره بلکه دلیرمردانی هستند مانند پاره‌های آهن گویا من هم اکنون آنها را می‌نگرم که بر مرکبهای تیره رنگ بسیار سخت و محکم سوارند و ابزار و آلات جنگی خود در دست دارند، و از شدت شوق، و علاقه‌ای که به جنگ دارند همچون گرگهایی که در وقت حمله فریاد برمی‌آورند، آنها نیز فریاد می‌زنند، فرمانروای آنان مردی از بنی‌تمیم است که به او شعیب بن صالح می‌گویند. بنابراین با ملاحظه‌ی این روایت و روایات دیگری که در موارد مختلف درباره‌ی (شعیب بن صالح) آوردیم نتیجه‌ای که از مجموع آنها بدست می‌آید این است که: نه قیام کننده از خراسان فعلی معهود است، و نه شعیب بن صالح صاحب اصلی [صفحه ۵۳۸] دعوت و نهضت است. بلکه همانطوری که گفتیم از مجموع روایات وارده چنین فهمیده می‌شود که قیام کننده، همان سید معروف ملقب به حسنی است که البته او هم (چنانکه در سابق ثابت نمودیم) حسنی نیست، و بلکه «حسینی» است و شعیب بن صالح سردار لشکر، و فرمانده سپاه اوست. و این نام ظاهراً عنوانی است که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برای فرمانده لشکریان سیدحسینی و یا هاشمی خراسانی انتخاب فرموده‌اند. حال، چرا امامان معصوم علیهم‌السلام او را بدین صورت معرفی فرموده‌اند معلوم نیست.

خلاصه مطلب

آنچه از مجموع روایات مربوط به شعیب بن صالح استفاده می‌شود این است که: «شعیب» شخصیتی است انقلابی، خون گرم، مرد جنگ و نبرد، و از طرفداران سرسخت نهضت و علاقه‌مندان پر و پا قرص سیدحسینی که در هنگام جنگ و آشوب امیر لشکر و فرمانده سپاه حسنی است و در پیشبرد اهداف عالی‌ی نهضت اسلامی و پیروزی در جنگ و بیرون راندن متجاوزان از کشور، سهم بسزائی دارد، و پس از پیروزی در جنگ و ورود ایرانیان بکوفه زمانی که به حضور حضرت مهدی علیه‌السلام مشرف می‌شود حضرت هم او را امیر لشکر و پرچمدار خود معرفی می‌فرماید. یک مؤید مؤید گفتار فوق روایتی است که از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی خروج پرچمهای سیاه از خراسان نقل شده که آن حضرت فرموده است: (تنزل الرايات السود اللتی تخرج من خراسان الکوفه، فاذا ظهر المهدي علیه‌السلام بمکه، بعث الیه بالبیعة)، پرچمهای سیاهی که از خراسان خارج می‌شوند بکوفه وارد خواهند شد و چون حضرت مهدی علیه‌السلام در مکه ظاهر شد، آنها بیعت خود را از کوفه برای آن حضرت خواهند فرستاد. بنابراین بر اساس این روایت ممکن است «سیدحسینی» و یا (هاشمی خراسانی) بیعت خود را بتوسط همان شعیب بن صالح با عده‌ای از کوفه برای آن حضرت [صفحه ۵۳۹] بفرستند و چون او بحضور حضرت شرفیاب شود حضرت هم او را پرچمدار، و امیر لشکر خود قرار دهد. یک

سؤال: در اینجا ممکن است خواننده‌ی عزیز پرسد، اگر مطلب اینگونه است پس چرا از رهبر اصلی کمتر سخن به میان آمده و در بیشتر روایات از «شعیب بن صالح» گفتگو شده است؟! جواب این سؤال این است که: آنچه موجب شده تا بیشتر نام شعیب بن صالح در روایات برده شود، همان فداکاریها و از خود گذشتگیها و شجاعت‌های کم‌نظیر او در طول دوران جنگ و مقاومت‌های سرسختانه وی در برابر سفیانی و شکست مفتضحانه‌ی آن مردمان از خدا بی‌خبر بدست توانای این دلیر مرد فرزانه است که سبب شهرت و معروفیت وی در روایات گردیده است و گرنه دلیل دیگری ندارد، و البته خداوند به حقیقت حال داناتر است.

نیروی مردمی

اشاره

سومین عامل پیروزی ایرانیان در جنگ پس از ایمان به هدف و شایستگی رهبر و لیاقت فرماندهی شجاع و شکست ناپذیر چون (شعیب بن صالح) وجود نیروهای مردمی و گروه‌های جنگجوی فداکار و ایثارگر و شهادت طلب است. زیرا: چنانکه می‌دانیم بین نیروهای مردمی شهادت طلب با نیروهای مهاجم و تسخیری که با زور فشار و سرنیزه و اجبار برای تسخیر کشوری اعزام می‌شوند فرق بسیار است. چه آنکه نیروی مردمی شهادت طلب ارتش از جان گذشته‌ای است که تا سرحد جانبازی و شهادت و کشته شدن پیش می‌رود و پیکار می‌کند، و ارتش مهاجم، هنگام فشار و سختی در برابر حملات خورده کننده‌ی نیروهای شهادت طلب که از مال و جان و ناموس خود و کشور خویش سرسختانه دفاع می‌کنند تاب مقاومت ندارد و زود تسلیم می‌شود. از این مطلب که بگذریم بدیهی است: نیروئی که هسته‌ی مرکزی آن زیر نفوذ رهبری [صفحه ۵۴۰] دینی و شایسته و انقلابی و آگاه تشکیل شده باشد بطور داوطلب تشکیل یافته، و این جمعیت فشرده و مشتاق که از اکثریت قریب به اتفاق مردم تشکیل گردیده است با گریه‌ی شوق رهسپار جبهه‌های جنگ می‌گردند و کوچکترین تزلزل و ترس و واهمه‌ای بدل راه نمی‌دهند. چه آنکه این چنین نیروئی برای رسیدن به هدف، کشته شدن در راه رضای خدا و دفاع از دین را برای خود فوزی عظیم می‌دانند.

خصوصیات ارتش و سپاه زمینه سازان

اشاره

اکنون که دانستیم یکی از بزرگترین عوامل پیروزی ایرانیان بر سپاه سفیانی پس از ایمان به هدف، و شایستگی رهبر، و لیاقت فرمانده و وجود نیروهای مردمی است، بطور خلاصه به چند نمونه از روایاتی که درباره‌ی اوصاف و خصوصیات ارتش و سپاه «دولت زمینه‌سازان» از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است اشاره می‌کنیم.

نامهایشان کنیه، و نسبشان شهرهایشان است

زهری از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «تقبل الرايات السود من المشرق، تقودهم رجال کالبخت المجلله أصحاب شعور، أنسابهم القری، و أسمائهم الکنی، یفتحون مدینة دمشق، ترفع عنهم الرحمة ثلاث ساعات». [۵۷۶] . پرچمهای سیاهی از مشرق زمین نمایان می‌شوند، مردانی قوی و نیرومند آنها را رهبری می‌کنند، آنان مردمانی هستند که (بر صورت خود) موی دارند، شهرت آنها شهرهایشان [مانند، قمی، تهرانی، خراسانی، اصفهانی، شیرازی] و نامهایشان اسمهای از قبیل

کنیه [مانند ابوالقاسم، ابوالحسن، ابوالفضل، و ابولطالب] است. شهر دمشق را می‌کشایند و به مقدار سه ساعت شفقت و رحمت از دل‌هایشان برداشته می‌شود. [صفحه ۵۴۱]

مردمی گمنامند

مرحوم سید رضی علیه‌الرحمه در «نهج‌البلاغه» ضمن خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت درباری برخی از فتنه‌های آخرالزمان فرمود: «فتن کقطع الليل المظلم، لا تقوم لها قائمه و لا ترد له رايه، تأتيكم مزمومه مرحوله يحفظها قائدها، و يجهدا راکبها، أهلها قوم شديد كلبهم، قليل سلبهم يجاهدهم في الله قوم أذلة عند المتكبرين، في الأرض مجهولون، و في السماء معروفون، فويل لك يا بصره عند ذلك من جيش من نعم الله لا رهج له و لا حس، و سببلى أهلك بالموت الأحمر، و الجوع الأغبر». [۵۷۷]. در آینده فتنه‌هایی همانند پاره‌های شب تاریک ظاهر خواهد شد که برای جلوگیری از آن کسی قیام نخواهد کرد. [۵۷۸] و هیچ پرچم [و سپاهی] که فتنه‌انگیزان آنها را برای فتنه آماده کرده‌اند بر گردانیده نخواهد شد. آن فتنه‌ها مانند شتری که مهار گردیده و جل و پالان بر آن گذاشته، و سوار بر آن، بیش از حد طاقتش آن را می‌دواند، بسوی شما رو می‌آورد. فتنه‌انگیزان گروهی هستند که اذیت و آزارشان بیشتر است تا غارت نمودنشان [۵۷۹] گروهی با آنان جهاد خواهند کرد و در راه رضای خدا به مبارزه آنها خواهند برخاست که در نزد گردنکشان خوار و ذلیل و در روی زمین مجهول و ناشناخته و قدر منزلتشان معلوم نیست ولی در آسمان مشهورند. [۵۸۰]. پس هنگام پیدایش آن فتنه‌ها وای بر تو ای بصره از سپاهی که بر اثر خشم و غضب خداوند پیدا می‌شود و گرد و غبار و صدائی ندارد. در آن هنگام زود باشد که ساکنین بمرگ سرخ، یعنی: کشته شدن، و گرسنگی غبار آلوده مبتلی گردند. از این جمله که حضرت فرموده است (هنگام پیدایش آن فتنه‌ها وای بر تو ای بصره) بخوبی معلوم می‌شود که تمامی آن فتنه‌ها در عراق و مربوط به آن است. [صفحه ۵۴۲] سخنی از ابن ابی‌الحدید: ابن ابی‌الحدید معتزلی در «شرح نهج‌البلاغه» در شرح این جمله که حضرت فرموده است: (گروهی با آنان جهاد خواهند کرد که در روی زمین مجهول و در آسمان معروفند) می‌نویسد: اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: (آنها در روی زمین مجهولند بدین لحاظ است که این گروه ناشناخته پیش از پیدایش این جهاد، گمنام بوده‌اند و این سخن حضرت، اندازی به پیدایش جنگ بزرگ و خونینی است که در آخرالزمان بوقوع خواهد پیوست) [۵۸۱].

رنگ پرچم‌هایشان سیاه

عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند که در ضمن حدیثی فرمود: خاندان من، پس از من با رنجهای و سختی‌ها مواجه خواهند شد و در شهرها آواره خواهند گردید تا اینکه گروهی از اینجا بیایند و با دست خود به مشرق اشاره نمود و فرمود: آنان «صاحبان پرچم‌های سیاهند» و حق خود را مطالبه می‌کنند ولی حقشان را به ایشان نمی‌دهند، تا دو بار یا سه بار اتمام حجت می‌کنند ولی آن را به ایشان نمی‌دهند، از این رو به نبرد برمی‌خیزند و می‌جنگند و پیروز می‌شوند الخ. [۵۸۲]. و در این باره، محمد بن الحنفیه نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت ضمن خطبه‌ی مفصلی، درباره کسانی که از مشرق قیام خواهند کرد و با حزبی که در بغداد (دجله) بوجود می‌آید خواهند جنگید فرمود: آنان صاحبان پرچم‌های سیاه و مردم مستضعفی هستند که خداوند به آنها عظمت و نیرو می‌بخشد و آنان را پیروز می‌گرداند. [۵۸۳].

در شجاعت نظیر ندارند

ثوبان از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو می‌کند که آن حضرت فرمود: پرچمهای سیاه از [صفحه ۵۴۳] طرف مشرق ظاهر می‌شود و آن چنان با اهل فتنه می‌جنگند و مبارزه می‌کنند و آنها را می‌کشند که تا آن موقع هیچ گروهی بدانسان ن جنگیده باشد و هیچ قومی را بدانسان نکشته باشند. [۵۸۴].

خداشناس واقعی هستند

متقی هندی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: خوشا بحال (طالقان) در طالقان گنجهایی است که از طلا و نقره نیست، و لکن در آنجا مردان دانشوری هستند که خدا را آنگونه که باید بشناسند شناخته‌اند و آنان یاوران حضرت مهدی علیه‌السلام در آخرالزمان می‌باشند. [۵۸۵].

فرمانروایان سید است

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت در ضمن خطبه‌ی مفصلی راجع به علائم آخرالزمان فرمود: «پرچمهایی از مشرق زمین (به سوی عراق) رو می‌آورند که علامت ندارند، جنس این پرچمها از پنبه و کتان و حریر نیست بر روی پوشه‌ی آنها نوشته شده است «لا اله الا الله، محمد رسول الله» [۵۸۶] و سیدی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این پرچمها را رهبری می‌کند. پیوسته به پیش می‌تازند تا اینکه به کوفه می‌رسند، آنها خونهای پدران خود را مطالبه می‌کنند. [۵۸۷].

آرزوی شهادت دارند

از ویژگیهای این شیفتگان حق و عدالت، و عاشقان آزادی و عزت نفس که زیر بار ذلت نمی‌روند و با مقاومتی افتخارآفرین در خون خود می‌غلطند و سرانجام در راه [صفحه ۵۴۴] هدف مقدس خویش به پیروزی می‌رسند این است که: آنان ادعای شهادت دارند و آرزو می‌کنند که در راه رضای خدا کشته شده و به فیض بزرگ شهادت نائل شوند. و اینکه اوصاف دقیق این مردم خداجوی با ایمان را که جزء یاوران صدیق امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشند، (و پیش از ظهور مبارک حضرتش بپا می‌خیزند، و برای برپائی حکومت جهانی آن حضرت زمینه‌سازی می‌کنند، و در برابر دشمنان سرسختانه به نبرد سرنوشت ساز خود ادامه می‌دهند، و شبانه روز در جبهه‌های جنگ در انتظار رسیدن به هدف بسوی مقصد حرکت می‌کنند و به تعبیر امام صادق علیه‌السلام (پارسایان شب و شیران روزند) از بیان دربار امام صادق علیه‌السلام بشنوی د. فضیل بن یسار می‌گوید: امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: برای او یعنی برای امام زمان علیه‌السلام گنجی در طالقان [۵۸۸] هست که از طلا و نقره نیست، و پرچمی است که از روزی که آن را پیچیده‌اند برافراشته نشده است [۵۸۹] در آنجا مردانی هستند که دلهای آنان مانند پاره‌های آهن است. شکی در ایمان به خدا در آن دلها راه نیافته و در طریق ایمان به خدا از سنگ سخت محکم‌تر است اگر آنها را وادارند که کوهها را از جای برکنند آنها کوهها را از جای برکنده و از میان برمی‌دارند. لشکر آنها قصد هیچ شهری نمی‌کنند جز اینکه آن را خراب می‌نمایند (دقت کنید) و تو گوئی بر مرکبهای جنگی خود همچون بازهای شکاری هستند. و خود را برای تبرک به زین مرکب امام می‌سایند.

آنها در جنگ امام را پروانه‌وار در میان گرفته و با جان خود از وی دفاع می‌کنند و هر کاری که داشته باشد برایش انجام می‌دهند. آنها را مردانی هستند که شبها نمی‌خوابند، زمزمه‌ی آنها در حال عبادت همچون زمزمه‌ی زبوران عسل است، شبها بعبادت مشغولند، و بر مرکبهای جنگی خود شب را به صبح می‌آورند. رهبان باللیل، و لیوث بالنهار، هم أطوع له من الأُمَّة لسیدها کالمصاییح، [صفحه ۵۴۵] کأن قلوبهم القنادیل، و هم من خشية الله مشفقون، يدعون بالشهادة، و يتمنون أن يقتلوا فی سبیل الله، شعارهم یا لثارات الحسین اذا ساروا یسیر الرعب أمامهم مسیره شهر یمشون الی المولی ارسالا، بهم ینصر الله الحق. (آنان پارسایان شب، و شیران روزند، و در اطاعت و فرمانبرداری امام خویش، بیش از کنیزی که نسبت به آقای خود فرمانبردار است پافشاری دارند. آنها مانند چراغهای درخشانند، دل‌های آنان همچون قندیلها روشن و تابنده است از خوف و خشیت خداوند واهمه دارند دعا می‌کنند که خداوند شهادت را نصیبشان گرداند. و آرزو می‌کنند که در راه خدا کشته شوند. شعارشان (یا لثارات الحسین) ای خونخواهان حسین است. همینکه به حرکت در آمدند رعب و وحشت آنها پیشاپیش به اندازه‌ی مسیر یکماه در دل‌های دشمنانشان جای می‌گیرد. بدین گونه بسوی کعبه مقصود به پیش می‌روند. و خداوند هم بوسیله‌ی آنها (این پیشگامان بسوی حق و حقیقت) امام به حق را پیروز می‌گرداند). [۵۹۰].

نتیجه بررسیها

از مجموع روایات و بررسیهایی که در ضمن پنج بخش در این کتاب به عمل آمده این نتایج بدست می‌آید. ۱- پیش از ظهور مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مردی در سرزمین مشرق، از ایران اسلامی دست به انقلاب می‌زند و علیه بیدادگران قیام می‌کند که: سید، و هاشمی، و قرشی، و از دودمان خاندان اهل بیت عصمت و طهارت و از نسل سیدالشهداء (حسین بن علی علیه‌السلام) و همنام با یکی از پیغمبران بزرگ الهی است. این مرد وارسته، شخصیت گرانقدری است که بدون هیچگونه ترس و واهمه در محیط رعب و وحشت و استبداد فریاد و اسلاما سر می‌دهد و مردم را به طرف حق دعوت می‌کند و در روزگاری که دستگاههای دولتی وقت محیط اسلامی ایران را با تبلیغات زهر آگین خود علیه اسلام مسموم کرده‌اند بیاری اسلام می‌شتابند و با فریادهای پی در پی و سخنان دلنواز خود ابرهای تیره‌ی تبلیغات مسموم را کنار می‌زنند و [صفحه ۵۴۶] سرانجام بر اثر مقاومت و پایداری، چهره‌ی زشت و کریه بیدادگران زمان خود را به مردم معرفی می‌کند و بر همه‌ی آنها پیروز می‌شود. ۲- این سید بزرگوار، به منظور اینکه مسلمانان در بند و آزادیخواهان ستم کشیده را از چنگال استبداد سیاه رها کرده و از تغییر قوانین الهی و سنت رسول الله جلوه‌گیری به عمل آورد، در کمال قدرت و شهامت مردانه وارد میدان می‌شود و منطقتش این است که: ای مسلمانان بفریاد اسلام برسید (یا آل احمد اجیبوا الملهوف). [۵۹۱]. ۳- او مرد مبارز شکست ناپذیری است که از جنگ و مبارزه‌ی با دشمن واهمه ندارد بلکه برعکس، جهاد در راه خدا را دوست می‌دارد و لذا با قامتی افراشته و استوار قد علم می‌کند و در برابر ابرقدرتها مردانه می‌ایستد و همه‌ی دشمنان اسلام را به وحشت می‌اندازد. ۴- سردمداران کفر جهانی برای در هم کوبیدن انقلابش حکام خود فروخته‌ی بغداد را که در رأس آنان (افلق یهودی) قرار دارد، به جنگ با او وادار می‌کنند، و حزب بعث افلقی عراق، تمام قوای ارتشی و نظامی و نیروهای به اصطلاح ملی همه را یکجا برای مقابله‌ی با آن سید بزرگوار اعزام می‌دارد ولی پس از مدتی شکست می‌خورد. [۵۹۲]. ۵- متجاوزان پس از شکستهای پی در پی و رانده شدن از خاک ایران با کمک کفر جهانی و ایادی استعمار و دست نشانده‌گان آنها در منطقه، پیشنهاد صلح و سازش می‌دهند، ولی دیگر مردم ایران نمی‌پذیرند و زیر بار ذلت نمی‌روند. [۵۹۳]. ۶- مدتی پس از انقلاب که زمان آن در روایات مشخص نشده است سید دیگری که در دست راست او (خال) و یا در کتف راستش، علامتی دیده می‌شود بریاست می‌رسد و زمام قدرت را در کشور به دست می‌گیرد که فرمانده سپاه او به حسب ظاهر و آنچه از اخبار استفاده می‌شود سیدی بعنوان (شعیب بن صالح است) که البته به حسب روایات گمنام است و شناخته نمی‌شود، و

شعب کسی است که شکست قطعی لشکریان سفیانی به دست اوست. [۵۹۴]. [صفحه ۵۴۷] ۷- در وقت جنگ علاوه بر قوای ارتشی و نظامی و انتظامی و سپاه، تمام مردم ایران نیز (بجز تعداد معدودی مخالف) این سادات را حمایت می‌کنند، و بطور دسته جمعی دشمن را شکست می‌دهند، و سپاهیان پیوسته به پیش می‌روند تا به کوفه برسند و در آنجا نیز با لشکریان (سفیانی) می‌جنگند و آنها را تار و مار می‌سازند، و زنان و دخترانی که در نجف اشرف به اسارت لشکریان سفیانی درآمده‌اند نجات می‌دهند، و پس از شش سال جنگ و مبارزه (که در برخی از روایات به این مدت تصریح شده) کوفه را محل استقرار و پایگاه نظامی نیروهای مسلح خویش قرار می‌دهند و در انتظار فرج می‌مانند تا مهدی علیه‌السلام ظاهر شده و با او بیعت کنند. ۸- مدتی پس از ورود به کوفه و ماندن در آنجا خبر مسرت بخش ظهور مبارک حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنها می‌رسد و آنها از همان کوفه بیعت خود را برای حضرت مهدی علیه‌السلام می‌فرستند، و مراتب تسلیم و فرمانبرداری خویش را نسبت به آن حضرت اعلام می‌دارند. ۹- در وقت تشریف فرمائی حضرت حجه بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین بطرف سرزمین شام، در فتح بیت المقدس با سایر نیروهای رزمنده‌ی اسلام، به کمک حضرت ولی‌عصر (عج) می‌شتابند و در زمره‌ی یاران صدیق و جان نثاران حضرتش در زیر لواء پیروزش با دشمن سرسخت اسلام (یهود) پیکار می‌کنند و بیت المقدس را از زیر تسلط یهود و چنگال خونین (کشور غیر قانونی اسرائیل غاصب) بیرون می‌آورند. ۱۰- پس از ورود حضرت به عراق، و تشریف فرمائی آن جناب به شهر تاریخی کوفه، و نخستین سخنرانی که اشک شوق در چشمان حاضرین می‌دود و به صورتها و گونه‌ها جریان می‌یابد و دلها از دیدن چهره‌ی نورانی و تابنده‌ی آن حضرت به پیش افتاده و ضربان قلبها چندین برابر گردیده و از کثرت جمعیت و همه‌می مردم، کسی نمی‌داند که آن حضرت چه می‌گوید، سیدحسینی و یا سیدحسینی که ظاهرا همان سیدخراسانی موعود روایات است با تمام اتباع و یاران و سربازان و ارتشیان و سپاهیان و فرماندهان با حضرت بیعت می‌کنند، و بعد از آن سراسر دنیا از لوث وجود کافران و منافقان و ستمکاران، بوسیله‌ی قیام شورانگیز حجت خداوند پاک خواهد شد، و مردم مؤمن و خدا [صفحه ۵۴۸] شناسان واقعی تا پایان روزگار در رفاه و آسایش و امنیت بسر خواهند برد. [۵۹۵]. این بود خلاصه‌ای از اخبار و روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در رابطه با قیام دینی و حرکت اسلامی ایرانیان (یعنی: زمینه‌سازان دولت جهانی مهدی علیه‌السلام) که ما با همه‌ی کمی بضاعت علمی در حد توان خویش، فشرده‌ای از آنها را در این مجموعه گردآوری نمودیم. و البته آنچه را که تا بدین جا آوردیم قطره‌ای از قطرات دریای بیکران علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است که ما آن را از میان هزاران حدیث و روایت (پیرامون نهضت دینی ایرانیان و دولت زمینه‌سازان حکومت جهانی مهدی علیه‌السلام) بیرون کشیده و در اختیار شما خوانندگان گرامی قرار دادیم و امیدواریم با این خدمت ناچیز، توانسته باشیم گامی هر چند کوچک بسوی کشف حقیقت برداشته باشیم.

خاتمه

اکنون که مسئولیت خویش را به پایان برده و به آنچه می‌خواستیم رسیدیم بی‌تناسب نیست به مناسبت پایان کتاب و بحثی که درباره‌ی (زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام) به عمل آوردیم، نظر خوانندگان گرامی را به جریان اجتماع اصحاب حضرت قائم علیه‌السلام و مراسم بیعت با آن بزرگوار در کنار خانه خدا در مکه معظمه جلب نمائیم. مرحوم سید بن طاووس «رحمه الله»، مشروح این جریان را در کتاب «الملاحم و الفتن» از بیان «امیرالمؤمنین علیه‌السلام» اینگونه بازگو کرده است: «اصح بن نباته، می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام، خطبه‌ای خواند و از خروج حضرت مهدی علیه‌السلام و یاران او نام برد، ابوخلد حلبی یا کابلی عرضه داشت یا امیرالمؤمنین! اوصاف مهدی علیه‌السلام را برای ما بیان فرما؟ آن حضرت فرمود: مهدی علیه‌السلام از نظر خلقت، و اخلاق، و نیکوئی شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. [صفحه ۵۴۹] آیا می‌خواهید شما را از یاران او و نامهای

ایشان آگاه نمایم؟ عرضه داشتیم آری یا امیرالمؤمنین. فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: اول آنها از بصره، و آخر آنها از (یمامه) خواهد بود. آنگاه آن حضرت عدد اصحاب قائم علیه‌السلام را برشمرد و مردم هم می‌نوشتند. تا اینکه فرمود: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را برای من شماره فرمود: تا اینکه مطابق عدد اصحاب «بدر» ۳۱۳ نفر شدند. و سپس فرمود: خداوند آنها را از مشرق و مغرب زمین به یک چشم بهم زدن نزد خانه‌ی کعبه جمع می‌کند و هنگامی که بر اهل مکه وارد می‌شوند مردم مکه می‌بینند گروهی به دور (خانه‌ی) کعبه اجتماع کرده‌اند که تاریکی و ظلمت از میان آنها رخت بر بسته و صبح امید آنها طلوع کرده و یکدیگر را صدا می‌زنند و می‌گویند: موعد نجات فرا رسید و مردم به آنها نگاه می‌کنند و فرمانروایانشان غرق در تفکرند. آنگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: گوئی من هم اکنون آنها را می‌نگرم، که قد و قامت آنها یکی، زی و لباس آنها یکی، و صورت و شکل همه‌ی آنها یکی است و مثل اینکه چیزی را گم کرده باشند و به دنبال آن می‌گردند درباره‌ی آن متحیر و متفکرند. تا اینکه ناگهان آن مردی که خلقا و خلقا و جمالا که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است از پشت پرده‌ی کعبه بیرون می‌آید و نزد آنها می‌رود و آنها به او می‌گویند: آیا تو همان مهدی موعود هستی؟ و او می‌گوید: آری: من همان مهدی موعود می‌باشم. آنگاه آن حضرت به آنها می‌فرماید: درباره‌ی چهل خصلت با من بیعت کنید و راجع به ده خصلت با من شرط نمایند. احنف پرسید: مولای من آن خصلتها کدامند؟ علی علیه‌السلام فرمود: آنها با آن حضرت بیعت می‌کنند که: دزدی نکنند، زنا نکنند، کسی را (بناحق) نکشند، هتک حرمت محترمی را نمایند، به مسلمانی فحش ندهند، بمنزل کسی هجوم نبرند، و کسی را بغیر حق نزنند، خود را به وسیله‌ی (طلا) زینت نکنند، لباس خز نپوشند لباس حریر در بر نکنند، نعلین‌های (صراره) نپوشند، مسجدی را خراب نکنند، راه بر کسی نبندند، در حق یتیمی ظلم روا ندارند، راهی را خوفناک نسازند، مکر و حيله نمایند، مال یتیم را نخورند، هم جنس بازی نکنند، شراب نخورند، امانت را خیانت نکنند، خلف وعده [صفحه ۵۵۰] نمایند، گندم و جو را احتکار نکنند، کسی را که به آنها پناه می‌برد بقتل نرسانند، شکست خورده‌ی (در جنگ) را تعقیب نمایند، خونی را (بناحق) نریزند، بکشتن شخصی که در جنگ مجروح شده اقدام نمایند، لباس زبر و خشن بپوشند، خاک را متکاری خود قرار دهند، نان جو بخورند، به چیز کم راضی باشند، برای خدا آنطور که شاید و باید جهاد نمایند، بوی خوش بپوشند، و از نجاست دوری کنند. [۵۹۶]

و آن حضرت هم با آنها شرط می‌کنند که: معاشر و ملازمی برای خود انتخاب نکنند، هر وقت آنها راه بروند و هر جا آنها بخواهند او هم با آنها برود، به چیز کم قانع باشد، زمین را بیاری خدا پر از عدل و داد نماید آنطور که پر از ظلم و جور شده باشد، خدا را آنگونه که شاید و باید عبادت کند. [۵۹۷]. آنگاه با لشکریان و سپاهیان حرکت می‌کند تا اینکه (وادی فتنه‌ها) را پشت سر می‌گذارد، (و یا تا اینکه وادی فتنه‌ها متروک شوند) و سپس (حسنی) با دوازده هزار نفر به آن حضرت ملحق می‌شود و آن بزرگوار به (حسنی) می‌گوید: من از تو به این امر سزاوارترم، و حسنی از او مطالبه‌ی دلیل و برهان می‌نماید، پس آن حضرت به پرنده اشاره می‌کند، و پرنده بر کتف مبارکش فرود می‌آید، و سپس عصائی که در دست دارد بر زمین می‌زند و عصا سبز می‌شود بگونه‌ای که شاخه و ساقه و برگ برمی‌آورد، آنگاه (حسنی) لشکر را تسلیم حضرت می‌نماید و خود در جلو لشکر قرار می‌گیرد. و یا اینکه خروج حسنی مقدمه خروج مهدی علیه‌السلام خواهد بود. [۵۹۸]. تفصیل قیام به روایت دیگر: در حدیث دیگری که ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده مشروح جریان قیام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و اجتماع یاران آن حضرت در مکه بدین صورت آمده است: «مسعده می‌گوید: ابوبصیر از صادق آل محمد علیه‌السلام پرسید آیا همانطور که [صفحه ۵۵۱] «امیرالمؤمنین علیه‌السلام» شماره‌ی اصحاب قائم علیه‌السلام را می‌دانست، جا و مکان آنها را هم می‌دانست؟ فرمود: آری، به خدا قسم اسم آنها و اسم پدران آنها و (نام) جا و مکانشان را یکی یکی می‌دانست. ابوبصیر، عرضه داشت: قربانت گردم هر چه را علی علیه‌السلام می‌دانست امام حسن علیه‌السلام هم می‌دانست، و آنچه را که امام حسن علیه‌السلام می‌دانست امام حسین علیه‌السلام هم می‌دانست، هر چه را امام حسین علیه‌السلام می‌دانست شما هم می‌دانید، پس مرا از تعداد اصحاب حضرت قائم علیه‌السلام و مکان

یاران آن حضرت مطلع فرمائید. امام علیه‌السلام فرمود: روز جمعه بعد از نماز نزد من بیا. ابوبصیر گفت: روز جمعه حضور حضرت شرفیاب شدم فرمود: نویسنده و منشی تو کجاست؟ عرض کردم او کاری داشت و من خوش نداشتم که وقت حاجت خود را به تأخیر اندازم. آنگاه آن حضرت به شخصی فرمود: بنویس: [۵۹۹] بسم الله الرحمن الرحیم این خلاصه‌ی آن چیزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه‌السلام املاء فرموده و نام و نشان اصحاب حضرت قائم علیه‌السلام که هنوز در دنیا نیامده‌اند برای آن حضرت بیان فرموده است. اصحاب حضرت قائم علیه‌السلام، در آن سالی که در آن امر خدا ظاهر می‌شود و صدائی از آسمان شنیده خواهد شد، همگی در یک شب در مکه اجتماع خواهند کرد، و همگی آنها از نجباء، و فقهاء، و حکام، (و فرمانروایان مردم) خواهند بود. آنها سیصد و سیزده نفرند که خدا همه‌ی آنها را در یک شب جمعه در مکه‌ی معظمه جمع خواهد نمود، و یک شب را در بیت الله الحرام به صبح خواهند آورد و احدی از آنها تخلف نخواهد کرد. آنگاه فردا صبح که می‌شود در کوچه‌های مکه پراکنده می‌شوند و به دنبال خانه و پیدا کردن منزل می‌گردند که در آن سکنا نمایند. و اهل مکه آنها را نمی‌شناسند، زیرا در آن موقع کاروانی از شهرها برای حج یا تجارت نزد آنها سابقه ندارد. پس عده‌ای از اهل مکه به یکدیگر می‌گویند: این گروه غریبی که ما امروز آنها را در [صفحه ۵۵۲] مکه می‌بینیم تاکنون ندیده‌ایم، اینها که اهل یک شهر نیستند، از یک قبیله هم نیستند، اینها که اهل و عیال و مرکب سواری هم ندارند؟! در این میان که آنها با یکدیگر مشغول گفتگو هستند ناگهان مردی از (بنی مخزوم) می‌آید، (و سخن آنها را قطع می‌کند) و می‌گوید: من دیشب خواب عجیبی دیده‌ام که خیلی از آن خائف و ترسانم، آن جمعیت می‌گویند: بیا با هم نزد (فلان ثقفی) برویم، و تو خوابت را برای او بگو: پس نزد آن مرد (ثقفی) می‌روند و آن مرد (مخزومی) خواب خود را بدینگونه نقل می‌کند که: شب گذشته در عالم خواب دیدم که قطعه‌ی ابری از آسمان فرود آمد تا اینکه بر خانه‌ی کعبه فرو نشست، بعد از آن دیدم که در میان آن ابر ملخهایی که دارای بالهای سبزی بودند قرار داشت، سپس دیدم که آن ملخها بطرف یمین و شمال (یعنی: راست و چپ) به پرواز درآمدند، به هیچ شهری نمی‌رسیدند مگر آنکه آن را آتش می‌زدند و با هیچ بنایی مصادف نمی‌شدند مگر آنکه آن را ویران می‌ساختند!!! آنگاه آن مرد (ثقفی) می‌گوید: تعبیر این خواب این است که: در شب گذشته لشکری از لشکرهاى خدا بر شما وارد شده که شما قدرت مقاومت با آنها را ندارید. می‌گویند: آری، به خدا قسم ما امروز چیز عجیبی دیدیم و آنگاه جریان آن جمعیت را برای آن مرد ثقفی نقل می‌کنند، و سپس از نزد او بیرون می‌روند تا بر آن جمعیت یورش برند ولی خداوند دل‌های آنها را پر از خوف و رعب می‌نماید و با یکدیگر مشورت می‌کنند و می‌گویند: درباره‌ی این گروه (اندک) عجله نکنید زیرا که اینها تاکنون عمل ناپسندی انجام نداده‌اند، و اسلحه‌ای به روی شما نکشیده‌اند و عمل خلافی را مرتکب نشده‌اند، و شاید هم در میان اینها مردی از قبیله‌ی شما وجود داشته باشد، اگر عمل برخلافی از این گروه صادر شد آنگاه شما می‌توانید آنها را از شهرتان بیرون کنید. ولی آنها مردمانی عبادت کارند و سیمای مردمان نیکو دارند و مشغول انجام عبادت و اعمال حج هستند و آنها در خانه‌ای هستند که هر کس در آن خانه داخل شود مأمون است مگر وقتی که در آن حادثه‌ای را ایجاد نماید و اینها حادثه‌ای را ایجاد نکرده و آشوبی بپا نکرده‌اند تا جنگ با آنها واجب شود. مرد مخزومی که سرپرست آن مردم است می‌گوید: من مطمئن نیستم که پشت سر [صفحه ۵۵۳] این جمعیت قوه و نیرویی نباشد و اگر آن نیروئی که پشت سر اینها قرار دارد، و او اصل و ریشه است بیاید حقیقت امر این عده روشن خواهد شد، و کار آنها بزرگ خواهد شد، پس قبل از آنکه اصل جریان کار اینها معلوم شود آنها را شماره کنید تا ببینید که این گروه کوچک با این جمعیت کم در این شهر قدرت و عزتشان زیاد است و آنها بیهوده به اینجا نیامده‌اند و (قطعا) کاری خواهند داشت. و من گمان ندارم که تعبیر خواب رفیق شما جز حق چیز دیگری باشد. پس بعضی از اهل مکه به یکدیگر می‌گویند: بر فرض اینکه به اندازه‌ی همینها جمعیت بیاید شما نباید ترس و واهمه داشته باشید و از آنها بترسید، زیرا که این گروه اسلحه ندارند و سنگر و پناهگاهی ندارند که به آن پناهنده شوند. اگر لشکر و سپاهی به طرف شما آمد آنگاه شما می‌توانید در مقابل آنها قیام کنید و آنها در مقابل

شما چون شربت آبی خواهند بود که شخص تشنه بیاشامد. پیوسته در اینگونه گفتگوها خواهند بود تا شب فرا رسد و خواب بر آنها مستولی گردد، پس متفرق می‌شوند و بعد از رفتن دیگر اجتماع نخواهند نمود. (چه آنکه فردای آن روز) قائم علیه‌السلام قیام می‌کند. و اصحاب حضرت «قائم» علیه‌السلام مانند فرزندان یک پدر و مادر که صبح پراکنده می‌شوند (و از منزل بیرون می‌روند) و شب هنگام اجتماع می‌نمایند با یکدیگر ملاقات می‌کنند. ابوبصیر: عرضه داشت: فدایت شوم! غیر از این عده در روی زمین مؤمنی نخواهد بود؟ فرمود: چرا، ولی این عده‌ای که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در میان آنها می‌آید از نجباء و فقهاء، و حکام و قضاتی هستند که ظاهر و باطنشان یکی است و هیچ حکمی بر آنها مشکل نمی‌شود.

سخن آخر

خواننده‌ی گرامی! در پایان کتاب لازم است به این چند نکته توجه فرمائید: الف: هر چند کتاب حاضر بر اساس روایات اسلامی به نقل از شیعه و سنی درباره‌ی «زمینه‌سازان انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام» نگارش یافته و در حقیقت مجموعه‌ای از روایات و نظریات دانشمندان اسلامی است که ما آنها را گردآوری نموده و در اختیار [صفحه ۵۵۴] همگان قرار داده‌ایم، اما در عین حال: هرگز ادعا نمی‌کنیم که همه‌ی آنچه را که در این کتاب آورده‌ایم صد در صد همان است که ما گفته و نوشته‌ایم و این است و جز این نیست. چه آنکه ممکن است کسان دیگری از همین روایات و همین نظریات دانشمندان چیز دیگری استفاده کنند و مطالب دیگری را استنباط نمایند. ب: مطابق روایات بی‌شماری که در متون منابع اصیل اسلامی مندرج است، کسانی که از سرزمین شرق، و یا از «خراسان» اندکی پیش از ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - قیام می‌کنند چه آنها را ایرانی بدانیم و چه از مردم خراسان، خواه و ناخواه برابر اخباره واردی از معصومین علیهم‌السلام زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام می‌باشند، و قیام و انقلابشان تا انقلاب امام قائم علیه‌السلام و برپائی حکومت جهانی اسلام همچنان ادامه خواهد داشت. ج: کلیه‌ی روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره‌ی برخی از علائم نزدیک به ظهور رسیده است به روشنی گواه می‌دهند که نخستین مرحله‌ی قیام مردم مشرق، برای زمینه‌سازی حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام به رهبری ابرمردی از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام که شخصیت فوق‌العاده و چهره‌ی محبوبی در بین ایرانیان است انجام می‌شود، حال این رادمرد بزرگ انقلابی «حسنی» باشد یا «حسینی» در «سید» بودن وی از نظر اخبار معصومین علیهم‌السلام شک و تردید نیست. د: با در نظر گرفتن مجموع احادیثی که در این کتاب آورده‌ایم و کلیه‌ی قرائن موجود از اوضاع آشفته‌ی جهان امروز که طبق روش طبیعی وجود یک رهبر الهی و مصلح حقیقی را ایجاب می‌کند، و هیچ انقلابی در جهان بدون زمینه مناسب امکان پذیر نیست چه آنکه: «أبی الله أن یجری الأمور الا بأسبابها»، بدون تردید، انقلاب اسلامی ایران - آن هم به رهبری مردی بزرگ از دودمان اهل بیت علیهم‌السلام از شرق، که سیدی هاشمی و حسینی و از نسل فاطمه و علی علیهما‌السلام و از سلاله‌ی پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و نامش نام پیغمبری است، و در برخی از روایات نیز به قیام چنین انسان آزاده‌ای از ایران اسلامی تصریح شده - زمینه‌ساز حکومت جهانی اسلام در آینده‌ی تاریخ است. ه: گرچه مطابق اخبار واردی، قیام دینی ملت مسلمان ایران به رهبری بزرگ مردی از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله (بعنوان سید حسینی) یکی از اساسی‌ترین نشانه‌های ظهور [صفحه ۵۵۵] مبارک ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - و از علائم قریبه‌ی به ظهور است اما بهر حال، ظهور مبارک آن حضرت کی، و چه وقت، و در چه زمانی اتفاق خواهد افتاد، و از زمان قیام ایرانیان تا وقت ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام چه اندازه طول خواهد کشید و چه حوادثی به وجود خواهد آمد همه‌ی اینها منوط به حکمت و مصلحت خداوند است. خداوند! اینک که بسیاری از نشانه‌های ظهور ولایت آشکار گردیده و با پیروزی انقلاب اسلامی ایران نور امیدی در دل‌های محرومان و مستضعفان جهان روشن شده و چشم‌های توده‌های محروم از سراسر جهان از هر سو، به ایران اسلامی متوجه گشته، دیدگان رمیده و هجران کشیده‌ی ما را که با دلی خونبار از طول انتظار به راه آن کعبه‌ی مقصود یعنی:

(مهدی فاطمه علیهماالسلام) دوخته شده، به جمال دلارای حضرتش روشن و منور بفرما. خداوندا! با لطف و عنایت خاص خودت چشم ما را بینا، و گوش ما را شنوا، و اندیشه‌ی ما را صائب و کارساز فرما تا بر هوسهای سرکش نفس اماره پیروز گردیم، و اگر در اشتباهیم در پرتو چراغ روشنی بخش عقل و اندیشه به فرا راه سعادت هدایت یابیم. خداوندا! آتشیانی که دشمنان انسانیت خصوصاً دشمنان اسلام عموماً در سراسر جهان و کشورهای اسلامی برافروخته‌اند، در پرتو مجاهدتهای بی‌امان امت اسلامی که در همه جا بفرمان تو عاشقانه می‌رزمند، و حماسه‌ها می‌آفرینند تا به کعبه‌ی مقصود برسند، با ظهور ولایت نور آل محمد صلی الله علیه و آله آن انتقام گیرنده‌ای که بفرمان تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله انتقام خواهد گرفت، خاموش بگردان. اَللّهُمَّ اِنَّا نَشْكُو اليك فقد نبينا و غيبه و لينا و كثرة عدونا و قلّة عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا. اَللّهُمَّ برحمتك فرج عنا على ذلك بفتح منك تعجله و نصر تعزه و سلطان حق تظهره.

پاورقی

- [۱] نور الانوار، نور هشتم، علامات ظهور، علامت چهل و هشتم چاپ سال ۱۳۰۱ هجری و کفایة الموحدين ج ۳ ص ۴۰۳ در علامات حتمیه، علامت ششم، و بشارة الاسلام ص ۱۱.
- [۲] يوم الخلاص در موضوع خراسانی. چاپ اول ص ۴۶۳ و چاپ چهارم ص ۶۳۸ تا آخر موضوع.
- [۳] علائم الظهور کرمانی، ص ۱۷۹ چاپ سال ۱۳۲۹ هجری.
- [۴] البدء و التاريخ ج ۲ ص ۱۷۴، ۱۷۵- سال ۱۸۹۹ میلادی و خریدة العجائب و فريدة الغرائب، ص ۱۹۷ چاپ قاهره سال ۱۳۰۹ هجری.
- [۵] نور الانوار، نور هشتم، در بیان علامات ظهور، چاپ سال ۱۳۰۱ هجری قمری، که شماره گذاری نشده و شماره‌ی صفحه ندارد.
- [۶] عبارت متن عربی چنین است «و له بالطالقان كنوز لا ذهب و لافضة الاخيول مطهمة و رجال مسومة». در ترجمه‌ی این عبارت از نهایت این اثر، ماده (طهم و سوم) استفاده شده است.
- [۷] در نسخه اصل، و همچنین بحار عبارت حدیث چنین است (و له آیتان و علامتان) یعنی: او دو پرچم و دو نشانه دارد، ولی ظاهراً این جمله درست نباشد و صحیح آن «و هما آیتان و علامتان» است. یعنی: این دو چیز، دو نشانه، و دو علامت است، که یکی خود به خود باز شدن پرچم باشد و دیگری سخن گفتن آن.
- [۸] ظاهراً (شعیب و صالح) درست نباشد و صحیح آن شعیب بن صالح است زیرا چنانکه در آینده خواهیم گفت: مطابق برخی از روایات (شعیب بن صالح) نام رمزی فرمانده سپاه سید حسنی است که پس از ظهور حضرت صاحب الامر علیه‌السلام سردار لشکر و پرچمدار آن حضرت خواهد بود.
- [۹] اکمال‌الدین صدوق ج ۱ ص ۳۸۳، ۳۸۴ چاپ اسلامیة، سال ۱۳۹۶ قمری.]
- [۱۰] سوره‌ی مائده آیه‌ی ۵.
- [۱۱] سوره‌ی دهر آیه‌ی ۷.
- [۱۲] (نور الانوار) نور هشتم.
- [۱۳] ارشاد مفید ص ۳۵۸-۳۵۶- چاپ بیروت.
- [۱۴] بیان الاثمه ج ۱ ص ۴۵۰.
- [۱۵] در مورد معنای کلمه (ابقع) که در ترجمه آوردیم از کتاب «لسان العرب» ماده (بقع) ج ۷ ص ۱۷ - استفاده شده است.
- [۱۶] ناگفته نماند که این صفت معمولاً مربوط به «یهود» است.

[۱۷] همان.

[۱۸] در این باره توضیح مفصلی داریم که در پایان همین بحث خواهد آمد.

[۱۹] لغت نامه‌ی دهخدا ماده‌ی (ابقع).

[۲۰] «لسان العرب» ماده‌ی (بقع) ج ۸ ص ۱۷.

[۲۱] به راستی که چه خوب، جالب و زیبا گفته است مرحوم شهید سید حسن شیرازی (ره) آنجا که در اشعار نغز و حکیمانانه‌اش در مورد اقلق می‌گوید: و ابوه جاء لسور یا مستعمرا والام پارسیه عجماء.

[۲۲] بحث درباره‌ی خروج سفیانی دوم و موقع پیدایش او و جنایات و زشتکاریهای وی، به دنبال خواهد آمد.

[۲۳] الزام الناصب ج ۲ ص ۱۸۷ طبع - نجف.

[۲۴] الزام الناصب ج ۲ ص ۱۸۷، ۱۸۸.

[۲۵] ظاهراً مقصود از اشتر در این جا همان چشم دریدگی و بی‌حیائی است و این شخص یکی از یاران بسیار نزدیک اقلق است که در بی‌حیائی نظیر ندارد.

[۲۶] در (اقراب الموارد) می‌نویسد: هجر شهری است نزدیک مدینه، و جمیع زمین بحرین را هجر می‌گویند. و در لسان العرب می‌گوید: هجر شهر معروفی است در بحرین.

[۲۷] الملاحم و الفتن ص ۱۳۶ باب ۵۹ طبع منشورات الرضی.

[۲۸] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۵۰ و الكتاب المبین ج ۲ ص ۱۳۳ و غیبت نعمانی ص ۳۰۲ حدیث ۸ طبع صدوق.

[۲۹] درباره تجدید حکومت بنی‌العباس قبل از ظهور در آینده‌ی نزدیک سخن خواهیم گفت.

[۳۰] برای دانستن این موضوع به بیان مرحوم مجلسی - رحمه الله علیه - در جلد ۳۶ بحار ص ۳۵۶ مراجعه فرمائید.

[۳۱] غیبت طوسی ص ۲۷۳ ط - نجف، و بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۱۵.

[۳۲] نورالانوار - در علامت ظهور - علامت چهل و یکم.

[۳۳] الملاحم و الفتن ص ۱۴۴ باب ۵۴ طبع منشورات الرضی.

[۳۴] بیان الائمه ج ۱ ص ۲۹۵ و کتاب یاتی علی الناس زمان، ص ۴۰۳ به نقل از مناقب العتره ابن فهد حلی.

[۳۵] کنز العمال ج ۱۱ ص ۱۶۲.

[۳۶] کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۶۰.

[۳۷] الحاوی للفتاری ج ۲ ص ۸۱ و البرهان ص ۱۲۷.

[۳۸] بحارالانوار ج ۳۶ ص ۳۵۴.

[۳۹] سفینه‌البحار ج ۱ ص ۵۶۸-۵۶۷ ماده‌ی (زور).

[۴۰] مشارق انوار الیقین ص ۱۶۵.

[۴۱] سفینه‌البحار ج ۱ ص ۵۶۷.

[۴۲] سفینه‌البحار ج ۱ ص ۵۶۷ ماده (زور).

[۴۳] قبلا باید دانست که در همین کتاب «مجمع البحرین» حدیثی را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و گفته است. که «زوراء» نام کوه «ری» یعنی نام (تهران) است. که البته ما در آینده ضمن نقل حوادث مربوط به عراق به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

[۴۴] مجمع البحرین ماده زور ج ۳ ص ۳۲۰.

- [۴۵] لسان العرب، ماده زور ج ۴ ص ۳۳۸.
- [۴۶] المنجد و قاموس مادهی (زور).
- [۴۷] درباره‌ی اینکه زوراء نام بغداد است نه نام تهران در آینده نیز سخن خواهیم گفت و گره این مشکل را خواهیم گشود. انشاءالله.
- [۴۸] به کتاب «الملاحم و الفتن» ص ۱۳۷ و «بیان الاثمه» ج ۱ ص ۴۵۰ مراجعه فرمائید.
- [۴۹] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۶۹ حدیث ۱۶۰.
- [۵۰] ارشاد مفید ۳۵۹ و مترجم آن ج ۲ ص ۳۴۸ حدیث ۶.
- [۵۱] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۶۹ حدیث ۱۵۹.
- [۵۲] برای اطلاع بیشتر به کتاب القاموس المحيط مجمع البحرين، معجم البلدان ج ۵ ص ۳۹۳ و مخصوصاً لغت‌نامه‌ی دهخدا ماده «هجر» مراجعه فرمائید.
- [۵۳] متن کامل این حدیث در بخش چهارم در موضوع «قیام هاشمی خراسانی» تحت عنوان «روایات صریح‌تر» ذکر گردیده‌است.
- [۵۴] درباره‌ی «صاحبان پرچم‌های سیاه» در بخش دوم تحت عنوان (قیام زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام از مشرق آغاز می‌شود) به طور مفصل گفتگو شده است به آنجا رجوع شود.
- [۵۵] کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۸۴، حدیث مذکور به صورتی بسیار مفصل از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده، برای اطلاع بیشتر به کتاب غیبت نعمانی باب ۱۴ ص ۲۸۰-۲۷۹ طبع صدوق مراجعه فرمائید.
- [۵۶] کشف الحق یا اربعین خاتون آبادی ص ۱۵۳، ط- چاپخانه محمدی اصفهان سال ۱۳۷۳. و منتخب الاثر جمله‌ی آخر ص ۴۵۵ و غیبت طوسی ص ۲۷۸ و بحار ج ۵۲ ص ۳۷۷ با عبارتی دیگر.
- [۵۷] ظاهراً مقصود از «سمرقندی» همان شعیب بن صالح تمیمی است که فرمانده سپاه سیدهاشمی خراسانی است و ما در بخش چهارم درباره‌ی این سید بزرگ انقلابی به تفصیل سخن گفته ایم.
- [۵۸] برای اطلاع بیشتر به کتاب لغت‌نامه‌ی دهخدا، ماده‌ی جزیره، بین النهرین، و عراق عرب مراجعه فرمائید.
- [۵۹] «تکریت» شهری است در عراق در کنار دجله، در شمال سامرا، میان موصل و بغداد که به بغداد نزدیک‌تر است و تا بغداد سی فرسنگ فاصله دارد. در عهد عباسی به سبب قلعه‌اش شهرت داشت. در گذشته زادگاه صلاح‌الدین ایوبی جلاد، و در حال، زادگاه قادیسیه است.
- [۶۰] بحارالانوار ۵۲ ص ۲۱۳ حدیث ۶۵ و غیبت شیخ طوسی ص ۲۷۰ و بشاره الاسلام ص ۸۶.
- [۶۱] جزیره- که آنرا (جزیره اقور) هم می‌گویند در بین دو رود دجله و فرات واقع شده است. جزیره، در همسایگی شام، و مشتمل بر «دیار مضر» و «دیاربکر» است و چون در بین دو رود دجله و فرات واقع شده لذا آن را جزیره نامیده‌اند. از شهرهای معروف جزیره، حران، رها، رقه، راس العین، تصیین، سنجار، خابور، ماردین، آمد، میافارقین، موصل است. (مراصد).
- [۶۲] درباره‌ی منصور و حارث، در آینده به طور مشروح سخن خواهیم گفت.
- [۶۳] الاشاعه ص ۹۲ چاپ مصر چاپ اول.
- [۶۴] از این جمله معلوم می‌شود که در آن موقع حکومت عراق را به دست بنی‌العباس است گرچه ما آنها را بنام و نشان نمی‌شناسیم و سلسله‌ی نسبی حکام جائر بغداد را که نسبشان به «عباس بن عبدالمطلب» می‌رسد و بر عراق فرمانروائی می‌کنند نمی‌دانیم. سپس مانند سیل خروشان بسوی کوفه سرازیر می‌گردند، و اطراف و حوالی آنجا را ویران می‌سازند و سپس از آنجا بیرون رفته و متوجه شام می‌شوند که لشکری با پرچم هدایت از کوفه بیرون می‌آید* زیرنویس=ظاهراً منظور از این لشکر هدایت،

همان سپاهیان سید حسنی است چه آنکه آنها هستند که در آن موقع بخاک عراق وارد شده و کوفه را محل استقرار خود قرار داده‌اند.

[۶۵] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۸۷ - ۱۸۶.

[۶۶] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند (سوره‌ی سباء آیه‌ی ۵۱).

[۶۷] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۰۵ و بشاره‌ی السلام ص ۴۶ ط موسسه آل‌البیت.

[۶۸] بشاره‌ی الاسلام ص ۴۶.

[۶۹] بشاره‌ی الاسلام ص ۲۱۹ و الزام‌الناصب ج ۲ ص ۱۹۹.

[۷۰] بحارالانوار ج ۱۱۰ ح ۵۱ و غیبت نعمانی ص ۲۷۹-۲۸۰ باب ۱۴ ح ۶۷.

[۷۱] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۵۴ ح ۱۴۶ و غیبت نعمانی ص ۳۰۶ باب ۱۸ ح.

[۷۲] بحارالانوار ج ۵۱ ص ۲۰۵ ح ۳۷ و اکمال‌الدین ج ۲ ص ۳۶۵.

[۷۳] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۰۴ حدیث ۳۴.

[۷۴] در مورد نفس زکیه‌ای که در نجف اشرف به شهادت می‌رسد در آینده سخن خواهیم گفت.

[۷۵] الحاوی للفتاری ج ۲ ص ۶۵ و الملاحم و الفتن ص ۱۳۹ باب ۶۳.

[۷۶] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۳۴ و بشاره‌ی الاسلام ص ۴۸.

[۷۷] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۲۴-۲۲۳.

[۷۸] بشاره‌ی الاسلام ص ۱۰۰.

[۷۹] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۰۷ حدیث ۸۱.

[۸۰] روضه کافی ص ۲۲۴-۲۲۵- حدیث ۲۸۵ و غیبت نعمانی ص ۲۷۰ ط - صدوق باب ۱۴ حدیث ۴۲ و ۴۳ و بشاره‌ی الاسلام ص

۱۳۸ و ۱۳۹.

[۸۱] کافی ج ۱ ص ۳۳۷ و بحار ج ۵۲ ص ۱۴۷ و منتخب‌الاثار ص ۵۰۱ و غیبت نعمانی ط صدوق ص ۱۶۶ حدیث ۶.

[۸۲] الزام‌الناصب ج ۲ ص ۱۷۰.

[۸۳] غیبت‌النعمانی ص ۲۵۷ ط صدوق حدیث ۱۴ و ۱۵.

[۸۴] غیبت‌نعمانی ص ۲۵۷ ط صدوق حدیث ۱۴ و ۱۵.

[۸۵] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۴.

[۸۶] سوره‌ی قمر آیه‌ی ۲.

[۸۷] غیبت‌نعمانی ص ۲۶۰ ط صدوق باب ۱۴ حدیث ۱۹.

[۸۸] سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۴.

[۸۹] ارشاد مفید ص ۳۵۹ ط بیروت.

[۹۰] ارشاد مفید، ص ۳۵۹.

[۹۱] غیبت شیخ طوسی ص ۲۶۸ ط - نجف.

[۹۲] برای برای آشنائی با این شخصیت بزرگ انقلابی به بخش سوم تا پنجم مراجعه فرمائید.

[۹۳] «بحارالانوار» ج ۵۲ ص ۲۷۵ حدیث ۱۶۸.

[۹۴] غیبت‌النعمانی ص ۲۵۵.

[۹۵] غیبت نعمانی ص ۲۶۲ باب ۱۴ حدیث ۲۲ ط صدوق.

[۹۶] غیبت النعمانی، ص ۲۵۹ حدیث ۱۸- طبع صدوق.

[۹۷] غیبت النعمانی ص ۱۵۷ حدیث ۱۶ - طبع صدوق.

[۹۸] غیبت نعمانی ص ۲۶۲ حدیث ۲۱.

[۹۹] الملاحم و الفتن ۱۹۸ - طبع منشورات الرضی و طبع نجف ص ۱۶۴.

[۱۰۰] غیبت نعمانی ص ۳۵۹ (پاورقی).

[۱۰۱] توضیح بیشتر در بخش دوم کتاب تحت عنوان «دومین خراسانی» خواهد آمد.

[۱۰۲] ما در بخش دوم کتاب، تحت عنوان روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی پرچم‌های سیاه در این باره صحبت

کرده‌ایم و روایاتی را نیز نشان می‌دهد دولت بنی عباس تجدید می‌شود متذکر گردیده‌ایم. به آنجا رجوع شود.

[۱۰۳] برای اطلاع بیشتر به بخش چهارم که به همین موضوع اختصاص دارد، رجوع فرمائید.

[۱۰۴] درباره‌ی قیام سید حسنی، در بخش سوم به تفصیل گفتگو شده به آنجا مراجعه فرمائید.

[۱۰۵] بحارالانوار - ج ۵۲ ص ۲۷۲، ۲۷۴ - حدیث ۱۶۷.

[۱۰۶] الزام الناصب ج ۲، ص ۱۵۴، چاپ نجف و بحارالانوار ج ۲۲ ص ۳۸۹.

[۱۰۷] الملاحم و الفتن، باب ۴۰ ص ۳۷ طبع منشورات الرضی.

[۱۰۸] به کتاب بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۷۴ الزام الناصب ج ۲ ص ۱۵۴ و فلاح السائل چاپ اول ص ۲۰۰ مراجعه فرمائید.

[۱۰۹] مشروح این جریان در بخش دوم، تحت عنوان: وقوع حوادث فوق العاده در عراق، بیان شده است.

[۱۱۰] سوره‌ی مائده آیه ۵۴.

[۱۱۱] تفسیر مجمع البیان ج ۳، ص ۲۰۸، نور الثقلین ج ۱، ص ۶۴۲ و ابونعیم در «حلیه» ج ۶، ص ۶۴ حدیث را با عبارت «لو کان

العلم منوطا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس» نقل کرده است.

[۱۱۲] سوره محمد (ص) آیه‌ی ۳۸.

[۱۱۳] نورالثقلین ج ۵، ص ۴۶ و بحارالانوار ج ۶۷، ص ۱۶۸.

[۱۱۴] بحارالانوار ج ۶۷، ص ۱۷۴ و قرب الاسناد ص ۵۲.

[۱۱۵] بحارالانوار ج ۲۰، ص ۳۸۹ و تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۳۲ و سیره‌ی حلبی و اعیان الشیعه، و کامل التواریخ با مختصری

اختلاف.

[۱۱۶] کنزالعمال ج ۱۲، ص ۹۰، ح ۳۴۱۲۶.

[۱۱۷] کنزالعمال ج ۱۲، ص ۹۰، ح ۳۴۱۲۵.

[۱۱۸] کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۹۲، ح ۳۴۱۳۳.

[۱۱۹] مقصود؛ جمله‌ی «الاتقضى الدنيا حتى يضربوكم على تاويله» در حدیث سوم می‌باشد.

[۱۲۰] مجمع البحرين ماده عجم.

[۱۲۱] المنجد ماده عجم.

[۱۲۲] اعجمی و عجمه و اعجام در اصل لغت به معنای ابهام و عدم فصاحت و لکنت در زبان است و اعجمی بکسی گفته می‌شود

که در بیان او نارسائی باشد، خواه عرب باشد یا غیر عرب و چون عربها از بیان افراد غیرعرب اطلاعات ناقصی داشته‌اند، از این

لحاظ دیگران را عجم خوانده‌اند.

- [۱۲۳] سوره فصلت آیه‌ی ۴۴.
- [۱۲۴] راغب در مفردات می‌گوید «الاعجم من كان فى لسانه عجمه عربيا كان او غير عربى» یعنی: اعجم، به معنای غیر فصیح است و اعجم کسی است که در زبان او لکنت باشد خواه عرب باشد و یا غیرعرب.
- [۱۲۵] سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۰۳.
- [۱۲۶] اقتباس از قاموس قرآن ج ۴، ص ۲۹۸-۲۹۷.
- [۱۲۷] سفینه‌البحار ماده‌ی عجم ج ۲، ص ۱۶۵.
- [۱۲۸] سوره‌ی جمعه: آیه ۳.
- [۱۲۹] قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۹۸.
- [۱۳۰] سوره‌ی جمعه: آیه‌ی ۳.
- [۱۳۱] مجمع البیان ج ۹، ص ۲۸۴.
- [۱۳۲] سوره شعراء: آیه ۱۹۸، ۱۹۹.
- [۱۳۳] بحارالانوار ج ۶۷، ص ۱۷۴.
- [۱۳۴] عبارت عربی متن چنین است: «من هذا العجمى المتصدر فيما بين العرب».
- [۱۳۵] اختصاص مفید، ص ۳۴۱.
- [۱۳۶] الملاحم و الفتن ص ۳۸، باب ۴۶.
- [۱۳۷] الملاحم و الفتن ص ۱۵، باب ۵۶ طبع منشورات الرضى.
- [۱۳۸] بحارالانوار ج ۵۱، ص ۹۲ و کشف الغمه ج ۲، ص ۴۸۲، چاپ تبریز و بشاره‌الاسلام ص ۲۹۲.
- [۱۳۹] الملاحم و الفتن ص ۱۸۳، ط منشورات الرضى، و ص ۱۵۱، ط - نجف سال ۱۳۸۲.
- [۱۴۰] الزام الناصب، ج ۲ ص ۱۹۱-۱۹۰.
- [۱۴۱] الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۱-۱۹۰.
- [۱۴۲] بحارالانوار ج ۵۱، ص ۷۰ و کمال‌الدین با ترجمه‌ی فارسی ج ۱، ۳۶۳.
- [۱۴۳] شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید ج ۸، ص ۱۲۶-۱۲۵.
- [۱۴۴] الملاحم و الفتن باب ۳۹، ص ۱۲۵-۱۲۴ و الزام الناصب ج ۱۶، ۲ و غیبت النعمانی طبع صدوق ۲۷۵، باب ۱۴، ج ۵۵.
- [۱۴۵] الملاحم و الفتن باب ۳۹، ص ۱۲۵.
- [۱۴۶] نهج‌البلاغه‌ی فیض، ص ۶۴-۶۳، خطبه‌ی ۱۳.
- [۱۴۷] شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید ج ۱، ص ۲۵۳ و شرح ابن میثم بحرانی.
- [۱۴۸] الملاحم و الفتن، باب ۳۹، ص ۱۲۵-۱۲۴.
- [۱۴۹] منهاج البراعه ج ۳، ص ۲۰۲، شرح نهج‌البلاغه‌ی بحرانی ج ۱، ص ۲۹۳ و بحارالانوار ج ۳۲ ص ۲۵۷.
- [۱۵۰] الملاحم و الفتن، باب ۳۹، ص ۱۲۵.
- [۱۵۱] ارشاد مفید، ص ۳۶۱، طبع بیروت.
- [۱۵۲] در کتاب «معجم البلدان» می‌نویسد: ابله، به ضم الف و باء و تشدید و فتح لام، شهری است بر کنار دجله در زاویه‌ی خلیج که به بصره داخل می‌شود و پیش از بصره بنا شده و آنرا «ابله البصره» نیز می‌گویند. و دهخدا در کتاب لغتنامه می‌نویسد: شهری است از عراق و آب از گرد وی برآید، و بر مغرب دجله است.

- [۱۵۳] نهج البلاغه فیض ص ۶۵-۶۳ خطبه ۱۳ و ۱۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱، ص ۲۶۷-۲۵۱، شرح نهج البلاغه ابن‌میشم ج ۱، ص ۳۹۴-۲۸۹-منهاج البراعه ج ۳، ص ۲۰۲-۱۹۷، بحار الأنوار ج ۳۲، ص ۲۵۸-۲۵۳ و کتب دیگر.
- [۱۵۴] برای اطلاع بیشتر به کتاب الزام الناصب ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۰ و غیبت نعمانی ص ۲۷۵، طبع صدوق، باب ۱۴ حدیث ۵۵، و ارشاد مفید ص ۳۶۱، طبع بیروت و ترجمه‌ی فارسی آن ج ۲، ص ۲۵۳، حدیث ۲۳ مراجعه فرمائید.
- [۱۵۵] سوره‌ی انفال آیه‌ی ۴.
- [۱۵۶] سوره‌ی نحل آیه‌ی ۷۶.
- [۱۵۷] فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین - سوره‌ی تحریم آیه‌ی ۴.
- [۱۵۸] سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۴۱.
- [۱۵۹] سوره احزاب، آیه ۴.
- [۱۶۰] تفسیر قمی ط نجف ج ۲، ص ۱۷۲، سال ۱۳۸۷.
- [۱۶۱] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۶-۱۵، و دلائل الامامه طبری - ط- نجف ص ۸۲، ۸۱ البته روایت طولانی است و مطالب دیگری هم دارد که برای اختصار از ذکر آن صرف‌نظر نمودیم.
- [۱۶۲] کافی ج ۵، ص ۳۱۸، و بحار الأنوار ج ۴۲، ص ۱۶۰.
- [۱۶۳] الغارات ج ۲، ص ۴۹۹.
- [۱۶۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۱۹، ص ۱۲۴، ط -مصر، والغارات ج ۲، ص ۴۹۸، چاپ انتشارات انجمن آثار ملی، و کامل مبرد ج ۲، ص ۵۳، ط مصر سال ۱۳۳۹، و غریب الحدیث ج ۳، ص ۴۷۴.
- [۱۶۵] بحار الانوار ج ۶۷، ص ۱۷۶، ص ۱۷۹.
- [۱۶۶] بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۶ و ص ۱۷۹.
- [۱۶۷] بحار الانوار ج ۶۷، ص ۱۶۹-۱۶۸ و معانی الاخبار ص ۳۸۵ حدیث ۷۸.
- [۱۶۸] بحار الانوار ج ۶۷، ص ۱۸۰.
- [۱۶۹] بحار الانوار ج ۶۷، ص ۱۷۴.
- [۱۷۰] بحار الانوار ج ۴۲، ص ۶۰.
- [۱۷۱] همان مدرک و همان صفحه.
- [۱۷۲] بحار الانوار ج ۴۲، ص ۶۰.
- [۱۷۳] مجالس المؤمنین ج ۱، ص ۲۷۵، ط- اسلامیه، سال ۱۳۵۴ شمسی.
- [۱۷۴] کنز العمال ج ۱۴، ص ۵۹۷.
- [۱۷۵] غیبت نعمانی ص ۱۴۷-۱۴۵، ط - صدوق: باب ۱۰، حدیث ۴.
- [۱۷۶] نهایه، البدایه و النهایه ج ۲، ص ۴۲ ط - ریاض.
- [۱۷۷] «الاشاعه» ص ۱۱۴، طبع مصر.
- [۱۷۸] عقد الدرر، ص ۱۲۵ و سنن ابن‌ماجه، ج ۲، حدیث ۴۰۸۸.
- [۱۷۹] الحاوی للفتاوی ج ۲، ص ۶۳ و الملاحم و الفتن ص ۵۳، عقد الدرر ص ۱۲۶-۱۲۵ و کنز العمال ج ۱۴، ص ۲۶۱.
- [۱۸۰] مفردات راغب، و لسان‌العرب، ماده «شرق» و فرهنگ عمید.
- [۱۸۱] جغرافیای کامل جهان ص ۱۶۱، چاپ سال ۱۳۶۱- انتشارات بنیاد.

- [۱۸۲] برای اطلاع بیشتر به (تاریخ ایران قدیم) تألیف حسین پیرنیا (مشیرالدوله سابق) چاپ سال ۱۳۱۰ و جغرافیای مفصل ایران ج ۱، ص ۴۲، ۴۱ تألیف دکتر ربیع ربیعی چاپ سال ۱۳۶۱ مراجعه فرمائید.
- [۱۸۳] جغرافیای کامل جهان ص ۱۲۳.
- [۱۸۴] معجم البلدان ج ۲، ص ۳۵۳ ماده (خراسان) ط - بیروت.
- [۱۸۵] معجم البلدان ج ۲، ص ۳۵۳، ماده (خراسان) ط - بیروت.
- [۱۸۶] لغتنامه‌ی دهخدا، ماده‌ی «خراسان» به نقل از: برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری، تاریخ گزیده، سرزمینهای خلافت شرقی، معجم البلدان و مفاتیح العلوم خوارزمی.
- [۱۸۷] مراد از طبرستان مازندران است.
- [۱۸۸] ناسخ التواریخ، تاریخ خلفاء ج ۳ ص ۳۷، ۳۵ طبع کتابفروشی اسلامیة.
- [۱۸۹] تاریخ فخری، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی ص ۱۸۶، ۱۸۵.
- [۱۹۰] عقدالدرر ص ۲۶ و الملاحم و الفتن ص ۵۵ باب ۱۰۲.
- [۱۹۱] بحارالانوار ج ۴۲ ص ۶۱.
- [۱۹۲] الملاحم و الفتن ج ۱ باب ۳۱ ص ۳۴ طبع منشورات الرضی.
- [۱۹۳] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۳۱- بطوری که از این روایت استفاده می‌شود از سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام معلوم می‌شود که در سپاه شام مردی بنام ابومسلم بوده که مالک اشتر خیال کرده منظور از ابومسلم همان مرد شامی است، و لذا از حضرت پرسش نموده، مگر ابومسلم در میان سپاه شام نیست؟ و حضرت در جواب او فرموده است مقصود من آن مردی که تو گمان می‌بری نیست.
- [۱۹۴] مروج الذهب ج ۳ ص ۲۳۸ ط - بیروت، دارالاندلس.
- [۱۹۵] روضه کافی ص ۲۰۹ و ۲۱۲- حدیث ۲۵۴ و ۲۵۷.
- [۱۹۶] همان.
- [۱۹۷] سفینه‌البحار ج ۱ ص ۵۶۸ ماده «زور»؛ اثبات الهداء، ج ۲، ص ۴۹۶ و کشف الیقین، ص ۱۰۱ ط قم.
- [۱۹۸] زوراء، نام بغداد است و ما قبل در این باره توضیح داده‌ایم و در آینده نیز بمناسبت بحثی که در پیش خواهیم داشت در این باره گفتگو خواهیم نمود.
- [۱۹۹] برای اطلاع بیشتر به کتابهایی مانند- حیب السیر- تاریخ فخری و هم چنین، دائرةالمعارف بستانی، و دیگر کتابها مراجعه فرمائید.
- [۲۰۰] مفصل این جریان در بخش چهارم تحت عنوان: (قیام هاشمی خراسانی) ذکر گردیده است. برای اطلاع کامل به آنجا مراجعه فرمائید.
- [۲۰۱] عقدالدرر، ص ۱۲۴-۱۲۲.
- [۲۰۲] این جمله: موافق عقیده اهل سنت است که عقیده دارند نام پدر حضرت حجت علیه‌السلام عبدالله است ولی بعقیده شیعه این درست نیست، زیرا چنانکه می‌دانیم حضرتش فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است و اگر ثابت شود که این جمله جزء حدیث است که نیست زیرا خود اهل سنت هم عده‌ای قبول ندارند که این جمله جزء حدیث باشد، اما از آنجائی که در متن عربی (اسم ابیه اسم ابی) آمده بعید نیست که تصحیف «ابنی» باشد که مراد امام حسن مجتبی علیه‌السلام است.
- [۲۰۳] عقدالدرر ص ۱۲۵-۱۲۴.
- [۲۰۴] ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۸ ط - اسلامبول - چاپ اول.

[۲۰۵] سنن ابن‌ماجه ج ۲ ص ۱۳۶۶ حدیث ۴۰۸۲ طبع دار احیاء التراث العربی.

[۲۰۶] به کتاب صواعق المحرقه، ص ۱۶۴ ط - قاهره چاپ سال ۱۹۶۵-۱۳۸۵ سطر هفتم مراجعه فرمایید.

[۲۰۷] الملاحم و الفتن ص ۱۶۱ - باب ۱۴ ط - منشورات الرضی.

[۲۰۸] فتن نعیم بن حماد خطی لوحه ۸۵.

[۲۰۹] معنای این جمله که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود است (انسابهم القرى و اسمائهم الکنی) این است: یعنی چون بخواهند از کسی یاد کنند او را به شهرش نسبت می‌دهند و می‌گویند: تهرانی و قمی و امثال اینها و کنیه نامهایشان است یعنی اسمهای نظیر ابوطالب، ابوالحسن، ابوالفضل و نظائر اینها دارند و این اسمها در نزد عرب معمول نیست بلکه عرب آنرا کنیه می‌نامند و کسی که دارای پسری باشد مانند طالب و حسن او را ابوطالب و ابوالحسن می‌گویند.

[۲۱۰] در این رابطه در آینده با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

[۲۱۱] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۳۳ باب ۳۰ و کنز العمال ج ۱۴ ص ۸۹ حدیث ۳۸۰۱۹ قسمت اول حدیث.

[۲۱۲] الملاحم و الفتن ص ۵۵ باب ۱۰۲ ط - منشورات الرضی، والحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۹۶ و البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان ص ۱۵۰-۱۴۹ حدیث ۱۱ باب ۲.

[۲۱۳] سورهی حج: آیهی ۳۹.

[۲۱۴] سنن ابن‌ماجه ج ۲ ص ۱۳۶۸ حدیث ۴۰۸۸ و عقدالدرر ص ۱۲۵ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۶۰.

[۲۱۵] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۳۳.

[۲۱۶] غایة المرام بحرانی ص ۷۰۱.

[۲۱۷] نهایة، البدایة و النهایة ج ۱ ص ۴۲.

[۲۱۸] تفسیر ابن‌کثیر، و تفسیر طبری، و تفسیر ابوالفتح رازی، و تفسیر خلاصه‌المنهج، و تفسیر درالمنثور در تفسیر سورهی «شوری» و تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲ و کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۱۹ و تفسیر گازر ج ۹ ص ۱۱.

[۲۱۹] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۵۱ باب ۹۰.

[۲۲۰] تفسیر قرطبی ج ۱۶ ص ۲ و تفسیر گازر ج ۹ ص ۱۲ و کنز العمال ج ۱۴ ص ۲۷۹.

[۲۲۱] به بخش اول تحت عنوان «مشخصات جغرافیائی منطقهی زوراء در روایات مراجعه فرمائید.

[۲۲۲] برای اینکه معلوم شود «زوراء» کجاست، به «مشخصات جغرافیایی منطقهی (زوراء) مراجعه فرمائید.

[۲۲۳] در این زمینه در بحثهای آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

[۲۲۴] یوم‌الخلاص صفحهی ۶۳۴، چاپ بیروت، چاپ چهارم و صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۴۸ طبع بیروت و کنز العمال ج ۱۴ ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۴۸ و نهایة ابن‌اثیر ج ۱ ص ۳۱۹ و لسان‌العرب ج ۱۳ ص ۴۱۷ مادهی جهجه، و روزگار رهائی - ترجمه‌ی یوم‌الخلاص - ج ۲ ص ۱۰۲۷.

[۲۲۵] مقصود از «خراسانی» چنانکه بارها تذکر داده‌ایم سیدی هاشمی از دودمان رسول الله صلی الله علیه و اله و از نسل پاک و مطهر صلی الله علیه و اله علی و فاطمه علیهما‌السلام است که طبق روایات وارده، اندکی پیش از ظهور حضرت ولی‌عصر - عجل الله تعالی فرجه - در ایران قیام می‌کند.

[۲۲۶] یوم‌الخلاص، طبع بیروت، چاپ چهارم، صفحهی ۶۳۴.

[۲۲۷] لمعان الانوار، جلد خامس نورالانوار، ص ۱۱۰ چاپ ذیحجه سال ۱۳۳۹ هجری قمری.

[۲۲۸] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۵۰ و الملاحم و الفتن ص ۵۹ باب ۱۱۳.

[۲۲۹] یوم‌الخلاص، صفحه‌ی ۵۶۰، ط بیروت، چاپ چهارم.

[۲۳۰] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۱۰ حدیث ۵۴.

[۲۳۱] ظاهراً منظور «احمدشاه» است.

[۲۳۲] بحسب ظاهر، مقصود این است که بعد از (احمدشاه) دو نفر بیشتر سلطنت نخواهند کرد.

[۲۳۳] معنای این بیت شعر این است که: شاه می‌رود و بعد از آن حکومت ایران به دست سیدی از تبار اهل بیت علیهم‌السلام اداره

می‌شود، و در بعضی از نسخه‌ها آمده است: بعد از این شاهی از میان برود سیدی تاجدار می‌بینم

[۲۳۴] از این بیت شعر استفاده می‌شود که یاران آن «سید» همه دارای عمامه و روحانی و اهل علم می‌باشند.

[۲۳۵] اشعار شاه نعمت‌الله ولی، در «دیوان شاه نعمت‌الله» و در کتاب علائم الظهور کرمانی از صفحه‌ی ۸۶ تا صفحه ۹۴ بتفضیل ذکر

شده است.

[۲۳۶] علائم الظهور کرمانی، ص ۱۱۴ چاپ سال ۱۳۲۹ هجری قمری.

[۲۳۷] به کتاب یوم‌الخلاص، ص ۶۴۳ چاپ چهارم، و اشعار شاه نعمت‌الله مراجعه فرمائید.

[۲۳۸] مجله‌ی خواندنیها سال شماره‌ی به نقل از کتاب «نوستر آداموس» نوشته‌ی ژان شارل دوفن برون، صفحات ۳۴۰ و ۳۴۱،

سنتری اول رباعی ۷۰، و سنتری دهم رباعی ۲۱.

[۲۳۹] «پرشیا» نام قدیم ایران است که از لفظ قدیم یونانی «پرسیس» که به معنی ایالت فارسی بوده گرفته شده است. در مآخذ

تاریخی و جغرافیایی قدیم، ایرانشهر به معنی مملکت ایران به کار رفته است و در مغرب زمین از قرون وسطی به نامهایی از قبیل:

پرس - به لهجه‌ی فرانسوی - پرشا - به لهجه‌ی انگلیسی - مقتبس از لفظ پرسیس که نام یونانی قسمتی از ایران - کما بیش مطابق با

فارس بوده، خوانده می‌شده، و در سال ۱۹۳۵ میلادی طبق تقاضای دولت ایران به جای پرس، پرشا - پرشیا - و غیره کلمه‌ی ایران

پذیرفته شده است برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ ایران قدیم تألیف حسین پیرنیا، جغرافیای کامل جهان ص ۱۶۱، جغرافیای مفصل

ایران ج ۱ ص ۴۱ و لغتنامه‌ی دهخدا کلمه‌ی «ایران» مراجعه فرمائید.

[۲۴۰] پیشگوئی‌های نوستر آداموس صفحه‌ی ۸۲ و ۸۲۵ رباعی ۷۰ از سانتوری اول و رباعی ۲۱ از سانتوری دهم.

[۲۴۱] نوستر آداموس از آینده‌ی جهان خبر می‌دهد، ترجمه‌ی عنایت‌الله شکیباپور صفحات ۵۴ و ۵۵.

[۲۴۲] کلمه‌ی «مسوپوتامیا» که در این پیشگوئی به کار رفته است معنای منطقه‌ی بین دو رود را می‌دهد که عبارت از «بین النهرین»

باشد، و این نام، نام قدیمی کشور عراق است. اول بار بعد از زمان اسکندر مقدونی بنام «مسوپوتامیا» خوانده شد. در تورات بنام

فدان ارام (سفر پیدایش ۲۰، ۲۵) خوانده شده، قسمت شمالی آنرا اعراب «الجزیره» می‌نامند. به لغتنامه‌ی دهخدا ماده‌ی بین النهرین

مراجعه فرمائید.

[۲۴۳] پیشگوئی‌های نوستر آداموس، ترجمه‌ی و پژوهش پوران فرخزاد ص ۶۸۲ رباعی ۱۷۰ از سانتوری هشتم.

[۲۴۴] به کتاب غیبت نعمانی ص ۱۴۷ باب ۱۰ ح ۵ ط صدوق و بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۲۷-۲۲۶ مراجعه فرمائید.

[۲۴۵] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۲۲، ۲۱ باب ۶ طبع منشورات الرضی.

[۲۴۶] جزیره، نام قدیم عراق است. و چنانچه قبلاً - گفتیم: منطقه‌ی بین دو رود دجله و فرات را جزیره می‌نامیده‌اند، و مقصود از

جزیره در حدیث مزبور یا جزیره (اقور) است و یا تمام عراق و مناطق بین دو رود دجله و فرات و یا منظور از آن جزیره‌العرب

می‌باشد.

[۲۴۷] ظاهراً مقصود از این گروه اندک، یاران امام زمان علیه‌السلام همان سیصد و سیزده نفر معروف است.

[۲۴۸] شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶ ص ۱۳۴ خطبه ۷۰ و اول خطبه اما بعد یا اهل عراق است.

- [۲۴۹] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۷۱ حدیث ۸۶۴.
- [۲۵۰] الملاحم و الفتن ص ۱۹۸، ۱۹۷ و الصراط المستقیم ج ۲ ص ۲۵۹ قسمت آخر.
- [۲۵۱] کناسه - جائی است که در آن زباله می‌ریزند و باصطلاح معروف زباله‌دان است و آن نام محله‌ای است که در کوفه که یوسف بن عمرو ثقفی که از طرف هشام بن عبدالملک والی عراق بود زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام را در اینجا بدار زد و داستان مشهور است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «مقائل الطالبیین» و یا ترجمه آن بنام سرگذشت کشته‌شدگان فرزندان ابوطالب مراجعه فرمائید.
- [۲۵۲] غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، باب ۱۴، حدیث ۴۹، ط صدوق.
- [۲۵۳] تفسیر قمی ج ۲ ص ۳۸۵ ط - نجف.
- [۲۵۴] سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۱.
- [۲۵۵] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۴۳ حدیث ۱۱۵ و غیبت نعمانی ص ۲۷۲ باب ۱۴ حدیث ۴۸.
- [۲۵۶] فلاح السائل ص ۱۷۰ چاپ اول.
- [۲۵۷] در این زمینه در آینده‌ی نزدیک ضمن روایات مربوط به مشرق با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.
- [۲۵۸] بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۱۵، ۱۴.
- [۲۵۹] روضه‌ی کافی: ص ۱۷۷ حدیث ۱۹۸.
- [۲۶۰] غیبت نعمانی ص ۱۴۵ و ۱۴۷.
- [۲۶۱] نقل از پاورقی روضه‌ی کافی ص ۱۷۷.
- [۲۶۲] لغت نامه‌ی دهخدا، ماده‌ی «زوراء».
- [۲۶۳] الصراة المستقیم، ج ۲ ص ۲۱۷-۲۱۵.
- [۲۶۴] منتهی الآمال، حالات موسی بن جعفر علیهم‌السلام.
- [۲۶۵] مجمع النورین: ص ۲۹۷ چاپ محرم ۱۳۲۸ هجری و منتخب التواریخ ص، ۸۷۵ چاپ اسلامیة سال ۱۳۴۷ چاپ سوم و علائم الظهور کرمانی ص ۲۳۹ سال ۱۳۲۹.
- [۲۶۶] لمعان الأنوار ص ۱۱۲ چاپ سال ۱۳۳۸ هجری قمری.
- [۲۶۷] ارشاد مفید ص ۳۶۱ و مترجم آن ج ۲ ص ۳۵۳ حدیث ۲۳.
- [۲۶۸] فلاح السائل، چاپ اول ص ۲۰۰.
- [۲۶۹] قرقیسیا شهرکی در شمال «سوریه» در «الجزیره» می‌باشد که در محل اتصال دو رود فرات و خابور واقع است. (لغتنامه‌ی دهخدا و قاموس الاعلام ترکی).
- [۲۷۰] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۳۸-۲۳۷.
- [۲۷۱] توضیحاتی که در مورد فرات و دجله و باتلاقها و صراه آوردم از دو کتاب معجم البلدان و جغرافیای کامل جهان در صفحه ۲۰۸ است.
- [۲۷۲] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۰.
- [۲۷۳] بحارالانوار، ج ۵۱ ص ۵۷ حدیث ۴۸.
- [۲۷۴] قسمتی از توضیح مذکور، در ذیل حدیث، مزبور در بیان علامه مجلسی - علیه‌الرحمه - نیز آمده است. به کتاب بحارالانوار ج ۵۱ ص ۵۷ تحت عنوان «توضیح» مراجعه فرمائید.

- [۲۷۵] سوره رعد، آیه ۷.
- [۲۷۶] سوره اسراء، آیه ۶.
- [۲۷۷] برای اینکه جانب امانت را رعایت کرده باشیم تا جائی که ممکن بود اکثر عبارات مختلفی را که در رابطه با خطبه‌ی مزبور در کتابها بود یکجا در متن خطبه گنجانندیم تا مورد استفاده‌ی زیادتری قرار گیرد.
- [۲۷۸] سوره‌ی اسراء- بنی اسرائیل - آیه‌ی ۶.
- [۲۷۹] درباره‌ی کلمه (اسقع) و اینکه مقصود از آن انسانهای بیگناه است در آینده‌ی نزدیک بطور شایسته توضیح خواهیم داد.
- [۲۸۰] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲ تا ۲۷۵ حدیث ۱۶۷ و بشاره‌الاسلام ص ۵۹، ۵۷.
- [۲۸۱] ظاهراً مقصود از این جمله که حضرت فرموده است: (پرچم‌هایشان علامت ندارد) این است که: این پرچمها علامت خاص و رنگ مخصوصی ندارند.
- [۲۸۲] توضیح این مطلب در دنباله همین بحث خواهد آمد.
- [۲۸۳] ابدال به گروهی از بندگان شایسته‌ی خدا می‌گویند که هرگز روی زمین از آنها خالی نباشد. چون یکی از آنها از دنیا برود خداوند یکی دیگر را به جای او بگمارد و به همین جهت به آنها ابدال گفته می‌شود. (مجمع‌البحرین ج ۵، ص ۳۱۹ و تاج‌العروس ج ۷، ص ۲۲۳).
- [۲۸۴] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.
- [۲۸۵] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸۴، ۸۳ و بشاره‌الاسلام ص ۶۹، ۶۷.
- [۲۸۶] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.
- [۲۸۷] به مقدمه‌ی ابن خلدون مراجعه فرمائید.
- [۲۸۸] قاموس قرآن ج ۲ ص ۲۲۶ چاپ آخوندی.
- [۲۸۹] به کتاب بحارالانوار ج ۵۳ ص ۱۶ مراجعه فرمائید.
- [۲۹۰] برای اطلاع بیشتر به بحارالانوار ج ۱۰ ص ۱۳۴ تا ۱۳۶ مراجعه فرمائید.
- [۲۹۱] به کتاب امالی صدوق مجلس ۷۰ حدیث ۵ مراجعه فرمائید.
- [۲۹۲] نام محلی از عراق عرب است (مراصد).
- [۲۹۳] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۱۹-۲۱۷ حدیث ۸۰.
- [۲۹۴] الملاحم و الفتن ص ۱۳۱، ۱۳۰ باب ۴۸ طبع منشورات الرضی.
- [۲۹۵] معجم‌البلدان ج ۱ ص ۳۶۲ براتا.
- [۲۹۶] علائم‌الظهور کرمانی ص ۱۲۸.
- [۲۹۷] این قسمت از دنباله حدیث را آیت الله زاده مرعشی در ترجمه «الزام‌الناصب ج ۳ ص ۲۲۲ آورده است و، العهده‌علیه.
- [۲۹۸] فیل و کرگدن بقرینه‌ی عبارات بعدی اشاره به وسائل پیشرفته و مدرن جنگی است.
- [۲۹۹] الزام‌الناصب ج ۲ ص ۲۲۵ طبع نجف.
- [۳۰۰] در قاموس المحيط در ماده «قنطر» می‌نویسد: و بنی‌فنطورا ملت ترک و سودان، و فنطورا، کنیز ابراهیم بوده است که ملت ترک از نسل او بوجود آمده‌اند. و در هر صورت ظاهراً مقصود از بنی‌فنطورا، شرقیها و غربیها می‌باشند.
- [۳۰۱] الزام‌الناصب ج ۲ ص ۲۲۱ و ۲۳۹ با مختصری اختلاف.
- [۳۰۲] سوره‌ی نمل: آیه‌ی ۴۴.

[۳۰۳] یوم‌الخلاص: ص ۴۱۷، ۴۱۶ چاپ چهارم - بیروت.

[۳۰۴] الملاحم و الفتن ص ۵۶ باب ۱۰۷ ط - منشورات الرضی.

[۳۰۵] غیبت نعمانی ص ۱۶۶ ط - صدوق و منتخب الاثر ص ۵۰۱.

[۳۰۶] بشارة الاسلام ص ۱۳۹، روضه کافی ص ۲۲۵ ح ۶۶ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰.

[۳۰۷] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۸-۲۰۷ ح ۴۵ و غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۹.

[۳۰۸] لسان العرب ج ۸ - ماده سقع و صقع.

[۳۰۹] النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ج ۲ ص ۳۷۹ ماده، (سقع).

[۳۱۰] وقعه صفین ص ۴۲۴ و ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۱۳ طبع جدید حالات حضرت امیر علیه‌السلام.

[۳۱۱] کنز العمال ج ۱۴ ص ۳۴۵ حدیث ۳۸۸۸۶، منتقم حقیقی ص ۳۵۷ بنقل از کتاب «الیواقیت» ص ۱۳۷ که در سال ۹۰۵ بعد از هجرت نوشته شده.

[۳۱۲] فجایع الدهور مرحوم مرندی ص ۱۴۴ و نوائب الدهور ج ۳ ص ۳۲۸ به نقل از کتاب دلائل براهین الفرقان.

[۳۱۳] این جمله کنایه از حفظ زبان از خطر است.

[۳۱۴] شیبسان از اسامی شیطان است و مراد از آن بنی عباس می‌باشد.

[۳۱۵] باید توجه داشت که اسامی نامبرده اشاره به صفات هر یک از خلفاء بنی‌العباسی است و برای تطبیق این صفات با هر یک از آنها نیاز به احاطه‌ی کامل تاریخ دارد و مرحوم علامه‌ی مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الانوار ج ۴۱ ص ۳۲۳ مفصلاً این مطلب را حلّاجی فرموده است. به آنجا رجوع شود.

[۳۱۶] کفایة الاثر ص ۲۱۳ الی ۲۱۹ طبع قم ۱۴۰۱ هجری - و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۶۷ حدیث ۱۵۵ و ج ۳۶ ص ۲۵۴ حدیث ۲۵۵ و ج ۴۱ ص ۳۱۸.

[۳۱۷] الملاحم و الفتن باب ۵۸ ص ۱۳۶ منشورات الرضی.

[۳۱۸] مهدی منتظر ص ۱۱۷.

[۳۱۹] مشارق انوار الیقین ص ۱۶۵، ۱۶۴ و بشارة الاسلام ص ۷۳.

[۳۲۰] منظور از «دولت کسروی» که در متن عربی خطبه آمده، سلطنتی مانند سلطنت پادشاهان ایران است که عرب به پادشاهان ایران «کسری» می‌گفتند، و در آنجا مقصود معاویه و خلفای بعد از او می‌باشند که خلافت اسلامی را بصورت سلطنت پادشاهان ایرانی در آوردند.

[۳۲۱] نور الانوار، نور هشتم در بیان علامت ظهور، علامت چهل و نهم.

[۳۲۲] بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۶۷، ۲۶۶ و منتخب الاثر ص ۸۵ و بشارة الاسلام ص ۲۴ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۳۷ با عبارتی دیگر.

[۳۲۳] سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۱.

[۳۲۴] سوره‌ی طه، آیه ۳۹.

[۳۲۵] الملاحم و الفتن ص ۱۵۷، ۱۵۶ باب ۳ - طبع منشورات الرضی.

[۳۲۶] روضه کافی ص ۶۶، ۶۳ حدیث ۲۲.

[۳۲۷] این جملات اشاره به خروج سفیانی است.

[۳۲۸] بحار الانوار ج ۲۲ ص ۳۸۷ و الزام الناصب ج ۲ ص ۱۵۴، ۱۵۲.

- [۳۲۹] الملاحم و الفتن ص ۵۴ باب ۱۰۰ طبع منشورات الرضی و عقدالدرر ص ۱۳۰.
- [۳۳۰] غیبت نعمانی، ص ۲۷۳ حدیث ۵۰ و بحارالانوار ح ۵۲ ص ۲۴۳ حدیث ۱۱۶.
- [۳۳۱] احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۲۲-۳۲۴.
- [۳۳۲] تفصیل این مطلب در (بخش چهارم) خواهد آمد.
- [۳۳۳] قسمتی از روایات مربوط به این موضوع در سابق گذشت، و قسمتی هم در آینده خواهیم آورد.
- [۳۳۴] الملاحم و الفتن ص ۵۳ باب ۹۴ عقدالدرر ص ۱۲۶، ۱۲۵ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۶۳ و کنز العمال ج ۱۴ ص ۳۶۱.
- [۳۳۵] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۶۰ و کنز العمال ج ۱۴ ص ۲۶۱.
- [۳۳۶] درباره‌ی این حدیث در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.
- [۳۳۷] غیبت نعمانی ص ۲۵۱ طبع صدوق.
- [۳۳۸] سوره‌ی مریم آیه‌ی ۲۷.
- [۳۳۹] سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۴.
- [۳۴۰] کنز العمال ج ۱۱ ص ۲۷۸ حدیث ۳۱۵۱۴.
- [۳۴۱] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۵۵ باب ۱۰۴.
- [۳۴۲] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۳۸.
- [۳۴۳] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۲۲.
- [۳۴۴] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۶۴ باب ۱۲۹ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۷۲، ۷۱.
- [۳۴۵] به کتاب الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۰، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۴۲ و ۱۴۶، الملاحم و الفتن، ص ۶۶-۶۵ باب ۱۳۲، عقدالدرر، ص ۱۲۹، بشارة‌الاسلام، ص ۱۸۴ و البرهان متقی هندی، باب ۴، حدیث ۴، ص ۱۰۳ مراجعه فرمائید.
- [۳۴۶] به کتاب بحارالانوار، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶ و انوارالنعمانیه، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸ و مختصر بصائرالدرجات، ص ۱۸۸ و عقدالدرر، ص ۹۷ و الملاحم و الفتن، ص ۱۴۹ و روایاتی که در همین بخش آورده‌ایم مراجعه فرمائید.
- [۳۴۷] تفصیل این جریان در بخش چهارم خواهد آمد.
- [۳۴۸] مهدی منتظر، ص ۱۶۳، ۱۶۲، طبع صدوق، سال ۱۳۸۴ هجری قمری، تحت عنوان: (خروج سیدحسینی) و یوم‌الخلاص - ص ۶۴۳ چاپ چهارم: سال ۱۴۰۲ هجری ۱۹۸۳ میلادی.
- [۳۴۹] متن عربی این حدیث، و ترجمه‌ی آن را به دنبال «اقوال دانشمندان بطور مفصل نقل خواهیم نمود».
- [۳۵۰] نورالانوار، نور هشتم، در بیان علامات ظهور، علامت چهل و هشتم.
- [۳۵۱] کفایة‌الموحدین ۴ جلدی، ج ۳، ص ۴۰۳، در علامات حتمیه.
- [۳۵۲] علائم‌الظهور کرمانی، ص ۱۰۸ تا ۱۱۰.
- [۳۵۳] علائم‌الظهور کرمانی، ص ۱۱۳.
- [۳۵۴] علائم‌الظهور کرمانی، ص ۱۷۹ تا ۱۸۱.
- [۳۵۵] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۵، حدیث ۳۶ و چاپ بیروت، ج ۵۷، همان صفحه.
- [۳۵۶] مراد از طبرستان (مازندران) است.
- [۳۵۷] نیشابور یکی از شهرهای معروف خراسان است.
- [۳۵۸] حدیث «مفضل» در آخر روایات مربوط به حسنی خواهد آمد.

[۳۵۹] درباره‌ی «شعیب بن صالح» در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

[۳۶۰] مهدی منتظر، صفحه‌ی ۱۶۵-۱۶۲ با اندکی تغییر عبارت.

[۳۶۱] مهدی منتظر صفحه‌ی ۱۶۵-۱۶۴.

[۳۶۲] الملاحم و الفتن، ص ۱۴۶، طبع منشورات الرضی، باب ۷۹.

[۳۶۳] ناگفته نماند که در بعضی از نسخه‌ها بجای (حتی یتروک، حتی ینزل) آمده است. و اگر این عبارت درست باشد، معلوم می‌شود که منظور از «وادی فتنه‌ها» سرزمین کوفه می‌باشد، زیرا: مطابق اکثر روایات بیعت سیدحسینی با حضرت مهدی علیه‌السلام در کوفه انجام خواهد گرفت.

[۳۶۴] عقدالدرر، ص ۹۷.

[۳۶۵] وادی القری زمینی است بین مدینه و شام که دارای دهکده‌های فراوانی است و از توابع مدینه می‌باشد.

[۳۶۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴ و ج ۵۳، ص ۸۳ و بشارةالاسلام، ص ۵۹، و ص ۶۹.

[۳۶۷] برای اطلاع بیشتر به کتاب «الاشاعه»، ص ۹۷ طبع مصر چاپ اول و کتاب مهدی منتظر، ص ۱۶۵-۱۶۲ مراجعه فرمائید.

[۳۶۸] الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۲۰۵ دو سطر آخر.

[۳۶۹] غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸۱، طبع نجف و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۱.

[۳۷۰] الصراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۴، فصل ۱۴.

[۳۷۱] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۶-۱۵.

[۳۷۲] بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۶-۱۵.

[۳۷۳] عین تعبیر حدیث است به کتب لغت مانند نه‌ایه ابن‌اثیر و لسان‌العرب ماده (شهب) رجوع شود.

[۳۷۴] الانوارالنعمانیه، ج ۲، ص ۸۸، ۸۷.

[۳۷۵] مختصر بصائرالدرجات، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

[۳۷۶] دارالسلام عراقی، ص ۴۱۰، انتشارات کتابفروشی اسلامیة ۱۳۵۲ شمسی.

[۳۷۷] بشارةالاسلام، ص ۲۳۷، ۲۳۶.

[۳۷۸] لسان‌العرب، ماده «فتی» و «جزل».

[۳۷۹] مجمع‌البحرین، ماده «فتی» ج ۱، ص ۳۲۵.

[۳۸۰] قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۵۱.

[۳۸۱] معانی‌الاجبار، ص ۱۱۸.

[۳۸۲] تفسیرالبرهان، ج ۲، ص ۴۵۶.

[۳۸۳] اقتباس از «قاموس قرآن»، ج ۱، ص ۱۴۳.

[۳۸۴] لسان‌العرب، ماده «آل».

[۳۸۵] در این زمینه در آینده توضیح بیشتری خواهیم داد.

[۳۸۶] علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۲، و بحارالانوار، ج ۶۰ ص ۲۰۷ و تاریخ قم، ص ۹۲ و ۹۷.

[۳۸۷] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۷ و تاریخ قم، ص ۹۰.

[۳۸۸] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۵ و تاریخ قم، ص ۹۸.

[۳۸۹] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۵ و تاریخ قم، ص ۹۹.

- [۳۹۰] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵.
- [۳۹۱] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶، حدیث ۴۰ و تاریخ قم، ص ۱۰۰.
- [۳۹۲] بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶ و سقیفه البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.
- [۳۹۳] مجالس المؤمنین جلد ۱ صفحه‌ی ۹۶.
- [۳۹۴] بحارالانوار ج ۵۱ ص ۷۸ بشاره‌الاسلام ص ۲۸۰ و ۲۸۱ و المهدی الموعود المنتظر ج ۱ ص ۱۳۱ الی ۱۳۷.
- [۳۹۵] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۱۲ و منتهی‌الامال ج ۲ حالات امام باقر علیه‌السلام.
- [۳۹۶] برای اطلاع بیشتر به بخش چهارم مراجعه فرمائید.
- [۳۹۷] الملاحم و الفتن ص ۱۹۷ بطور مفصل، و صراط‌المستقیم ج ۲ ص ۲۵۸ بطور خلاصه و الکتاب‌المبین ج ۲ ص ۱۲۹.
- [۳۹۸] ناگفته نماند که رودهای یاد شده هم اکنون در دست کفار است و غربی‌ها بر آنها سیطره دارند. اما رودهای سیحون و جیحون که در روسیه قرار دارند، و هر دو از کوههای «تیان‌شان» سرچشمه می‌گیرند و پس از سیراب کردن ترکمنستان و ازبکستان در جمهوری قزاقستان به دریاچه‌ی «آرال» می‌ریزند، رسماً در دست کفار است و امروز سیحون را «سیرداریا» و جیحون را «آموداریا» می‌نامند. و اما دجله و فرات و رود نیل نیز در تصرف دست نشاندگان کفار است که بر احدی مخفی نیست.
- [۳۹۹] بحارالانوار جلد ۶۰ ص ۲۱۳ و در چاپ بیروت جلد ۵۷ همان صفحه.
- [۴۰۰] بحارالانوار ج ۶۰ ص ۲۱۳ و چاپ بیروت ج ۵۷ همان صفحه.
- [۴۰۱] روزگار رهائی ج ۱ ص ۳۵۸.
- [۴۰۲] بحارالانوار جلد ۶۰ ص ۲۱۶ و منتخب‌الاثر ص ۴۸۵.
- [۴۰۳] بشاره‌الاسلام ص ۶۹ و بحارالانوار ج ۵۳ ص ۸۳.
- [۴۰۴] بشاره‌الاسلام ص ۷۴-۷۳، مشارق‌الأنوار ص ۱۶۸ و الزام‌الناصب ج ۲ ص ۲۴۷.
- [۴۰۵] از شهرهای تجارتی در جنوب ترکیه است که بین دجله و فرات واقع شده.
- [۴۰۶] مقصود از عثمانی همان سفیانی مشهور است.
- [۴۰۷] در برخی از نسخه‌ها به جای سیدموسوی، سعیدالموسوی و در برخی سعیدالسوسی نوشته شده که مسلماً اشتباه، و به تناسب شعیب بن صالح سیدموسوی است، زیرا چنانکه در بخش سوم کتاب درباره‌ی سیدحسنی گفتیم «شعیب» امیر پرچمهای سیاه است و از اینرو قهرا «سیدموسوی» با سعیدالموسوی، و یا سعیدالسوسی اشتباه شده است.
- [۴۰۸] سیکلوب یا صقلوب به صقالبه‌ی شمال و جنوب گفته می‌شود، صقالبه‌ی شمال، شامل روسها و پولونی‌ها- لهستان- می‌باشد و صقالبه‌ی جنوب شامل یوگسلاوی و بلغارستان است. (لغتنامه‌ی دهخدا ماده صقلاب و اسلاو).
- [۴۰۹] اقبال‌الأعمال ص ۶۰۰-۵۹۹ و بحارالأنوار جلد ۵۲ ص ۲۶۹.
- [۴۱۰] تباشیرالمحرورین ص ۱۱۲-۱۱۱ چاپ سال ۱۳۳۱ هجری.
- [۴۱۱] در فرهنگ عمید می‌نویسد: ختن، نام قدیم قسمتی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین است که آهوی مشک آن معروف بوده است.
- [۴۱۲] البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۶، ۱۷۴ این کتاب در سال ۳۵۵ هجری نوشته شده و در سال ۱۸۹۹ میلادی در پاریس به طبع رسیده است.
- [۴۱۳] خریدة العجائب و فريدة الغرائب، ص ۱۹۷.
- [۴۱۴] بر اهل اطلاع پوشیده نیست که حضرت مهدی علیه‌السلام تنها پسر امام حسن عسکری علیه‌السلام است و آن حضرت دارای

برادری نبوده است.

[۴۱۵] «الاشاعه» ص ۹۵ چاپ مصر.

[۴۱۶] بر خواننده‌ی عزیز مخفی نماند که مطابق روایات وارده «حارث» لقب منصور نیست، بلکه حارث و منصور چنانکه در آینده‌ی نزدیک درباره‌ی آنها گفتگو خواهیم کرد لقب دو شخصیت بزرگ انقلابی است که یکی از آن دو، همان سیدحسنی، و دیگری فرمانده سپاه او می‌باشد.

[۴۱۷] تباشیرالمحرورین ص ۷۰-۶۹ چاپ کربلاء سال ۱۳۳۱ هجری قمری.

[۴۱۸] تباشیرالمحرورین ص ۷۴ چاپ کربلاء.

[۴۱۹] المهدی الموعود المنتظر ج ۲، ص ۲۵۷ بیروت.

[۴۲۰] عقدالدرر ص ۱۳۰.

[۴۲۱] جغرافیای کامل جهان، ص ۲۰۸-۲۰۷، چاپ سال ۱۳۶۱ شمسی چاپ چهارم.

[۴۲۲] معجم‌البلدان، ج ۵ ص ۴۵، ط بیروت، ماده «ماوراءالنهر».

[۴۲۳] مجمع‌البحرین ج ۲، ص ۳۴۸ ط نجف، ماده (جوح).

[۴۲۴] مفردات راغب، ماده «حرث».

[۴۲۵] بشارة‌الاسلام، ص ۲۹.

[۴۲۶] الغدیر ج ۱، ص ۳۶۲.

[۴۲۷] النهایه فی غریب‌الحديث و الاثر ج ۵، ص ۲۲۸ ماده‌ی (ولی).

[۴۲۸] بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۴.

[۴۲۹] سوره‌ی جمعه، آیه ۳.

[۴۳۰] مجمع‌البیان، ج ۱۰-۹، ص ۲۸۴ و تفسیر صافی ج ۵، ص ۱۷۲.

[۴۳۱] صحیح ترمذی، ج ۵، باب فضل‌العجم.

[۴۳۲] ناگفته نماند که تمام خصوصیات را که رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- در حدیث یاد شده در مورد شخصی که در عراق کشته می‌شود بیان فرموده است با مرحوم شهید: آیه‌الله سید محمدباقر صدر (رضوان الله تعالی علیه) منطبق می‌شود و البته خداوند به حقیقت امر داناتر است و العلم عند الله.

[۴۳۳] غیبت نعمانی ص ۲۴۸-۲۴۷.

[۴۳۴] منظور از «دیلیم» گیلان است.

[۴۳۵] تاریخ قم باب اول، فصل اول ص ۱.

[۴۳۶] معجم‌البلدان ج ۲ ص ۹۹ و مراصد‌الاطلاع (ماده) «جبال».

[۴۳۷] تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد ترجمه حسن بن علی قمی فصل هشتم ص ۹۳-۹۲ و بحارالانوار ج ۶۰ ص ۲۰۷ و علل‌الشراعی ج ۲ ص ۵۷۲.

[۴۳۸] بحارالانوار ج ۶۰ ص ۲۱۷ و تاریخ قم ص ۹۰.

[۴۳۹] بحارالانوار، ج ۶۰ ص ۲۱۲ حدیث ۲۰ و تاریخ قم ص ۹۴.

[۴۴۰] بحارالانوار ج ۶۰ ص ۲۹۴ و تاریخ قم ص ۹۸.

[۴۴۱] بحارالانوار، ج ۶۰ ص ۲۱۸ ح ۴۹ و چاپ بیروت ج ۵۷ همان صفحه و تاریخ قم ص ۹۳.

- [۴۴۲] بحارالانوار ج ۱۸ ص ۳۱۱ ح ۲۱، اختصاص شیخ مفید ص ۱۰۲-۱۰۱ و تاریخ قم ص ۹۶.
- [۴۴۳] فرمان احداث سد پانزده خرداد در سال ۱۳۶۶ هجری شمسی از سوی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی (حضرت امام خمینی -رضوان الله تعالی علیه-) صادر و در تاریخ پانزده اسفند ماه ۱۳۷۳ شمسی افتتاح، و هم اکنون مراحل تکمیلی آن در شرف اتمام است.
- [۴۴۴] غیبت شیخ طوسی ص ۲۷۰ ط- نجف و بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۱۳.
- [۴۴۵] کنزالعمال ج ۱۲ ص ۲۹۴ ح ۳۵۰۹۴ درباره‌ی قزوین و اینکه این شهر تاریخی کهن از دیدگاه روایات اسلامی جزء سرزمین دیالمه می‌باشد روایات چندی از رسول خدا (ص) وارد شده که خوانندگان گرامی می‌توانند به کتاب کنزالعمال ج ۱۲ ص ۲۹۲ الی ۲۹۸ ط- بیروت مراجعه فرمایند.
- [۴۴۶] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۳۲ و بشارةالاسلام ص ۹۳.
- [۴۴۷] الانوارالنعمانیه جلد ۲ ص ۸۸-۸۷.
- [۴۴۸] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۱۸۶ و ۲۷۴.
- [۴۴۹] مهدی منتظر ص ۱۶۴ طبع صدوق، سال ۱۳۸۴ هجری.
- [۴۵۰] خواننده‌ی عزیز عبارت متن عربی حدیث «لا سقاها الله المطر فی سنه اظهار غیبه المتغیب من ولدی بود) که ما آنگونه که ملاحظه نمودید ترجمه کردیم و شما می‌توانید هرگونه که مایل بودید عبارت را ترجمه کنید ولی باید توجه داشته باشید که این علامات از علائم قیام است نه از علائم ظهور.
- [۴۵۱] انبار و هیت، از شهرهای عراق است که سابقا از شهرهای معروف ایران بوده و در نزدیکیهای بغداد واقع شده است.
- [۴۵۲] از این عبارت بخوبی معلوم می‌شد که: «جنگ» جنگی تحمیلی است.
- [۴۵۳] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۲۶-۲۲۷ و غیبت نعمانی ص ۱۴۷ باب ۱۰ حدیث ۵ ط- صدوق.
- [۴۵۴] اعلام‌الوری ص ۴۵۶ چاپ اسلامی، طبع سوم.
- [۴۵۵] غیبت نعمانی ص ۳۰۲.
- [۴۵۶] غیبت نعمانی، ص ۳۰۳ ح ۱۱.
- [۴۵۷] برای اطمینان بیشتر به کتاب «بشارةالاسلام» ص ۳۸ طبع مؤسسه اهل بیت مراجعه فرمائید.
- [۴۵۸] اخبار غیبیه یا کشف‌المغیبات ص ۲۵۴ چاپ سال ۱۳۳۵ هجری شمسی.
- [۴۵۹] آیه‌ی ۲- سوره‌ی یونس.
- [۴۶۰] برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتب لغت مانند- مجمع‌البحرین لسان‌العرب نه‌ایه ابن‌اثیر، ماده‌ی (قدم) برهان ج ۲ ص ۱۷۷ و تفسیر فزطبی ج ۸ ص ۳۰۶ طبع مصر مراجعه فرمائید.
- [۴۶۱] بحارالانوار ج ۵۱ ص ۷۰ و «اکمال‌الدین صدوق» ج ۱ ص ۳۶۳.
- [۴۶۲] نورالانوار، نور هشتم، علامت چهلم، متأسفانه این کتاب شماره‌ی صفحه ندارد.
- [۴۶۳] عقدالدرر ص ۱۲۹.
- [۴۶۴] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۷۰.
- [۴۶۵] بشارةالاسلام ص ۱۸۴.
- [۴۶۶] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۶۶ باب ۱۳۴.
- [۴۶۷] الملاحم و الفتن ج ۱ ص ۶۶، ۶۵ باب ۱۳۲.

[۴۶۸] عقدالدرر ص ۱۲۷ طبع مصر و مقدمه‌ی کتاب عقدالدرر.

[۴۶۹] تجزیه و تحلیل این مطلب را در روایات آینده، ذیل حدیث هفتم بخوانید.

[۴۷۰] به بخش دوم کتاب، تحت عنوان: «قیام زمینه‌سازان دولت مهدی علیه‌السلام از مشرق آغاز می‌شود» مراجعه فرمائید.

[۴۷۱] در حدیثی آمده است که: «پیش از ظهور مهدی علیه‌السلام مردی از خاندان او از مشرق زمین قیام می‌کند... و متوجه

بیت‌المقدس می‌شود و پیش از آنکه به آنجا برسد می‌میرد!» (عقدالدرر، ص ۱۲۹).

[۴۷۲] جهت آگاهی بیشتر به بخش دوم در موضوع قیام زمینه‌سازان، تحت عنوان: (انقراض دولت شاهنشاهی در ایران) مراجعه

فرمائید.

[۴۷۳] در ضمن حدیثی از امام باقر علیه‌السلام آمده است که فرمود: «...اگر من آن زمان را درک می‌کردم خود را برای صاحب

این امر نگه می‌داشتم». آنچه از این فرمایش امام باقر علیه‌السلام فهمیده می‌شود این است که: فاصله‌ی بین خروج اهل مشرق و

ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از عمر معمولی یک انسان بیشتر نخواهد بود. و العلم عندالله. (غیبت نعمانی، ص ۲۷۳، ح ۵۰، باب

- و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۶.

[۴۷۴] ابراز الوهم المکنون، ص ۵۷۰ چاپ دمشق سال ۱۳۴۷ هجری حدیث ۵۹.

[۴۷۵] چنانچه قبلا هم گفته‌ایم «پرچم‌های سیاه» در روایات جزء شاعتر «شیعه» و نشانه‌ی حرکت انقلابی تشیع در ایران اسلامی است.

[۴۷۶] هر یک از نکاتی که ما با خامه ناتوان خود آن را توضیح دادیم، خود به تنهایی حدیث و روایتی جداگانه دارد که درباره هر

یک از آنها بطور مجمل، و یا مشروح از ائمه معصومین علیهم‌السلام روایت شده و ما نیز در فرصتهای مناسب تا جائی که ممکن

بوده است به برخی از آنها اشاره نموده و در آینده نیز برخی از آنها را نقل خواهیم نمود.

[۴۷۷] کنزالعمال ج ۱۴ ص ۵۹۴، ۵۹۳ حدیث ۳۹۶۷۹.

[۴۷۸] فتن «نعیم بن حماد، خطی، لوحه‌ی ۸۵ و الملاحم و الفتن ص ۵۴ باب ۱۰۱ با اندکی اختلاف.

[۴۷۹] (حرس‌تا) ده بزرگ آبادی است که در وسط باغستانهای شام در «دمشق» واقع شده، و بین آن و دمشق، بیشتر از یکفرسخ است

و بر سر راه (حمص) قرار دارد به کتاب (معجم‌البلدان) ج ۲ ص ۲۴۱ طبع بیروت، ماده «حرس‌تا» مراجعه فرمائید.

[۴۸۰] عقدالدرر صفحه‌ی ۱۲۶، و الملاحم و الفتن ص ۵۵ باب ۱۰۲.

[۴۸۱] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۷۴.

[۴۸۲] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۱۸۶.

[۴۸۳] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۳۲ و بشارة‌الاسلام ص ۹۳.

[۴۸۴] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۱۰.

[۴۸۵] الملاحم و الفتن ص ۵۷ باب ۱۰۸ و عقدالدرر ص ۵۶ باب ۴.

[۴۸۶] البرهان متقی ص ۱۵۱ ح ۲۲.

[۴۸۷] البرهان متقی ص ۱۵۲ ح ۲۳.

[۴۸۸] الملاحم و الفتن ص ۵۴-۵۳ باب ۹۸ و البرهان ص ۱۵۲.

[۴۸۹] به همین مناسبت کلمه‌ی «ایل» در عبرانی پسوند بسیاری از اسامی واقع می‌شود مانند «اسرائیل» معادل «عبدالله» در عربی.

[۴۹۰] برای اطلاع بیشتر به کتابهایی مانند «عقدالدرر» از صفحه‌ی ۱۲۴ تا صفحه‌ی ۱۳۱ و کتاب البرهان متقی و کتاب الحاوی

للفتاوی و سایر کتب حدیث، و بویژه روایاتی که ما در همین کتاب «زمینه‌سازان» آورده‌ایم مراجعه فرمائید.

[۴۹۱] نهاییه ابن کثیر ج ۱ ص ۱۴۳.

[۴۹۲] بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۶۰ و معانی الاخبار ص ۳۸۷.

[۴۹۳] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

[۴۹۴] عقائد اللامامیه ج ۱ ص ۲۷۰.

[۴۹۵] ظاهراً این کلمه اشاره به همان آیه‌ی شریفه‌ی: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة/ آیه‌ی ۶۰ انفال» می‌باشد.

[۴۹۶] شایان ذکر است که از زمان اعلان موجودیت اسرائیل تاکنون، سه بار، جنگ‌های خونینی بین اعراب و اسرائیل، در سالهای ۱۹۴۸، ۶۷ و ۷۳ میلادی واقع شده که بدین ترتیب تا مرحله چهارم، فقط باید صبر کنیم تا مسلمانان غیرعرب با عربها متحد شوند و یهودیان را تار و مار سازند.

[۴۹۷] غیبت نعمانی ص ۲۴۹ طبع صدوق، باب ۱۴ حدیث ۴.

[۴۹۸] طیلسان، سرزمینی پهناور و دارای شهرهای فراوان و از نواحی دیلم و خزر است «معجم‌البلدان».

[۴۹۹] تتمه‌ی المنتهی ص ۴۹۲، ۴۹۰ و تاریخ حبیب السیر و سایر تواریخ.

[۵۰۰] عقدالدرر ص ۱۲۷ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۶۹.

[۵۰۱] در بیشتر نسخه‌ها (دست راست) نوشته شده و گویا در این حدیث نسخه‌بردار حدیث اشتباها دست چپ را بجای دست راست نوشته است.

[۵۰۲] البرهان ص ۱۲۱-۱۲۰- حدیث ۲۵ چاپ خیام قم ۱۳۹۹ ه و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۶۹.

[۵۰۳] «اصطخر» از قدیمی‌ترین و مشهورترین شهرهای فارس بوده و در برخی از اخبار است که حضرت سلیمان از طبریه، یعنی از سرزمین شام و فلسطین، به آنجا می‌آمده است، و در آنجا مسجدی است که معروف به مسجد سلیمان است. و بین اصطخر تا شیراز دوازده فرسخ است.

[۵۰۴] «بیضاء» نام شهر بزرگی در ناحیه‌ی اصطخر بوده که تا شیراز هشت فرسخ فاصله داشته است.

[۵۰۵] مدائن از شهرهای بزرگ و قدیمی ایران است که در نزدیکی بغداد قرار دارد، و ایوان کسرا از آثار باستانی این شهر قدیمی تا هنوز باقی است.

[۵۰۶] (عاقرفوفا) ظاهراً همان (عقرفوف) است که به گفته‌ی صاحب «معجم‌البلدان» قریه‌ای از نواحی «دجیل» و تا بغداد، چهار فرسخ فاصله داشته است.

[۵۰۷] بابل -اسم ناحیه‌ای در عراق است که کوفه و حله جزء آن ناحیه است.

[۵۰۸] (نصیبین) نام شهری در کنار فرات بوده که آنرا نصیبین روم می‌نامیده‌اند.

[۵۰۹] (احوص) در لغت به کسی گفته می‌شود که چشم تنگ باشد و شاید این کلمه، اشاره به شخصی لجوج و یکدنده باشد.

[۵۱۰] در مورد معنای کلمه‌ی (عصب) که در متن عربی حدیث آمده است دو معنا متصور است که قابل دقت می‌باشد، یکی اینکه مراد، قیام گروهی از معمین و اهل علم باشد، و دیگر اینکه گروهی قیام کنند، و خواستار توقف و قطع جنگ باشند. به کتب لغت، مانند «لسان‌العرب» ماده‌ی (عصب) مراجعه فرمائید.

[۵۱۱] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۷۰ و عقدالدرر ص ۱۲۸.

[۵۱۲] بر خواننده‌ی عزیز مخفی نماند که حضرت مهدی علیه‌السلام تنها فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است و آن حضرت طبق مدارک معتبر تاریخی از شیعه و سنی برادر پدری نداشته است.

[۵۱۳] نصیبین، اگر بصورت جمع و کسر باء خوانده شود شهری آباد واقع در جاده‌ی موصل به شام بوده و اگر به صورت تشبیه و فتح باء خوانده شود، دهکده‌ای از حلب واقع در (سوریه) و هم چنین شهری در کنار شط فرات بوده است که آن را نصیبین روم

می‌گفتند (مراصد).

[۵۱۴] حران شهر بزرگی در جاده‌ی موصل به شام و روم بوده است (معجم‌البلدان).

[۵۱۵] نگارنده گوید: ظاهراً آن روایتی که می‌گوید: «هاشمی» می‌میرد و به مهدی علیه‌السلام نمی‌رسد، مربوط به سیدهاشمی حسینی صاحب اصلی انقلاب است زیرا در چند روایت به این معنا اشاره شده و ما در این باره، هم در ضمن حدیث: «یخرج رجل قبل المهدی علیه‌السلام» به این موضع اشاره کردیم و هم در روایات آینده در این باره توضیح خواهیم داد.

[۵۱۶] الاشاعه، ص ۹۹، ۹۸.

[۵۱۷] در کتاب «معجم‌البلدان» می‌نویسد: ملتان، بلد فی بلاد الهند علی سمت غزنه، یعنی: ملتان شهری است که در سرزمین هندوستان در نزدیکی «غزنه» واقع شده.

[۵۱۸] یعنی: زمام امور کشور را به دست می‌گیرد یا اینکه بریاست می‌رسد.

[۵۱۹] ظاهراً مقصود از مشرقی شعیب بن صالح است که طبق بعضی از روایات از سالها پیش به ایران مهاجرت نموده و در ایران رشد و نمو یافته و طبق برخی منابع معتبر محل ولادت او «طالقان» است.

[۵۲۰] منظور از شیعی عثمان پیروان سفیانی است.

[۵۲۱] ابر شهر نام قدیمی نیشابور است، و دیلم در قسمت شمالی قزوین است، و در اصل، نامی است که به قسمت کوهستانی گیلان بین قسمت دریای خزر و قزوین اطلاق می‌شده است. نقل از لغتنامه‌ی دهخدا.

[۵۲۲] ظاهراً مراد از «فرزندم» که حضرت فرموده است، حضرت بقیه‌الله -عجل الله تعالی فرجه الشریف- می‌باشد. خدا دانایتر است.

[۵۲۳] الزام‌الناصب ج ۲ ص ۱۶۱، ۱۶۰.

[۵۲۴] غیبت نعمانی ص ۲۷۵ طبع صدوق، باب ۱۴ - حدیث ۵۵.

[۵۲۵] غیبت نعمانی ص ۲۷۴، ۲۷۵ طبع صدوق.

[۵۲۶] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۳۶-۲۳۷.

[۵۲۷] بشارة‌الاسلام ص ۴۹.

[۵۲۸] معجم‌البلدان ج ۲ ص ۱۳۹ (جزیره کاوان).

[۵۲۹] بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۳۹.

[۵۳۰] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۲۰ و ۲۳۷۳ و ج ۵۳ ص ۸۲ و بشارة‌الاسلام ص ۵۸ و ۱۷۵.

[۵۳۱] تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۹۰ ح ۶۷، تفسیر برهان ج ۲ ص ۴۱۹، کامل الزیارات ص ۳۳۴ باب ۱۰۸ حدیث ۱۱.

[۵۳۲] ملتان، از شهرهای مهم و معروف کشور پاکستان است که در گذشته هم این شهر، و هم خود «پاکستان» جزء شبه قاره‌ی (هندوستان) بوده است. کشور پاکستان بعد از جنگ بین‌المللی دوم بوسیله «محمدعلی جناح» از رجال مسلمان شبه قاره‌ی هند، از هندوستان جدا و مستقل گردید، و در کنار جمهوری هندوستان جمهوری اسلامی پاکستان بوجود آمد. (جغرافیای کامل جهان).

[۵۳۳] برای اطلاع بیشتر به توضیح برزنجی شافعی که در همین بخش چهارم تحت عنوان «نظریات دانشمندان» آورده‌ایم مراجعه فرمائید.

[۵۳۴] چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم آنچه از مجموع روایات استفاده می‌شود این است که سیدهاشمی و سیدخراسانی پرچم هدایت را از شرق ایران به اهتزاز در می‌آورند اما سیدهاشمی حسینی می‌میرد و به مهدی علیه‌السلام نمی‌رسد ولی جناب سیدخراسانی با همه‌ی سپاهیان با حضرت مهدی علیه‌السلام بیعت می‌نماید.

[۵۳۵] مجمع‌النورین ص ۲۹۷ چاپ محرم سال ۱۳۲۷ و بشارة‌الاسلام ص ۸۵.

[۵۳۶] ظاهراً این جریان مربوط به حوادث گذشته و تاریخ مشروطیت ایران است زیرا: در حدیثی که مرحوم «مرندی» در کتاب «مجمع‌النورین» صفحه‌ی ۳۷۱ آن را از امام صادق علیه‌السلام روایت نموده، و مرحوم حائری یزدی نیز در کتاب «الزام‌الناصب» جلد دوم صفحه‌ی ۱۶۱، طبع نجف آن را نقل کرده است چنین آمده است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: در میان دو صنف از مردم «عجم» اختلافی در لفظ کلمه‌ی (عدل) پیدا می‌شود و هزاران هزار نفر کشته می‌شوند و «شیخ طبرسی» (که ظاهراً مقصود، از او مرحوم شیخ فضل‌الله نوری طبرسی طاب ثراه است) با آنها مخالفت می‌ورزد و او را به دار می‌زنند و می‌کشند.

[۵۳۷] (مرو) یکی از شهرهای تاریخی ایران قدیم و سابقاً جزء خراسان بوده است و در زبان عربی هنگامی که می‌خواهند کسی را به این شهر نسبت دهند «مروزی» می‌گویند این شهر فعلاً- جزء ترکمنستان شوروی است و ظاهراً مقصود از «مروزی» جناب سیدخراسانی است.

[۵۳۸] سوره یونس: آیه‌ی ۲۵.

[۵۳۹] بحارالانوار ج ۵۲ ص ۴۶-۴۲ و اکمال‌الدین صدوق ج ۲ ص ۱۴۴ (مترجم).

[۵۴۰] سوره‌ی توبه: آیه‌ی ۳۰.

[۵۴۱] «ماهان» دینور و نهاوند، و نام شهری نزدیک کرمان است و مرحوم علامه‌ی مجلسی، ذیل حدیث مذکور، «ماهان» را همان نهاوند و دینور دانسته است در مراصد، و معجم‌البلدان هر دو کتاب ماهان را نهاوند و دینور گفته‌اند.

[۵۴۲] واسط- نام شهری است که (حجاج) آن را بنا نموده و میان کوفه و بصره واقع شده و فاصله‌ی بین آن تا هر یک از کوفه و بصره ۵۰ فرسخ است (معجم‌البلدان).

[۵۴۳] حیره - نام شهری بوده است که به مقدار (سه میل) یعنی حدود یک فرسخ از کوفه فاصله داشته و در جاهلیت مسکن پادشاهان عرب و پایتخت (نعمان بن منذر) بوده است.

[۵۴۴] غری، نام سرزمین اطراف کوفه است.

[۵۴۵] سوره‌ی یونس: آیه‌ی ۲۵.

[۵۴۶] سوره‌ی قمر: آیه‌ی ۱.

[۵۴۷] ما قبل دربارهی اینکه (زوراء) نام بغداد است مفصلاً توضیح داده‌ایم.

[۵۴۸] غیبت نعمانی ص ۱۴۷، ۱۴۵ باب ۱۰- حدیث ۴ طبع صدوق.

[۵۴۹] مقدمه‌ی ابن‌خلدون، طبع بیروت، چاپ چهارم- ص ۳۲۲.

[۵۵۰] الملاحم و الفتن، ج ۲، ص ۱۳۷، باب ۶۰.

[۵۵۱] الملاحم و الفتن، ج ۱، ص ۶۴-۶۳، باب ۱۲۸.

[۵۵۲] الملاحم و الفتن، ص ۵۲، باب ۹۲، ط- منشورات‌الرضی و عقدالدرر، ص ۱۲۶.

[۵۵۳] جهت اطلاع بیشتر به کتاب لسان‌العرب، ج ۶، ص ۱۸۱، ماده‌ی «قلس» و توضیح جالبی که ابن‌کثیر در کتاب نه‌ایه در این زمینه بعد از ذکر روایتی درباره‌ی خروج پرچمهای سیاه از خراسان در فصل مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام آورده است مراجعه فرمائید.

[۵۵۴] عقدالدرر ص ۱۳۱-۱۳۰، البرهان متقی، ص ۱۵۱، حدیث ۱۸، و الملاحم و الفتن، ص ۵۳، باب ۹۵.

[۵۵۵] المنجد، کتاب لغت، ماده‌ی «کوس».

[۵۵۶] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۱۳ و بشاره‌الاسلام ص ۸۶.

[۵۵۷] کشف‌الحق یا اربعین خاتون آبادی ص ۱۶۹ ح ۲۸.

- [۵۵۸] عقدالدرر ۱۳۱-۱۳۰، الملاحم و الفتن ص ۵۱، البرهان متقی ص ۱۵۱ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۳۹.
- [۵۵۹] به البرهان متقی ص ۱۲۱ حدیث ۲۶ و عقدالدرر ص ۱۲۸ و الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۷۰ و بخش چهارم همین کتاب تحت عنوان: قیام هاشمی خراسانی، حدیث هفتم، مراجعه فرمائید.
- [۵۶۰] البدء و التاریخ جلد ۲ ص ۱۷۵.
- [۵۶۱] الملاحم و الفتن ص ۵۲ باب ۹۷ طبع منشورات الرضی.
- [۵۶۲] غیبت نعمانی ص ۲۵۳ طبع صدوق.
- [۵۶۳] ناگفته نماند که کلمه‌ی (خال) در لغت عرب معانی متعددی دارد، و از جمله: (خال) بمعنای سمت فرماندهی داشتن است. به کتاب (معجم الوسیط) در لغت مراجعه فرمائید.
- [۵۶۴] الملاحم و الفتن، ص ۵۳ باب ۹۷.
- [۵۶۵] الملاحم و الفتن، ص ۵۳ باب ۹۷.
- [۵۶۶] الملاحم و الفتن، ص ۵۳ باب ۹۵.
- [۵۶۷] الملاحم و الفتن ص ۵۳ باب ۹۶.
- [۵۶۸] المهدی الموعود المنتظر ج ۲ ص ۱۷۷.
- [۵۶۹] بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۳۳، ۲۳۲ و غیبت نعمانی، ص ۲۵۷، ۲۵۶.
- [۵۷۰] مقصود از: آسیائی که بگردش در خواهد آمد، وقوع جنگ است.
- [۵۷۱] در عبارت عربی متن «عبدا عسفا» آمده بود که ما آنرا به بنده‌ی خدمتگذار و فرمانبردار ترجمه نمودیم، به کتابهای لغت مراجعه فرمائید، در هر صورت مراد از این بنده سختگیر غیرمشهور، بحسب ظاهر، همان شعیب بن صالح است که کسی او را نمی‌شناسد و یا به او توجهی ندارد و یا اینکه در بین مردم معروف نیست.
- [۵۷۲] از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که جنایت پیشگان عراقی در دریا و خشکی به دست سپاهیان ایرانی به سزای اعمال خود خواهند رسید.
- [۵۷۳] البرهان فی علامات آخرالزمان ص ۱۵۲ حدیث ۲۶ باب ۷.
- [۵۷۴] اصطخر معرب «استخر» است، و آن پایتخت داریوش کبیر و خشایارشا و اردشیر اول در حوالی پرسپولیس - تخت جمشید - است، که اسکندر مقدونی آنرا آتش زد خرابه‌ی آن که یک قسمتش معروف به تخت جمشید است در حوالی مرودشت در استان فارس نزدیک شیراز باقی است. گفته می‌شود: معبد آناهیتا در شهر استخر بوده و لذا پادشاهان ساسانی آنجا را گرامی می‌داشتند. (لغتنامه دهخدا).
- [۵۷۵] منتخب بصائرالدرجات ص ۱۸۹، ۱۸۸ ط - نجف سال ۱۳۷۰ هجری و بحارالانوار ج ۵۳ ص ۳۵ و الانوار النعمانیه ج ۲ ص ۸۷ و ۸۸.
- [۵۷۶] فتن نعیم بن حماد خطی، و کنز العمال ج ۱۱ ص ۱۶۱.
- [۵۷۷] نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۳۰۱ و شرح ابن ابی‌الحدید ج ۷ ص ۱۰۲ خطبه‌ی ۱۰۱.
- [۵۷۸] یعنی: کسی توانائی خاموش کردن آن فتنه‌ها را ندارد.
- [۵۷۹] یعنی: منظورشان از ایجاد فتنه بیشتر نابود کردن اشخاص است نه به دست آوردن غنیمت.
- [۵۸۰] در آسمان مشهورند یعنی: مردمان خداپرست و از جان گذشته و مقرب درگاه الهی هستند که خودپرستان و ستمگران و گردنکشان و قدرت طلبان به چشم حقارت به آنان می‌نگرند و اینان برای رضای خدا و خوشنودی او با فتنه‌جویان و آشوبگران

مبارزه می‌کنند.

- [۵۸۱] شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۷ ص ۱۰۴.
- [۵۸۲] ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۸ ط- اسلامبول چاپ اول.
- [۵۸۳] کنز العمال ج ۱۴ ص ۵۹۲ و ص ۵۹۷.
- [۵۸۴] عقد الدرر ص ۱۲۶.
- [۵۸۵] البرهان فی علامت مهدی آخر الزمان ص ۱۵۰ حدیث ۱۴.
- [۵۸۶] در این زمینه قبلا به تفصیل سخن گفته‌ایم.
- [۵۸۷] بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۲۷۴ و ج ۵۳ ص ۸۳.
- [۵۸۸] ناگفته نماند که این گنج، همان گنجی است که امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی خروج سیدحسینی به (مفضل بن عمر) فرمود: چون سیدحسینی قیام کرد، گنجینه‌های طالقان دعوتش را اجابت می‌کنند.
- [۵۸۹] مقصود از این پرچم، همان پرچم شیعیان است که پس از خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و چند صباحی هم در دوران امام حسن مجتبی علیه‌السلام دیگر برافراشته نشده است و این فرمایش امام علیه‌السلام اشاره به حرکت انقلابی تشیع قبل از ظهور و بالا رفتن پرچم شیعیان در ایران و جهانگیر شدن آوازه و شهرت مذهب شیعه می‌باشد.
- [۵۹۰] بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۰۸، ۳۰۷.
- [۵۹۱] به بخش سوم بروایات مربوط به سیدحسینی مراجعه فرمائید.
- [۵۹۲] به بخش چهارم، در موضوع قیام خراسانی قسمت روایات مراجعه فرمائید.
- [۵۹۳] به بخش دوم، قسمت روایات مربوط به مشرق و پرچمهای سیاه: از نخستین حدیث بعد مراجعه فرمائید.
- [۵۹۴] به بخش چهارم، در موضوع قیام خراسانی حدیث پنجم و ششم مراجعه فرمائید.
- [۵۹۵] خواننده‌ی عزیز برای پی بردن به نتیجه‌ی بررسیهایی که در اینجا بطور فشرده بیان گردیده است، لازم است تمام مطالب کتاب را از اول به آخر بخوانید و بخواندن یک بخش و دو بخش قناعت نکنید، چه آنکه نتایج حاصله، نتیجه‌ی بررسیهای مجموع بخشهای پنجگانه کتاب است و از اینرو طبیعی است که با خواندن یک، یا دو بخش، نتیجه‌ی مطلوب بدست نخواهد آمد.
- [۵۹۶] ناگفته نماند که (شش خصلت) از خصلتهای (چهلگانه) در حدیث نیامده، و گویا از قلم افتاده است.
- [۵۹۷] باید توجه داشت که از شرائط ده گانه، چند شرط دیگر ذکر نشده است.
- [۵۹۸] الملاحم و الفتن ص ۱۴۵ تا ۱۵۰ باب ۷۹ طبع بیروت، و منشورات الرضی.
- [۵۹۹] به کتاب «الملاحم و الفتن» از: ص ۲۰۱ تا ۲۰۵ مراجعه فرمائید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

